

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232044

UNIVERSAL
LIBRARY

مَشَاءَ اللَّهِ لَا فُتْرَةَ الْإِسْلَامِ

أَرْفَادَاتِ صَدْرِ الْعِلْمَاءِ الرَّاسِخِينَ مَوْلَانَا أَسَدِ مَدِينَةِ الْإِسْلَامِ أَمِيرِ الْوَعْدِ الْوَفَى كَمَا يَأْتِي تَتَمَّ

وَالْمَصْطَفَى
وَالْمَصْطَفَى
وَالْمَصْطَفَى

بِهَاتَمِ نِيَّازِ دَرْ بَاگَاهِ رَبِّ عَفْوِ مُحَمَّدٍ عَبْدِ الصَّمَدِ نَبِيِّهِ جَنَابِ مُحَمَّدٍ طَهْرَةِ خَالِصِ مُتَعَفِّفٍ

مَطْبَعُ
مَطْبَعُ
مَطْبَعُ



الحمد لله على السرا والافراد والشكر لله على اعطائنا هذا السلام على صاحب الشريعت الغراء الذي
 كان في جميع الانبياء هديا، مله كما يهتدوا به على اصحابه كالنجوم والاله كالسرير بين الملوك في السموات
 اما بعد فيقول العبد الضعيف الراجي الى رحمة رب القوي السيد صدر الدين احمد بن سيد كريم الدين
 الموسوي الخنفي القادري البوباري البردواني عفا الله عنه كه چون درين زمان انسان تو امان يفتد
 اين زمان را و بداند كه از طريق مستقيم اهل سنت و جماعت عدول نمود و اهل بدعت باطل نواصب پيدا سازد
 اعتراضات را كه در زبان سرائي ميدهد و حق حضرت مرقضي و سيد الشهدا را كه علم ميكند و خود را بنظر اهل
 سنت ميگويد و در حقيقت شني نمياند و در مذهب اهل سنت بجا جازم است كه حضرت مرقضي را ناقابل خلافت
 و حضرت حسين را باغي پندارند معاذ الله من ذلك و سينه ايشان از محبت بنبي اميدافقدر مملو است كه انبياء
 فتنه زيديد پديد و علم فضل ايراهيميت مينمايند و ميگويند از ايراهيميت بغير حضرت مرقضي و حسن مجتبي ديگر كسي
 امام نبود و ديگران را امام گفتم ناجازم است چرا كه خلافت با ايشان نرسيده و ايشان اهل علم نبودند كه امام
 هم گفته شود و ايشان مجرد صاحبزادگان بودند و فترت نميست كه نواصب بغير ايشان را اهل علم مي دانستند و
 جاس اهل سنت كه مقتديان اهل سنت از ايشان اخذ علم نمودند از چنانچه تفصيل در مقام خود مذکور خواهد
 شد بعضي را بسبب انچه پيمان سرائي طلبه جاه است تا در نظر جمال بزرگ نمايند و مردم ايشان را حق
 گو پندارند و عيب است كه اينقدر غمي فمندانند و علماء باعث مضحكه ميشوند چنانچه امر حق را برخلاف آن بيان نمودند

انها جهالت و حماقت خودست و در دنیا موجب رسوائی و بی شرفی و باعث خسران عاقبت است پس
 نتیجه این عقیده منحوس تقریر شود خسران الدنیا و الآخرة است خسران الدنیا و الآخرة در ذلک خسران فی الدنیا و الآخرة
 ایشان است کسانی که از احوال خیر مال بلعیت واقف نیستند اگر بر قول باطل این نواصب شی غافلانه و غماز
 و چیزه بگویند فی الجملة خود را ندانند و تر نیست که بعضی کسان انجمن نیز هستند که باحوال بلعیت و انانیت
 و محبت نیز میدانند مگر از راه تعصب یا حب جاه و خلات عقیده خود و تقریر می کنند لاجرم حسب سبب سبب این کتا
 تألیف نمودم درین کتاب بعد از ذکر ایضاً عشر ذکر دیگر علویان که اهل علم و صلاح و تقوی اند نموده شد و
 احوال علم فضل و دیگر سوانح عمری ایشان بیشتر ذکر نموده شد تا با تفصیل معلوم شود که ایشان را در حدیث
 چه قدر اعتبار است و از که روایت دارند و از ایشان چه قدر مردمان روایت نموده و بعد از روایت حدیث
 دیگر علمای این طائفه عالی را بگویند و از که اخذ علم نموده اند و مردم را چگونه تربیت نموده اند و در راه دین چه قدر
 کوشش بکار برده اند و چگونه زندگی کرده اند و این جماعت قابل تقدیر هستند یا نه و باید دانست که علم و تقوی
 است مخصوص دین و دوازده تن از ایشان اگر چه ایشان بزرگوار و تربیت مخصوص اند و دیگر بسیار کسان ازین
 است چه در طبقات اولین چه در ستارخین علما و ائمه گذشته اند بر اسی نموده و از غاری دانند که از
 بسیاری چند کسان را درین کتاب ذکر نمودم تا معلوم شود که چه قدر علما و صلحا دین قوم گذشته اند و در ضمن تحریر
 احوال شان جواب بعضی اعتراضات نواصب شی نایزه حاصل خواهد شد و چون احوال علویان غیر از این
 عشر در هیچ کتابی مشروحاً و بطرفی آید خصوصاً کتابیکه مخصوص در احوال علمای علوی باشد از نظر اقام
 حروف نگذاشته و نیز تواریخیکه درین دیار شایع است و اکثری آنها فقط بر ذکر کلمات و خوارق عادات اکتفا
 نموده احوال علم این جماعت و دیگر سوانح عمری بعضی کمتر تحریر و آورده لاجرم اکثر کسان ناواقف بوده اند و علم و
 فضل این جماعت گرامی انکار میکنند لهذا خواهم که کتابی شش کلمه احوال علم فضل این طائفه علیه جمع نموده شود
 تا دیگران در حق این گروه که بنابر علی و سلم برای تسکین ایشان در امر دین امر فرموده و بیست و شش قال
 انی تارک فیکم لتعلمین احدیها غلغلم من الاخر کتاب الله و عمرتی متی تسکوا بهما لن یصلوا بعدی برگان نباشند
 و بموجب فرمان قرآنی فاعلموا کثیر من النطق ان بعض النطق انهم کمان اجتناب نمایند چون خواهش این خطیر
 در غلط فزاین میگردان جای گیر شد از قلت بفاعت خود ترسیده و مدتی در سرع این امر خود توقف نموده و شاید
 بقضا من صفت نقد استند پذیرفته شد محکم علما شوم و در حق من گویند که

کلائے تنگ بکب را کوشش کرد سخن گفتن و بیکر جان سفتن ست نه انجیر شد نام هر سیدوه گر انجیر خور مرغ بودے فراغ	تنگ خوشن را من اموش کرد نه کس سزای سخن گفتن ست نه مثل زبید ست هر پیوه نماندے یک انجیر بر پنج شاخ
<p>بابتن تشویش این خواہش مضار سایندن نمیتوانستیم تا آنکہ برادر دم و نعت بگرم سید سر لاج الدین احمد سلمہ اللہ تعالیٰ بزیں اندیشہ واقف شدہ گفت کہ چون بن کتاب تالیف ست بقصیف خون محکمہ چہ باشند دشمنانیشہ مگر تاقل نقل باوصف دستنی نقل اعتراض نمودن کا جاہلان ست بالجلد بر تالیف این کتاب نہایت واگیر نمود و پیوستہ استدعای آن سیکروں این کار بارہ روز و فردای انداختم تا آنکہ جلیسان من مولوی حبیب الدین احمد مدرس اول و مولوی خادم حسین مدرس دوم و سید ظل الرحیم امین مدرسہ جلالیہ بوبار نمودند خواہش برادر دم شدہ متفق شدند و دیگر بعض احباب نیز استدعای جمع و تالیف این چنین کتاب نمودند و چون از ہر جانب استدعا و امر فرمودیم و خاطر این اغوہ برین عزیز بود و خاطر از اندیشہ فراغ ساختہ متوکل علی اللہ دین علیہم فرمودیم</p>	
چو بازار تمنا گرم تر گشت توکل کردم و جستم بزارے	ولم زاندریشہ بے از دم تر گشت ز بازار وی توکل ست یا ست
<p>وزر شاہ ہر کتب تفاسیر و احادیث و سیر و تواریخ و اسما و الرجال و تصوف و ادب و عقائد نقل و نقل نمودم و چون بکجول گویان از ہر دے نغمہ اندوختیم و چون مرقع صوفیان اہم جملے بارہ بردوختیم و برش مناسبت بر یکدیگر کشیدیم</p>	
شیخ زہر گوشہ یافتیم	زہر خرنسے خوشہ یافتیم
<p>و تھماس از ناظرین آنکہ ہمہ فہم کہ در مذاق شان خوشگوار آید ذائقہ و چاشنی بردارند و آنچه تلخ نماید مزینانند و شروع این تالیف در سلخ شعبان ستائین ثلثائہ بعد الاالف و تمام آن یوم الاثنین ثلث و عشرين من فی الحجہ ثلث و ثلثائہ و االف من الحجۃ اتفاق افتاد و الحمد للہ علی ذلک و کتب ہائیکہ وقت تالیف این کتاب پیش نظر بود و چند برادر کہ تمنا ناظرین معلوم نمایند کہ ماخذ ان کیست کہ درین فائدہ ہست کہ بعد معلوم نمودن ماخذ اگر بدانند کہ قابل مطالعہ ہست بر غبت نامہ بطالعہ مشغول شوند و الا جسرا مفتی کسب اوقات نمایند مگر۔</p>	

<p>و انصاف شان چشم دارم یک گر افسانه بیست ساز کار دور و گر بیست اندوز در موج موج</p>	<p>که بنید دین و استان اندک نم ساید بر دگستر اند نور سرش را بگردون رساند یامج</p>
<p>از کتب تفاسیر عالم التنزیل لایام محی السنه النبوی و کشف رختشیری و در منشو جلال الدین سیوطی و کلید فی استنباط التنزیل للسیوطی و اتقان فی علوم القرآن للسیوطی و جامع البیان فی تفسیر القرآن للسیاحین الدین و روح البیان للشیخ اسماعیل حتی و غرائب القرآن للحسن بن محمد النیشاپوری مشهور تفسیر نیشاپوری و تفسیر ابن عباس و تفسیر کبیر فخر الدین رازی و تفسیر محی الدین محمد ابن عربی و تفسیر ملاسین کاشفی و تفسیر فتح المغریر شاه عبدالغفر و بلوی و تفسیر ابو سعید و از کتب احادیث صحیح بخاری و شرح آن فتح الباری لابن حجر عسقلانی و اشراط القسطلانی و تفسیر القاری للشیخ نور الحق بن شیخ عبدالحق الدهلوی و صحیح مسلم شرح آن نوادی و خصائص نسائی و شفا فی قاضی عیاض للماعلی قجاری و جامع ترمذی و اشد اللغات فی شرح الشکات للشیخ عبدالحق الدهلوی و شرح سفر السعادت للشیخ عبدالحق الدهلوی و ما ثبت من السنه فی ایام السنه للشیخ عبدالحق الدهلوی و تعقیبات علی الموضوعات للسیوطی و غیرهم و از کتب سماء الرجال تاریخ صغیر بخاری و استیعاب لابن عبد البر المالکی و اسد الغاب فی معرفه الصحابه لابن اثیر الجزیری و تهذیب الاسماء للنوادی و تهذیب التهذیب لابن حجر عسقلانی و اصحاب فی تمیز الصحابه لعلی عسقلانی و میزان الاعتدال للذهبی و تذکره التذکره تهذیب الکمال للحافظ صفی الدین و کشف الاحوال فی نقد الرجال لمحدث المدراسی و از کتب سیر و تاریخ الکمال لابن اثیر الجزیری و مروج الذهب للمسعودی و ترجمه فتح اعظم کوفی و ترجمه تاریخ مجمل بربری و کتاب المعارف لابن قطیب و وفيات الاعیان لابن خلکان و ترجمه صواعق محرقه فی الرد علی ابن جریر و تیارخ دول الاسلام للحافظ الذهبی و اخبار الدول للقرمانی و کتاب البحر فی تلخیص العرب و التاج و التکرار لابن خلدون و ترجمه فتح عجم للواتقدی و فتح شام للواتقدی و کتاب السیره لابن هشام و مواهب لدین للقسطلانی و در و منه الاجاب فی سیر النبی و الالی و الاصحاب للشیخ جلال الدین محدث و در و منه انصاف منا و من شاهی و در و منه الشهداء للحمید بن اویس و کاشفی و علاج البیوه للعین الدین المروسی و مدارج النبوه للشیخ عبدالحق الدهلوی و اخبار الاخیار فی اسرار الابرار ایضا من و جذب القلوب الی ديار المحبوب ایضا و تاریخ الخلفاء للسیوطی و اذاته انما عن خلافة الخلفاء للشاه ولی الله محدث الدهلوی و شواهد النبوه لولانا عبد الرحمن الکاتب</p>	<p>و انصاف شان چشم دارم یک گر افسانه بیست ساز کار دور و گر بیست اندوز در موج موج</p>

ولغات الانس من حضرات القدس ایضاً الحجامی وروض الیرامین فی حکایات الصالحین للامام عبد اللہ الہیاء
 وکملہ آن وعلامتہ المفخر فی مناقب الشیخ عبد القادر الفیاض الہیاء فی تذکرۃ الاولیاء للشیخ فرید الدین عطار الدمشقی
 وکتاب الطبقات للشعرانی وکتاب الطبقات حنا بلہ الحافظ ابن ربیع وکتاب طبقات الخفیفہ للملا علی قاری
 بنایح المودہ سلیمان الحسینی البلیغی القندوزی اعلام الاتجار لعمود الکفوی واعراس ومنتخب السیر ودرجات عدین لبحیث
 معلی بن الحسین الواعظ الکاشفی وجوابہ الجوری فی تاریخ مصر لعینی ومنتخب التواریخ لیدوسف الانکی وخریجہ الامام
 لغنی غلام سرور لاہور و تاریخ فرشتہ ل محمد قاسم وائین الکبری واکبرنامہ لابن الفضل العلومی ودرآت الخیال شیر
 بودے وغیرہ واز کتاب تصوف حقیتہ الطالبین للشیخ عبد القادر الجیلانی وکیمیای سعادت للامام محمد الغزالی
 واجامی العلوم ایضاً وکشف المحجوب معلی الغزوی الجوری وخواص المعارف للشیخ شہاب الدین السمرقانی
 وفتوحات مکہ لابن العربی واز کتب عقائد اہل سنت وجماعت تمیذ ابو شکور سالمی وشرح فقہ اکبر لملا علی
 قاری وشرح عقائد نفسی للعلامة سعد الدین التفازانی واتمام الدرر لفراتہ التفای لسیوطی وعتاید جلانی لملا
 جلال الدین الدوانی وکلیل الايمان للشیخ عبد الحق الدہلوی وتحفہ اشعار شریہ لالشاہ عبدالغفر الدہلوی واز کتب
 ادب الکامل للہجر وقلوبی ومنتظون واز کتب مائیکہ کشف الغوفی معرفۃ الامم لعیسیٰ ارسلی وارشاد شیخ مفید و
 حقائق المصیبتہ ل محمد غفران خرموی الشبلی چون از ارشاد شیخ مفید وکشف الغمہ دیگر مستندین اہل سنت اخذ روایت
 نمودہ اند وحقائق کتابے ست کہ مولف آن اگرچہ شبلی ست مگر اکثر اخذان کتب اہل سنت وجماعت ست
 و مولف تعصب مذہبی را راہ مذاولہ لاجرم در بعضی مقام مضامینکہ مخالف مذہب اہل سنت نیست ازین سر
 کتاب نقل نمود شد و چون این کتاب فقط در ذکراحوال اولاد مرغصوی کہ دران بیشتر فرع مصطفوی اند بودہ است
 لاجرم این کتاب را **روایع المصطفیٰ** من از ہار الترضی نامیدہ شد بابتہ التوفیق التماس از ناظرین بکرمین
 آنکہ بر قلت بضاعت این مجلد نظر نمودہ این کتاب را از باب اعتبار ساقط نمازند بلکہ بدان نظر کنند کہ
 ماخذ ان کیست و نقل صحیح شدہ یا ناظرانی ما قال لا متظرانی من قال

نشانیدہ برین متذکرہ نہ گشت	کہ از دست بقدری آید بدست
کہ اخذ با عیانت قرآن شکے	اگر خواندش بے خرد و دوسے

ہر چند کہ این کتاب دلائل از کتب معتقدین اہل سنت وجماعت ست و خلاف عقیدہ اہل مذہب چیزی نیست امید
 چنان ست کہ کسیانکہ با اہل بیت نبوی عقیدہ صفائی دارند بمطالعہ این کتاب خوشوقت خواہند شد مگر کسیانکہ

سینه شان بولای نبی امیه ملو است ناخوش خواهند شد و جابلان قاطبه کتاب خواهند کرد پس درین مقام سخن حکمتناهی نقل کنیم -

نشوند از حدیث من ساداتان مصطفی را روان زمین آسود غضب او بگو مرا چو زبان وز سحر جمل رشیند کنند ایچو مترا نهد ورا تعظیم مصطفی مجد را با فک قدیم	مخورم عشم گر آل بوسفیان چون زمین شد فدای من خوشنود مالک و دنخ اربو غضبان جابلان جمل ناپسند کنند ایک باشد سخن شناس حکیم خواندگان سز جدول پریریم
--	---

مقدمه الكتاب باید دانست که امام هر چند مفتی استعمال میشود اول خدمت که آنرا امامست بگری گویند چون امامت خلفای راشدین دوم امام فی العلم مانند امام ابوحنیفه و شافعی و احمد حنبل و مالک و محمد بن سنان بخاری و نسائی و غیرهم سوم امام فی الصلوٰه که او را امام مسجد نیز گویند پس مراد از این شاعشر که امام است بدانکه نزد امامیه امامست که بر سنت و فروع اهل سنت و جماعت بعد از حضرت مرتضی و حسین باوصف استحقاق و قابلیت خلافت امامت فی العلم و التقوی مراد است و در حق زید شهید و محمد بن عبداللہ که ملقب بنقیس زکیه است و حسین بن علی صاحب فخر اهل سنت متوقف اند و در کتب اهل سنت تصریحی بان دیده نشد مگر از عبارات متقدمین چنان مستفاد میشود که ایشان را نیز خلیفه پندار داشته اند و اگر ائمه ایشان انتظام نیافته مگر چونکه بیعت ایشان شده و کبرای وقت اطاعت ایشان نموده و ائمه ایشان خروج نمودند و دیگر شروط امامت در ایشان موجود بود ایشان هم امام بودند و مخالفان باغی بودند و بحث این طول و طویل است و آن خارج از وضع این کتاب است باز هم در حق امیه شاعشر بعد از حسین زنق که مانند زاول ایشان علی بن الحسین و آخر ایشان محمد بن الحسن العسکری است اگر ایشان امام فی العلم بودند پس در کدام فن امام بودند و تعداد ایشان در کدام طبقات است جوابش اینست که چون ایشان در جمیع علوم دینی افضل وقت خود بودند لهذا ایشان را علی العموم امام گویند و ابوحنیفه و مالک و شافعی را امام فی الفقه گویند چنانچه شاه عبدالعزیز در تفسیر شاعشر به تصریح بران نموده باجماع اهل سنت بران قائل اند که این زنق بعد از صاحب کبار افضل بشر اند و در وقت خود چنانچه در مقام خود مذکور خواهد شد و استحقاق خلافت در ایشان

بر وجه آنکه واکل حاصل بود و گمراه ایشان دعوی امامت نکردند و جمیع ایشان نیز واقع نشده و قاطب طبرستان را مایه
و بعضی اهل سنت ایشان امام بودند مگر از تصرف منوع بودند چنانچه ابن صبیح مالکی کتابی درین امر تألیف نموده و آنرا
فصول الممهنة معرفة الامم نام نهاده و آن کتاب را دو باره باب قرار داده و برای اثبات امامت و مناقب علی
از ائمه دوازده گانه که اول آن مرتضی و آخران محمد بن الحسن عسکری است مقرر داشته است و امام شافعی را بمیل تشیع
متهم ساخته اند و همچنین این خلکان برای امام ابو عبد الرحمن نسائی نیز گفته کان تشیع و سبب این اتهام کثیر متنب
ایلیست است و الا ایشان ازین اعتقاد و برهان و درین زمان نیز هر کسی که زبان بناتقب ایلیست می کشاید یا کتابیک
در آن مناقب ایشان بنویسد مصنف آن را نیز تشیع متهم می سازند با بجز در اقم حروف از اعتقادات تشیع و در سبب
که مخالف مذہب ایلیست است تبرئه نمایند و در حق خلفای اربعه که یکی از آن بصدر و سدا موصوف و دومین ابو
وداد معروف و سومین حکم و چهارمین علم و شجاعت شده است و از اولین مردان عرب برادر است باز آمدند
و آورد و من کفار عم اسلام یا فتنه از سومین مسلمانان مرده الحال شدند و از چارمین مشرکان عرب و خواج هر دو آن
شدند و بدست یکی فتح یامه و از دیگری استیصال کیا مرده و از دیگری جمع قرآن و از دیگری فتح خیبر مرده آمد اعتقاد
ایک دارد و هر یک را مقتدی خودی پندارد و الحمد لله و البته باز باید دانست که چون حکم پیغمبر تسک با ایلیست نمودن
واجب است چرا مقتدایان ایلیست و رفقه و علوم دینی از ایشان کم تسک نموده اند و حال آنکه ایشان علم آن س بودند
جواب گشت که سبب تسلط بنی امیه و بنی العباس از ایشان کم نباشی تسک نمودن توانستند چنانچه حسن بصری را
پرسیدند که در حدیث انقدر ارسال جز ایسکی و نام را دی را چنان می بری گفت این نیست که ایچکس تا این زمان از من
نپرسیدند بعد از آنکه احادیثی که اصال میگویم انهم از حضرت مرتضی روایت و در علم ابراهیم بن حیات دست مگر از خوف بنی امیه
انکار کن کردن نیست و کم گمانی انهم از امام مالک زمان بنی امیه از امام جعفر صادق روایت نمی نمودند و آنکه زمان بنی العباس
در آن وقت از وی روایت کرد و مگر دیگر را هم با و فهم نموده گمانی میزان الذی فی اودعی و نهی فقط یک یک صیغه در مناقب
ایلیست روایت نموده اند چرا که انبنی میفرمیدند گمانی اسد الغاب و بنی امیه و بنی العباس در تظلیل مناقب و تفضیل ایلیست
سیکوشند و آن امر رفته رفته باعث رفعت شان نشان گردید گمانی الاستیجاب از بنی روایات معلوم شد که واقعی مناقب
ایلیست هم بسیاری خود مندریس شده باز رسیده و حال تسک نیز بنی اسلمه توان که هر قدر که سوجه نیست متذکر باید که در امام فی
الجبیل آنچه در اعتقاد و حق ایلیست میداشتند و ایشان در زمانه در یک شهر سکونت نموده اند مگر لقب توابع بنی امیه پیش نظر است و آن
نشد که با ایشان اتفاقات اتفاق افتاد و آنه میانشان محبت مگو که گذشت این چو معنی در دیگر این شیوه که چون در کلام بعضی سبب

جلد اول و روح المصطفى من از بار المرسته

باب اول

امیر المؤمنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنه وی امام اول است از ائمه اثنا عشر نام وی در اسلام و جنت علی است و کینست و ابو الحسن و ابو السطین و ابو الریحانین و ابو تراب است و القاب او بسیار است بحکم آن بادی و متدی و امین مرتضی و شریف و ذی الاذن الواعیه و موصو بسلامة الدین و حمید و بفضیلة الیل و صدیق اکبر و فاروق و امیر النخل و کار غیر فرار و سید العرب و اسد الله الغالب است و غیر ذلک است و نامش در روایات که پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را صدیق نام نهاد و در خصائص نسائی آمده که آنجناب فرمود که انا صدیق اکبر الله و لکنما غیره و بعد از او کاذب او منقر و سیوطی در تاریخ اختلف گفته که بخاری در اب از سهل بن سعد روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم او را با تو تراب کنی کرده بود ازین سبب حضرت مرتضی را چون کسی با تو تراب خواند از شادمان شد احب کنی نزد یک او را تو تراب بود او را پس او طالب ابن عم و داماد حضرت رسالت است و برادر دست انداز و موافقات و دو بار حضرت رسول در میان اصحاب موافقات نمود و بهر دو بار حضرت مرتضی را گفت که تو برادر منی در دنیا و آخرت است

دو برادر چو موسی و هارون

دو رنده چو اختر و گردون

شوم هر فاطمه زهرا سیده النساء العالمین است مادر وی فاطمه زهرا است و او اول کسی است که از دنیا متولد شده چنانچه در اولیات او باید دلالت او و در جنت کعبه بود بعد از عام الفیل سی سال روز جمعه سیزدهم ماه رجب شهادت او هفتم رمضان شب جمعه سنه اربعین بن الهجرة وقت الصبح و عمر شریف او اوقات و ۳ سال بود و اقوال دیگر نیز گفته اند و سال وفات او نیز بودند مناقب آنجناب بسیار است چون خدا و رسول هیچ کسی گوید و از دوسه را منی باشد دیگران را چه حد آن باشد که در آن میدان کیت قلم دو اندر عجز از قناب چو محتاج میقل است چو علیا که کعبه غیر از خواصب در هر فرقی کتب و رسائل ساخته و پرده خسته اند کتب سیر و تاریخ اندک را تر و سملو و مشحون است کسانیکه از کید الهی است در مناقب او و همانند

بسیار اندر اسه نونه نام چندی بنویسم امام ابو عبد الرحمن نسائی و ابن اثیر و مسعودی و حافض و ذی
 وقاضی شهاب الدین دولت آبادی صاحب تفسیر بحر موج و غیر هم آنچه نویسم بجز تکرار هیچ مقصود نخواهد
 شد لهذا قلم باز احاطت آن منصرف گردانیدم و از آنجا که در این کتاب ذکر اخبار و ایاد و نام و باند و توفیق
 اولیات حضرت رضی الله عنی اول کسی است که از دود با شمی تولد شده و اول خلیفه است از بنی هاشم و اول کسی است که اسلام
 بر قول حج بعد از حج و اول کسی است که تیغ کشید بر کفایت پیغمبر رسول خدا صلعم و اول کسی است که کافربکشت و در
 اول کسی است که کفن بیت و او نموده شد و اول کسی است که غارت باغات نموده و اول کسی است که زندان
 بنا کرد و اول کسی است که گفت سگونی عماد و نال عمرش اول کسی است که استخوانی سسکه عاکر نمود و اول کسی است
 که در میراث خنثی مشکل فحوی داد و اول کسی است که قضا کرد در بر و حصول خدا صلی الله علیه و سلم و انخست تصا
 و اول مسلم داشت و اول کسی است که پسر و خلیفه شد بعد از پیغمبر و اول کسی است که در خلافت او انگیخته نموده شد
 و اول کسی است که در کلام عرب مصلحی اعد و بنابر و اول کسی است که طرق حصول فی الله از وی جاری شد که
 سلاسل و لیله الله بوی خنثی میشود و اول کسی است که دارالامارات مدینه ترک نموده کوفه را دارالارات ساخت و اول
 کسی است که نفس خود را در راه خدا بفرخت و اول کسی است که بنی هاشم را یالت داد و اول کسی است که بهر خود را در راه
 کند و پیش خدا در دنیا است و اول کسی است که بر خوش و بد خویش و اول کسی است که با رسول خدا مصافحه نمود
 و دنیا است و اول کسی است که نشن داد بر سر بقعی که نطق ده شد و اول کسی است که در قیامت بر خیزد ازین است

فصل فی الایات انشترک فی شانہ و ما تعلیل بہا

سوقا بقره درین کتاب منشی فی نفس انشترک صفات الله و الله و روح باقر و جماعتی از علما ی کبار بر این گفته اند
 که در حق حضرت رضی الله عنی در نصیحت نازل شد چنانچه ابن اثیر و اسد الغاب از تعلیمی در تفسیرش آورده و تفسیر کرده اند و
 ابن عباس در وصفه الاحباب حاجی النبوه آمده که آنیکریر در حق آنجا نازل گشته و در سوره اهل بیت آمده و اول بن سیر
 نفس الله علی بنی الله و فی الیاباح عن حوفی بن احمد بنده عن حکیم بن حیرمن علی بن الحسین قال اول من تشری
 ابتداء صفات الله علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و الخوی اخویه معینه و تعلیمی و ابو نعیم بنده و من ابن عباس ان
 فی علی و ذکر القفقه و قصه اش آنست که چون سید کائنات برای عیبت مامور شد رضی الله عنی مود بخواند و بکا
 بخت و حضرت مصلحی صلعم را در عیبت پیش گرفت و کفار قریش گرد و گرد و غدا و تمشیر با کشیده بقصد حضرت مصلحی صلعم
 بود و حضرت مرتضی را دیدند که بجای مصلحی قرار گرفته است چون حضرت مصلحی ملک ثبات قدی نمود

و نفس خود را فدای سید کائنات نمود حق تعالی در مرج او این آیه نازل کرد و فیروز بکر کل و میکائیل فرمود
تا بحفاظت او قیام نمایند و ایشان آمده گفتند پنج ای پسر ابو طالب کیست شل تو که حق تعالی تو را بمقام
کرد بر ملائکه تفصیل این قصه در کتب مذکوره مذکور است و این قصه را چنانچه شبله در تفسیر خود آورده و همچنان
ابن عقبه و ریاض الواسعادات فی فضائل العشرة و انغراس فی الاحیاء با سنا و هم از او نموده اند که در فی الشیخ
در سوره بقره کوفه سی و نهم پاره سوم الذین یخون اولهم الایة در اسد الغاب لابن اثیر از چاه از ابن عباس آمده
که ای کریمه الذین یخفون اموالهم باللیل و النهار سر و علانیة فلهم اجرهم عندکم لاخون علیهم و لا هم یخونون بک
فی علی و در روضه الاحباب گفته که اتفاق جمور است که ایه در شان حضرت مرتضی نازل گشته و سبب آنکه
و سه از شماع خود چهار درم باز گرفته یکی در روز و یکی در شب و یکی در سر و یکی در علانیة تصدق نمود چون
صورت صدقه بیرون ازین چهار صورت ندیده هر چهار طریق اقتضای نمود و بنامی آنکه یکی هم مقبول شود حق است
قبول نمود و سید کائنات بشارت قبول ان صدقه بدو رسانید و سبب نزول ایه مذکوره گشته و موفق
بن احمد الحنفی و شبله و المالکی و ابو نعیم الحافظ بسند هم عن مجاهد از جابر انها نزولت علی رم کذا فی الینابج آیه
کریمه و یطعمون الطعام علی جبهه مسکینا و یتواذیر او سوره دهم که انزل ان فی الانسان یتزکون و یتزکون
و نهم است و در روضه الاحباب گفته که سبب طعام سر روز نتوانز مسکین و یتیم و اسیر رایة در حق حضرت
مرتضی نازل شده و در تفسیر فتح العزیز از واحدی و از دیگر تفاسیر آورده که این سوره در حق مرتضی نازل
گشته و قصه ان تفصیل تمام بیان نموده حکیم سنائی میگوید از پسر سائلی بیک دروغیت سوره هل اتی اول
تشریف و فی الکشاف و تفسیر الکبیر انها نزولت فی علی ابن ابی طالب فی العالم عن مجاهد و عطامن ابن عباس
انها نزولت فی علی بن ابی طالب در سوره مائده انما ولیکم الله و رسوله الایة در روضه الاحباب گفته که این آیه
در حق مرتضی نازل شده و در تفسیر کبیر و نیشاپوری بر روایت ابو ذری از او که در حق مرتضی نازل گشته و در
این آیه شیعیه و تنسی باهم اختلاف بسیار دارند و تفسیر کبیر و صواعق محرقة تحقیق ان بوده است اگر چه در
معنی ان اختلاف دارند مگر در نزول ان در حق وی رضی الله عنه قول مرجح است انتهى

و هم در سوره مائده الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون در روضه الاحباب گفته که سبب
تصدق نمودن حضرت مرتضی خاتم را در حالت صلوة این آیه نازل شده و در تفسیر عالم گفته اراد علی بن ابی
طالب مر سائل و هو لکن فی السجدة اعطاه فاتمه و در کشاف و تفسیر کبیر و الکلیل للسیوطی و نیشاپوری و جامع البیان

لیسید عین الدین بردایت ابن عباس ابو ذر و عبد الله بن مسعود که آنما نزلت علی رضی الله عنه للسید النبوی
 و میان بخود وجود او نژد و در سور حج رکوع دوم پاره هفتم هم ای کریم بدان خصمان اختصاصی بهم با اتفاق مفسرین
 و نشان وی در تفسیری وی نا مل شد و یوم بدر و راز الہ الخفا آورده که قال قیس فیم انزلت بدان خصمان
 قال هم الذین تباروا و اوم بدر تیره و علی و عبیدہ و ابو عبیدہ بن الحارث و شعیبہ بن ربیعہ و عذیرہ و الولید بن
 عتبہ و اخرج البخاری عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه انه قال انما اول من یخون من یدری الرحمن للخصم
 یوم القیامہ و تفسیر کبیر و جامع البیان و تفسیر النیشابوری همون روایت مذکور است و در سورہ بعد از
 رکوع اول جزو سیزدهم ای کریم انما انت منذر و کل قوم با دورا اذله الخفا آورده که قال علی رسول الله
 و انا الهادی و فی جامع البیان عن بعض السلف الهادی علی بن ابی طالب رضی الله عنه و القیامہ فی ذلک حد
 لکن قیل فیہ نکاره شد بید و فی التلیل لیسوی عن ابن الجبیه موی بن ابی طالب فکر ابن جسدیر عن ابن عباس قال
 لما نزلت هذه الآية وضع عليه الصلوة و اسلام ید علی صدره فقال انما المنذر و اوبایدہ الی منکب علی فقال
 انت الهادی یا علی یک بیتدی ائمته دن من بعدی در سورہ بنی اسرائیل خبر گشت و هفتم ای کریم یا ایها الذین
 امنوا اذا نجاکم الرسول فقد نجاکم و امن ید ید نبوی کم صدقه و راز الہ الخفا آورده عن علی بن علقمه عن علی رضی الله
 عنه قال لما نزلت یا ایها الذین امنوا لایطیقون قال فیکم قال الشیخ و فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قال کم یا رسول الله قال بربار قال لا یطیقون قال فیکم قال الشیخ و فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم
 انکم لیزید فانزل الله تعالی ان تصفقوا ان تصفقوا من ید نبوی کم صدقه الایه کان علی رضی
 الله عنه بقول خففت لی عن هذه الایه و جامع البیان عن علی رضی الله عنه هذه الایه لم یصل بها احد قبله و لا احد من
 بها بعدی کان عندی و نبار قصه قیامه عشره در اہم فکنت اذ اجئت الی رسول الله صلی الله علیه و سلم تصدقت
 برہم فمخنت فلم یصل بها غیرہ و فی العالم عن مجاہد قال نمون المناجات حتی تصعد قولم بناجیہ الاعلی رضی الله
 ثم نزلت الرخصه فکان علی رضی الله عنه یقول الایه فی کتاب الله لم یصل بها احد قبلی و لا یصل احد بعدی و ہی
 الایه المناجات و فی تفسیر الکبیر بعد ذکر روایت المذکور قال القاضی و الاثر فی الروایات انه علیه السلام انفرج بالصدیق
 قبل مناجاتہ ثم ورد النسخ و فی تفسیر الی سود روح البیان و کشاف مثل در سورہ سجده جز بست و یکم
 رکوع اول ای کریم فمن کان مومنا کن کان فاسقا لا یتوون در و فتره الاحباب آورده که ما بین علی رضی
 الله عنه و ولید بن ابی معیط سخنی بود پس گفت ولی کہ تو داخل حبیبانی زبان من از زبان تو فصیح تر و سنان

من ارسان تونیترست حضرت امیر گفت که خاموش باش که تو فاسقی بس حق تعالی تصدیق قول حضرت مرقی نمود
 ابن ابی فرستاد من کان موثرا لایة فالومن علی رضی الله عنه والفاطی الولیب وولید از زبان عثمان رضی الله عنه نقل
 خورده بامامت نماز باد و در کوفه قیام نموده بود فسق او بابلغ و جوی ظاهر شد و فی المعالم و جامع البیان و روح البیان
 انما نزلت فی علی الولید بن ابی معیط السبیل مذکور و فی درختو لسیوطی بطریق متعده ثابت گشته که ای مذکور در
 حق مرقی و ولید بن ابی معیط نازل گشته و بیان طرق بانوده در سوره حاقه رکوع اول جزا بست و نیم آیه کریمه
 اذن و اعین فی تفسیر الکبیر و الکشاف و جامع البیان روح البیان و العبداء کشفات عن النبی صلی الله علیه و سلم
 انه قال علی رضی الله عنه عند نزول هذه الایة سألت الله ان يجعلها اذکم یا علی قال علی رضی الله عنه فانیست
 شئ یا بعد ما کان لی ان انسی و زونی روح البیان و فی روایة اخذ یؤن علی بن ابی طالب و قال جی بدو مذکور
 التقاش و فی ازالته الخفا نقلاً عن العوارث عن عبد الله بن الحسن قال حسین نزلت هذه الایة قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم سألت الله تعالی انی اخرج الی الخواص من الذکر و در سوره تحریم خبر بست و نیم آیه کریمه فان الله
 و جبرئیل و صلح المؤمنین فی تفسیر و منشور لسیوطی اخرج ابن ابی حاتم عن عبد الله بن مسعود عن عبد الله بن مسعود
 علیه السلام قال هو علی بن ابی طالب اخرج ابن مردويه عن اسماء بنت عیس قالت
 سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول صلح المؤمنین علی ابن ابی طالب اخرج ابن مردويه و ابن مسعود
 عن ابن عباس فی قوله و صلح المؤمنین قال هو علی بن ابی طالب فی روح البیان عن جابر بن عبد الله عن عبد الله
 بن مسعود عن عبد الله بن مسعود قال هو علی بن ابی طالب فی روح البیان عن جابر بن عبد الله عن عبد الله بن مسعود
 يقول الفقیر بیده قوله علیه السلام یا علی انت منی بمنزلة بارون من موسى فان الصالحین هم الانبیاء و علیهم السلام
 كما قال الله تعالی و کلا جعلنا صالحین قال حکایة عن یوسف الصدیق علیه السلام الحقیقة بالصالحین فاداکان
 علی بمنزلة بارون فهو صلح شلانی کلام صاحب بیان فی بیانات عن ابی حمزة الثمالی عن اسماء بنت عیس عن النبی
 صلی الله علیه و سلم قال علی لا ادریک انک قرنت بجبرئیل فم قرأ هذه الایة فقال فانت و المؤمنون من ان تک
 الصالحون و در سوره مریم رکوع ششم پاره ششم از تفسیر که جمیع اسم الرحمن و دانی الکشاف روى ان النبی
 صلی الله علیه و سلم قال علی رضی الله عنه یا علی قل لهم اهل لی عنک عبد الله و اهل لی فی عهد المؤمنین
 مودة فانزل الله هذه الایة و در سوره احزاب پاره بست و یکم رکوع و نیم آیه کریمه فی الله المؤمنین فقال کان الله
 قویاً عزیزاً فی تفسیر و منشور لسیوطی اخرج ابن ابی حاتم و ابن مسعود و ابن مردويه عن ابن مسعود کان یقر ابا عبد الله
 کفی الله المؤمنین فقال علی بن ابی طالب صلح النبوة اورد که در و خندقی چون حضرت مرقی و ابن

لکه در انتقال بنابر کتب نقلی پیدا شد و سر شجاعان عرب بوقعتش آورد و حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم دوباره تفرقی فرمودند
علی بن ابی طالب بوم الحندق افضل من اعمال معنی الی بوم القدر و بیک روز سر مبارک مرتضی را بوسیدند و این
مسعودی خود کفی السد المومنین انتقال علی کان مسلمة و یافون و فی الینا بیع نقلا عن المناقب عن ابن مسعود قال لما علی بن ابی طالب
و ابی طالبی السد علیه و سلم برز الایمان کذا الی الشکر کذا قلنا قلنا قال لا یشرط علی قلود وزن ملک الیوم علی بن ابی طالب لرجع ملککم
و عن خدیجه بن الیمان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من علی فی بوم الحندق افضل من اعمال معنی الی بوم القدر
و در سوره اخرا بیت کوع چهارم باره است و یکبار یکبار و السد میزب کلکم رسول الله صلی الله علیه و سلم و یکبار کلکم کلکم کلکم
ابو سعید الخدری و جماعة من التابعین هم مجاهد و قتاده و غیره اسے انهم علی و فاطمه و الحسن و الحسین رضی الله عنهم
عنهم و عن عائشه ام المومنین قالت خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات خذاعة و علی و فاطمه و الحسن و الحسین رضی الله عنهم
فی ثم جاد علی فادخله فی ثم جاد حسن فادخله فی ثم جاد حسین فادخله فی ثم قال انما یرید الله الایة و عن ام سائر قال فی منی
نزلت انما یرید الله الایة قال فاسل رسول الله صلی الله علیه و سلم فی فاطمة علی و حسن حسین فقال هؤلاء اهل بیتی قالت قلت یا رسول
الله انما من اهل البیت قال نعم انشاء الله قال زید بن ارقم اهل بیتین حرم الصدقة علیه بعد ال علی و ال عقیل
و ال جعفر و ال عباس رضی الله عنهم و در شان نزول این آیه اختلاف است و در مصواتی خرقه بمسوطا و
مفصلا بیان نموده ترجیح قول فرموده نموده میگوید که اهل بیت من است از ابوسید خدری رضی الله عنه روایت کرده
که ایه در شان چکس نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را زمانه آنحضرت
که احادیث بایت یرافطه بتواتر است و در سوره ص ایه کریمه و الذی جاء بالصدق و صدق به فی تفسیر
ذریه نشور السیوطی الخرج ابن عمر عن مجاهد فی قوله الذی جاء بالصدق قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
سلم و صدق به قال علی بن ابی طالب و در سوره مائده رکوع چهارم هم باره ششم ایه کریمه یا ایها الرسول بلغ
ما نزل الیک من ربک و ان لم تفعل فاعلمت ان الله و الله یجزمک من الناس ان الله لیسعدی القوم
الکافرین فی تفسیر الکبری فی الوجه العاشر و تفسیر النبی شاهی عن ابی سید الخدری العبادة الیکیزت الایة فی فضل علی بن ابی
طالب رضی الله عنه و لما نزلت هذه الایة اخذت بیده فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد و فاطمه
رضی الله عنه فقال نبی اکب یا ابن ابی طالب صبحت مولای و مولی کل مومن و مومنه و هو قول ابن عباس للبربر
عائذ بن محمد بن علی و فی تفسیر فتح البیان عن ابی سید الخدری قال قلت هذه الایة بوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب عن ابن مسعود قال
انما نزل علی محمد صلی الله علیه و سلم یا ایها الرسول بلغ ما نزل الیک من ربک ان علیا مولی المومنین و ان لم تفعل فاعلمت

روح البیان عن الحسن بن علی بن ابی طالب مدیکه هر شب اواز هزار تکبیر احرام از خلوت با سماع
خادمان عتبه علیه اش میر رسید

فصل فی الاحادیث الواردة فی فضله و خلافه فی تاریخ اختلاف المسلمین قال الامام
احمد بن حنبل باور داند بن صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من الغضا کل ما ورد علی رضی الله عنه اخرجه الحاکم و انجیح
عن سعد بن ابی وقاص ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خلق علی بن ابی طالب فی غزوة تبوک فقال یا رسول الله خلقته
فی النساء و الصبیان فقال ما ترضی ان تکون انی بمنزلة بارون من موسى الا انه لا ینبی بعدی و اخرجه من سل
بن سعد ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یوم خیر لا یطعن الرأیه عند آرجل الفیقه المد علی یدیه یحلبه و رسول و یحلبه المد رسول
فاخذ الرأیه علی بن ابی طالب فی روایه قال یصل کبره فی فرائض المد علی یدیه یحلبه و لا تمس علی الطیفیل
قال فی جمیع الناس فی الرأیه ثم قال ثم انشدوا کل امر مسلم سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول یوم غدیر خم قال لما قدم غدیر خم
من الناس فشهدوا ان سل الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من کنت مولاه فاعلموا انی مولاه و ما من مولاه الا انتم ما قبل
به و اذکف مصطفی بالک کما ی خداوند از من و الله دشمنی دے انگند در چاه هم بر بیان عاودن عاودا

و احسن من مسلم عن علی قال و الذی فلق الحیة و برأ السمعة انه لعبد النبی الامی الی الله لا یسبیه
الا من و لا یضیبه الا منافق و انجیح الترمذی عن الی سید الخدری قال کنا نعرف المناقین یغضبون علیاً فخرجه
و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و انجیح ابو یعلی و البزار عن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم من فی علیاً فداونی و انجیح الطبرانی بسند صحیح عن ام سلمة عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من احب علیاً فقد احب
و من ابغضه فقد احب الله و من ابغض علیاً فقد ابغضه و من ابغضه فقد ابغض الله و انجیح احمد و الحاکم و صحیح عن
سید سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول من سب علیاً فقد سب الله و انجیح احمد و الحاکم بسند صحیح عن الی سید الخدری
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال علی انک تقابل علی تاویل بالقرآن کما قاتلت علی تنزیله فی اسد نوابه لابن غیر
عن انس قال ابدی الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال اللهم امین یا حب خلقک الیک فجا علی فاکل سو و عن زید بن سمیع عن
علی قال قبل یا رسول الله من یوم بعدک قال ان توموا یا بکر یجدوا امنیاء اهدانی الذی ارغیا فی الامة و ان
توموا تمجدوا قویا امینا لا یخاف فی الله لومة لائم و ان توموا علیا و لا اراکم فاعلمین تجدوه با و ان توموا یا خدر
کم الله و المستقیم و عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من کنت بمنزلة الکعبه توتی دلائل فان انک هو لا تقوم
فصلک بالیک یعنی الخلافه فاعلم منم و ان لم یاتوک فلا تاتکم منتم یا توک و عن الی سید قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

فانقطع شمسو فاختد با على الصليبي فمضى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان كل من جلا بقتال علي بن ابي طالب انظر انما قاتلت علي بن ابي طالب
 فاستشرق له القوم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كنه فاصف النحل فجاوبه بنو نضله بذلك فلم يرفع به را ساكنا شي قد سمعوا
 من النبي صلى الله عليه وسلم وعن ابي سعيد الخدري قال امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم بقتال النكاشين وقاتلهم في المواقين فقتلنا
 يا رسول الله ما قتلتنا بقتال هو لا وقع من قتال مع علي بن ابي طالب وقاتلهم في المواقين وقاتلهم في المواقين وقاتلهم في المواقين
 قال تينا يا ايوب الانصاري فقتلنا قاتلت بسيفك النكاشين مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم جئت قتال المسلمين
 قال امرني رسول الله صلى الله عليه وسلم بقتال النكاشين وقاتلهم في المواقين وقاتلهم في المواقين وقاتلهم في المواقين وقاتلهم في المواقين
 ان اقاتل النكاشين وقاتلهم في المواقين وقاتلهم في المواقين وقاتلهم في المواقين وقاتلهم في المواقين وقاتلهم في المواقين
 لم اقاتل الغنم الباهية وفي اسد الغابة والاستيعاب عن ابن عمر قال قال علي بن ابي طالب
 طالع البيت الباهية وما مات مسروق حتى تاب على ما سلمه عن يملكه عن القتال مع علي بن ابي طالب وبسند الاحبار طريق
 صحيح وفي الاستيعاب عن عبد الله بن عمر والناسي انه كان يقول مالي وبعثني بال وقاتل المسلمين وقاتلهم
 بودوت الى مست قبل لم اشرع في شئ من الجول والله ما ضربت في ما سمعت ولا اظننت بغير مح ولا ربيست بسهم بوجه
 الى لم احضر منها شيئا واستقر الله عز وجل من ذلك وبالله الذي ذكرنا كانت بيد الاربعة بوجه فخدم
 فداسته شديدة على قتال من سمعوا وجعل يستقر الله من ذلك وبالله الذي ذكرنا كانت بيد الاربعة بوجه فخدم
 فيسلكهم مع سهم وانه انا شديدا بعزته اية وفي اسد الغابة في ذكر الحمارين باسرع من ايسر رية ابشر عاتقك الفتنة وارجية
 وروى عمار بن خزيمة بن ثابت قال شدة خزيمة بن ثابت في الجول بولايته سيفا وشدة ضفين لم يقاتل قال
 لا اقاتل حتى يقتل ما فانظر من يقتلني فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لقتل اليافيه لما قتل
 عمار فقال خزيمة بطلت لي الضلالة ثم تقدم فقاتل حتى قتل ولما قتل عمار جثروا واثبتوا بقتلهم ان كل منهما يقول انا
 قتلت فقال عمر بن الناصي والله ان يحيى همان الان في المنار والله بودوت الى مست خيل في اليوم بعشرين سنة
 وفي الينابيع من فارق عليا فارقته ومن فارقته فارق الله لبي داود ومن قال عليا على الخلافة فاقوله كينا
 من كان الله يلحق عليا امام البرة قال الفجر منصور من فخره فخره من فخره للحاكم وفي جامع الصغير للسويطي قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان في الدنيا ملك الباهية تدعوهم الى الجنية ويدعونك الى النار واه البخاري
 في النسوة الاسمايين والبرقاني وفي الاستيعاب تواترت الاخبار عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لقتل عمار الفتنة
 الباهية وهو من اخباره بالنيب علام النبوة صلى الله عليه وسلم وهو من اصح الاحاديث وقال النوادي في تدمه ثبت

فی محبین بذا حدیث فکانت الصحابة متفقون بحیث توجهوا علیهم بانه من انفسه العاود بنده الخریف و فی اسره انما یقبل
 و فی انزاله الخنجر الخرج الیوه یو ابوالو بان احمد و غیرهم و هذا اللفظ لای یعمل عن قیس بن حازم قال مررت عایشة بانی
 عامر فقال لای جواب فنجحت علیها فکتابت ما یذرا فاولا ما لینی عامر فکانت رودی و و فی سمعت رسول
 صلی الله علیه وسلم یقول کینه یا حدیسی لکن اذا تجت علیها کتاب لای یجوز فی الکمال لابن اثیر یسند و در وقت
 الاجاب او رد که چون ام المومنین عایشة است عامی مرا فقتت برای سفر بعد از ام المومنین ام سلمة فودعهم
 سلمة گفت ای عایشة گویا میسیدی که از دست رسالت شنیده که علی خلیفه علیک فی حیواته و مانی فمن عصاه
 فقد عصانی گفت عایشة ای بعد از من ام سلمة گفت کای عایشة یا از محضرت نفیضند و که فرود است مگذرد
 از شب با و در با که سنگان جواب بر یک از انروز من صلیع و ان کنه فان لکان که او را این واقعه پیش آمد و در میان
 او ای بنی و فساد با شازنه شنید ان ابن واقعه از غایت اضطراب انامی پر اب که در دست داشتیم و وقتا و انروز
 سبب ان از من هم فرود و تیس فرمود و بجانب تو نگاهی کرد و گفت گاهی می فرم که ان زن او باشی ای
 حمیرة عایشة تصدیق این حدیث فرمود و در وقت خود متعادل شد بعد از ان حسبه را در عبید الله بن الزبیر بعد از
 ان کتاب مسطور است تو هم بعدو شد و در وقت و ابوالنیر و ابوالکریست که از حضرت و در بی با و حیات
 گفت که ام از شما یادمه و در حقیقت که پیشانی وی پر خمر باشد بیرون آید تا آنجا که سنگان جواب بروی با هم کنند
 بسیار است بر دست ما است وی گشته شوند و بسیاری بروست چپ وی و وی هم نزدیک بان رسد اما
 نجات یابد و انجا است که اشارت همین تفسیر و در دست علی اب علیه سلمة بیرون آید قومی پاک
 شده و گمان خلاص میا شد و عایشة ای ایشان زنی باشد و عایشة ای ایشان در دست اشارت و انجا است که حضرت
 رسالت فرمود که ای زود باشد که این تو عایشة چیزی واقع شود و ان شارح بکریم بکلی و اب المومنین علی رضی الله عنهما
 یا رسول الله برقی بعد از ان شرمه در میان همایه رسول صلوات الله علیه و در وقت و در حق با هم رسول صلوات الله علیه
 نه چنین است و لیکن چون ان واقع شود بروی سلمة شوسه فی ابان و در باکره ان لاجرم چون
 اب المومنین علی رضی الله عنه و در وقت و در با قصر تمام به تیر مراجعت فرمود و فی الکمال لابن اثیر
 و در حوض انزب المسموحی و العیارات المسموحی و قال علی الزبیر یوم الجمل ما فرمود بقیة رسول الله صلی الله علیه
 و سلم فی بنی بیا فند و هو را کب تار و ففحک لیس رسول الله صلی الله علیه و سلم و ففحک انت موفقت انت
 یا رسول الله یا مع علی زبیر و فقال لک لیس بیدم و انجبه یا زبیر فقلت ای و الله را خبر قتال ملک انت و الله

سقطا قدامت لہ ظالم فقال النبی استغفر اللہ لکرتما ما خرجت (فرج سن الحی الفک) دور در وقت الاحباب
 کہ حضرت قرضی زہید آگفت بابا داری کہ حضرت مصطفیٰ صلعم بانگفت ای زہیر علی دوست میری در جواب
 گفتمے یارسول اللہ چکو زد دوست ندارم ادا و حال انکہ پس فقال انست انسور فرمود روی بیادیکان دوستی
 را بر طرف کرده باوی بچنگ بیرون ای و ابواب فتنہ و تخریش وستم و تشویش بروی دی بکشای زہیر
 گفت ای ولیکن فراموش کرده بودم میاد سن اوردی و بار دیگر بطریق مذکور سوگند داد و نیز کہ بخاطر داری کہ
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در فلان محلہ از محلات نبی ہاشم با تو فرمود کہ من بخور نبوت می خیم کہ شیوہستم
 را پیشہ خود ساختہ بسبب حکومت و امارت خود در مقام عداوت با علی داری زہیر سائستہ سر پرش انداخت
 بعد از ان گفت یا علی حدیثہ از عہد قدیم باد سن داوے کہ اگر پیش ازین سائستہ انرا متذکر می بودم سرگزبان
 معرکہ حاضر نمیشدم و سوگند میداد کہ دم کہ بخار بہ دیگر با تو نمایم و انس رضی اللہ عنہ را فرمود کہ بطلو و نیز حدیث مسمو
 مسمو خود را بر ساند و ان است کہ انما مغان علیا و انما ظالمان و در ترجمہ صواعق اوردہ کہ بصحت
 رسیدہ از حاکم بیتہ از ام سلمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم ذکر خیر حج اممات المؤمنین
 کرد انکا عایشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا تیسرے نو بعد از ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود انظری یا حبیبت
 لا کونے انت بنتی ای حبیبت نظر کن کہ ان زن تو باشدے باز بجانب علی رضی اللہ عنہ ملتفت شدہ گفت ان
 ولایت نے امر با شنیہا فارقی بہا اگر دیر ترے واسے امر عایشہ گویسی با و رفتی کن و ایضا را و مبین مخ کو برین
 از اسے الاسود را بت کردہ اند کہ گفت حاضر بودم (یعنی در بوم محل کہ زہیر برون امد و علی رضی اللہ عنہ
 بہ جست لگاہ علی رضی اللہ عنہ گفت ای زہیر کذا سوگند میدہم کہ اگر از رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشنیدہ
 کہ گفت تقابلہ انت لہ ظالم اسے زہیر یا علی تقابلہ خواہد افتاد و در وقت تو ظالم خواہی بود زہیر چون این
 سخن شنید باز گردید و در روایت ابوعلی و بیہقی انکہ زہیر گفت بل شنیدم و بے فراموشی کردہ بودم و باز دہ
 نیم از ابن عباس بنہ فرمود را وایت کردہ اند کہ آنحضرت بازواج مطہرات خطاب فرمودہ گفت کہ ام یک از
 شما کہ صاحب محل حرم باشد خروج کند و در موضع جواب سگان انوقت بروی بانگ زنند و در حواسے او بسیار
 از مردم کشند و در باب مار صحن و خار بہ نہروان نیز احادیث آمدہ جائے در شواہد البتہ اوردہ کہ اگر انکو
 علی رضی اللہ عنہ قہار می زار زمین پیش رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرستادہ بود و انجباب مصمم بر آن افتادہ
 بود کہ انکاہ شخصی چشم را بمفاکے فرو بردہ رخسار ہا بر آمدہ باریش کثیف پر موسے امد و گفت ای محمد از

خدای تعالی بپیر خیر رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که فرمان خدای تعالی که برود اگر من خاص شوم خالد بن الولید
 رضی الله عنه حاضر بود و اجازت قتل دی خواست نیافت پس شخصی رومی بگوید ایندی و برقت رسول صلی الله
 علیه و سلم فرمود که انما صلی بن شمر قوی پیدا شو که قرآن خواند اما از گلو می ایستاد و نگذرد و اهل اسلام
 بقول ازند و عابدان مضام را بگذارد و بگوید من الاسلام که ایمر قی السهم من الریة یعنی از دین اسلام بیرون
 آیند همچون بیرون آمدن تیر از شکاری و خواب از اصل دی بود و در لاجرم ایشان را مار قی گویند و قی الکمال
 لابن اثیر و مروج الذهب للسهو و شواهد النبوة للحماسی عن جنید بن عبد الله الازدی و در روضه الاحباب
 عن عیبه و سلیمان و العیارات للروضة عیبه و سلیمان گوید که من در رکاب نصرت انتساب علی بودم که در
 نهر و ان رسید و در ان حین شش خور و در کونج از آب گذشته اند و آنحضرت نماز میگذاشت و چون از نماز فارغ
 گشت فرمود انچه غیر واقع است قوم از آب بگذشته اند و مشاء ایشان درین طرقت ایست باز جمعی از لشکر
 که پیش رفته بودند بعضی رسانیدند که مخالفان از آب غور نمودند آنحضرت فرمود که والله ایشان از آب نجات
 نگذشت من هرگز دروغ نگفتم و یا من دروغ نگفتم اندکها ما سے قتل ایشان در بجانب نهر است و از شما
 از ده کس نکشند و ایشان هم زیاده از ده کس نکشند چون دیدند مخالفان را با بیظرت بافتند چنانچه حضرت مرتضی
 فرموده بود و در شواهد آورده که جنید بن عبد الله بگوید که در جبل و مضین من با علی بودم و مرا شک بود که حق
 بجانب او است لیکن در نهر و شک بجانب من افتاد چون این تکرار شد او را خود گفتم که ای محمد که میزبان
 بدست من افتاد و انکه رسول صلی الله علیه و سلم خبری شنیده است بلکه ابی است ولیکن مخالفان از
 نهر گذشت باشند اول کسیکه با دوسه قاتله کند من باشم چون دیدم که مخالفان را بیظرت اند و دستم که حق
 بجانب او است و حضرت مرتضی دست به پشت من رسانیده گفت ای فلان اکنون حقیقت کار بر تو
 معلوم شد گفتم ارے اسی امیر المؤمنین گفت بر تکیه ثنابت باشش در روضه الاحباب آورده که عیبت
 پیوسته که امیر المؤمنین علی پیش از شروع بقتال بر زبان همایون گذاشتند که درین موکه گشته گمان مردم باز در
 اعدا و بر تیر عشرت نرسد از مخالفان ده تن جان بسلاست بیرون بفرزد و همچنان شد که از مخالفان تن
 زنده ماندند و از لشکر حضرت امیر تن کشته شدند و قی الکمال و مروج الذهب مثله در روضه الاحباب مذکور است
 که حضرت مرتضی پیش از حرب نهر و ان فرمود که قومی از دین گریزند چنانچه خبر از کمان اگر چه قرآن خوانند اما
 قرآن از خلق انجاعت در نگذرد و دل ایشان را بر احکام فرغانی نشانی بنود بان خدای که داور است

دوم را از خزان که خود دبایس وجود داد که رسول خدا با من قرار داده و مرا اخبار نمود که تو بایست که
 بخار بنحواهی که در او اینطایفه از بابیه غفلت منجم و اهرت باز نیاید همچون تیر فتنه که پیش است باز نگردد و دست
 آنکه در میان اینهاست عری باشد که یکدست منکب او گشت باره بود مانند پستان زن آن که بر سر آن همها
 باشد مانند سبست گریه عبیده گوید که چون حضرت فاطمی حدیث خود را شنید را بیان فرمود من است نوبت
 آنحضرت را سوگند دوم که تو این سخن را از رسول مسلم شنیده هست حضرت امیر در هر سه نوبت سوگند یاد کرد که شنیده
 و در مروج الذهب و الکامل و روضه الاجاب آورده و عبارت روضه هست که چون نواج در مکانیک شاه دلا
 اشاره بدان کرده بود و مقتل رسیدند فرمود که در او انشیه را در میان کشیدگان طلب کند و منی هر چند در مقام
 تجسس او برآمد نیافتند و معروض نمودند که شخص مذکور در میان قتیلهان نیست فرمود و بجا سوگند کرد و انشیه
 و زبان ایشان است باری که تجسس و مشغول گشتند تا در آن وقت اجل رسیدن او در روز دایم رسیدن علی بن ابی طالب بعد از
 و بعد از آن طعن بجهه شکر بجا آورد و در ترجمه صواعق آورده که در انشیه که حضرت محمد مصطفی علیه السلام از آن خبر داده بودند
 کشیدگان پیدا و فرزند بادی در سفر اسماوت و فرود علی مرتضی بعد از جدان نش و انشیه که در سوره شهادت آمده
 اخراج احمد طایق بن زیاد و قال خرجنا مع علی بن النواجع فقتلهم ثم قال انظر و افان فی الدنیا علی علیه السلام قال انما خرج قوم
 یخطفون بالحق لایخرجونهم من حقهم من الحق کما یخرج السهم من الرمية سیاه من انهم رجلا اسود و غیره البیهه فی
 شعرات سودا الکان هو فقتلهم ثم اناس و ان لم یکن هو فقتلهم فخرج الناس فبکیتم ثم قال الطلوع و ان غلبنا فبکیتم
 المبین فخرجنا سجد و اخر علی مناسا جده او فی اسلامنا یا بن ابی قریظ عمار بن یاسر یحیی بن جریج طویل مدت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم قال علی علیه السلام من احبک صدق فیک و من ابغضک کذب علیک الایمن
 اجموک و صدقوا فیک فم چه چایک فی دارک و رفقا ک فی قعرک و اما الذین ابغضوک و کذبوا علیک فحق علی الصد
 ان یوتهم موقع الکنز من یوم القیمة و در صواعق از طبری از امام مسلم نقل نموده که چون ایه طهارت نازل شد
 حضرت مصطفی علیه و فاطمه و حسن و حسین ایجا آمد و عیسا برین چهار کس نداشت و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی
 و منتهی از نبی غنم الرحمن و ملهم طهریم علیه السلام انما حارب لمن عاربهم و سلم لمن سلمهم و عد و لمن عاد اثم المحدث
فصل فی علی علیه السلام که حدیثی در روز شنبه از علی بن ابی طالب بوی چشمه چنانچه خود بارها فرموده
 که هذا معاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فی فی هذا ما ذکره رسول الله و تا و تا و بعد وفات سید کائنات
 خدا به اب انجشتم مبارک او بر خاند چشمش سرور بود حضرت مرتضی از زبان آنرا پال کرد و ابواب علم از برکت دان

بر روی یکشود و چون در وقت ولادت حضرت قمر بنی رسول صلی الله علیه و سلم اول لعاب دهن به پاک خود و دهان او نهاد و حق تعالی بزرگت ان علم و تجاعت و قوت با و ازانی داشتند و ما فقط او انقدر درست بود که هر چه بنید که فراموش نکردی چنانچه در تفسیریه و تیسما ازان و اعمیه گذشت حکیم سنائی ورمیخ او چرخش گفته

میرنگشت بر دهان آورد	خطره آب بر زبان آورد	میرنگشت خوشن را تر کرد	او انگلی در دهان حذر کرد
و او مردی و علم و حفظ حق	انگشتش ازین قرض	بود از هر بود و سرش	انگشت مصطفی و ایش
سرنگشت نه شایسته آمد	نطقی چه که ده قاف آمد	بدو قی آن هنر و پیشه	کرده اسلام را بهر کیستج
بود قی ز زبان گوهرش	بدو کرد و علم عالم فاش	او یکی ذوالفقار بران بود	اکا فست همان شیرخان بود

فی اسد الغایه لابن اثیر و تدریس النواوی روی علی بن النعمانی علیه السلام بنوه الحسن بن الحسین و محمد بن الحنفیه و عمرو ابن مسعود و ابن عمر و ابن عباس و ابن الزبیر و محمد بن جعفر و یزید بن ارقم و جابر بن عبد الله و جابر بن سمره و سبب حذیفه بن الاسبید و سفینه و عمر بن حریث و البراء بن عازب و جبر بن عبد الله و عمار بن شیبه و عبد الرحمن بن ابزسه و طارق بن شهاب طالق بن شیم و عبد الرحمن بن اشیم و عبد الله بن ثعلبه ابو موسی الاشعره و ابو سعید الخدری و ابو امامه و ابو ذریع و ابو هریره و ابو لیل و ابو الطفیل و ابو جحیفه و ابو سرحه صحابیون الانبیا و محمد و عمر و عثمان من التابعین من ان النعمان سید بن المسیب و سعید بن الکرم الزاتی و قیس بن ایوب و عازم و عبیده السبائی و علقمه بن قیس ابو الاسود الدیلمی و زید بن جمیل و شریک بن باس و اشجی و شقیق و خلق من الصحابه و التابعین عن علی بن رضی الله تعالی عنه قال یثبته رسول الله صلی الله علیه و سلم اے الیمن فقلت یا رسول الله یثبته اے الیمن و یسألون عن القضاء و لا علم فی ید قال اولی ذنوبت فصر بیده علی صدره ثم قال اللهم ثبت سانه و ابد قلبه ثلثه و الذی فلق الحبتة و برا النسمه ما شکلت فی القضاء بین شین کفافی اسد الغایه و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما دینیه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیت الهاب قال السیوطی هذا حدیث حسن علی الصواب قد ثبت حاله فی الثقبات علی الموضوعات لا موضوع کما قال النواوی و ابن الجوزی و لا یصح کما قال الحاکم و فی اسد الغایه عن سعید بن المسیب باکان من الناس یقول سلونی غیر علی ابن ابی طالب و عن عبد الملك بن سلیمان قال قلت لعطاء کان فی اصحاب حمزه اعلم من علی قال لا و الله لا علیه و قال ابن عباس لقد اعطی علی تسعة عشر العلم و اتم الله لهدیه رکن فی العشر العاشر و فی الینابج اخرجا

ابن المغازلي وموفق الخازني وموفق بن احمد باسائيه ثم عن ابن مسعود قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم
 فسلم عن علم علي فقال قسمت الحكيمة عشرة اجزاء فاعطى علي تسعة اجزاء والناس جزء واحد وهو العلم بالمشي
 الباقي واخرج موفق بن احمد بنده عن سلمان بنى الصدقة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اعلم امة
 علي وفي الدنيا باع كانت السماينة يرجعون اليه في احكام الكتاب وياخذون عنه القواعد كما قال علي
 بن الخطاب رضي الله عنه في عدة مواطن لولا علي لملك عمر وعمر بن عباس بن بغير ان عليا كان له ما
 من ضرر فاطع في العلم وكان له البسطة في العشرة والقدم في الاسلام وانهم لرسول الله صلى الله عليه وسلم
 والفتنة في السنة والنجدة في الحرب والجود بالمال عن ابن عباس قال اذا ثبت لما انشئ عن علي لم
 تعدل الي غيره واخرج السيوطي في تاريخ الخلفاء عن ابن سعد عن ابن عباس قال اذا حدثنا الثقة عن علي
 الفقيه ولا نعده با وعمر بن سعيد بن المسيب قال كان عمر بن الخطاب يتوبوا بالمد من عصفية ليس لما اوجس
 وعمر بن علي قال والله ما نزلت اية الا وقد علمت فيما نزلت واين نزلت وعلي من نزلت ان بابي وب
 بقلب عقدا لا ربنا طفا وعمر بن الطفيل قال قال علي سلوني عن كتاب الله فانه ليس من اية الا قد
 بليل نزلت ام بها ما في سهل ام في جبل وعن محمد بن سنان عن ابي افران علي وكبيرة علي ترويه عن
 ذلك الكتاب كان فيه العلم في الصواعق فيه علم طويل وفي الدنيا باع وذكر علي رضي الله عنه عن عائشة فقالت
 هو اعلم بالسنة من بقية من الصحابة وفي الاستيعاب عن جبر قال قالت عائشة من افتاكم يوم
 عاشورا قدا علي بن ابي طالب قال اما ان اعلم الناس بالسنة وعمر بن سعيد بن وهب قال قال
 عبد الله بن ابي المدينية بالفرايض علي بن ابي طالب بن خير قال ليس احد منهم اقوى قولاني الفرائض من
 علي وكان من غير صاغت الفرض فمن ارضيه العبد قال ثبت عمر بن الخطاب فانه من ابن ابي بكر فقال ايت
 عليا فاسأله وذكر الحديث وفيه قال عمر اجد لك الاما قال علي وعن سرج بن هانئ سالت عائشة انهم
 عن المسح على النخفين فقالت ايت عليا فاسأله عن عبد الله بن ابي الطفيل قال شهدت عليا يخطب ويقول سلوني فوالله
 لا تسألوني عن شي الا انتم كنتم وفيه انما كان هو يكتب فيما ينزل اليه من كتاب الله فاسأله فقال
 ذب الفتنة واعلم موت ابن ابي طالب فقال اريدت انوه لاسمع هذا منك بل الشام فقال له وعني عنك من ابن عباس
 عمر خلفاء الراشدين فقال الثلاثة الاول كان مقامهم ثم قال علي كان والله قد علي علما ووراثة الخلفاء ووردت
 او ازاها وعلوم منه النسف كجملته وقرآن ما كفوا انهم صلى الله عليه وسلم وسلم وترتيب وادوه وراثة ليسكن

تقدیر ساعد شیخ ان تشذیخ ابو عمر بن محمد بن کعب القرظی قال کان لمن جمع القرآن علی صدر رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ہوجی غنائی علی وغیرہا وجمی انما یحسن قرآن را از علی روایت کرده اند و روایت ان جمیع حاصلاتی
 است قال ابو نعیم فی شرح السنہ والقرآن المعروف ان سند وافر اتم الی الصحابہ فاستدعاهم وقرؤا الی علی بن ابی
 وہول وقرؤوا علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذ ہر وعبادت ونبیعت وسموات وسموات وسموات وسموات کبریکس
 انما یسای روزگار بغیر حضرت مصطفیٰ از وی سب اہلقت مقبوا است نو حضرت مصطفیٰ لوای خود و موطن کثیر بود
 عطا فرمود و در احد و حنین شہادت قدیمی نمود و جمی کثیر از مشرکان را بکفر فرستاد و فتح خیمہ پرست او بوقوع ہم بست
 و غنیمت فی بعضی من انہ اعطاه الراتہ الیوم نیز و انہ ان فتح یکون علی بدیہ و کعب و رسول و کعبہ اللہ و رسول الی اخر
 الی مریش و نہدی فتح بدر گو یازندوست حضرت مرثی و واقع شد و ریت ابن ہشام سطور است کہ در ہر مقام
 مشرک کہ قبل از نہد بنمایان سی و سکس سال خاصہ حضرت مرثی ہا شکر است احدی بقیل اور و دو کس ہا شکر است دیگر
 بقیل اور قال الکفوی کان علی بنی اللہ منہ سبع النجائب و یکی النجائب و کان مجتہد من مجتہد النبی صلی
 اللہ علیہ وسلم تجرہ فی العلوم و نبیعت فی العلوم و کان علی بنی اللہ منہ سبع النجائب و کان علی بنی اللہ منہ سبع النجائب
 تہذیب النواوی اما علی بنی کان من العلوم بالحق العالی ردی عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہا شکر است
 و ست و ثمانین حدیثا اتفاق البخاری و مسلم شاعلی و عثرتین و انہ و ابی ہر تسعة و مسلم نجسہ و ثمرہ سوال
 کبار الصحابہ لہر جو علم فتاویہ و قواعد فی المواطن الکثیرہ و المسائل العظمت مشہورہ اما ہر دو و ثمانین
 المشہورہ التي اشترکت فی معرفتها الخاص و العام و فی النہد عن و اسیدہ حایانہ انتہا قال معاویہ ہضراء
 بن حمزہ السدی او الصدای رضی اللہ عنہ یا فرغت لی علیا قال اعفی یا ابراہیم بنی قال لتصفہ قال فلا بد
 من وصفہ فكان واللہ بعد اللہ شدید القوی یقول فسلوا و حکم عدل لا یخیر العلم من ہوائہ و تنطق الحکمتہ نو جمیع
 یستوحش من الدنیا و ہر تہاد فی منہ و نیشیا یمن باللیل و حشہ و کان فی البقرہ و طویل القصر و یحب بنی الطیلم حاضر و النجباء
 ما شکر کان فینما کانہ یحبنا اذا ساند و دنیا اذا استینا و یا تینا اذا و غنا و نحن والسید نقرہ یا ما و قرہ سنا لکان و کلہ
 ہیمتہ لعلیم اہل الدین و یقر الساکین لا یطیع القوی فی باطلہ و لا یناس الضعیف من عدلہ و اشہد بقدر رایتہ
 فی بعض موافقہ و قدر فی السلیل سدودہ و غایت نجومہ قاضا علی محبتہ یملک تملک السیلم و ینکب بکار الخیر و یقول
 با دینا غفری الی تعرفت ام الی تشوقت ہیات ہیات قد بانیک ثلثا لرجعتہ فما نمرک تیر و خطر
 خطیرہ من قائمہ الزاد و بعد السفر و حشہ الطریق فیکہ معاویہ و قال رحم اللہ یا حسن کان واللہ کہک

قال فلیک خرنک علیہ باضره قال خرن من فرج واحد بانی جربا یعنی معاویه مزار را که یکی از صحابه بود گفت که
 علی را وصف کن خرن را گفت که مرا معاف دار معاویه گفت هر آینه ترا وصف باید کرد و گفت اگر بالفرض باید گفت
 پس بود و الله تعالی به سستی تو منته قول او فصل بود و حکم او عدل علم از اطراف وی مفر میشد و بکلمت لسان
 و سه ناطق بیگشت متوحش و متنفر بود از دنیا و نازکی و نیت آن دانش میگرفت در شب و وحشت تنهایی
 آن دانشک بسیار از چشم او مخفی بود و از فکر کننده لباس تنگ طعام نیز قناعت و انقضا میکرد و بود و میان
 ما مانند یکی از ما هرگاه میخواهد بمجاوبت میکرد و هرگاه درخواست انتظار کشه میکردیم انتظار ما میکشید و ما الله
 با وجود قریب که بوسه میداشتیم نزدیک بان بود که از بهیبت بوی حکم کنیم اهل دین را تعظیم مینمود و مسکین
 نزدیک میشدند قول باطل مرد قوی را اطاعت نمیکرد و ضعیف از عدل او مایوس نیگشت و من گوهری
 میدهم که هر آینه دیدم او را و بعض مقام که فرومشته بود شب و امان خود را و پنهان شده بود ستاره های
 او و علی رضی الله عنه ریش خود گرفته اضطراب میکرد مانند اضطراب مار گزیده و گریه میکرد گریه اندوهگین و
 میگفت ای دنیا قریب و دور یکریا بسوی من پیش آمدی یا من شتافتی بهیبت بهیبت ترا سه طلاق و ادم
 الطلاق باین که هیچ رحمت ندارد عز تو کوه است و خطرتو بسیار است از آن قلت زاد و دوری سفر و وحشت
 طریق پس بگریست معاویه و گفت رحمت کن خدا را و الحسن بود و یحییان پس گفت معاویه مزار را که پس
 چگونه است خرن تو بر او گفت خرن مادر یک که یک پسر دارد و او را در کنار مادرش فرج کنند و فی الاشیع فاب
 سئل الحسن بن الحسن البصری عن علی ابن ابیطالب فقال کان علی و الله سها صایبا من مرضی الله
 عزوجل علی عده و ربانی هده الامه و ذانفعل ما ذنا سا بقنما ذاقوا تبنا من رسول الله صلی الله علیه و سلم لم
 یکن بالنوا تمه عن اعراسه و لا بالموت فی دین الله و لا بالسروق لمال الله اعطى القرآن غزایه فانه من باض
 من فقهه و فک علی ابن ابی طالب بالکعبه و عن عبد الله بن ابی الهذیل قال رایته علیا خرج و علیه قمیص
 ابزری افواهکم قمیصه بلخ الی النفر و اذا ارسله صارا لى نصف الساعه و عن ابن جریر عن ابیة قال املت
 علی ابن ابی طالب یخرج من مسجد الکوفة و علیه قطرتان من زبر یا با واحد فرید یا بالآخری و انزله الی نصف الساق
 و هو یطوف بالاسواق و مع و دة با هر پیغمبری الله و صدق الحدیث و حسن الذرع و الوفا و بالکلیل و الزین و عن
 عطاء قال رایته علی قمیص کرا بکس غیر قمیص علی ابن ابی الهذیل قال رایته علی قمیص را تا او را نمی توانم
 اطراف اصابعه و اذا اطلقه صارا لى الریغ و فضله لا یحید بها

فصل فی خلافت ائمه خلافت اویس طول طول است کتب سیر و تواریخ از ان مملوک و شهنش است
 ابن اثیر در الکامل و مسعودی و در مروج الذهب اعظم کوفی و رفیع و سید جمال الدین محدث و در کتاب فقه الاعجاز
 و خاندان شاه در روضه الصفاد و ذی بی در کتاب دل و محمد بن حریر طبری و تایخ خود و غیره مورخین کتب بای
 طویه و دفاتر بعضی ساخته و پدید آخته اند و مشهور و حاو بسو طأ احوال خبر بال و باستقلال حال خلافت با کمال
 او تجربه در آورده اند هر گرا حاجت بر اطلاع ان باشد بسوی کتب مذکوره رجوع نمایند این مختصر تمیل ان شدن
 تمیتواند و نیز از تحریر مشاجرات صحابه میسر رسد لاجرم عنان قلم از تفصیل ان منحرف ساخته اجمالاً چند سطر بر
 روئے کاغذ می ارم

همه کرده شایع بنیو خرام درین یک ورق کاغذ ارم تمام

گفت ابن سعد که بیعت خلافت علی رضی الله عنه وقت صبح روز دوم بود از قتل عثمان در مدینه و جمیع اصحاب
 رسول الله صلی الله علیه و سلم که در مدینه بودند بیعت نمودند و گفته شده است که طلحه و زبیر بیعت علی رضی الله
 عنه را کاره پندیدند بعد از آنکه بیعت نمودند از مدینه بیرون رفتند بکه آمدند چون عایشه رضی الله تعالی عنها در کوه
 بود و او را بر داشته بجانب بصره نوبه نمودند و طلب خون عثمان رضا کردند چون این خبر بسع علی رضی الله عنه
 رسید عنان غریمت بجانب عراق عرب معطوف ساخت و در بصره بطلحه و زبیر و اتباع ایشان طاقی شدند
 و رجادی الاخر سینه ست و ثلثین میان فریقین مجاریه واقع شد سیزده هزار کس که یک از آنجمله طلحه و زبیر
 بودند و در آن واقعه که مشهور است بواقعه بکلی گشته شدند و علی رضا بانجده روز در بصره قیامت فرمود نگاه
 نمودند کوفه شدند باز معاویه بعد از استماع این اخبار از جانب شام خروج نمود و علی رضی الله عنه بجانب اودوم
 نمود و راه صفر سینه سبع و ثلثین و حصین طاقی دست داد و در موضع ایام قتل مستادی شد خلقه کثیر
 آمدند انگاه اهل شام باستصواب و کید عمر بن العاصی رفع مصاحف کردند و تفرجهین شدند و عمر بن العاصی
 از طرف معاویه و ابوموسی اشعری از طرف علی رضی الله عنه با شد و در سال آینده فریقین در موضع اذین مجتمع
 شدند و در حال امت نظر کنند و باین عزمون و وثیق نوشته شده معاویه بجانب شام و مرتضی بجانب کوفه
 مراجعت نمود و بعد از ان جمعی کثیر از اصحاب حضرت مرتضی که بخوارج مشهور اند بر وی خروج کردند و گفتند لاکم
 الا الله و در حرور که قریه است از قریات کوفه شکر گشته نمودند و حضرت مرتضی ابن عباس را نزد انجماعت
 فرستاد و مباحثه و مخاصمه بانجماعت نموده ایشانرا ملزم ساخت و بعد از ان تمام جمعی کثیر از ان عقبیده

جمع نمودند و قوی با اعتماد و ناسخ خود ثابت ماند و بنزدان رفتند انگاه حضرت مرتضیٰ بر سر نجابت رفت ایشانرا
 بقتل رسانیدند و او اشکیه که رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از آن خبر داده بود در میان گشتگان پدید آمد و این قصه
 در سستہ عثمان و ثلثین بود و در شعبان همین سال بموجب وعده مردم در انرج مجتمع شدند و سعد و قاس
 و عبد اللہ و عروغ و غیرہا را صحاب و با نجای حاضر شدند انگاه عرو و عاص کمری نموده با ابوموس گفت تو از من افضلے
 و بزرگترے باید کہ در محکم دین امر تقدم نمای ابوموسے فریب خورد و پیش دستی نموده مرتضیٰ را از امارت خلع نمود
 و چون نوبت عرو عاص رسید معاویہ را امری ساخت و با ابویوسف کرد و مردم برین پنج متفرق شدند و حضرت
 مرتضیٰ از غایت غضب انگشتان مبارک خود میکشید و میگفت ای عی و بطلع معاویہ مردم من عصیان میکنند
 و اطاعت معاویہ میکنند و قسوا حق و تاریخ الخلفاء السیوطی و تہذیب النوادسے و اساس الغالب لابن افیاز
 سید بن المسیب آورده کہ چون عثمان رفعت مقتول شد آمدند صحابہ نزد حضرت مرتضیٰ و گفتند بیت تو یسکیم
 کہ تو احق باین پس گفت این اختیار اہل بدر است پس ہر کسک ایشان برادر رضی باشند و غلبہ است
 پس نہ باتے ماند از اہل بدر کہستے مگر کہ آمدند و مرتضیٰ پس چون دیدم مرتضیٰ این امر رفت بسوے مسجد و
 بنیبر شد و ادل کیسکہ بیت او نمود و طلحہ بود بعد از آن نہ بر بعد از آن دیگران انتہی -

فصل شہادتہ و کیفیت شہادت حضرت مرتضوے بدینگونہ است کہ سیوطی و تاریخ الخلفاء
 از مستند حکام از سستہ نقل نموده کہ عبد الرحمن ابن بلجم المرادی برزے قطامہ نام عاشق شد و از آن
 سہ ہزار دینار و قتل غنی رہن کاہین نمود و مقرر نمود و انشی قبول اینصے نموده و در تہذیب نوادی و دیگر تواریخ
 آورده کہ در تاریخ ہفتم رمضان وقتیکہ کہ انجباب براسے نماز برادرہ بود انشی ششمیہ سوم بر پیشانی
 ہایون او زد و در غش رسید و انجباب شبکہ شنبہ متوجہ فردوس اعلیٰ شد و در انجباب در شب جمعہ
 ہفتم رمضان وقت صبح سستہ اربعین بود و حسن و حسین و عبد اللہ بن جعفر غسل و تکفین او نمودند و در
 بارچہ کہ دکان سیرین و عمامہ زد و امام حسن علیہ السلام بروی نماز کرد و دو وقت صبح و نقش نمودند و گوید کہ
 نزوش بقبر از جنہ و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود و وصیت نمود کہ او را بایان محنوط سازند و چون از دست
 افتاد شد گفت السلام علیکم رحمہ اللہ و برکاتہ و بعد از آن تکلم کرد مگر بلا الہ الا اللہ تا آنکہ وفات یافت

قال الفرزوق

کمر قطب مہین غیسر معجم

قلم امر آسافہ دو سہا حشم

ثلاثة الاف وعبر وقينة	و ضرب على بالحسام المسمر
فلا مفر انك من علي وان علي	ولا فلك دون فلك ابن بلجم
وبعد از شهادت حضرت مرتضیٰ انشرف را مثله نمودند و در نو بره ساخته بسوزندند و از بخا با نش جهنم رسیدند و حدیث اشقی الاخرین بروی صادق اندیکیم سنائی میگوید -	
مردم برز بهر عشق زنی	اندر انگشت در جهان جفتی
رفت زنی کو فی از پی انکار	انچنان خاک رسب و تدار
انچنان اهل جهنم منقلب	خبره بگزید خون چون عطی
شکله کردند مرد را پس از ان	رفت سوی جهنم و راجان
وفی الاستیعاب قالت عائشة رضی الله عنہا تنفع العربی شارب فلیس لسانه فیها ما وعن ایبہ قیس الازد سے قال اور کنت الناس و بهم ثلث طبقات اهل الدین بخوان علیا و اهل الدین بکجوان معاویة و خواج -	

فصل فی کونه لقبه الصدیق الاکبر و الفاروق

براکم لقب انجذاب صدیق اکبر است و فاروق است فی خصائص انسانی عن عباد بن عبد الله قال قال علی رضی الله عنه انا عبد الله و انور رسول الله و انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی و فی نسخة غیره ان کاتب محلیت قبل الناس سبع سنین سید جمال الدین محدث در روضه الاجاب گفته که مراد از قبل نام کسی است اندک داخل سیاق نمیشند چه در میان اسلام حضرت مرتضیٰ و دیگر سیاق ایقده زمان نبود و فی السیاب نقل عن الجوسنی بسنده عن ابی رافع عن ابی ذر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لعلم انت اول من امن بے و انت اول من یصانح فی يوم القيامة و انت الصدیق الاکبر و انت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل و انت معسوب المسلمین و المال معسوب الکفار و در روضه الاجاب آورده که اباب سیر حم السد بروایت ابوذر غفاری و سلمان الفارسی رضی الله عنهما ایراد فرموده اند که حضرت مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم دست امیر المؤمنین علی گرفته گفت اهل المؤمنین و فاروق الدنیه و معسوب المؤمنین و اول من یصانح فی يوم القيامة هذا الصدیق الاکبر و هم در روضه الاجاب از مسند امام احمد حنبل روایت کرده که گفت ابن عباس بقول علی رضی الله عنه انا عبد الله و انور رسول الله و انا صدیق الاکبر لا یقولها بعدی لا کاذبا و انحر

ولقد صلیت قبل الناس سبع سنین وفي الینالیس روی ہذا الحدیث ابن ماجہ القرطبی و احمد فی مسندہ والبیہقی فی انظر فی التعلیل
 والبیہقی فی الخرج جمیعاً باسنادہ عن عباد بن عبد اللہ الحدیث المذکور ورواہی در حدیث سی و سیوم کہ روایت ابن
 بخاری از ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہ آورده کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ الصدیقیون ثلاثۃ
 خرقیل مومن ال فرعون وحسب بخاری صاحب آل بسین وعلی ابن ابیطالب شیخ عبدالحق و در مدارج النبوة
 اندیاض المنقرہ نقل نموده کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اور اصدیق نام نمادہ ولی الینالیس نقل عن الاصاب
 عن ابی لیلۃ الغفاری قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول یقول سکون من بعدی فتنۃ فاذاب
 ذلک فالترتوا علی ابن ابی طالب فانہ اول من اسلم واول من ایضا ففی یوم القیامۃ و ہو الصدیق الاکبر و ہو
 فاروق ہذہ الامۃ و ہو عیوب المؤمنین المال عیوب النافقین و احمد فی مسندہ والبیہقی وابن المغازلی
 و موفق الخوارزمی الخرجوا بالاسناد عن ابی لیلۃ وعن ابی ایوب الانصاری رضی اللہ عنہما قال قال رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صدیقیون ثلثۃ حبیب النبی زہو المؤمن الذی قال یا قومی اتبوا المرسلین
 و خرقیل مومن ال فرعون الذی قال اقتلون جلالا ان یقول بی اللہ وعلی ابن ابیطالب ہو افضلکم حضرت
 مرتضیٰ یکے از عشرہ مبشرہ است و یکے از خلفائے راشدین است و یکی از ان شش کس است کہ عمر
 برائے خلافت مقرر داشتہ و یکے از خطبائے معروف و یکی از رہبران مشہور است و یکے از سابقان
 اسلام است کہ بغیر حدیث کس بروے سابق نیست بقول صحیح مختار و یکی از منظران خلافت است
 کہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بادی معاملہ منتظر الخلافۃ نموده رضی اللہ تعالیٰ عنہ و سلام اللہ
فصل فی کراماتہ و اقدسے و رفیع شام از عرف ابن مازن روایت نموده کہ عمر رضی اللہ عنہ اور
 نامہ داد کہ این را بوالے شام برسان و چون انوقت عمر رضی اللہ عنہ بکار دیگر مشغول ہو گشت
 کہ باید کہ جواب این در میان سہ روز بیا رہے ابن مازن از ہیبت گفتن توانست کہ درین عرضہ خلیل
 جگہ نہ قطع این مسافت بعیدہ نام نزد عباس بن عبدالمطلب رفت تا با عمر درین باب سخن گوید انوقت
 عباس و حضرت مرتضیٰ و حسنین در مسجد نبوی تبلاوت قرآن مشغول ہو و نہ چون عباس این سخن شنید ما
 مرتضیٰ بگفت کہ عمر در حالت غفلت بی حکم دادہ باید کہ تو با عمر درین باب سخن گوئی و ملتے مناسب بگہرے
 حضرت مرتضیٰ گفت نیز اہم کہ عنین عشر شوم مگر از خدا و خواہم کہ اورا باین عرصہ تا بشام رساند و بازار مد
 کہ او برہم سوہ قادر است باید کہ چون بن مناجات کہم شاو حسنین آمین بگویند بچنان کردند بعد از ان مرتضیٰ

با بنی مازن گفت که برو خدا سے تعالے دعاے علی و عباس و حسین را رد خواہد کرد پس این مازن روز
سیوم سحرگاه از شام مراجعت نموده نزد عمر رفت و جواب نامہ باد و او گفت عمر رضی اللہ عنہ کیست
این مرد گفت این مازن گفتہ ترا سہ روز است بشام فرستادہ بودم گفت آری گفت پس این جواب
از کجا اوروی او تمامہ قصہ بیان نمود بیدار تفتیش معلوم شد کہ او صادق است

کرامات حضرت علی رضی بسیار است

فی تاریخ اختلفا للسیوطی روایت کرده است عبد الرزاق از جبرمدی کہ گفت جبر کہ گفت مرا علی بن
ابیطالب چه خواہی کرد و تیکہ ماور شوی براے لعنت من گفتم ایایا بن چنین خواہد شد گفت ایے
گفتم پس جیکم انوقت گفت لعنت کن مرا و نہ بیزارشوی از من (یعنی بزبان لعنت کن و از دل تبر کن
گفت جبر کہ پس ام کرد مرا محمد بن یوسف برادر حجاج کہ امیر مین بود کہ لعنت کنم علی مرتضی را پس گفتو کہ امیر
ام کرد مرا کہ لعنت کنم علی را پس لعنت کیندا و را کہ لعنت کرده است خدای تعالی او را پس نہ دریافت
رضای بن سخن مگر مردی در روایت کرده است طبرانی در اوسط و ابو نعیم و رد لایل از زافان کہ علی رضی اللہ
عنه مخفی گفت پس نکذیب کرد او را مردے پس گفت علی رحم کہ دعا کنم براے تو اگر کاذب باشی گفت
کہ دعا کن پس دعا کرد بروے پس برخاست از جای خود تا آنکہ رفت بصارت او و نابینا شد و در
شواہد النبوة آورده کہ بروایت صحیحہ ثابت شدہ است کہ علی رضی اللہ عنہ چون پاسے مبارک بر رکاب
سے نہاد قتیح تلاوت قرآن میکرد و چون پاسے دیگر بر رکاب میرسید و بردایتے بر بالائی ستور است
سے نشست ختم تمام میکرد میگویی کہ ابن من تمیل قطن و بیضا زمان است کہ نسبت بہ بعض اولیاء اللہ
واقع میشود چنانچہ در کلمات الالس در ذکر شیخ موسے سدرانی ابن را از شیخ الشیخ شہاب الدین
سرور کہ بالتفصیل بیان نموده روزے در کوفہ بعد نماز صبح شخصے را فرمود کہ بظان موضع رود و آنجا مسجد بسید
در پہلوی مسجد خانہ است انجانان و مردے با ہم تراے دارنمان ہر دورا تروم حاضر کن چون ان ہر دورا
اورند گفت مشب نزل شام از شرجوان گفت اسے امیر المؤمنین ابن زن را نکاح کردم چون شیش
وے رقمہ از وے نفرتے امدازد و درے جسم با من آغاز جنگ و نزاع کرد تا از زنان کہ فرمان نورسید پس
امیر کرم اللہ وجہہ روے حاضران مجلس کرد و گفت کہ بسیار بخنان ہست کہ آنکس کہ بان مخاطب

میشود و خواهر که دیگران بشنوند همه برقند و اینجا زن بماند روی بان زن کرد و گفت اینجا را می شناسی گفت
 نه فرمود که من ترا بگویم اما باید که منکاشی تو فلان بنت فلان هستی و این عی داشت با و س جج شدی
 و از آن البسن گشتی و این چیزها را خود گشتی و از پدر نماند داشتی چون وقت وضع حق رسید شب بود
 مادر تو مرا از خانه بیرون برد چون فرزند آمد در خر قحچیدی و در بیرون دیوار ها که محل تنصاع حاجت مردمان
 بود بانداختی سکه آمد و پیر ابو میگرد گشتی بسوی آن سگ انداخته و بر زن کودک خورد و بشکست مادر تو پاره
 از انداز خود برید و بر سر سبست پس و پراگنداشتند و بر فقید و دیگر احوال دی نداشتند از زن گفت
 حال چنین است ای امیر المؤمنین بعد از آن گفت پس فلان قبیلان کج را به پروردند تا بزرگ شد و کوفه آمد
 و تران کرد این جوان همان کودک است پس آنجا انرا بگفت سر خود برهن کن اثر شکستگی بر آن ظاهر بود گفت
 میسر خود را بگیر و برو و ندای تعالی آنچه بر تو سزاوار بود از آن محفوظ داشت بار س اهل کوفه از غنیان سب فرست
 پیش و س رضی الله عنه شکایت کردند حضرت مرتضی علیه السلام بر دوش و بر دوش در برو عمار
 و س بر سر و عصابه و س در دست گرفته اسب سواره بکنار فرات رسید و اولاد وی نیز همراه او بودند
 اینجا ب و کشت نماز مخفف گذارد و بمال کپل برآمد و حسنین با وی بودند پس با عصبای جانب اب اشارت کرد
 یک گز آب کم شد رسید که این قدر نیست گفتند که نه باز بجا جانب اب و دوبار اشارت کرد اب دو
 گز دیگر کم شد چون سکه که کم شد مردمان او از برداشتند که این قدر نیست است ای امیر المؤمنین شحنه را از احوال
 و س جنز داده بود که ترا بفلان موضع بر فلان درخت نر ما صلب خواهند کرد و می چایا که فرموده بود بعینه واقع شد
 کیمیل بن زیاد را بنی المذنبه چون چنان سقفه برای قتل حکم داد و گفت که حضرت مرتضی علیه السلام را خبر داده بود که قاتل
 من تو خواهمی بود بعد از آن قجاج گردن و س بنزد یحیی چون قجاج قنبر و لاس حضرت مرتضی علیه السلام را گرفت
 و حکم بقتل س نمود گفت که حضرت مرتضی علیه السلام را خبر داده بود که مظلوم کشته شوم و سفر بهی و قبل از درو لشکر
 کوه گفت که دو دانه هزار و یک مرد می آیند چون شمر و بعینه بود س کم و بیش در وقت توجه بعضین اصحاب
 و س محتاج اب شد و در قریب ان اب نبود از اینجا اب و فرسنگ بود بعد از آن چون قدر س برفت و بر
 ظاهر شد حضرت مرتضی علیه السلام نزدیک ویرجائی اشارت کرد که آنرا بجا وید چون قدر س خاک برداشتند سسنگ
 بزرگ پیدا آمد که سح التی بران کار نمیکرد و کس را طاقت برداشتن آن شد حضرت مرتضی علیه السلام انگشت و در
 انداخت آب ب بغایت صفائی و شیرین و تنگ ظاهر شد لشکر سیر اب شد و در انقدر که خواستند برداشتند

باز حضرت مرفی انسک را بالای چشمه نهاد و بفرمود تا خاک بر او افکندند راهب ان دیر از دیر فرود آمد و پرسید که تو پیغمبر مری فرمود که من گفتم تو فرشته مقرب گفتم که من پس گفتم که تو جبرئیل فرمود من و منی پیغمبر مری سلم محمد بن عبد الله خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم را پیچ گفتم دست مبارک مسلمان شوم او بر حضرت امیر سلام آورد و گواهی بوجدانیت خدا و رسالت مصطفی و وصایت مرتضیٰ بر او بعد از ان از وی پرسید که سبب اسلام آوردن تو چه بود گفت ای امیر المؤمنین بنای این دیر از برای کنگره این سنگ است پیش از من بسیار دین دیر بوده اند زیرا که در کتب خود دیده ایم و از علی بن خود شنیده ایم که در پیغمبر چشمه است که ظاهر بکنند آنرا لکن پیغمبر را می او پس چون من این را دیدم باز روسته خود رسیدم حضرت مرفی از شنیدن این قصه بسیار گریست و گفت الحمد لله الذی لم یکن عنده منبیا و گفتم که کتبه مذکور را بعد از ان راهب ملازمت حضرت مرفی و اختیار نمود تا بصغین شهید گشت و حضرت مرفی در حق وے بگفت که وے مولا وے منست و رشوا پادرد که خدا وے تعالی دوبار بر اے و و شمس کرد یکے در عهد رسول صلعم و یکے بعد از وفات وے ام سلمه و اسامیت عمیس جابر بن عبد الله انصاری و ابوبکر خدر وے رهن روایت کرده اند که وحی بر ان حضرت آمده بود و انسر و انوقت تکبیر بر ان مرفی رهن کرده بود و کز داشت تا که آفتاب غروب کرد مرفی رهن نماز عصر را شسته گزارد با شاره چون رسول صلعم این حال معلوم نمود بر تفسه فرمود که دعا کن تا خدا وے تعالی آفتاب را برگرداند تا تو نماز دیگر بروقت بگذاری مرفی دعا کرد و آفتاب با توفیق که نماز دیگری باشد باز گشت و مرفی نماز خود را در وقت بگذارد و اسامیت عمیس گوید که از آفتاب در وقت غروب اواز وے می آمد بخون ادا زاره و در جاسے دیگر رشوا میگفته که آفتاب برای مرفی بر اے حضرت مصطفی صلعم باز گشت و مولف آن کتاب در قصیده نعتیه میگوید -

چون فوت شد عمر از علی انبهری از کمالی	گشت از دعایش بخیل از جرب شمس خاوران
<p>و حافظ ابن حجر عسقلانی در صواعق آورده که رسول صلعم دعا کرد که اللهم انی طاعتک و طاعت من طاعتک فارو علیه الشمس فطاعت بعد ما غابت طی دے و قاضی در شفا گوید که حدیث رو شمس صحیح است و شیخ الاسلام ابوزید گوید حدیثی حسن است و غیره از علما متابعت و ننوده رد کرده اند قول جبری را که گفتند این حدیث موضوع است و دراز الله انفا آورده که سیوطی در جزا کشف اللبس حدیث رو شمس گفته که حدیث رو شمس صحیح پیغمبر صلی الله علیه و سلم است و تصحیح کرده است این را طحاوی وے و غیره از فراط کرده است ابن جوزی</p>	

درین حدیث تا آنکه آورده است اثر او کتاب الوضوعات و گفته است شاگرد او محمد و مشتقی از او و غیره اللیس
 عن حدیث رضا شمس بر آنکه این حدیث را محامی در شرح مشکل الانارنا سما بنده عیسی و در طریق روایت
 نموده و گفته است که این هر دو طریق ثابت است و روایات آن خیر تفاوت اند و نقل نموده است اتفاقاً علی بن
 در شفا و حافظ ابن سید الناس فی بشری البیسیب معافط علاء الدین خلطانی در کتاب نه بر الیاسم و تصحیح کرده است
 از ابوالفتح از و س و تحسین کردند است ابو زرعه عراقی و سیوطی فی الدرر المنتشرة فی الاما دیث المشتهره و طبر
 در کیم گفته است حافظ احمد بن صالح ملج ملز و از نبیته انکس را که اهل علم باشد که مخالفت کند از حدیث نبی
 عیسی چرا که این از اجله علامت نبوت است و تحقیق که انکار نموده اند معافط بر این جوزه بسبب ایراد او
 این حدیث را در موضوعات انتہی و بر اسے ابن حدیث علما بحث و تکرار بسیار پیش آورده اند و از انکه
 و صواعق و تحفه اثنا عشره تفصیل آن بوده است من از اطاعت اندیشیدم بدانست مولف حدیث
 روشنس صحیح نیست چرا که بر اسے ابن و قع عظیم فقط دو چهار کس را وی بودند چه سنی و چه دوسے بایست
 که بود و نصار سے نیز در کتاب های خود سے نوشتند که در فلان تاریخ این واقعه شد اگر چه ایشان معجزه گویند اگر
 از واقعه انکار کردن نتوانند و اما علم بحقیقه الحال و بار دوم در شواهد آورده که در وقت توجہ بصفین قریب
 بابل چون خواست که از فرات بگذرد نماز عصر از محاب و سے فوت شد بد حاسے حضرت مرتضیٰ با زعمود نمون
 تا مسلمانان نماز گذاردند چون سلام بانها دادند از سے هولناک میگرو این قصه نیز مانند قصه اول است
 در تحفه اثنا عشره به از ان انکار نموده و اما علم در شواهد آورده که روز سے از روز با سے صفین غافل بود که
 بابا مسلاه یعنی ابو مسلم کجا است محمد حنیفه رضی الله عنه گفت که و سے در آخر صفوت است فرمود که اسے
 فرزند مرا دمن از ابو مسلم خوانے نیست مقصود من از صاحب جیش است که از جانب مشرق باریات
 سیاه پدید آید چندان محرابه کند که خدا سے قمار سے بواسطه و سے حق و کفر قرار دهد و نوخت و وقت
 از آنکه با و سے موافقت کنند در اعلام دین و مگو سار سے ظالمان جد و جہد نمایند در روضه نیز از حکایت
 آورده را بلاخره بیان شد که ابو مسلم روزی از جانب خراسان باریات سیاه برآمد و دیار از انبوش
 شامت نے امیه پاک ساخت و انتقام خون حسین عم و زید شہید نظامان بوجه حسن گرفت (گرفت)
 اہل کوفه تیار محمد بن ابی بکر در مصر رفتند و فرمان حضرت مرتضیٰ سے را اطاعت نکردند در حق ایشان
 دعا کرد که بار خدا یا کسے را برین طایفه مسلط گردان که هرگز بر ایشان رحم نکند یا گفت غلامی از انقیص

برایشان گمار همان شب بجای تنویر شد و بابل کو فخر رسید از وی آنچه رسید گزافی الشواہر سیوطی
در تاریخ اختلفا و جائے در شواہر آورده و عبارت للجمعی است کہ روزے گفت کہ دوشس حضرت
رسالت راستے الصدیق علیہ وسلم بخواب دیدم گفتیم یا رسول اللہ چہ نعمتھا و خصوصتھا کہ اذا است
توبین رسید فرمود کہ برایشان دعا کن گفتیم خداوند ما بہتر از ایشان عوض دہ و بدتر از من برایشان گمار
در همان ایام شہید شد انتہی بخنیں کرامات و خوارق عادت بسیار از دے سر زد شد و بر من
قدر قلیل اختصار نمودیم

فاطمہ الزہرا بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

سیدۃ النساء العالمین مادر دے خدیجہ بنت خویلد است و شوہر دے علی مرتضیٰ دے
اصغر بنات واجب الاولاد حضرت سیدہ کائنات است و مادر جنین سیدہ اشباب اہل الجنۃ است
نکاح دے با حضرت مرتضیٰ حسب فرمان وحی بودہ و در وقتہ الاحباب آوردہ کہ انس رضی اللہ عنہ
روایت مے کند کہ نزد حضرت رسالت نشستہ بودم کہ انار وحی بران سرورم ظاہر شد بعد
از آنجا مے ان فرمود کہ جبرئیل مین گفت کہ ان اللہ تعالیٰ یا مگر ان تزوج فاطمہ بن علی ابن عبد
در سند نام ضعیف نیز ایراد نموده و قیل از درود دے ابو بکر و عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما و رسا
نشدیش خطبہ فاطمہ نمودہ بودند ان سرور گفتہ بود کہ و رباب فاطمہ اتقار دے میکشم و بعد
از نکاح و حق دے و شوہر دے و عاہلے جنہ نمودہ بخدا ان این دعا نمودہ کہ مع اللہ سلیمان
و اسعد جبرک و بارک علیکما و احسبج سنکما کثیراً طیباً و شجج تزویج او طول و طویل است و دعوت
و معارج النبوتہ و ویکرتب بالتفصیل سطور است التفصیل زمان و اہل بہشت است بقول صحیح
و احادیث افنیلست متعارض آمدہ از امام مالک پر سید زکریا عایشہ افضل است یا فاطمہ گفت فاطمہ افضل
است و لا افضل علی بصیۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم احدی و فی تمام الدراہل للسیوطی روی الطبرانی عن علی فرما
اذا کان یوم القیامۃ یقال یا اہل الجنۃ غضوا ایصارکم حتی تفر فاطمہ بنت محمد و فی ہذا الاحادیث دلالت علی تفصیل
علی مریض خصوصاً اذا قلنا بالاصح انما کم کن نبیۃ و قد تقررت فی الامتہ افضل من غیر ما و فی وقتہ الاحباب عن جابر
بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اہتدوا بالشمس فاذا غاب الشمس فاسجدوا

بالقر و اذا غاب القمر فاهندوا بالنهرة و اذا غاب النهر فاهندوا بالفردان فقال الشمس نا و القمر علی و النهر فاهندوا
 و الفردان الحسن الحسین و شیخ عبدالحق دهلوی در تکمیل الایمان از کتاب خصائص السیوطی نقل نموده که از امام
 علیم الدین عراقی منقول است که گفت فاطمه و برادر و سه ابراییم با اتفاق افضل انداز غلغله اربعه
 و فی الینایع اخرج احمد و الحاکم عن السوین مخبره مرفوعاً فاطمه بضعة منة یحییة ما یطهبا و میسطه ما میسطها
 و ان الانساب یقطع یوم القیامت غیر فیسه و سیه و صهری و اخرج البرز و ابو یعلی و الطبرانی و الحاکم عن
 ابن مسعود مرفوعاً ان فاطمه احصت نفسها و فی الصواعق فرجها فمر ما انزلت علی النار و اخرج احمد و الشیخان
 داود و دود و الترمذی عن المسور بن مخزومه مرفوعاً انما فاطمة بضعة منی بنی مریدان و بنی مای و ذیما و اخرج احمد و الترمذی
 و الحاکم عن ابن الترمذی مرفوعاً انما فاطمة بضعة منی یوزینه ما ذابها و یضیبه ما انصبها و اخرج الشیخان علی طه
 مرفوعاً یا فاطمه الاتر فیضین ان تکون سیده نساهل الجنة و اخرج الترمذی و الحاکم عن اساتین زید مرفوعاً حب
 ابلی فاطمة در درخت الاحباب از امام حسین بن علی المرتضی روایت نموده که گفت و یدم ما در خود فاطمه را که در شب
 جمعه در خواب بمی خاند خود نماز میکرد و تا زمانیکه صبح طالع شد شنیدم که مومنین و مومنات را بسیار
 دعا می خیر کرد و من نفس خود را بیخ دعا نکرد و گفتم ای مادر مهربان چگونه است که برائے نفس خود بیخ دعا نکرد
 گفت یا بنی الجارثم الدار کفیت ادام محمد و القاب او مبارکه و ظاهره و زاکبه و راضیه و مرضیه بود و در کشف
 آورده که صد لقیته الکبری اقب ادهست انتی و ولادت او در سال سی و پنجم بعد از واقعه قبل بیخ
 سال پیش از نبوت و نکاح او با علی مرتضی در سیال دوم از هجرت در ماه رمضان بعد از مراجعت زید و
 زفات در ذی الحجه و الوقت فاطمه اچده ساله بود و وفات وی در سیوم رمضان شب شنبه سته
 احدى عشر و عمر او وقت بخت و هشت سال بود بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شش ماه در غایت حزین و حال
 زندگی کرده در یمت یکس از شادمان و خندان ندیلا و روز وفات خود تسیم شده بود و دفن او حسب
 وصیت او در شب نموده و یکس از نامحرمان و تدفین و شریک بود در روز دیگر او بکر و عمر و سائر اثرات
 صحابه حضرت مرتضی را عتاب نمودند که چرا ما را خبر نکردی تا شرف نماز بروی و در لقمه انتخاب معذرت نمود که
 حسب وصیت او چنین کردم که زانی و وضه الاحباب جذب القلوب لیس و یا اللجوب بدانکه در تواریخ و ولادت
 و تزویج و وفات و اختلافات است آنچه مختار اقم انحراف افتاد ثبت نمود و بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم واقعات بسیار گذشته مثل معامله فدک و سقط شدن حمل و و تمهید نمودن عمر خطاب بی هاشم

کہ درخانہ حضرت زہرا (علیہ السلام) اجتماع نموده بودند و تامل و شیون نمودن حضرت زہرا پیش از انصار طوسے وارو گذر نشنا کردن
اولے تراست و صیبت نمودن حضرت زہرا کہ بیچکس بر جنازہ او حاضر نشود دلیل صریح است بر آنکہ حضرت زہرا
ارزودہ و ملول از دنیا رفت اکنون تاویل ہرچہ خواهند بکنند الغرض ما از شما جرات صحابہ عنان قلم تصرف نمودیم
و احادیث و در فضیلت و سے رضی اللہ عنہا و اقوال علماء در تفضیل و بر سائر زنان بسیار است ما براہ اختصار
بر غیر ہندے از تحقیقات ابن امر در فتاوا سے سیوطی و تلمیذ الایمان شیخ عبدالحق دہلوی بوده است و در قبر
او اختلاف است با قطع بیچکس معلوم نیست ارجح اقوال و در جنّت البقیع نزو قبر امام حسن علیہ السلام بوده است
و تفصیل تحقیق ان در جذب القلوب اے و بار الجوب کہ تاریخ مدنیہ منورہ از شیخ عبدالحق دہلوی است بوده
است و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال سلام اللہ علیہما در روضۃ الاحباب آورده کہ مر دیات وی در کتب مہترہ متذکر
ہیچہ حدیث است از انجملہ یک حدیث متفق علیہ است و تتمہ در سائر کتب مر دیت انہی و حضرت
زہرا بعد از وفات پدر بزرگوار خود خانہ و جنّت البقیع گرفتہ از انابت الحزن مقرر نموده اکثر ایام در انجا پیروز
و مرتبہ بر اسے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انشا نموده یک بیت از اول ان قصیدہ این است

صبت علی مصائب لو انہا	صبت علی الایام صرن لی ایسا
-----------------------	----------------------------

و حضرت مرتبہ بعد از وفات حضرت زہرا رقت بسیار نمودہ و این دو بیت انشا کرد۔

لکل اجتماع من خلیلین فرقتہ	وکل الذی وون المصنوع قلیل
وان افتقاد سے فاطمہ بعد احمد	دلیل علی ان لا یدم غیسل پ

و نامہ جنازہ وی حضرت مرتبہ گذارہ و بگو عباس گذافی روضۃ الاحباب

الحسن بن علی الرضی عنہ رضی اللہ تعالیٰ عنہما

امیر المؤمنین سبط رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ریاحنہ و آخر الخلفاء رضی اللہ علیہ وسلم مادر سے
فاطمہ است بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سیدہ النساء العالمین و جدہ و خدیجہ الکبریٰ فضل زمان ہاں بہشت
است مناقب و فضایل او بیشتر از ان است کہ استقصای ان توان کرد کہ ثبت او ابو محمد است و لقب ابو

مجتبے وسید و تقی و یکی از خلفا سے راشدین است و امام دوم است از ائمہ اثنا عشر و شش ماه و چند روز خلافت کرد و سیوطی در تاریخ الخلفاء اورود کہ بعد از شهادت حضرت مرتضیٰ حسن رضی اللہ عنہ مباہمت اہل عراق خلیفہ شد بعد از ان خروج کرد بر دوسے معاویہ پس تسلیم امر نمود حسن معاویہ را بشتر طیکہ خلافت بعد از معاویہ حسن را با شتر و مطالبہ کنند کہے ساز اہل مدینہ و اہل حجاز و عراق انچہ بود در زمان پدرش وانکہ دیون او ادا نماید پس قبول نمود معاویہ پس صلح شد بران قرار داد و ظاہر شد مخبرہ بنویہ صلح اللہ علیہ وسلم در موفقتہ الاحباب گفتہ کہ حسن رضی اللہ عنہ بر اے خلافت این شرط نمود کہ خلافت بعد از معاویہ بر شتر دے گذرد و بیچکس را دے عہد کنند و گفت حسن رہا کہم اگر خواہش خلافت بودے اکنون ترک ان نکنمے و باید کہ معاویہ در بارہ حسن و برادرش حسین در سر و علانیہ بدی نمیزاید و کہے را گوید و مسلمانان از دست و زبان او سالم باشند و شیچہ علی از او مامون باشند و خراج فارس را سال بسال بدو رساند و حضرت مرتضیٰ را سب نکنند معاویہ جملہ شتر و دار قبول نمود و الاسب و حسن موالے مومنین مگر گفت کہ در مجلس حسین باشند و ان مجلس سب نکنند (ہما نا کہ خبر من سب علیا فقد سبے با و تر سیدہ چنانکہ حدیث من اذی علیا فقد اذانے با و تر سیدہ والاچہ مجال کہ در اینداس حضرت مرتضیٰ باقصی الغایت میگوید آرسے حدیث عالم یا سر کہ تقتلک الفیئۃ الباغیۃ با و تر سید چون مجتہد بود تاویل نمود کہ اورا علی کشت) و آرسد الغایۃ اورود کہ دلاو او در نصف رمضان سنہ ثلاث من الهجرة بوده و قونی بالمذنبہ سنہ تسع و اربعین در روضۃ الاحباب فی حسین شب پنجم شب سبت و نیم صفر گفتہ و اقوال دیگر نیز ہست این اثیر و سیوطی و دیگر مورخین میگویند کہ او سموم مرد و زوجه او جدہ بنت اشعث بن قیس را زہر داد و سیوطی میگوید کہ بفرمودہ یزید بن معاویہ زہر داد و جامی در شواہد النبوت و سید جمال الدین محدث در روضۃ الاحباب میگوید کہ بفرمودہ معاویہ زہر داد و جامے میگوید کہ بہین مشہور است و ابن عبد البر در استیعاب گفتہ کہ جماعت بران رفتہ اند کہ معاویہ جعدہ را بغیر لیت تا او زہر داد و اسد اعلم و مروان انخوا سے این امر نمودہ حسب فرمودہ پدر باشد یا پسرا بران امر شیخ تحریر نمودہ چہ حال از فغان ان بنی امیہ بہرہ نیست حکیم ثانی میگوید۔

کہ بر او باد تا بد لعنت

ان کہ بودہ کہ یافت این وصیت

<p>حق بگویم من آنکه اندیشم لوموی هند و عقد مردارید کین نسکو عقد مرزا دادم مگر تو این شغل را تمام کنی به پسر مرزا دهم بزرگی</p>	<p>آنچه باشد یقین شده پیشم که ز میراث با من رسیده تو بخشیدم و من سر ستادم خویشتم را تو نیک نام کنی مردم را دختر و جان دهنی</p>
<p>این ابیات مستفاد میشود که بفرموده معاویه نه هر دو بدانند که روایات حدیث از انجذاب بسیار اند بخوان آنچه در تہذیب نوادے و اسد الغابہ ابن اثیر و انساب ابن حجر و در وہانیست کہ روئے الحسن عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم احادیث و عن ابیہ و اخیه الحسین و خالہ ہند بن اسبیہ حالہ و عنہ عائشہ و جامعہ من النابغین منہم ابنہ الحسن بن الحسن و ابن اثیر علی بن الحسین و ابناہ عبداللہ و الباقی الجہاد سے ربعہ بن سنان و الشیبہ و ابو داؤد و عمر بن سیرین و عکرمہ و حمیر بن فضالہ و ابو جعفر طبرستان و بن حریم و سفیان ابن اللیل و سوبیر بن غفلہ و شفیق ابن سلمہ و المسیب بن نجیحہ و الاصبغ بن نباتہ و معاویہ بن فیج و اسحاق بن بشر و غیر ہم فی تہذیب النوادی کان الحسن رضی اللہ عنہ شبیہا بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم سادہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم الحسن بن علی بن ابی طالب شعورہ و امران تصدیق بن زبیرہ شعورہ و فضیہ و ہوفا مس لیل الکسا قال ابو احمد العسكري سادہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان ابا محمد قال لم یکن ہذا لاسم یعرف فی النجاشیہ رومی عن ابن الاعرابی عن الفضل قال ان اللہ تعالیٰ جبہ الحسن و الحسین حتی سمی بہما النبی صلی اللہ علیہ وسلم بیتہ الحسن الحسین فان الحسن رجع حجات ماشیا و کان یقول انی استقی من اللہ تعالیٰ ان القاد و لم امش اے بیتہ (قال السیوطی اخرج الحاكم عن عبد اللہ بن عبید بن عیر قال لقول الحسن خمس و عشرين حجة ماشیا و ان النجاشیہ تقادمو و اخرج ابن سعد عن علی بن زید بن جریان قال اخرج الحسن من مکہ لثلاثین مہرا و قاسم اللہ بالثلاث مرات حتی انہ کان یطعمی نعلہ و یمسک نعلہ و یطعمی نعلہ و یمسک نعلہ قال النوادی کان الحسن علیا کربا و عداوہ و عداوہ و علکہ لے ان ترک الدینا و اختلفتہ لمدتہ و کان من المہاجرین الی نصرہ عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ و لے اختلفتہ بعد قتل امیہ علی رم و کان قتل علی ثلاث عشرہ بقیۃ من شہر رمضان سنۃ اربعین و یا یو کفر من اربعین انما کانوا بالعبادہ</p>	<p>این ابیات مستفاد میشود کہ بفرمودہ معاویہ نہ ہر دو بدانند کہ روایات حدیث از انجذاب بسیار اند بخوان آنچہ در تہذیب نوادے و اسد الغابہ ابن اثیر و انساب ابن حجر و در وہانیست کہ روئے الحسن عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم احادیث و عن ابیہ و اخیه الحسین و خالہ ہند بن اسبیہ حالہ و عنہ عائشہ و جامعہ من النابغین منہم ابنہ الحسن بن الحسن و ابن اثیر علی بن الحسین و ابناہ عبداللہ و الباقی الجہاد سے ربعہ بن سنان و الشیبہ و ابو داؤد و عمر بن سیرین و عکرمہ و حمیر بن فضالہ و ابو جعفر طبرستان و بن حریم و سفیان ابن اللیل و سوبیر بن غفلہ و شفیق ابن سلمہ و المسیب بن نجیحہ و الاصبغ بن نباتہ و معاویہ بن فیج و اسحاق بن بشر و غیر ہم فی تہذیب النوادی کان الحسن رضی اللہ عنہ شبیہا بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم سادہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم الحسن بن علی بن ابی طالب شعورہ و امران تصدیق بن زبیرہ شعورہ و فضیہ و ہوفا مس لیل الکسا قال ابو احمد العسكري سادہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان ابا محمد قال لم یکن ہذا لاسم یعرف فی النجاشیہ رومی عن ابن الاعرابی عن الفضل قال ان اللہ تعالیٰ جبہ الحسن و الحسین حتی سمی بہما النبی صلی اللہ علیہ وسلم بیتہ الحسن الحسین فان الحسن رجع حجات ماشیا و کان یقول انی استقی من اللہ تعالیٰ ان القاد و لم امش اے بیتہ (قال السیوطی اخرج الحاكم عن عبد اللہ بن عبید بن عیر قال لقول الحسن خمس و عشرين حجة ماشیا و ان النجاشیہ تقادمو و اخرج ابن سعد عن علی بن زید بن جریان قال اخرج الحسن من مکہ لثلاثین مہرا و قاسم اللہ بالثلاث مرات حتی انہ کان یطعمی نعلہ و یمسک نعلہ و یطعمی نعلہ و یمسک نعلہ قال النوادی کان الحسن علیا کربا و عداوہ و عداوہ و علکہ لے ان ترک الدینا و اختلفتہ لمدتہ و کان من المہاجرین الی نصرہ عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ و لے اختلفتہ بعد قتل امیہ علی رم و کان قتل علی ثلاث عشرہ بقیۃ من شہر رمضان سنۃ اربعین و یا یو کفر من اربعین انما کانوا بالعبادہ</p>

وہی بخیر سمعت اشتر خلیفۃ بالیج زوالیمن و العراق وخراسان و غیر ذلک وکان وصی اے انبیاء الحسین بن
 روئیانی صحیح البخاری و مسلم عن البراء قال رايت النبی صلی علیہ وسلم علی عاتقہ وھو یقول اللھم انی اجہ
 قاجہ و فی صحیح البخاری عن اساتہ قال کان النبی صلی علیہ وسلم یاخذہ فیقعدہ علی فخذہ و یقعد الحسن علی فخذہ
 الاخرے ثم یضمہما فیقول اللھم انے ارجہما فارجمہما فی البخاری ایضاً عن ابے بکر قال سمعت النبی صلی علیہ وسلم علی النبی
 و الحسن اے جنبہ میظر اے الناس مرة وایہ مرة یقول ان ابنی ہما سید عل الصلح بہ بین فبینین
 عظیمتین من المسلمین و فی البخاری عن انس بنی الصد عن قال لم یکن احد اسشبہ بالنبی صلی علیہ وسلم من الحسن
 بن علی و فی البخاری عن ابن عمر قال قال النبی صلی علیہ وسلم ہما یحدی من الدنیا یعنی الحسن و الحسین و فی البخاری عن
 ابن عمر قال قال ابو بکر رقبہ احمد انی اہل بیتہ و فی المسلم عن زید بن ارقم قال قال رسول اللہ صلی علیہ وسلم وانا ناکر
 یکم الشقیلین و ہما کتاب اللہ فیہ الہدی و النور فخذوا کتاب اللہ و استمسکوا بہ فحث علی کتاب اللہ
 و رغب ثم قال اہل بیتی ان ذکرکم اللہ فی اہل بیتی و عن اے سعید الخدری عن قال قال رسول اللہ صلی
 علیہ وسلم الحسن و الحسین سید شباب اہل الجنة رواہ الترمذی و قال حدیث حسن صحیح و عن سائر بن زید قال طرقت النبی
 صلی علیہ وسلم ذات لیلة فخرج و ہو شل علی شیء قلت ہذا انکشفہ فاذا حسن بن علی و کزیدہ فقال ہذان انبای و انما نبی اللہ انے
 اجہما لاجہما و احب من کل جمہار رواہ الترمذی و قال فی حدیث حسن بن علی و کزیدہ فقال ہذان انبای و انما نبی اللہ انے
 قال قبل النبی صلی علیہ وسلم و قد حمل الحسن علی قبتہ فلقبہ بعل فقال نعم المركب رکبت یا غلام فقال رسول اللہ صلی علیہ وسلم و انما نبی اللہ انے

فصل در کرامت امام حسن

در خواہد انبوتہ ادرہ کہ در بعضہ از مومسم جج پائے مبارک او بسبب پیادہ رفتن ورم کردہ بود یکے از
 موالے وے گفت کاشکے چندان سوار شوی کہ ورم پائے تو فرو نشیند انرا قبول نکرد و گفت چون
 بمنزل برستہ ترا سیاہی پیش خواہد آمد کہ مقداری روغن داشتہ باشد از وی بخور و مکاس کن مولای دوی گفت
 پدر و مادر من خداے تو بانا پرچ منزلے کسے را ندیدیم کہ ویرا این دو ا باشد درین منزل از کجا خواہد بود
 کہ خواہد بود چون بمنزل رسیدند سیاہی پیدا مفرمود کہ انکہ ان سیاہی کہ میگفتم برود از وی روغن بخور و شن
 بودہ چون ان مولای پیش ان سیاہ آمد و روغن طلبید گفت ای غلام این را از برائے کہ میخواہی گفت
 از برائی حسن بن علی گفت مرا پیش وے ببر کہ من مولای دیم چون پیش وے رسید گفت کہ من مولای

تو ام دشمن نیکم لیکن خاتون مراد روزہ گرفته است دعا کن کہ خدا سے تعالیٰ مرا پیسے تمام تمام فرمادہ
فرمود کہ بہتر لی خود باز کرد کہ خدا ہی تعالیٰ ترا چنان پیسے کہ خواستے داد چون ان سیاہ بجانہ خود رسید
حال را چنان دید کہ فرمودہ بود و آرا بخلا نیست کہ روزے با یکے اندا ولا دبیر رضی اللہ عنہ و سفری بود
و بخت تا بیکہ خشک شدہ بود فردا داند برای امیر المومنین حسن عم در پاسے یک نخلہ فرش انداختہ و برا
زیر سے در پاسے نخلہ دیگر زیری گفت کاش برین نخلہ خرماسے تر بودی تا بخوردی امیر المومنین حسن عم
فرمود کہ خرماسے تر میخوای زیر سے گفت آرسے دست بدعا برداشت و در زیر لب چیزے بگفت کہ
کس نہا نیست فی الحال یک غل سبز شدہ و برگ برادر و بجزا سے تر بار درشت شتر با سے کہ با ایشان بود
گفت کہ این سحر است و السلام امیر المومنین حسن عم فرمود کہ این سحر نیست لیکن دعا کیست مستجاب کہ از
فرز، پیغمبر سے واقع شدہ است و چون مردم اورا بسبب صلح با معاویہ ملاست کردہ گفت کہ رسول
صلی اللہ علیہ وسلم مشکشف شد کہ بنے امیہ بر منبر ادر سے ایندیکہ بعد از دیگر سے این برو سے دشوار آمد
حق تعالیٰ بوی فرو فرستاد کہ انا اعطیناک الکوثریٰ فی الجنة و انا نزلنا فی لیلة القدر و ما وریک لیلة القدر
لیلة القدر خیر من الف شہر ما وریک شہر مدت ملک بنے امیہ است ما وریک کہ گوید کہ بدیشکہ ملک
ایشان را حساب نمودیم ہزار ہا و حسین بن علی الرضی عنہما سبط رسول اللہ صلعم در یحانتہ
امیر المومنین و دشوار ہذا النبوة آوردہ کہ وے ابو الامیہ است و کنیت آو ابو عبد اللہ و لقب او شہید و سید
و ولادت او در مدینہ بودہ روز شنبہ چہارم شعبان سنۃ اربع من الهجرة انتہی و این اثیر از ابن سعد
روایت نمودہ کہ ولادت او پنجم شعبان بودہ و شہادت او روز جمعہ عاشور محرم سنۃ احد سے و سنین کہ بکلا
تاریخ شہادت او صاحب مراۃ الخیال چہ خوب گفتہ -

سال	تاریخ گفت غم گینے	سردین را برید بے دینی
	مولانا عبد الرحمن جامی گفتہ	
چون از میانہ رفت سر سالکان	گو خرقہ با کبہ و کنند اہل خانقاہ	
سر سالک سیم الف است و عدد ان شصت و یک است سالک رفت یعنی سنۃ شصت و یک شہید شد و دی کیے از مشہورہ با بجنہ است و کیے از اہل کسا است و امام مظلوم نیز لقب او است برین تقدیر بگذارد وقت شہادت او پنجاہ و شش سال و پنجاہ و ہفت		

روزی بود که بقول امام جعفر صادق علیه السلام در آن وقت و سال بود چنانچه بنام غیر در الکامل گفته که چون منصور عباسی امام جعفر را تسبیح
 بصلی و گفت عیال من که عمر من بنصبت سال سیده و درین عمر پدر من با تو پدر را و علی پدر را و حسین پدر را و علی تقی زفات یافته
 بشواید و او را ده گونیکه درت حمل و شش ماه بوده است چنانچه فرزندان من بنامیده که زنده ماند و گردی دمی بن زکریا علیه السلام
 و میان ولادت امیر المومنین حسن رضی الله عنه و علوق فاطمه رضی الله عنها با امیر المومنین حسین رضی الله عنه پنجاه و
 پنجاه روز بوده است و فی الاصاب قال جعفر بن محمد لم یکن بین کل الحسین بعد ولادت الحسن الا طهر واحد قلت فاذا کان الحسین فی مضان
 ولد الحسین فی شعبان تحس ان یكون ولد له نسبه اشهر و لم تطهر من النفاس الا بعد شهر من وفی اسد الغابه
 لابن اثیر و الاستیعاب لابن عبد البر قال قتاده ولد الحسین بعد الحسن بسنته و عشره اشهر فولد له ست
 سنین و تمسک اشهر و نصف شهر من الهجرة و فی الاستیعاب عقی عنده رسول الله صلعم کما عمن
 اثیر و فی اسد الغابه عن علی بن محمد قال الحسن شجره رسول الله ما بین الصدر الی الیاس و الحسین شجره
 رسول الله ما کان اسفل من ذلك و سواه البقی صلی الله علیه و سلم الحسین و لما ولد اذن النبی صلعم فی اذنه
 سید شباب اهل الجنة و خاس اهل الکساء و رشوا به و او را ده که دیر اجماعی بود که چون در تاریکی غنطست
 از بیاض جبین و بريق رخسار و سه بوی راه بردند و دیر از سینه تا با مشا بهت بود و بار رسول الله صلعم
 چنانکه امیر المومنین حسن ع از سینه تا فرق در شوا به از ارام الحادث او را ده که گفت پیش رسول صلعم آدم
 و گفتم یا رسول الله خوابی دیده ام که پاره از تو بریدند و در کنار من نهادند رسول صلعم فرمود نکند و دیدم فی طهر
 به سر آمد و در کنار تو باشد بعد از آن حسین ع در وجود آمد و در اسد الغابه او را ده که ام الفضل همین خواب
 دیده قبل از تولد حسین ع چون یا رسول الله گفتم همین تعبیر نمود و گفت تو مر ضحی و خوابی بود انستی و در اصابع
 او را ده که ابن سیرین گفت که حسن حسین شنبه ترین مردمان بودند یا رسول صلعم و عمر بن الخطاب بر بنبر خطبه خواند
 و حسین رضی الله عنه بر بنبر گرفت و گفت فردوی از منبر پدر من و بر و بسوس منبر پدر خود پس گفت عمر که پدر
 مرا منبر خود پس نشانید او را نزد خود پس چون از منبر فرود آمد و رفت بکمان خود گفت او را که اموخت ترا
 گفت حسین ع میگرد که کز یکس نیا موخت در محضه ثنا عشر به گفته که وقتیکه ابو بکر بر منبر رفت بود حسین رضی الله عنه
 گفته بود که این منبر پدر منست نه پدر تو گفت ابو بکر راست گفته این منبر پدر منست نه منبر پدر من که فرمود ترا
 یابن سخن پس علی رضی الله عنه برخاست و گفت نیا موختم او را گفت ترا منبر من گفت و فی الاصابه گفت
 حسین ع که ادم روزی نزد مرا و تو خود داشت بمعویه و این عمر برود دانه بر و پس بر پشت ابن عمر بر

الشک الصدق اهد و ثمة معاویه و مکتوب اهد و ثمة ابیک فقال له الحسن اسکنت انا علم بهذا الامر شک
 و در تحفه اثنا عشره آورده که انجناب بعد صلح حسنی رضی الله عنه گفت لوجز انی لکان احب الی مما فعل انی و
 در سوره رحمن آیه کریمه مرج البحرین یلتقیان فیها بزرخ لایغیان یخرج منهم اللؤلؤ و والمرجان فی تفسیر مشهور
 السیوطی مرج البحرین یلتقیان علی و فاطمه ینما بنیخ لایغیان رسول الله یخرج منهم اللؤلؤ و والمرجان حسن حسین
 و فی معارج النبوة در ذکر اسماعیل علیه السلام قول تعالی فدنا به بنیخ عظیم بقول امام جعفر صادق رضی الله تعالی
 مراد از ان حسین ابن علی است ورنه کشته چه قدر اندر ذکر حق تعالی اورا بنیخ عظیم گوید و تفصیل آن در کتاب مذکور است
 و آیه کریمه حمل و فعله ثلثون شهرا در حقائق آورده که نزولت فی الحسین بن علی الرضی رضی الله تعالی عنهما و ثلثون
 شهرا انعامه و اصحاب آورده که حسن بن علی صلوات الله علیه گفت رسول الله صلوات الله علیه کبر حسن را پس گفت
 که یارسول الله چرا میگوئی که کبر حسن را گفت انیکم کبر حسن را میگوید که کبر حسین را میگوید الحسن بن علی بن ابی طالب
 علیه و سلم و عن ابیه و اسره و خاله هند بن ابی مالک و عن عمر و عنه اخوه الحسن و بنوه علی بن ابی طالب و فاطمه و
 سکینه و حفصه الباقی و الشیخ و عمره و شیبان الدوس و کرزاتیمی از خود میگوید مولد این اوراق
 در اسد انعام حدیثی از طلحه بن عبید الله حسین بن علی مرویست و در استیعاب از سنن ابی نسان
 از حسین بن علی حدیثی مرویست از نجاشی معلوم شد که طلحه بن عبید الله و سنن ابی نسان از روی روایت
 دارند و فی الخلاصه روی عن جده ثانیة احادیث و عن ابیه و اسره و عمر و عنه ابیه علی و ابن ابی نضر و بناته سکینه
 و فاطمه پس از انجناب روایت حدیث امام حسن المجتبی و امام زین العابدین و امام باقر و زید شیب و شعیب و عمره
 و شیبان و دوس و کرزاتیمی و طلحه بن عبید الله و سنن ابی نسان و فاطمه و سکینه بنوده اند احادیث در
 مناقب او و دعای سید کائنات و حق این و در برابر بسیار آمده قدس در ذکر برادرش گذشته و قدس
 و بنیخ مذکور شد و قدس در ضمن احوال او در آخر فصل مسطور خواهد شد و باقی بسبب اطالت تدرک
 نموده شد و در قصه مقتل او اختلاف بسیار است و طول و طویل است اعظم کوفی در تاریخ خود و ابن اثیر در
 الکامل و مسعودی در مروج الذهب و محمد بن حریر طبرستان در تاریخ خود و سید جمال الدین محدث در روضه الانبیا
 مشهور و جامیان نموده اند هر جامع تر و فقه الاحباب است انقدر تفصیل در کتب دیده نشد هر که اهل مطالع
 آن قصه باشد باید که در آن کتب نظر کند انجا مختصر ایمان نموده میشود و باسد التوفیق فی الاصابه لجان فخر العسک
 یهود اقامت حسین در مدینه تا آنکه بیرون رفت باید بزرگوار خود بسو کوفه و حاضر شدند در هر سه بخاربه

جل صغیر فی نہروان ومانداوتا انکہ شہادت یافت علی بعد از ان بماندا برادر خود حسن مہ تاناکہ تسلیم امر نمود و مجاہد پس
 باز مہ را برادر خود و بیدینہ واقامت نمود و راجا تاناکہ کو دسعا دیس بیرون رفت بسوی ملک پس اندر مہای اہل حق باین معنون
 کہ بیعت نمودہ و ماندا و بعد موت معاویہ پس فرستاد بسوے ایشان پس عمر بنو مسلم عقیل را پس گرفت جمعیت
 ایشان و فرستاد خبر بسوے و سہ پس متوجہ عراق شد پس بود قصہ او اچھا بود گفت عمار ذہبہ کہ گفتہ ام نام تھو
 را کہ جزوہ مرا از مقتل حسین چنانکہ حاضر بودم و راجا گفت امام باقر کمر دسعاویہ و ولید بن عتبہ بن ابی سفیان
 و اسے مدینہ بود پس طلب کرد حسین را تا بیکر جمعیت او در شب پس گفت حسین از راہ رفیق کہ تاخیر کن مرا پس
 تاخیر کرد او را پس بیرون رفت بسوی مکہ و اندر رسولان اہل کوفہ کہ ماتوق فیم بیعت براسے تو ما براسے جمع
 حاضر نشویم یا ہا اسے بیا بسوے ما و نعمان بن بشیر انصاری و والی کوفہ بود پس فرستاد حسین سلم عقیل را گفت
 بہین چہ نوشتہ اند بہین اگر راست باشی بروم بسوے ایشان پس رفت سلم و اندر مدینہ و گرفت راجا و دو پیش
 یعنی راہ دان و رفت در خشکے و تشنہ شد نزد ایشان و یکی از راہ دانان بمرود قدوم او و دیکو فہ و دارو شد
 بر نحو سجد چون اہل کوفہ بلدن سلم خبر یافتند رفتند نزد و سہ و بیعت نمودند با و سہ و وارزہ ہزار کس پس
 برخاست مروے کہ محبت نیر داشت بسوے نعمان و گفت کہ تو ضعیف و تحقیق فساد شدہ در شہر گفت
 نعمان در طاعت خدا ضعیف باشم دوست ترست نزد من کہ قوی باشم در معصیت او و افشاے
 راز نیکم پس نوشت انورہ بن زید پس بچواندینہ دیو لاسے خود سر چون را و طلب شہرت نمود و در این امر گفت
 کہ براسے کوفہ سزاوارتر از عبید اللہ بن زیاد و میچکس نسبت و نیز بر دسے خشناک بود و مغزول نمودہ بود او را
 از بصرہ پس نوشت باین زیاد کہ را ضمیمہ از تو و اضافہ نمود کوفہ را و بفرمود او را کہ مسلم را طلب کند اگر دستیاب
 شود بکش او را و ابن زیاد با عیسان بصرہ کوفہ رسید پس نگذشت بر کسے مگر کہ سلام کرد او را اہل مجلس کہ
 علیک السلام یا ابن رسول اللہ گمان بردہ بودند کہ حسین ۴ رسیدہ است و چون ابن زیاد بصرہ مارت کوفہ
 منزل گرفت غلام خود را سہ ہزار دہم داد و گفت برو و پیرس از شخصیکہ اہل کوفہ با و بیعت مینمایند پس داخل
 شو بروے و بگوئی او را کہ ازالہ حصہ ستم دیدہ مال او را و بیعت کن با و سہ پس بود غلام کہ لطف لہوئی
 میکرد و امروہ تاناکہ نشان داد و اندر او را بچھیکہ کہ دوست مے داشت بیعت را چون شنید سخن او گفت
 خدا ہدایت کرد ترا خوش نمودم و حال اینست کہ امر باہنوز مستحکم شدہ و داخل کرد او را بر سلم پس
 بیعت نمود و مال نیز داد و بیرون رفت و اندر ز دین زیاد و خیر داد او را از سلم و حال انکہ سلم بعد رسیدن

ابن زیاد از مکانیک بود بمکان دیگر نقل نموده بود و دارو شده در مکان هائے بن عروه مرادی و عبید الله ابا اهل
کوفه گفت که چنان است که هائے نزد من می آید پس عمر اشعث بارو سائے کوفه نزد هائے رفت و او بر و نشست
بود گفتند او را که امیر باد تو می کند و از نو شکوه دارد که نیرودی بسوی او پس بر و نزد او پس ارشد با ایشان تا آنکه
او نزد ابن زیاد و نزدیک او شیخ قاضی بود چون سلام کرد بر و گفت ای هائے مسلم عقیل کجا است گفت
نیمه نام پس بیرون آمد غلام او که مال سلم داده بود چون دید او را گفت ای امیر بخدا که او را بخوانده بود و من لیکن
او نزد من و انداخت خود را بر من گفت بسیار او را نزد من چون هائے را نزد او و نزد بنو ادرا بصدا و محبوس کرد
او را و چون ابن خیر فاش شد و قوم هائے رسید مجتمع شدند قوم هائے بر و روانه قصر چون شنید ابن زیاد و او را
ایشان را گفت قاضی شیخ را بر من و بسو سائے ایشان و او آفت گردان قوم را که من هائے را بهت استیجی مسلم
محبوس است ام و برای او هیچ نوع نیست چون بن خیر ایشان سید هر متفرق شدند و سلم عقیل شاعر و غلام و او را و چون شاعر
سلم شنید نزد مجتمع شدند نزد او و چهل هزار کس از اهل کوفه و سوار شدند و خبر ستاد ابن زیاد و زور و سائی کوفه
پس مجتمع شدند نزد او و در قصر آمد و در آن زیاد ایشان را که قوم خود را بگردانند چون سخن گفتند متفرق شدند
مردم تا وقت شام نزد مسلم شمره قلیل ماندند چون تاریکی در یافت ایشان هم راه خود گرفتند باقی ماند مسلم
تنها و نزد او شد و در راه شب آمد بد و از و زنی و گفت آب ده مرا چون اب اشامید الیما و ده باز آمدن
گفت اسے بنده خدا چه حالت است ترا که نیر و سائے گفت من سلم عقیل ایما نزد تو جاسے سکونت من خواهم شد
گفت اسے و داخل کرد و او را بجان خود بود و او را پس سائے از موالی محمد اشعث پس رفت نزد محمد و بنو ادرا و او را
پس بناسوده بود مسلم که مکان محاصره شد مسلم چون این بدید بیرون آمد باقی خود و دفعه نمود ایشان را از
خود پس امان داد محمد و او را و نزد ابن زیاد پس ملک کرد با بالاسے قصر بکشتند مسلم را د هائے را و بردار کشیدند
ایشان را گفت شاعری حق ایشان

فان كنت لاتدین الموت فانظری	اسے ہانی فی السوق و ابن عقیل
<p>یعنے اگر نیدانی کہ موت چہ چیز است پس بینید در بازار بطرف هائے و سلم عقیل و این خبر بحین ز رسیدہ تا آنکہ از قادیسید مسل فاصلہ بود کہ بن زید با و طاقی شد گفت باز گرد و خبر کوفہ بگفت پس ارادہ باز گشتن نمود و برادران مسلم کہ ہمراہ او بود گفتند کہ باز نیکو دیم تا انتقام خود بگیریم یا کشتہ شویم و روانہ شدند و ابن زیاد کہ لشکر فرستادہ بودہ طاقی شدند بکربلا و ہما بخافرو آمد و بود با حسین و چہل و پنج اسپ</p>	

یزید بر شق فاکرم اہلہ و نساہ و نعمتہم الی الدینہ و فی تاریخ الخلفاء للسیوطی لما قتل الحسین و بنوا امیہ بعث ابن زیاد
برو سہم اے یزید فہم یقلعہم اولائہم مذم لما مقتہ المسلمین علی ذلک البغض وہ و حق لہم ان یرفعوہ اتہی و روضۃ الاحبا
آوردہ کہ بشیر بن مالک نزد یزید سباحت نمود و ابن رجب بگفت

المأرک ابے ففتہ و ذہب	انے قتلے الملک المحب
ومن یصلی القبلتین فی الصبا	و غیر ہم اذ ید کروں النسا
قتلت خیر الناس اما و اب	فی الارض بخدا و جہر او بخر با

و چند بیت دیگر کہ شمل بر شرف نسب و حسب حسین ۴ بود بخواند یزید و خشم شد و گفت اگر سہارستے
کہ حسین باین صفات موصوف بود چرا گشتے از من تو بیخ نرسد مگر آنکہ نزا با دیر نام من بغر مودتا کرش
نزدند و ابن اثیر در الکامل گفت کہ سنان بن انس نخعی بنشین او لین در کر بلا گفتہ بود و در
اسد الغابہ و استیعاب آوردہ کہ خوئے این ابیات نزد ابن زیاد گفت و اسد اعلم و فی الاصافیہ صحیح

عن ابراہیم الخفصہ ان کان یقول لو کنت فمیر قاتل الحسین ثم دخلت الجنة لاستحیت ان انظر الی وجہ رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم عن ابن عباس راایت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فیما یری النایم نصف النہار

اغیر سیدہ قارورۃ فیہا دم فقلت بانی دایمی یا رسول اللہ ما ہذا قال ہذا دم الحسین اصحابہ لم ازل انقط منہ

الیوم و کان ذلک الیوم الذی قتل فیہ و عن ام سلمہ انہا سمعت الحسن بن علی بن علی فی الصداق

عن ام سلمہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را بخواب دیدم کہ میگردد و سر و دلیہ مبارکش خاک اودہ است پریدم

کہ سبب این گریحیت گفت احوال حسین را گشتہ در داہ اترندی و فی تاریخ الخلفاء للسیوطی اخرج و تعلق

فی مالہ عن ابی جناب الکلبی قال اتیت کر بلا فقلت لرجل من اشرف العرب اخبرنی ما یلینک انکم تسمون

نوح الجن فقال لائقہ احد الانجر کہ انہ سمع ذلک قلت فاجری فی ما سمعت انت قال سمعتم لقیہ لکون

صح الرسول جبینہ	قلہ بریق فی الخد و د
ابوہ من علیا قریش	و جدہ خیر الحب و د

ور و فتنہ الاحباب و دہ کہ چون بل قرع غار شریہ قرآن پہلو شندار شغول شدند و از دوزخہ شیند و کسی نریدند از آنجا یک بیت ابن

نساہ و الجن اسعدن مع نساہ الماشیات	نبات المصطفیٰ حمدا مام الکبریات
------------------------------------	---------------------------------

و فی الکامل لابن اثیر فی سہم بعض اہل الدینۃ لیلۃ قتل الحسین منادیا ینادی -

ایها القلمون جملنا حسينا کل اهل الساء یدعو علیکم قد لغنتم علی لسان ابن داود	ابشر وبالغذاب والفتکلیل من نبی و ملائک و قبیل و موس صاحب الانجیل
در شواهد و دفته الاحباب آورده که در یکی از کتابهای روم نوشته یافتند که	
اترجو امته قتلتم حسينا	شفاعة جبهه یوم المعاد
<p>چون پرسیده که که نوشته و چه نوشته یافتند بنیدانم و در دفته الاحباب گفته که در بعضی کتب میرهست که قبل از بعثت محمد مصطفی علیه السلام نوشته بودند تاریخ نوشن ان در تحت این بیت بوده و فی الاستیعاب از عمو ابی البیت یعنی ترجو امته یا الایدی قابله و فی الصواعق عن منصور بن عمار که در راه شام متقی که حسنین را میبرد و در هر حمله اول که نزول کردند از دیوار دستهای یرون آمد و قطعی از این به اندرست بود انجا بخون بیت مذکور را نوشت ان یعنی ترجو و در وقت که بیه صد سال قبل از بعثت رسول صلی الله علیه و سلم در تنه یارمض روم یافته اند که این بیت بر سنگی نوشته بودند و کتاب ان معلوم نیست و در منابع آورده که طبرانی در کبیر نسبت بیت نه این یعنی ترجو امته دست از دیوار چنانکه بالا گذشت از قبیل روایت نموده و طبری گفته که وقتیکه حسنین را میبردند از راه او از سه شیندند که کسی نگوید ترجو امته قتلتم حسينا شفع جبهه یوم المعاد و فایل را ندیدند و طریق جمع نیست که این همه بوقوع آمده یعنی میتوان که در تنه یارمض روم نوشته یافتند و از دیوار</p>	
هم برآمد بقلم آن بخون نوشته و از دیوار نیز صدای شنیدند که این بیت بخون و فی اسد الغاب عن سله قال	
و قتلتم علی ام سلمه بنی تکیه قتلتم یا مکیک قالت رایت رسول الله فی المنام و علی راسه و محمته	
التراب قتلتم مالک یا رسول الله قال شهدت قتل الحسين انفا و عن الاعمش عن عماره بن عیمر قال لما	
جئی براس ابن زیاد و اصحابا فحدثت فی المسجد فانتبیت الیهم و هم یقولون قد جاءت قد جاءت فاجتبه	
قد جاءت فتمثل الروس حتی و قتلتم فی منبر عبید الله بن زیاد و تمکنت منینة ثم خرجت فذهبت حتی	
تفعلت ثم قالوا قد جاءت قد جاءت ففعلت و ملک مرثین او طلائع قال الترمذی هذا حدیث حسن	
صحیح اخرجه التلانی در دفته الاحباب آورده که از امام شافعی در کتاب مرات الجنان آورده که این مکافات	
ان فصل بود که یا سر امام حسین نموده بود و این نشانها غدا اشکاره او است و بلا شک این عبرت	
است از برای اولی الاعباد و عبید است از برای این دار و غیره است نسبت بانچه ماده کرده خدای تعالی	

برین نکلے از غلاب نار۔

فصل فی علامات الشہادتۃ والاحادیث الواردۃ فیما فی البیان فی نکلے عن الشکاکۃ عن ام

ام الفضل زہلت بوگا علی البینۃ صلی اللہ علیہ وسلم ووضعت الحسین فی حجرہ ثم خانت منۃ اتقانتہ فاذا عینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہر یقان الذی مع قفلت یا رسول اللہ یا بے دایمی مالک قال اتانی خبریکل فاجبرنے ان اتنے متفق بنی ہذا قفلت ہذا قال نعم وانا نے تربتہ مرار وواہ البیعتہ فی جمع الفواید عن عائشہ رفعتہ ان جبرائیل اخیرنے ان بنی حسین مقتول فی الارض الطفت وان اتنے متفقن بکدونی الاصاب عن انس بن الحارث قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان ابنی ہذا یعنی الحسین لقیل باض یقال لہما کر بلا من شہد فلک نکلے فیخرج انس بن الحارث اے کہ بلا قفلت بہا مع الحسین و فی الاصلو عن احمد روایت نمودہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ فرشتہ نزد من ملا کہ قبل ازین نزد من نیامدہ بود و گفت کہ امین پس تو حسین کشتہ خواہی شد و اگر خواہی از خاک ان زمین کہ قفلت و دست بشما نیاہم را وے گوید بعد از ان خاکے منجہ بیرون آورد و نبوی و برجم انحدیث انس رضی اللہ عنہ روایت کردہ کہ فرشتہ کہ موکل ا بباران ان خداے تبارک و تعالیٰ اذن خواست کہ زیارت پیغمبر کبر و در ان ثنوت ام سلمہ بود انحضرت م ام سلمہ را گفت کہ در وازہ خانہ را محافظت کن کہ کسی بکس نیاید و بن اثنا حسین را خود را نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انداخت وان حضرت ویرانش نید و بر سر و روی او بوسہ میداد انکاد انفرشتہ گفت اورا دست میدار فرمود بلی گفت زدو کہ است تو اورا خواہی کشت و اگر خواہی مکان قتل اورا تو بنایم و بعد از انکہ مکان را نمودنستے رل با خاک منجہ آورد و ام سلمہ از او جاہ بہت ثابت گوید و انوقت میگفت ان من کر بلا است و ابو جاتم و صحیح خود و احمد مانند ان نیز روایت کردہ و عبد بن حمید و ابن احمد نیز ان حدیث روایت کردہ اند لیکن دین دایت مذکور است کہ انفرشتہ جبرائیل بود و در روایت ثانی مذکور است کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ان خاک را بویید و گفت بخ کرب و بلا و بوسے محنت و بلا ازین خاک سے آید و در روایت ملا و ابن احمد و زیادت السنہ چین آمدہ کہ ام سلمہ گفت بعد از ان کفی از تراب احمر بن وادکر ابن خاک ان زمین است کہ در ان کشتہ خواہی شد و ہر گاہ این خاک بخون منتقلب شود بدانکہ او کہ ختہ شدہ است ام سلمہ گوید کہ ان خاک را در تار درہ کردم و نزد خود نگاہ داشتم و با خود گفتم کہ روزیکہ این خاک بخون منتقلب شود روزی عظیم خواہد بود و در یک روایت انکہ ام سلمہ گفت کہ روز قتل حسین را در ہاتھم کہ

کہ ان خاک بخون متقلب شد بود و آن سوار شصت روایت نموده کہ وقتیکہ مرتضیٰ بصفین میرفت زمین بجا
 گذشت گریہ بسیار کرد بعد از ان گفت کہ وقتے نزد رسول صلی اللہ علیہ وسلم رفتم دیدم کہ آنحضرت گریہ میکند
 گفتم سبب این گریہ چیست گفت کہ جبرئیل بن خبر داد کہ ولد من حسین در حوالے فرات کہ انرا کہ بلا گویند
 کشته خواهد شد و قدرے خاک انرا بخامین داد چون بویکدم بے اختیار اشک از چشمانم جاری شد
 و احمد مختصر از حضرت مرتضیٰ همین روایت کرده و طار روایت کرده کہ حضرت مرتضیٰ بوضع قبر حسین فرمود
 و گفت لشکرے ازال نمود و نیز مرگشته خواهد شد کہ آسمان و زمین برایشان گریه
 کند و اصحاب خود را نمود کہ این موضع جاسے خوابیدن شتران ایشان خواہد بود و این مقام جاسے
 رجال ایشان است و این مکان جاسے ریختن خون ایشان است در شواہد آورد کہ امیر المؤمنین علی
 مرتضیٰ بر این عازب را گفته بود کہ فرزند من حسین را بکشند و تو زنده باشی و دیر انصرت نکنی و بچنان شد
 کہ گفته بود براثرین سبب اظهار ندامت میکرد و از انجا انصاف کہ در بعض سفر ہائے خود کہ بلا رسید بہرست
 و چپ نگر نیست و گریان گریان از انجا بگذشت پس گفت و السلامینت محل خوابیدن شتران ایشان و
 موضع مردن ایشان و انجا قومی را بکشند کہ بے حساب بہشت در آیند بچ کس تاویل ان نداشت تا انکہ
 واقع حسین ہم واقع شد و در وقت ملا حجاب از قوج اعظم کوفے مثل این نقل نموده و زیادہ کرده است و ان
 کہ بعد از ان حضرت مرتضیٰ فرمود چہ افتادہ است مرا بال ابو سفیان و حسین را طلبید و گفت اے
 پسر ترا بر بلا ہا خیر باید کرد و در رت ازال ابو سفیان چہ دیدہ است و بینید و تو نیز خواہی دید و ایضا طلا
 و امام جعفر بن اعلیٰ روایت نموده اند کہ جبرئیل و فرشتہ کہ قبل ازین نیامدہ اندہ پیہر اخیر دادند کہ حسین در کربلا
 شہید خواهد شد و قبضہ خاک از منقل و سے بانسہ و در اندر ابو نعیم حافظ در کتاب دلائل النبوة از
 نصرت از ویہ روایت کردہ کہ گفت در وقت شہادت حسین بن علی زمانا سان خون بارید چون وقت
 صبح رسید دیدم کہ چاہا با دسجو ہاد کو زہا سے اب پران خون بود و چنہین درین باب احادیث دیگر غیر
 این حدیث مرویست و از جمہ علامانے کہ در روز شہادت و سے رم ظاہر شان بود کہ در اسمان سید
 عظیم پدید آمد چنانچہ بر وز ستارہ سیدیند و بچ سنگ بر نما شتند مگر انکہ در زیر ان سنگ خولے نازہ پدید
 آمد و فی تاریخ اختلاف السیوطی و صرا بوبرس الہدی فی عسکر ہم را و او خرد انا فی عسکر ہم نکا نوایر چون
 نے کما مثل النیر ان طنجو با فصارت مثل العلقم و فی الصدوق ابو شیخ روایت کردہ کہ قافلہ ازین در انوار

بجانب اقی میرفت چون لشکر نرید نیز به ان جانب میرفت ایشان در انوقت نمودند بجز و همین رفاعتی
 از شتران اهل قافله که درس بار داشت تمام آنها گنج گستر متقلب شد و آن عینی از جده خود نقل کرده که
 بعضی از شتر داران که درس ایشان دران قافله فاگستر شده بود ویرا از نیمه خبر داد و دران لشکر شتر می
 گشتند و گوشت غیر یافته بود بعد از آنکه بچند تلخ بود شل علمم که گیاه است در غایت تلخی و آسمان آن
 روز سرخ شده بود و آفتاب منکشف گشته بود و چنانچه در روز ستاره با سید بزم مردم غن ان کردند که قیامت
 قائم شده و در شام پنج سنگی بزند اشتند مگر آنکه در زیران خون تازه بود و عثمان ابن ابی شیبہ و ابی
 کرده که آسمان بعد از قتل حسین بهفت روز گریه کرد و گریه او سرخی او بوده بمرتب که از شدت سرخی آسمان
 و یوار با س عمارت در زمین شبیه بلجات با س معصف شده بود و اششب و کواکب از آسمان چند نانزل
 میشد که بر یکدیگر می افتادند و این جزو س از ابن سیرین روایت کرده که گفت دینا سه روز تا یک بود بعد
 از ان سرخی در آسمان ظاهر شد ابن سیرین میگوید که خبر ما چنین رسیده است که سرخی آسمان قبل ازین
 نبود و تا وقتیکه حسین را شمشیر کردند بعد از ان ظاهر شد و این سعد گفته که ابن سیرین قبل از قتل او نبود و
 این جزو س گوید حکمت دین انست که اثر غضب ما از سرخی وجه ظاهر میشود و چون خدا س تعالی
 منزله است از حیث اثر غضب خود بر قاطلان حسین ۴ در سرخی افق ظاهر ساخت از جهت اظهار انکار و کذا
 ابن ام حنیات عظیم و گناه بزرگ است ابو نعیم و ثعلبی و ابو سعید گفته که از آسمان خون بارید و وقت صبح
 دیدیم که ظروف و چاه با پر از خون است و فی تاریخ ان خلفا للسیوطی لما قتل الحسین مکث الدینا س بته ایام
 الشمس علی الخیطان کالملاحف المعصفرة و الکواکب یضرب بعضها بعضا و کان قتل یوم عاشوراء و
 کسفت الشمس ذلک الیوم و حرمت افاق السماء سته اشهر بعد قتل ثم لازالت الحمره تری فیما بعد و
 ولم تکن تری فیما قبله و قبل ان لم یقلب حجر بیت المقدس یومئذ الا و جد تحت دم عبیط و صار الی ورس
 الی فی عسکرهم را و انخر و انا قه فی عسکرهم فکانوا یرون فی الحما شیل الزیران و طنجوا بفصارت شیل
 العلم و نکم رجل فی الحسین بکلته فرماه الله بکوکین من السماء فکس لهره و فی الصواعق ازله هر س مر و سیت
 که گفت از قاطلان حسین بکسبانی نماز کردند و در دنیا خدا س تعالی ایشانرا عقاب کرد و قبل عقاب ازین
 باقتل یا ربی یا رب سیاهی روسه با بنر وال ملک در اندک زمانه و ابو الشیخ روایت کرده که حجج با یکدیگر میگفتند
 که بکس بر قتل حسین ۴ اعانت نکرد مگر آنکه خدا س تعالی او را اسلامی مبتلا ساخت قبل از موت اتفاقا

پیری گفت که من اعانت کردم هیچ بلامی مبتلا نشدم و بین اثنا برخاست که اصلاح چراغ کند و حال
 انش در وی افتاد هر چند فریاد کرد که آتش انش سودی ندارد نگاه خود را در اب فزات انداخت و مع ذلک
 از ان بلامی نیافت تا وقتیکه مرد و سبط ابن الجوزی از سده تعلّموده که شخصی مرد را در کربلا ضیافت
 کرد و جمیع که در آن خانه بودند میگفتند که یکجس در خون حسین شریک نشد مگر آنکه با قیج و سنج بر دهنش همان
 آنکار را میخس نمود و مکتوب انجماعت نمود و گفت که من از آن بلام بودم آنگاه آخر شب برخاست که اصلاح چراغ
 کند نه آنحال آتش در جبهه افتاد و سوخت سدی تیره اسر علیه گوید که والد که حبلا و ادیدم مثل قدم شده
 بود و مقصود بن کار روایت کرد که بعضی از معاذان قتل حسین م بر من تشنگی گرفتار شدند بر تبه که اگر یک
 را و یا ب بخورند بر من نمیشدند و بعضی ذکر ایشان و رازش بطریق که در وقت سواری مثل ریسائی برگردان
 نمودی بسست و سبط ابن الجوزی از واقعه روایت کرده که مردی پیر در قتل حسین حاضر شده
 بود و پی که معاونت بر قتل و سه کند یا در خطه در آن داشته باشد بخود همین حضور در آن ایام نابینا
 شد آنگاه مردم از سبب ان پرسیدند گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم که دست بای مبارک
 خود بالا برده بود و شمشیر داشت و نزدیک آنحضرت نطعم افتاده بود و دوه کس از قاتلان حسین م
 مذبح ساخته نزد آنحضرت اقل بودند چون نظرش بر من افتاد مرا سب و لعن کرد و بواسطه آنکه سیاهی لشکر
 قاتلان حسین م شده بودم میله از خون حسین م در چشم من کشید چون روزش را می بر جاستم و ایستاد
 کرده که شخصی از قتل حسین سر مبارک و برادرش کو به زمین خود او بخت بود و بعد از چند روز روسته او سیاه
 شد اقرار بایه دے گفتند که تو در میان عرب تازه روسته و نیکو منظر بودی ترا چو داغ شد گفت
 از ان روز که سر حسین را برداشتم هیچ شب بر من نگذشت مگر آنکه دو کس آمده مرا میگرفتند و من گون و میان
 انش افروخته می انما زنده بازیردن می ایم به این حائے که می بینید بعد از ان آن شخص باقی و جبه
 برد و ایضا روایت کرد که مردی پیر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در خواب دید که طشتی پر از خون نزد
 نهاده بود مردم را بر آنحضرت عرض میکردند و ایشان را بان خون اوده می ساخت تا وقتیکه نوبت
 من رسید گفتم یا رسول الله من در قتل حسین م حاضر بودم گفت پس ان داشته و از ادوست پیدا
 آنگاه به انگشت خود اشارت بمن کرد چون بیدار شدم نابینا گشته بودم و احمد روایت کرد که شخصی
 گفته بود که خدا می تعالی فاسق بن فاسق حسین را بکشت آنگاه خدا می تعالی از آسمان داد

اندرخت بر چشم وے زد تا اورا نابینا ساخت و بعض کتب ویرہ شدہ کہ شخصے رسول صلی اللہ علیہ وسلم
را بخواب دید کہ حسین ۴ در دوانوش سستہ بالتفصیل حال ان ظالمان بیان میکند و یک یک فرزند ان
خود را بنمایید کہ بچہ طور مقتول کشتہ و انسورہ میگودید کہ افریویم باسیف و احر توکم بالنار در صواعق آوردہ کہ
حاکم بطریق متعددہ روایت کردہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت کہ جبرئیل علیہ السلام گفت کہ حق تعالی
مے فرماید کہ من بوض خون یحیی بن زکریا علیہ السلام ہفتاد ہزار کس را کشتہم و بوض خون حسین بن
علی ہفتاد ہزار کس را خواہم کشت و این جوری کہ حکم بوضع این حدیث نمودہ در موضوعات شمرہ
درین حکم صیغہ نیت و قتل این عدد بسبب فضل حسین ۴ استلزم انیت کہ بقدر حد و قاتلان دی
باشد زیرا کہ قتی قتل وے نہ شد بہ تبعہ بات و متعلقانے کہ وفایا بن عدد سیکردہ و روضۃ الاحباب
گفتہ کہ حق تعالی گفت کہ بوض خون حسین دو بار ہفتاد ہزار کس را خواہم کشت۔

لما کرامات و خوارق عادت انہما بسیار است بخدا ان نیست حافظان چہ بی دروغی آوردہ کہ سہ روز روض
اب از حسین رضی اللہ عنہ و اصحاب او کردند و ان ایام تحفے از لشکر اعدا و ہر اگفت بہین کہ خود را
چنان مے دانند کہ گویا جگر گوشہ آسمان است و قطرہ آب از آسمان نئے بار کہ بخشد تا بہ تشنگی
تو اہندہم حسین ۴ گفت اللہم استعطف انا بار خدا یا اورا تشنہ ہمیزان بعد از ان ان شخص ہر چند اب
میخورد از اب سیر نمیشد تا و فیکہ مرد و ایضا مردیت کہ حسین ۴ ابے طلبید کہ بیا شاید انگاہ مردے
حائل شد میان او و خوردن اب بہ تبریک انداخت و برچپک وے زد حسین ۴ در حق افر و نیز دعا کرد
کہ بار خدا یا اورا بمرض تشنگی گرفتار ساز کہ از اب ہرگز سیر نشود انگاہ حرارت و رشکم او پیدا مدبر و دوت
در پشت او بر تکیہ برت و با و بنزل از پیش روی او نہادہ ہمیشہ تہرید میکرد و ندانہ عقب او متواتر تپش بودہ
فریاد و لعشش میزد و سولق و اب شیرین این مقدار نزد او مے آوردند کہ اگر تہج کس میخورد نہ کافی بودے
ان شخص تمام انہما را میخورد و فریاد لعشش میزد تا و فیکہ تشنگش مشق شد مدبر و روضۃ الاحباب آوردہ کہ
حسین ۴ در شب تا سوعا با و از بانہ گفت چنانچہ ہر دو لشکر لبشندند کہ خدا یا ما اہلبیت و ذریتہ رسول
تو ایم و امارا ظالمان بستان ابن اشعث اواز داد و گفت کہ ترا چہ خویشے است پیغمبر کہ ہر ساعت
لافت میزند حسین ۴ از روضے غیرت بر اشفت و از سر نیاز با حضرت بے نیاز مناجات کہو کہ خدا یا کبر
اشعث قتل نسب من میکند و مرا فرزند پیغمبر تو نمیداند فارغیتہ فی الیوم ذلما جلائی نے بار خدا یا تو مرا و

ذلت و خواری اور بشتابی و عای و می مستجاب شد و علی الفور باطن ان ناپاک تعاضد سے حاجت ظاهر
شد از مرکب فرو آمده بجابت انسانی مشغول شد که ترمی سیاه با حضرت الدینیه برالت او و ذوالان
سبب مکشوف المورت در میان بنجاست سیکر وید و انش جهان و دم نش که کسے شج و دہواران
بنجاست جان از تن او جدا شد دیگر جگر مرئی پیش آمدہ او از دوا کہ اے حسین این اب خرات
را سے بینے کہ چگونہ میز مذبحا سو گند کہ از قطرہ بخشنے ناز تشنگے ہلاک شوے حضرت حسین ۴ این
سخن شنید اب در ویدہ بگردید و گفت اللهم انہ عطش نایاب خدا با و راتشتہ میران فی الحال اسپش بے
بسببہ در رسید و او برخاستہ و پے پیش میدید تا تشنگے بر او غالب شد و اعطش اعطش
سیگفت و ہر چند اب بلب او میر رسید میتوانست کہ بنوشد تا ناز تشنگے بر دوی الکال لابن اثیر
اشد عطش الحسین فدنا من الفرات یشرب فراہ حصین بن نمیر بسهم فوق فی ذہ فعمل تلقی الدم بیدہ می
بے اے الساء ثم حمد الله و اشقی علیہ ثم قال اللهم انی استکوا لیک ما یصلح باہن بنت نمیک اللهم حصم عدو
و اقلہم ہد و اولاہن ثم احد اویل الذرے راہ رمل بن بنے ابان بن دارم فاکت ذلک الرجل یسیر ثم
صب الله علیہ الماء فجعل لایروسے فکان یروح عنہ و یرولہ و الماء فیہ السکر و عساس فیہا اللین بقول
استقونی فیعطی القلتہ او العس فیشر بہ فاذا شر بہ ضطجع انہ یتہتم ثم بقول استقونی قتلہ الظما و قال ابیہ
حتی انقدت بطنہ نقد او بطن البعیر و نادى عبد المہدی بن الحصین الازدی و عدادہ نے بجملہ باہن
اما نظر اے الماء لا تروق منہ قطرة حتی نموت عطش فقال الحسین اللهم اقلہ عطش ولا تغفر لہ ابد قال ثم
فیما بعد فکان یشرب الماء القلتہ ثم یقی ثم یعود یشرب حتی تیفرغ ثم یقی ثم یشرب فایروسے فکان لک
حتی مات و نرج ابن جوزہ فقال انیکم الحسین فلم یجیہ احد فقالوا تا فاعلوا انکم فاما جبک قال یا حسین
ابشر بنا قال لکذب بل اقدم علی رب جیم و شفیع مطلق فمن انت قال ابن جوزہ فرقع الحسین یدہ
فقال اللهم حمہ اے النار فغضب ابن جوزہ فاعلم فرس فی نہنہا متعلق قد مرہ بالکرباب و حالت
بہ الفرس فسقط عنہا فاقطعت فخذہ و ساقہ و قد مرہ و بقی جنبہ الاخر معلقا بالکرباب بفرب بکل حجر فحرق
حتی مات و در و رفتہ الاحباب او ردہ کہ چون بفرمان حسین عم خندق و گرد و خمیہ کندہ بہنم دران ساختہ
بود و وقت غارہ انش دران زدند تا اہل حرم از تعرض بیگانہ امین باشند و ریجالت مالک بن عدہ
در حالت سوار سے اسپ را پیش راندہ گفت اے حسین پیش از انش ان سدا بن انش مہود کہ

امام مظلوم گفت دروغ گفتے اے دشمن خدا گمان داری کہ من بدو نوح روم دتو دیہشت پس روی
 بقبلہ دعا اور وہ گفت اللہم اجرہ اے اللہ تعالیٰ بحکم انکہ دعوت المظلوم ستیاب دعاے اوستیاب شد
 پاسے اسپش بسو رانخی فرو رفت او بجانب اسفل میل کردہ تماثل شد و عناناش از دست رہا شد و پائی
 او در رکاب بماندہ اسب بہر سو میدوید تا بکنارہ خندق الش رسیدہ در انش افگندہ خود حابنہ دیگر
 اگر خیت در روضۃ الاحباب او رہ کہ جابر بن یزید عامر حسین ۴ بعد از قتل برداشتہ بر سر سنا و مجنون شد
 تا انکہ اور اسبلاسل مقید سے داشتند و ہمدان قید بردہ و اسود بن مظلمہ شمشیر اور اگر تہ مجزوم شد و خود
 در تمام اعضائے دے افتادہ سقط گشت و ملک بن یسار جوشن او گرفتہ از عقل بیگانہ شد و یادہ
 گوے کشت مردم بادے سخر تہر میکروند سنگ بابر وے نیز دند عاقبت کسے بیازے سنگ بروی
 انداخت کہ بران سبب غرغش پریشان گشت و بدو دے الکامل لابن اثیر مالک بن النسیب مرزب الحسین
 علی راسہ بالسيف قطع البرقس و آدمی راسہ استلزل البرقس و ما قفال لہ الحسین لا اکلک بہا و لا تلت
 و حشرک السدح الظالمین و اتقی البرقس و لبس الفلسفہ و اخذ الکندی البرقس فلما قدم علی اہل اخذ البرقس
 فیصل الدم عند قفالت لہ امرۃ اسلب ابن رسول المد تزل تہی اخرجہ عنی قال ظلم نیرل ذلک الرجل
 فقیرا بشرحتہ مات و لما قتل الحسین سلب قمیص الحسین اسحاق بن حیوۃ الکھفرتہ قبرص بعدہ رشوا البھوۃ
 و دیگر توایج آورد کہ چون حسین نزد این زیاد رسید انملعون سر بہارک را بر زانو سے خود نہاد و قطرہ خون
 از و بچکب زبا و جبک و از ار اسوراخ نمودہ بگوشت ران او رسید و از دیگر طرف بیرون آمدہ بکشت
 رسید و تحت راسوراخ نمودہ یزیدین افتادہ غائب شد بموضع سوراخ ران او جراتیے پیدا کرد کہ
 اصلا علان پذیر نشد و بوسے بیرون آمد بکجک بچکس را طاقت تحمل ان نبودے لہذا بیوستہ
 بموضع جراحت مشک و زعفران مالیدے چنانچہ ابراہیم بن مالک اشتر در شب تاریک باین علان
 اور اشتناختہ بقتل آورد و رشوا البھوۃ آوردہ کہ چون حسب فرمود این زیادہ سر امام حسین ۴ را
 بر نیزہ کردہ در کوچہ ہاسے کوفہ میگردد ایندزد من در غرق خانہ خود بودم و سورہ کہفت میخواندم چون برابر
 من رسید از سر و سے شنیدم کہ میخواند نام حسب ان اصحاب الکف و الریم کا نوامن ایانا عجا از
 ہیبت ہوے بر اندام من برخواست نذا کردم کہ والہا بن سرتست باین رسول المد و امر عجیب
 تراست صاحب روضۃ الاحباب میگوید کہ اکثرے ارباب میر این حدیث را از زہد ارقم رواایت

کرده اند و در وصفه الاحباب آورده که چون سر بار ابر کوشک ابن زبادر ساینده غریزی دید که که لب مبارک حسین میبجیند چون گوش فرا داشت ابن ایتہ تلاوت میکرد التحسین المد خافلا عابعل الظالمون چون سر بار بحران رسید بجه حراتی که بیودی بود بدین الشکر آمد و دید که لب مبارک حسین میبجیند نزدیک رفت و گویند فرا داشت ابن ایتہ بشنید سبعلم الذین ظلموا ای متقلب بقلبون و قدرے زور بار با حسین حسین منبند چون خواستند که با هم تقسیم نمایند آنها خرف شده بود و یک طرف ان نوشته بود که التحسین المد خافلا عابعل الظالمون و دیگر طرف نوشته بود سبعلم الذین ظلموا ای متقلب بقلبون۔

من اجناره و اخلاقه در وصفه الاحباب امام غم الدین نسفی نقل نموده که تفسیر تزیل آورده که روزی حسین علی بن اشراف عرب را خیانت نموده بود همه بر خوان نشسته بودند که خادش کاسه اش گرم و مجلس آورده از غایت دہشت پایش بجاشیہ بساط بلغزید و کاسه بر سر شاه زاده افتاد و بشکست و اش بر سر و روی مبارکش فرود ریخت حسین ام از روی نادید و روی نگریت خادم تبر سید ناگاہ از زبانش برآمد التحسین الغیظ حسین ام فرمود و فرودم خادم گفت و العافین عن الناس حسین ام جوا بے او عفو کردم خادم گفت و المد یحب التحسین ام گفت از مال خودت ازاد کردم و مؤنت و محبت تو بر ذمہ کردم خود لازم گردانیدم حضرات مجلس منجب شده گفتند المد اعلم حجت یجعل رسالت علامہ شہاب الدین قلیوبی بحکایت کرده است که زوجه عدسے بن حاتم ام خال نام داشت زنی بود جمیله بنیرین معاویہ اورا بدید و بروے عاشق شد و مرض عشق چنان دانمش گرفت که ذسے فراش شد مردمان عبادت اوست نمودند و مرض اوست شناخته نمیشد۔

علت عاشق و غلبت با جد است	عشق اسطرلاب اسرار خدا است
بعد از تفتیش بمشورہ عمر و عاص مادرش از روی پرسیده حال را معلوم نموده معاویہ را اطلاع داد و معاویہ بفرمود گفت که چه چیلہ است براسے حصول ابن ام گرفت بذل اموال و خلعت تا عدسے از مدینہ بمشق بیاید	از رخورد اواله و شیدا کند
خاصه مجلس را که خوش رسوا کند	

پس معاویہ بر طبق فرموده عمر و عل نمود تا عدسے بد مشق رسید بعد از ان پاز معاویہ از عمر و پرسید که اکنون چه چیلہ است گفت چون فرود بیاید بر تو پرس از روی که آیا زن داری چون بگوید که اری طہ پانچ بروے او وزن دیگر پنج مگو چون معاویہ بچنان کرد و عدسے بیرون رفت عمر و عاص را و دید که برو جود

ایستاده است عدسہ پر سید کہ این چه معاملہ بود کہ خلیفہ با من پیش بر و گفت اسے عدسے او ارادہ دارد
 کہ دختر خود با مال خردان نبودہ و تو میدانی کہ دختر من ملوک برضہ پر و انباغ داخل نشو نہ گفت عدسے کہ
 پس چه باید کردم گفت عدسے کہ چون خردان زاد بر و سے فلانکہ از تو باز پرسد بگوے کہ اسے امیر المؤمنین
 زن ندارد پس روز دیگر باز معاویہ پرسید کہ اسے عدسے زن داری گفت نہ گفت معاویہ کہ بگوے
 اگر زن داشتہ باشم او بطلاق باین مطلقہ است عدسے گفت ارے پس گفت معاویہ بکتاب خود
 کہ بنویسد این سخن عدسے را پس نوشتند انبا بعد از آن چون عدسے متعفی شد معاویہ ابو ہریرہ را
 با مال کثیر نزد ام خالد فرستاد تا پیغام نکاح بفرماید چون ابو ہریرہ در مدینہ رسید نخست عبداللہ بن عمر خطاب
 برین ماجرا واقف شدہ با ابو ہریرہ گفت کہ پیغام نکاح من ہم رسان بعد از آن عبداللہ بن عمر نیز واقف
 شدہ با ابو ہریرہ گفت کہ پیغام نکاح من ہم رسان بعد از آن حسین بن علی مرتضی علیہ السلام نیز پیغام نکاح
 خود بفرمود ابو ہریرہ فرستاد و چون ابو ہریرہ نزد ام خالد رفت قصہ طلاق و ادین شوہر او عدسے بیان نمود
 ہر چہ پیغام بدو ساند گفت ام خالد کہ احوال این چہار کس بیان ننگفت کہ نہ بدوینا دارد و بدوینا بن
 عمرو بن زبیر دین و دینا ہر دو دار و حسین دین و دار و دینا ندارد گفت کہ تزویج کن مرا یکے ازین چہار
 باہر کہ خواہی گفت این اختیار تست گفت ام خالد کہ اگر تو نے امدی ترا بر اسے مشورت طلب میداشتم
 چہ جاسے انکہ خود اسے طریق صواب بمن بناسے پس گفت ابو ہریرہ والدہ کہ تقدیم و ترجیح نمیدہم ہر چہ
 کہ رسول خدا را و ابو سیدہ با شد و ان حسین عم است پس تزویج کرد اورا با حسین عم و مال نیز بحسین
 داد و نزد معاویہ مراجعت نمود و از قصہ ام خالد خبر داد گفت معاویہ ہر مال بر اسے بفر خود نمود پس
 ابو ہریرہ کہ این احوال از پدر خود میراث بنا فتے مال اذان خدا و رسول او بدوہ پس انرا بر اسے بسر
 او صرف نمودے بعد از آن عدسے نیز از وجدان دختر معاویہ مایوس شدہ بچہ باز آمد و نزد حسین عم
 نشست و اوہ سردار ذول برد و برابر و پس گفت حسین عم مگرام خالد را با و نمودے گفت اری پس
 حسین عم ام خالد را بجا نذر و گفت ایبا ترا مس نمودہ ام گفت نہ پس گفت حسین عم کہ تو مطلقہ اکنون نکاح
 کن عدسے را و بدان اسے عدسے کہ مراد برین غرضی نبود نہ کردم این مگر فقط جہت حمیت تو و مطلقہ او را زینسہ
 این قصہ را اورہ بانہ کے اختلاف کہ در ان گفتہ کہ رسول ابو موسیٰ اشعرے بود نہ ابو ہریرہ
 و ابو موسیٰ خود ارادہ نکاح داشت با ام خالد وقت پیغام ذکر قبضہ خود زینسہ نمود ام خالد

گفت اے ابو موسیٰ تو پاسے طبع از میان بر کن و شیرین شو کہ ازین چار کلام با اختیار کنم پس ای رسول
 احوال ہر یک بطوریکہ مذکور شد بیان نموده گفت دیگر پنج نیکو کم اکنون تو اختیار رواری ام خالد
 گفت من بالضعف رسول دیگر را برابر نیکویم و برادر دیگرے بزرگتر نیم پس با حسین م نکاح نمود بعد از ان چون
 عدسے از معاویہ استدعا سے و ختر نمود گفت این امر بے مرضی بنزد شدن نے تو اند چون نزد بنزد شد
 نمود گفت کہ تو با ام خالد کہ اب از خواہرم میلہ بود و فاکر دے با خواہرم کی وفا کنے تو لایق و امانیستی
 و بعد از ان چون حسین عازن عدا بعد علی با زوادیہ غضب بزمبشتل شد و گفت اگر بر حسین دست
 باہم مومض این کار بکشم اورا عداوت حسین م و دل خود عاے داد و عداوت بنزد بر حسین م فقط
 حسرت خروج بود بلکہ وجوہات دیگر نیز بود و ہمہ ان کیے ابن بود دیگر گرفتن نار بد رواہد نیز بود و خیال
 بتفصیل در فصلی ملحدہ بیان نموده خواہد شد میگورید مولف کہ قصہ عدسے نہایت ضعیف و از غفل
 بنیات بعید است چرا کہ مراد ازین عدسے کہ ام کس است عدسے بن حاتم طامی است با دیگرے
 اگر عدسے بن حاتم طامی باشد غالباً قصہ غلط است چرا کہ عدسے بن حاتم طامی مسکن و قبیلہ طی
 داشت از تواریخیکہ انیک پیش نظر است معلوم نمیشود کہ مسکن در مدینہ داشتہ و گیلانکہ ادا کہ با اصحاب
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم است و از باب کیا است و فرست بود از خصوصان حضرت مرفوضی بودہ و در ہر
 جبل و صغیر نہروان با حضرت مرفوضی بودہ و یکی از اکرین انجباب بودہ چہ جای اندازد کہ با فسون م و خاص مرفوضی شود
 و بیزار و کتاب مذکورین کہ محض غیر متمدست و ہیج تواریخ کہ انیک پیش نظر است و بدیدہ نمیشود و اگر دیگر کہ امی عدسے بن
 حاتم باشد کہ مسکن در مدینہ داشت احوال او معلوم نمیشود و الدائم بحقیقہ احوال فی القلیولی کہ حسین بن علی علیہما السلام
 شنیدہ کہ مردی بر کرسی نشستہ میگفت کہ بر سید از من لزمانے عوش پس گفت حسین م یا ہناموی مای
 ریش تو حجت است یا فرد پس او خاموش و متحیر ماند پستہ گفت آن شخص کہ خبر دہ مرا ہی پس و ختر رسول خدا
 از ان پس گفت حسین م کہ او حجت است بقولہ تعالیٰ و من کل شی خلتنا ز وجین در روضۃ الاحباب اور دہ
 کہ شہر بانور کہ بنزد کے بود شیرین نام حسن و جمال در غایت کمال داشت روزے حسین م با شہر یا تو گفت کہ
 شیرین چہ جمال نیکو دار شہر بانو گمان برد کہ شاید انجباب را بد وسیلے بودہ است گفت کہ شیرین را تو بخشد
 حسین م دانست کہ او چہ گمان کردہ است گفت من اورا سدا از انو دم و فقیہ ایضا کہ چون معاویہ
 خواست کہ خلف نافعلت خود بنزد بر اوے عہد گرداند با حسین م گفت کہ من اگر دیگر را پاشا لیستہ این

ابن امریدانستم اورا بوسے محمدؐ کے میگزیم حسینؑ مگفت اہستہ باش اسے معاویہ کہ مردم ہستند کہ منہ را
ابن کارند ہم تہیں خوش دہم بہ مادر ہم بہ پدر بر پیر تو رجحانے دارند معاویہ گفست مگر ابن سخن خود را میخواست
حسینؑ مگفت اگر خود را خواہم و در نیست معاویہ گفست آنچه گفستے کہ مادر و پدر تو بہتر از مادر و پدر من است
درین شکے نیست اما بخدا سو گند کہ انقامت کو از دم سلطنت و قوا عدلالت نیرہ باز تو بہتر است حسینؑ م
گفت طرفہ حالتے است کہ نماز و فاش و فاجراست از من یہ باشد معاویہ گفست اہستہ باش اسے
حسینؑ اگر تو نزدیک و دور گوی فیض نیکوی دہارہ تو نگویہ حسینؑ مگفت من آنچه در باب او میدانستم نفی
آنچه از من بداند بگوید اسے آخر القصہ در وقتہ الصفا اور وہ کہ بعد از وفات معاویہ و یسیدین عتبیہ چون
حسینؑ م را بر اسے بیعت بزد گفست و انجناب انرا موقوف بر وقت دیگر گذاشتہ بیرون رفت روز
دیگر مردان بن الحکم با حسینؑ م ملاقات نمودہ گفست یا ابا عبد اللہ صلح حال تو در انست کہ با بزرگ بیعت
کنے حاضر سے بنو نر سدا و وی احسان و انعام پیشا بنو رسد حسینؑ م فرمود و یلیک با مردان ملاقات
و مباہلت کسے دعوت مینامی کہ ظلم و فسق و فساد اور امیدانے و از تو چہ توقع تو ان داشت کہ پیش از انکہ
تو متولد شوے رسول صلی اللہ علیہ وسلم تو را لعنت کردہ است و نسبت معاویہ و نیز بر ہنہائے شہوت
این گفست مردان گفست با بزرگ بیعت کنی تو از تو باز دارم حسینؑ م فرمود کہ دو شہو از من اسے پلید کہ ما از طبیعت
طہارتم و در شان ما بن ایتہ نازل شدہ کہ انما یرید اللہ لیبطل عنکم الہ البیت و بطمکم تمطیرا
مردان بیچ جواب نداد بعد از ان حسینؑ م فرمود اسے پس ز فافر دا خداے تعالے تو را دیزیر مواخذہ
خواہد نمود کہ چرا میان حسینؑ م و حق او جائل شدید و فیہ ایضا بعد از کشتہ شدن حجر بن عدی چند کس از
اہل عراق بعد از یہ بخت حسینؑ م بسر میر و ندو اسے مدینہ صورت حال را بمعادیہ نوشت کہ من از فتنہ ایشان
از ایشان کہ معاویہ در جواب نوشت کہ بیچ حال متعرض حسینؑ م مشکو کہ او با مباہلت نمودہ و غالب ظن انکہ
در نقض عمدہ نخواہد کوشید و مکتوبے بحسینؑ م نوشت باین مضمون کہ از تو خبر ما بن رسانیدہ اند کہ لانی حال
و طور تو نیست و ہر کہ دست بیعت کیسے و او من را رجحان است کہ بان وفا کند متوقع و مامول از تو چنین
است کہ ما دام کہ مکر و ہے از جناب تو نرسد از تو امرے کہ موجب تنفر من باشد صادر نگردد و وظیفہ
انکہ بقول جمع سفہا کہ طالب فتنہ اند عل نماے و اسلام حسینؑ م در جواب نوشت کہ من بیچ نوع میں بیچ
و مخالفت تو ندارم ہا یکہ خاطر جمع داری و در تحفہ اثنا عشر یہ آورده کہ زیاد بن ابیہ کہ از قبل معاویہ اسے

عراق بود در پی ایرای سعید بن شریح که از خضد و صان حضرت مرقضوی بوده افتاد سعید بمیدین کرخت و بجز دست
 سیدانشداریسیده پناه گیر شد زیاد خاندا و نقد و جنس او ضبط نمود بعد از آن حکم داد که خاندا و بشکنند و بسوزند چون
 این ماجرا گوش حضرت امام حسین ۴ رسید مکتوبی در سفارش سعید باین عبارت نزد زیاد طلی مغرم و دشمن حسین
 بن علی اسے زیاد و اما بعد نقد عدلت الی رجل من المسلمین کہ ما هم و علیہ ما علیہم فہدست دارہ و اخذت مالہ و عیالہ
 فاذا تاک کتابی ہذا فان دارہ و وارود الیہ مالہ و عیالہ فانی فدا جرتہ شخصنی فیہ یعنی از حسین بن علی رسو کرد و اما بعد
 بس قصد کردی تو بسو گردی از مسلمانان کہ اورا ثابت ست حتی کہ ثابت ست ہمہ مسلمانان را و بر زبانت
 انچہ بر زبہ ہمہ است پس ویران کردے خاندا و گرفتے مال و عیال او پس چون رسد مرا این خط من پس
 و اگر خاندا و ورا و بازوہ بسوی او مال و عیال او پس بدرستی کہ من پناہ دادہ ام ورا پس سفارش من قبول
 کن در حق او ان شئی در جواب نوشت من زبانا بن سفیان اسے حسین بن فاطمہ ما بعد نقد اتانی کتابک
 تبدانیہ باسمک قبل اسی و انت طالب للحاجۃ و اما سلطان انت سوتقد و کتابک الی فی فاسق لا بودیہ لافاسق مثلہ
 و شتر من ذلک از انماک و قد اویتہ اقامتہ منک علی سوا الرای و فی ذلک و ایم اللہ لای بسقنی سابق و
 لو کان بن جلدک و لحکم فان احب لحم الی ان اکلہ اللہ انت فیہ فاسلمہ تحریرتہ اسے من ہوا و اسے بہنک
 فان عفوت عنہ لم کن شفعک فیہ و ان قتلنا اقللہ الا بحبہ اباک یعنی از زبانا بن اسے سفیان بسوی حسین
 ابن فاطمہ ما بعد رسید نامہ تو بمن کہ ابتہ کردے در وے بنام خود پیش از نام من و حال انکہ تو طلب دارمی
 مطلب را و من حاکم تو رعیت و نوشتن تو مرا در مقدمہ فاسق کہ اما نہ ہوا و اگر فاسقی بچنان و برتر ازین
 انکہ ادیش تو و جاسے وادی اورا ایستادہ از تو بردہ ہر زشت خود و راضی شدہ باین کار قسم بخدا است کسی
 نخواہد رسید بروے پیش از من اگرچہ باشد در میان گوشت و پوست تو پس بدرستی کہ خوشترین گوشت
 مرا انکہ بخورم از ہرایتہ گوشتی است کہ تو در میان انی پس بسیار اورا باگناہ آو بسوے کیسکہ و قفرن زیاد
 دار و بردے از تو پس اگر عفو کردم از وے نخواہم بود شفاعت تو قبول کردہ در حق وے جا کہ بستم اورا
 نمشتہ باشم اورا مگو بسبب محبت او پدر ترا چون مکتوب نام غوب ان ناپاک بان پاک رسید بنفایت
 براشت و از رکنس نزد معاویہ فرستاد و نوشت کہ من زبانا بچنان نوشتہ ام و جا بکم
 چنین داد معاویہ ابن نامہ را دیدہ براشت و بدست خود بر اسے زیاد نوشت من معاویہ ابن ابی سفیان
 اسے زیاد و اما بعد فان الحسن بن علی بعث الی کتابک الی جواب کتابک الیک نے ابن شریح فعلت الیک

بین احمین رای من ابی سفیان و رای من سمیه اما رایک من ابی سفیان حکم دفرم و اما الذی من سمیه فلک یکن
 رای شلم و من لک کتابک الی احمین ششم باه و تعرض له بالنسق و عمری انت اولی بالنسق من احمین
 و الاولک اذ کنت تنسب اے عبد اولی بالنسق من ایہ و انکان احمین بدو باسمہ ارتقا ما منک فان
 ذلک لم یضغک و اما نشفیغ فیما شفع فیہ فقد دفعته عن نفسک الی جہوشی برنگ فاذا انک کتابے
 ہذا غل بانی یک بمعید بن شریح و ابن لہ دارہ و لا تعرض لہ و اردو علیہ مالہ و عیالہ فقد کتبت اے احمین ان
 بخیر صاحبہ ذلک فان شاد و اقام عندہ و ان شاد و رجح اے بلکہ فلیس لک علیہ سلطان بید و سانی اما کتب
 اے احمین باسمہ و لا تنسبہ الی ایہ بل الی اسمہ فان احمین ولیک من لایری ہ الرجوان افا تصنعت ایاہ
 و ہو علی بن ابی طالب ام الی امہ و کلتہ و ہی فاطمہ بنت الرسول قلک محضر ان کنت منقل و الاسلام منی
 از سعاد و ی بن ابی سفیان بسوسے زیاد و اما بعد پس تحقیق رسیدنا حسین بن علی نزد من بانامہ تو کہ فرستادی
 بسوسے و جو جواب خطا کہ بسوی تو بود و در مقدمہ این شریح پس دانستم کہ تو کشاکش داری در میان
 دو عقل یک عقلان طرف ابی سفیان عقل دیگر از طرف سمیہ اما عقلیکہ داری از طرف ابی سفیان پس بیاری ہیبت است
 اما عقلی کہ از سمیہ داری پس بچنان است کہ می باشد عقلان مختصی کسی از انجمله است خطا تو بسوی حسین ششم میکنی بدو
 و تعرض میکنی بروے بنام فسق و بجم جان من تو اولی تری بفسق از حسین ہر چند کہ تو قتیکہ نسبت داری بسوی علی
 است بنام فسق از پدر او و اگر حسین ابتدا کرده باشد بنام خود بلند شمرده خود را بر تو پس بدوستیکہ ازین سبب
 پست نشوی اما قبول سفارش او و انقدر کہ سفارش کرد پس این نیکی را دفع کردے از خود و حوالہ
 کردے بسوی کسیکہ اولی ترا است بانکار نیک از تو پس چون رسید این نامہ من نزد تو بگذار ہرچہ هست
 در دست تو از ملک سعید بن شریح و راکن خانہ او را و متعرض شو او را و باز دہ مال دعیال او پس
 بدوستیکہ من نوشتم حسین را کہ خبر دہد اشناستہ خود را باین نوشتہ من کہ اگر خواہد اقامت کند نزد او مگر
 نخواہد بازید بسوسے شہر خود پس نیست ترا بروے تعریفی نہ ہیبت نہ زبان و اما خط نوشتن تو بسوی حسین
 محض بنیاد او انکہ نسبت نیلے او را بسوسے پدر او بلکه بسوسے مادر او پس ہر ازینہ حسین دای بر تو یاد
 انکے است انگندہ نمیشود او را در بدیہا بایک شمر دے پدر او کہ او علی ابن طالب است تا بسوسے
 مادر او حوالہ کردے او را کہ ان فاطمہ دختر رسول اللہ است پس ابن زیادہ خود است اگر ترا عقل باشد
 و السلام و فی الکامل لمبر وقد سے مال ازین نزد من و چو بد مشق میرفت چون گذر حمالان بر زمین افتاد

حسین بن علی گرفت انمال را تقسیم نمود بر اهل بیت خود و نوشت معاویه را که من حسین بن علی امی معاویه
 بن ابی سفیان را بعد فان غیر امرت بنا محل مال و عیال و غیره طیباً الیک لتودهم اخزاین و شق و مل بها بعد
 التمل نبی الیک وانی تجتبت ایها فاخذت ما دالم اسلام یعنی از حسین بن علی بسوے معاویه بن ابی سفیان
 اما بعد بد رستیکه شتران چند میگذاشت بر کار داشت مال و زیور و جزو بوسے با سے خوش میرفت
 نرو تو تا که تو د و بعت کنے بخزانہ و شق و بیکار گذارے انرا دمن محتاج بودم بان پس اگر نعم من او را دالم اسلام
 پس نوشت بسوے او معاویه بجاوب او من بعد امد معاویه امیر المومنین انی حسین بن علی سلام علیک
 اما بعد فان کتابک ورد علی تذکران غیر امرت بک من المین کل مال و عیال و غیره طیباً الی لاد و عیال خزاین
 و شق و اعل بها بعد التمل نبی ابی و انک تجتبت ایها فاخذت ما دلم کن جدیر با فاخذها و نسبتها الی لان
 او اسے اعل بالمال تم علیه الخرج منه و ایم الله تو رکمت ذلک حتی صار الی کل فمضیک خطک منه و لکنی طمنت
 یا این نامی ان فی را سگ نرود و دیوی ان کیون ذلک فی زمانے فاسوت کک قدرک و انجا و در عن ذلک
 و لکنی و الله اخوف ان تبلی بمن لا یبزرک فواق ناقه و کتب فی اسفل کتابه یا حسین بن علی لیس ما جئت
 فی اسباب یو مانی اعلل فذلک لال لم تومر به ان نرا من حسین محل قد اخزایا و لم تنضب لسا و اقلنا من حسین
 ما فعل یا حسین بن علی و الال لک بعدے و بقت لا محل دیودی اننی شارب با فالیها منک با تعلق الی اعل
 اننی ارب ان تملی بمن عنده قد سبق السیف العدل یعنی از معاویه امیر المومنین بسوے حسین بن علی
 اما بعد بد رستیکه نامه نو بین رسب که نوشته بودے تو و دان که شتران بگذاشت بر تو ازین که بار کرده شده
 بود بران مال و زیور و جزو بوی خوش سے امد بسوے من تا که و بعت نم بخزانہ و شق و بیکار گذارم انرا
 بعد بخشیدن پسرا ن پدر خود و تو محتاج بودی بدان پس گرفتنے تو از او و بودے تو سستی ان چون نسبت
 کردے انمال را بسوے من چرا که دلمے سزاوار است بمال بعد از ان بروے است صرف ان و
 سو گند بخزا اگر میگذاشتے از انا که رسید بن نیاز داشته نصیب ترا از ان مگر گمان کردم ای پسر از تو که
 میشود بخشین و در زمان من چرا که میباشم قدر ترا و تجا و ز نمودم از ان مال مگر سو گند بخزا که میترسم که بتلاش
 بکسی که که بنمید بسوے تو و نوشت وزیر نامه اسے حسین پسر علی نیست آنچه او روے
 تحقیق که اجازت دادم انرا و غضب نکردم بر اسے ان و مل نمودم از حسین آنچه کرد اسے حسین بن علی
 ابن ایسرا تو بعد از من محل کرده نشو ~~بهمه~~ ده شود من شاهانم

و میترسم کہ با کیسه نرودا دست شمشیر بران و فی الحقیق چون تجربن عدس و محاب او شسته شدند پس اتفاق ملاقات افتاد و در انسال از حسین ع با معاویہ بس گفت معاویہ یا اباجبد اللہ یا نرسید ترا آنچه کردم با جحر و یاران او از شعبه بدر تو گفت زگفت که شتم ایشان را کفن و اودم ایشان را و نماز گذاردم بر ایشان پس بخندید حسین ع و گفت خصوصت گفت انعم ترا در قیامت اے معاویہ سو گند بخند اگر من و اے یک شتم بر شیعہ تو نہ کفن پیدا دم و نہ نماز میگذازم بر ایشان و تحقیق رسیده است بمن افتادن تو در پی علی مرتضی و ایستادن تو در ان و اعتراض تو بر بنی ہاشم در عیوب و سو گند بخند که شدمی کما کنیزہ و تیر انداختے بے نشان و رسیدے بعد اوت بمکان فریب و اطاعت نمودے مردی را کہ سبقت در اسلام دارد و نہ از اتفاق مبرا است و نہ دید بسوے تو پس بہین بر اے خود و دعوت تعرض نمودین سخن عمرو عاص را و من خطبۃ فی مجلس معاویہ بعد النبی محمد و اتی علیہم علی بنی صلی اللہ علیہ وسلم سمع رجل یقول من ہذا الذی یخطیب فقال الحسین بن علی بن خرب اللہ الغالبون و عمرہ رسول اللہ الم الاقر بون و اہل بیتہ الطیبون و احدثہم اللہ من جملنا رسول اللہ ثانی کتاب اللہ مبارک و تعالی الذی یتفصیل کل شی لایا بتہ الباطل من ہن ید یہ ولد ہن خلفہ و المعلوم علینا فی تفسیرہ و لایبطا تا ما ولیہ متبع حقایقہ فاطمہ و ما خان طاعتنا مفر و نہ اذا کانت بطاعتہ اللہ و رسولہ مقرونۃ قال اللہ عزوجل الطیبو اللہ الطیبو اللہ و اولی الامر کلہم الامر لکم فان تنازعتم فی شی فرودہ اے اللہ و لے الرسول و لورودہ اے الرسول و اولی الامر منہم معلہ الذین یستنبطونہ منہم و لولفضل اللہ علیہم و رحمۃ لا یتبعم الشیطان الا قلیلا و احدکم الا صغار اے ہوت الشیطان یکم فاذلکم عدو مسین شکونوا کا ولیائہ الذین قال لہم لا غالب لکم الیوم من الناس وانی جاکم فلما ترات الغنیان کس علی عقبیہ و قال انی بری لکم فلیقون للسیوف من با و الراح و ردوا و للعمد خطا و لہما م عہدنا تم الیقیل من نفس یا ما نالم لکن انت من قبل او کسبت فی ایا ما خیر قال معاویہ یا اباجبد اللہ فقہ المبتغ

من کلامہ علیہ السلام

باد ہرات لک بن مجلس خیلے	کرم لک بالاشراق والاصل
من صاحب و طالب و تقبل	والدہر لا یقنع بالتبیل
انما الامم اے المجلس	وکل حی سا لک سبیل
تاقیل کان بیتہ و بن علی علیہ السلام کلام نقل حسین اف	

فقر بامبر گفت حسین ام اگر نباشد این گفت اعرابی کہ از آسمان صاعقه بیاید و سوزد و او را کہ اولاق نیست پس
 بخندید حسین ۴ و انداخت کیسہ ہزار دینار بسوی او و داد انگشتی کہ قیمت ان دو صد درہم باشت و گفت
 حسین ام کہ دینار بمانیان خود و انگشتی را صرف خود کن پس گرفت اعرابی و گفت امدا عسل صیث
 بحمل رسالتہ و از عمر بن دینار منقول است کہ اسامہ بن زید رحمہ اللہ از شاہر مجاہد است مرضی شد و حسین
 ۴ بعد اوت اورفت اسامہ انظار غم و الم نمودہ گفت یا ابن رسول اللہ شہت ہزار درہم مدیونم و از ادای
 ان عاجز ہستم و بیشتر سم کہ درین مرض مدیون ہستم حسین ام گفت ادای دین و تو قبل از موت تو بر من است پس
 از مجلس برخاست کہ آنکہ دین او و تہمیدہ نمود و نام خواست و کہیائے سعادت آوردہ و در حلق از تہمیدہ
 نقل نمودہ عن سعدہ کہ حسین ۴ بر جماعتی از مساکین بگذشت و حال آنکہ ایشان گلیم خود انداختہ فانہا
 انداختہ بودند پس گفتند یا ابن رسول اللہ اینجا بیا پس رفت نزد ایشان و بخورد با ایشان بعد از ان ابن ابیہ
 تلاوت نمود کہ ان اللہ لا یحب الکبیرین یعنی خدا دوست نیدارد متکبرین را پس گفت شما دعوت نمود بر من
 اجابت نمودم اکنون شما اجابت نمائید دعوت مرا گفتند بلی یا ابن رسول اللہ پس برخاستند با و تا آنکہ از در
 بنزل و سے پس گفت حسین ام بکنیز خود کہ بیار آنچہ داری و از ابو الحسن بر اینے روایت نمودہ کہ در سائے
 از سالما حسن و حسین و عبد اللہ بن جعفر طیار رضی اللہ عنہم عزیمت سفر حج نمودند و در سائے راہ
 در احوال و انتقال خود جدا گشتہ تشنہ و گرسنہ بخانہ عجزہ رسیدند و در کمال بے تائی آبی طلب نمودند
 عجزہ کہو سفند شیردار اور دتا ایشان بدوشیدند و بنوشیدند و گفتند دیگر از کولات چہ داری گفت کہ بجز
 ان گو سفند چہ نہ دارم اور اذبح کنید و پوست کینید تا من طبع کنم و میا سازم چون طعام میا شد صرف
 نمودند زمانے در خانہ عجزہ ہمسرہ بند و وقت عصر از خانہ و برآمدند و باو گفتند کہ ما از قریشم اگر خداوند سالما
 مار ابو طحان خود کہ مدینہ است برساند تو اگر انجا بای پادشای جلیل خواہی یافت چون شوہر او بخانہ آمد
 گو سفند را ندیدہ این ماجرا شنیدہ زن را عتاب کرد کہ ما بجز ہمین یک گو سفند نداشتیم از ہم با شخصی غیر تو
 تملک نمودے بعد از ان پس از مدتے بسبب فقیق مشیت ناقہ و جملے کہ داشت زن و شوہر بفرمان
 ان بعدینہ رفتند و در کچہر پاسے مدینہ میگردند کہ گذرش بر در خانہ حسن ۴ افتاد چون چشم انجناب بران
 زن افتاد اورا بشناخت و اورا طلب داشتہ پرسید کہ مرا میثناسے گفت لا واللہ میثناسم فرمود کہ یکے از
 صحابان تو ہستم لن گفت پدر و مادرم فداے تو باد پس انجناب ہزارا شرف و ہزار گو سفند با و عطا فرمود

نزد حسین ع فرستاد و انجناب نیز همون قدر عطا فرموده و بعد از آن فرستاد و انجناب دو برابر ان برداد و پروایتی
 دیگر حسن حدیثش و حسین هزار گوسفند و بعد از آن یکصد هزار درویش با و عطا داد و در مناقب از شعیب بن عبد الرحمن
 خزاعی مرویست که گفت در روزی که بلایافته شد و باغ بر پشت حسین ع پس پرسیدند امام زین العابدین از ان
 گفت این بسبب آنست که با محتاج بیوه گان و یتیمان و سائکین را بر پشت خود و بیکان شان میسر نمایند
 و عبد الرحمن سلمی یکی از فرزندان حسین ع را سوره فاتحه تعلیم نموده بود ان پسر چون از راه پدر خود خواست حسین ع
 هزار دینار و هزار علف و عقده و ابرید معلم انعام فرمود پس گفتند مردمان او را ان امر خندان گفت حسین ع کجا
 میسر د انعام من بمقابله تعلیم او بعد از ان ابن شکر گفت -

علی الناس طر قبل ان تغفلت
 ولا النخل یقصد اذا ماتوا لت

اذا جادت الدینا فجد بها
 فلا یجوز لهنها اذا سی اقبلت

وفی المناقب روایت کرده است صوئے از صادق ع که فیما بین محمد بن الحنفیه و حسین ع سخی ناخوشی واقع شد
 پس نوشت محمد حنفیه بسوئے حسین ع که اے برادر برستی که چرمن و پدر تو کیست و در ان بیخوشی است
 جوئی بر من و من بر تو مگر او تو فاطمه زهرا را فرستاد رسول الله است اگر بودی تمام دنیا پر زر و ملک ماور من این
 برابر می نیکو دم با مادر تو پس چون بخوانی نام من یا بسوی من تا راضی کنی مرا چرا که تو دایه با فضل هستی
 از من و اسلام علیک و رحمة الله و برکات پس علی ع خود حسین ع را بچاکر نوشت محمد حنفیه و بعد از ان در بیان

ابن هرود و برادر چریز و واقع نشده و فی کشف الغمّه قال انس بن مالک کنت عند الحسن بن علی ع فدخلت علیه جارتی

محبته بطافته ریحان فقال لها انت حرة لوجه الله فقلت تجنیک بطافته ریحان الا خطر لها مقتضا قال کذا قال

الله اذا عیتیم تحتی فجدوا با حسن منها و در دو با و کان حسن منها عتقا و فی المناقب روایت کرده است ابن

بن علی ع که گفت حسین ع که صحیح شده است نزد من فول نبی صلی الله علیه و سلم که افضل اعمال بعد نماز

داخل کردن سوره است در قلب مومن بان چیزیکه گناه در ان نباشد پس برستی که دیدم غلامی

را که بخورایند سگ را پس گفتم او را چه میکنی پس گفت سبے پسر رسول خدا من غلامی که میطلبم خوشی را بخوشی

سگ چرا که مالک من بیودی هست از دوسے مفارقت میخواهم پس احمد بن عاص صاحب اوباد و صدقیا

براسته تمت ان غلام پس گفت بیودی که غلام فدای مقدم شریف تو با و این بستان نیز بغلام بخشیدم

و مال را نگرفت پس گفت حسین ع که این مال را بخوشیدم گفت بیودی که قبول نمودم و بغلام بخشیدم پس

برانعام دے افتخار و مناقب مآثر از انانی غفلت نمود که پرسیده شد حسین ۴ که چرا اینقدر خوف خدا داری گفت
 در قیامت امن نیاید یکسکه در دنیا از خدا نترسد و در روضه الاحباب آورده که حسین ۴ در کربلا گفت ایها
 الناس حق سبحانہ تعالیٰ کذاب را احترام گردانیده و من هرگز دروغ نگفتم ام و نیگویم و وعده خلاف نکرده ام
 و بیعت مسلمانی را نیاورده ام و تا قلم حکیمت بر من جاریست گشته فرایض الهی را ترک نکرده ام و ان نسب
 عائے که من دارم ام از کسی ندارد و من مردی بودم از دنیا احترام کرده و ملائم روضه چند روز گذرانده گشته مرا انجبار
 نکردید بعضی در ترک مدینه که در پناه بحرم کعبه بروم و بعبادت پروردگار خود مشغول بم و تار سوادن غلمانہ
 شامین رسیداے انرا خطبہ بعد از اتمام خطبہ عمر سعد قریب بسوی حسین انداخت و گفت گواه باشید که اول
 تیر بجای حسین بن انداختم حسین ۴ محاسن مبارک خود پرست گرفت و گفت که غضب خدا بر پرو و دفعه منوب
 شد که گفتند غیر پس خدا است و بر نصاری وقتے متوجه شد که گفتند عیسیٰ ابن المرست و غضب الهی بر
 براسے شما محدود میاست که قصد قتل فرزند پیغمبر و میساری انتی لشکر خا لفان بقول صحیح بست و دو هزار
 و لشکر حسین ۴ بقول اکثر و شهر مقتاد و دو تن سواے انجناب بودند از انجناب جدا کسان شریعت شهادت
 نوشیدند و این تبرک گیر که از لشکر خا لفان هشتاد و هشت تن مقتول شد سواي فجر و جان که علاءه ان
 بودند رضی اللہ تعالیٰ عنہ و من لیل مدینه بعد دیدن قصبه پر غصه و بدون دیدن قصه فخر رنقفه دلی و تسان
 ابلبیت گاہے آرام نپذیرد و آنکه مختار را ہنتم سازند کہ دعوی نبوت نموده بدانست مولعت سخنے است
 دروغ بے فروغ و سبب این اقرا انست کہ چون حق تعالیٰ اورا بران ظلمه فتح و فیروزی داد و حافظان
 کر بار ابرہہ کہ دست یافت بنوسے انلا عین را بد فروغ فرستاد کہ باعث عبرت عالمیان گشت و دشمنان
 او بسیار شدند و آنچه تو انست در حق او افترا بازی نمودند تا از چشم مردم بپندد و چون محمد حنیفہ را امام میدانست
 شیعہ ان غیر کیسایتیہ نیز مخالفت او شدند و ابلبمنت بسبب این و ذفریق در در ط غلط افتاد و سخنان
 دشمن اورا باور نمودند و را لعن و طعن نمودند اگر خود او دعوی نبوت نمودی محمد حنیفہ را چگونه امام خود میدانستے
 و طلب خون حسین ۴ چنان نمودے دروغ گوارا حلقہ نداشتد بہر حال حق تعالیٰ برو کس رحمت کند کی مختار
 نطقے کہ انطالان انتقام حسین ۴ کشید و دیگر ابو مسلم مروزی کہ دنیا را از لوٹ حکومت نبی امیر پانچ و چھ سالہ
فصل بایر دانست کہ بسیار کسان از راه تعصب و عناد بیخیزند و جہالت بیگویند کہ خروج حسین
 ناجایز بود و قتل انجناب مباح بود معاذ اللہ من ہذا القول و من ہذا الاعتقاد لہذا اتوال منعتے بہا ابلبنت من

چندی درین مقام نقل نموده و تاویگران در ورطه ضلالت میفتند و باسد التوفیق فی شرح فقہ الاکبر للشیخ ملا علی قاری
 قتل غیر الانبیاء و کبیره عند اهل السنه و الجماعة الا ان یکون استخلا و هو غیر مقتضی بالحسین و نحوه مع ان الاستخلا
 امر لا یطلع علیه الا ذلک و انما کان قتلہ نظیر قتل عمار بن یاسر اما تفوه بعض الجملة من ابن الحسین کان
 باغیا فباطل عند اهل السنه و الجماعة و عمل ہذا من ہذیانات الخوارج الخوارج عن المجاہدہ ثم قال و التقوا علی
 جواز اللعن علی من قتلہ او امر بہ او اجازہ اوضی بہ فقیہ بحث لان مع کونہ بظاہرہ منافضا لما قد مر من بیان
 الاختلاف من ارا و جواز اللعن الاجمائیے یان یقال لعنتہ اللہ علی قاتل الحسین او الراضی بہ فلا کلام فیہ لقولہما
 الا لعنتہ اللہ علی الظالمین و فی شرح عقاید السنن للعلامة سعد الدین التفتازانی التفتوا علی جواز اللعن علی
 من قتلہ او امر بہ او اجازہ اوضی ان عند یزید قتل الحسین و استبشارہ بذلک و اہانتہ اہل بیت النبی ص ما تواتر
 عنہا و ان کان انفا صیلا احاد و محتمل ان توقف فی شأنہ بل فی امانہ لعنتہ اللہ علیہ و علی انصارہ و اعوانہ
 و فی تمیید ابے شکوہ راسا لم یقال بل السنه و الجماعة بان الحسین رضی اللہ عنہ کان الحق فی یدہ و قد قتل ظلما و قال
 بان حسینا کان باغیا لان خرج علی امامہ ثم قال خلاصہ ہذا کانت الخلاصہ بعد من معاویہ و تخلف معاویہ و یمن
 یزید فکان خلاصہ بتخلات معاویہ و یمن ان تخلات معاویہ فی یزید لم یصل الی طلب البیعت و یمن بان الحسین لو کان اخافہ لکان
 لا یحتاج الی البیعت ثم ہاتھ و المسلمون لم یحقق علی یزید بل عبد اللہ بن زبیر و محمد الخنیفہ و الحسین بن علی رضی اللہ
 عنہم و کثیر من اہل البیعت لم یتفقوا علیہ فلم یکن امام عادلا و لا معجبا ان حسینا رضی اللہ عنہ لم یکن باغیا و لم
 یخرج علی امام الحق و الدلیل علی ما روی عن النبی ص اللہ علیہ و سلم ان کان یکسب حسین و لد الحسین فقیل لہ
 ما یکسب یا رسول اللہ فقال قتلہ الفیتۃ الباغیۃ فانی صلی اللہ علیہ و سلم ساءم باغیین دل ان حسین
 کان علی الحق ثم اختلفوا فی اللعن علی یزید قال بعضہم بخیر لانه کفر بالہ تعالیٰ حیث اجاز قتل الحسین رضی اللہ عنہ
 بذلک و قال بعضهم بان یزید لم یامر القوم بقتل الحسین ص و انما یامرہم بطلب البیعتہ او باخذہ و حملہ الیہ و ہم مملوہ
 من غیر امرہ و ما رضی بذلک و الاصح ان تقول بان یزید لو بقتل الحسین رضی اللہ عنہ او قتل من غیر امرہ و
 رضی بذلک او جواز اللعن علی اہل البیت فانہ بخیر لالمن علیہ و الا فلا و درصواعق الخ و ردہ خلاصہ ان نیست
 کہ علیا بعد از اختلاف و کفر یزید و اتفاق مہربن او اختلاف کرده اند و چون اہل بیت را و بعد از ہمسایہ سببی توجہ حق او
 کرده اند از بخلہ این جزیست کہ از امام جعفر و غیرہ نقل کرده چنانچہ در کتاب سببی اہل الروایۃ تصحیح عبد الملک
 من ذم الزبیرین آورده کہ سبالی از من سوال کرد از حال یزید بن معاویہ گفتم کافیت اہل اچیزی کہ باو است و سبالی

و تباہی اعمال گفت ایامن بروی جائز است گفتم علمی شروع تجویز کرده اند از آنجا احمد بن حنبل است کہ در حق
 بزرید چیزے گفتہ کہ زیادہ بر من است باز این جور سے اند قاضی ابو یعلیٰ نقل نمود کہ او در کتاب معتود و اصول
 از صالح بن احمد حنبل روایت کردہ گفت از پدر خود پرسیدم کہ قوسے نسبت میدهند مادر اتولا سے بزرید
 ابن حبیب پدرم گفت لمے پسریا تو لا سے بزرید می کند کیسکہ ایمان بخدا داشته باشد و چرا من نیکند کیسکہ
 خدا سے تعالیٰ اور او در کتاب خود من کردہ گفتم کجا است در کتاب السد گفت و قوله تعالیٰ فہل مستقم
 ان تولیتہم ان تفردانی الارض و نقطو الارحام و لکن الذین امنتم السد فہم و اعی البصائر ہم پس گفتہ
 ایمان دای اعظم از قتل ہست و بر روایتے امکہ اسے بزرید گویم در شان کیسکہ خدا سے تعالیٰ اور امین کردہ
 در کتاب خود بعد از ان آیت مذکورہ بخواند قاضی ابو یعلیٰ کتابے تصنیف کردہ در ان کتاب ذکر کسانیکہ
 مستحق لعن اند نمود و بزرید انما بنجد شمرہ و این حدیث روایت نمودہ من اخافت اہل المدینۃ ظلمنا اخافہم
 و علیہ غنۃ السد و الملائکیۃ و الناس اجمعین و اسلم و اج خلافتے نیست و اینکه بزرید شکر بزرید فرستادہ
 اخافت اہل مدینہ نمود با جملہ علما اتفاق کردہ اند بر انکہ کیسکہ قابل حسین است با امر قبیل سے نمودہ با بخویزا
 کردہ یا بان را منی شدہ لعن را و جائز است بے انکہ نام بزرید بخصوصہ بر منشیع عبد الحق دہلوی و تکیسلا الایمان
 اور دہ کہ بعضے در لعنت بزرید بھی نیز توقع کنند و بعضے براہ غلو و افراط در شان و سے و موالات دی
 رد نہ و گویند کہ و سے بعد از انکہ با اتفاق مسلمانان امیر شد اطاعت و سے بر امام حسین واجب شد نمود
 با السد من ہذا القول و من ہذا الاعتقاد کہ با وجود امام حسین او امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بردی کی شد
 بھی از صحابہ کہ زمان او بود و اولاد صاحب ہمد شکر و حاج از اطاعت و سے بود و فرم جہا سے از مدینہ مطہرہ
 ہشام نزد و سے کہ با و چرا رفتند و جایزہ ہا سے سنی دامنہ ہا سے ہنہ نزد ایشان نہادہ بعد از انکہ حال
 قباحت مال اور اوید نمک بدینہ باز آمدند و طبعیت و سے کردند و گفتند کہ و سے عدو الدین شارب الخمر
 و تارک صلوٰۃ دزانی و فاسق رستخارم است و بعضے دیگر گویند کہ و سے امر قبیل انحضرت نکردہ ہذا
 را منی نبود و بعد از قتل و سے اہل بیت دی سرور و متمیز شدہ و این سخن نیز مرد و دبا طلست چہ
 عداوت ان لے سعادت با اہلبیت نبوی م و استبشار دی قبیل ایشان و اذلال و ابانت او را نشان
 بدرجہ تو اتر سنوی رسیدہ و انکا دان تکلف و مکارہ است و بعضے دیگر گویند کہ قتل امام حسین گناہ کبیرہ
 است چہ قتل نفس سو من شایع گناہ کبیرہ است یا کفر و لعنت مخصوص یا کفر است و بیت شعر سے

منعت چراغ بجا برزفت و بمقتضای ایہ کریمہ لائقوا باید کہ اے تسلک تہ عمل نموده خود را در تسلک نہ اخت با بن
 سخن نیز ناشے از غایت جهالت و حماقت است و مشط است از قلت بحسب البصیرت نبوی و از اطمینان
 نبی امیم چون دیدند کہ جواب ہاے ہدایات دیگر علماے اہلسنت با حسن و خوبیہ و دودہ انداختن و دیگر اذہار
 تا بہر نوعیکہ بمسراہ ابراہیم عرض حسین عم متوجہ شود جواب این بچہ وجہ است اول انکہ انجناب بقصد
 اکبر بلانرسیدہ چون اہاے عراق اورا با مامت دعوت نمودند انجناب ملتس قوم را قبول نمودہ بطوریکہ مذکور
 شد روانہ کہ نہ گشت تا انجا رسیدہ احوال را سمایہ نماید اگر مردم بروی مجمع شوند او خلافت را قبول نماید و اگر
 منعت اورا حاصل گرد و بجا بر اعدا پر داند و در اثناے راہ انوم غر نموده اورا بکشتند و انجناب در ہر
 امور تسلیم نمود چنانچہ سیمو طی و دیگر مومنین ایراد نمودہ اند کہ عرض علیہ السلام والرجوع والقبض لے
 بزرگترے قطع ہرہ فیہ قابو الا قتل پس چون انجناب پنج چارہ نہ بدید مجبوراً جنگ دافعہ نمود و برای فحاش
 جان و مال و اولاد و ناموس خود ناتوانست کوشش نمود و اتفاق نہاہیب حرب دافعہ جائز است
 بل ضرور در روضۃ الاحباب آورده کہ وقتیکہ حسین تم نہا شد پیش صف مخالفت بایستاد و گفت اے
 قوم تیر سید از خدا یک شب بر دور و زار و دوزخ گردانید و بپایان گرفتارید و بر رسول و مصلحت معلوم
 کہ جدم بہت تصدیق میکنید بر من تتم مکنید و بیدار سے رار و اسد را دید و باز میشد کہ در قیامت جد و جہد
 مادر من بر شما خصم کند و شمار از جوش کو خراب نہ ہند اینک ہفتاد و دو تن از برادران و خویشان انصاری
 و اولاد من کشتید و اکنون قصد ما و ایراد اگر نزل شما از بر اے مملکت است سر راہ مرا بگذرید تا
 بچہ شایعم یا ترکستان روم و اگر راہ نہ ہمد مرا قدرے اب و مید کہ عیال مرا از تشنگی بے حال خراب است
 تا فرداے قیامت بشما خصم نکتم و اگر چنین نکنید و از حرکت خود باز نیایدی فاحکم لحد و ضیاع بقضای اللہ انکہ
 انجناب میدانست کہ مال این چه باشد و بار پایش ازین گفت بود با ہم عادہ ان نمودہ اے انعام
 حجت پس چون حسین عم دانست کہ قوم از عداوت باز نخواہند آمد و در میان دو صف آمدہ اند اے بل من
 مبارک و در دادیم بن تحملہ کہ یکی از امر اے شام بود پیش آمد و گفت اے پسر علی تا کے خصوصت کنی
 فرزندان و برادران و یاران تو زہر ملاک نوشیدند و فوتنہ ماندہ ہنوز خیال جنگ دارے تو بک تن نہا
 با بست ہزار کس جنگ نتوانی کرد حسین عم فرمود اے شامی من بچک شما نہادہ ام بلکہ شما بچک من
 آمدہ ام من سر راہ شما گرفتہ ام بلکہ شما سر راہ من گرفتہ و برادران و فرزندان مرا بقض رسائیدہ

اکنون میان ما و شما خبر شنیدیم چو آن دو بدو سخن بسیار گویند چون بجنگ آمده باز تا چو داری و نه انکامل لابن اثیر
 حسین ع با لشکر مخالفان خطبه ای خواند که خلاصه اش اینست که من قوم نسبت کنید و برینید که من کیستم و
 بانفس خود مراجعت کنید که آیا احلال است شمار اقل من بیشک رحمت من ایانستم من پسر دختر پیغمبر
 و پسر وصی او و ابن عم او و اوست المومنین بالهد و تصدیق کنند بر رسول او و ایانست حمزه سید الشهدا
 پدر من و اباجت جعفر طیار و در بهشت عم من ایانرسیده است شمار اقل من نیز که گفته بود بر اے من و برادر
 من که شما هر دو سید جوانان اهل بهشت هستید و باعث خنک چشم طسنت هستید پس اگر تصدیق بر
 کنید آنچه گفتم بدان این راست است سوگند بخدا دروغ نگفتم تا که دانستم که خدا اے قماراے
 خشم میگوید بسبب دروغ و اگر تکذیب من کنید پس اگر در میان شما کسی هست که اگر بر سیدان از ان خبر
 دهد شمار انبیا و الایه بر سیدان را برین عبد الله و پسر سید یا سبل بن سعد بازید بن افهم یا انس را تا خبر
 دهند ایشان شمار اگر شنیده اند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس اگر شما شک دارید آنچه گفتم که پسر دختر پیغمبر
 پس سوگند بخدا که از شرق تا غرب هیچکس نیست که پسر دختر پیغمبر باشد غیر از من اکنون خبر دهید مرا که چه
 چیز از من طلب میکنید یا کسی را کشته ام که قصاص با نامان از من بخوانید یا مال کسی گرفته ام که از
 من طلبی دارید یا کسی را زخمی کرده ام تا بداند ان از من یکبیر یا پس یکبیس جواب ندادند بن از ان گفت
 اے نبی بن رقیعه اے چهار بن ابجر و ابی قیس بن الاشعث و اے زید بن الحارثه با نام کرده ام
 شما بمن بر اے ندوم من گفتند که نه کرده ایم گفت حسین ع که البته کرده اید و قبیله ایشان گفت حسین ع
 مخالفان را که اختیار کنند از من یکی از سه کار را یا انکه برگردم من بکاینکه از اینجا ابراهام یا انکه دست
 بردست یزید نهیم یعنی ملازدم یزید بریزد یا بیعت او کنم یا دو شهر راے مسلمانان مرا برید بهر یک که نخواهد
 پس با ششم من یکی از اهل ان شهر آنچه برای اهل ان شهر است بر اے من نیز باشد و از عقبین
 سمعان مرد و بیست که جمیع خطبه های حسین را شنیدم من همراه او بودم از آنکه تا آنکه شنید شد پس سوگند
 بخدا که نگفته بود که دست خود بردست یزید نهیم بلکه پیشقدم میگفتم که گذارید مرا از مکانیکه ادم حاجی باز گردم
 یا بگذارید مرا تا مریدین زمین و عیض خیم و بنیم که امر مردان پر چه قرار میگردد پس نکردند مخالفان پس ازین روایت
 را و ان ظاهر شد که حمزه امین رسول بقصد مجاریه بکار گرفته و اصحاب میل مجاریه نداشت چون انملعین
 بیخ نوع دست بردار نشدند و عازم قتل او و اولاد او شدند تا چار در حالت اضطرار تا توانست

تدبر بکست لیس فی توفیق فیئیس من حرمہ السید ونبیک فی المعاصی فمنا ہم السید تعالیٰ عن ذلک فانزل السید
 انہ لا یاس من ریح السید الا القوم الکافرین و فی الکشاف المعنی النبی عن ترک الانفاق فی سبیل السید لانه
 سبب السلاک و عن الاسراف فی النفقۃ حتی یفقر نفسه و یفیع عیالہ و عن الاستقلال و الاخطار
 بالنفس و عن ترک الغزو الذریعۃ ہونوق بہ لاعدوہ و روی ان رجلا من المهاجرین حمل علی صفت العبد و ھما
 ید الناس القتی بیدہ الی اہمکتہ فقال ابو ایوب الانھارے نحن اعلم بہذہ الامیرہ و انما انزلت فینا نجینا
 رسول السید صلی اللہ علیہ وسلم فھزناہ و شہدنا موعہ الشاہد و اثرناہ علی ہالینا و امواتنا و اولادنا و اقلنا
 فشت الاسلام و کثر اہلہ و دھعت الحرب و اوزار ہار جینا اے ہالینا و اولادنا و امواتنا فصلحما و تقیم فیہا
 امکانت اہمکتہ الاقامتہ فی الازل و المال و ترک الجہاد پس از تفسیل ابن ایتہ صاف ظاہر شد کہ انجیسہ
 متحصین از معنی ابن ایتہ خمیدہ اندر غلط است بلکہ مراد ایتہ بر خلاف مدعا سے شان ست پس جناب
 سید الشہداء بر خلاف فرمان قرآن نے عمل نکرد بلکہ موافق ان عمل نمود کہ ترک جہاد نہی عنہا ست و جہاد عام
 ست خواہ بانفات باشد یا بکفار و چون بانفاق علما سے اہمست ثابت شد کہ انجینا بر حق بود و لا محالہ
 ادبائی باشند و قتال باباغی ضرور است بلکہ اگر ترک قتال نمود سے عاصی شد سے بعضی متحصین این
 زمان اعتراف نہ دیگر میکنند بگویند کہ چون بحدیث صحیح مشہور ثابت شدہ کہ خلافت راشدہ بعد بنی صلی اللہ علیہ وسلم
 ہا سی سال باشند بعد از ان ملک و امارت ست بقولہ علیہ السلام اختلافہ بعد سے ثمانون سنہ ثم یمر بعد
 عضو ضا پس چون زمانہ خلافت نمود حسین ہم جزو الطلب ان برخواست بالفرض اگر یا و رسید از جملہ ملوک
 عضو من شدی دوم انکہ چون خلافت نمود سلطنت بود و سلطنت ارش جاری است پس بزرگوار
 ملک پد زود بود حسین ہم جزا در میراث و مشارعت کرد جواب انیمت کہ این اعتراف ہم از جہالت و تعصب
 مغرض است میراث چنانچہ در خلافت جاری نیست بچنان در سلطنت ہم جاری نیست بہر چیز کہ میراث
 جاری میشود ان ملک است بکسر ہم در ان مع و ہم ہمہ جائز است اگر در سلطنت حکومت میراث
 جاری شد سے بیج و ہمہ نیز جائز بود و ان باطل است بالاتفاق۔

ملک میراث نیاید کہ	تا نزد تیغ دو دستی بسے	نت
<p>و انچہ گویند کہ دورہ خلافت متعینی شدہ بود معنی ان ہم غلط خمیدہ اندر معنی ان ان نیست کہ اگر کسی قابل خلافت ہم باشد و ہم ملک عضو من است پس لازم خواہد آمد کہ ممدی اخر الزمان و عیسیٰ علیہما السلام نیز ملک</p>		

عضوض باشند و هو باطل بالاتفاق بلکه بعضی ان انیسست که خلافت راشده تا سی سال باشد بعد از ان
دوره ملک عضوض است گاه خلیفه باشد گاه ملک لمانی شرح عفا فی النسیف للتفا ناز ان المراد ان الخلافة
الکامله التي لا یشوبها شی من الخلفه و سیل عن المتابعه لکون لشین سنه و بعد یا قد تکون و قد لا تکون
و اگر گویند که چرا امام حسین ۴ در کمه اقامت نفرو تا نازین بجا بارسته شدی و باعث قتل الهیبت نشدی
جواب انست که خود حسین ۴ معذرت این امر بیان نموده و فیکه ابن زبیر اورا شورت داد که در کمه ساکن باش
گفت ان ابی حدیثه ان لما کثرت السخا حرمنا فاما حب ان اکون اما ذلک الکیش و الله لان اقل منها
بشبر حب الی من ان اقل فیما دلان اقل خارجا منها بشبرین حب الی من ان لا یعمل خارجا منها
بشبر و ایم الله لو کنست فی حجر یا مریه من هذه الموام لاستخرجونی حتی یلقوا الی حاجتم و الله یعدن کما
اعتدت لیهود و نه السبت کذافی الکامل لابن اثیر و عینین چون عثمان رفو وقت محافره مغیره بن شعبه
مشورت داد که در کمه ساکن شو گفت نمیتوانم چرا که از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام که در کمه شخصی مدخول
شود که او را عذاب نصف عالم باشد کذافی رفوفه الاجاب ابن سبیط الخباب قامت در کمه تو انست خودی

باب دوم

علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رحمہ اللہ وروضة الاحباب اور وہ کہ وے امام
 چہارم ہست از امیر اثناعشر گنیت او ابو محمد و ابو الحسن و ابو بکر و ابو القاسم نیز لقبہ اند انکتاب انجناب زین العابدین و
 سید العابدین و سجاد و ذوالنقیات است و ابن حسام مرقوم ساخته کہ زرکے و امین نیز از جملہ القاب او است
 ابن خلکان گوید کہ یقال لہ علی الاصح فرشتہ ہا اور وہ کہ ولادت او در مدینہ اتفاق افتادہ شصت و نشین و تیسرے
 ست و نشین و در روضۃ الاحباب او رو کہ ولادت او بروایت اصح نجم شعبان روز ششمین بن فلکان گید و ز جملہ شہان
 و نشین و قبل نہ سبع و نشین و قبل ست و نشین و قبل شصت و نشین و در مدینہ اتفاق افتاد و در وقتہ انصاف او روہ
 و لہ یوم الحجۃ و یقال یوم الخمیس فی النصف من جمادی الآخر و قبل التسع خلون من شعبان و فی روضۃ الاحباب وان
 جناب بروایت اول کہ غفر اکثر ارباب اخبار است در زمان شہادت امیر المؤمنین علی رحمہ اللہ و سبب الہ بخود

در وقت وفات امام حسن بن دوازده ساله و در دفعه کربلاست و سه سال بعد از آن حادثه
سی و چهار سال دیگر عمر یافته در مدینه منی سنه خمس و تسعين انتقال نموده و بقیع پهلو غم خود را حرم
مردون گریه در قبر عباس علم رسول صلی الله علیه و سلم مدفون است مدت عمر عیش بدین و پناه
پناه و هفت سال باشد و اوقات امامش سی و چهار سال بقول امام باقری و دیگر مورخان انتقال
او و سزا پنج و تسعين اتفاق افتاد و به اخذ از منی و شواهد انبوه همین روایت مأخوذ است ابن
خلکان گوید که در سنه پنج و تسعين قبل تسع و تسعين و قبل ثمانین و تسعين حمد الله مستوفی گوید که با اعتقاد علمای
شعبه ولید بن عبد الملک و از هر دو ازان سبب انتقال یافت که زانی الروفقه و فی طبقات الشعرا
لما قبل ان یؤکله من ثلثه عشر سنه و توفی فی البقیع سنه تسع و تسعين و هو ابن ثمان و تسعين سنه
و حملت راسه الی الحصر و دفنت بالقرب من مجراه الماء الی القلعه بصره القتیقه رم این هر دو قول
مخص ضعیف است چرا که کتب تواریخ انچه در وقت تاریخ این کتاب پیش نظر است و ران اصلا ذکر پیران
سر انحضرت مذکور نیست و علاوه آن در دفعه کربلا سن انجذاب بروایت فتح و اکثر نسبت و سه ساله دیگر
امام محمد باقر در آن وقت سه ساله بود پس سیزده سالگی صورت زبند و غالباً ثمانه و عشرين سببه بوده است
از سه و کتاب تحریفین اخیرین یاولون ساقط شده باشد و الله اعلم و مادر و سه شهر بانوا است دختر زو
ج و دختر ملوک علم که از اولاد نو شیردان عادل است که زانی الشواهد و سایر الکتاب علی الاتفاق و در وقت
الاجاب از مرآة انجبان و فصل الخطاب از برج الابرا از دختره نقل میکنند که در زمان عمر بن الخطاب
که سیایای فارس در مدینه رسیدند سه دختر زو در آن میان بود امیر المومنین علی فرمود که بانبات
ملوک ان معامله توان کرد که با دیگران امیر المومنین فاروق اعظم هم رسید که طرفی بیع و ثمره ای ایشان
چگونه است امیر المومنین علی رضی الله عنه جواب داد که محبت این هر سه دختر مقرر باید کرد تا مردم من ایشان را معلوم
نموده هر کس که خواهد بادی ان قیام نماید امیر المومنین عمر برین موجب فرمان داد و امیر المومنین علی ان سنه
دختر را خرید و یکی را با امام حسین و دیگر که به محمد بن ابی بکر و سیومی بعد از مدینه عمر بخشید و حسین را از لطف
او علی بن الحسین و محمد از ان مستوره قاسم و عبد الله از ان عیضه سالم متولد شدند پس علی بن الحسین
و قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله پس از آن خالد که گریه پیا شدنی تاریخ ابن خلکان گوید که در روایت و ماوند علی
بن الحسین بردایت شهر بانوا نام داشت و قبل شهر مانو و قبل شاه زنان و قبل سلاخه و قبل غلام

و از این حسام مرویت که نام او خوله دی التی سبابا امیر المومنین علی شاه زمان در توجیه فوق بعلم الواعدی
آمده که چون شهر بانو در میان سبابا مخصوص بر عمر رض رسید در آنوقت که اسه صحابه از مبارج
و انصار در آن محفل حاضر بودند شهر بانو باطل و طلل شایان را بر روی امیر المومنین عمر ایستاد و بختاب
فرمود که زیور باسه و سه از دوسه باز گیرند و او را در بیج من بزمید و از دست شخصه از حاضران مجلس نزد دوسه
رفت تا زیور با از وی باز گیرند شهر بانو شسته بروی زد که آن شخص بروا افتاد امیر المومنین در غضب شد و
گفت که تعصام ابن ازین دختر باید گرفت امیر المومنین علی که از حضار مجلس بود برخاست و گفت که کن
از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام که اگر تو آتلا تا غریز قوم ذل و غنی قوم افتقر دعا لما یحب الی جمال
و تشک نیست که این دختر از غرق قوم خود و غنی ایشان است این زمان ذلیل و فقیر کشته میس حبیب
فرمان نبوی مورد مراحم است امیر المومنین عمر این تفریح خوش آمد از سران مقام او در گذشت بعد از آن
گفت این دختر را بگویم و آن اثنا نگاه می بجا نب و دختر نمود و دید که پوشیده نگاه می بحسین ابن علی را
دارد امیر المومنین بخندید و گفت این دختر نفیست خود خود پسند نوده که دیدم که پوشیده نگاه می بحسین میدارد
ار سه خوب پسند نوده که حسین درین نفیست نسبت بر کس حسن و ملاست دارد که دیگران ندارند و نسب
عائله سیرت پاکیزه دارد پس بحسین علیه السلام نمود و گفت این دخترت زبورت و لباس دین
کینرکان پهلوی آواز جانبی هر پست بسوی تو حسین علیه السلام از شرم سر پائین گذاشت امیر المومنین
علی رم برخاست شکر از امیر المومنین عماد افرومود و اندر ترانجا خود بر دو حسین سپرد و بی تاریخ بن فلکان
و بی عتدایم نیز برین ولید الا موسی المعروف بالناتق و کان نیتیه بن سلم الباهلی امیر خراسان لما متع
و دلت الفرس و قتل فرید بن بزر و المذکور بحث با نیتیه لے حاج بن یوسف النخعی و کان یومئذ
امیر العراق و خراسان و قتیبه نایب خراسان فامسک الحجاج احدى البتین نفسه و ارسل الاخری
اے الولید بن عبد الملك فاولد بایزد الناتق و اسمها شاه فرید و عک المبر و عک کتاب الکامل و شال
یروے عن رجل من قریش لم یسم لثا قال کنت اجالس سعید بن السیب فقال لے یوما من فوالک
فقلت ای قتاة فکانتی فقصت فی غیمه فامسکت حتی دخل سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب فلما
خرج من عنده قلت باعم من هذا فقال یا سبحان الله العظیم لم یحل شئ هذا من توک هذا سالم بن عبد الله
بن عمر قلت فمن ار فقال قتاة قال ثم تاها انفا سم بن محمد بن ابی بکر الصدیق فجلس عنده ثم فف

قلت یا نعم من هذا قال الجبل من اهلک قلنا ما عجیب هذا القاصم بن محمد بن ابی بکر قلت فمن امره قال فضاة
 فامهلت شکیا حتى جاءه علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام فسلم علیه ثم مضی قلت یا نعم
 من هذا فقال هذا الذی لایسع مسلما ان یکلمه ذی علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام فقلت
 من امره قال فضاة فقلت یا نعم راغبی نقصت من عینک میں قلت لک امی فضاة انما لے یولاد اسوة
 قال فقلت فی عینیہ جدا یعنی شہر بانو عبدالمعز بن یزید اتھ است بود و قتیبہ بن مسلم الباہلی میر خراسان
 ہر گاہ آخر شہر از ریت فرس و کشتہ شد فریز بن یزید و در فرستاد و دخترش را بسوسے حملج بن
 یوسف الشفک کہ بود اوفت ایر عراق و خراسان بو قتیبہ نائب او و خراسان پس نگاہ داشت حملج
 و دخترے را برای خود و فرستاد و دیگرے بسوسے و یزید بن عبد الملک پس انکیدیز بن ناقص را و نام ان
 دختر شاہ فریز بود و حکایت کردہ است بہر دست شل ان از مردے از قریش و نہ نام برد اورا گفت
 بودم من ہمیشہ سید بن المسیب پس گفت سعید روزے بمن کیست احوال تو پس گفتم مادر من جاریہ
 است پس گویا ناقص شدم و در چشم او پس مہلت دادم حتی کہ داخل شد سالم بن عبد اللہ بن
 عمر بن الخطاب پس ہر گاہ بیرون رفت از نزد او گفتم سعید را لے عمر کیست این شخص گفت سبحان اللہ
 ایامی دانی شل نکلیں کن کس از قوم تست این سالم بن عبد اللہ بن عمر است گفتم پس کیست مادر او پس
 گفت مادر او جاریہ است گفت فرشی کہ پس آمد قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق پس نشست یزید
 بعد از ان رخصت شد گفتم لے عمر این کیست گفت ابانید اسے خوشا و ندان خود را اما ندان مقام
 است این قاسم بن محمد بن ابی بکر است گفتم کیست مادر او گفت مادرش جاریہ است بعد از ان مہلت
 دادم زمانے ما کہ آمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیہ السلام پس سلام کرد و بروے بعد از ان
 رخصت شد گفتم لے عمر این کیست گفت ابن انکس است کہ مسلمان را گنجایش نمند نا و اسلک این
 علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است علیہ السلام گفتم کیست مادر او گفت مادر او جاریہ است پس
 گفتم یا نعم دیدم کہ ناقص شدم و در چشم تو و قتیبہ گفتم تو کہ مادر من جاریہ است ایانیت مرا یا نشان
 اتقا گفت پس بزرگ شدم و در چشم او ہر اینہ دفی کتاب البیارات لای قتیبہ ان ام زین العابدین سند
 سبہ بقال لما سافقہ و بقال لما غزاة خلف لما بعد الحسن بن محمد بن عثمان قال زوی علی ابن الحسین امہ من مولاد
 ابن زبید فمواو علی ابن الحسین الامیرہ زوی علی ابن محمد بن عثمان بن عثمان قال زوی علی ابن الحسین امہ من مولاد

و اعنی جابر بن نفیر و جابر بن عبد الملک ابن مردان نفیر و بذلک فکتب الیه زین العابدین نقه کان کلم فی ریل
 الد اسوة حسنة و قد اعق رسول الله صلی الله علیه وسلم صفیة بنت حمی بن اخطب و تزوجها و اعق زین
 حارثه و تزوج بنت عمته زینب بنت جحش یعنی حکایت کرده است ابن قتیبہ در معارف که مادر زین
 العابدین سیده بود نامش سلامه و گویند غزاله و کلح و او را بعد از پدرش حسین بانیہ بر مولی حسین بن علی بن ابی طالب
 پس عبد الله بن ابی سحر علی بن حسین آوردایت کرده است علی بن محمد از عثمان بن عثمان که کلح و ابو علی بن الحسین مادر
 خود را با غلام خود و زار کرده جابر بن نفیر و او را کلح کرد و او را زین العابدین پس فتن شد عبد الملک ابن مردان غنیمت را بپندار و را
 پس نوشت زین العابدین بسوی وی که بود شمارا اقتدا سے نیک بر رسول الله بدرستی که از کرد رسول
 الله صفیة بنت حمی بن اخطب را و کلح کرد و او را از کرد زین حارثه را و کلح کرد با و دختر عمه خود زینب
 بنت جحش را میگویی که این قتیبہ درین روایت متفق و آنچه در کتاب یکویدہ نقل است و در حقایق المصیبتا آورده که
 امام زین العابدین را مادر می رضاعی بود از جواری پدرش او را بورد افخه که بلانکلح زید داده بود آنمی میگویی
 مولعت که دل گواهی میدهد بر راستی ابن روایت در شهر بانو انوقت عمر او از پنجاه تجاوز نموده قریب
 رسیده و صاحب اولاد بود و ضرورت نکاح و مویع ان نداشت و الله اعلم بحقیقه الحال و فی روضه اصفی نقل
 عن برج الابراکه امیر المومنین علی حریت ابن جابر خنفر را بکومت بعضی از بلاد مشرق فرستاد حریت
 دو دختر نیز آورد بدست او رده بخدمت انحضرت آورد و حضرت مقدس امیر المومنین علی شهر بانو را بقره العین
 خود حسین داد و دیگر را که ساهه بکیان بانو بود به محمد بن ابی بکر از زانی داشت تا بنواست از یک خواهر امام
 زین العابدین متولد شده و از خواهر دیگر قاسم ابن محمد تمامی اولاد حسین رضاز علی بن الحسین است از فرزندان
 دیگر عقب نمانده قال ابن خلکان لیس الحسین عقب الامن و له زین العابدین هذا و هو احد الایمه اثنا عشر
 و در روضه الاحباب مذکور است که باتفاق جمیع مؤرخین نسبت سایر ائمہ معصومین و جمیع سادات حسینی
 بطریق الحسین که ملکت است زین العابدین ملحق میشوند و از دیگر اولاد امام حسین اولاد نمانده پس امام
 زین العابدین جامع است در میان نبوت و سلطنت و ولایت و امامت و قال ابن خلکان کان
 لقال لزن العابدین ابن الخیرین قوله صلی الله علیه وسلم قد تعاضی من عباده خیرتان خیرتهما من العرب
 قریش و من العجم فارس یعنی گفت ابن خلکان دبو که گفته میشود بر اسم زین العابدین پسزد و نیک است
 بقول نبی علیه السلام که فدا از بنده گان و نیک است خیریت عرب قریش است و خیریت عجم فارس است

امام ساقیه

قال ابن خلکان مناقبه اکثر من ان تحصى وکان اهل المدینه یکرهون اتحاداً صمات الاولاد بته نشاء و فیم علی بن الحسین ۴ و قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله فقاوا الناس فقما و در عاف غلب الناس فی السرازی یعنی مناقب او پیش تر از این است که حکمر کرده شود و بود و در اهل مدینه کراهت میداشتند از گرفتن ام ولد تا آنکه پیدا شد و میان ایشان علی بن الحسین و قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله پس فائق شد بر مردمان از راه فقر و وسع پیر... باغب شزد بگریستن جاریه در صواعق آورد که زین العابدین بن الحسین رضی خلفت صدق اباء و اجداد خود بود و از روستای علم و علم و زهد و عبادت در رفته الاحباب آورد که علمای اعم و فضیلتی بنی آدم اتفاق دارند که امام همام علی بن الحسین رضی نجاسن ذات و مکارم صفات و وفور انش و بزرگواری و کثرت طاعت و پیریز گاری از کاف و سادات عالم و منتسبان حضرت خاتم الانبیا امتیاز تمام داشت و بهواره همت عالی همت بر تشیید قواعد شریعت و تمییز مثال ملت خیف داشت و شاعری بود و خجابت و اخلاص و طبع و حرمت میگذاشت امارت فضل و سیادت علم و سعادت از نامه های با پیش سلط و انوار سروری و امامت انار دین بر روی کرامت انجین معیش لایع سنت سینه مطویه از حرکات و سکناتش ظاهر و مضمین تقوی و فضل و اتواش با حسن اخلاق امام حسن احسان فردانش پیدا و لطف گفتار امام حسین از الفاظ فصاحت نشانش پیدا

سر و گلزار دین امام علی	باطش پیر فیض لم بنرے
ذات او منظر صفات رسول	بر در و مجزه علی و بتول
بود بچون حسین عرفانش	شاد جان حسن را حسانش

اما جلوس ان پسر کرامت بر منند مشید امامت بموجب وصیت ابای بزرگوار مقرر بود و در رفته الاحباب از مستقص و در رفته الصفا نقل کرده که ابو علی زیاده بن رستم گفته که در مجلس امام جعفر صادق حاضر بودم که ذکر ائمه المومنین علی در میان آمد گفت صادق که یکچکس را طاقت عمل رسول الله صلی الله علیه و سلم از امامت نباشد که علی را اگر چه آنکس عمل مروی کند که روی او در میان بهشت و فیض باشد یعنی از ثواب او امیدوار و از عذاب او خائف باشد و یکچکس از فرزندان او بلیت انحضرت باد انقدر مشاهبت نداشت در لباس و علم و تقوی که علی بن الحسین داشت در صواعق معرفت و باطن خلکان در رفته الاحباب و غیره در بسیارے از کتب معتبره مع گفتن فرزدق شاعر ربوی هفتم

بن عبد الملک مشهور است و مولانا عبد الرحمن جامی تمامی قصص را مع ترجمه قصیده نظم در آورده و الا قصیده فزونی
نقل کنیم بعد از آن ترجمه او و قصه او از نظم مولانا جاس که در سلسله الذہب موجود است نقل کنیم تا شرح و بسط
ان ظاهر شود اصل قصیده از این خلکان نقل افتاد

ہذا الذی تعرف البطحا و طائتہ
ہذا ابن خیر عباد اللہ کلہم
اذا راتہ قریش قال فاہلہا
یمنی لے ذرۃ الفرائی قصرت
یکاد یسکد عرفان راحت
فے کفر خیز ران ریجہ عنق
بغضہ حیاء و بغضہ من مباہتہ
نیشق نور المد سے عن نور غرتہ
منشقتہ من رسول المد رقتہ
ہذا ابن فاطمہ ان کنت جابلہ
المد شرفہ قدما و عظمتہ
فلیس تو لک من ہذا بضایرہ
کلتا ید یہ غیاث عم نقصا
سہل الخیفۃ لا تخشے بوادرہ
حال اقبال اقوام اذا قد حوا
ما قال لا قاطع الا فی نشہ
لا یخلف الوعد ما مون یقینتہ
عم البرتہ البرتہ بالاحسان نقشت
من معشر جہم دین و بغضہم
ان عد اہل النبی کا نواختہم

و البیت بعرفہ و اخل و الحرم
ہذا النقی النقی الطہا ہر العلم
الے المکارم ہذا بنتی الکرم
عن نیلہا عرب الاسلام و النجم
رکن العظیم اذا ما جاء لیستلم
من کف اربع فی غریبہ ششم
فما تکلم الاحسین قبرہم
کا شمس کجاب عن اشرا فاما الظلم
طابت عناصرہ و الیوم و الیشم
بجدہ انبیاء المد رفتہ ختموا
جری بذاک لے بوہ العظم
العرب تعرف من ما کمرت و النجم
تستو کفان و لا یعود ہما عدم
یزینہ اشنان حسن الخلق و الیشم
حلوا اشایل تحلو عنده نعمہ
لولا التشمید کانت لاؤہ نعمہ
رجب الفناء و یب عین یقرنہم
عنہا انبیاء المد و الدلاق و العدم
کفر و قرہم سہجہ و مقتصرہ
او قیل من خیر الی الارض قبل ہم

لاستطیع جواب بعد غایتیسم
هم ایغوش اذ انا از ته از مت
لا تیقص العسر بطنی انکم هم
مقدم بعد ذکر الله ذکر هم
یا بی لهم ان کل الزم ساقتم
ای الخایق لیست فی رقا بهم
من بعن البدیون اولیته
پور عبد الملک بنام هشام
مینزد اندر طواف کعبه قدم
استلام حجر نذارش دست
ناگمان نخبه بنه دوسه
در کاه با وصله نور
هر طرف میگذاشت بهر طواف
زه قدم بهر استلام حجر
شاهی کرد از هشام سوال
از جهالت در ان تحمل کرد
گفت شناسش ندانم کیست
بوفراس ان سخن در نادر
گفت من نه شناسم نیکو
انکس است اینکه که دجل
حرم محل دیت در کن حلیتم
مرده منصفه حجر عفات
هر یک ادب قدر او عارف

جاء

ولا بد انهم قوم وان کر مواد
والا سدا سدا قری والباس ختم
سیان ذلک ان اثر ودان عدم
فی کل بدیهه و معنوم به الکلم
خنی کریم وایر بالندسه ویم
لا دلیته حمدا اولیته
والدین من بیت هذاماله الام
در حرم بود با اهل شام
لیکن از اردو هام اهل حرم
بهر نظاره گوشه نبشت
زین عباد بن حسین علی
بر جریم حرم فخر عبور
در صف خلق فی خادشکان
گشت خال ز خلق راه گذر
کیست این با چنین جلال
در شناسایش تجر بل کرد
مدنه یا یانی با کس است
بود در حج شامیان حاضر
زدچ پر سے لبوی من کن رو
نعمه تو نبیس و خیف و منسا
نادوان مقام ابراهیم
طیبه و کوفه کر بلا و فرات
بر علو مقام او واقع

قرۃ العین سید الشہد است
میوہ باغ احمد مختار
چون کند جاس در میان نیش
کہ بدین سر در ستودہ شیم
ذردہ عزت است منزل او
از چنین غرور دولت ظاہر
جداور ابدند تمکین و چہ
لایح از روی دی فروغ ہدی
طالعش افتاب روزافروز
جدا و مصدر ہدایت حق
نصیاناید شش پسندیدہ
خلق ازو نیز دیدہ خواہانند
نیست بے سبقت تبسم او
در عرب در عجم بود مشہور
ہمہ عالم گرفت پر تو خور و چہ
شد بلند افتاب براعلاک
برنگو سیرتان و بدکاران
فیض ان ابر بر ہمہ عالم
ہست ازان منشہ بلندائین
حسب ایشان دلیل جدی نفاق
ترب شان باہر علو و جلال
گر شمارند اہل تنوعے راہ
اندر ان قوم مفتدا باشند

ز ہر شاخ و دوحہ ہر است
لالہ راغ حیدر کرار و چہ
رود از خیر زبان قریش و چہ
بنہایت رسید فضل و کرم
حامل دولت است محل او
ہم عرب ہم عجم بود اصحاب
خاتم الانبیاء است نقش بگین
فایح از غوسے و سے شیم وفا
روشنائی خزای و ظلمت سوز
از چنان مصدری شدہ مشتق
کہ کثا بدبر و سے کس دیدہ
کز مہابت نگاہ نتوانند
خلق را طاقت تکلم او
کو دانش بغض و مغرور
گر ضربی نذیر ازان چہ ضرر
بوم ازان گریافت بہرہ ہیک
دست او ابر موہبت باران
گر بریزد نگر د و کم و چہ
کہ گذشتند از وج طمین و چہ
بغض ایشان سبیل کفر و نفاق
بعدشان مایہ عتو و ضلال
طالبان رضاسے مولے را
واندر ان خیل پیشوا باشند

گریه پر سندان سنان بفرز
 بزبان کو اکب و انجسم
 هم غیوث الهندی اذایسوا
 ذکرشان سابق است در افواه
 سر بر نامہ راج افرا سے
 خجیہ بر نظم و شعر را الحق
 چون ہشام ان قصیدہ غزا
 کرد از آغاز تا باخر گوشش
 بر فرزدق گرفت حالے وق
 ساخت در چشم شامیان خویش
 اگر کش چشم راست بن بود
 دست بیداد و ظلم نکشادی
 ز اسان سر ہی دہر پر تو
 ز اسان شمس در خشد فاش
 قصہ مدح بونہ اس رشید
 از درم بہلان نیکو گفتار
 بوخراس ان درم نکرد قبول
 بود از ان مدح بے نوال و عطا
 ہمہ جاز برا سے ہر سبجے
 تا فتم ہوے این مدح عنان
 قلۃ ظالموا حبہ السد
 قال زین العباد العباد
 زانکہ ماہل بیت احسانیم

سنایی من خیار اہل الارض
 بیج لفظیہ نیاید الا حسم
 ہم لیوٹا شری اذایسوا
 بر ہمہ خلق بعد ذکر السد
 نام ایشان است بعد نام خدای
 باشد ازین نام شان ردنی
 کہ فرزدق ہمین نمود انشا
 خوش اندر رگ از غصب و جوش
 ناچو بر مرغ خوش نو اعتق
 جس فرمود بہر ان کارش
 راست کردار و راست دین بود
 جائے ان جس خلقتش دادی
 بر زمین سگ ہمین زندہ خو
 بر زمین کورے شود خفاش
 چون بدان شاہ حق شناس سید
 کرد حالے روان دہ و دہ ہزار
 گفت مقصود من خدا و رسول
 زانکہ عمر شریف را ز خطا
 کردہ ام صرف در مدح و بیجی
 بہر کفارت چنان سخنان
 لا لان استفیض ما اعطاه
 مانو دیہ عوض لا زتا و
 ہر چہ دادیم باز نستانیم

<p>افتره از ما با نکرود باز نفتد عکس ما در سوی ما گشت بینا قبول کرد درم هر چه آمد از و چه رد چه قبول میکنم من هم از فرزوق دق کر سیدش از ان خسته مالو ایندم از دولت ابد طرغی چون شنیدان نشید در انشین بس بود این عمل فرزوق را بر نیاید نجات یافت نجات مستحق شد ریاض رضوانرا کرد حق را بر اے حق ظاهر</p>	<p>اے جو دیم بر شیب و فزان افتابیم بر سپهر سلا چون فرزوق بان و قوا کریم از برای خداے بؤ و رسول بود از ان هر دو قصدش الحق رشته زان سحاب طغف و نوال زان حرفیم اگر رسد خزنه صادقے از شیخ خرین گفت نیل مرا خن حق را گر خزنیش ز و فز جنات مستعد شد رضاے رحمن را زانکه نزدیک ساکم جای</p>
--	---

و در سوا حق آورده که فرزوق در ایام حبس هشام را بچو کرد چون واقف شد باینی کسی فرستاد تا او را برین کد
اما حکم فرمود بعبادت و سخاوت او رضا بن محمد در مواعی آورد کم نام زین العابدین
عفو بسیار کفرمود از کسیانکه باوے خصومت دیے او بے سبکی و بدخا نچه مر دیست که شغفے و براب
کرد او تغافل نموده و او را بروے خود نیاورد ازوے اعراض نمود انشخص بنا بر از اوے گفت که تراب
کردم امام فرمود من نیز از ان اعراض نمودم این اشاره است بقول خداے تعالی فخذ العفو و امر بالمعروف
و اعراض عن الجالین و از سخنان و سے است که گفت اگر مذلت و خواری یا بکم از کسے شادی و مسرت
من بیشتر است از آنکه شتر سخی مویا بکم در و رفته الصفا آورده که ابو محمد حسن بن علی روایت کرده که شغفے
از اہل بیت نزد علی بن الحسین رم آورده باوے سفا هست بسیار کرد و او را بمعایب منسوب گردانید اما علی
بن الحسین رم باو بیج نوع سخن نگفت و بجواب و سے قیام نمود و بعد از مراجعت انشخص با جمعی که در مسجد
او بود گفت بخوانم که با من نیاید تا جواب انفر و بگویم چه قبول کردند امام نعلین در پائے کرد و پیاده میسر
و میگفت الکنا طین العنایین عن الناس و الدیحب الحسین یا ران ازین سخن و استند که بیج آخر

از انجناب ظاہر نخواهد گشت کہ موجب از رموزی باشد چون بدو مذاق اور سید مذکور کہ اسے خزان
 انشخص با قاطر بریشان بیرون آمد چه تصور کرد کہ امام جنت مقام آمده امام زین العابدین فرمود ای برادر
 در شان من آنچه گفتے اگر در نفس من موجو باشد از ان استغفار میکنم و دست و دامن تو بداران
 میزنم و اگر موجو نیست خداے تعالیٰ ترا بامر زاده از تو عفو کنادر رموزے چون ابن سخن شنید در میان
 هر دو چشم او بوسه داد و زبانی شنای او کشاد و گفت بل قلت فیک بالیس فیک انما حق به
 و بامر تو گفتیم چنانکہ تو موجو نیست و من بدان سر دار تررم وادی گوید که این شخص کی از اولاد من علی بود
 اما سخاوت انجناب کہ شمره از ان و رتبه فرزندی گذشت کہ بر اسے قصیده کہ در مہج انجناب
 گفته بود و زاده ہر اردم عطا فرمود فی اعلام الاخبار للکفوی کان رضی اللہ عنہ کثیر الصدقات و قرانی
 و اخبار الدول اور دہ علی بن الحسین تصدق سیر و یقول صدقہ السر الطیفی غضب الرب و قال محمد بن
 اسحاق کانوا ناس من اہل المذنبۃ یمیشون لابرورن من این معاشم علامات علی بن الحسین رضی
 اللہ تعالیٰ عنہ فقروا ما کانوا یو تون لیللا اسے نماز نم فعلوا ان معاشم کانت من علی بن الحسین رضی اللہ
 عنہ یعنی علی بن الحسین رم صدقہ میداد بخف و میگفت صدقہ خفے فروے نشان غضب پروردگار را و
 گفت محمد بن اسحاق کہ بودم در مان اہل مدینہ کہ زندگی میکردند و نیدانستند کہ از کجا معاش ایشان
 ہم میرسد پس چون برو علی بن الحسین رضی اللہ عنہ گم کردند انچہ میافتند شب در منازل خود پیشانستند
 کہ بود معاش ایشان از علی بن الحسین رضی اللہ عنہ۔

اما عبادت انجناب بجزی بود کہ یکس از انہای روزگار از مسابقت نہتہ نیست نمود و صوماعتی اورہ کہ ابن ربیع از عابدان روتا
 کردہ کہ نزد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشسته بودم و حسین در کنار من حضرت بود و مرا گفت اسے جابر حسین
 ما پسرے خواہد شد کہ نام او علی باشد چون روز قیامت در پای منادی ندا کند یاید کہ سید عابدین عزیز
 پسر حسین کہ نام او علی است برخیز و اے اخر الحدیث در منتخب السیر و روضۃ العفا اورہ کہ ذوالنقیات
 اور ہجرتہ انگونید کہ از کثرت عبادت موضع سجود سے مانند زانو می شتر درشت بود و در شواہد النبوت و منتخب السیر
 و روضۃ الاحباب اورہ کہ سبب آنکہ و بیا زین العابدین تقب کرد کہ یکشب در نماز تہجد بود شیطان
 بصورت آرد ہا تمثل شد تا ویر از عبادت مشغول سازد و ہر میچ التفات نکرد اما در گذشت پاسے
 ویرا بگرفت نیز التفات نکرد پس چنان کہ کرد کہ در دناک شد ہنوز نماز خود را قطع نکرد پس خداے تعالیٰ

بروی مشکشف گردانید کہ ان شیطان ہست بدو شام داد و طہا پنچہ زدو گفت دور باش خوار و ذلیل ای ملعون
چون دور شد بر خاست تا دو خود داد ساز و تمام کند اواز سے شنیدہ قابلی را ندید کہ میگفت انت زین
العابدین سہ بار در شواہر النبوۃ اوردہ کہ در میان شب سیلی میگفت ابن الزاہدون فی الدنیا والآخرۃ
فی الآخرہ از جانب بقیع ہاتھے اواز داد کہ اواز دیرانے شنیدند و دیرانیدہ یکہ و ہوسلے بن الحسین در صواعق
و شواہد و غیرہ آمد کہ ہر گاہ وضو سانچے گونہ دے زرد شدے ولزہ بر اندام دے افتادی چون پیرا
از ان پرسیدند سے فرمودے کہ میدانید کہ پیش کہ خواہیم ایستاد و در شواہد گفتہ و حقہ در خانہ نماز میگذازد
انش افتاد و دے در سجہ بود ہر چند فریاد کرد کہ با ابن رسول اللہ انار النار سر بخود از سجہ بر نشست
چون آتش نشست از دے پرسیدند کہ چہ چیز اغافل گردانید ازین آتش گفت آتش انش آخرت و
نے اخبار الدول للقرمانے و سقط ابن لہ نے بیر ففرع اہل الدنیتہ لذلک حقہ احسہ جوہ و
کان قایما یصلے فی المحراب فما زال عن مکانہ فقیل لہ نے ذلک ففعل ما شرت
لہ نے کنت انا حی ربنا عظیمائے قربانی در اخبار الدول اوردہ کہ افتاد پیر دے در جاہ پس خراج فزع
نمودند اہل مدینہ براسے اوتا کہ براوردن اوارا بود کہ ایستادہ نماز میگذازد و در محراب پس بخنجر از مکان خود
پس گفتہ شد بر ایاد و ران او گرفت مرا خبر نشد چرا کہ ہودم من کہ مناجات میکردم رب عظیم ما و فی
دول الفرمانے و روضۃ الصفا کان یصلی فی الیوم واللیلۃ الف رکعتہ یعنی در ہر شب بار و زنی ہزار رکعت
نماز گذاردی و در خلاصۃ لفظ صنف الدین و روضۃ الصفا از سفیان بن عیینہ منقول است حج علی
بن الحسین فلما احرم اصفروا تنفص دارتہ و لم یسطع ان یلبے فقبل ما کم لا یلبے فقال اشنے ان اول
لبیک فیقول لا لبیک فقبل لا لبسین ہذا فلما لبی غشی علیہ و سقط من راحلۃ فلم یزل یترنم ذلک حتی قضی
تجرینے کہ گفت امام زین العابدین قصد حج کرد و چون ہنگام احرام خواست کہ تلبیہ کند رنگ او زرد
گشت لرزہ براعضاے اواقفا و لبیک گفتن دست نداد پرسیدند کہ چرا لبیک نیکوئی فرمود از حق
انکہ لبیک گویم و جواب لبیک آید این سخن گفتہ بہریرہ و راقا و گفتند از بلیغ گفتن چارہ نیست چون یکبار
زبان لبیک بکشد و بخود گشتہ میفتاد تا قضاے جمیع ارکان حج و طواف ابن حال از دے کہ نشد و فی
تاریخ ابن خلکان کان زین العابدین کثیر البراۃ حتی قبل لہ انک من ابرائیم بابک و سنا نراک
تاکمل مما نے محققہ فقال اخاف ان سبق یدی اے ما سبقت الیمنیما فاکون قد عفتما یعنی بود

زین العابدین کثیر نیکے کنندہ یا مادر خود سے کہ گفتند اورا کہ تو از نیکو کار ترین مردمانے یا مادر خود نسبتیم
 ما کہ دیدیم ترا کہ بخوری یا مادر خود ربک خان گفت میترسم باینکہ پیشہ کیہ دست من بخیر نیکہ پیشہ
 گرفته است کچشم او پس شوم من کہ نافرمانی کردم اورا و فی طبقات الشعراء و کان رضی اللہ عنہ یقول
 اذا نصح العبد لہ تعالیٰ فی سرہ اطع اللہ تعالیٰ علی مساوی علمہ فتنشغل بذنوبہ عن معائب الناس
 و کان یقول کان المصاحف لا تباع الا باقی الرجل بوقتہ عند البر فیقوم الرجل المحب فیکتب لہ من
 اول البصر قریباً بغير حق یم المصحف و کان اذا مشی لا تجاذبہ و فی ذہ و لا یخیر بیدہ و کان اذا باعہ علی احد
 انہ یقتضی بیز سبب الیہ فی منزله و یتلطف بہ و یقول یا ہذا ان کان ما قبلتہ فی حقنا فیغفر اللہ لہ و ان کان
 باطلا فیغفر اللہ لک و الاسلام علیک و رحمۃ اللہ وبرکاتہ و کان الرجل یقف علی اسہ فی المسجد فابتکر
 شیئاً الا و یقول فیہ وہو ساکت لا یرد علیہ رم فلما ینصرف یقوم الرجل و راہ و یلزمہ من خلفہ و یکلمہ فیقول
 لا عدت تسمع منی شیئاً لکنہ فقط و کان فی شہدائہ احب الیہم اذا شتم الکرم من الجواب و کان رم یقول
 فقد الا جتہ غربتہ و کان یقول عبادہ الاحرار لا یكون الا شکر اللہ لا خوف ولا رعب فبتہ کان یقول
 کیف یكون صاحبکم من اذا تختم کیسہ فاخذتم منہ حاجتکم فلم یشرح لذلک و کان رضی اللہ عنہ یقول لا یصحابہ
 احبوا احب الاسلام اللہ عزوجل فانه باجرب صاحبکم تے صار علیہما عار و کان رضی اللہ عنہ یحب ان لا یمنہ
 علی طہورہ احد و کان یستی الما و یطہورہ و یخبرہ قبل ان ینام و کان لا یتبرک قیام اللیل لاسفر و لا حفر او
 کان یقول ان المرحب المؤمن المذنب السائب و کان رضی اللہ عنہ علی ابی بکر و عمر و عثمان و تیر حم علیہم و کان
 یصلی فی کل یوم و لیلتہ الف رکعتہ و کان الیہ شیخ فخر منشیا علیہ و ما حج قال لبیک فوقع منشیا
 علیہ شتم و استطال علیہ رجل مضطرب فقال عنہ فقال لہ الرجل ایاک منی فقال لہ علی زین العابدین
 و عنک اذا غصبتہ و خرج یوئامن السبی فلیقہ رجل فسیہ و بالغ فی سبہ فبادرت الیہ العیبد و الموالی
 فکفہم عنہ و قال معالی الرجل ثم اقبل علیہ فقال استر عنک من امرنا لکنک حاجتنا فیکلم علیہ فاستفی
 الرجل فالتقیہ البیہقہ النبی علیہ و امر لہ عطاء فوٹو الف و ہم فقال الرجل اشہد انک من اولاد الرسول علیہ
 الصلوٰۃ و السلام اما علم ان جناب سرمد علیا سے زمان خود بود و حتی سجانہ و تعالیٰ اورا علم
 کیسے دلہو نہ ہر دو عطا فرمودہ و و سے ان کہ بائرا بعین است و روضۃ الاحباب اور دکر و قتیکہ
 امام حسین ابن علی رضہ و کر بلا تہنا نانا با او و اوقت بغیر زین العابدین کسے بنو چون پندرتہنا دیدہ خواست

کہ بھصاف روئے از غایت یاری و بر بخوری کہ متواتر میکشید و از ضعف بے نہایت و ناتوانی بنیایت
 بدن مبارکش میلزید با چنین حالے روئے بھصاف نہاد پریش اورا مانع آمدہ گفت اللہ العزیز جان
 پیاکار و در بحر شتابے مکن کہ از جہد و پیر و ماورود شنیدہ ام کہ نسل من از تو باقی ماند و تو پدر باقی بمانی البتہ
 تو ہی شد و نسل تو تا قیامت منقطع نخواہد شد اکنون من ترا وحی خود کردہ ام بر بہر بلیت میگزارم
 و عورات را و امانتے کہ از جہد و پدر بمن رسیدہ است بنومی سپارم و ان محافظت قرآن کہ کلام الہی و مجمع
 تحقیق تا تنہا ہی است و دیگر احادیث رسول صلی اللہ علیہ وسلم است و علم و لیس و تخریب و مصحف فاطمہ
 و جعفر ابیض و جامع و جعفر حمزہ و سلم قیامہ و مذہب و باقی علوم کہ غیر از ایمہ البتہ گئے تا بران اطلاعات
 نیست بد و سپرد و بقوی و طلب رضاے موسیٰ و صیبت کردہ فی اعلام الاخبار للکفوی عن محمد بن سنان
 زین العابدین ثقتہ مامون اکثر الحدیث عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عالم یکین من اہل البیت
 مثلہ روئے الحدیث عن ابیہ و عمہ و جابر و ابن عباس و المسور بن مخرمہ و ابی ہریرہ و صفیہ و عائشہ
 دام سلمہ اہمات المومنین یعنی روایت است از محمد بن سعد کہ بود زین العابدین ثقتہ و
 د مامون و بسیار حدیث گفتہ از بنی علیہ السلام و عالم بنو دینے در زمان او ازنا بلیت ماندہ
 اوروایت حدیث کرد از پدر و عم خود و جابر و ابن عباس و مسور بن مخرمہ و ابی ہریرہ و صفیہ
 و عائشہ دام سلمہ اہمات المومنین و منتخب السیر آوردہ کہ از اعیان سادات اہل
 بیت و غلباے تابعین است و ابن السیب و غیرہ از روئے روایت کردہ اندایات
 و علامات شرف و بزرگواری و از خیر تعداد بیرون است و تے تہذیب النبوی علی
 بن الحسین رضی اللہ تعالیٰ عنہما ذکر فی المختصر فی باب امانۃ المرأة ہو ابو الحسن و قیل ابو الحسن و قیل
 ابو محمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الماشی المذکر التامی المعروف بزین العابدین رضی اللہ
 عنہ سمع اباءہ و ابن عباس و المسور و ابیہ و عائشہ و دام سلمہ و صفیہ و اہل البیت صلی اللہ علیہ وسلم
 و مروان بن الحکم و سعید بن المسیب و آخرین من التابعین روی عنہ ابو سلمہ بن عبد الرحمن و یحییٰ القناد
 و الزہری و ابو الزناد و زید بن اسلم و حکیم بن حمیر و ابنہ ابو جعفر محمد بن علی و غیرہم و ابو علی جلالہ نے کل
 شی کلہی الا تصدقے ہو افضل ہائے راایت بالمذنبہ و قال الزہری لم ارک بالمدینۃ انقل منہ و قال
 حماد بن زید کان افضل ہائے اورکتہ و قال ابو بکر بن ابی شیبہ تصدقے الاسانید کما الزہری عن علی

بن الحسین عن امیہ عن علی بن زید المسک عن خلف و قال احمد بن صالح ولد الزہری و علی بن الحسین نے
سنۃ واحدۃ سنۃ حسین و قال یعقوب بن سفیان ولد سنۃ ثلاث و ثلاثین و روایع بن محمد بن
سعد قال کان ثقتہ مامونا کثیر الحدیث عالیا رفعا و ینا عن شیبہ بن نعمان قال لما توفی علی
بن الحسین وجدہ یقول ما یتاہل بیت بالمدينة بالسرقہ بالمدينة سماع و تسعین و فی تقریب
الاستقلا علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب زین العابدین ثقتہ ثبت عابد فقیہ فاضل
مشہور قال ابن عیینہ عن الزہری مارایت قرشیہ افضل منہ فی علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
زین العابدین بود ثقتہ ثبت عابد فقیہ فاضل مشہور و روایت است از زہری ہرے ندیم من قرشیہ
افضل از دو اخرج الشیخ ملا علی قارے فی شرح الشفاعة فی عیاض فی حدیث الشاہل علی بن الحسین
ہذا زین العابدین روے عن ابیہ و عایشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہما و ابے ہریرہ و جمع و عند بنوہ محمد و
زید و عمر و الزہری و ابو الزناد و خلق قال الزہری مارایت قرشیہ افضل منہ اخرج لہ الایۃ است
قال المسعودی کل عقب الحسین فهو من علی بن الحسین و اورود است شیخ ملا علی قاری و شرح
شفاعے قاضی عیاض و حدیث شاہل علی بن الحسین ہمن است زین العابدین روایت کرد از بنوہ
و عایشہ رضو ابے ہریرہ و دیگران و از روے پسران او محمد و زید و عمر و زہری و ابو الزناد و خلق گفت
زہری ہرے ندیم من قرشیہ بہتر از روایت کرد و اندازوی صاحبان صحاح ششگانہ گفتہ است
مسعودی جمع اولاد حسین از نسل علی بن الحسین است و فی خلاصۃ التہذیب لہذا خط صلی الدین
علی بن الحسین ابن علی ابن ابی طالب الماشی ابو الحسین زین العابدین المدنی
عن جدہ مرسلہ عن ابیہ و عایشہ و صفیہ بنت جی و ابی ہریرہ و ابن عباس و طاہفہ و عند بنوہ محمد
و عمر و عبد اللہ و زید و الزہری و الحکم بن عیینہ قال الزہری مارایت قرشیہ افضل منہ و مارایت
از ثقتہ منہ و قال ابن المسیب مارایت اروع منہ و قال ابو جعفر عن ابیہ انہ قاسم لہ تعالیٰ
و شواہد البیوہ اورود کہ و ثقتہ ہر علی بن الحسین را یاد میکرد میگفت و میگفت و سے زین العابدین است در
صواعق آورود کہ و ثقتہ از ہرے گناہے سرزد از ہول ان ترک اہل و عیال گفتہ او را ہر شد علی
بن الحسین یعنی المدینہ اورا گفت نامید شدن تو از رحمت و اسعالمی گناہے از ان بزرگتر است
زہری گفت المدینہ علم جہش جہیل رسالتہ و بخاند خود باز گشت پس و سے رضی اللہ عنہ روایت کردہ

از پدر و عم خود و جابر و ابن عباس و مسور بن مخزوم و ابی هریره و صفیه و عائشه و ام سلمه امات المؤمنین و جماعتی و از وی پس از آنکه محمد و زید و غیره را بنی المصیب و زهری و ابوالانوار و عتاق و دیگر و امام مالک و موطن
 اخراج حدیث از وی کرده است و شاه و علی السدور از ائمه اخفا در تفسیر قول تعالی فما اوتینهم من
 شیء اے قول تعالی و لمن صبر و غفر گفتند اشارہ است بچشمی از علمای اخبار که رئیس ایشان امام علی
 بن الحسین الملقب بزین العابدین است رضی اللہ عنہ و عن ابانہ الکرام

و در صواعق آورده که طبرانی نے از امام

زین العابدین روایت کرده که چون بعد از واقعه پدش حسین رضوی را سیر کرده بجانب شام برآمد شخصی
 از اجلات شام و شهر با وی ملاقات کرده گفت الحمد لله که خدا سے تعالیٰ شمار مقتول و متاصل
 گردانید و قطع قنہ شد را امام زین العابدین مر آن شخص را گفت یا غوث اندر قتل لا اله الا الله
 نے القربے ان شخص گفت قریبے درین ایتہ شما یک گفت بے مراد ازین قریبے ایتم دور وقتہ الاحباب
 آورده که چون اہلبیت و شهر و شوق آمدند گذر ایشان مسجد جامع افتاد و برور مسجد پیر سے بود با جماعت
 سفید چون پیشش بر امام زین العابدین افتاد و ان عورات اور ہو و ج بدید گفت شکر مر خدا را که کار
 شمار اہلک گردانید و مردمان را از قنہ شما سالیس داد و زید را بر شما مستوی ساخت امام زین العابدین
 رو سے بوسے کرد و گفت ای پیر قرآن خواندہ گفت آری گفت ابن ایت را از قرآن دیدہ کہ قتل لا
 اله الا الله نے القربے گفت دیدہ ام امام زین العابدین فرمود سخن دو القربے
 یعنی ما یم ان خویشا و ندان رسول کہ دوستی ما بر مسلمانان لازم است شاہ زادہ بار دیگر گفت ای
 شیخ ابن ایت را نیز خواندہ کہ نمایرید اللہ لہد ہب عنکم الرحمن اہل البیت و بطرکم تطہیرا پیر گفت اری
 خواندہ ام شاہ زادہ گفت ما یم ان اہل بیت کہ بایت مہارت اختصا من یافتہ ایم پیر چون ابن
 سخن بشنید زمانے از شرمندگی سرود پیش آمدند و گریہ و غلبہ کرد و گفت اسے فرزند رسول خدا
 معذورم دار کہ نہ راستہ بودم کہ شما چاک اینداز گفتہ خود پیشیان شدم و زان گفتار بیودہ تو یہ
 کردم پس رو سے بقبلا آوردہ گفت الہی از دشتی این قوم تو بر کردم و بیزار شدم از دشمنان ایشان
 و تو لا دارم بدوستان ایشان پس بر ناست و خود را در پاس شتر امام زین العابدین انداخت

و در خاک بنعلیق و میگفت خدایا اگر تو بین قبول کرده و از من خوشنود گشته باشی بگو از جہانم برادر دعا
 پیر تقضاے ملک قدر موافق افتاد و نعرہ زد و در دم جان برادر خوش از اہلبیت پرورد و امام
 زین العابدین بر حال و سہ بگرمیت و نفع دول الاسلام للذہبے مات الامام زین العابدین علی
 بن الحسین بن علی بن ابی طالب عالم اہل زمانہ سستہ اربع و تسعین و اما عنایت ایزدی
 و سہ بسیار بود و چنانچہ چند بار ویر از ترنم نگاہ داشت نفع اعلام الاخبار للکفوسے کان زین العابدین
 مع اہلبیت بکریۃ استبقی عنقریب لہ انہم قتلوا کل من اتیت کما یقتل بالکفار قاتل السد فاعل ذلک
 و اجترہ و لعنہ و اقدم صیدہ الدین زیاد بقتلہ ثم صر فہ السد عنہ و اشار بعض الفجرۃ علی زید بن معاویہ
 بقتلہ ایضا ثم جاء السد منہ ثم ان زید بن معاویہ صار یکرمہ و یعظمہ و یکلمہ معہ و لا یاکل الا و ہو عنہ ثم بعثہ
 الی المدینۃ فکان معظما محترما و تفصیل ابن اجمال انکہ اولاد کر بلا محفوظ ماند در روضۃ الاحباب وہ
 کہ بعد از شہادت حسین رحم شمر فی الجوشن علیہ اللعنہ دست بغارت اصحاب امام حسین بر کشود و خوا
 کہ امام زین العابدین را بقتل رساند ان بے دین نعرہ میزد کہ اقلوہ علی فراستہ یعنی بکشید
 این پسر را بر ہمین فراش کہ تیکہ دارد و حمید بن مسلم نگذاشت و گفت دست ازین کودک ہمارا بردار
 کہ او خود نزدیک موت است امام زین العابدین او را دعای خبر گفت کہ خبریت با حمید خیر او
 یعنی گویند کہ عمر بن سعد مانع شد و گفت کہ مناسے کنند تا نیمہ زنان پنج احدے از سپاہ نجات
 در نیاید و تعرض این صبی نشود و دست از غارت باز دارند و آنچه برودہ باشند باز دہند ان سخن
 کسی نشنید و غارت برودہ باز نہاد و دست از غارت باز کشیدند و دوم چون بحفل علی بن
 زبائو رسیدند و ان شقے متوجہ امام زین العابدین شدہ رسید کہ این کیست گفتند بن الحسین
 است گفت کہ شنیدہ ام کہ خداے تعالیٰ بکشت علی بن الحسین را گفتند ان علی اکبر بود کہ بقتل
 رسیدہ امام زین العابدین نمود ان لم مطالبایوم القیامتہ ارے ان برادر بزرگ من بود کہ گشتہ
 شد بخدا کہ کس او را خواہد بود کہ مطالبہ خواہد کرد خون و برابن زیاد در غضب شدہ گفت کہ این
 را برادر کو شک برودہ گردن زیند و برش نزدیک من آرید موکلان قصدا و کردند زنبب بر ساق
 و بر و چسید و گفت اے پسر زیاد هنوز سیر نگشتہ از کشتن اہلبیت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و پس
 نمود ان خون ہاے ناحق کہ ریختہ کہ این کودک را بکشتن میفرمائی اگر او را خواہی کشت دہر چند چون

لاحق اقدام خواہی نمود نخست مرابطی رسان امام زین العابدین گفت اسے عز تو زمانہ فانی خاموشی باش
 تا جواب او من بدہم پس روی بابن رباو کردہ گفت تو مارا از کشتن بیتر سانسے و بقتل تمہدیر میکنے و
 نمیدانے کہ مارستین و مروان را از تقدیر جوتقدیر میدانیم فرج و راحت را برابر ادوات او سے شناسیم
 قتل و قتال از عادات ما است و در یافتن شہادت عین سعادت ما است پس ابن زیاد چون ابن
 سخن از زین العابدین بشنید زمانے در فکر شدہ ملازمان خود را گفت کہ مرا از گفتگوی این جماعت خلاص سازید
 و ایشانرا قتلان سرفرویدارید کہ فی الروضہ در روضۃ الصفا آوردہ کہ ابن زیاد زین العابدین پرسید کہ توییست
 جو ابراو کہ علی بن الحسین ابن زیاد گفت چونست کہ خدای تعالیٰ تو را نکشت امام زین العابدین جوابے
 نمود ابن زیاد گفت چرا چرخ سخن نمیکنے امام زین العابدین فرمود برادری داشتہم از خود بزرگتر کہ بردست شما
 بقتل رسیدہ و من خود اسے قیامت بخون ادا ساز شما طلب خواہم کرد عبید اللہ گفت اورا حضرت باریتعالیٰ
 کشتہ نہ اما امام زین العابدین فرمود اللہ تو نے النفس صین موتہا و اماکن النفس ان تموت الایاؤن اللہ
 عبید اللہ بن زیاد گفت انت واللہ انہم انکاہ گفت احتیاط کنید کہ این پسر بن بلوغ رسیدہ است بانے
 از حاضران مجلس مروان بن معاویہ الاحمر سے شرط نفیس بچاسے آوردہ معروفہ داشت کہ بالغ شدہ است
 ابن زیاد گفت اورا بقتل رسان بعد از ان بطوریکہ مذکور شد از سرخون او در گذشت سیوم در روضۃ
 الاحباب آوردہ چون اہلیت در محفل نیز ہر رسیدند و سے متوجہ امام زین العابدین شدہ ہر رسیدہ کہ ابن
 کیست گفتند کہ ہمیں را علی بن الحسین گویند گفت شنیدم کہ علی بن الحسین کشتہ شدہ گفتند اورا ست
 پسر بود علی اکبر و علی اصغر این ہر دو شہید شدند و این علی اوسط بیمار بود اورا گرفتہ اور دیکم نیز گرفتہ
 اسے پسر کہ تو میدانے کہ پدر تو میخواست کہ بر من بنا بر اخطیہ بنام او خوانند و مسند خلافت تمام
 او باشد شکر خدا را کہ بمقصود نرسید امام زین العابدین گفت اسے بزرگوار بنابر ان ہانوادہ اند
 یا پدر ان تو خلافت از پدر ان مایہا تر بود کہ نبی و ولی خدا بودند و در سادہ خدا جہاد و اجتہاد میکردند یا از
 پدر ان تو کہ بدرگاہ الہی شہر کہ سے آوردند ما خاطر جمع دار کہ ہم ما و تو در قیامت پر سیدہ خواہ شد
 وسیع علم الذین ظلموا اسے منقلب بظہون یزید از بن سخن در غضب شدہ سہ ہنگے را گفت کہ ابن
 کوک کہ بیرون بردہ سرش بر در دو سہ ہنگے دست امام زین العابدین را گرفتہ خواست کہ بر خیزند و
 بیرون بردام کلثوم فریاد بر آورد و گفت سے پسر زادہ ہند دست ازین کوک بردار کہ اللہ بکس

نمائندہ است کہ دختران و اہل بیت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم محرم باشند الاہن کو کہ میں میرا برادر ہوں

حسینک تقول و نساک ضائع

انا و بیک یا جدادہ خیر مرسل

چون یزید علیہ اللعنتہ این نوحد بشیند لرزہ برا اعضا سے ادا افتادہ فرمود تا دوست ازو بازداشته فرمودند
خودش بخواند و در پہلو سے پس سر خود نشان دہی الکمال لابن اثیر کہ چون ابن زیاد اہلبیت را بدشقت فرستاد
غل بردستہای و گردن امام زین العابدین نہاد و انجناب در اثنا سے راہ چیز سے نگفت چون بحفل یزید پہل
گفت کہ اگر سبیل خدا مرا مغلول دیدہ ہر اینہ یکشت و این را از من گفت یزید کہ راست گفتے
بس ایفرمود کہ بدہا سے او بکشاد و بعد از ان زین العابدین گفت کہ اگر رسول خدا مرا بدرد بدیدی ہر اینہ
دوست میداشت کہ مرا نزدیک کر دے پس یزید اورا نزدیک نمود و طلبید چہ آدم در و اتو حترہ در و فطیہ لیلہ
اور دہ کہ چون مسلم بن عقبہ از قتل و نہب اہل مدینہ فارغ شد امام زین العابدین را طلب کرد
انحضرت حاضر گشتہ مسلم اورا تعلیم و محفل نمود و باو سے در بگفتاش نشست گفت امیر ترا سلام
میدہرساند و میگویہ کہ نیکو کردے کہ از اہل فتنہ اجتناب و احترام نمودے و یقین بدان کہ جزا سے عمل تو نوز
من ضائع نخواہد شد امام زین العابدین فرمود کہ اے گنت لما فعل بالمدینہ کار با و چون انجناب
غرم رفتن کرد مسلم رکاب استرا و اگر فتنہ تا سوار شد و نے مروج الذهب لمہو سے با بیع الناس
انہم عبید بن ہر دمن ابی ذکامہ مسرف علی السیف غیر علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
السجاد و علی بن عبد اللہ بن العباس بن عبد المطلب و نظر الناس اے علی بن الحسین السجاد
وق لا بالقبور و ہوید عوفاتی ہا سے مسرف و ہو متعلق علیہ قبر اے منہ و من ابائہ فلما راہ و قد شرف علیہ
ارتعد و تمام لہ واقعہ اے جنبہ و قال لہ سلنے حوایک فلم یال فی احد الا من قدم اے السیف
فشقتہ نمسہ ثم انصرف عنہ فقیل لعلے را یناک تحک شقیک فما الذی قلت قال قلت اللهم رب
السموات السبع و ما اظللن و الارضین السبع و ما اظللن رب العرش العظیم رب محمد و آلہ اطہار بن عبد اللہ
من سرشہ و اور ایک نے نخواستہ کہ ان تو تینہ خیرہ و یکھنے شہرہ و قبل مسرف را یناک تسب
ہذا الغلام و سلفہ فلما اتی بہ الیک رفعت منزلة فقال ما کان لرائی منی لحد ما لی طبعی منذ عبدا
یعنی بیعت نمودہ و مان برانیکہ ایشان غلامان یزیدند و کسیکہ انکار کرد ان حکم کرد مسرف بر شمشیر
اسوای علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و علی بن عبد اللہ بن عباس بن عبد المطلب و ویدند

مردان بسوی علی بن الحسین مجاہد تحقیق کہ چاہا گرفتہ بود نزد قبر سے و دعا میگردید پس او روضہ شد و او را بسوی
 مسرت و او خلعت میگردید و او تبرا میگردانید و نیز در انش پس چونکہ دید او را روضہ گرفت و او را بر خاست
 بر اسے او و بنشاند او را پہلو سے خود و گفت او را سوال کن حاجت خود را پس نہ سوال کرد و در حق کے
 مگر از کسیانکہ پیش کردہ شدہ بودند بسوی شمشیر تا شفاعت کرد و او را در حق او پس باز گشت از
 و سے پس گفت شد علی را و دیدیم کہ بچند لہان تو ایامہ میگفت گفت گفتہ اللہم رب السموات الی اخر الدعا
 اللہ کو و گفتہ شد مسلم را و دیدیم کہ در شام میدادی ابن پسر را و پدر انش سنا پس چون از بی تو بلند
 ساجدہ منزلت او را پس گفت بنودان از اسے من تحقیق کہ پرستہ بود دل من از رعب او چہ تو را
 و نہ و حق از ابن احمد از ہر سے او روضہ کہ ہر سے گفتہ است کہ علی بن حسین رضی اللہ عنہما کہ عبد الملک
 بن مروان فرمودہ بود کہ بندہ اسے گران بر پاسے و سے نہادہ بودند و غل بردست و گردن و سے
 نگاہ بنان برو سے لگاشہ از ایشان اجازت خواہیم کہ برو سے سلام کنم و دواع کنم برو سے در اندم
 و و سے در حیم بود چون دید را بدان حال دیدیم بگریستم و ختم چہ بود سے کہ بجاسے تو من بودنی تو سلامت
 بودی فرمود کہ اسے نہ ہر سے تو پنداری کہ ازین کہ بردست پانی برگردن خست من در بنجم ہر انکہ اگر من
 بخوام این دور شود و سے باید کہ اگر بتو دشمال تو اند و سے بر سر عذاب خدای تعالی یاد کنی تا
 ان بر تو اسان شود بعد از ان دست خود را از غل بیرون کرد و پاسے خود را از بند و گفت ای زہری
 و منزل پیش با ایشان بچنان خواہم رفت چون چہار روز ازین برآمد کہ شنگان کہ بروی بودند، بندیہ
 باز گشتند و ویرا در مدینہ سے طلبیدند نہ یافتند بعضی از ایشان گفتند کہ در منز سے فرود آمدہ بودیم و ما
 ہمہ گرد گرد و سے پیدا بودیم و ویرا نگاہ پیدا استیم چون ما را در دیم در میان محل و سے غیر از قیدی
 پنج نیما ختم ہر سے حمد اللہ گفتہ است کہ بعد از انکہ پیش عبد الملک بن مروان ختم مرا از محل علی
 بن الحسین پرسیدیم گفتیم ایچہ دستم گفت ہما نوقت کہ گمان شنگان من اورا کہ کردہ بودند بر من و ما در وقت
 میان من و توجہ افتادہ است و ویرا گفتیم پیش من اقامت نہای گفتیم خواہم پس بیرون رفت و ما مد
 کہ من از خون و عیبت و سے برآمدہ بودم

من اخبارہ رضی اللہ تعالی عنہ

از بخلاف است چنانکہ در وقت الاحباب او روضہ کہ چون نیرید از سرخون امام زین العابدین علیہ السلام

گزارش یافت و گذشت پهلوی پسر خود نشان داد و گفت که یا اعلیٰ وسط میتوانی که با پسر من که در سجن نزدیکی است کشته گیرم امام زین العابدین گفت کشته گرفتن سهل کار است هر یک را آنچه برسد بدو تا در نظر تو محاربه کنم هر که غالب آید مغلوب را بکشد و تو تماشا میکنی زید ازین سخن فروماند و بر دایته امین سخن با پسر من که برادر خود را امام زین العابدین بود و واقع گشت درین محل نقاره شام فرو کو فتنه پسر زید گفت ای پسر حسین ابن نوبت پدر منست که مینوازند نوبت پدر تو کجا است امام زین العابدین فرمود زمانه شامل کن تا جوی تو باز دهم ناگاه او از نقاره فرو شست موزن آغاز بانگ نماز کرد امام زین العابدین گفت اسب پسر زید بدان و آگاه باش که نوبت جد پدر من است که پنج وقت همین نواخت می نوازند تو نوبت پنج روز و نماز غوری از سر دو و کن و غره شو که درین سراسه فاسع هر کس پیخ روز نوبت او امانت ناما قیام قیامت باقیست و در دار الضرب امامت سکه سعادت بر نام ناخواهند زد و بر منابر عزت و کرامت خطبه فضیلت بنام ناخواهند خواند

تا دور روزگار بود و دور و راست	تا نام کانیا بود نام نام است
--------------------------------	------------------------------

پسر زید چون این کلمات بشنید خاموش شد و حاضران مجلس از فصاحت زبان شاه داده زین و زمان تعجب ماندند و در وفته الاحباب آورده که میان امام زین العابدین علیه السلام و پسر زید بسیار مباحثات واقع شد که تفصیل آن موجب تطویل است القصه سخن بجای رسید که علی بن حسین گفته که اے زید در خانه با جبرئیل فرو داده یاد رخا نشا و ابیت بطهر کرم تظیر ادب حق مانا دل شده یاد و حق نشا و نواز نشا مذ و سه القربی در باره با است یاد باره شما همچنین میگفت تار عشه پیر زید افتاد و سستی بر اعضا و اطوار گشت گفت با ابن الحسین ازین سخنان و در گذر و ازین حاجت بخواد تا روا کنم امام زین العابدین گفت قائل پدر مرا بمن ده تا انتقام پدر از و بکشم زید پسر دران کو فدا طلب نموده دران امر گفتگو با کرد که تفصیل آن در وفته الاحباب است عاقبت خود شفقش شد و رو بزمین العابدین کرده گفت حاجت دیگر بخواد گفت حاجت دیگر انست که سر پدرم را با سر براس برادران و خویشان بمن ده تا بدم و با تن باس ایشان محقق سازم گفت این حاجت رواست حاجت دیگر بخواد امام زین العابدین گفت مرا با بل من اجازت فرما که تا بمردیم و بر سر و وفته چند نیکو را خود با شیم و خود را بمباد و طاعت حق بجا ندهم تا شغول سازیم زید گفت ابن مرا دم

حاصل است از اسانے داشتند و دیگر صحبت گفت فردا روز ادینیہ است مرا اجازت فرمای تا بر
 منبر حدیث بر گوار خطبہ شکر حمد و ثناءے باری تعالی جل و علا و حج و نعت رسول صلی اللہ علیہ وسلم باصفا رسانم
 نیز گفت این از دوسے تو نیز بر ارم و امر خطابت فردا تو بگذارم چون روز دیگر شد نیز از و عدہ خطا
 امام زین العابدین بشیان گشت و خطیب ضعیف شافی را مقرر کرد کہ خطبہ بخواند و منادی کرد کہ مردمان
 در مسجد جامع حاضر آیند چون مردمان نماز حاضر شد نزد خطیب بر منبر رفت زبان بسائیش الی ابو سفیان
 بکشود و در خدمت ال ابو طاہر گفت بسیار نمود و بطلان امامت امام حسین را بیان کرد چیت و ولایت
 نیز در اعیان کرد امام زین العابدین بی طاقت شد و خود را نگاہ نتوانست داشت اواز داد کہ یکتا
 انت قوم منیہ اسے مرد شائے تو بد خطیب ہستے مرا بن قوم را کہ رضاے مخلوق را اختیار کرد و سے
 بر غضب خالق و دین بدیناے دون از دست دادے۔

پیر دے نفس مہو ایکنے	راہ حق انیت خطا میکنے
در حق اختیار نگوی سخن	مرحت اشرا را دای میکنے
ال عباد از ہمہ فاضل ترند	وہم چنین قوم چرا میکنے

پس امام زین العابدین روے نیز بزرگ کردہ گفت وعدہ کردہ بودے و سے روز مرا بفرمود و فاکن و
 دام عمدے کہ بر خود بستہ از دفرمود اکن اجازت دتا بر منبر ارم و چنان خطبہ کہ رضاے خدا و رسول
 بدان باز بستہ باشد بخوانم و کلماتے کہ ستمان مست معانے ان گشتہ شتاب و ناجور شوند ادا کن
 نیز گفت کہ بر منبر رفتن حاجت نیست ہم بخا بر پا ایستادہ سخن کہ خوابی بگوی بعد از ان حسب استدعا
 اہل و عشق و اشرف شام اجازت داد امام زین العابدین ببالاے منبر برآمد و خطبہ شش بر حمد الہی و
 نعت حضرت رسالت پناہی صلے اللہ علیہ وسلم ادا فرمود و بوجہ کہ ہمام ادا ہم صحاے شیرین زبان
 بہدت تعریف ان نرسد و بصا برضا بر لبناے زیبا بیان با سر توصیف ان راہ نیابد بدایع الفاظ و کلمات
 چون و دایع مسائل اہل دین بر خوا مض بلاغت محتوی و حقائق معانے جان فزایش مانند دقایق
 و لایل ارباب یقین بر لطایف براعت و فصاحت شش و منطوے۔

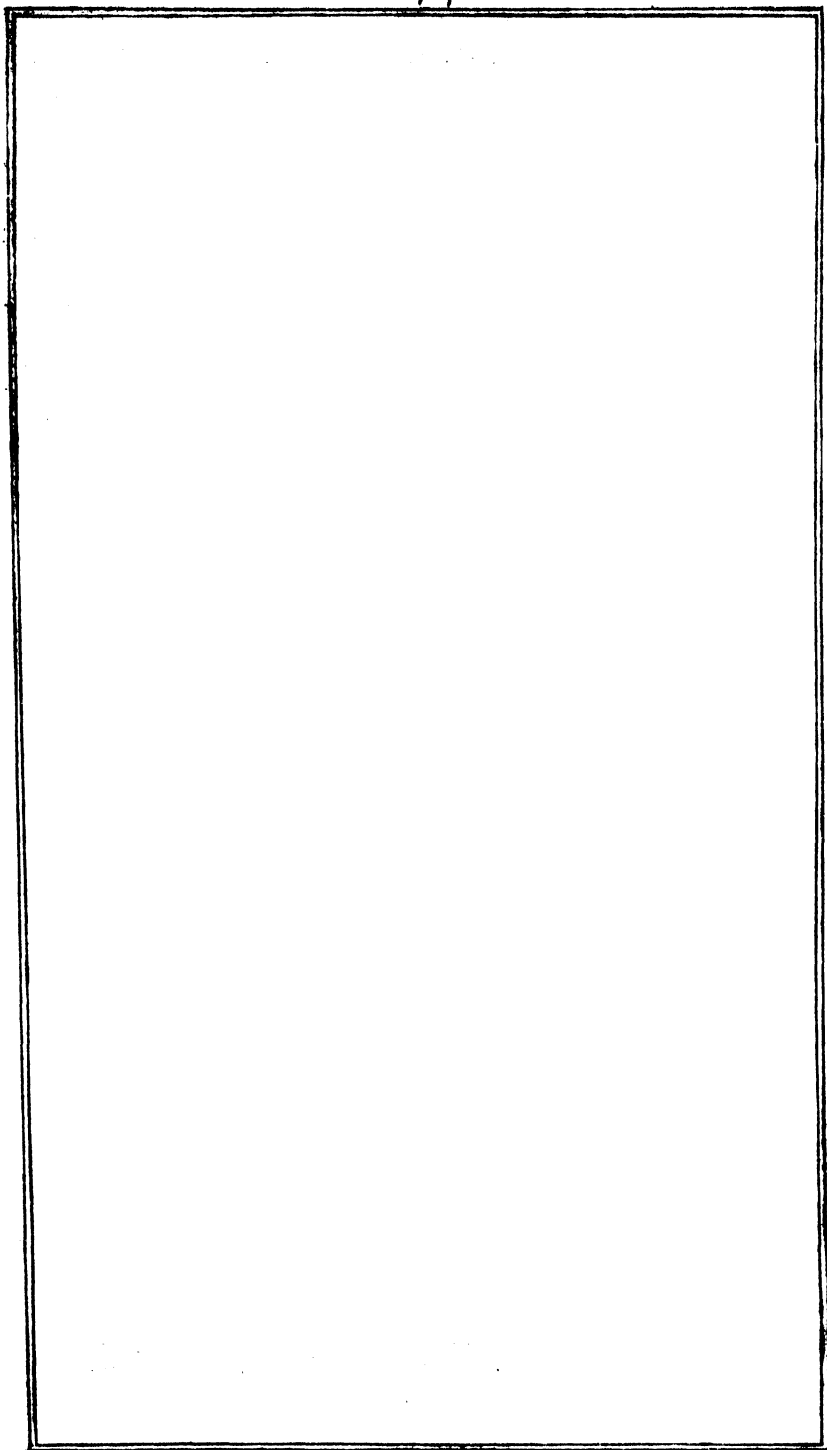
لواع کلاش چہ مرا عالمگیر	نظر این سخنانش چہ ماہ نور افزاے
برین لطافت و خوبی ادا کردہ	سپاس نیز دوا و صاف خواہم دوسراے

بعد از حمد و صلوة و غلبتے فرمود کہ ہر راولیغ از تاثیران نرم و مجیع سینما از شعلہ تعمرن و سے گرم شد پس
از آنکہ دید ہا اشکبار و دلمابے قرار و بے آرام گشت فرمود کہ اے اہل شام ہر کہ مرا خداوند اندو
آنکہ خداوند اندو

انا ابن المصطفیٰ سید انجسار

انا ابن رسول اللہ مختار

نعم پیر صاحب موعج و خداوند تاج و دوج و نعم فرزند را کب البراق و انقل ہم پیران بالاتفاق و نعم
پیر مسافر بویح الذی سرے و پیر مجا و حرم قاب تو سین ادا و نے و نعم پیر خلیفہ فادجی الی عبدہ
ما و جی و نعم پیر غنڈ لب گلشن علمہ شدید القوے و نعم پیر خواجہ شرب و بلجام نعم پیر صدر سندا صاحب
و نعم پیر حبیب الدین محمد بن رسول اللہ و نعم پیر شمسوار بنضار ہل آتی و شہر یار تخت گاہ لافنے و نعم پیر
صاحب مناصب و منظر غرائب علی ابن ابی طالب و نعم پیر وصی و فی بہاد و منقل خزائن امارتہ اعلم
و علی بابا ہر گاہ کہ ابن شاہزادہ زین العابدین گفتے انا ابن حسین غریو از خلق برادر سے و بعد از تر
جد و پدر فرمود و نعم پیر فخر خیر المرسلین سیدہ نساء العالمین منم پیر گوہر برج فاطمہ بفقہ سننے و اختر
رج من اذا بافتد اذائے نعم پیر مادر سادات و شیخ عمرہ عن سادات قبول عذرا یعنی فاطمہ زہرا و نعم
برادر زادہ سبط رسول و قرۃ العین قبول امام متقی یعنی امام حسن و نعم پیر شہید نظام و غریب محمود نویر
مصطفیٰ و سرور سینہ مرتضیٰ تبارکے کرب و بلا یعنی کربلا و رحیل خروش و فغان از اہل نابلس و است
و از اوار گریستن مردمان غریو در شہر و مشق افتاد ازین غلغلہ بزم بہر سیدہ و از بیم غوغا بر خود بلزیز و زون
را اشارہ کرد تا بانگ نماز گوید و سخن را برابر امام زین العابدین منقطع گردانہ و زون بجا ست و گفت اللہ
اکبر اللہ اکبر امام زین العابدین گفت نعم لاشئ اکبر منہ و زون گفت اشہد ان لا الہ الا اللہ امام گفت نعم
سیدہ و سے و بعض روایت گفت شہد یحیی و دومی و زون گفت اشہد ان محمد رسول اللہ امام
زین العابدین گفت نعم محمد رسول اللہ و علماء از سر برداشت و زون و زون انگندہ و کیوہ پاسے تنگیں پر گندہ
کردہ گفت اے موزن بحق یقین محمد تو سو گند کہ بکزانان تو قفت کن موزن خاموش شد شاہزادہ رودی
پیریزہ کردہ فرمود کہ اے پیر معاویہ این رسول صلی اللہ علیہ وسلم جد تو بود یا جد من اگر گوی جد تو
بود و رنج صریح است و تمام عالم میداند کہ دروغ گفته باشی و اگر گوی کہ جد من بود پس ترا چه خبر بران داشت
کہ پدرم را کہ بہترین عزت روحانی صلی اللہ علیہ وسلم فرمودی تا شہید گردند و محذرات سر و قات عصمت



عہ و درمواختی اور دہ کہ امام زین
العابدین علی بن الحسین رحمہ اللہ و اہلہا الناس اجماعاً حسب الاسلام
فوالہ ما رج نبا حکم حتی صار علینا عاراً و فی روایتی نفعتمونا لے الناس یعنی اسے مردمان دوت
دارید مارا مثل دوستے اسلام یعنی این نوع دوستے کیندہ با ما کہ خدا اور سونخی ابان امر کردہ اندو از حد شرع
گذرانیذا اسلام را پس بخدا سوگند کہ این دوستے با فرط شمایر تیر رسید کہ عیب و عار شد بر ما و در روایت
دیگر انکہ دوستے مجددی رسانند کہ نقص دوم ما کردید تر و مردم یعنی نسبت دادید باہل بیت خیرے چند
کہ ایشان از ان برنجی عمری بودند و از آن نقص خود میدانستند۔

اما کرامات و خوارق عادات او بسیار است در شواهد البیضاء از بعضی نقارے آورده که
روزے بدرخانہ علی بن الحسین رم نغم خوانستم که او از دهم بیستم تا برون آمد و دسے سلام
کرد و دو عا گفتم جواب من باز داد پس بیای دیوارے آمد و گفت اے فلان ابن دیوار را می بینی
گفتم بله یا بن رسول الله گفت روزے تکیه برین دیوار کرده بودم و اندوه گین بودم تا گاه دیدم که
مردے خوب منظر با جامه های نیکو و پیش روی من ایستاده و درین نظر میکنند بعد از آن
باسطی بن الحسین چراترا اندوه گین مے بنیم اگر اندوه تو از برای دینا است دنیا نظرتے است حاضر
که بخور و از آن برد و خارج گفتم اندوه من از برای دینا نیست و دینا چنانست که تو میگوئی پس گفت اگر
اندوه تو از برای آخرت است این وعدہ ایست صادق و حکم خواهد کرد و در آن پادشاهی قاهر گفتم
اندوه من از برای آخرت است و در آخرت جهان خواهد بود که تو میگوئی پس گفت اے علی اندوه تو از

بدو سے چہیت گفتیم تیرسم از فتنہ ابن زبیر گفت اسے علی بچکس را دیدے کہ از خدا سے تعالے
 چیز سے خواست کہ بوسے نذاو گفتیم نے گفت بچکس را دیدے کہ از خدا سے تعالے ترسید و کفایت
 کما روے نکرد گفتیم نے بعد از ان غایب شد مر گفتند یا علی بن الحسین این خضر بود و علیہ السلام کہ
 باتو را از میگفت این قصہ را بچن عقلانی نیز در اصابا و رزہ و از انجلا است کہ حسین دی گفتہ است کہ شورش علی بن الحسین بود یعنی
 اند عنبہ جو تے از عصا نیز گرد و سے میگفت تند و بانگ سے کردند فرمود کہ اسے فلان بیچ میدا نے
 کہ این عصا نیز بگویند گفتیم نے گفت نقد پس پروردگار خود میکند و قوت امر و خود سے طلبند و
 از انجلا است کہ روز سے با جسے از اولاد و مواسے و غیر ایشان بصر ابرو ن آمدہ بود سفرہ نہادند و تا
 چاشت خوردند اہو سے آمد و نزدیک ایشان بالیتاد و رو سے بوسے کرد کہ علی بن حسین بن علی بن
 ابی طالبم و مادر من فاطمہ بنت رسول اللہ است بیا و با ما چاشت بخوران اہو آمد و با ایشان خیر سے
 خورد چندان کہ خواست پس بکیس رفت بعضے از غلامان و سے گفتند کہ باز دیر بخوران فرمود کہ دیر از غدا
 خواہم داد و زہار مرا باز انداز گفتند یا ندانیم گفت من علی بن حسین بن علی بن ابی طالبم مادر من فاطمہ بنت
 رسول اللہ است بیا و با ما چاشت بخوران اہو باز انداز بر مایدہ بالیتاد و با ایشان خیر سے خوردند
 اعانہ کردیکے از انجاعت دست بر پشت و سے نہاد و سے بر مید علی بن الحسین رضی اللہ تعالی
 عنہما با و سے گفت بر انداختے زہار مرا ہرگز دیگر با تو سخن خواہم گفت و از انجلا است کہ روز سے نانہ
 و سے در راہ کاہلی میکرد و منے رفت و دیر انجوا بانیہ و تازیانہ و عصا بوسے نمود و گفت تیر تر برو و اگر نہ
 تر یا این تازیانہ و عصا بر ختم ان تیر تیر رفتن گرفتہ و بعد از ان دیگر کاہلی نکرد و از انجلا است
 کہ روز سے با صحاب خود و در محراب نشستہ بود تا گاہ اہو سے آمد و دیر بار و سے بالیتاد دست خود بر زمین
 میزد و بانگے میکرد و حاضران گفتند یا ابن رسول اللہ این اہو بچہ چی میگیدہ فرمود میگوید کہ فلان قرشے
 دیر و بچہ مرا گرفتہ است و من از و سے بازویر اشیر نہادہ ام در دل بعضے حاضران انکار سے درآمد
 کسے را بفرستاد تا ان قرشے را آوردند فرمود کہ این اہو از تو شکایت میکند کہ دیر و بچہ مرا گرفتہ
 و از انوقت و ہراشیر نہادہ اکنون از من درخواست میکند کہ از تو درخواستم بیاچہ و دیر اہو سے باز دہی تا شیرین
 و چون شیر دہد تو باز گردانند از من قرشے بچہ و برا حاضر کرد و ہراشیر داد علی بن الحسین رضی اللہ تعالی
 عنہما از ان قرشے سوال کرد کہ ان اہو بچہ بوسے بخشد بخشید و علی بن الحسین نیز دیر با مادرش بخشید

اویا بچہ خود روان شد و بانگے میکر و گفتند یا بن رسول اللہ چه میگوید و فرمود که شمار ادا عا میکنند و میگوید جزا
 کم اللہ خیراً و از آنجمله آنست که در شبیکه وفات میکر و فرزند خود محمد باقر را گفت اے پسر بر اے من اب
 وضو بیا را و روگفت اب دیگر بیا که درین اب جانور سے مرده است شب تاریک بود چراغ آورد و حقیقتاً
 کرد و موشتی در ان اب مرده بود اب دیگر آورد و وضو ساخت و گفت اے فرزند اشب و عده من سید
 است و ویرا وصیت کرد و از آنجمله آنست که در برناقبه بود که چون بکلمه میرفت تا زمانه پیش پلان وے
 می او بخت جمع حاجت بان نے شد که ورا برزتا انوقت که باز بزمین میر رسید چرخ وے وفات
 کرد و ان نافه بر سر قبر وے آمد و سینہ بر زمین نهاد و ناله میکر دامام محمد باقر رضی اللہ عنہ آمد و گفت بر خیز
 که خدا سے تعالیٰ برکت داد و ترا بر رخاست گفت و بر ایگذا رید که میر دوست روز انجا بود بعد و برد و از آنجمله
 آنست که در طواف دست زدن و مر وے بر حجر الاسود چسپیده بود هر چند بعد که فرزند انجا باز نشد و دم
 گفتند و دستماے ایشان راے باید برید ناگاه در ان میان علی بن الحسین رضی اللہ تعالیٰ عنہما
 رسید و انرا وید پیش آمد و دست مبارک بر ایشان مالید و دستماے ایشان کشاده شد و بر
 و از آنجمله آنست که منال بن عمر گوید که حج رفتہ بودم بر علی بن الحسین رم در آمدن من پرسید که حال خیر
 بن کامل الاسد چیست گفتم که ویرا و کو فرزند گذاشته ام دست بدعا بردا و روگفت اللهم اذقہ حلاوتی
 اللهم اذقہ حلاوتی یعنی بار خدا با بچش ان او را گرے این و اے خدا سے من بخشان او را اگر میانش
 چون بکوفه باز گشتم مختار بن ابی عبید خروچ کرده بود با وے سابقه دوستی داشتم سوار شدم
 تا با وے ملاقات کنم چون بوے رسیدم سوار میشد با وے همراه شدم بهوضی رسید و بایستاد
 و انتظار کسے برد ناگاه خرمید را حاضر کردند مختار گفت الحمد لله که خدا سے تعالیٰ مرا بر تو دوست
 داد و جلاد را طلب کرد بفرمود تا دست با وے ویرا برید و پاسے با وے ویرا برید بعد از ان
 آتش بیا رید آتش او رند و خرمید را در میان ان کردند و آتش در انجا زدند تا وے بسوخت چون انرا
 مشاهده کردم گفتم سبحان اللہ مختار از من پرسید که چرا سبحان اللہ گفتی قصه دعاے علی بن الحسین را
 رنم با وے گفتم مرا سوگند داد که تو خود شنیدے انرا از وے گفتم بی فرو و آمد و دو رکعت نماز گذارد
 و بعد از ان ساعتی وزنگ کرده سید بجمده نهاد و چلویر سے در بجمده بود پس برداشت و روان شد
 و من فی لودی روان شدم ماهه کبر مرغانه من افتاد ویرا مرا عا کردم که فردای که طعانی تا مکر کنم گفت اسی

منہال مرا خبر داد کہ خدا سے تعالے دعا سے علی بن الحسین را ہم اجابت کر دیس میگونی کہ یہاں
 چیز سے خوبیم امروزر و فرانتست کہ روزہ داریم شکرانہ آنرا کہ خدا سے تعالے مرا این توفیق داد و در
 روضۃ الاحباب و شواہد النبوة و بسیار سے از تواریخ او رده کہ بعد از قتل امیر المومنین حسین رضی اللہ عنہ
 بن الخنیفہ رضی اللہ عنہ پیش علی بن الحسین آمد و گفت من عم تو ام و بہن از تو بزرگترم و با ما مت سرفراز
 ترم سلاح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مین وہ علی بن الحسین رہم گفت اسے عم از خدا سے تعالے
 تہرس و دعویٰ ہے پستی تو نیست مکن و دیگر بار محمد بن الخنیفہ مباغہ کر دفرمود کہ اسے عم بیات پیش حاکی
 رویم کہ میان ما حکم لند گفت ان حکم کیست فرمود کہ حجر الاسود ہر دو پیش وے آمد نہ فرمود کہ اسے عم سخن
 گوئی سخن گفت چہ جواب نیا مد بعد از ان امام دست بدعا برداشت و در بعضی روایت دو کعبت
 نماز گزار و خدا سے تعالے را با سما سے نظام بخواند و طلب ان کر و کہ حجر الاسود را بسج او دیس
 روسے بحر الاسود کر و گفت بحق انخدا یکہ موافق بنہ گمان خود را در تو نہادہ است کہ ما را خبر کن کہ امانت
 و وسایط بعد از حسین بن علی حق کیست حجر الاسود ہر دو بخنید چنانکہ نزدیک بود کہ از جاسے خود بختہ
 و بزبان مہلے فصیح گفت کہ ای محمد مسلم و ار کہ امانت وہ صابت بعد از حسین بن علی حق علی بن الحسین است
 و در صواعق محرکہ و شواہد النبوة او رده کہ بعد الملک بن مروان بجحاح نوشت کہ از قتل نبی عبد المطلب
 اقتضاب غامی کہ ال ابو سفیان و ان مباغہ نمود نہ مدت ملک ایشان زود منتقطع شد و ان نوشتہ
 را پنهان بجحاح فرستاد علی بن الحسین رضی اللہ عنہ اگاہ شد بعد الملک نوشت کہ فلان روز
 فلان ساعت بجحاح مکتوبے چنن و چنن نوشتے رسول صلی اللہ علیہ وسلم مرا خبر
 داد و ان نوشتہ را بغلامے داد و بر رجا جسد خود سوار کر دہوے فرستاد چون عبد الملک
 سیرج انرا موافق کتابت خود یافت و انست کہ ان حق است بسیار شد و ان شد و ان را حله
 را انقدر و را ہم کہ طافت داشت بار کر دہوے فرستاد و در صواعق گفتہ کہ چون کتاب بعد الملک سید
 دید کہ تاریخ ان موافق تاریخ کتابتہ است کہ او بجحاح نوشتہ وہان و تنقے کہ رسول خود را نزد بجحاح
 روانہ کر دہوے غلام امام نیز بیرون آمدہ بنا برین بروئے ظاہر شد کہ زین العابدین علی بن الحسین
 رہم صاحب کشف است و اینغے برو منکشف شدہ انکاہ ویرا خوشحالی دست داد و یکبار علما را تہنات و تحقیر
 پندہ غلام امام کر دہ جبت و فرستاد و التماس نمود کہ از دعا خیر اورا فراموش نکند رضی اللہ تعالے عنہ۔

الاطلاق ثناب نقوش خاتم دینی و معیت دے نے اخبار الاول للقرمانے کان اسمہ قیقا قصیر ان نقوش
خاتمہ و توفیقہ الابلہ و کئے روضۃ الاحباب نفی قابل الخیر و نے دول القرمائے کان رضی اللہ عنہ یقول
لاولادہ یا بنی اذما صابکم مصیبتہ من الدینا و نزل کم فاقۃ و امر قان فلیتوفھا الرحل شکم و منوہ للصلوۃ لیس
اربع رکعات و کتین فاذا فرغ من صلوتہ فلیقل یا موضع کل شکوی یا سلت کل بخوی یا شاسنے
کل بلوس یا عالم کل خفیۃ یا کاشف مایثا و من کل لمیۃ ادعوک و دعا و من اشتدت فاقۃ و صغفت قوت
و قلت حیلۃ و دعا و الغریب الفرق الفقیر الذرے لا یجک لکشف ماہو فیہ الا انت یا رحمہ رب العالمین لا الہ الا انت
سبحانک انے کنت من الظالمین قال رضی اللہ عنہ لایدعوہ احد اصابعہ بلہ و الا فرجہ اللہ عنہ
و من دعا رضی اللہ عنہ الم کما سات فاحسنت اسے فاذا عدت قعد علی اما اولادہ انجناب
ازباب اخبار و دران اختلاف بسیار کردہ اندیشے را عقیدہ انکہ انجناب را پانزدہ فرزند بود ہشت
پسر و ہفت دختر و کمال الدین محمد بن طلحہ و عبد اللہ بن جناب اعتقاد کردہ اندکہ انامہ بن العابدین را اصلا دختر
بنودہ و تیاج گزیدہ مسطور است کہ بروایتی ان امام عالی گمر یازدہ پسر و نہ دختر داشت و از اسات
اولاد کوز انجناب ہشت اسم در اکثر کتب اہل خبر است بر بموجب کہ مذکور میگردد و محمد الباقی کہ از نام علیہ
فاطمہ بنت الحسن تولد شدہ بود و زید کہ در کوفہ سعادت شہادت رسید و عمر و عبد اللہ و حسین
و علی کہ بقول گزیدہ فطس لقب داشت و نام مادرین ہفت نامہ از محمد بن محمد بن ابی شیبہ و صفیہ و زہرہ
انست کہ نوشتہ میشود و زید و فاطمہ و ام کلثوم و از تیاج گزیدہ چنان مستفاد میگردد کہ نام اسمہ
طایکہ نیز از جلا ساسے نبات امام زین العابدین است سلام اللہ علیہ کذا فی روضۃ الاحباب
للسید جمال الدین محدث -

محمد بن علی بن الحسین رضی اللہ عنہ

در شواہد البیوہ اورودہ کہوے امام نجم است کینت آداب و جفا است و لقب دوسہ باقر و سیدہ برکات
المتجرہ فی العلم و ہو توسع فیہ فی تاریخ ابن خلکان انما قبل الباقی لا یتقر فی العلم اسے توسع و اتقر
التوسع و غیر بقول الشاعر -

و خبر من یبے علی الاجل

یا باقر العلم لاهل التقی

و انما عدل قرانی ارہ کہ ابن شوقری گفتہ ہو احد الایۃ الثانی عشر فی اعتقاد الائمہ علیہ السلام باقر و لغت از بقیر الارض

گرفتند یعنی شگاف زمین و مخفیات انرا بیرون آورد و ظاهر ساخت و او را با قرآن جہت میگفتند کہ انہما مخفیات کتور معارف و حقایق احکام و لطایف حکم میفرمود و چنانچہ مخفی نیست مگر بر کسیکہ بصیرت و سہ نفس و سہ ریاست و سہ فاسد گشتہ باشد و انان جہت در شان او گفتند کہ و سہ باقر و جامع دشا ہر و راف عالم بود و صفائی قلب و ذکا سہ علم و طہارت نفس و شرافت خلقت و است عمر شریف خود و اطاعت خدا سہ تعالیٰ صرفت سہ نمود ۔

و سہ روضۃ الاحباب نقیش باقر لقب بذلک لقبقرہ اے تو سونے العلم و بقول کمال اندین بن طلحہ ہادی تیز زبلا القاب انتخاب است و فی الشواہد و اخبار الاول للقرآن سہ روضۃ الاحباب مادر سہ فاطمہ بود و بنت الحسن بن علی بن ابی طالب رم و ابن خلکان گفتہ امام عبدالمذنبت الحسن بن علی بن ابی طالب علیم السلام در منتخب السیر آورده کہ مادرش ام عبدالمذنبت الحسن بن علی بن ابی طالب رم با بچہ امام محمد باقر ہاشمی است از دو ہاشمی تولد نموده و علوی است از دو علوی بوجہ آمدہ کذا سہ روضۃ الاحباب در شواہد و روضۃ الاحباب آورده کہ ولادت او

روز جمعہ سیوم صفر سنہ سبع و خمسين من الهجرة در مدینہ اتفاق افتاد و پیش از قتل امیر المومنین حسین رضی اللہ عنہ بیسہ سال و وفات وی در سنہ اربع عشرۃ فی تاریخ ابن خلکان نو نے سہ شریع الاول سنہ ثلاث عشرۃ و مائتہ و قبل فی الثمان عشرۃ

من صفر سنہ اربع عشرۃ و قبل سبع عشرۃ و قبل ثمان عشرۃ بالجیمۃ و نقل اے المدینہ و دفن بالقیع نے القبر الذی فیہ ابوہ و عم امیر الحسن بن علی صلوات اللہ و سلامہ علیہم سہ القیۃ اے قیہ

قبر العباس رضی اللہ عنہ و سہ دول الاسلام للذہبی نے سنہ اربع عشرۃ مات الامام ابو جعفر محمد

بن علی بن الحسین العلوی الباقرا الفقیہ و لہ ثمان و خمسون سنہ و سہ روضۃ الاحباب و شواہد ابو جعفر و وقت شہادت امام حسین سہ سالہ و در زمان وفات پدر خود امام زین العابدین عی و شہادت سالہ بود و در سنہ اربع عشرۃ و مائتہ فوت شدہ برین روایت کہ اصح اقوال است مدت عمر غریب نجباء و ہفت سال باشد و غیر بن نیز گفتہ اند و منتخب السیر آورده کہ ذفات و سہ در ذی الحجہ سنہ اربع عشرۃ و مدت عمر شہید نجباء و نہ سال بود و در ترجمہ صواعق گفتہ سن او پنجاہ و ہشت سال بود و فی روضۃ الاحباب زمان امامتش نوزدہ سال و در تاریخ گزیدہ مسطور است کہ بروایت علمائے شیوہ ہشتام بن ابی الملک

بن مروان ابن امام عالی مقام از ہر دو مدرّس ہما نوش باتفاق علمائے ملت گورستان بقیع است
نزویک مرقد ہشت امین امام زین العابدین سلام اللہ علیہ اسے یوم الدین و رقبہ کہ عباس ابن
عبد المطلب مدفونست و وفات و سہ و زمان ابراہیم بن الولید واقع شد گذارنے اخبار الدول
للقرمانہ در عمر و سہ قول است پنجہ ہفت و پنجہ و ہشت و پنجہ نہ الاول ہوا ص ۴۰۰

فی مناقبہ

نے روفتہ الاحباب علو شان ابن امام ستودہ انجام نہ دران مرتبہ است کہ ظلم و زبان شیخ
ان تو اندر و سہو مکان ابن قدوہ و ایل و او از زمان نہ بنیاد ایست کہ زبان قائم فیض ان را
تحریر تو اندر و فو فضل و کماش در اکثر کتب مطول سیرہ سطور است و غارت مجید و عیالاش در بطون
صحائف مذکور حقیقت امانش بموجب نص ابائی عالیشان متعین و کثرت کراتش در منشآت
محبان خاندانش مبین و نے تنزیب النوادے محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیہ السلام
الہاشمی المدنی ابو جعفر المعروف بالباقری سے بزرگ لانا بقول علم اسے شہد فخرت اصلہ و علم خفیہ و امام
عبد اللہ بن الحسن بن علی بن ابی طالب و ہوتا ہے جلیل امام باقر علیہ السلام مدد و فی فقہاء
المدنیہ و ایتیم سمع جابر و انس و سمع جماعت من کبار التابعین کا بن السیّد و ابن الحنفیہ و غیرہ
و روئے عنہ ابو اسحاق السبّیعی و عطاء بن ابی ریح و عمر بن دینار و الاعمش و ہوا سن منہ الزہری
در جمعیتہ و خلائیق انرون من التابعین و کبار الایمہ و روئے عنہ النجاشی و مسلم قال الزہری لونی
سنتہ اربع عشرہ و ما نہ و قال یحییٰ ابن معین سنتہ ثمان عشرہ و قال المذائبی سنتہ سبع عشرہ و ہوا
ابن ثلث و سبعین سنتہ و قال ابو نعیم ابن ثلث و سبعین و نے تاریخ النجاشی عن ابنہ جعفر انہ
توفی و ہوا بن ثمان و سبعین سنتہ رحمہ اللہ و نے اخبار الدول للقرمانہ لم یظہر عن احد من ولد الحسن
و الحسین من علم الدین و السنن و علم القرآن و السیر و فنون الادب ما ظہر عن ابی جعفر الباقری و نے
عنہ نے معالم الدین بقایا الصحابہ و وجوہ التابعین یعنی نہ ظاہر شدہ است از احد سے از اولاد و نہ
از علم دین و سنت و علم قرآن و سیر و فنون ادب انچہ ظاہر شدہ است از ابی جعفر باقر و روایت
کرده اند از و سے بقایا سے صحابہ و اعیان تابعین و کماطے فارے در شرح شفا سے قاضی عیاض

وحدیث شمایل گفتہ محمد بن علی ابو جعفر الباقری سے بلقیترہ نے العلم اسے تو سوغیہ روئے عن ابویہ و
 جابر و ابن عمر و طاہفہ و عن ایہ جعفر الصادق و الزہرے و ابن حجاج و الاذاعی و اخرون انجح الامانی
 السنۃ فیہ محمد بن علی یمن است ابو جعفر باقر نامیدہ شد بان سبب متبرک او در علم یعنی توسع در آن
 روایت کردہ است از پدر و مادر خود و جابر و ابن عمر و گروہی و از دوسے روایت کردہ اند پس ابو جعفر صادق
 و زہرے و ابن حجاج و از اسے دیگران و روایت کردہ اند بر اسے و صاحبان صحاح مشکا نہ پس
 امام باقر جابر و انس و ابن عمر و ابے سید خدرے و از پدر خود امام زین العابدین و مادر خود ام عبد اللہ
 بنت الحسن و کم پدر خود محمد بن الحنفیہ و سید ابن السبب و غیر ہم روایت دار و از دوسے پس شرح جعفر
 و ابو اسحاق سیع و عطاء بن ریح و عمر بن دینار و ریح و زہرے و ربیعہ و ابن حجاج و از اسے و مخول ابن
 راشد و غیر ہم روایت دارند و در ترجمہ صواعق گفتہ کہ باقر رضی اللہ عنہ در مقامات عارفین چند ان
 رسوخ داشت کہ السنۃ و صفین از وصف ان گنگ دلال است و در سلوک و معارف بخان بسیار
 دار و یمن شرف و بر کافی است کہ ابن دینے از جابر روایت کردہ کہ ابو جعفر باقر اگفت و وقتکہ
 صغیر بود کہ پیغامبر ترا سلام میرساند خصا مجلس گفتہ اسے جابر کیفیت از بر اسے ما واضح کن جابر گفت
 تر در رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشستہ بودم و حسین در کنار انحضرت بودم اگفت اسے جابر حسین را پس
 خواہد شد کہ نام او علی باشد چون روز قیامت در آید مناد سے ندا کند باید کہ سید عابدین بنزیر و
 پس حسین کہ نام او علی است بنیزد باز فرمود کہ ابن علی را پس سے خواہد شد نام او محمد خواہد بود اگر
 زمان اورا در بابے سلام من باورسانے در شواہد البتہ و در وقتہ الاحباب ^{و اللہ اعلم بالصواب}
 قراح کہ روایت میکند از جعفر صادق رضی اللہ عنہ و از پدر خویش باقر رضی اللہ عنہ نقل میفرماید کہ گفت
 روزے پیش جابر بن عبد اللہ انصار سے درآمد و او مکفوف البصر بود سلام کردم بہ جواب مبارک
 نووہ پر سید کہ نو کیستے گفت محمد بن علی بن حسین اگفت نزد یکای میشی اور تم سے دوست مرا سپوید
 و چون خواست کہ پاسے مرا بود و تر شرم گفت حضرت رسول صلی اللہ علیہ اسلام میرساند
 گفتیم علی رسول اللہ السلام و رحمۃ اللہ وبرکاتہ انی صورت چگونہ بود یا جابر و یک کیفیت انحضرت مرا یاد
 کردہ گفت روزے در خدمت رسول صلی اللہ علیہ وسلم بودم فرمود کہ بملک جتے جتے تلیقے رجلا من
 و لدی بقال لہ محمد بن علی بن حسین سبب اللہ النور و الحکمتہ فآترہ منی السلام یعنی اسے جابر شاہد

ہائے اسے تا ان زمان کہ ملاقات کنی بایکے از اولاد من کہ اور احمد بن علی بن الحسن
 گویند خداے تعالیٰ ویرانور حکمت و دہر پس اور اسلام از من برسانے و بعض
 از فضلہ اخبار جنین روایت کردہ اند کہ جابر بن عبد اللہ گفت کہ رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم با من گفت اوشک بقی حق تعالیٰ و لد امن الحسین بعث الی محمد
 یبعث علیہ السلام یقرآن اذ القیۃ فاستراہ منی السلام یعنی اے جابر شاید
 کہ تو بمانے تا باقر ز من کہ از نسل حسین باشد ملاقات کنے کہ اور احمد گویند علیہ السلام
 دین را یکشاید وقتے کہ ملاقات کنے اور ایں برسانے اور از من سلامے دے
 و رفت الاحباب کہ احمد بن محمد بن عیسیٰ روایت کرد کہ جابر بن عبد اللہ
 انصارے در مسجد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشست بود و غمامہ سیاہ بر سر بست
 و گاہے ندامت کرد کہ یا باقر و مردم مدینہ میگفتند کہ جابر سخن بہودہ میگوید و اسے
 کہ مسے نذر دہر زبان میراند جابر میگفت بخدا سوگند کہ این سخن بہودہ نیست
 زیرا کہ از رسول خدا شنیدہ ام کہ با من میگفت ستر رک رجلا منی احمد اسے
 و شمالہ اشمالی یقر العسلم یقر یعنی در بایے مردی از من نام من نام اوست
 و خصالت و خلعت من است گافہ علم را شکافتنے و در شواہد آورده کہ در بعض روایات جنین
 آمدہ است کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم جابر را گفت کہ بقاے تو بعد از ملاقات
 و جدی اندکے خواب بود ہم در ان چند روز جابر وفات کرد رضی اللہ عنہ این حدیث
 را بسیارے از اہل سیر و تواریخ در کتاب خود آورده اند چنانچہ صاحب
 روضۃ الصفا و اخبار الدول للقرآن و منتخب السیر و غیرہ انتہی و فی توفیق
 المستقلا نے محمد بن الحسین بن علی بن ابی طالب ابو جعفر السابرقیۃ
 فاضل من المراتبۃ مات سنۃ بضع و عشرۃ و فی خلاصۃ التذہیب للما فی فظہ الدین
 محمد بن علی ابو جعفر المدنی الاسام المعروف بالسابق من ابیہ و ابی سید
 و جابر و ابن عمرو و طاقتہ و عنہ ابنہ جعفر و الزہرہ و عنہ ابنہ راشد خلق قال
 ابن سوسہ ثقتہ کثیر الحدیث و وثقہ العجلی قال ابو نعیم تو نے سنۃ اربع عشرۃ ویاہ۔

فصل در اخبار امام محمد باقر علیه السلام و نیزی از کلمات او فی مطالب اهل
 لامام کمال الدین الشافعی علی جابر یعنی گفت جابر گفت مرا محمد باقر روزی ای جابر بن
 مشغول قلبم گفتن چیست شغل قلب تو گفت ای جابر کسیکه داخل شد در قلب من
 دین خدا مشغول نگرداند او را غیر او ای جابر هیچ میدانی که دنیا چیست نیست
 آن مگر محبت که سواری می کند برو و پارچه کمی پوشد آزار و زنی که عاشق او شده است
 ای جابر مومن بر بقای دنیا اطمینان ندارد و از خوف آخرت مامون نباشد و از
 ذکر خدا غافل نماند آنچه شنیده است از گوش خود از اخبار رفته و بماند و از خود
 آنچه دیده است بچشم خود از زینت آن پس رسیده اند ثواب برابر بر تنبیه اهل تقوی
 بکترین مردمانند از راه مومن و اکثر اند براسه شما از راه مومن اگر از پوشش کنی
 تو یاد کنند ترا و اگر یاد کنند تو اعانت کنند ترا بسکه گویانند براسه حق خدا
 بسکه قائم کنند گانند امر خدا را پس بساز دنیا را که وارو شدی تو در آنجا و رفتی
 از آنجا یا مانند ما که رسیدی تو در خواب و چون بیدار شدی نیست با تو چیزی
 از آن محگاه دار خدا تعالی را و چیزی که طلب رعایت تو کند در دین خدا و حکمت او
 و گفت علی السلام که غنا و غرت حلال می کند و طلب مومن پس چون سیدند
 در مکان توکل و طمن گرفت در آنجا و گفت زید بن خثیمه که گفت امام باقر که من
 می رسد مومن و غیر مومن را و نمی رسد ذاکر را و روایت کرد مسمی از امام باقر
 گفت که شنیدم کمی گفت پس خود را که دور باشی از سستی و تنگدلی
 که اینها کلید بر شر اند اگر تو سستی کنی از ادای حق بازمانی و اگر تنگدلی
 نشوی بر حق صبر نتوانی کرد و گفت اقلع مولی ابی جعفر که با آدم با امام با
 برای حج پس چون داخل مسجد شد و دید بسوی مسجد پس بگریست تا آنکه بلند
 شد و آواز گریه او پس گفت قسم پروردگارم خداست تو با مردمان می بیند بسوی تو

این کلمات
 عبادت
 مومن
 و بانی
 صفات
 عباد
 بنده
 و بانی
 این کلمات
 بانی
 این کلمات

اور وہ کہ امام باقر از حال شیخین رضی اللہ تعالیٰ عنہما سوال کر ذمہ گفت انے اتولا ہما من ایشا کربیت
 دیار سے خود فرار کرتے ام نگاہ مخفیہ از حضار مجلس گفت شیعہ زعم کرده اند کہ مدح و تولا شیخین از شا
 بسبیل تقیہ صادر میشود فرمود انما یجات الاحیاء ولا یجات الاموات فعل اللہ بہشام بن عبد الملک
 کذا و کذا مردم از زندگان سے ترسندہ از مردگان خدا سے تبارک و تعالیٰ بہشام بن عبد الملک
 چنین روایت بخبر ردا و الدار فطنے فی الصلوٰۃ عن السفیان برداتی صحیحہ و روشدہ کہ وقتیکہ عمر رضی اللہ عنہ نبویہ پوشیدہ
 شدہ بود علی رم گفت صلی اللہ علیک یا عمر و دعا کرد برو سے بعد از ان از امام باقر پرسید کہ ای چنین نیست
 کہ صلوٰۃ بر غیر بنیامنی عنہ است گفت این چنین شنیدہ ام و برین کلام قابل اعتراض دارد است پس
 توجیہ ان باین طریق است کہ محتمل است علی رم قایل بعہد مکر اہت باشد و قبول رسول صلی اللہ
 علیہ وسلم کہ فرمود انکم صل علی ال ابی اذ نے عمل کردہ باشد

اما کرامات و خوارق عادات از وی بسیار شدہ در شواہد النبوتہ و در فتہ الاحباب روز قہار
 اور دہ کہ ابو بکر کہ مکفوف البصر بود گفتہ کہ روزے مرا قرار مئی اللہ عنہ گفتم کہ شہادت رسول اید فرمود
 کہ ارے پرسیدم کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم دارت علم جمیع البینا بود و جواب داد کہ ارے گفتم کہ شہا
 تیر میراث گرفتہ اید علم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت ارے گفتم شہادت ان است کہ مردہ را
 زندہ گردانید و کور مادر زاد را بین بریں را میز آئینہ از کور سے و بریں و خبر کنید مردم را از آنچه دہانہا می خود
 بخورند و ذخیرہ سے منہد فرمود کہ ارے باذن اللہ تعالیٰ بعد از ان فرمود کہ پیش نشین پیش نشین است
 مبارک برو من فرود اور دو گفت یا شائے چشم من میاشد چنانکہ کوہ دشت و آسمان من
 را دیدم بعد از ان دست بردو سے من فرود اور و حال خود باز گشتم فرمود کہ ازین دو حال کد ام را
 میخواہے انرا کہ چشم تو بینا باشد و حساب تو بر خدا باشد و اگر خواہی کہ چشم تو نابینا باشد و چنان
 در بہشت و راسی گفتم ان میخواہم کہ چند روز نابینا باشم و عجیب و در بہشت و راسی در شواہد اور دہ کہ
 فیض بن مطر گوید کہ ابو جعفر محمد بن علی رضی اللہ عنہما در آدم و حیواستم کہ دیر از نماز شب در عمل سوال
 کنم چون در آدم بے آنکہ سخن گویم فرمود کہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصل علی الراحۃ متینا
 توجہت یعنی بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ نماز میگذازد بر راحلہ ہر سو کہ متوجہ میشد و از آنکہ
 انست کہ جعفر بن محمد رضی اللہ عنہما گفتہ است کہ روزے پدر من فرمود کہ از مدت عمر من پنج سال مشای

نمانده است چون دس وفات یافت حساب کردیم راست اربے زیادت و نقصان و آزار انجمله است
 که محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنه برار هشام بن عبد الملک بگذشت در انوقت که تباے آن میکردند
 فرمود که والله این دار خراب کرده شود و الله که خاک ابن را از اینجا نقل کنند و الله که هر انچه شکست
 بنامه ان ظاهر شود چون هشام وفات یافت بفرموده و بعد بن هشام از خراب کرد و خاک را بر سر او نبردند
 چنانکه شکست آن نمانده شد چون برادر کوچکتر رضی الله عنه را بگذشت فرمود که والله این کوچه خروج کند و بر آبکشند
 و سدی را بر گزینند و با اینجا روند و بر سر قصبه کنند مردمان تعجب کردند که در مدینه قصبه نمود مگر چون
 سرور آوردند قصبه نیز آوردند و آزار انجمله است که جعفر بن محمد گفت رم که پدر من وصیت کرد که چون من
 بمیرم تو مرا غسل کن زیرا که امام را جز امام نشوید دیگر گفت که برادر تو عبد الله زود باشد که دعوی
 امامت کند و مردم را بخود خواند ویران کند که عروسه که تاه خواهد بود چون پدر من وفات کرد برادر دم
 عبد الله دعوی امامت کرد و چندان نرسیت چنانکه پدرم گفته بود و آزار انجمله است که دیگر
 گفته است که اجازت خواستم تا بر ابو جعفر رضی الله عنه در ایام گفتن تعمیل کن که نزدیک دس
 جماعتی اند از انخوان تو چندان بر نیامد که دوازده مرد بیرون آمدند قبا با سه تنگ در بر و موزه با
 سلام کردند و بگذشتند بعد از ان من بر دس درآمد و تقیم انجا عت را که از پیش تو بیرون آمدند
 نیشناسم ایشان چه کسانی فرمود که این برادران شما اند از قوم جن پرسیدم که ایشان
 بر شما ظاهری میشوند فرمود که ارسه بچنی که شلپیش ماسه آید و از حلال و حرام می پرسید ایشان
 نیز می آیند و می پرسند و آزار انجمله است که دیگر گفته است که با محمد بن علی رم میان که و مدینه
 میرفتم دس بر بنبله سوار بود من بر دراز گوشه ناگاه دیدم که گرگ از بالا که فرو آمد از نزدیک
 محمد بن علی رم رسید و بلفظ خود نگاه داشت و گرگ دست خود بر پیش زین بلفظ نهاد و تادیبه
 با و سخن گفت دس گوش میکرد پس با گرگ گفت برو که چنان کردم که میخواسته گرگ رفت
 و با من گفت میدانی که گرگ چه میگفت گفتم الله و رسول و ابن رسول اعلم یعنی خدا و رسول او
 پس رسول او را تا نزد فرمود که دس میگفت که جفت مرادین که دروزه سخت شده است عا
 کن تا خدا سے تعالے ویرا خلاصی دهد و سچ تن را از نسل من بر شیعہ تو مسلط نکرد و اند من گفتم که عا
 اگر دم و آزار انجمله است که یکس از سلف گوید که در مکه بودم اشتیاق محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنه

بر من غالب شد خاصه از براسے و سے بدینہ رقم در ان شبیکہ مہینہ رسیدم مر باران و سرما
 سخت گرفت نیم شب بود کہ در سراسے و سے رسیدم و در فکر بودم کہ ہمان ساعت در کوہم یا مگر کوہم تا باطل
 بیرون آئید ناگاہ اواز سے آمد کہ گفت اسے جاریہ از براسے فلان در را بکشائے کہ دہے اشب
 سردا و باران رسیدہ است جاریہ آمد و در را بکشاد من و آدم و از آنجملہ انست کہ دیگر سے گوید
 بدر سراسے و سے رقم مراد دستور سے ندا و وغیرہ مراد دستور سے داد بسیار اند و گھین بچانہ خود رقم
 و مرا خواب نے آمد و فکر شد م و با خود گفتیم بکہ باز گردم اگر جماعت مرجعہ باز گردم ایشان چنین میگویند
 و اگر بقدریہ باز گردم ایشان چنین میگویند اگر بخروید چنین و اگر بزیہ چنین سخن ہیجے کے بے فساد ہی
 نیست و برین فکر بودم تا بامانگ نماز بامداد گفتند ناگاہ اواز آمد کہ کسی در یہ کہو کہ گفتیم کیست گفت
 رسول محمد بن علی بن احمین برون رقم گفت اجابت کن کہ ترا بچانہ جا مہ پو شیدم و بر رقم چون
 برو سے و آدم گفت اسے فلان نہ بمرجعیہ باز گرد نہ بقدریہ و نہ بزیہ یہ بکہ باز گرد و از آنجملہ
 انست کہ دیگر سے گفتہ است کہ از باقر منہ پرسیدم کہ حاجق المؤمن علی الصبی صبیبت حق مومن
 بر خدا رو سے خود را از من بگردانید بکہ باز تکرار از ان سوال کہ آدم بار سیوم گفت حق مومن بر
 خدا سے تعاضے انست کہ اگر ان نخلہ را گوید کہ ببا بیاد چون در ان نخلہ اشارہ کرد نظر کردم و دیدم در
 حرکت آمدن ببا بیاد بسو سے و سے اشارہ کرد کہ بجاسے خود قرار گیر کہ باین سخن آمدن ترا بخواسم
 و از آنجملہ انست کہ دیگر سے گفتہ است کہ بدرخانہ باقر رضی اللہ عنہ رقم و در کوہ رقم نیز کے بیرون آمد
 کہ پستان و سے در آغاز خاستن بود دوست بر سر پستان و سے زدم و گفتیم کہ مولا سے خود
 را بگو سے کہ فلان برو راست از درون خانہ اواز داد کہ درون امی کہ ما در صباد ترا درون رقم
 و گفتیم کہ من بان بد سے نیندیشیدہ بودم فرمود کہ راست میگوی اما اگر شما گمان سے برید کہ این
 دیوار کہ پیش ابصار ما حجاب میشود چنانکہ پیش ابصار شما است پس میان ما و شما جہ فرق باشد
 زنا را کہ دیگر چنین کنی و از آنجملہ انست کہ دیگر سے گفتہ است کہ جناب والیہ بر باقر ہم و آدم فرمود
 کہ چرا پیش ما دیر سے ای حبابہ گفت کہ بر سر من سفید سے پیدا شدہ است کہ خاطر مرا مشغول
 میدارد و باقر فرمود کہ از این مگاہی نمود دوست مبارک بان فرود او دیار شد پس فرمود کہ این بیوی ہید او بند
 دید کہ سو سے دی سیار شدہ است و از آنجملہ انست کہ دیگر سے گفتہ است کہ قریب بچاہ تن بودیم در

رزم ناگاه شخصی از کوفه درآمد که کار و سوانه بوده است که دانه فرمایم فروخته است. و سوار باقر فرم
 کرد که فلان کس در کوفه چنین گمان دارد که با تو فرشته ایست که کار فرما از من و شیعه ترا از عداوتی
 تو جدا می سازد و ترابان شناسا سائے گرداند باقر فرم از دسے پرسید که ترفه تو چیست گفت گندم می فرو
 فرمود که دروغ می گوئی گفت گاه گاه جو نیز می فروشم فرود که چنین نیست که بیگویی بلکه حرف تو راست
 که دانه فرمایم فروخته شخصی گفت که ترابان که خبر کرد فرود که فرشته ایست زمانه که در شناسا
 میگرداند به شیعه من و عدد من و تو نخواهی مرد مگر بفیلان علت را و سے میگویند که چون بکوفه باز شتم
 از احوال آن شخص پرسیدم گفته سه روز است که دسے مرده است بهمان علت مرده بود که باقر فرم
 فرمود بدو از آنجا انست که دیگری سے گفته است که روز سے باقر فرم سوار شد و من نیز با دسے سوار
 شدم چون اندک سے بر ختم دو شخص پیش آمدند باقر فرم فرمود که اینها از دوان اند اینها را بگیر و محکم
 بندیز غلامان دسے هر دو شخص را محکم بستند یکی از معتمدان خود را گفت باین کوه براسه و بر بالای
 آن غاریست با بنجا در اسے هر چه پیایسے بیا ران مقدم برفت و دو جامه و آن پر از رخت آورد و یک
 جامه دوان دیگر از موضع دیگر بیرون آوردند باقر فرم فرمود که از صاحبان این جامه و انهایکے حاضر است
 و یکے غائب چون بمیدیه باز شتم صاحبان دو جامه دوان نخستین جامتے را سمت کرده بودند و
 ایشانرا عقاب میکرد باقر فرم فرمود که اینها را عقاب مکنید و آن دو جامه و آن را صاحبانم داد
 فرمود تا دزدان را قطع ید کرد و یکے از ایشان گفت الحمد لله که قطع ید تو بمن بر دست فرزند رسول
 صلی الله علیه و سلم واقع شد باقر فرم فرمود که دست بریده تو به سبت سال پیش از تو به بهشت
 رفت و آن شخص سبت سال دیگر خبر نیست و بعد از سه روز صاحبانجامه دوان دیگر آمد باقر فرم فرمود
 که در جامه و آن تو هزار دینار راست از آن تو هزار دینار دزدان دیگر سے و از جامه ما چنین و چنین کرد
 گفت اگر بدانی که نام صاحبان چیست راست یا شد فرمود که نام او محمد بن عبد الرحمن بود
 مردی صالح است کثیر الصدقه و کثیر الصلوة است و اکنون بیرون شهر است و از شرطه او شخص نفر
 بود و گفت امست با الله الذی لا اله الا هو و آن محمد اعمده در سوار مسلمان شد و از آنجا انست که
 که ابو بصیر روایت کند که باقر فرم فرمود که من مرو سے را شناسم که اگر بکنار دریا برسد همه دواب
 بحر اجمعات و اموات و خالات ایشانرا بداند ظاهر که از آن مرد نفس خود گرفته و الله اعلم و از آنجا انست

کہ دیگر سے گفتہ کہ باجمعی بدہیز خانہ باقر رحمہ درادیم و شنیدیم کہ کسے بلنت سر یانے چیز سے بخواند
 باوان خوش و میگردد گمان برویم کہ نگار اہل کتاب چیز سے بخوان چون درادیم یکس نو و گفتم شنیدیم
 کہ کسے بلنت سر یانے چیز سے بخواند باوان خوش گفت مناجات فلان بنے ریا کرد و دم و خوانم
 مرا ریا نید و از انجملہ انست کہ دیگر سے گفتہ است کہ ابن عکاشہ اسد سے بر باقر رحمہ در آمد و فرزند
 وے جعفر ہم پیش وے ایستادہ بود ابن عکاشہ با باقر رحمہ گفت جعفر مان سن رسیدہ است
 کہ دیر از ان نبی چرا دیر از ان نیدہ ہے و پیش باقر رحمہ مرور سر مہر تہادہ بود فرمود کہ دین نزدی
 از بر برخاستہ خواہد آمد و در فلان موضع نزول خواہد کرد چون دیگر بار بروے درادیم فرمود کہ شمار انگشتہ
 بود کہ کہ تخاخی ہر مدادہ است بروید و باین مرہ جاریہ را بنجید چون پیش نخاس رفتم گفت ہر چہ دہشتم
 فرو ختم کرد و کینک کہ ہر یکے از دیگر سے بہتر است گفتم ہر دن ارثا نیم ہر دورا ہر دن اور دیک را
 اختیار کردیم و گفتم کہ بچند میفروشے گفت کہ ہفتاد و نیا گفتم کہ چیز سے کم کن گفت کہ بیج کم شینم پس
 ما گفتم کہ ہر چہ درین مرہ با شمدے خرم و نیدانیم کہ درینجا چند است و نزدیک کاس مر دے بود
 ایض الراس والیجہ گفت کہ مرہ را بکشاید و وزن کیند نخاس گفت بکشاید کہ اگر یک جہ
 از ہفتاد و نیا کہ با شمدہ نخا ہم فروخت دیگر بار آن پیر سالخور کہ وزن کیند مرہ را بکشایدیم
 و وزن کردیم ہفتاد و نیا بود بے زیادت و نقصان پس جاریہ را گفتم و بر باقر رحمہ در اور دیم و جعفر
 پیش وے ایستادہ بود باقر رحمہ را از انچہ گذشتہ بود خبر کردیم شکر خدا سے تعالے گفت پس از ان
 جاریہ پرسید کہ نام تو چیست گفت حمیدہ فرمود کہ حمیدہ نے الدنیا و نمودۃ نے الاخرۃ یعنی در دنیا و
 اخرت ستودہ پس گفت مرا خبر کہ بکر سے بانیب گفت بکر فرمود کہ ابن چون بودہ است
 کہ بیج جاریہ از دست نخاسان سلامت نے حمیدہ گفت ہر گاہ کہ ابن نخاس پیش من سے آمد و قصد
 من میکرد پیرے ایض الراس والیجہ سے آمد و بر اٹپا پنجہ میزد و از پیش من دور میکرد و میفرورت
 تکرار واقع شد پس باقر رحمہ جعفر را گفت بگیر این کینک را از وی تولد شو غیر اہل الارض موسی بن جعفر
 و از انجملہ انست کہ روز سے در مدینہ باجماعی نشستہ بود کہ ناگاہ سہ خود در پیش انگشتہ بعد از ان
 سہ بر اور و گفت حال شما چون خواہد بود و تم سے کہ مر دے بمدینہ شما آید یا چہا ہزار مر دے
 روز قتل کند مقابلان شمار او از وے بلا سے عظیم بنید کہ نتوانید کہ دفع ان کیند و این در سال

ایندہ خواہد بود این خبر گزینید و یقین بر ایند کہ انچه گفتہ راست است ایند اہل مدینہ سخن و سہ انفات
 نکردند و گفتند این ہرگز نغیہ شد مگر نفس اندک و جو ہاشم خامہ نذر اگر ایشان میدانستند کہ ہرچہ
 دے میگویی حق است چون سال دیگر آمد باقر فرمود سایہ بنو ہاشم عیال خود را گرفتند و اندہ مدینہ بیرون رفتند
 و نافع بن الارنق آمد و کرد انچه فرمودہ بود پس اہل مدینہ گفتند بعد ازین ہرچہ باقر فرمود گوید ازین تجاوز
 ننماییم کہ اینان اہل بیت نبوۃ اند ہرگز بیچ گویند مگر حق و صدق و آرا بخلافت کہ دیگر سہ گفتہ است
 کہ با باقر فرمود و سید رسول م بودم و در انروز ہاکہ علی بن الحسین رم وفات کردہ بود ناگاہ داداؤد بن سلیمان
 و منصور و اہل نقہ درآمدند و او پیش باقر فرمود و داد نقی جاسے دیگر بنشست باقر فرمود گفت کہ
 کہ دادا نقہ چون پیش مایا آمد داداؤد و غدر سہ گفت فرمود چندان بر نیاید کہ دادا نقہ و اسے
 امر خلق شود مالک شمرق و غلب گردد و عود را زیار پدر و چندان کنوز جمع کنند کہ پیش از دے کسے نکردہ باشد
 داداؤد بر خاست و از ارباد اہل نقہ گفت دادا نقہ پیش دے آمد و گفت مرا بیچ از آمدن پیش
 تو باز نداشت مگر عظیم و اجلال تو پس پرسید کہ ان چہ سخن بود کہ داداؤد گفت فرمود کہ راست است
 و بیخان نخواہد شد دیگر پرسید کہ ملک ما پیش از ملک شما خواہد بود فرمود کہ ارے دیگر پرسید
 کہ بعد از من بیچ یک از فرزندان من رسد فرمود ارے دیگر پرسید کہ مدت ملک ما بیشتر باشد
 یا مدت ملک تنبے امید فرمود کہ مدت ملک شما درازتر باشد و ہر اندیہ بگیرند ملک را کوکان شما
 و بان باز سہ گفتند چنانکہ باگویی کنند اینست کہ انچہ از پدر من رسیدہ است و چون ملک بدو آفتہ
 رسید از قول باقر فرمود تعجب مے نمود و این قصد در صراحت بنزد کوراست و قرآنے در اخبار دول و
 جاسے در شواہد الہیۃ آوردہ و حدیث بعضہم قال کنت بین مکہ و مدینہ فاذا انا بشی یلوح تارۃ و یخفی
 اخر سہ تحت ترب خاتمۃ فاذا ہو غلام سبائے او ثمانی تسلیم علی فردت علیہ السلام فقلت
 من انت قال جل عری قلت ابن مے قال قرئت قلت ابن یے قال علوی ثم انشأ
 و جاسے گفتہ است کہ اول پرسیدم من این قال من البد فقلت اسے این قال اسے
 البد فقلت ما زادک قال التقوے فقلت من انت قال انار جل عری قلت ابن مے
 قال انار جل قرئت فقلت ابن مے قال انار جل ہاشمے فقلت ابن مے قال انار جل
 علوی ثم انشد

آوردہ از امام جعفر بن روایت است کہ سیف مود حدیثی حدیث ابے وحدیث ابے حدیث جدی وحدیث
 جدی حدیث امیر المؤمنین و حدیث حدیث امیر المؤمنین علی ابن طالب وحدیث امیر المؤمنین علی حدیث
 رسول الصلے اللہ علیہ وسلم وحدیث رسول الصلے اللہ علیہ وسلم قول الصدوق صلے اللہ علیہ وسلم
 از اولاد امام محمد باقر شش کس کہ ماند افضل و اکمل ایشان امام جعفر بود و از انجبت ویرا خلیفہ دومی نمودند
 در علوم ظاہر و باطن مکمل بود علم و در جمیع بلا و اتشاریافت و اکابر علمائش یکی بن سید و ابن جریج مالک
 و سفیان بن ابی حنیفہ و شعبہ و ابوب سبستانے رحمہم اللہ تعالیٰ تمام ایشان نقل علم از امام جعفر صادق
 رحمہم اللہ و نے اخبار الدول کان را سانی احدث روی عنی یکی بن سید و ابن جریج مالک ابن
 انس والثوری و ابن عیینہ و ابی حنیفہ و شعبہ و ابی یوسف السجستانی و غیر ہم دینے و فتنہ الاحباب
 طایف از مشاہیر علمائے ملت احمد کے از وے روایت میکنند چون یکی بن سید انصاری و سفیان
 ثوری و سفیان بن عیینہ و شعبہ و یکی بن سید القنطاری و غیر ہم از امیر اسلام و بر بنا ہست ذکر و فحاست
 قدر و اتفاق دارند پس امام جعفر از پدر خود امام قعود باور می و قاسم بن محمد بن ابی بکر و عطاء و ذائع و محمد بن النکھر و دیگر
 و عروہ و غیر ہم روایت سے وارد و از ہر سبے پرانش موسے کاظم علی و یکی بن سید انصاری
 و یکی بن سید قطان و سفیان ثوری و سفیان بن عیینہ و شعبہ و ابی یوسف السجستانی و غیر ہم روایت میدارند و نے تابع ابن خلکان کان من سادات اہل بیت
 لقب بالصادق بعدہ و نے مقالہ فضلہ اشہر من ان ذکر کہ کلام فی منہ الکیسا و الزہر و الخصال و کان
 تلیدہ ابو موسے جابر بن جہان الصوفی الطرسوسے قد الف کتابی شتمل علی الف و رتقہ فی رسیل
 جعفر الصادق فی خمس مائہ رسالہ یعنی شاگرد ابن جہان الصوفی کتابے تالیف کردہ است محتوی
 و مشتمل بر رسیل ان بزرگوار عالم قد رحمہ و مشطوبے بر یا نصدر رسالہ اور کم گزافے درختہ الاحباب
 و ایضاً فیہ بخارے و تاریخ نویس آوردہ کہ کلام فیس و در علم توحید و تحقیق و در علم از و صا و گشتہ و در کتاب
 کشف المحجوب مسطور است کہ امام جعفر صادق عالم قد رحمہ و بلند مرتبہ و نیکو سیرت و صافے سر پرست بودہ
 و اورا اشارات و دقیق و جملہ علوم و شہور است در میان مشایخ بدقت کلام و متانت مینے و دیرا
 کتب معروف است و رسیل ان ارباب طریقت و اصحاب حقیقت و نے تفریب
 العسقلانی جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الہاشمی ابو عبد اللہ المعروف

بالصادق صدوق فقیہ امام من السوسۃ مات سنۃ ثمان واریعین و سقۃ میزان الذی ہے
جعفر بن محمد بن علی بن الحسین الماشی ابو عبد اللہ احد الامۃ الاعلام برصادوق کبیر الشان
لم یجۡ بہ البخار سے قال یحیی بن سید جالد احب الی منہ نے نفسے منہ شیئی وقال مصعب عن الدار
قال لم یرد مالک عن جعفر عن ظہر امر بن العباس من مصعب بن عباس کان مالک
لابردی عن جعفر عن یحیی بن ابرہہ عن احمد بن محمد بن سید بن ابی مریم سمعت یحیی یقول کنت ال
سال یحیی بن سید عن جعفر بن محمد فقال لے لم تسانے عن حدیث جعفر قلت لا ریدہ فقال لے
ان کان یحفظ محدث الیہ المسند وقال ابن معین ہونقۃ ثم قال خرج حفص بن غیاث اے
عبادان و ہو موضع رابطا یتبع الیہ البصریون فقالوا لا تجدنا عن ثمانۃ اشعث ابن عبد الملك و عمر بن
ببید و جعفر بن محمد فقال اما اشعث فلو کلم و اما عمر فاتم العلم و اما جعفر فلو کنتم بالکوفہ لافذکم
الغیال المطر و روے عباس عن یحیی قال جعفر ثقۃ ما مون قال ابو حاتم ثقۃ لا یسأل عن مثله
نے تنزیب النوادے جعفر بن محمد الصادق رضی اللہ عنہ مذکور نے المختصر نے قسم الصدقات
و نے الشماوات و نے المذنب نے اخر صدقۃ التطوع و نے باب تفسیر الاجیر ہوا امام ابو عبد اللہ
جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم الماشی المدنی الصادق
امام فرود بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہم روے عن ابیہ القاسم
بن محمد و نافع و عطاء و محمد بن الشکدر و الزہری و غیر ہم و روے عنہ محمد بن اسحاق و یحیی الانفاری
و مالک و السفیانان و ابن جریج و شعبہ و یحیی القطان و اخرون و الفقہ علی امامتہ و جلالتہ
و سیادتہ قال عمر بن ابی المقدام کنت اذا نظرت الے جعفر بن محمد علمت انہ من سلالۃ النبیین
قال البخاری نے تاریخ و لد جعفر سنۃ ثمانین و قو نے سنۃ ثمان و اریعین و مایہ و نے خلاصۃ
التہذیب للحافظ صفی الدین نے ذکر جعفر بن محمد ہوا امام الصلوٰۃ المدنی احد الاعلام عن ابیہ و جدہ
ابیہ ام القاسم بن محمد و عودہ و عنہ خلق لا یحصىون شہم ابنہ موسی و شعبہ و السفیانان و مالک
قال الشافعی و ابن معین و ابو حاتم ثقۃ و تذکرۃ الاولیاء فرید الدین عطار اور وہ است کہ اگر
صفت او تنہا گویم بزبان و عبارت من راست نیاید کہ در جمیع علوم و اشرا ت بے تکلف
بکمال بود و قد وہ جملہ مشیخ بود و اعتماد ہر بر وے بود و مقتداے مطلق بود ہم ایہا ترا شیخ

بود و ہم محمد یا نرا امام و ہم اہل ذوق را بہر شہر بود و ہم اہل عشق را بہر شہر عباد را مقدم بود و ہم ہر ماورا
مکرم ہم صاحب تصنیف تحقیق بود و در لطافت تفسیر و سرائر تہذیب بنظر بود۔

من اجنارہ و کلماتہ و وصیتہ

منہ طبقات الشہداء کہ کان رم یقول اربع لایبشہ لشریعہ ان یانف منہا قیام من مجلسہ لابنہ و خدمتہ لصفینہ
وقیامہ علیہ و اتبہ و لو ان لہ ماتہ بعد و خدمتہ لمن تیلم منہ و کان رضی اللہ عنہ یقول لایتم العرفۃ الا بشا
خصال ان تصغرہ اذا صنعتہ و تشرہ و تجدد و ذلک لانک اذا صغرہ غلظ و اذا سترہ اتمتہ و اذا مجلتہ ہنتہ و کان
رم یقول اذا قبلت الدنیا علی الانسان اعلمتہ محاسن غیرہ و اذا دبرت عنہ سلبہ محاسن نفسہ
و کان یقول اذا یلعک عن اخیک ماکثر بہ فاطلب لہ من عذر و احداے سبعین عذرا فان لم تجد عذرا
اقطع لعل عذرا لا اغفر و دخل علیہ الثوری رم فری علیہ حیۃ من خرف قال لہ انکم من میت نبوہ تلمسون ہذا فقال
ما ترے و دخل یک فاذا تحتہ سبع من شتر خشن ثم قال یا ثوری ارے ماتحت جبک فوجدہ تحتہ قیصاصا
من بیاض البیض لیس سفیان ثم قال یا ثورے لانکثر الدخول علینا یفرا و تفکر و دخل علیہ ابو حنیفہ رم
فقال یا ابا حنیفہ یلغی انک لقیس لا تفعل فان ادل من قاس الییس و کان رم یقول اذا ستم عن
سلم کلمۃ فاحملوہا علی احسن تجردن حتی لا تجدوا لہا مغلطوہ و کان رم یقول لا تأکلوا من بریقا
ثم شہمت و قال لرجل من قبیلۃ من سید نہدہ البقیلہ فقال الرجل لا فقال کوکنت سید ہم ما قلت انا و
کان یقول اذا ذہبت فاستغفر فانا ہی خطایا مطوقۃ فی اعناق الرجال قبل ان یخلقوا و ان المملک کل
المملک الا اصرار علیہا و کان رضی اللہ عنہ اذا احتج اے شی قال رب اہ انا محتاج اے کذا فایستمر دعا و ہ
الا و ذلک الشیء بمعنی موضوعا و کان رم یقول من استبطا و رزقہ فلیکثر من الاستغفار و کان رم
یقول من اعجبہ شیء من اموالہ و اربابہ فلیقل ما شا و اللہ لا توہ الا باس و کان لم یس الخلیفۃ
القصیر من الصوف علی جسدہ و الحلبہ من الخمر علی ظاہرہ و یقول لم یس کلمۃ و الخمر کلمۃ فکان لہ
انفیاء و باکان لہم ابدیاء و کان رضی اللہ عنہ یقول اوحی اللہ الی الدنیان اخذ سے من خدمتی
و انیس من خدمک و کان یقول الفقہاء و المناء و الرسل نالہم یا توہ اب و السلاطین و کان یقول اللہم
ازرقنی موا ساء من فقرت علیہ رزقک و کل انا فیہ من فضلک رضی اللہ تعالیٰ عنہ
و رزقۃ الصفا و رزقۃ الاحباب و رزقہ کہ سفیان ثوری گوید کہ از ابو عبد اللہ جعفر بن محمد الصادق

انہاس کروم کہ مراد صیغہ کن تا بحال فطرت ان قیام نایم شاید کہ بواسطہ ان از عنایت الہی منتفع کروم
گفت اسے سفیان دروغ گوئی را مروت نیست و حضور راحت نے و بد خوئے را برزگے
و سیاست نے و ملوک و سلاطین را اخوت نے گفتم اسے فرزند رسول خدا زیادہ کن فرمود کہ نفس
خود را از محارم حضرت الہی باز دار تا عابد باشی و با پنجہ خداوند جل ذکرہ فیصیب تو کند راضی باشی یا بصفت
خدا متصف باشی و بر حسن مجاورت خلق اقدام نماے تا فرین بر نیت اسلام گروے و با بیع ہاجرے
مصاحبت مکزیبہ یا با ترکاب گناہ مبتلا نہ گروے گفتم زیادہ کن اسے نور ویدہ رسول خدا و ای منتقد
رہنما فرمود اسے سفیان ہر کہ خستے خواہد بے عشرت و ہمتیہ جو بد بے سلطنت باید کہ بیرون آید ^{بابت}
صحبت گفتم زیادہ از بن بیخہ گفتم مصاحبت نمودن یا ہمیشہ بد خروج از جادہ سلامت است
و محالست نمودن بابے باکان استلزم تہمت و علامت و عدم محافظت سان موجب شامت
و ندامت باشد و در وقتہ الصفا آوردہ کہ روزے امام حتی تا طح جعفر صادق نشہ بود بر زمین
و یسار خویش و فقیر اجاسے دادہ و راناسے ابن حال از تو نگران کی مجلس و سے درآمد شخص
را در مقابل نبشاند و رعوت تو نگراے نمود را بران داشت کہ از انجہ کلماتے شکایت امیر بنیاد
کہ و امام فرمود کہ اسے فلان ابن فیران سرداران و لشکر کشان حضرت بادشاہ علی الاطلاق اند
و بیج پیے نباشد کہ رعایا در مقام خدمت باشند و در مقابل امرائے خویش برانوے ادب
نہشتند و آنے اخبار الدول للفرمانی بن کلامہ سفیان النورے یا سفیان اذ انعم اللہ علیک بنعمتہ و
اجبت بقاؤہا فاکثر من الحمد و اشکر علیہا فان اللہ عزوجل قال فی کتابہ انما یزیدکم
و ذوال استیقات الرزق فاکثر من الاستقفار فان اللہ تعالیٰ یقول استغفروا لکم ان کان غفارا
یرسل السماء علیکم مدرآلایہ و اذا خرک امر من السلطان او غیرہ فاکثر من قول لا حول ولا قوۃ الا باللہ
فانہا مفتاح الفرج و اکثر من کنوا لمحیتہ یعنی ای سفیان ہر گاہ انعام کند ترا خدا سے تعالیٰ بنعمتہ و دوست
واری بقاؤہا از پس بسیار کن ثنا و شکر برا و چون کہ اللہ تعالیٰ فرمودہ اگر شکر کنی ہر اتیہ زیادہ کنم
مر شمار او ہر گاہ دنگے کند رزق تو پس بسیار کن استغفار چون کہ اللہ تعالیٰ گفتہ طلب امر زش
کیند از بر و در گار خود بر سیکد او بسیار امر زندہ است میفرستد اسان بر شما بازندہ اسے آخرہ
و ہر گاہ نمکین شوے بر اسے امرے از جانب سلطان یا غیران پس بسیار بگو لا حول ولا قوۃ الا باللہ

چرا کہ این کلید کشادگی است و جوهر نیست از جوهر نبوت و کان رضی اللہ عنہ بقول لاتبلم المعروف
 الا بلاث تعجیلہ و تصغیرہ و سترہ یعنی امر بالمعروف تمام نمیشود مگر بسبب خیر طبری بان نور و شمع و ان
 و مخفی داشتن انرا و نے اخبار الدول للقرمانی در وے از وقوع الذباب علی وجه المتصور مراد
 مملکات ذبہ حادثی فخره فضل علیہ ملک الساعۃ جعفر بن محمد الصادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فقال یا
 ابا عبد اللہ لم خلق اللہ الذباب فقال لینزل بہ ابجائره فکسک المنصور یعنی واقع شد مگس بر روی
 منصور عباسی بار بار و هر بار که میزد باز اعاده میکرد تا آنکه برہم شد منصور پس در اندر بروے و زانو
 امام جعفر صادق رہ پس گفت اے ابو عبد اللہ چرا پیدا کرد خداے تعالیٰ مگس را پس گفت صادق
 رہ تا نیکه دلیل کند بان ظالمات را پس خاموش شد منصور و روی از قال لمولاه نافذ اذ اکثرت
 رقتہ او کتبا گانے حاجتہ و اردت ان یخرج اللہ حاجتک فاکتب فی راس الرقعة تعلم غیرہ مدید
 بسم اللہ الرحمن الرحیم و عد اللہ العاصم بن النخع مابکر چون و الرزق من حیث لا یحسبون جلدنا اللہ
 و یا کم من الذین لا خوف علیہم ولا هم یخزنون قال نافذ فکنت افضل ذلک تعقیب جوابی یعنی گفت یا جعفر
 بسلام خود که نافذ نام داشت کہ ہر گاہ کہ بنویسی قہ بلیطہ و حاجت خوہی کہ روا کند خدای تعالیٰ حاجت ترا پس
 بنویس در سر رقعہ تعلم بے سیاهی۔

بسم اللہ الرحمن الرحیم و عد اللہ اے یخزنون گفت نافذ بودم من کہ میکردم انرا پس روا شد حاجت
 من و فی تاریخ ابن خلکان و کان المنصور را و اشخاصہ اے العراق مد عند مسیر من المدینہ
 فاستغفاه من ذلک فلم یغفہ فاستاذن فی المقام بعدہ ابی ایاصلح امور محمد فابے علیہ فقال لہ
 جعفر الصادق علیہ السلام سمعت ابا عبد اللہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 ان الرجل یلقی الکلمۃ یتقاضی اجلہ فلیصل رحمہ فیزاد و نے عمرہ قال تا اللہ تعد سمعت ذلک عن ابیک
 عن جبرک عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اللهم ثم فاعفاه من الشحوص و اقرہ بالمدنیۃ و اجازہ
 و وصلہ یعنی بود منصور کہ اودہ نمود کہ حاضر کند جعفر صادق را بسوے عراق ہمراہ خود وقت رفتن اود
 مدینہ پس استغفانمود از ان پس عفو نکرد و اورا پس طلب اذن کرد کہ بگذارد و اورا در مقام چند روز
 بعد از ان تا اصلاح کار ہاے خانہ خود نماید پس انکار کرد منصور پس گفت جعفر صادق علیہ السلام کہ شنیدم
 از پدر خود کہ حدیث میکرد از پدر خود از خود از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدرستی کہ عفو بانی کند

خوش خود را و متقاضی کند اجل خود را پس گو کہ صلہ رحم نماید خود را پس زیادہ کند و عمر خود گفت منصور گویند
 بہ پروہ و کار ہر آنہ تو شنیدے انرا زید تو ازید تو از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت با خدا یا
 اے پس سہاف کرد و اسازا حاضرے و برقرار داشت و در مدنیہ و اجازت داد و اورا و صلہ رحم کرد اورا
 و حکمی کشا جم نے کتاب المصابید و المطار و ان جعفر المذکور سال ابا حنیفہ فقال علیہ السلام ما تقول نے
 محرم کسر رباعیہ طبعی فقال یا ابن رسول اللہ ما علم با فیہ فقال لانت تتباہی ولا تعلم ان انبلی لا یکن لہا
 رباعیہ و ہوشی اپرا مینے حکایت کرد کشا جم و کتاب مصابید برستیکہ امام جعفر صادق سوال کرد ابا
 حنیفہ را پس گفت علیہ السلام چہ میگویی و در محرمیکہ بشکست و در ان رباعیہ ہوراپس گفت ابو حنیفہ
 یا ابن رسول اللہ نہ انم پس گفت جعفر تفاخر میکنے و نیندانے کہ ہور و در ان رباعی نیبا شد و
 نخی میباشد حکمی القاضی ابو علی الحسن بن ابے القاسم التتو نے نے کتاب الفتح بعدا شدہ عن
 یونس عن ابے یعقوب قال حدثنی جعفر بن محمد بن مینہ الی فنی قال لائل ابراہیم قال عبد اللہ بن حمزہ
 اسمہ المنصور من الدنیہ فامہ ترک احد بنی محمد سے فدنا لکوفہ فمکنت شہرا متوقع القتل ثم خرج الینا
 البیج الحاجب فقال ابن ہولاء العلویہ و اخا و اعلم امیر المؤمنین جلیس منکم فدخلت انما و ہمس
 بن زید فلما صرت بین یدیه قال لے انت الذی تعلم الغیب فقلت لا بلعلم الغیب الا اللہ جل ثنا و وہ قال
 انت الذی یحیی البیک ہذا فخرج قلت البیک یحیی امیر المؤمنین الخراج قال اندرون لا مدعوکم قلت لائل
 انما مدعوکم لان اہدم ربکم اغور فیکم و اہل خلیکم و انزلکم البوۃ لایحکم احد من اہل الحجاز و اہل العراق فقلت
 یا امیر المؤمنین سلیمان علی فشرکوان ابو با اسلے فیہ و ان یوسف ظلم نفیہ و انت بن کمال النسل قال
 فقبسم قال اعد علی فاعدت فقال شلک علیکم زعمم القوم قد عرفت عنکم و دہبت لکم خراج حدثنی
 الحدیث الذی حدثنی عن ابیک عن ابانک عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقلت حدثنی ابی عن
 ابایہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان قال صلی اللہ علیہ وسلم انما یار و تطیل الاعمار و کثر الاعمار و ان کا نوا
 کفار فقال لیس ہذا فقلت حدثنی ابے عن ابایہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال الرحم معلقہ
 بالعرش ینادے الیہم من وصلنی قال لیس ہذا فقلت حدثنی ابے عن ابایہ عن رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم قال الرحم سجدۃ من الرحمن قال اللہ تعالیٰ خلقت الرحم و نسفت لہا اسما من سماوی
 فمن وصلہا وصلنہ و من قطعہا قطعنہ قال لیس ہذا فقلت حدثنی ابے عن ابایہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

قال ان ملکا من ملوک الارض بقے من عمر ثلاث سنین وصل رحمہم علما اللہ علیہم سنہ ثمانی ہذا
 بالحديث الذي اردت اين البلاد احب اليكم فوالله لا صلح من رحى اليوم قلت المدينة فترينا اے المدینہ
 وقلنا ان المدینۃ وکان من دعاہ علیہ السلام حین وصل علی النصور اللهم یک استفتح ویک استفتح ویک
 عندک ورسولک التوجہ واعوذ بک من شرہ اللهم سئل اخرونۃ وذل بے صوبۃ واطنۃ من الخیر اکثر
 ما ارجو کتے من الشکر اکثر ما اخاف فیہ حکایت کرد قاضی ابوعلی حسن بن ابی القاسم سنونی در کتاب
 فنج بعد الشدۃ زیونس ارا بے یعقوب گفت حدیث کرد مرا جعفر بن محمد از بن خود بنو سہ گوشت من
 گفت ہر گاہ قتل شد براہم گفت عبدالمد بن حمزہ قید کرد مرا انصور از مدینہ پس نگذاشت کسے از
 فرزندان محمد را تا کہ داخل شدیم کہ بنو فہس توقف کردیم باہی تر قتل داشتیم پس بیرون آمد بسو
 ماریع حاجب گفت کجا یندان علویان داخل شوید براہم المومنین دو کس پس داخل شدیم
 من و حسن بن زید ہر گاہ شدیم رو برو سے او گفت مرا توئی کہ میدانی غیب را گفتیم ہیچکس نمیداند
 غیب مگر اللہ تعالیٰ جل جلالہ گفت توئی کہ خواہد آمد بسو سے تو این خراج گفتیم بسو سے تو خواہد آمد یا
 امیر المومنین گفت میدانی برای چه شمارا خواندم گفت نگفتم بخوانم شمارا اگر نمیدانم رابع شمارا غارت
 کنم فی شمارا و فرو دادم شمارا ۴ نہ دوست دار شمارا بعد ازین ازہل تجار تاہل عراق پس
 ضم کنم پس گفتیم لے امیر المومنین سلیمان را عطا دادند شکر کرد و ابوب را قبلا ساختہ پس صبر کرد
 و برو سفت ظلم کرد و غفونہ و نوسل تو با ایشان سے پیوند دین تبسم کرد و گفت اعادہ کن بر من پس اعادہ
 نمود پس گفت شل تو پس شو ضامن قوم تحقیق غفور کردم از شما و بخشیدم شمارا جراح اکنون حدیث کن
 مرا حدیثی کہ حدیث کرد سے تو مرا از پدر تو از پدران تو از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفتیم حدیث کرد
 مرا پدر من از پدران خود از رسول اللہ کہ گفت رسول خدا صلواتم میسکند و بار او را میسکند غرا و اکثر
 میسکند عمارات را اگر چه باشند کفار گفت این نصیت گفتیم حدیث کرد مرا پدر من از پدران خود از رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم گفت رسول اللہ رحم معلق است بعرض ندا میسکند بار خدا یا پیوند با کسیکے سے
 پیوند دین گفت این نصیت گفتیم حدیث کرد پدر من از پدران خود از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ گفت
 رسول خدا رحم چا در خدا است گفت اللہ تعالیٰ پیدا کردم من رحم را و شفیق گردانیدم بر اے نامی از او
 خود پس کسیکے با پیوند من با پیوند من و کسیکے قطع کرد او را من قطع میکنم و اگر گفت این حدیث نیست

گفتم حدیث کرد پدر من از پیران خود از رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت رسول خدا بر ستمیک باو شاهی
بود از پادشاهان که باقی بود از عمر و سه سال پس او صلوات رحم نمود پس گردانید الله بجاه منی سال و گفت حدیث
است که بیستم از کدام ملک دوست تراست نزد شما پس سوگند بخدا که هر ایزد صلوات رحم نمود بر من و گفتم درین
پس مراجعت کردم باو کفایت کرد ما را الله تعالی محنت او بود بعضی دعاے او علیه السلام و قتی که
داخل شد بر منصور اللهم کب استغاث الی اخره و عن بعض اصحاب جعفر قال دخلت علی جعفر و موسی بن
یبریه هو یوحیی بنده انوصیته و کان ما حفظت منها قال یا بنی احفظ وصیته و قبل مقالتی فانک ان
خفظت ما تعیش سیداً و موت سیداً یا بنی ان من فنع با قسم الله استغنی عن مدینه اسی ید غیره تا
فقیراً و من لم یرض با قسم الله اتم الله فی قضاؤه و من استصغرت نفسه استعظم قیمت غیره و من کان
کذلک ملک و من کشف حجاب غیره انکشف عورات بیته و من سل سیف نبی قتل به و من اختلف لایسته
بیراً وقع فیها و من دخل سینما و حق و من خالف العلماء و قرو من دخل مداخل السوء اتم یا بنی قال الحق
ک و علیک وایاک و الیمیة فانما توزع الشخانی قلوب الرجال یا بنی او اطلبیت الجود علیک و منک
اشهر من ان یذکر یعنی روایت است از بعض اصحاب جعفر گفت داخل شدم بر جعفر و موسی و بر روی او بود و وصیت
میکرد او را ابن وصیت و بود و من که یادداشتم بعضی از ان گفت ای پسر من یاد کن وصیت مراد
قبول کن سخن مرا اگر تو یاد کنی از آن زندگی کنی سید و پسر سید ای پسر من انکسک قناعت کن با آنچه
قسمت کرده است او را خدا غنی شد و انکسک کبش چشم خود بر دست غیر خود نیفرد هر کس که را می
نیست بدانچه قسمت کرده است الله تعالی بر او اتمت نهاد بر خدا در قضاے او و هر کس که فقیر
و ذلیل کرد نفس خود را تعظیم نمود بر غیر او و او کیسکه انچنان کرد مالک شد و کیسکه کشف کرد پرده دیگر را
منکشف شود پرده خانه او و کیسکه تیغ بغاوت کشید از کشته شرابان و کیسکه چاهے
کند بر او برادر خود او را بر خود میفتد بدان چاه و کیسکه داخل شد با احمقان بنی دوستی
نماید با احمقان و جاهلان حقیر شود و کیسکه دوستی نماید با علما مغرور شود و کیسکه مداخل
بدوار و متهم شود ای پسر گفتن حق بر او واجب است بر تو و باید که دور باشی از
غمازه چسب که میکند تقسیم عداوت و در دل مردمان ای پسر من هرگاه طلب
کسی بود پس مفر شود ترا و عطار و زمزمه الا اولیا او رده که او دوطای علیه الرحمة و پیش صادق رضا

آمد و گفت ای پسر رسول خدا مرا بپند بده که دلم سیاه شده است گفت یا اباسلیمان تو ناله در می زنی ترا
به پند من چه حاجت است گفت ای فرزند پیغمبر خدا شما را بر همه فضل است و پند دادن تو بر همه واجب است
گفت یا اباسلیمان من ازین میترسم که بقیامت جدم در من دست زند که چرا حق متابعت من نگذارم
اینکار به نسب هیچ نیست اینکار به عالمه شایسته است و حضرت حق تعالی داود و داوود و یونس و یونس و یونس و یونس
خدا یا انکه بنوع طینت او از آب نبوت است و ترکیب طبیعت او از اهل برهان و حجت و جبرش رسول
خدا است و مادرش قبول او بدین حیران است داود که باشد که بهما ملنود و محب بنود و روزی
نشسته بود یا مولا باهاسه خود گفت بایکتابت کینم و عهد بندیم که مرکز ما بقیامت رستگار سیاه
همه را شفاعت کند ایشان گفتند یا ابن رسول الله ترا شفاعت ما چه احتیاج است که جد تو شیخ جلاله
است صادق گفت من بدین افعال خود سرم دارم که بقیامت در روزی جد تو و بگرم و نقلست که
چون جعفر صادق خلوت گرفت و بیرون نیامد سفیان ثوری رحمه الله علیه در پیش و آمد و گفت یا ابن
رسول الله در میان از نفایس تو محروم مانده اند چرا عزت گرفته صادق گفت که اکنون را سه چنین دارم
و این دو بیت بخواند

ذوب الوفاء ذهاب النسل لاله اب	والناس بین نحایل و مار ب
بفتشون بنیم المودة و الوفا	و قلوبهم محموشة بعقارب

نقل است که جعفر صادق را دیدند که جامه زرین گرانمایه پوشیده بود و گفتند یا ابن رسول الله لیس باین
بشاک یعنی این پوشاک خاندان تو نیست دست آنکس را گرفت و در استین کشید پلاسی پوشیده بود
که دست را میخواستید گفت هذا الخلق و هذا الحق یعنی زرین براسه خلق است و پلاس برای خداست
نقلست که صادق از ابو حنیفه رحمه الله علیه پرسید که عاقل کیست گفت آنکه تیر کند میان خیر و شر صادق
گفت سبایم نیز تواند کرد میان آنکه او را نوازند یا زند او حنیفه گفت نزدیک شما عاقل کیست گفت آنکه تیر
کند در میان دو خیر و دو شر تا از دو خیر یا ازین اختیار کند و از دو شر یا ازین بگریزد نقلست که صادق را
گفتند همه بنهادار سه زبادت و گرم باطن و قره العین خاندان ما بس تشکر است گفت من تشکر نیم
لیکن مرا که بایستی هست که چون از سر مرگ خود بر خاستم که بایستی او باید بجای که بر من نبشت بکی خود که بشاید
کردن از کبر بایستی او که بشاید کردن نقلست که همان روز که برده بودند آنکس در صادق او بخت کرد تو

برودہ اور انشا خست صادق گفت چند بود گفت نہر اردنیار اور انجانہ بروہ نہر و نیارش داد بعد از ان مرد
 زن خود را جاسے دیگر یافت زر صادق را باز برو گفت من غلط کردہ بودم صادق گفت ما ہر چہ دادیم با یکدیگر
 بعد از ان از یکے پرسید کہ او کیست گفت من جعفر صادق رضی اللہ عنہ مروان بن الحارث شد و برفت کہ پیش
 صادق آمد و گفت خدا بمن نماے گفت آخر تو نشندہ کہ موسے را گفتند من ترانے یعنی ہر اینہ بنیہ
 مرا گفت ارے اما بن ملت ملت موسے است کہ یکے فرماوے می کند کہ اسے قبلے ربے یعنی دید دل
 من رب مراد گیتے غورہ نیز یکہ اجدہ رہا ولم ارہ یعنی عبادت میکنم پروردگار خود را نئے بنیم اور صادق
 گفت اورا بنزدید و در وجہ اندازید رہا بستند و در وجہ انداختند اب اورا فرو برد باز بر انداخت گفت
 یا ابن رسول اللہ انی اث انی اث صادق گفت لے اب فرو برش فرو برد و دیگر برد اور چند کرت
 پنجین فرو مے برو بردے اور دو اپناہ بصاق مے اور توانہم در ماند چون در وجہ غرق شد
 امید از خلق منقطع کرد این نوبت کہ اسبا در بر انداخت گفت الہی انی اث انی اث صادق گفت
 اورا بنزدید و در دستا مے بگذاشتند تا بقرار آمد پس گفت حق تعالی را ویدے گفت تا دست
 و خلق میزدیم حجاب میبود چون بکلی پناہ بدہ بروم و منقطع شدم روز نہر وزن دلم کشادہ شد اینجا
 فرو گریستم بدیدم تا مضطر نبود ان بنود کہ ام من بحیب المضطر اذا دعاہ صادق گفت تا صادق را بچو کہ
 کاذب بودی اکنون ان روز نہر انگاہ مے دار و گفت ہر کہ گوید خدا سے بر خیر است یا خیر است او کافر
 بود و گفت ہر ان معصیت کہ اول او ترس بود و آخر او عذر بندہ را بحق نزدیک گرداند و ہر ان طاعت
 کہ اول ان امن بود و آخر عجب ان طاعت بندہ را از خدا باز دارد و طبع با عجب عامی است و عامی
 با عذر مطیع از دے پرسید نہ کہ در ویش صابر فاضلہ با تو نگرش کہ گفت در ویش صابر کہ تو انگر اول
 با کیسے بود و در ویش را با خدا سے تعالی و گفت عبادت خبر تو بہ را است نیاید کہ خدا سے تعالی
 تو بہ را مقدم گردانیدہ بر عبادت کما قال اللہ تعالی التائبون العابدون و گفت ذکر تو بہ در وقت ذکر
 خدا سے تعالی غافل ماند نہت از ذکر خدا سے تعالی و خدا را بحقیقت با و گردان ان بود کہ فراموش
 کند و جنب خدا سے تعالی جملہ شیار از بہت انکہ خدا اورا عوض بود از جملہ اشیا و گفت در سنے
 اب و یحیی بر تہ من بشا و خاص گرداند بر حمت خویش ہر کہ انخواہد واسطہ وصل و اسباب از میان
 برداشتہ است تا بداند کہ عطا محض است و گفت مومن است کہ ایستادہ است یا نفس خویش و عارت

انست که او ایستاده با خداوند خویش و گفت هر که مجاهده کند نفس بر نفس برسد بکرامات خداوند و
 هر که مجاهده کند نفس برای خداست تعالی برسد بخدا و گفت الهام از اوصاف مقبولانست و
 استدلال ساختن که بے الهام بود از علامت زندگانست و گفت مگر خداست تعالی
 در بنده نشان تراست از رفعت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک و گفت عشق الهی نه بندگانست
 و نه محمود و گفت سر معانی مرا انگاه مسلم شد که رقم دیوانگی بر من کشیدند و
 و گفت اینکینجه مردیکه انست که خشم از خرد منداست و گفت از صحبت خجسته خدایانست
 از دروغ گوی که همیشه با و در غرور باشی و دو ماحق که هر چند سود تو خواهد زیان تو بود
 و خداوند سیدم نهی که بهترین وقت از تو بهر چهارم بدول که در وقت حاجت ترا ضایع گذاردیم
 فاسق که ترا بیک لقمه بفرود شد و بکتر لقمه طمع کند و گفت حق تعالی را در دنیا بهشت است
 و دوزخ بهشت عافیت است و دوزخ بلا عافیت بهشت انست که کار خود بخدا
 بگذاری و دوزخ آنکه کار خود بنفس خویش باز گذاری و گفت من کمین بستر نومفرد
 و گفت اگر صحبت اعدا مضر بود اولیا را اسیر اضر بود از رفعت و اگر صحبت
 اولیا مانع بود اعدا را منتفی بود زن لوط را وزن فوج را ولیکن بیش از تنبیه و بسط
 بود در تحفه شاعریه ادره که از رئیس الفقهاء اهل سنت ابو حنیفه کوفی مرویست
 که گفت قلت لاسی عبد الله جعفر بن محمد الصادق یا ابن رسول الله اهل قوض الله الامر الی
 البس او فقال الله اهل من ان یفوض الی الربوبیه الی العباد فقلت بل جبرهم علی ذلک
 فقال بین بین لاجر ولا تقویض ولا کره ولا تسلیط یعنی ایا حواله کرد است خدا کار بسوی بندگان
 پس گفت خدا بزرگتر است از آنکه حواله کند ربوبیت بسوی بندگان پس گفتم ایا مجبور کرده است ایشانرا
 بران کار پس گفت خدا عادل تر است از آنکه مجبور کند ایشانرا بران کار پس گفتم این چگونه است گفت
 بین بین است زبردستی است و نه حواله اختیار است و نه خواسته است و نه بگریخته است
 نه بر اهل سنت و جماعت برین فعل است فی قلبی و فی حیاة احوال کبر القاضی و میرفت ذکر النبی قال ابن قتیبه
 و قلت انما ابو حنیفه علی جعفر الصادق فقلت له هذا رجل من فقهاء العراق فقال لعنه الذی یقتس انهم یروون
 اهو النعمان بن ثابت و کنت لا اعرف اسم فسکت انما فقال ابو حنیفه نعم هو انما ذاک اعلی ملک

انسہ فقال اتق الله ولا تقس الدين بمفك فان اول من قاسه براءه ابليس حيث قال انما خير مني خلقا و
 نے قیاسہ وفضل فقال لا تحسن ان تقیس را سبک من جسک قال لا تم قال لہا ہذا خبر نے لم جعل الصلوۃ
 نے الیقین والامارة نے الاذین والماء نے الالف والعذوبت نے الشفتین فقال لا ادری فقال جعفر
 ان الله جعل ذلك منا على عباده لان اليقين شتان بين العلم والحال والامارة الاذین للمواہم فلو لم تمر الاكلتها والنجيز
 لا شمشاق الرج الطيب والردى فلو لا الماء فيها لم يشموا والشفتين للطعوم فلو لا العذوبت فيهما لما
 حصل الذوق من نعم الله قال لہا ہذا خبر نے عن کلتہ اولما شرک و آخر با ایمان فقال لا ادری فقال ہی
 لاله الا الله ثم قال لہا خبر نے ای الامرین اعظم القتل او الزنا فقال ابو حنیفہ القتل فقال فلم ان القتل
 نے القتل شایرین ولم یقیل نے الزنا اقل من اربعۃ فسکت فقال ابو حنیفہ ای الامرین افضل الصوم و
 الصلوۃ فقال ابو حنیفہ الصلوۃ افضل قال فلم وان الله جب علی الحایض فضا الصوم واستقطر عنہا ماء
 الصلوۃ فسکت ثم قال لہا ہذا اتق الله ولا تقس فی الدین برایک فانما نقفت عنہا بین بدی الله بقول
 قال الله وقال رسولہ وبقول انت واما بک شفا وراہا وبقول الله بنا وکلم ما يشاء یعنی گفت این
 شیر مرد داخل شد من و ابو حنیفہ بر جعفر صادق رحمہ پس گفت من این شخص کیے از فقہا سے عراق است
 پس گفت شاید نکس است این کہ قیاس میکند دین را برای خود یا این نعمان بن ثابت است
 و بود من کہ نینداستم نام اور پس خاموش گشتم پس گفت ابو حنیفہ ارے نعم نعمان صلاحیت دہے گا
 تو را پس گفت تبرس انضاد و قیاس مکن دین را برای خود بد رستی کہ اول کیسکہ قیاس کرد براس
 خود ابلیس بود کہ گفت من بہترم پس خطا کرد و قیاس خود و گمراہ شد پس گفت اورا یا یاسند سیکنے
 بانیکہ قیاس کنی نہ خود را نہ جبہ خود گفت نہ پس گفت اورا مر خبر دہہ چہ الله تعالی ساخت ملوحتہ را و دور
 چشم تو یعنی درد و گوش و اب در بینے و شیر بینے درد و لب پس گفت نینداستم پس گفت جعفر بد رستی کہ
 الله تعالی نہادہ است منت بر بندگان خود چہ کہ در چشم از گوشت از نرم است اگر نہ بودی ملوحتہ و
 کہ اختہ شد سے درد و گوش بر اسے حشرات الارض پس اگر نے بود یعنی در ان بخود می و دودینی
 برای شمعیدن بوسے خوش و بوسے پس اگر نبودے اب در ان نہ شمعیدہ شدے و دلب برای
 طعام پس اگر نبودے شیرینی در میان انما ہر اینہ حاصل نیشہ لذت با نہا پس گفت خبر دہہ مرا از کلمہ
 کہ اول ان شرک است و آخر ان ایمان پس گفت ابو حنیفہ نینداستم پس گفت ان لاله الا الله است

پس گفت صادق خبر ده مرا از دوام کلام عظیم است قتل یا زنا پس گفت ابو حنیفه که قتل عظیم است
پس گفت صادق پس چرا الله تعالی قبول کرد و قتل دو شاہد و برائے زنا قبول نمیکند کمتر
از چهار پس خاموش شد ابو حنیفه پس گفت امام جعفر از دوام کلام افضل است صوم یا صلوٰۃ پس
گفت ابو حنیفه که صلوٰۃ افضل است پس گفت صادق که چرا الله تعالی واجب ساخت جلالین
اقضای صوم و ساقط کرد قضاے صلوٰۃ پس خاموش شد ابو حنیفه پس گفت صادق رضای مرد
تبرس از خداست تعالی و مگرددین برای خود پس بدستیکه من ایستاده شود فردا پیش خداست
و گویم گفته است خداست تعالی و گفته است رسول خدا و گوئی تو و یاران تو یمنین دیدیم و نمیدیم
و بکن الله تعالی با دشما با کج که نه و صاحب کتاب التزید نے سائل النقلید از مضمرات نقل نموده
که امام محمد باقر از ابو حنیفه پرسید که شنیدم تو در مسائل دینے بقیاس عمل میکنی گفت
ابو حنیفه که یا ابن رسول الله از تو سه سوال دارم گفت ان کلام ست گفت زن مورد
مراحم است یا مرد گفت که مرد بعد از ان گفت سنه زیادہ ناپاک ست یا بول گفت بول
گفت صوم افضل ست یا صلوٰۃ گفت صلوٰۃ گفت اگر من بقیاس عمل نمودم بایست
که زنا را دو حصه داوم و بعد بول غسل کردم زنا را بقضاے صلوٰۃ فرمودم حال
آنکه این چنین نمیکند پس مذہب من بنیے بر کتاب و سنت است بعد از ان باقر رضی اللہ عنہ
از دوسے معذرت کرد و قول مخالفان در حق او ترک نمود میگردد مؤلف کہ این قصه بصحت
تر سجدہ و سند ان مجہول است و قصه امام جعفر با ابو حنیفه صحیح است یعنی از حنفیان
متعصب برائے وقع عیب از ابو حنیفه این قصه را وضع ننموده اند و الله اعلم بحقیقۃ الحال و راجعہ آشنا
عشریہ اور وہ کہ روی ابو الحسن الحسن بن علی باسنادہ الی ابی البختری طبعی قال فضل ابو حنیفۃ علی ابی
عبد اللہ السلام فلما نظر الیہ الصادق قال کانی انظر الیک وانت یحیی ست بعدی بعدا ندرست و
مکون مغرعا کل لمون وغیاما کل مہوم یک میلک التیرون اذا و تقوا و تدبیرم اے واضح الطریق
افاتیخ و انک من اللہ العون التوفیق حتی سیلک لربانیون بک الطریق یعنی روایت کرده است ابو الحسن
شیعہ کہ گفت داخل شد ابو حنیفہ با ابی عبد اللہ جعفر صادق پس چون نگاہ کرد بسوے او امام گفت چنان خیم
ترا کہ تو زہد خواہی کہ دست جہد مہد ترا نہ نموشدہ باشد و خواہی بود گریگاہ ہر مضطر و فریاد تن ہر غمزدن بسوے

تو خواهند رفت چرت زده گان چون ایستاده بماند و راه نمائی ایشانرا بطریق واضح چون تئیر شود پس ترا
از طرف خدا بد و توفیق با و تا بر دند خدا طلبان بسبب تو در راه و انقیادیه نقل از من کتب الامامیه ان
ابا حنیفه کان جالساً فی المسجد الحرام و حولہ زحام کثیر من کل الافاق قد اجتمعوا لیسألوه من کل جانب
یجیبهم و کانت المسائل فی کما تخیجها فینا و لما توقف علیہ الامام ابو عبد اللہ یقعظ بہ ابو حنیفه فقال تم
قال یا ابن رسول اللہ کون شریکاً بک اولاً ما وقعت لا امانی اللہ جالساً و انت قائم فقال لا ابو عبد اللہ
اجلس یا ابا حنیفه و احب الناس فطیلاً هذا و کت ابائی یعنی بود ابو حنیفه نشسته در مسجد حرام و گرد او و امام
بسیام بود تمام مردم اطراف جمع بودند که می پرسیدند و از هر طرف پس جواب میداد و ایشانرا
بودند سوالات درستی و او پس بیرون میکرد و ترا و میداد بر مردم پس ایستاد بر سر او امام جعفر صادق
پس آگاه شد بر دوس ابو حنیفه پس ایستاده باز گفت ای پسر رسول خدا اگر خبر می یافتم بایستاد
تو بیشتر تو ایستاده نمی ماندی و بنزد مرا خدا می آید نشسته و تو ایستاده باشی پس گفت
امام جعفر بنشین ای ابو حنیفه و جواب دهم و ایس همین شغل یافته ام پدران خود را می گوید بوقت
ابن هر دو قصه غلط و موضوع است چرا که با قصه عبد اللہ ابن شبر مر مطابقت ندارد و عبد اللہ را کتب
اسماء الرجال صدوق وثقه گفته اند و او می بین قصه شیعی مجبول الاحوال است تقدیرین و کتاب التریخ فی سبیل التقلید
آورده که صاحب بحر السعادت در کیفیت وضع مذہب و تزیین و ترتیب اقوال ابو حنیفه گفته که
اول کسیکه قرع باب ارشاد نمود و مرا از گنج اجتماع برداشت و راه دین را روی خلاق کشود و تدوین
کتب فقہ کرد و بنا و مذہب و درس و فتوای نموده و احکام شریعت منتشر گردانید امام ابو حنیفه کوفی
بود رحمه اللہ علیہ و او را امام ائمه المسلمین زبدہ اهل بیت المطہین الطاہرین سر کرده مومنان
صادق و موحدان سابق امام شیعیان جعفر صادق بن محمد بن زین العابدین بن حسین بن علی رضی اللہ عنہم
بنور علم و هدایت از انبیا عصر متشنه و یگانہ دور ارشاد و تعلیم طریقت ممتاز زمان بود و اولیا الهی با محضرت
آورده متدعی میشدند و اکثر حالات و بیشتر اوقات بار بار باب جلال میر میر و وقتش از ان غیر تر بود که
تخصیف و وضع مذہب پر دند و

انکه او بود جعفر صادق فاضل فاضل زمان بوده	لقب او است ثابت و وثاق کامل و اکمل جهان بوده	
--	---	--

بر سر دشمنان دین قاهر

عالم علم باطن و ظاہر

و ابو حنیفہ رحمہ اللہ ملازم انجذاب بودہ از و اخذ علم میکرد و امام باو سے نظر سے خاص داشت و ہمیشہ
توتیش طبع نظر داشتہ اندر سر شریف علم خود و علمشان اورا سیراب می ساخت چون علم و فضل ان امام بحق
ناطق در عالم اشتہار گرفت جسے از علمائے یہود و نصاریٰ با ہم شوری نمودند کہ دین محمد صلیم و فزیر
قوت میگرد و بیکر سے و قدر سے ابن دین بہم بزرگتریم و اختلاف فاحش میان اہل اسلام در انگیزہ شد
کہ دین ایشان بہم براید انرا را سے این مجمع فتنہ آرا برین انعقاد یافت کہ کتابے تربیب داوہ چیرہ
از ادیان زائفہ و مذہب باطلہ با دلایل چند از قرآن و حدیث در ان دہج کردند و ان کتاب و کسبہ نمودہ
و کس از جماعت بسبیل امانت بدست ان امام وقت سپردند و باز نیا بدندانکہ ان امام ہمام وقت
و دواع فرار سپرد فرزندان را و وصیت کرد کہ دست از قرآن و حدیث باز ندراید بعدہ ازین عالم فانی بجوار
رحمت یزدانے انتعال فرمود و در تہن مخون گشت و از ترک غیر از کتابے چند چیرے نگذاشت فرزندان
انحضرت کہ خود قدوہ اہل علم و عالم بودند احتیاطا کتب میگردند و ان کتاب امانت بدست افتاد و در ان
چند سخنان غیب و یدند کہ گاہے مثل ان از پدر بزرگوار خود شنیدہ بودند ابو حنیفہ رحمہ اللہ گفت کہ من شکر
و قدرست انحضرت بودم ہرگز کلمہ ازین کلمات نشنیدم و نیدانم کہ این کتاب از کجاست جسے از ہندیا
کہ بخیرست و صحبت امام نور سیدہ ہنوز تحصیل علم و معرفت جناب او نگردہ بود نہ تصور کرد کہ کفر نہایت خاص
او چنین بودہ است و این سخن در میان مردم انداختند امام موسے کاظم با چندین برادران و ابو حنیفہ
انکار ان کتاب کردند انحرار بنیاست ان کتاب مخالفت بسیار پیدا شد امام موسے کاظم با برادران و قوی
از مجاہدان غریت مدینہ کردند و باینیکہ از پدر بزرگوار دیدہ و شنیدہ بودند عبادت و ریاضت اشتغال
گرفتند و جماعت مذکورہ کتاب مسطورہ را در میان آوردہ و در ان بحث و جدال قیمل و قال شروع کردند
جسے از نادانان جاہل و کور و لان غافل را درین امر با خود یا ساخته خاک ادا بار برفرق روز کا نوشت
بہمقتد بشنیدن این اخبار کہ خلاف دین و شریعت بود امام ابو حنیفہ بسیار میرنجید چون دید کہ اکثر سے
از جاہلان و فہمہ ان سخنان میشوند غیرت دین و امن دل او حکم گرفت و رس قرآن و حدیث و تفسیر
بنیاد ہند و موعظت ان کتاب و بعض کتب تواریخ معتبرہ دیدہ است مگر وقت تا بیعت
ان کتاب نام ان کتاب از خاطر بکلی رفتہ کہ مصور عباسے چون خواست کہ امام ابو حنیفہ را قاضی کند

و او زین امر با نمود و گفت که من قاتل ابن امیرم اگر درین قول صادقم ملائق را تقضا بنماید و او اگر کاذبم
کاذب را قاضی نبایست کرد و انوقت منصور او را با نمود و بعد از روزی چند حیل نموده زنده را قتل نمود
نزد ابوحنیفه فرستاد و از زن نزد ابوحنیفه رفتنه گفت شوهر من مرده است و ملاک فردان گذاشته
و بمن وصیت نموده که ایسی بهتر و شمشیر لسانی و هزار دینار یکسے دمی که افضل زمانه باشد پس
از تو مشورت میکنم که ان اموال بکدام قسم بامام جعفر صادق بدهم که افضل زمانه خود است انمی دخل
شد ابوحنیفه بر امام جعفر صادق و گفت یا ابن رسول الله تو از ابو بکر و عمر ترا نموده و دیر از سحبه
گفت معاذ الله گفت ابوحنیفه که اهل کوفه این گمان دارند گفت دروغ میگویند گفت اگر بایشان از
مستقد خود در حق شمعین خبری نویسی شاید ایشان براه راست باز آیند گفت ای ابوحنیفه اگر بگویم
ایشان هرگز قبول نخواهند کرد استی و امام ابوحنیفه همیشه مدح و ثناء امام صادق نمودی و گفتی
والله لست ان للملک النعمان و در تحفه اثنا عشریه آورده که این قول از دس مشهور است مگر اقامت حروت
گوید که ازین قول چگونگی مدح حضرت صادق آمد چرا که لفظ اگرستان یعنی سمن و تشدید نون
باشد یعنی ان دوست باشد و اگر بکسر سمن فتح نون باشد مراد دو سال باشد پس معنی
این سخن انست که اگر بنود دوست یا دو سال هرگز نیک ملاک شدی نعمان مگر خیر قصه
بالا ان بوده باشد که دلالت کند بر مدح صادق و این قصه بنظر اقامت حروت نیاورد و بنسب
بر آنکه در ملاقات نمودن ابوحنیفه با صادق رم روایات متنوعه در گذشته بقول صاحب بحر السعادت ابوحنیفه
از طفلی ملازم امام صادق بوده اخذ علم نمود و بقول ابن شهر مروتی ملاقات ابوحنیفه با صادق رم
اتفاق افتاد که انوقت ابوحنیفه بقنوی و اجتماع داشت حال بنمود و در تحفه اثنا عشریه آورده که ابوحنیفه تمیز
امام باقر بود و اجازت فتوی و اجتماع از ان جناب گرفته و از زید شمس میر اخذ علم نموده و بقول صاحب
مضمرات و تقی ابوحنیفه را با باقر م اتفاق ملاقات افتاد که ابوحنیفه انوقت بقنوی و اجتماع مشغول بود
آنکه ابوحنیفه تمیز امام صادق بود و از دس روایت حدیث نموده و اخذ علم کرده و درین شک نیست چرا که
سومضین و کما کثیر دس هج و منفق آن در برین دس تواند که بصحبت امام باقر و برادر زید شهید و
بسر جعفر صادق رسیده از هر اخذ علم نموده باشد مگر از طفلی ملازم صادق رم چون قول ضمیم
است شاید بعد از تمحیص معلوم تمیل ان از حضرت مرقومین نموده باشد و الله اعلم بحقیقه الحال

و نیز باید دانست که پنج صاحب بحر السعادت گفته که بعد از وفات امام جعفر صادق بسبب بیرون آمدن کتاب اختلاف در امت پذیر آمد پس دو امام موسی کاظم با برادران خود غیبت مدینه نمود و انقیول نیز هیچ معلوم نمیشود چرا که انقیول مقتضی آن میشود که وفات انجمناب در شهر دیگر بوده باشد تا کتب خانوادہ و رانجی بود و فرزندان او از انجمناب مدینه آمدند و حال آنکه خود صاحب بحر السعادت گفته و باتفاق مؤرخین ثابت است که وفات انجمناب مدینه و قبرا و در بیق اتفاق افتاد لاجرم غیبت مدینه از مدینه صورت نپذیرد شاید در اصل کتاب عبارت چنان بوده که امام موسی بعد دیدن اختلاف سکونت پذیرد اختیار فرمود و از سهو ظلم کتاب بجای سکونت لفظ غیبت برآمده علاوه ان این قصه خود غلط فاحش است فوق و اعتماد انشاید چرا که سپردن کتاب نصاری بدست امام جعفر اصلاً بی ثبوت نرسیده فرزندان امام جعفر و بوضیفه یکجیس و اتفق بنو نذر اگر وقت بودند بر مردم اعلام نمودند و اختلاف پذیرد نیامدی پس صاحب بحر السعادت از کجا دانست که این حادثہ پیش آمده تا این قصه را بیان نمود و الله اعلم انستہ در معارج البتہ آورده که ایہ کریم و قد بنا و بنی عظیم در قصہ حضرت اسماعیل مراد از بنی عظیم چه باشد گویند بر اچون عمل که حق تعالی او را بنی عظیم گوید بقول امام جعفر صادق که تفصیل ان در معارج مذکور است مراد از بنی حضرت حسین است علیہ السلام انستہ و انجمناب چنانچه مرجع علمائے شریعت بود و چنان مقتدا سے اہل طریقت بود و ہر صوفیہ نسبت خود با انجمناب میرسانند میگویند کہ ابو الحسن خرقائی از بنی ابی زید بسطامی تربیت شدہ و ابو زید نیز از روح پر فتوح امام جعفر صادق فیضیاب گشتہ و امام جعفر را دو نسبت است یکے از پدر خود و او از پدر خود همچنین تا سلسلہ رحم و او از رسول صلی اللہ علیہ وسلم و دیگرے انجد مادری خود قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق عن سلمان الفارسی عن ابی بکر الصدیق رحم عن ابیہ صلی اللہ علیہ وسلم گذارنے الرضات و قوت القلوب و قول الخلیل با بجلد در ہر فن بدست داشت و ہمیشہ اوقات خود را استحکام شریعت معروف سے ساخت و عمر گرانہ را از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزت و از نو گذرانید و ہرگز منقول نشدہ کہ از انجمناب گاہے امرے صادر شدہ کہ موجب اعتراف از جانب شریعت باشد رحمۃ اللہ علیہ۔

ابن یوسف بن لیث ابی الفج بن جوزی و ہیروسے من مولفہ اجازت کانت قرأتے قی شعبان من سنہ
ستہ و ثمانین و ستمائتہ بدری المطلقہ نے بغداد میں ہا المد تعالیٰ غرض اینکه امین حدیث از جملہ
صحاح و در کتب میر سلف منقول است از علما سے بزرگوار و اعلم عند الفقار در شواہد النبوت و فتی
الاجاب از مفصل بن عمر روایت کردہ کہ گفت روزے با صادق رحمہ در مکہ میر قتم ناگاہ بزرے بگذاشتیم
کہ پیش وے گا دے جودہ افتاد و ان زن با جسے از کوکان خود میگراستند صادق رحمہ از وی پرسید
کہ حال چیست گفت من و فرزندان من باین گاہ و شیردے معاش میگذاشتیم کہ دوے بردون
در کار خود حیران شدہ ام صادق رضی اللہ عنہ فرمود کہ بخوابی کہ خدا سے تعالیٰ انما زندہ گردانگفت
با من سخن یہ میکنے ابن مصیبتہ کہ مرا رسیدہ است فرمود کہ سخن یہ میکنم بعد از ان دعا کرد گاہ و شرپاے زود
اواز داد و روانے برخاست نذرست صادق رحمہ بیان مرم در ادوان زن نہ است کہ وے کے
بود و در شواہد النبوت و در وقتہ الاجاب از علی بن خزہ روایت کردہ کہ گفت من با امام صادق رحمہ حج میر قتم
درپاے نخلے خشک فرود آمیم صادق ال محمد علیہ السلام لب سے جنبانید و من نینداستم کہ او
چہ میگوزید ناگاہ روے بان خرمابن آورد و گفت مرا طعام کن از آنچه از دقتاے در تو دویعت نہادہ
است از روزے بندگان خود من دیدم کہ خرمابن بسوے وے سیل کردہ و از وے خوش ہا
او نینتہ بود از خرمابے تر مرا گفت پیش اے و بسم اللہ الرحمن الرحیم بگو و بخور من بموجب فرمودہ عمل
نمودم ہرگز خرمابی ازین شیرین تر و خوشتر نخوردہ بودم اے ابے انجا حاضر ہو و گفت من ہرگز سخن کہ
امروز دیدم ندیدہ بودم جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود کہ ما و از انان پیغمبر انیم در میان ما سگ
و کاہنے نیباشند اما دوسا میکنم کہ خدا سے تعالیٰ اجابت میکند اگر خواہی دعا کنم تا حق تعالیٰ ترا
مسخ گرداند و سگ سازد اے ابے از جملہ کہ داشت گفت دعا کن امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ
دعا کرنے الحال ان اے ابے سگے شد و وے بخانہ خود نہاد و امام صادق رحمہ فرمود کہ و عقب
دے برو من بر قتم دیدم بخانہ خود را مدہ و پیش الیہ و الدودم سے جنبانید چو بے برداشتند و او را
بازدید من باز گشتم و انچہ دیدم بوزن امام علیہ السلام رسانیدم ان سگ نیز باز آمد و در پیش امام رضی
اللہ عنہ در خاک میں غلطید و اب از چشمم او میرفت امام صادق رضی اللہ عنہ پر وے تر قتم فرمودہ دعا
کرد تا بصورت خود عود کرد ناگاہ گفت اے ابے انچہ تو گفتیم ایمان آورد وے جواب داد کہ ای ہر ذیاب

بلکہ دو ہزار بار در شواہد النبوة و روضۃ الاحباب از یونس بن عیینہ روایت کردہ گفت با جماعتی در سلاط
صادق رضی اللہ عنہ بودیم پرسیدیم کہ چون خدا می تعالیٰ ابراہیم علیہ السلام را گفت کہ خدایا بعتہ من الطیر
نصر من الیک انما انک منس بودند یا از اجناس مختلفہ پس فرمود کہ میخواہید کہ کش ان شمار بنمایم گفتیم
ارے فرمود اے طاؤس نے الحال طاؤسی حاضر شد پس فرمود کہ اے غراب غرابے حاضر شد پس
فرمود کہ اے بازبانے حاضر شد پس فرمود کہ ای کبوتر کبوترے حاضر شد پس فرمود تا ہم را بکشند
و ریزہ ریزہ کردند یک یک اگر میتنند و سر اے ایشانرا نگاہ داشتند بعد از ان سہ طاؤس را برداشت
و فرمود کہ اے طاؤس دیدم کہ گوشت و بان و پرباے و سہ از یک گیجہ را شدہ و سہ چسبید
و بدن و سہ راست شد و زندہ گشت و بان سہ مرغ دیگر ہمین معاملہ کرد و ہمہ زندہ شدند و سہ طاؤس را
در روضۃ الاحباب و صواعق آورده کہ منصور خلیفہ ریح را فرمود کہ جعفر بن محمد را حاضر گردان چون برج و باہر
ساخت منصور گفت قلنے اللہ ان لم اقلک یعنی بکش مرا خدا اے تعالیٰ اگر بکشم ترا چند بچلہ فتنہ می
آید گیرے و بخوابی کہ خون مسلمانان ریزے صادق رضی اللہ عنہ گفت و اللہ من حج نکردہ ام و بخوابم
اگر تو چہ رے رسیدہ است از زبان مرغ گوئی رسیدہ است و اگر عیاذ باللہ آنچه گفتے کردہ باشم بر تو
علیہ السلام ظلم کردند و غوغا کرد و ایوب علیہ السلام سیلا قبلہ را شہر پیش آورد و سلیمان را اعطا دادند
شکر گذاری نمود و ایمان بخوانند و نسب تو با ایشان باز میگردد منصور گفت راست میگوئی و ویرا بالا
خواند و بر پہلوے خود بنشانند پس گفت فلان بن فلان ابن سخن از تو بمن رسانیدہ است پس فرمود
تا ویرا حاضر کردند از و سہ پرسید کہ تو خوشیندے این سخن را از و سہ گفت ارے گفت سو گند
میتوانے غور گفت بلے پس آغاز سو گند کرد کہ باللہ الذی لا الہ الا ہو عالم الغیب و الشہادۃ صادق رضی
اللہ عنہ گفت یا امیر المؤمنین بن ویرا سو گند میدم گفت تو سو گند وہ بان شخص گفت گوے بہت من
قول اللہ و قوتہ و انجاتی علی ذوقی قدس کرد و کہ جعفر قال کن و کنذا جعفر نے کہ متناع نمود و آخر سو گند خود دم و مجلس بناد
و ہر دو منصور گفت با منی بر ایشہ و از مجلس بیرون بر رفتہ اللہ علیہ با صادق گفت تو میرا دمنتر ہے از انجہ
در حق تو گفته اند و غرغوی تمام کرد و در وقت رفتن ریح کہ خادم خلیفہ بود خطے فاخر و جایزہ نیکو برداشتہ
ہمراہ صادق دم آمد و سالما و غامتا بمنزل تشریف آورد و ریح گوید کہ چون صادق رضی اللہ عنہ بر منصور درآمد
خود و مجنبانید و ہر چند لب خود و مجنبانید غضب منصور فرو سہ تشست تا ویرا نزد یک خود نشاند و از وی

خشنود شد چون از پیش دے بیرون آمد از دے پرسیدم کہ این مرد خشنک ترا بر کس بود بر تو چون
 تو در آیدے لب دے جنبانیدے چه بخواندے کہ دم بدم غصب دے فرو نشست گفت دعای
 جندو حسین بن علی را رضی اللہ عنہا بخواندم کہ یا عدنے عند شدنے و باغونے عند کرتے اگر سنی چنگ
 اتی لاتام و کفنے برکنک الذی لایرام سج گوید کہ بن دعا را یاد کر قسم هرگز مرا شد تے پیش نیاید مگر
 ابن دعا خواندم و از ان شدت فح یا قسم و قسم سج گوید کہ از صادق دم پرسیدم کہ چرا نگذاشته کہ ان شخص
 سوگند خود را تمام کند و ویرا سوگند دادے فرمود کہ چون بنده خداے تعالی را یک گلی و نذر گوارے
 باد میکند باوے حلم و رزق و تاثیر غنوت وے میکند و ویرا سوگند دادم یا پنج شیندے خدای تعالی
 ویرا زود گرفت و رصا عقی و شویدا رده کہ داؤد بن علی بن عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما یکے
 از مواعے صادق را رضی اللہ عنہ قتل کرد و اموال ویرا گرفت صادق رضی اللہ عنہ بروے در آمد و دعا
 خود در زمین میکشید و فرمود کہ بولاے مرا گشتے و مال ویرا گرفتے و اللہ کہ بر تو دعای بنخوا هم کرد و او
 بر سبیل استغنا گفت مرا از دعای خودے ترسانے صادق رضی اللہ عنہ بخانه باز گشت و ہم سبب
 تابی سر پیدا بود در قیام و قعود چون وقت سحر شد شیندے کہ بر داؤد دعای بکر دے ساعته بنیاد کہ ویرا
 بکشتند و از انجمله نسبت کہ در شواهد و اصابع تیز الصحابه آورده کہ چون زید را رضی اللہ عنہ کشتند و جراح
 کردند حکیم بن عیاش کلے ابن دو بیت گفت

سلبنا لکم زیداً علی جریع کلاته	ولم ارمده علی الجریع یهیل
تقیم نعمان علیاً سفا به	و عثمان نیر من علی و اطمین

چون این دو بیت صادق رضی اللہ عنہ رسید دست بدعا برداشت و فرمود اللهم ان کان عبدک
 کاؤ بافلسط علیہ کلین من کلابک بار خدا یا اگر بنده تو کاذب است پس سلسط گردان بروے سکه از
 سگان خود را بنه امیر ویرا بکو فرستاد و شیر ویرا در راه بدرید چون ابن خبر صادق رضی اللہ عنہ رسید
 در سیره افتاد و گفت ای عمر اللہ الذی انجز ما باده ناسیئے شکر خدا را کہ وفا کرد ما را یا پنج وعده کرده بماند
 آورد کہ از جمله مکاشفات صادق رضی اللہ عنہ انکہ ابن عم وے عبد اللہ محض کہ شیخ نبی ہاشم ہو
 پسرے داشت ملقب بنفس ذکیہ و در آخر دولت بنه امیر و نصف ایشان بنو ہاشم بخوانند
 کہ یا عمر ویرا بروے بیعت کنند صادق رضی اللہ عنہ از بیعت ایشان ابا کرد و مردم تمت بوسے کردند

که از روزه حدیث نیکند صادق رضی الله عنه گفت و الله که خلافت زمین خواهد رسید و زبانشان
 بلکه خلافت از صاحب قبا عیسی زرد خواهد بود که صهیان و غلامان ایشان بران باز میگردانند باشند
 و منصور عباسی در آن روز حاضر بود و قبا عیسی زرد پوشیده بود چون این سخن از صادق شنید همیشه
 این سخن در خاطر او بود تا وقتی که خلافت باور رسید و والد جعفر محمد باقر م ت بر قبل از روزه از این سخن خبر داد
 بود که منصور عباسی مالک شمرق و غریب روزه زمین خواهد شد و مدت او بطول خواهد انجامید اے
 آخره کامر چون خلافت بمنصور رسید از قول باقر و جعفر محمد باقر که در حاکم و دشواری او روزه که روزی منصور
 با حاجب خود گفت و تویی که جعفر بن محمد بر من در آید پیش از آنکه من روزه ویرا بخش روزه صادق
 رضی الله عنه بروی در آمد و پیش روزه نشست منصور حاجب را طلبید آمد دید که صادق رضی الله
 عنه نشسته است چون صادق رضی الله عنه بر رفت حاجب را طلبید و گفت ترا چه فرموده بودم حاجب
 سوگند خورد که من ویرا ندیدم گر پیش تو نشسته ز در وقت در آمدن ویرا دیدم ز در وقت بیرون رفتن
 و آرا نجله انست که یکی از مقرران منصور گوید که روزی پیش روزه در آمد ویرا متفکرا یافتم گفتم یا ابی جعفر
 موجب تفکر تو چیست گفت لے فلان جمعی کثیر را از علویان فانی ساختم و میشوای ایشان را گذارم
 گفتم ان کیست گفت جعفر بن محمد گفتم و مراد ایست مشغول بعبادت خدا می شوی و اصلا نظر بر دنیا نداری
 گفت من دانسته ام که تو با ما هست و اعتقاد دارم که ایا ملک عظیم است من سوگند خورده ام که
 بشب ویرا بایتم تا خاطر خود را از روزه فارغ نسازم سیاحت را بخواند و گفت چون جعفر بن محمد حاضر شود
 هرگاه که من دست خود بر سر خود نهیم باید که ویرا قتل کنی پس بفرمود که تا صادق را رضی الله عنه حاضر
 کنند در وقت در آمدن بوسی بپرستم دیدم که لب می جویاند اما ندانستم که چه میخواند لیکن قصر منصور
 را دیدم که بخشیش در آژین کشته از تلاطم امواج بجز منصور را دیدم سر دیاس برهنه و لرنه بر اندامهای
 و اعتقاد استقبال و سر گردن باز و ویرا گرفت و بر و ساد و خوش اند و گفت یا ابن سول
 الله باعث آمدن تو چیست فرمود که چون مرا خواند ایدم گفتم حاجت که دارم بخواند و فرمود حاجت
 من انست که مرا بخوانی تا من بختیار خود هر وقت که خواهم حاضر شوم انگاه بر خاست چون بیرون
 رفت منصور جامه خواب طلبید و تا نیم شب بخسپید و نماز باز و روزه شدم چون بیدار شد نمازها
 را قضا کرد مرا پیش خواند و گفت در آنوقت که جعفر بن محمد حاضر شد و دانی دیدم که یک لب و

بر زمین و یک بر بالا سے تھری زبان فصیح باسن گفت کہ مراد اے تعالیٰ فرستادہ است کہ اگر
بصادق یعنی المدینہ گزینے سے ماننے ترا و تھری تراف و برہم حال بر من متغیر شد چنانکہ دیدے من گفت
کہ این سحر است گفت ملکو کہ این سحر است کہ این خاصیت اسم اعظم است کہ بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم
آمدہ بود کہ ہر چہ بچہ سحر چنان میشد و از آنجملہ است کہ ابو نعیم گوید کہ بعدینہ در آدم و کنیز کے ہمراہ بود با
جمع شدہ چون بیرون آدم کہ ہمام روم دیدم کہ جانتے از اصحاب بزیارت صادق رضی اللہ عنہ توجہ
نمودہ اند بایشان ہمراہ شدہ چون بچانہ صادق رضی اللہ عنہ در ادیم و چشم و سہ بر من افتاد
فرمود کہ اے ابو نعیم گزینہ است کہ در خانہ پیہران و فرزندان ایشان بجمہت در سنے باید اگر گفتم با
ابن رسول اللہ اصحاب را دیدم کہ سنے آمدند تر سیدم کہ این دولت از من فوت شود تو بہ کہ دم کہ دیگر
ہرگز چنین کنم و بیرون آدم و از آنجملہ است کہ دیگر کے گفتہ است کہ دوستے و شتم کہ منصور ویرا
جس کردہ بود صادق را رضی اللہ عنہ در موسم حج در عوفات دیدم بعد از نماز عصر از من پرسید کہ حال
دوست تو کہ در جس منصور بود چہ شد گفتم بچنان و جس سے است دست بر عا برداشت چون سنے
براہم گفت داند کہ دوست ترا بگذاشتند را و سنے گوید کہ چون انج باز گشتم از دوست خود پرسیدم
کہ ترا کے گزاشتند گفت روز عرفہ بعد از نماز عصر و از آنجملہ است کہ دیگر کے گفتہ است کہ دیگر کے
خریدم و بان جنہم کہ دم کہ انرا از دوست نہ ہم مابعد وفات کفن من باشد چون از عوفات ہزدلفہ باز
گشتم از من غایب شد بسیار نوم شدہ چون باہم از ہزدلفہ سنے آدم در مسی خیف ششم
کسے از پیش صادق رضی اللہ عنہ اند کہ ترا یہ طلبید زود پیش و سنے رقم و سلام گفتم و ششم و سنے
بن کرد و فرمود کہ بچہ ہی کہ ترا بردے وہیم کہ بعد از وفات کفن تو باشد گفتم اے کہ برد من شایع
شدہ است غلام خود را آواز داد و غلام دے آدم بروے اور چون دیدم ہاں برد من بود بچہ
فرمود کہ این را بگہر و خدا سے تعالیٰ سپاس گوے و از آنجملہ است کہ ششم پیش و سنے وہ نہ از دم
اور دو گفت کہ من بچ میروم ازین براے من سراے بحر کہ چون انج باز کردیم باہل عیال خود
و انجا متوطن شویم چون انج باز گشت و پیش صادق رضی اللہ عنہ فرمود کہ براے تو مرا ہی خریدم و ششم
کہ اول ان منہی رسول صلی اللہ علیہ وسلم سے شود و ثانی بے علی و ثالث بحسن و رابع بحسین
رضی اللہ تعالیٰ عنہم و اینک مک نوشتہ چون ان شخص انرا بشتیدہ گفت را رضی اللہ عنہم باہل

بسنده چون بمنزل خود رسید میارشد وصیت کرد که ان صک را باو سه در قبر نهند چون وفات کرد و ان صک را با دی در قبر نهادند دیگر روز با مادر دیدند که صک بر سه قبر سه است و بر پشت آن نوشته که جعفر بن محمد دفنا نمود با پنجه و عده کرده بود و از ان جمله است که شخصی از سه اتناس و عاکر و خدا نجات دیرا چندان پیوسته و هر که بسیار حج گذارد فرمود که خداوند ایدر چندان بده که پنجاه حج گذارد و شخص پنجاه حج گذارد و در حج پنجاه و یکم حج رسید و خواست که غسل کند سیل دیر اویز بود و در ان بمرد و ان نقش خاتم امام جعفر بن است انت غیثی من الناس کذا فی روضه الاحباب و المدا علم

موسی بن جعفر رضی الله عنه

در روضه الاحباب و در شواهد النبوة قیام بن خلکان گفته که سه امام هفتم است از امیه اشعه در روضه الاحباب گفته که کینست اد ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو عبد الله و ابو اسماعیل و ابو علی نیز از جمله کینست اد است و در شواهد آورده که لقب او کاظم است در روضه الاحباب آورده که صاحب ریز لقب او است و قال ابن خلکان نقل عن تاریخ خطیب البغدادی کان موسی بن عبد الصالح یس نام سه موسی و کینست اد ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو عبد الله و ابو اسماعیل و ابو علی و لقب او کاظم و عبد الصالح و صابر و صالح و زین العابدین است در روضه الصفا آورده که در زین العابدین میگفتند در مدینه و مادر سه ام ولد بوده حمیده بر بریه نام و ولادت دی در ابو ابو میمان که و مدینه یوم الاحد سبع خلون من صفر سنة ثمان و عشرين و مائة و مات فی حبس هارون الرشید بنجله و یوم الجمعة خمس خلون من رجب سنة ست و ثمانین و مائة کذا فی الشواهد و در روضه الاحباب آورده که امام موسی در وقت فوت امام جعفر بیست ساله بود و بروایت اصح و اکثر در رجب سنة ثلث و ثمانین و مائة در بغداد از عالم نقل نموده و بدین روایت مدت اما متش سی و پنج سال باشد و زمان حیاتش پنجاه و پنج سال و در روضه الصفا آورده که بقول صاحب بیع الابرا م مدت حیاتش چهل و پنج سال بود و قال الشیخ طاعی قاری نقل عن السعودی ان سنة ست و ثمانین و هوا بن اربع و خمسين و فی تاریخ ابن خلکان کانت ولادته یوم الثلاثاء قبل طلوع الفجر سنة تسع و عشرين و مائة و قال الخطیب سنة ثمان و عشرين بالمدينة و فی المنس یقین من رجب سنة ثلث و ثمانین

و مایه و قبل سنته ست و ثمانین و بعد او قبل انہ تو نے مسموماً و قال الخطیب تو نے نے الجس و دفن
 نے مقابر الشوزیز تیخاج القبتہ و قبرہ ہناک مشہور نیز او علیہ شہد عظیم فیہ قنادیل الذهب و انفضہ
 و انواع الالات و الفرش الایعد ہونے بجانب الغربی و در روضۃ الاحباب اور وہ کہ بقول اکثر بابا
 اخبار کاظم رضی اللہ عنہ ابفرمودہ ہارون الرشید سکد بن شامک بیاجی بن خالد برکے زہر داد
 و بدان واسطہ ان جناب روی بفر دوس اعلیٰ نناد و فیہ ایضاً نقلاً عن تاریخ گزیدہ کہ بقیہ بعضے
 از علما ی شیعہ سرب و خاقوم ان امام ریختند و بدست بے ثمرے رشتند عمر غزنیہ شہرا کہ بستند
 مدفن پر نور امام کاظم رضی اللہ عنہ در خط بغداد مشہور است مطاف طوالین جمہور غیالیق نزدیک
 و دور و نے اخبار الدول للقرمانی کانت و منات سنہ ثلث و ثمانین و مایہ فلما توفی لمرکز

بوضع نقشہ علی الجسر بغداد بنادی علیہ بناموسی بن جعفر الذی یزعم الشیعۃ انہ للیوت فافطر و الیہ
 بیتانم و من نے مقابر قریش و لہ من الحرمین خمسون سنہ و شیخ عبدالحق دہلوی در شرح مشکات
 اور وہ کہ امام شافعی گفتہ کہ قبر امام موسی کاظم تریاق مجرب است مراجعت و عاراً -

اما مناقب ان جنابات العمر یا پند شریعت بود و بیچ روایت نہ بطریق صحیح نہ بطریق ضعیف مرو
 نشدہ کہ از انجناب امر کہ موجب عمر ارض از جانب شریعت باشد صادر شدہ و در شواہد النبوة
 اور وہ کہ عابدترین اہل زمان خود بود و فقیہ ترین ایشان و سنی ترین و در کیم ترین ایشان و قال ابن

خلکان نطاعن حلیب البغداد کان موسیٰ مدعی عیداً صالحاً للعبادۃ و اجتماعہ و انما لقب بالکاظم
 علمہ و تجاوزه عن المعتدین و در روضۃ الاحباب اور وہ کہ نسیم مکارم اخلاق ابن امام عالی شان
 اطراف جہان را و شام جہانیاں را معطر گردانیدہ بود و اشعہ نحاس ادب ان مقتدای
 بلند مکان شام ظلمت اندوز طوالین انسان را بھج عالم افروز رسانیدہ و وفور ہر عبادت
 افزون از قوت و طاقت بشر و کمال علم و فضیلتش بیرون از احاطہ استطاعت علمای دانش
 پرورد عجائب کراماتش حجاز مجزات رسول و غایب خوارق عادتش معجز طبع عقول و تقوی طیت

برای عالم را بیش مخصوص و امتیاز نبی و مشہور بود و اخبار الدول للقرمانی جو الامام الکبیر القدر الامجد الحی الساہر
 لیلہ قاتما قطع نہادہ صایماً لیسے لفظ علمہ و تجاوزه عن المعتدین کا ظہا و ہوا المعروف عند اہل العراق
 باباب الجوالج لانہ ما قاب المتوسل بہ فی قضاء حاجتہ قط و کان لہ کرامات ظاہرہ و منات بامرہ

آنحضرت محمد انصرفت و علما با سنا اے ابو الخزایا فیلعن علما با و وصوا حق اور وہ کہ موسے کاظم رحمہ دارث علم و فضل و کمالات پذیر خود گشت و دیر کاظم ازین حجت گفتند کہ علم بسیار داشت و خشم فرو سے بردوار مردم تبا و زعفران نمود و نزد اہل عراق مشہور بود و در باب انصافے جوایح نزد خداے تعالیٰ بعد از اہل زمان خود بود و سخاوت و سے نیز از ہمہ ایشان زیادت بود و فی تاریخ ابن خلکان روی انہ و کل مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مسجد سجدة فی اول اللیل و سبع و ہویہ قول فی سجودہ عظم الذنب عند فلیحس العفو من عندک یا امام اہل التقویٰ اہل غافر المنقذہ فعمل ربو باحتی اصبح و کان تخیا کر کما دلہ اخبار و تلواری کثیرہ و فی اخبار الدول للقرائے وقد اکثر الا و با و نے برایچہ قمن ذکاب قول اسے الفتح۔

انما لیسید الشریف غلام	حقما کان فیلعن سلاے
و اذا کنت لالشرف غلام	فانا اخر والزمان غلامی

و در وقتہ انصفا و ردہ کہ امام موسے قرآن را بغایت نیکو خواندے و در قرآن خواندن بگریستے و اسنان نیز بگریستند و در ان زمان تجوید و ترتیل او بچکیس کلام الہی را قرات نمیکرد و در مدنیہ و ازین الجہدین میگفتند و از امام جعفر صادق منقول است کہ اشارہ با و لا خود کردہ گفت اینا فرزندان منند موسے سید ایشان است و ہم امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ در بارہ امام موسے فرمودہ کہ موسے بابے است از ابواب الہی و از دے بیرون خواہد آمد کیسکہ غوث این امت و نور ہر ملت با و بہترین کل مولود و فاضل ترین جمیع موجود بود و مامون از پدر خود روایت کند کہ در شان امام موسے کاظم با پسراں خود گفت کہ این مرد امام مردم است و حجت حق بر خلق و خلیفہ بر کافہ عباد و بن امام جماعتی ام بحسب ظاہر از ر و بے قہر و علیہ و بخدا سوگند کہ امام موسے نرا و تراست از من و از سایر خلق بجای رسول و من این سخن نہ بجنبہ ان میگویی کہ ہم ملک و کار خلافت را اسهل می انکارم و اسان مے شمارم و اند کہ اگر عزیز ترین اولاد من در حکومت با من منازعت و در چشم اورا از حد قد بیرون کنم کہ ملک عظیم است لیکن اسے مامون ابن موسے وارث جمیع انبیاء است اگر علم صحیح خواہی از وے باید خواست مامون گوید کہ چون این سخنان از پدر خود شنیدم نہال محبت الہییت در ر و نہ جان نشاندم و جان شیرین باز بر اسے طلب مرضات ایشان نشاندم و فی طبقات الشرا نے کان رضی اللہ عنہ قول او و محبت رجلا و کان موافقا لک ثم غاب عنک خلقتہ فاضطرب قلبک طرب

فابح اسے نفسک فانظر فان كنت اعوججت فنتب وان كنت مستقيما فانك انما ترك الطريق وتعب
عند ذلك ولا تفتح منه حتى يستبين لك ان شاء الله تعالى وكان يكتفي بالعبد الصالح لكثرة عبادته
واجتهاده وقيامه بالليل وكان اذا بلانته عن احد ان يوذيه يبعث اليه مال ومنه لقبه بـ
المستقلان موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي ابو الحسن الماسي المعروف بـ
صدوق عابد من السابغة مات سنة ثلث وثمانين وقال الشيخ ملا علي الفارسي في شرح اشفا
للفاضل عياض موسى بن جعفر بن محمد العلوي الكاظم رضى عن امية وعبد الله بن دينار وغيرهم
وعنه ابنه علي الرضا وخواه علي ومحمد بنوه ابراهيم واسماعيل وحسين وخواه علي ومحمد وخواه اوردته
في جس الرشد انرج له الرشد ودين باجيه ودين ميزان الذي يهيه موسى بن جعفر بن
محمد بن علي العلوي الملقب بالكاظم عن امية قال ابن ابي حاتم صدوق امام وقال ابو جعفر
ثقة امام قلت روى عنه بنوه علي الرضا وخواه ابراهيم واسماعيل وحسين وخواه علي ومحمد وخواه اوردته
لان العقبه ذكره في كتابه وقال حديثه غير محفوظ يعني في الايمان قال الكل في علي عليه الصلوة
الروى قلت فاذا كان الكل علي ابي الصلوة فما ذنب موسى حتى تذكره ودين مسند شهاب
باسناد مظلم لـ سئل بن ابراهيم عن موسى بن جعفر عن امية عن جده مصمما قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الوضوء قبل الطعام ينقي الفقر وبعد عيشه الغم ويصح البصر وجار عن موسى عن
ابائه مرفوعا نعم المال الخلل الراسخات في الوصل المطعات في الخلل وقد كان موسى من اجود الحكماء
ومن عباد الانبياء وله شمس معروف ببغداد مات سنة ثلث وثمانين ثمانية وثمانسون
سنة وحدثه قليل جدا ودين خلاصة التذيب للحافظ المصنف الدين موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين
بن علي بن ابي طالب الماسي ابو الحسن الكاظم المدين عن امية وعنه ابنه علي الرضا وخواه
ومحمد وخواه جعفر بن محمد وخواه ثقة قال ابو حاتم ثقة صدوق امام من ائمة المسلمين قال يكي بن الحسين
الصادق بلانته عن رجل يوذيه يبعث اليه بقره فيما الف ودينار -

اماسخاوت وحلم النجباب

وروى عن اورده كه سخاوت او اذ اهل زمان او زياده بود وحق تاين بن فلکان کان سخيا كه زياده

جلعث عن الرجل ان یؤذیه فیمیت الیه بصره فیما لفت دینار وکان بصره یقرئ ثمانیۃ وینار وبعایته وینار
 ثم یقسم بها بالمدینۃ ودر وقتہ العقاد وکر کاظم ثم آوردہ کہ اکبر اولاد امام جعفر صادق او بود و باو
 حمیدہ راستہ و باخلاق پسندیدہ پیراستہ وجود و احسان شہور بہ بڑا متنان دیکور توتیہ سبع
 شمرین دے رسانید کہ فلا نکس پیوستہ بغیبت تو مشغول است نے الحال ہزار وینار
 برسم انعام نرو او فرستاد ابو محمد ابن یحییٰ علوی روایت میکند کہ شیعہ از اولاد عمر بن خطاب
 رحمہ وامام موسیٰ یثینید سے دایر المومنین علی را دشنام دادے بعضے از متشیبان ابن بیت
 باو گفتند کہ ما را رخصت فرماے تا ابن نخس را یکشم و انتقام اہل بیت ازوے یکشم چنانچہ
 امام بیانغہ تمام و الحاح مالا کلام ایش از ابن حرکت منع فرمود و پرسید کہ انہر دیکجا است گفتند
 بر سر ضیعت خود رفتہ است امام بیانغہ تمام بجانب ابن ضیعت روان شد و چون بدانجا
 رسید مرکب در فرجہ اوراند ابن عمر از دور فریاد برآورد و تشیع آغاز کرد کہ مرکب در گشت
 زار مردمان مران امام موسیٰ التفات بہ سخن او نکردہ بچنان میراند نابہر رسید و از مرکب فرود
 آمدہ پیش او نشست و در روے او تبسم گشتہ پرسید کہ تو را درین زراعت چند چغ
 شدہ باشد گفت و ویست وینار باز امام استفسار نمود کہ چند امید میدارے کہ از ابن
 مززع بتورسد جواب داد کہ دو بیت وینار امام بز فور مرہ شتمل بر سیصد وینار بیرون آوردہ
 پیش او نہادہ فرمود کہ ابن سیصد وینار را بستان و امید از زراعت خود منقطع مگردان و نمود
 بر خاست و سر امام را بوسیدہ و اکنان گزشتہ عفو و اغماز طلب نمود و گفت یہی کس در
 تفصیلت و کرم بر اولاد بنی دو بے مسابقت نتواند حبست و امام موسیٰ کاظم چون بتزل خود با
 گشت با مخصوصان خویش کہ قصد انشخص داشتند صورت حال را بیان کردہ فرمود کہ ابن خل
 کہ از من صادر گشت بہ بودیا انچہ شما تصور کردہ بودید۔

اما بتلاوہ سہ بار در انجوس نمودہ اول ان کہ در شواہد النبوت و اخبار الدول للقرانی در وقتہ العقاد صواعق محرقہ و یاخ و نوا
 خلکان آوردہ فی ذکر الکاظم رحمہ کان لیکن المدینہ فاقدہ المہد سے بچند انجسہ فراسے نے النوم
 علی بن ابی طالب رحمہ و ہو بقول یا محمد فمل عینم ان تولیم فی الارض و نقطوا اراکم قال البرج
 فارسل اسے لیلا فرغے ذلک فحیتہ فاذا ہو بقراۃ الایۃ و کان احسن الناس موتا و قال علی

موسیٰ بن جعفر خجندیہ بر فعاقلہ و اجلاسے جنبہ و قال یا ابا الحسن انے رایت امیر المومنین علی
 بن ابی طالب رضی النعم بقر علی کذا فتو منے ان تخرج علی او علی احمد من اولادے فقال والدہ
 لا فعلت ذلک ولا هو من شائے قال صدقت اعطی لک ثلاث و بنابر و ردہ الے المدینہ قال یح
 فاحکمت امرہ لیلانا صبح الا و ہونے الطريق خوف العواقب یعنی مہدے بن منصور ویرا از مدینہ
 بنجد او رد و جس کرد شبعبہ امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ و خواب وید کہ فرمود با محمد فضل عظیم الیہ
 یعنی ایاشاید و توقع انست از شما اگر بخود گیرد امور مردانرا یعنی حاکم خلق شود اگر نگذیرد و نیزین
 از روستے تکر و غنم قطع رحم نماید بنابر تخریج و نظام بیج گوید در شب بود کہ مرطبلید چون پیش وے نفق
 شنیدم کہ امین رایت را بخواند با و از خوش گفت حالے بر و موسیٰ بن جعفر را ببار نفق و احدوم
 ویرا معانقہ کرد و بنشاند و خواب را با وے بگفت پس گفت مع تو انے کہ مرا ابن گردانے از انکہ
 بر من و فرزندان من خروج کنے فرمود کہ والدہ ہرگز نگردہ ام و از نشان من نیست کہ کلمہ گفت
 میگوشی پس بیج را گفت کہ ویرا ہزار دبر وایتے دہ ہزار دینار بدہ و ساختگے وے کن تا
 بدینہ رود بیج گوید کہ ہم در شب کار وے بس ختم و دیرا و ان کردم پس نہ بیج کرد مگر او در راہ
 از خوف انکہ بیاد مانے پیدا شود انتہی دوم نے مروج الذهب للسعودی ذکر عبد اللہ بن مالک
 الخزاعی و کان علی دار الرشیدہ و شرطہ قال اتانے رسول الرشیدہ نے وقت اجابانی قبۃ قبلی
 فاستر عنے من موضعی و منعی من تغیر ثیابے فزاعنہ ذلک فلما مرث الے دار سبغنی الخادم فعرفت
 خبرے فاذا ن یے نے الدخول فدخلت فوجدتہ قاعدا علی فراشہ فسلمت فسکت ساعتہ فلما
 عقلی و تقصاعف الخزع ثم قال لے با عبد اللہ امدتہ رے لم طلبتک نے ہذا الوقت قلت لا والدہ یا
 امیر المومنین قال انے رایت اس عتہ نے منائے کان حبشیہ یا قد اتانے و مع حرتہ فقال لے
 لم تکل عن موسیٰ بن جعفر اساعۃ والا تخرجتک بہذہ المحرتہ فاذا ہب فکل عنہ فقلت یا امیر المومنین
 اطلق موسیٰ بن جعفر تلاما قال ثم امض الساعۃ حتی لطلق موسیٰ بن جعفر و اعطی تلامین الف
 درہم و قل لہ ان اجببت المقام بملنا فلک عندے ما تحب و ان اجببت المصی الے المدینہ
 فاذا ن نے ذلک البک قال فقبضت الے الحبس لا تخرج فلما راتے موسیٰ و شب الی قایما
 و نطن انے فدا مرت قبہ بکمرہ فقلت لا تخرج فدا مرے امیر المومنین با طلائک و ان اوقع الیک

تلاشیں الفت درجہ ہو یقول کہ ان اجبیت المقام قبلنا فلک ماتحب وان اجبیت الانفراق فلانام
 نے ذلک مطلق الیک و اعطیتہ التلاشیں الفت درجہ و خلعت سبیلہ و قلت کہ القدر ایت من امرک عجبا
 قال فاشہ انبرک بنیانا ثانیہ اذ انما نے النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال موسیٰ حببت منظرک ما نقل ہذا الکلام
 فانک لاتبت ہذا الیاء نے الحبس قفلت بابے و امی ما قول فقال قل یا ساح کل صوت و یا
 سابق الفوت و یا کاسے انظام نما و نشہر ابعد الموت اسالک با سما نمک الحسنہ و با سماک لا اعلم
 الا کبر الخیر و ان الکون الذی لم یطلع علیہ احد من المخلوقین یا حلیم کذا تاۃ لا یقوے علی انما یاذا الموت
 الذی لا یقطع ابد او لا یحییٰ عدو و اخرج عنی فكان ماتری یعنی ذکر کرد عبد المذہب مالک انحر اعلیٰ و بود و بان
 رشید و صاحب شرط وے گفت امد مرا فرستادہ رشید و رقیقکہ نیامد مرا در وقت گاہی پس
 کہ رشید مرا از جاسے من و شہ کرد مرا از تغیر لباس پس رعایت کرد مرا و در ان پس ہر گاہ شہم بسوے
 خانہ سبقت کرد مرا خادے پس دانست رشید خبر من پس اولن داد مرا در دخول پس داخل شہم
 یا نعمت و در ان شستہ بر فراش خود پس سلام کرد مرا پس ساکت ماند ساعتی پس بر پرید عقل من و دو
 گونہ شہر خجہ پس تر گفت مرا اے عبد اللہ یا مہدائے کہ ترا بر اے چہ درین وقت طلب کردم گفتم نہ
 بخدا یا امیر المؤمنین گفت دیدم درین ساعت در خواب کہ حبشی امد مرا و با او حریہ است پس گفت
 اگر نیکدارے موسے بن جعفر را و در وقت آگاہ باش کہ ترا فرج یکدم باین حربہ پس برو و بگذر او پس
 گفتم یا امیر المؤمنین ابا بگذر مرا موسے بن جعفر را بارینے کر رہ بار پر سیدم گفت اری بگذر
 و در این وقت دیدہ اورا سے ہزار درہم و بگو اورا اگر خواہی مقام کن نزد ما قبول کردم کہ بر اے است
 نزد ما پنجہ تو و دوست داری و اگر خواہی کہ بروے بسوے مدینہ پس اجازت است ترا و ان گفت
 عبد اللہ پس نعم بسوے زمان تا نیکہ بیرون کنم و دراپس چون دید مرا موسے بر جست بسوے من
 ابستادہ و گمان کرد کہ مگر من نامور شہم باد بیکر و ہے پس گفتم کہ ترس تحقیق کہ امر کرد مرا امیر المؤمنین
 باطلاق تو دانکہ بدہم ترا سے ہزار درہم و میگوید ترا امیر المؤمنین کہ اگر خواہی مقام کتے نزد من قبول کردم
 کہ بر اے تست آنچه تو و دوست داری و اگر خواہی کہ مراجعت کنے بسوے مدینہ اختیار تراست و دادم
 اورا سے ہزار درہم بگذر شتم اورا و گفتم اورا کہ تحقیق دیدم در بارہ تو امری عجیب گفت پس من خبر کنم
 ترا کہ من در خواب بودم کہ ناگاہ امد مرا بنیر صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت موسے نبوس شدے

مظلوم پس گویا این کلمات را بدرستی که نباشته تو اشب و ز زندان پس بگفتم پدر و مادرم فدای تو
 باو چه بگویم گفت بگو با سماع کل صوت الی آخر الدعاء المذكور پس بود آنچه دیدم سیوم در صواب
 او و ده که چون بارون الرشید کج آمد بعضی از مردم سعادت دید گویا امام موسی کاظم نزد وی کردند
 که از هر جانب احوال از جهت و سوسه او و نزد چنانچه کالاسه از هر دو بنا را تخرید نموده باین
 بارون الرشید ویرا گرفت و نزد امیر خود عیسی بن جعفر بن منصور که او را بهر بود فرستاد و مدت
 یکسال ویرا حبس نمود آنگاه بارون الرشید در باب قتل و سوسه بفرمود نوشت او
 از نیغی با کرد و گفت او ادعای نداد و بحال خود است و بهارون الرشید اعلام نمود که کسی را
 بفرستد تا امام موسی را تسلیم و سوسه و اگر کسی را ندانست او را خواهم گذاشت که هر جا که خواهد
 برود بارون الرشید چون کتاب دید که بن شاکم را فرستاده تا امام موسی را تسلیم و
 نماید و سفارش و سوسه کرده بود که باو سوسه بکند بعد از آن هم در طعام کرد و بعضی برانند که سوسه در طب کرد
 و سوسه کرده بعد از سه روز وفات یافت و عرش شصت و پنج سال بود و در تاریخ ابن خلکان انانک
 بالمعدیه اسیام بارون الرشید در نهمین رمضان سنه تسع و سبعین و اربعه مئه و اربعه و اربعه
 و سوسه به اسیان تو سوسه بکنی تا مات کرد موسی در مدینه تا زمان بارون الرشید در نهم
 کرده شد در رمضان سنه یکصد و هشتاد و نه پس برادر او را همراه خود در بغداد حبس کرد و او را
 تا آنکه وفات کرد و ز زندان درین دور روایت منافات دارد از عبارات صوابی متبادر میشود
 که در زندان بهر وفات یافت و از روایت ابن خلکان و غیره موافقین بالاتفاق معلوم میشود که در زندان
 بغداد وفات یافت پس شاید خبیث یا طین میشود که سوسه بن شاکم از زندان بهر گرفته در بغداد بوده
 باشد اگر چه صاحب صوابی تعییر بیان نکرده و نیز اختلاف است در آنکه صاحب صوابی میگوید که
 او گرفته در بهر فرستاده و یکسال در آنجا محبوس ماند و ابن خلکان میگوید که بهر او گرفته در بغداد
 انظر بوده باشد که بهر او گرفته در مدینه روان شده از انشای راه و بهر فرستاده بعد از یک سال از آنجا بفرستاده
 بن شاکم در بغداد طلب کرد و در صورت لا منافات و اما علم عبارت ابن خلکان نیز آنکه
 غیر موطوع شده شاید از سهو قلم کاتب دو یک لفظ فرو گذاشت شده باشد و سوسه در
 الذیب للسعودی بعضی موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بغداد

سمو ہائے عشرہ سنہ خلت من ملک الرشید سنہ ست و تمانین و مائتہ و ہوا این اربع و تمانین
سنہ و قد ذکرنا فی رسالتہ بیان اسواء الامینۃ القطیعۃ من الشیعہ اسماء حم و اسماء ستم و مواضع قبولہم
و متغایرہا عامہم و کم عاش کل واحد شتمت ابیہ و من اورک اجدادہ علیہم السلام و لکن شوم العتالی فی الرشید
من ایات -

امام کہ گفت بضم نباشا	عصا الدین موسیٰ من البرعدہا
و عین خبط بالبرئینہ ظہما	سواء علیہ فریہا و بعید ہا
واسع یقطانا بیت ہما جہا	لہ فی الخشا و ستودعا بکید ہا

مؤلف گوید باعث تجسوسیت امام کاظم بارسیوم فقط ہمین یک سعایت نبود بلکہ وجوہات دیگر نیز بود و ان
انیست کہ درصواعق آورده کہ ہارون الرشید امام کاظم را دید کہ نزدیک کعبہ نشستہ باو گفت کہ توئی کہ
در سہ از مردم بیت بیگیری کاظم رفہ گفت تو امام حبسودے و من امام قلوبم دیگرانیکہ -

فی تاریخ ابن خلکان و صواعق محرستہ ان ہارون الرشید حج قاتی قیرالبینہ صلی اللہ علیہ وسلم
ترید را و حول من قریش و انفی القبایل و موسیٰ بن جعفر فقال السلام علیک یا رسول اللہ یا

ابن النعم فقال موسیٰ السلام علیک یا اب فتیر و جہ ہارون الرشید و قال ہذا ہو الفخر یا اب الحسن
یعنی حج کرد ہارون الرشید پس اندر نزو قربت صلی اللہ علیہ وسلم و گرد او توسے از قریش بودند و ہلاک

کرده بود قبایل را و بود ہمراہ او موسیٰ بن جعفر پس گفت ہارون الرشید علیک یا رسول اللہ یا ابن النعم
و کاظم رفہ گفت السلام علیک اے پدر من پس متغیر شد چہرہ ہارون و گفت ابن فخر است

اے ابوالحسن و درصواعق آورده کہ ازین منہ و رحم شد و یابن سبب اورا ہمراہ خود بنجداد
برود و در انجا محبوس ساخت و بیرون نیاد و تا وقتیکہ وفات یافت مؤلف گوید کہ در قصہ جس

سیوم امام کاظم موضعین را طر فخطب بے ضبط واقع شدہ چہ صاحب صواعق یکبار گفت کہ بسبب
سعایت بگویی از ملک اورا بسوسے بصرہ فرستادہ و انجا تا یکسال محبوس ماند بعد از ان سکہ بن یک

اورا اسومہ گردانید و انجا میگوید کہ از مدینہ اورا بنجداد برود و محبوس کرد و بیرون نیاد و تا وفات یافت
علی ہذا القیاس عبارت ابن خلکان نیز در مقام اندکے غیر مربوط است بر ناظر مخفی نخواہد بود و ابن خلکان

یکبار گفت کہ در زمان مدسے محبوس شدہ بسبب دیدن خواب امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ و اورا ہا کہ بعد

از ان تا زمان هارون الرشید در مدینه بود که هارون ویرایان مجوس کرد و در زندان برد ازین سبب معلوم میشود که قید و دبار اتفاق افتاد باز خودشان از مسعودی نقل میکنند که هارون ویرایان کرد و در خواب حبس او را با کرد و چنانچه بالا گذشت بعد از ان خودشان نقل میکنند از حطیب که امام کاظم در حبس بغداد بود پس با نفور قید سه بار باشد که با و در زمان ممدی و دودبار و در زمان هارون الرشید که یکبار بیدن خواب او را با کرد و بار دیگر با کرد و در باب حبس سیوم نزد مولف اقرب بعد از آن چنان می نماید که انیطور گفته شود که هارون بر اسی گذاردن حج یا عمره بکند آمده بود و حبیب غازی می بدگویی کرد و گفت کاظم رضی الله عنه مال فراوان جمع نموده کالاسی سے هزار و سیصد طائر بیده ازین سبب هارون متوهم شد بعد از ان چون کاظم رضی الله عنه را نزدیک کعبه دید گفت که تو بی کردی سر از مردم بیت میگیری کاظم رضی الله عنه گفت تو امام جود می و من امام طلوعم ازین سبب هارون در خشم شد و او را همراه خود گرفت و مدینه رفت و در اینجا چون بمقابل فخر شریف نبوی صلی الله علیه و سلم رسید هارون گفت السلام علیک یا رسول الله یا ابن العم کاظم رضی الله عنه گفت السلام علیک یا ابا ت جهره هارون متوهم شد و گفت ابن فخر است اسی ابو الحسن در خشم او زیاده شد و حبس او فرمان داد و همراه خود گرفت و روانه بغداد شد از ان شایعه راه او را در زندان بهره فرستاد و در اینجا یکسال مجوس داشتند و بر رویه سکن شاکم و در بغداد طلب کرده مجوس ساخت و در اینجا سبب مسموم شدن امام موسی موسی فرودس اعلی نهاد و در نصیورت جمع بین الاتا ذیل هم میشود و بی ربطی عبارت هم بر میخیزد و الله اعلم بحقیقه الحال -

من اخباره در مصوات آورده که هارون الرشید کاظم را رضی الله عنه گفت چگونه شما سیکوید که ما ذر بت رسول صلی الله علیه و سلم ایم و حال آنکه شما اولاد علی ابن ابی طالبید امام موسی این ایت برخواند و من ذر بت و او دو سلیمان اسی قول و عیسی چون بنام عیسی علیه السلام رسید گفت عیسی را علی نبینا و علیه السلام پدر بنود و حال آنکه خدا اسی گفته او را از ذر بت ابراہیم خواند و اینها خدا اسی تبارک تعالی فرموده من حاجب فی من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالی و انباء و انباء و کم الایت یعنی و تنبیک خدا اسی تعالی فرمود که پیغمبر صلوٰه الله و سلامه علیه بانصاری مبارک کند آنحضرت غیر علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم مبارک بخواند پس حسن و حسین رضی الله تعالی

عنہما پیران رسول الصلی اللہ علیہ وسلم اندر بن حجت کہ گفتیم و ما از اولاد حسینیم نرم و دے اخبار
 الدولہ لایق رہے سالار رشید بود با فقال یا موسیٰ لم تلتمکم انکم اقرب اے رسول الصلی اللہ علیہ وسلم
 منہما فقال یا امیر المومنین ہوا ان رسول الصلی اللہ علیہ وسلم خطیب اے کرتیک ہل گشت بحمید
 فقال سبحان اللہ و گشت آنحضرت نک علی العرب و المعجم فقال لکنہ لا یخطیب اے و لا از وجہ لانہ والدنا
 لا دالہ کہ فلذک نحن اقرب الیہ منکم ثم قال و ہل کان یحذرہ ان یدخل علیہ حرک و ہن مشکفات
 فقال لا قال لکنہ کان لہ ان یدخل علی حرمی و یحذرہ ذلک فلذک نحن اقرب الیہ منکم یعنی پر سید ہونے
 ہارون از دے کہ اے موسیٰ چرا ایسگویند کہ شما قریب ترید بسوے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 از ما پس گفت یا امیر المومنین اگر رسول خدا خطبہ نمودے بسوے تو و خرت را ایا میدا وے و اجابت
 میکردے تو ادر گفت سبحان اللہ اگر چنین میشد فخر میکردم بر عرب و عجم بدان گفت موسیٰ کہ خطبہ
 نمکند رسول خدا بسوے ما و نہ ہم ما و را چرا کہ او پدر ماست پدر شما پسر بن سبب با قریب ترید بسوے
 او از شما باز گفت کہ ایا جایز بود رسول خدا را کہ در اید بجرم شما و زنا شما شما مکشفت با شد گفت نہ
 گفت موسیٰ لیکن داخل شدن بر حرم یا جایز بود او را بدان حالت پس بن سبب با قریب ترید بسوے ما و
 نے روضۃ الصفایا یوب بن حسین الماسی ر وایت میکند کہ نفعی انفداسے کہ مردے پدر نفس
 ہرزہ گوے بود تعرض مردم شکر روزے با عبد الغزیز بن العمر بن عبد الغزیز و جمع دیگر بر دفر
 ہارون الرشید نشستہ بود نہ کہ امام موسیٰ بر مرکبے سوار طاع گشت و حاجب رشید بقیدم اعزاز
 و اجلال پیش آمدہ با استقبال اورفت و سایہ مردم نیز شرابا تعظیم و تجلیل بجایے اور نہ و حاجب
 بے توقف زحمت ملاقات حاصل نمودہ امام موسیٰ بجای رشید در اندفع با عبد الغزیز گفت
 کہ من عاجز تر از عباسیان ندیدم کہ باشخصے کہ دشمن ایشان است و ہم ان دار نہ کہ ملک ایشان را
 بزبان اور دانیہ محقق و فروستہ نہانید و ہمین لحظہ کہ امام موسیٰ از نزد رشید بیرون آید من اورا
 بخطابے ناالایق مخاطب ساختہ خاطرش را نکین گردانم عبد الغزیز نفع را نصیحت کردہ گفت
 تعرض او مشو و ادب را نگاہ دار کہ انبساط از اہل بیت پیغمبر اند گاہ باشد کہ در جواب کسی
 کہ بایشان تعرض نماید بستی گویند کہ تا قیام قیامت عماران بر صفحات روزگار با ندو چون امام موسیٰ
 از پیش ہارون الرشید بیرون آمد بر مرکب سوار شد نفع از جای خود جہتہ انجام مرکب امام را

را بگرفت و از روی غفلت گفت تو کیستی و از کجائی کاظم با و فرمود که اگر مقصود تو آنست که نسب
خود بیان کنم من پسر محمد مصیب الدین اسماعیل بنیج الدین ابی ابراهیم خلیل الدام و اگر از شهر من پسر
شهر من آنست که حق سبحانه تعالی بر کافه مسلمانان و بر تو اگر از زمره ایشان نباشی که میدانم که
نیدانے واجب گردانیده که بزمارت و طواف انجاردند تا در آخرت با حراز ثوابات اختصاص یابد
و اگر اظهار امانت غرض است و مفاخرت پیش خلق بخدا سوگند که مشرکان و یار ماراضی نشدند که
مسلمانان مدینه در برابر ایشان در این تازگفتند که اسے محمد الکفای مارا بیرون فریست و این سخن
امام موسے اشاره بیان بود و در وزیر که عتبه و شیبیه و ولید از صف خود بیرون آمده مبارز
طلبیدند و کس از انصار در مقابل ایشان رفتند بعد از آنکه مشرکان دانستند که ایشان مردم
مدینه اند گفتند آنچه مذکور شد اگر استفسار از شرف و منقبت ماست ما نمکسان هستیم که چوب
فرمان اهل ایمان و ایقان بر ما صلاوة میفرستند و اگر تو مسلمانی میگوئی اللهم صل علی محمد و آل محمد
اکنون دست از مرکب من بازدار تا بر دو لریزه بر اعنای نفع انصار سے افتاده رسوا و فضیحت
بارگشت در رفته نصف و در ذکر غریب غیر نقل نمود ه که امام موسے کاظم رم در وقتیکه از
اعداد اگر بخینه پوشیده و پنهان در اطراف جهان میگشت گذارد و بزقرع از قرعے شام افتاد و در آن
محل کوهی دید بغایت عالے که جمعی انبوه از انصار سے متوجه قلعه الجبل شده بودند از ایشان
پرسید که این چه جای است و شما کجا میرید گفتند برین کوه دیرے است و در انجا راهیست که
بر سال یکبار بیرون سے آید و مار از حلال و حرام شریعت عیسے م آگاه میکند و شکلی که باشد مل سازد
امام موسے هم بایشان مرافقت نموده بر بالا سے کوه رفت چون بر دیر رسیدند پیر سے عمر سے
بیرون آمد و بر موضعی مرتفع بنشست و همینکه چشم راهب بر موسے بن جعفر افتاد نور سے دید که
از فرقهای یون تا آسمان مرتفع شده و از نیصورت تعجب شده پرسید که اشنائی یا بیگانه
گفت از شنائیم گفت مگر از امت مرحومه گفت بل راهب باز پرسید که از علمای ایشان یا
از جهال موسے جواب داد که از جاهلان نیستم راهب گفت اسانک ام تسالنے یعنی من پرسم از
تو یا تو پیر سے از من موسے گفت ذاک الیک اختیار تراست راهب گفت من پرسم
امام فرمود هر چو خواهی پرسس راهب گفت ما دشنام میگویم که در بهشت درختی هست که نازل و بلبل گویند

و امیکویم کہ اصل ان در سکا عیسے است و زعم شما آنکہ در منزل محمد است و علی کلاً التقدیرین
در بہشت بقعہ و غنیمت کہ شنائی از ان درخت نہایت اکنون بگوئے کہ مثال ان در دنیا چیست
امام گفت مثال ان در دنیا آفتاب است کہ چون بوسط اسرار سد ہج بقعہ نہا شد کہ شیعائے
از اشعہ ان در انجا بقعہ را ہب گفت راست گفتے و در سنے را نیکو سفتے و از ہر جانب او از کھسین
بر اعدا باز پیرو پر رسید کہ میان ما و شما اتفاق است کہ اہل جنت و بہشت طعام و شراب
میخورند و از مطہرات و مشروبات کم نمیشود و اگر میدانے بگو کہ مثال ان در دنیا چیست امام گفت
مثال ان در دنیا کتاب خدا است و جوہل کہ ہر چند اہل تفسیر و تاویل و بطون ان سخن گویند و در
حقائق و وقایع ان نکتہا پر روزند با تہنیر سد بچیان بر حقیقت خود باشد را ہب استعان نمود
گفت ما و شما میگوئیم کہ اہل بہشت طعام و شراب میخورند و ایشانرا بول و غایط نہا شد مثال
ان در دنیا چیست امام جواب داد کہ مثال ان در دنیا جنین است کہ در شکم مادر طعام و شراب
کہ ما میخورد و اما نصیبی باشد بول و غایط از اوے صادر نگردد را ہب گفت راست بیان کردے
اکنون مرا خبر دہ کہ کلید بہشت از زرست یا سیم امام گفت از ہجکدام البکہ بان بندہ مومن است
کہ در دہن بگرداند و بگوید لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ را ہب گفت اکنون مسئلہ دیگر ہر سہم کہ در
جواب ان فرومانے امام گفت اگر جواب با صواب بگویم بدن ما و رای گفت بلی و برین عہد کردند
انگاہ برد را ہب گفت مرا خبر دہ از ان دو برادر کہ دہ یکشب از مادر متولد شدند یکروز بجزا رحمت اے
پہرستند و در صحن موت اند و برادر یکے و دہست سال عمر داشت و دیگرے صد سال امام در جواب
گفت ان دو برادر یکے خبر و دیگرے خبر بودند بران شریح کہ بیک شکم متولد شدند و بعد از
پنجاد سال کہ با ہم بسر بردند و خبر روزے ہمی میرفت و با دوسے قدرے اینچہ و انکورد و عہد و شریعہ بود گذارد
بر قرینہ از قراسے شام افتاد کہ خداے تعالیے اہل انرا ہلاک کردہ و قرینہ را و بران ساختہ بود و غیر
و خراپے ان نظر کرد و گفت انسے ہی ہندہ اللہ بعد موتہا پس در انجا بخواب رفت و باری تعالیے روح
او را قبض فرمود و جبہ او را از چشم مردمان پنهان داشتہ و گوشت او را بر سباع و دوحوش
حرام گردانیدہ و ان طعام و شراب بچنان تازہ ماند کہ ہجکونہ تغیرے بدان راہ نیافت و مرکب
او نیز ہلاک شدہ و بعد از وفات عزیز بچندین سال حق عز و علا با تمام کبے از ملک ان توحید را ادا ساخت و بعد صد سال

غزیر ازنده گردانید و فرشته آمده از وی سوال کرد که کم لبت یعنی چقدر روزنگ نمودی جواب داد و
که لبت بوما و بعضی یوم یعنی توقفت نمودم روزی یا بعضی فردان تردید و جواب بواسطه ان بود که اول
پنداشت که انقباب غروب کرده است بنابراین گفت که یک روز توقفت بودم و چون ملاحظه نمودم که خود
فوق الارض است فرمود که بیضه از روز رنگ کردم و انفرشته گفت که بل لبت مایه عام فالطر
اے طعناک و شرابک لم ته ته و انظر اے حمارک یعنی بلکه توقفت نمودی صد سال بین بسوسه
طعام و شراب خود که بنو سید و بنکر بسوسه خرتو و چون غزیر نظر بر استخوانهای سیده مرکب خود
انداخت و دید که عظام ان با هم متصل شده و عصاب موقوف و لحم بر روی رستن گرفت بعد از ان
تا در مختار پوست درو و پس پوشانید قال الله تعالی انظر اے انظام کم کیف ترشنه با تم کسو بالما فلما بین
له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر انگاه غزیر بر چهارپایه خود نشست بخانه آمد و با برادر خویش
غزینجاه سال دیگر زندگانی کرد و هر دو برادر در یک وزیکه در ده لبت سالگی و دیگر در صد لگی
وفات یافتند چون موسی بن جعفر سخن بانتمار رسانید راهب گفت هر چه گفتی راست گفته و من
گواهی میدهم که خدایکی است و محمد بنده در رسول ادا است و حضار مجلس نیز موافقت راهب ایمان
اورند در تحفه اتنا عشر بهر دیکه شتاد و دوم آورده و حکم صحت برین قصه نموده که لا و ضل ابو حنیفه
زار قبر النبی صلی الله علیه و سلم ثم اتی دار الصادق فجلس فتنظر خر و جرح ایته موسی و هو صغیر فقام له
و دتره ثم قال ابن یض الغریب حاجتیه شے بلدر کم فاجاب تیوار سے خلعت الحیار و تیوقی عین الحار
و شطوطا الانهار و ساخطا النمار و لا یستقبل القبله و لا یتدبرها فخنیز یض حیث شاد فقال ابو حنیفه
الله اعلم حیث یجعل سالتی ترجمان این باشد و قیله داخل شد ابو حنیفه در مدینه زیارت کرد و قبر نبی را صلی الله
علیه و سلم باز آمد بخانه صادق رزم پس نشست منتظر بر آمدن ادیس برآمد سپرد موسی حال انکه از خبر و سال
بود پس ایستاد و تعظیم او کرد و باز او را گفت کجا قضا کنده غریب حاجت خود و شهر شاپس جناب داد او را کرده گیر و در
پس یاور و پرور و از چشمه های و از کناره نهرا و از جافان میوه باور و کند و قبله و پشت کند و قبله پس انگاه
فضای حاجت کند بهر جا که خواهد پس گفت ابو حنیفه خدا بهتر میداند چنانکه مقرر کند رسالت خود را -

اما کرامات و خوارق عادات او

در شواهد البیوة و روضه الاحباب اگر کتب معتبره و معتوق و اخبار الدول للقرانی آورده که ابن حنیف یعنی روایت میکند

کہ گفت در یایح تسع واربعین و مائتہ از ہجرت بر ائمہ حج بیرون آمد چون بقاوسہ رسیدم جو اسے دیدم خوب روئے گندمگون بالائی جامہای خود پشیمند پوشیدہ و شکلہ برکت زرد و طعین در پاکردہ و از میان مردمان بیرون آمدہ و تنہا شستہ با خود گفتم این جوان از صوفیہ میناید ہماناکہ میخاد کہ در بن راہ برگردن مسلمانان بار باشد بردم و دیر اسرزش گنم تا از بن باز ایستد چون نزدیک دی رسیدم فرو کرد یا شقیق اجتہاد اکثر ہن النطن ان بعض النطن انتم پس مرا بگذاشت و بر رفت با خود گفتم انجیکہ اسے شد نام مرادمانی خیمہ مرا بگفت ہر اینہ بندہ ایست صلح بوی رسم و ازوے بکلی خواہم ہر چند تیز بر ختم بوی نرسیدم چون بنزل دیگر رسیدم دیدم کہ در نماز است لرزہ بر اعضاے دے افتادہ و آشک از شہمای دی روان شدہ گفتم بردم و ازوے بجلے خواہم صبر کردم تا فایح شد چون روی بوی نہاد مگفت اسے شقیق بخوان این ایت را کہ انے انقار لمن تاب و امن و کل صاحب کائنات اہدے پس مرا بگذاشت و بر رفت گفتم ابن جوان از ابدال است دوبار شد کہ از سر باطن بن خبر بے دہ چون بنزل دیگر کہ انرا زبالہ میگفتند رسیدم دیدم کہ بر سر چاہے ایستادہ و در دست دے رکوہ ایست یخا ہد کہ اب بگردان رکوہ از دست دے در چاہ افتاد با سمان نگرست و گفت۔

انت ربی اذ طلت المسار	و تو تے اذ اردت الطعما
-----------------------	------------------------

اللہم سیکدایے غیر باطل تقد مہا و اللہ دیدم کہ اب چاہ بالا آمد دست دراز کرد و رکوہ را پر اب گرفت و وضو ساخت و چہار رکعت نماز گذارد و بعد از ان بجابت تودہ از ریگ میل کرد و بدست خود در ریگ می گرفت و در رکوہ می بخت دے جنبانید و دے آشامید پیش دے رنتم و سلام کرد و م جواب داد و گفت مرا اطعام کن انذیاوتے انچہ خداے تعالے ترا انعام کردہ است گفت اسے شقیق ہر ہمتہاے خدای تعالے چن ظاہر و چہ باطن ہا بر سر دطن خود را با خداے تعالی نیکو گردان بعد از ان رکوہ را بمن داد و بیا شامیدم سوچ و شکر بود و اللہ کہ ہرگز از ان خوشتر و لذیذ تر چیزے نیاشامیدہ بودم سیر شدم و سیلاب شتم چنانکہ چند روز عمر باطعام و شراب حاجت نیفتاد بعد از ان ویرا ندیدم تا کہ چون بکر رسیدم دیدم کہ در نیمہ شب در نماز ایستادہ بود و بخشوع تمام و زارے و گریہ میکرد ہمہ شب چنین بود چون صبح دیدم نماز گذارد و طواف کرد و بیرون رفت و رپے دے بر ختم دیدم کہ بر خلاف نکتہ در راہ بود و دیرا مواے و خدمت بود و مردمان گرد و دے در آمدند و ہر دے سلام

سیکته پر سید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین گفتند
 اینجانب غریب از مثل این سید عجیب غریب نیست نمی نمائی نماز که نیز نشست که در نماز قبلون تمام شب که در نماز
 که در نماز آنقدر مضمون در شواهد و رؤیة الاحباب زیاد است در دیگر کتب مذکوره نیست و نام من از آن که
 و بالاس در صواب مذکور است در دیگر کتب کوره مذکور نیست فقط در رؤیة الاحباب که کلام علی بن موسی الرضا
 رضی اللہ عنہ بود نقل کرده که گفت روزی اسحاق بن عمار و آمد و نزد موسی بن جعفر نشست
 و در آن وقت شخصی از مردم خراسان نیز اذن دخول طلبید و مجلس شریفین رسید و اینجانب بختی
 نکلم نمود که کلام بزرگوار نشست و مثل من مسیح نشد بود امام کاظم رضی اللہ عنہ بهمان زبان اودا
 جواب داد و اسحاق اینجانب را گفت من هرگز تا ایندم این کلام شنیده بودم امام فرمود که این کلام
 الهی پسین و ثبت است پس گفت اسحاق تعجب نمود و از این اسحاق گفت مثل تعجب است
 فرمود که ترا خبر دهم از آنچه ازین عجب تر باشد بدرسد که امام میدان منطق الطیر و منطق هر و س
 روح را که از دماغ او اخراج کرده است و مخفی نیست بر امام چیزه و غیره ایضا عن مفضل بن
 عمر که چون صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ وفات یافت و عبد اللہ بن جعفر بخانات و نصیب پدر دعوی
 اوست کرد و کاظم رضی اللہ عنہ نیز هم بسیار در ساحت سواد خویش جمع ساخته عبد اللہ را طلب
 داشت و فرمود تا آتش در آن هیزم بزدند تا همه هیزم سوخته شد و کشت گشت انگاه موسی برخاست
 با ثواب خویش در میان آتش در آمده نشست و بجانب حاضران متوجه شده آغاز سکال نمود
 و بعد از ساعتی از آنجا بیرون آمد و جامه خود را بپوشانید و مجلس رجوع کرد و عبد اللہ را گفت اگر تو گمان
 میبری که اوست بعد از پدر تو رسیدن مشین درین آتش چنانکه من نشستم را و سگویم که رنگ عبد اللہ
 از شنیدن این سخن متغیر گشته برخاست و آنجلس کاظم رضی اللہ عنہ بیرون رفت و در شواهد الباقیه
 که هارون الرشید علی بن نقیطن را جامه سافاخر داد و از آنجا دور آمد بود از ترسیاه زر بخت علی بن
 نقیطن بنابر کمال محبت که نسبت بر کاظم رضی اللہ عنہ داشت چیزه از اموال باج طلبها فرزد و همه
 را پیش و س فرستاد و هر را قبول کرد جز در آنکه را که رو کرد و گفت که این را انگاه و ار که ترا بکار آمد بعد از آن
 بجز در آن علی بن نقیطن بریکه از غلامان خود عصب کرد و از پیش ساند انعام پیش رشید آمد و گفت
 سید بن موسی بن جعفر امام مبدار و دبر اس و س مال بسیار میفرستد از آنجا در اعداست

کہ امیر المومنین ویرا بان اکرام و احترام کردہ است چون رشید انرا شنید غضب بروے مستوی
شد فی الحال گماشتہ بطلب وے فرستاد چون حاضر شد از وے پرسید ان دراعہ را کہ ترا
پوشانیدہ بودم چہ کردے گفت نزدیک منست یا امیر المومنین فرمود کہ ویرا حاضر کن غلامے را طلبید
وگفت بظلال خانہ رود از سراے من بکلید انرا از فلان کینرک بطلب و در انخانہ مندرستے است و
سر ترا بکشائے و در ان مندرق نظرے است سر میر انرا بیا غلام زود از نظرف را حاضر کرد رشید
فرمود تا میر انرا برداشتند ان دراعہ را دیدہ بویہیاتی خوش سلیب ساختہ غضب وے فرو نشست
وگفت ابن اسحاق وے باز فرست و خوش باش کہ من بعد سخن بچکس را در حق تو نخواہم شنید و
انرا بخوانست کہ شصتے گفتہ است کہ در کرت اول کہ مدے کاظم رضی اللہ عنہ بعد از طلبیدہ مرا فرمود
کہ بعضے از حوایج را از بازار بخرم چون بمن نظر کرد مرا بسیار مغموم و محزون دید گفت ای فلان چیست کہ ترا
مغموم ہے نیم گفتم چون مغموم نباشم کہ پیش این ظالم میر و معلوم نیست کہ سر انجام چہ خواہد بود فرمود کہ بیچ
باکے نیست کہ در فلان ماہ و فلان روز باز خواہم آمد تو در اول شب منظر من سے باش وایم ماہ
و روزے شمرم تا انروز کہ موعود بود رسید انتظار میر ہم تا نزدیک غروب بچکس را ندیدم شیطان
و سوسہ در خاطر من انداخت تبر سیدم کہ شکے در دل من را بد اضطرابی عظیم درین افتاد ناگاہ دیدم
کہ از جانب خاق سیاهے پیدا آمد کاظم رضی اللہ عنہ در پیش ان سیاہ بر فیلہ سوار اواز داد و کائے
فلان گفتم لبیک یا ابن رسول اللہ فرمود کہ نزدیک بود کہ شکے در دل تو افتد گفتم چہنیں بود پس گفتم اچھ بعد
کہ ازین ظالم بسلالتے خلاص شد فرمود کہ یکبار دیگر مرا خواہند برد کہ خلاص نیامم و انرا بخوانست کہ
دیگرے گفتہ است کہ در مدیتہ مجاور بودم و خانہ بکرایہ گرفتہ بودم ملازمت مجلس کاظم رضی اللہ عنہ سے کردم
روزے باران عظیم سے امد احرام ملازمت وے سبتم چون بروے و آمدم و سلام کردم جواب داد
فرمود کہ اے فلان بچانہ خود باز گرد کہ خانہ تو بر بالائے ستاع تو فرو آدہ است باز گشتم دیدم کہ خانہ فرو
آدہ است جمعے بکرایہ گرفتہ تا متاع مرا از زیر خاک بیرون کردند بیچ چیزے گم شد مگر مطلقاً چون بآدا
میش وے آمدم فرمود کہ بیچ چیز از خانہ تو گم شد گفتم کہ بیطلے کہ بان وضو میساختم زمانے سرد پیش آگندہ
سرد راورد و گفتم کہ گمان سے برم کہ تو انرا جانی فراموش کردہ برو و از کینرک صاحب سہم سوال
کن و بگوئی کہ مطلقے را تو برداشتہ بمن باز دہ کہ تو باز خواہد داد چون باز گشتم پیش کینرک صاحب

سراسر آدم گفت مطلقاً جان جاے فراموش کرده بودم تو در آمدی و بدو استخاره من باز ده که میطلبم
 که وضو نماز منی الحال برفت و بیاورد و از آنجا انست که دیگرے گفته که در آنوقت که ویرا بجهت برودند
 نزدیک بمیدان باوے و گشتے نشستیم و در عقب ما گشتے بود که در وے زنی بود که باشو هر خود زفات
 کرده بود و در آنجا شور و غوغاے بود فرمود که اینچه شوراشت گفتیم که عروسے بے برن چون ساعتی برآمد
 شنیدیم که فریادے برآمد پرسیدیم که اینفریاد چیست گفتند که ان عروس خواست است تاشته
 اب بردارد و ستوانه ز زمین از دست او در اب افتاده است فریاد کرده است نمود که کشته
 را نگاه دارید نگاه داشتند مگر فرمود که ملاح ایشانرا نیز بگیرد کشته ایشان نیز نگاه دارید نگاه داشتند
 بکنار کشتی آمد و زیر لب چیزے بخواند پس فرمود که ملاح ایشانرا بگیرد تا فوط بند و باب در آمد و ان
 و ستوانه بگیرد چون نظر کردیم ان دستوانه بر وے زمین نیمود و اندک ایلی بر بالاے ان ملاح در آمد و
 گرفت و از آنجا انست که دیگرے گفته است که یکے را صاحب صمد و نیار با من همراه کرد که پیش کاظم خلی
 عند برم و مرا نیز چیزے بود چون بمیدان رسیدیم اب بر خود نیم و بضاعت خود را بشیتیم و از ان از نیز
 شک سوده برانجا پاشیدیم چون بضاعت انرا در شمر دم نمودن دنیا بود دیگر بار شمر دم همان بود یکدینا
 دیگر از خود بشیتیم و بان شمر دم و در صره کردم بچانکه در شب بروے آدم گفتیم جان من خداے تو با و اندک
 بضاعتے دارم که بان تقرب میجویم بخداے تعالی گفت ببار و تا نیز خود پیش وے بروم پس گفتیم مولا
 تو فلانکس چیزے با من همراه کرده است گفت بیار صره و نیار را پیش وے بروم فرمود که بر زمین
 بر خیم پرست خود از پراکنده ساخت و نیار مرا جدا کرد فرمود که وے در ان را اعتبار کرده است نه عدد
 را و از آنجا انست که دیگرے گفته است که علی بن نقیون و کس دیگر مرا گفتند که بکود و دو فلاسے را با خود همراه
 کن و در راه حله بجزید و انیال را و انیکتوبات را ابو سے بن جعفر رسانند بن بکوند و نیم و با و کس دو راه حله
 خریدیم چون بمیدان نزدیک رسیدیم جائے فرود آمدیم و چیزے میخوردیم ناگاه دیدیم که موسے بن جعفر بغلیه
 سوار ظاهر شد بر خاستیم و بروے سلام کردیم فرمود که بیا و اینچه با شما است هر چه داشتیم پیش
 برویم پس مکتوبات را بوے دادیم مکتوبی چند از استین خود و بیرون کرد فرود ان جواب ماے
 مکتوبات شما است بانگردید و حفظ خداے تعالی گفتیم که زاداتا تمام شده است و مدینه نزدیک
 است اگر اجازت باشد زیارت رسول صلی الله علیه و سلم بکنیم و توشه نیز برداریم فرمود که با شما

و مایه و بقال باز ولد واحد عشر و لیله خلت من ذی القعدة یوم الجمر سنه ثلث و خمین مایه و فی الشوال
ولادت او در مبدیه بود روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر سنه ثلث و خمین و مایه بعد وفات جد و اجداد
بجس سنین و قبل از ذلک در منتخب السیر آورده که ولادت علی رضا روز شنبه یازدهم ذی قعدة
سنه احدى و خمین و مایه مبدیه بوده و وفات او روز دوشنبه پنجم شوال سنه ثلث و اربعین
بطوس بوده باین تقدیر عمر او پنجاه و یک سال و ده ماه و بیست و هفت یا شش روز باشد چنانچه خود
صاحب منتخب بدان تصریح نموده پس در تاریخ حسن رفزدولوت و چند قول آمد جمعا پنجاه و یک سال سنه
اربع روز جمعا است شهر ذی الحجه یازدهم ربیع الآخر یا شوال اربع یازدهم ذی الحجه است سنه
ثلث و خمین او عثمان دایهین و مایه الاول هو الامام اوقات او در شواهد
آورده که وفات دس در ولایت طوس بوده است در قریه سناباد از روستاق نوقان و قریه
در بنده فی بارون الرشید است در قبور که سراسر جمیع بن تحفیه الطای است ذلک فی شهر رمضان
تسع یقین منه یوم الجمعة سنه ثمان و مائین و ننه روضه الاحباب سنه ثلث و مائین و قبل سنه
ثمان و مائین و ننه منتخب بر یوم الاثنین ساج شوال سنه ثلث و مائین در طوس بوده و فی تاریخ
ابن خلکان تو ننه آخر صفر سنه اثنین و مائین و قیل بل تو ننه خاس ذی الحجه و قبل ثلث
عشر ذی القعدة سنه ثلث و مائین مبدیه طوس و محلی علیه الامون و وفه ملاصق قبر ابیه الرشید
مختار اتم حروف روز جمعه بیستم یا بیست و یکم رمضان سنه ثلاث و مائین بود برین تقدیر عمر پیش
چهل و نه سال و نه ماه و دیگر در کم و بیش باشد علی اربع الاقوال مگر در روضه الاحباب گفته که عمر شش
چهل و هشت سال و بقول صحیح قریب پنجاه سال و ننه اخبار الدول عمر خمس و نسون سنه و الله اعلم
در روضه الاحباب گفته که علی رضا وقت وفات امام جعفر پنج ساله در وقت وفات امام کاظم سی سال بود
و الله اعلم و در سبب وفات ذی احتمالات است فی تاریخ ابن خلکان کان سبب موته انه اکل غنما
فاکثر منه قیل بل کان مسوگافا علی منہ و مات رحمه الله تعالی مایه قصه وفات او در فصل دلی محمد
اذخواهد آمد انشاء الله تعالی و در شواهد و روضه الاحباب آورده که مادر وی باتفاق موغنین ام ولد
بوده است و لها اسماء منها روس و بنجد و سمانه و ام البنین و استقر اسمها علی کتفم و فی روضه الاحباب
نقل عن حافظ محمد الغزیک ناشی سببیته تویم بود و بعضی خبر رومان مویه گفته اند و بعضی شفر است

و قبل غیر ذلک و فی الشواہد و روضۃ الاحباب گویند کہ و سہ کنیزک حمیدہ بود ماور کاظم رضی اللہ عنہ شہید
 مصطفیٰ راضی اللہ علیہ و سلم خواب دید فرمود کہ تجہ را بہ پسر خود موسیٰ بخش کہ زود باشد کہ از وی فرزند
 بوجود آید کہ بہترین اہل زمین باشد و از امام رضا رضی اللہ عنہ روایت کنند کہ گفت چون بضاحا ملہ سم
 ہرگز از خود نقل عمل در نیافتیم و در خواب از شکم خود اواز تسبیح و تہلیل میشنیدیم ہول و ہیبت بر من علیہ
 میسر و چون بیدار میشدم بیچ اواز منے آمد و در زمان ولادت دست ما بر زمین نہاد و روے باسمان
 کرد لب مبارک مہجبتہ چنانکہ کہے سخن گوید و مناجات کند و ہر شام بن احمد کہ از خواص کاظم رضی اللہ
 عنہ بود روایت کردہ کہ مرا گفت کہ بیچ دانستہ کہ از تاجران مغرب کہے آمدہ است گفتند انستہ ام
 فرمود کہ آمدہ است باو سوار شدیم و بر فتمیم تابان مغربے رسیدیم ہفت کنیزک برا عرض کرد و بیچ
 کدام را قبول نکرد فرمود کہ دیگر عرض کن گفت دیگر نماندہ است مگر کنیزک بیمار است فرمود چہ شود کہ ویرا
 عرض کنی قبول نکرد پس باز گشت روز دیگر مرا فرستاد و گفت ویرا بگوئی کہ غایت من و سہ
 چیست ہر چہ بگوئی بان بخرم پیش و سہ فتم گفت از چنین و چنین کم نمیکم گفت کہ با پنج گفتہ خریدم گفت کہ
 تو فرو ختم ما بگوئی کہ ان مرد کہ دی باوی ہمراہ بود کہیست گفت ہم مردیست از بنی ہاشم گفت از کد تہلیل
 بنی ہاشم گفت پیش ازین نمیدانم ظاہر ادا وہ افتادہ است گفت ترا خبرے بگویم چون این کنیزک را از انحصار
 بلا و عرب خریدم نے از اہل کتاب مرادید گفت این کنیزک چیست گفت کنیزکے است کہ از براے خود خریدہ
 ام گفت این کنیزک از ان قبیل نیست کہ از ان تو باشد میباید کہ این نزدیک بہترین اہل ارض باشد
 کہ از و سہ در اندک و متعہ فرزندے پیدا آید کہ از شرق تا غرب شمل و سہ نہا شد را و اسے
 گوید کہ چون ویرا و دم اندک روزگار سہ پیش و سہ بود کہ رضا رضی اللہ عنہ متولد شد میگوید
 مولعت کہ توفیق باین دورہ ایت باین مرت میشود کہ گویم کہ امام موسیٰ کاظم رضی اللہ عنہ اولان جاریہ
 فرمودہ ماور خود براے خدمت ماور خود حمیدہ خریدہ بود بعد از ان حمیدہ حسب فرمودہ پیغمبر صلی اللہ
 علیہ و سلم ان جاریہ را بہ پسر خود موسیٰ بخشید بعد از ان امام رضا متولد شد و اللہ اعلم بحقیقتہ انکا
 امامنا قبمہ فی الشواہد نے روضۃ الاحباب عن موسیٰ کاظم رضی اللہ عنہ قال روایت رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ و سلم فی النام و امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم علی انک
 بیفخر نور اللہ عزوجل نطق بکلمتہ یصیب ولا یخطئ و یعلم ولا یجہل فذلک حکما و علما یعنی روایت است

از موسیٰ کاظم گفت ویدم کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم خواب را بہ المؤمنین علی رضا باوریدی پس گفت بمن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی برہنہست نظر کند نور خدای عزوجل بگوید از حکمت و تعالی صواب کند خطا نکند و عالم باشد
 جمالت نکند تحقیق پر کرده شدہ است از حکمت و علم و فی روضۃ الاسباب کہ اقارب و اجانب
 از مشرق تا مغرب برو نور علوشان و سمو مکان ان امام و افلا حسان اتفاق داشتہ اند و از
 واقاصی دادانے بلکہ جمیع افراد انواع انسانی مناقب و مفاخر ان حمیدہ ماثربہ صائفت ضما برکاتشتہ
 اند و سے نگارند کرامتش از ہر چہ تصور توان کرد زیادہ بود و مخفی نماند کہ مراد از جمیع افراد انیسان معتقدان
 نبوت باشند ذکر الکل ارادۃ البعض گرفتہ باشند و فی اخبار الدول للقرمانے لکن رضی اللہ عنہ
 قلیل التوم کثیر النجوم و کان جلوسہ فی الصیف علی حصیر فی الشمار علی جلد شاة و بود رضی اللہ
 اندک نواب و بیشتر روزہ دارندہ و بود در درگرا نشست او بر پوریا و در سہار پورست گو سپند
 و در صواعق اوردہ کہ علی رضا رضی اللہ عنہ اعلم و اکمل و اصل قدر بود و ازین جہت بود کہ امامون خلیفہ
 تعظیم و اجلال او بسیار سے نمود و او را دوست سے داشت و دختر خود را در نکاح او در آورد و در
 مملکت خود سر یک ساخت چنانچہ تفصیل ان خواہد آمد و معونہ کرنے کہ او ستاد سے سقطے بود
 برست او مسلمان شد و از جملہ موالی او بود و نے میسر ان الذہبیہ علی بن موسیٰ بن جعفر
 بن محمد الماشی العلوی الرضا عن ابیہ عن جدہ قال ابن طاہر یاتے عن ابیہ نجاب قلت انما
 ایشان فی ثبوت السند الیہ الافا رجل قد کذب علیہ وضع علیہ سنتہ سائرہ کا کذب علیہ جہد الصادق زوی عنہ ابو بصلت
 الغیری الحدیثین علی بن محمدی القاضی عنہ سنتہ و لابی محمد عن ابن علی بن علی عنہ کبر الدواد و بن سلیمان
 القزوی عنہ سنتہ بات سنتہ ثلث و ماتین قال ابو الحسن الدار قطنی اما ابن حبان نے کتابہ
 قال علی بن موسی الرضا و سے عن ابیہ عن ابیہ عجب سیم و بیٹے و نے نقیر سیم العسقلانے
 علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی الماشی یلقب بالرضا کبر الروضۃ و فتح الحجۃ
 و الخلل من و سے عنہ من کبار العاشدۃ مات سنتہ ثلث و ماتین و لم یملک الحسین -
 و نے اخلاصہ علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الماشی ابو الحسن الرضا
 عن ابیہ و عنہ بعد اسلام بن صالح و جماعۃ عدۃ نسخہ و کان سجد بنی ہاشم و کان امامون فیہ و کجلہ
 و عمدہ باخلاصہ و اخلاصہ و بعد مات مسموما بطوس و مشہدہ بہا معونہ -

و صحواتی و اخبار الدول للقرانی تقاضا من تاریخ نیشاپور آورده که امام علی بن موسی الرضا چون بنی نیشاپور
 آمد باز نیشاپور شکسته شد و بیخ خلافت حجت زیارت و سے بیرون آمدند و امام حجت و فتح آفتاب
 پرده بر سر کشیده بود که یکسوی ویرانمیدید و از جلای کار علما و محدثین شیخ ابو ذر و رازی و محمد بن سلیمان
 در آن شهر بودند ایشان با فاطمه بے نهایت از طلبه علوم و اهل حدیث بلازمیت انحضرت شناسانیه التماس
 نمودند که روی مبارک خود را ایشان نماید و حدیث از بابا و جواد خود و حجت ایشان روایت کند بعد از تفرغ
 بسیار امام قبال این منتهی نمود و استری شنبها که بران سوار بود و باز داشت و غلامان را امر فرمود تا پرده
 از روی مبارک کش برداشتند و چشم خلایق را برودیت طلعت مبارک خود روشن ساخت و نظر مردم
 چون بدو کیست و دسکه که بدو پیش خود انداخته بود افتاد و تفرغ و زاری در آن زمان بعضی گریه و فریاد مینمودند و بعضی
 خود را و رخاک انداخته بودند و بعضی سم استریش را بوسه میدادند انگاه علماء فراد بر او روزه گفتند آنست
 ماس زمانه ساکت باشند چون ساکت شدند شیخ ابو ذر و محمد بن سلیمان که هر دو حافظ حدیث بودند
 باز اعدا و التماس نمودند امام گفت خبر داد مرا پدر من موسی کاظم پدر خود خبر صادق و از پدر خود می یابند نزد
 زمین انعام بدین علی الحسین از پدر خود حسین و داود از پدر خود ایزد المومنین علی بن ابی طالب رضی الله تعالی
 عنهم که رسول صلی الله علیه و سلم گفت خبر داد مرا پسر علی علیه السلام گفت از رب العزت جل جلاله شنیدم
 که میگفت لا اله الا الله حصنی فمن انما داخل حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی یعنی لا اله الا الله که
 کلمه توحید است بمنزل حصار است از جانب من هر کس که این کلمه را تصدق کند گفت و حصار من داخل شد
 و هر کس که در حصار من داخل شد محفوظ ماند از عذاب من بعد از آن امر فرمود تا پرده انداختند و روان
 شد هر کسی است که بعد و جمیع کلام و دو اوت آورده این حدیث را نوشته اند قریب به بیست
 هزار میشد و در روایتی آنکه حدیثی که در آن وقت روایت کرد این حدیث بود که الایمان معرفه بالقلب
 و اقرار باللسان و عمل بالارکان و احتمال دارد که دو واقعه باشد میگوید فقیر شاید هر دو حدیث یکو
 گفته باشد چنانکه حدیثی نقل نمودند از امام احمد بن حنبل رح منقول است که گفت اگر این اسناد بر من
 میخواندم هر اینه آنان مرض خلاص میشد و رسالتی که فی اخبار الدول للقرانی قال القیصر
 الفصل فی الحدیث بنده السنه بیض امرا و اسامیه حکمته بالذریع و اوصی ان بدفن معنی قریه و زوری
 بعد موت قیس مافصل الله بک قال غفر لی تلافی لا اله الا الله و تصدیق بان محمد رسول الله است

و مثل این حدیث کہ مروی است سلسل بن ابی ایملیث و علیہ شریف حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم
 نے صفۃ الصلوٰۃ علی البنی صلی اللہ علیہ وسلم ہند شیخ ملا علی قاری در شرح شفا کے تاحی عیاض آوردہ
 قال التلمسانے ہذا اسناد شریف لانہ مروی عن اہل البیت و مثملہ الاسناد المروی فی صفۃ الصلوٰۃ
 علی البنی صلی اللہ علیہ وسلم حتی قال فیہ الامیۃ الاسناد و ذکر علی ذی علۃ او جمی لبری او علی مصاب
 لافاق دلو رقی بہ ماسوع لبری یعنی ابن اسناد شریف است کہ مروی است از اہل بیت ایہ
 اسناد گفتہ اند اگر یاد کردہ شود ہر مرتبہ ہر اینہ شفا یاد کیا اگر ہر مصیبت زدہ ہر اینہ شفا کہ سمی یاد
 و اگر توبہ نویسد ہر آنست زدہ ہر اینہ نجات یابد بعد در ہذا الاسناد الشریف العالی پس امام علی رضانیہ
 از پدر خود موسی کاظم روایت دارد و از موسی ابوالصلت المروسی و علی بن محمد بن ابی طالب
 و ابی احمد عامر بن سلیمان الطائی و ابی داؤد بن سلیمان القرظینی و ابی فطال ابو زرعۃ الرازی و ابی فطال
 محمد بن اسماعیل الطوسی و عبد السلام و حجج کثیر و سیکوید فقیر احتمال دارد کہ میران و برادران انجذاب نیز ذوی
 روایت دارند و انجذاب نیز از امام خود و دیگر مشایخ روایت دارد اگرچہ کتب ہائیکہ درین وقت پیش نظر
 است و ان تصریحی بدان نکرده و البتہ علم در شواہد البیۃ و زوضۃ الاحباب از مولف ما و ندی نقل
 کردہ کہ ابو اسماعیل شمس گفت کہ شنیدم و ما رسید کہ خدای تعالی را بچہ است در میان عرب
 از سند بقدم طلب بیرون آمدہ مرا علی الرضا و دلالت کرد پس بلاز متش رفتہ بزبان شمس بروی
 سلام کردم زیرا کہ عربی نمیدانستم و امام ہمین زبان جواب فرمودہ ہرچہ بلغت سند بروی عرض
 کردم بہمان لغت جواب شنیدم و ان اثناء عرض کردم کہ من در سند استماع نمودم کہ حضرت ابوہریرہ
 بچہ است و رجب و یطلب و از وطن بیرون آمدہ ام فرمود کہ رسید کہ مطلوب و غنم آنکس پس
 ہرچہ بخواہی پس من ہرچہ ارادہ داشتم ازو سہ سوال کردم و در وقت برخاستن گفت کہ من بلغت
 و انما نشتم میخاکم کہ کہ مالکئی تا خدا سے تعالی بدان زبان ہم کرد و اند تا با احواب ہرچہ سخن تو ائمہ گفت ہم
 دست خود را بر ہر دو لب من بایدا زان وقت بلغت عربی مشکلم شدم و نہ روضۃ الاحباب عن ابی
 الصلت زبان المروسی کہ گفت علی الرضا رضی اللہ عنہ با مردم سخن مے کرد بلغات ایشان و و اللہ کہ امام رضا
 فصیح ترین مردم و دو دانترین ایشان ہر زبانے و لغتہ و من روزے اورا گفت کہ یا ابن رسول اللہ من
 تعجب سیکو از معرفت تو بلغات مختلف پس گفت یا ابی الصلت اما حجۃ اللہ علی خلقہ و نیستوا اند کہ از تو

کسے را بر خلق خود محبت سازد که عارف بلغات ایشان نباشد لایا قیو نرسیده است که امیر المؤمنین
علی رضی اللہ عنہ گفت اونیاقصل الخطاب دلیل فصل الخطاب الا معرفة اللغات و در شو الهی
آورد که دیگرے گفته است که غریبیت حج کردم جاریہ من براے من و دتوب لم
ترقب کردم بود که در ان احرام بندم چون وقت احرام رسیدم در خاطر و غنچه پیدا
شد کہ احرام و ثوب لمم جا تراست بآنے ترک ان کردم و جامہ دیگر پوشیدم چون بمکہ
رسیدم بسوئے رضا رضی اللہ عنہ کتابتے کردم و ہمراہ ان چیز بابوے فرستادم و فراموش کردم
کہ در اینجا ازوے سوال کنم کہ احرام و ثوب لمم جا تر هست بآنے با وجود انکہ در خاطر داشتیم چنان
بر نیامد کہ فاصد آمد و جواب مکتوب من آورد و از انرا نوشتہ کہ حج باکے نیست اگر محرم جامہ لمم پوشید
انتہی و انجناب مدت العمر بجاہ شریعت ستقیم بود و چیزیکہ موجب اعتراض شریعت باشد ہرگز
از انجناب منقول نشدہ و سلاسل جمیع طرق اولیا اللہ بغیر حقیقتی کہ ایشان سلسلہ خود بذریعہ حسن ہجر
حج با سیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ میرسانند انجناب منتہی میشود و کرامات انجناب بسیار است
برنے زمان مذکور شد و ما بقیہ در فصل کرامات مذکور خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ۔

امام دلی محمد بن ابی حنیفہ و زمان مامون عباسی و ما تعلق بہا نے تواریخ اختلاف العلماء جلالہین
الاسیوطی نے سنتہ احدے و ما تبیین خلق المامون اخاہ المؤمنین من العبد و جمل ولی العبد
من بعدہ علی الرضا بن موسیٰ کاظم بن جعفر الصادق علیہ السلام علی ذلک افراط فی التشیع حتی قبل ان
یعم ان یخلع نفسه و یفوض الامر الیہ و ہوا الذی لقبہ الرضا و ضرب الدرہم باسمہ و زوجہ انبتہ و کتب الے
الاتفاق بذلک و امر تبرک السواد و لبس الخضر فاشتمد ذلک علی نبی العباس جد او و خوا علیہ و ابی العباس
بن المہدی و لقب المبارک بنجر المامون تقاتل و جرت امور و حروب و سارا المامون الی نحو العراق
فلما نشب علی الرضا ان مات فی سنتہ ثلث یعنی در سند و وصد و یک خلق کرد مامون
برادر خود مومن را ازوے عہدے و نمود دلی عہد بعد خود علی رضا بن موسیٰ کاظم بن جعفر صادق
را آورد و ابی برین افراط و در تشیع تا انکہ گفتہ اند کہ ارادہ داشت کہ خلق نماید خود را و غوغای نماید
امر بسوے دے و دوست کہ مقب کر و اورا رضا و بز و را ہم بنام او و ترویج کرد و تر خود را با و دوست
بسوے اتفاق بدان و امر کرد تبرک شعار سیاہ و پوشیدن لباس سبز پس ہر اینہ گران آمدین

امریزی عباس و خروج کردند بر او بیعت کردند برادر هم بن محمد برادر لقب کردند مبارک پس تجزیه قتال کرد
 مامون و عباس شد امور و حروب و سیر کرد مامون بسوسه عراق پس بانگ فرستید علی رضا
 وفات کرد در سنه دو و صد و سه و ستم تاج ابن خلکان و کان المامون بجای علی رضا
 ابنه ام حبیبه بنی سنه ثمانین مائتین و حمل و لی عمده و ضرب اسم علی الدنبار و الدرم و کان
 السبب بنی ذکاب انداختن اولاد العباس الرجال بنهم و النساء و هو مهدیته مرد و کان عدد هم
 ثلثه و ثمانین القامین الکبار و الصفا و استمدعی علیا الذکور فافزاد احسن شتره و جمع از خواص
 الاولیا و اخیر هم انداختن اولاد العباس و اولاد علی بن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام قلم بجدونی
 و قتمه احد افضل و لاحق بالامر من علی رضا فیاخیج لبولایت عمده و امر بازالتا السواد من العباس و
 الاعلام و بس الحفزه و سنی انجر اے من بالعراق من اولاد العباس فعملوا ان فی ذلک خروج الامر عن قلم
 المامون اے اخره یعنی مامون نزوح کرد و شتر خود ام حبیبه مادر سنه دو و صد و سه و ساخت اولاد و لی
 عمده و زود نام اولاد و بنار و درم و بود و سبب ان که حاضر کرد اولاد عباس را مردان ایشان و زمان
 ایشان در شهر مرد بود عدد ایشان از خود و کان سنی سه هزار و دعوت نمود علی رضا را و فرود زد بر بقای
 نیکو و جمع کرد بر اے اولیا و خبر کرد ایشان را بر دستیکه او نظر کرد در اولاد عباس و در اولاد علی
 ابن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام پی یافت و وقت او یکس افضل و احق و امر خلافت از علی رضا پس
 بیعت کرد بر اے اولاد و بولایت عمده خود و امر کرد تیرک سواد از لباس اعلام و استعمال منبر و سعادت نمود
 شد این خبر نزد کسانی که از اولاد عباس بودند و عراق پس دانستند که در آن خروج امر است از ایشان
 پس خلق نمودند مامون را اے اخره و سنی روضه الصفا که خلاصه ان انست چون از استیلاے
 حسن بن سهل اطرات بن و حجاز پر آشوب شد و در هر کجای علویان خروج کردند فضل بن سهل اخبار
 که تعلق بمبادرت داشت با مامون نیگفت اما نیگفت که در هر شهر شخصی از اولاد علی دعوی
 خلافت میکند و مردم متابعت ایشان کرده برج برج بر اعراب راه یافته تدبیر این فتنه باید کرد پیش
 اندامه کار از دست رود و بعد از تقدیم امر شاورت سایه بران قرار گرفت که مامون شخصی را از
 اجله سادات که بعلم و دانش و زهد و وسع سواد و فنیش باشد و لمعه گردانند تا علویان بقدم تسلیم
 داد و عان پیش آمده و دیگر تیج فتنه نگفند و بعد از تامل و تدبیر و قریه اختیار بر امام عالمی محمد علی بن موسی

الرضا افتاد که او آنے واقاصیٰ اغنیلت و تقدم ادا عترت داشتند و اقارب و اجانب در بزرگی و سیادت او سخن نداشتند و رسد ماین بن مامون خال خود رجاء بن خنکاک و دیگرے از مخصوصان خود را که هر دو بفضاحت بیان و طلاقت لسان از تو اور دو ان بودند بطلب امام رضا بیدینه فرستاد و درین سال هم کسان با طراف و اقطار دیار اسلام روان کردند اکثر اولاد عباس را از صغیر و کبیر برد آوردند و سی و سه هزار کس از فرزندان عباس بن عبد المطلب منطل را بیت مامون متجیح گشتند و امام رضا در کتف محمد در سلامت و عزت و حرمت بمرد رسید بعد از ان مامون با اولیای دولت گفت که برخیزد و اولاد عباس بن عبد المطلب و فرزندان علی بن ابی طالب نظر کردم یکپس از سزاوارت بخت از علی بن موسی الرضا رنم نیاتم و چون مامون در دل خلیف جاسے گیر آمد و او را ولے عمر گردانید و دختر خود ام الفضل را به پسر و سے محمد داد و فرمود تا حاضران موقع خلافت اعلام و انواب اسود را بر ایات و لباسها سبز بمبدل گردانند و امثله و احکام تمامت دیا را اسلام فرستاد و حکم کرد تا نیز لباس کرده بچاسے رایات سیاه علما سے بفرستد و دست مبارکت در آن متابعت علی بن موسی الرضا از نذر مار و زخم شر در سایه علم حضرت خیر البشر جاسے داشته باشند مجموع قطان امصار و سکان بلدان و اقطار فرمان مامون را بقدم رضایش آمدند مگر جمعی از بنی عباس و بعضی از علما شیعیان ایشان که بر بعد او ستمکار داشتند و چون ان جماعت خبر ولایت عبد امام شنیدند بر مامون بر داشتند و بابر ابراهیم بیعت نمودند و واقعہ ہادیش اور دند کہ تفصیل ان در روئے البصفا مذکور است مگر فضل از مامون این اخبارات را مخفی میداشت و کسے را یارای ان نبود کہ بامون بگوید تا روزی امام رضا با مامون خلوت کرد و هر دو تھ کہ از بدایت امارت حسن بن سہل این غایت و بر بعد او روے نموده بود پیش و بسط در خبر تقرر اور و مامون گفت کہ فضل با من چنین گفت کہ ابراهیم اتفاق حسن بن سہل در کار امارت دخل کرده امام رضا فرمود کہ فضل یا تو دروغ گفته و حیات کرده سخن نیست کہ من میگویی مامون پرسید کہ یکپس غیر تو برین تھ یا او تھ و او را امام جواب داد کہ یکے بن سہاذ و عبد الغفرین عمران و خلف مصرے فلان و فلان از ثقات و معتقدان تو برین و قلیع اطلاع دارند و مامون انجماعت را در سہ طلبہ داشتہ از ایشان استکشاف احوال نمود و متفق الکلمہ تصدیق امام رضا نمودند و گفتند کہ ما از خوف فضل تا این زمان نگفتہ بودیم چون گاہی

حالات واقعت گشت غریمت بغداد نمود و فضل از سعایت سیاحان گاه شده تبادل ایشان شنول
گشت و امام رضا ششم از جرات فضل بسع مامون رسانید مامون گفت همت من بعد ازین بتدارک
انافات مفرودت خواهد بود بعد از ان مامون ابنرس آمد و از انجا بعد واقعه فضل بطوس آمد و در انجا
امام رضا از دافنا بدار بقار حطت فرمود در شواهد القیوة آورده که چون مامون بروی عرض خلافت سار
وے قبول سے کرد و این استدعا و ابادت و واد بر داشت اخرا لام چون مبالغه از حد گذشت
دو عید و تهنید انجا مید قبول کرد و در ان باب فصلی نوشت و در آخر ان ثبت کرد که الحکم و الجاهل و الجاهل
علی ضد ذلک و ماوری بالفضل کولایکم ان الحکم الاسلامی حق و هو خیر انفا صلیین لکنه انتقلت الی یونین
و اثرت رضاه و الله یعصی و ایاه و در روضه الصفیاء آورده خلاصه ان اینست که چون بیعت رضا فرمود
نهی قرار یافت که بعد از مامون او خلیفه خواهد شد و بلال عید روی نمود مامون بر رضا بی پیام فرستاد که
بعید گاه رود و نماز عید و خطبه رضا بخواند امام رضا انکار نمود و بعد از اصرار مامون قبول نموده گفت
چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم می فرقت اگر اجازت شود بهمون طریق روم مامون رخصت داد و
حکم کرد که ارکان دولت و اعیان مملکت بر سر کار رضا میج حاضر شوند بر طبق فرموده او و جمعی
کشیر حاضر شدند و زمان و کوه و کان بر بامها و واقعا قرار گرفته انتظار مقدم می رسید او سیر زندامام رضا
غسل کرده جامه های مطیب پوشیده و دستا بر سر مبارک بسته علاقه و پیش دو گرے در میان
دو کتف همایون خود بگذاشت و عصای بنین دست گرفته فرمود تا جمیع مواعی او بدین سباز
عمل نمودند و فرمود تا مواعی پیش پیش می روان شدند و خود پا سے برهنه و حرکت آمد و از آن
ساق بر کشید و خود را چست کرده اندکے برفت دروے سوے آسمان کرده نگرفت و موالی
باوے موافقت کردند و باین هیأت بر در سراے خود آمده بایستاد و مراجون ویرا باین صورت دیدند
همه از مرکب بر زمین آمدند و موزه کوفش از پا سے بیرون کرده برهنه پا ایستادند امام یک گفت خلق
موافقت نمودند و غلغلہ و شهر مرد افتاد مامون را از انجالی خبر شده متوهم شد و امام را از انجالی
منع نمود امام رضا باز آمد و نماند و نظام نیافت نے موج الذهب سے دوئے سنته تا بین
مبث المامون بجای ابن ابی الصمک و یا سرانجام الی علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن الحسین الرضا
لا شفاء من الیه مکرما و فیما امر المامون باحصاء و ولد العباس من جالم و بن بنم صیرم و کبریم فکان

عدہ ہم ثلاثہ قطا میں انفا و وصل الی المامون علی بن موسیٰ الرضا وہو بمدینۃ مروفا نزد المامون الحسن علی
 واما المامون یجمع خواص الاولیاء و خبر ہم انہ نظری ولد العباس و ولد علی رحمہم کبکبہ فی وقتہ احد الفضل
 ولاحق بالام من علی بن موسیٰ الرضا فباع له ولایت العمود و قرب اسمہ علی الدینا و الدراہم و زوج محمد بن
 علی بن موسیٰ الرضا بانیۃ ام الفضل و امہ باز الیہ السواد من اللباس و الاعلام و بنی ذلک الی من العراق
 من ولد العباس فاعظمواہ اذ علموا انہ فی ذلک خروج الامم و جمیع باناس ابراہیم بن موسیٰ بن جعفر
 انہو الرضا باکر المامون و اجتمع من بمدینۃ السلام من ولد العباس علی خلق المامون و مباہیۃ ابراہیم بن محمد
 المعروف بابن شکیا فوجع له یوم الخمیس خمس خلون من المحرم سنۃ اثنتین و مائتین و قبل ان ذلک سنۃ
 ثلاث و مائتین و فی سنۃ اثنتین و مائتین قتل الفضل بن سهل فی حمام غیلۃ و ذلک بمدینۃ حرس
 من بلاد خراسان و ذلک دار المامون فی سیرہ الی العراق و قبض علی بن موسیٰ الرضا بطوس
 لعصب اکلمہ و اکثر منہ و قبل انہ کان مسوگاً و ذلک فی صفر سنۃ ثلاث و مائتین و صلی علیہ المامون
 و ہوا بن ثلاث و خمیس سنۃ و قبل سبع و اربعین سنۃ و سنۃ شہر و کان مولدہ بالمدينة سنۃ
 ثلاث و خمیس و مائۃ للہجرۃ و کان المامون زوج ابنتہ ام حبیبہ علی بن موسیٰ الرضا و کانت احدی
 الاخاتین تحت محمد بن علی بن موسیٰ والاخری تحت یحییٰ بن القاسم بن مامون ازادہ علی الرضا و در وقتہ اصفہا
 و وقتہ الاحباب اور وہ کہ بعضی گفتہ اند کہ سبب بغیر مامون بنام رضاء ان بود کہ چون مقرر کرد کہ بعد از
 وفات او امام رضا خلیفہ باشد عباسیان پریشان خاطر و غمناک شدند و گفتند کہ مامون بنی قبی
 بچہ تو ہے اولاد عباس و اہلبیت خود را از نعمت حکومت محروم کرد ایند و کاز بجای رسید کہ طالبان از
 ہوا خواہان خاندان عباس سے سلوک سطر لقی بنی و عناد نمودہ با عم مامون ابراہیم بن محمد بیت کردند
 و امام مامون را از خطبہ و سکہ بنگینند و مامون این واقعہ را از فضل بن سهل میلست چہ او در استخفاف
 امام رضا مباہلہ و الحاح تمام نمودہ و حین توجہ بعد از او با اشارہ مامون فضل بن سهل در حرس قتل
 آمد و بعد از انہم نفرمودہ او امام رضا سمو گشت و بر خفہ از مورخان چنین گویند کہ امام رضا بمقتضای
 قول الحق و ان کان مراد نصیحت مامون مباہلہ نمودہ و مداہمتہ جائز نہ داشتہ چنانچہ روزی امام رضا
 بنجانہ مامون درآمد دید کہ وضو میساخت و غلامی اب بردست و پاس او میریخت فرمود کہ با امیر المؤمنین
 در عبادت خدای عز و علا یکجسا با خود شریک مگردان مامون بختہ انکار امام رضا اعلام را ازان کار بار

و ضروراً با تمام رسانید و نماز گذارد و هر چند مامون بحسب طلب هر تناسبت معلومت امام نمیداد اما غبار طلال
و تقاریر حاشیه ضمیر او در نشست است تا بعد از ترک آن انحرکت شبنج از وی در وجود او دیگر نگذاشت
اگر چه بواسطه تحریک فضل بن سسل مامون علی بن موسی الرضا را در عهد گردانید اما هر گاه که مامون
ذکر فضل و حسن برادر او کردی که مامون از کمال دیانت و نیک اندیشی فضایل اعمال و قبایل افعال ایشان را
مامون گفته و او را منع کردی که سخن آن دو برادر و را مور ملک و ملت نشنود ایشان را بنیضه اطلاع پیدا
کرده بواسطه وی و بواسطه نفوذ امام شغل شد تا بواسطه آن بدکیشان اندیشه بدینجا مامون راه یافت
و عاقبت بحسب اتفاق امام رضا و مامون با هم طعامی خوردند و امام بنخوردند مامون نیز اظهار مرض
کرده عبد الله بن شیر را فرمود که دست از ناخن چیدن باز دار تا در آن شود و عبد الله گوید که چون ناخن های
من طولی پیدا کرد مامون چینیست مانند تمر مندی بمن داد و فرمود که این را بهر دو دست خود خیر کن و بمال
من چنان کردم بعد از آن بوقت من در آن مکان امر فرموده برخواست و پیش امام رضا رفت از حال او
پرسید امام رضا فرمود امیدوارم که بهتر شوم مامون گفت ای محمد لعل که من امر و بهتر شده ام و اکنون
کسی پیش تو نخواهد آمد که بمجاوب قیام نماید امام گفت هیچکس پیش من نیاید مامون در خشم شد و گفت امر فرما
اب انار باید آید اشامید انگاه مرا طلب داشته گفت مقدار سه انار بیاور من با خود انار آوردم
گفت که در انارهای این انار را بهر دو دست بقیشار بر موجب فرموده عمل نمودم و مامون بدست پیش
آن انار را با امام داد و تا بخورد و بعد از دو روز وفات یافت در روضه الصفا و روضه الاحباب و شواهد التوفیق
آورده که ابو الصلت هر سه گفته که روزی پیش رضا رفتمی المدینه ایستاده بودم با من گفت عین
قبیره که قبر بارون الرشید و انجاست از چهار جانب آن خاک بیار و تمم و خاک او درم بویزند ابتدا
گفت زود باشد که اینجا بر آید من حفر کنند و سنگی ظاهر شود که اگر هر کس کند که در خراسانست بیازند
آنرا نتوانند کنند بعد از آن فرمود که از فلان موضع خاک بیاور و درم فرمود که از بر آید من درین موضع حفر
کنند و بگوئی تا بهفت درم فرزند و در میان قبر شق کنند و اگر نگذارد بفرمای تا متحد کنند و از او ذراع و
ششبر سازند که آنرا خدا فراموش گرداند چنانکه خواهد در وقت حضرت ابوالاسه سر من ترسید پیدا خواهد شد
بکلامیکه ترا تعلیم میکنم تکلم کن کلاب بچشده و بی پر آید و در اب ماهیان خوردی یعنی اینانرا که تو میدهم خود کن
و در اب انداز تا آن ماهیان بخورند چنانچه هیچ نمائند پس ماهی بزرگ بیرون آید و آن ماهیان خورد را بر صند

چنانکہ پہنچ نماز نگاہ غائب شود چون غائب شود دوست براب نہ و با پنچ گفتیم نکلیم کن تا اب کم شود ہیچ نماز پنچ
 گفتیم نکلیم مگر حضور مامون بعد ازان فرمود کہ اسے ابو الصلت فرما بر مامون در خواہم آمد اگر چنانچہ بدایم
 و چہرے بر سر خود بنوشیدہ باشم با من سخن گوی و اگر چیزے بر سر خود انداختہ باشم با من سخن
 گوئی ابو الصلت گوید کہ چون رضارضی الصدعہ بآمد او کرد جامہا پوشیدہ و منتظر نشست تا غلام مامون
 بطلب آمد چون بر مامون درآمد پیش مامون طبعہا سے میوہ نہادہ بودند و خوشہ انگور در دست
 داشت و بخور چہن ویرا دید از جامے خود بہرست ویرا معافقہ کرد و بر میان دو چشم سے بوسہ داد و در
 بنشانہ و انگوشتہ انگور را بوسہ داد و گفت یا ابن رسول الصداین انگو خوبر دیدہ رضارضی الصدعہ
 فرمود کہ انگور نیکو در بہشت باشد پس مامون گفت کہ ازین انگو بخور رضارضی الصدعہ فرمود مرا معاف
 دار مامون مباغفہ کرد و گفت من چہیت مگر بار انتہم سیدگار و انگوشتہ را بہتہ بعضی ازان بخورد و دیگر
 بار بر رضارضی الصدعہ داد رضارضی الصدعہ دوسہ دانہ ازان بخورد و با نداشت و برخاست مامون گفت
 ای کجا میرے فرمود با نجا کہ فرستادے و چیزے بر سر مبارک خود پوشیدہ بیرون آمد با وی سخن
 گفتیم بس کہ خود درآمد و بفرمودہ مادر سرا بہ بندہ بر فراش خود نخت و من در میان سکہا البتہ ہم نکلیم
 ناگاہ دیدیم کہ جوآنے در اندوختہ رک و شمشک بوسے بسیار شہبہ بر رضارضی پیش سے دیدیم و گفتیم
 از کجا درآمدے کہ در بہتہ بود فرمود کہ انکس مراد راورد کہ بیک ساعت از مدینہ اور در پرسیدیم
 کہ تو کیستے فرمود کہ من محمد بن علی دیش پیر در آمد و مرانہ گفت داسے چون رضارضی الصد
 عنہ ویرا دید بر فاست و معافقہ کرد و بوسینہ خود کشید و میان دو چشم سے بوسیدہ ویرا در بہتر
 خود بہر دوسے نیز رو سے بر دخی پردہ و نہادہ و باد سے سخمان پنهانی گفت کہ من ندانستم بعد ازان بر
 دو لب رضارضی الصدعہ کفے دیدم سفید تر از برف و محمد بن علی رضی الصدعہ انرا سے لیسید بر بان خود
 پس دست در میان جامہ پدر و سینہ او کرد و چیزے مثل عصفور بیرون اور دو فرود ہر دو رضارضی
 الصدعہ و گردن شد محمد بن علی ہم گفت ای ابو الصلت بر نیزہ از نرانب تختہ بیا گفتیم ترانہ ما بست و نہ تختہ فرمود ہجرا
 نیکویم بجا از نرانب تختہ یا قہم بیرون اور دم دختہ کہ ویلہ دم فرمودی ابو الصلت با من سکے
 دیگر ہست کہ مدید ہد و بر غسل کرد فرمود کہ در نرانب جامہ دانی ہست در وی کفن و ضوطی بیرون از قہم
 داجا جامہ دانی دیدیم کہ ہرگز ندیدہ بودم بیرون اور دم ویرا تکفین کرد و نماز گذارد پس گفت تا بوی بیار

گفتم بروم و بخار را بگویم تا بابت تیرا شد گفت و زخما را فروزتم تا بوستے دیدم کہ ہرگز ندیدہ بودم اور دم
 دیر اور تا بابت کرد و رکعت نماز آغاز کرد ہنوز تمام نکرہ بود کہ تا بابت انجا سے خود برخاست و سقفت خانہ
 متشکافت و تا بابت انجا بالا رفت گفتم یا ابن رسول اللہ مامون ہم درین ساعت بیاید و ویرا طلب
 دارد و ماچہ گویم فرمود کہ خاموش باش کہ تا بابت زود باز خواہد گشت پس فرمود کہ اے ابوالصلت پیچ
 پینہرے نیست کہ در مشرق مردہ باشد و وصی دے در مغرب باشد و میر و مگر کہ خدای تعالیٰ
 میان اجساد و ایشان و ارواح ایشان جج کند این سخن تمام نشدہ بود کہ باز سقفت خانہ متشکافت تا بابت
 فرود آمد و ویرا تا بابت بیرون اور و بر فراش خود بنجا بایند چنانکہ گویا ویرا تاشستہ اند و کفن نکرہ
 پس فرمود کہ بر خیز و در کشتاے بکشتادم مامون و غلامان بر و ر بودند و را مذکر گیان و اند و گیسن گر گیان
 مید ریزند و طپا پنچ بر سر میزدند مامون میگفت با سیدہ بعد از ان تکفین و تجہیز دے مشغول شدند
 بفرمودہا بجز قمرے اشتغال نمایند در ان موضع حاضر شدم ہرچہ رضای اللہ عنہ گفتہ بود ہنظر اہم
 شد چون مامون ان اب و ماہیان بدید گفت رضائے چنانچہ در حیات خود ما را عجائب مے نمود در
 مات خود ہم مے نماید یکی از مقربان مامون گفت میدانی کہ ابن اشارت بحیست اشارت بانست
 کہ ملک شما اے بنی العباس با وجود کثرت شما و طول مدت شما مثل این ماہیانست چون وقت
 اجل ہاے شما داید و زمان انقطاع آثار شما نزدیک گردد خداے تعالیٰ مردے از ما بر شما مسلط
 گرداند تا شمار افانے سازد مامون گفت کہ راست میگوئی دیگر ابوالصلت گوید کہ چون مامون از دفن
 رضائے رخصتے اللہ عنہ فارغ شد گفت الکلام کہ گفتے مر اعلیٰ کم گفتم کہ انرا همان ساعت خاموش
 کردم و راست گفتم فرمودہا منجس گردند مدت یکسال در حبس با مذم عیش بر من تنگ شد گفتم با چند
 بخت محمد وال محمد کہ مرا فرجی روزی کن ہنوز عمارت تمام نکرہ بودم کہ محمد بن علی الرضا را دیدم و را مدعو
 تنگ دل شکر اے ابوالصلت گفتم ارے واللہ گفت بر خیز و بیرون رو و دست بر بندہای کہ برین
 بود و زوہر بکشا و دست مرا گرفت و از ان ستر بیرون اور و در حارسان و غلامان مرا میدیدند و ہنوز
 کہ با من سخن گویند پس گفت بر دور نما ان خداے تعالیٰ دے و و بعت او کہ دیگر تو
 با و ترسے و او بتو رسد اختلاف است در انکہ انجذاب بموت بطبعے و فاسق
 یا فست یا مسوم و نیز ناید دانست کہ اگر مسوم بود و بفرمودہ مامون مسوم شد یا بسبب عدوات دیگری

اکثری از شیعیان بعضی از اہلسنت فابل آنکہ بفرمودہ مامون مسموم شدہ وفات یافت و قول صحیح نزد اہلسنت موت طبعی است کہ سبب ان این فلکان بنوشتہ کہ انگور زاید نخوردہ و مریض شدہ مرد نزد مولف انکتاب مسموم نمودن مامون انجناب را بنجاب بعید مے نماید چہ مامون نہایت عقیدت و محبت با بنجاب داشت و دختر خود ام حبیبہ را بوسہ داد و ولی عہد خود گردانید پس بحکس و ادا و عزیز خود را کہ او را بجای سے پسر دے عمد خود ساز و بلا وجہ معتد بہ قتل اردو باور نمیشود و آنچه گویند کہ بسبب امیرالمعروف نمودن انجناب مامون از رده شدہ بر تقدیر صحت ان ادنی ضمانت در ان کافی بود فی تقدیر صحت مسمومیت انجناب شاید دیگر سے بے اطلاع مامون ابن فضل بنعلی آورده باشند و المدا علم بحقیقتہ الحال -

اما اجزاء

درصوابی اور وہ کہ زید بن موسے کاظم بر مامون کہ یکی از خلفائے نبی عباس بود خروج کرد مامون برو سے ظفر یافتہ اور گرفت و نزد برادرش علی بن موسی الرضا رضی اللہ تعالیٰ عنہما فرستاد و علی بن موسے و براتونج و سزانش بسیار کرد و از انجلا بن بود کہ گفت ایا اگر تو خون مردم بیزی و دہا ہلا محوف سازے و مال مردم بگیرے بناحق خود جواب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چہ خواہی داد و اگر امتحان اہل کوفہ ترا مفور ساختند دیگر انکہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فاطمہ را رضی اللہ تعالیٰ عنہا گفت ان فاطمہ احضت فرجہا محرم الصد و تیما علی النار یعنی ہوا سطل پاکدامنی فاطمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا خدا ہی تبارک تعالیٰ حرام گردانید و ریت ویرا براتش و منہ و این در باب حسن و حسین رضی اللہ عنہما است کہ از لطن دی بیرون آمدند و مخصوص بالیشان نہاست نہ از برای من و تو و بخدا سوگند کہ ایشان این مرتبہ نیافتند کہ بطاعت خدا سے تعالیٰ و اگر تو خواہی کہ بمعصیت حاصل کنی انچہ ایشان بطاعت حاصل کردند پس لازم آید کہ تو نزد خدا سے تعالیٰ از ایشان گرا سے تر باشی و فی تاریخ ابن خلکان و کان قد خرج انوہ زید بن موسے علیہ السلام بالبصرۃ علی المامون و فلک بالہیما فارسل اللہ الیہ اخاہ علیا انکہ کوریرہ عن ذلک فجاہ و قال لہ و لیک یا زید فعلت بالمسلمین بالبصرۃ ما فعلت و تزعم انک ابن فاطمہ نبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اندک اشارت اناس علیک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا زید یعنی لمن انہ ہوا اہل البدن یعنی فیما فی کلامہ المامون فیکل و قال ہذا منہ ان یكون اہل البدن

در روضۃ الصفا از باب سرودایت میکند که مامون با امام رضا یقیام کرد که تو را با امام جواد باید رفت امام زین العابدین
 تمام با او امتناع نمود بار سے دیگر مامون رقت نوشت و التماس خود را کرد که امام رضا جواب داد که دوست
 رسول خدا را در جواب دیدم که مرا از رقتن گریا به درین روز منع فرمود و حال آنکه تو را و فضل تو را نیز نمی پذیرفت
 مامون نوشت که صدقت یا ابا الحسن و صدق رسول الله من نیز نخواهم رفت اما فضل در کار خود و انا
 ترست با من گفت که در شب پیش امام رضا حاضر شتم فرمود بگوئید نعمو با الله من شد ما نزل هذه الیسیات
 و چند نوبت این کلمه را بر زبان بگذرانید چون نماز با باد بگذارد و مرا گفت بر امام رود و معولم کن که چه واقع
 است من بموجب فرموده عمل نمودم که ناگاه او از گریه بگوش من رسید که هر خطب زیادہ تر میشد درین اثنا
 مامون از راهی که میان منزل او و امام متقی بود درآمد و گفت با سید یا ابا الحسن خیر داری که بتی
 فضل بن سهل را در حمام کشته اند و ستم گس را گرفته اند کیکی انانما پس خال اداست و نقل است
 که مردی با امام رضا گفت که تو بهتر من مردی فرمود که خلافت واقع میگویی هر که از من برین کار ترست
 از من بهتر است و این آیت منسوخ نشده که ان اگر یکم عند الله الفکرم دیگر سے باوے گفت که پنجگس
 از روے آب شریف تر از تو نیست جواب داد که شرف پدران ما با واسطه تقوی بودنی تیاریخ این خلایق
 قال الامامون یو المصطفی بن موسی الذکر یا یقول فیما یک فی هذا العباس بن عبد المطلب فقال ما یقولون
 فی رجب فرض الله طاعة نبیہ علی خلقه و فرض طاعة علی نبیہ فافزله بالعبث الف و در هم یعنی روزی
 مامون از علی بن موسی الزنار رضی رسید که ابنا سے پرتو در شان جدا عباس چه میگویی نیز فرمود
 چه گویند در شان کسی که خدا سے تعالی بر همه خلایق اطاعت رسول خود را منقرض ساخته و انحضرت
 را با طاعت او امر کرده مامون که این سخن شنید مقدار هزار هزار در بر هم تخف فرزد امام فرستاد امام فرما
 در قول خود تعمیه نموده که فرض الله طاعة نبیہ علی خلقه و فرض طاعة علی نبیہ انکو ضمیر طاعة بدو نظر
 راجع شدن میتواند یعنی فرض نمود خدا سے تعالی طاعت خود را بر پیغمبر با فرض نمود طاعت
 ان فرد را بر پیغمبر فتدیر در روضۃ الصفا آورده که مامون برادر امام را که بجهت خروج مجوس دشت
 مطلق الفغان گردانیده بخدمت او روان کرد و گفت یا ابا الحسن بگوئید که جرم او را بجهت خاطر شریف تو
 بخشیدم در روضۃ الاحباب از ابوالصلت هر و سے مرویست که گفت از و عجل شنیدم که گفت
 چون ابن و و بیت را بر امام رضا رضی الله عنه خواندم

<p>خروج الامام لاجل حاج یسنر فینا کل حق و باطل</p>	<p>بقوم علی اسم الله والبرکات وتجری علی النمار والنمات</p>
<p>بکرست گریسته سخت بعد از ان سر بالا کرده گفت با خزا علی نطق روح القدس علی سنانک بهذبن البتین ایامیدانی که گیسست ابن امام و کی بیرون خواهد آمد گفتم نمیدانم مگر آنکه شنیده ام که امامی ظهور خواهد نمود و شما که زمین را ز عدل پر کن پس گفت ای و جعل ان امام بعد از من خداست پس من و باز پس از محمد پس و است علی و بعد از علی و بعد از حسن و بعد از حسن اینها آنچه القا کنیم نظر نمی یابید الطبع فی ظهوره لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد طول السد ذلک الیوم حتی یخرج فیلاً الارض عدلاً کما ملئت جوراً و هم در روضه الاحباب مذکور است که در دس از خراسان امام رضا رضی الله عنه را گفت که این سوار آمدیم رسول خدا را در خواب که گویا میگوید که یعنی اتمم اذان فی الصلوة الطبیعة و اتمم و کلمه محمی پس امام رضا را و گفت نعم که مدفون خواهیم شد در زمین شما و نعم پذیر شما و نعم ان دولعت و لحم پس آنکس که قبر را زیارت کند در حالیکه بر انداخته واجب گرداینده خداست تعالی از حق من و طاعت من پس من و پدران من شیعیان او خواهیم بود در روز قیامت آنکس که با شتم با شیعه او در روز قیامت نجات یابد اگر چه باشد بر و گنا بان بقدر جن و انس و تقدیر حتی اسب عن چندی عن ابی سلا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من رانی فقدرانی فان الشیطان لا تمیل فی صورتی و لا فی صورة احد من اوصیائی و لانی صورة احد من شیعتهم و ان الروایة الصادقة خبر من سبعین جنز و من پوشیده نماز که این روایات بر اصول اهل سنت مطلق قابل اعتماد نیست اوکل آنکه ابو الصلت هر چه شنیده است روایت او اعتماد را نشاید دیگر آنکه خروج امام ممدی اگر چه مقبول فریقین یعنی شیعه و سنیه است مگر اهل سنت بحدیث امیر المؤمنین علی رضی الله عنه تمسک شده میگویند که ان امام از نسل امام حسن محبته رضی الله عنه پیدا خواهد شد و غیبت را نیز منکر انداخته چنانچه بنده ی اذان و ذکر امام دوازدهم محمد بن حسن عسکری رضی الله عنه خواهد آمد اما روایت خراسانی که حدیثی از امام رضا را نقل نموده که من رانی فقدرانی فان الشیطان لا تمیل بے او فی صورتی و بقدر نزد اهل سنت مقبول است بعد از ان ان الروایة الصادقة خبر من سبعین جنز و من البنوة این نیز مقبول است مگر دلالتی بر صورت احد من او هیای و لانی صورة احد من شیعتهم نزد اهل سنت مرود است بر تقدیر صحت نقل از امام رضا رضی</p>	<p>بکرست گریسته سخت بعد از ان سر بالا کرده گفت با خزا علی نطق روح القدس علی سنانک بهذبن البتین ایامیدانی که گیسست ابن امام و کی بیرون خواهد آمد گفتم نمیدانم مگر آنکه شنیده ام که امامی ظهور خواهد نمود و شما که زمین را ز عدل پر کن پس گفت ای و جعل ان امام بعد از من خداست پس من و باز پس از محمد پس و است علی و بعد از علی و بعد از حسن و بعد از حسن اینها آنچه القا کنیم نظر نمی یابید الطبع فی ظهوره لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد طول السد ذلک الیوم حتی یخرج فیلاً الارض عدلاً کما ملئت جوراً و هم در روضه الاحباب مذکور است که در دس از خراسان امام رضا رضی الله عنه را گفت که این سوار آمدیم رسول خدا را در خواب که گویا میگوید که یعنی اتمم اذان فی الصلوة الطبیعة و اتمم و کلمه محمی پس امام رضا را و گفت نعم که مدفون خواهیم شد در زمین شما و نعم پذیر شما و نعم ان دولعت و لحم پس آنکس که قبر را زیارت کند در حالیکه بر انداخته واجب گرداینده خداست تعالی از حق من و طاعت من پس من و پدران من شیعیان او خواهیم بود در روز قیامت آنکس که با شتم با شیعه او در روز قیامت نجات یابد اگر چه باشد بر و گنا بان بقدر جن و انس و تقدیر حتی اسب عن چندی عن ابی سلا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من رانی فقدرانی فان الشیطان لا تمیل فی صورتی و لا فی صورة احد من اوصیائی و لانی صورة احد من شیعتهم و ان الروایة الصادقة خبر من سبعین جنز و من پوشیده نماز که این روایات بر اصول اهل سنت مطلق قابل اعتماد نیست اوکل آنکه ابو الصلت هر چه شنیده است روایت او اعتماد را نشاید دیگر آنکه خروج امام ممدی اگر چه مقبول فریقین یعنی شیعه و سنیه است مگر اهل سنت بحدیث امیر المؤمنین علی رضی الله عنه تمسک شده میگویند که ان امام از نسل امام حسن محبته رضی الله عنه پیدا خواهد شد و غیبت را نیز منکر انداخته چنانچه بنده ی اذان و ذکر امام دوازدهم محمد بن حسن عسکری رضی الله عنه خواهد آمد اما روایت خراسانی که حدیثی از امام رضا را نقل نموده که من رانی فقدرانی فان الشیطان لا تمیل بے او فی صورتی و بقدر نزد اهل سنت مقبول است بعد از ان ان الروایة الصادقة خبر من سبعین جنز و من البنوة این نیز مقبول است مگر دلالتی بر صورت احد من او هیای و لانی صورة احد من شیعتهم نزد اهل سنت مرود است بر تقدیر صحت نقل از امام رضا رضی</p>

غالباً یقیناً شیعہ باشند و اہل علم بحقیقت احوال و قی اخبار الدول للقرانی بیان معنی الصدعہ
اسود اللون لان امه كانت سودا و فضل یوماً کما کنیا ہونی مکان من التماس اذ دخل علیہ مندی غازیہ
عن موضع و قال صب علی اسی یا اسود فصیرتہ اسود و فضل من عذ نصاح یا جندی باکت بہکت
استخرم ابن نبوت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و امام المسلمین فاشتہی الجندی فیقول رطلیہ یقول
ہلا عیسای اذ فرک فقال انما التوبہ و ما اردت ان اعصیک فیما اتاہ علیہ ثم انشا یقول

لیس لے ذنب ولا ذنب لمن	قال لی یا عبد ادیا اسود و
انما الذنب لمن البسے	ظلمتہ و هو الذمی لا یخبر

و امام غزالی و کیمیای سعادت ہمین حکایت رات قلیقہ تفرقہ آوردہ و ان انیکہ علی بن موسی الرضا
یعنی الصدعہ را رنگ سیاہ چہ بود و بر رخانہ او در نیشا پور گریاہ بود چون او برگریاہ شکر خابے
کردند یک روز خالی کردند و او در گریاہ رفت و حامی غافل ماند و ستانی در گریاہ ادا و رادیہ پند آ
کہ ہندی است از خادمان گریاہ گفت بر خیز و آب بیا و بیا و گفت بر خیز گل بیا و بیا و بخین
اورا کا و میفرمود و او میگرد و چون حامی بآمد او از روستائی شنید کہ با وحدیث سیکر و تبر سید و بگفت
چون بیرون آمد گفتد حاتم گریخت از بیم این واقعه گفت بگو مگر بزرگرم ان راست کہ تخم فرزندان
کنیز کے سیاہ بنما و جی جذب القلوب الی میا الجبوب للشیخ عبدالحق الدہلوی ہو کتاب فی تاریخ

المدينة قبل علی بن موسی الرضا یعنی الصدعہ علمنی قولاً بلیناً کما ملا اذ از رت واحد منکم فقال اذا
صرت الی الباب نقف و اشہد الشہادین و انت علی غسل و اذا دخلت و رایت القبر فقف و قل الصد
اکرمین مرۃ ثم انش تلیلاً و علیک السکینۃ و التوقار و قارب من خطاؤک ثم فف و کبر الصدائین مرۃ
ثم ادن من القبر و کبر الصدراعین مرۃ تمام لیتہ مرۃ ثم قل السلام علیکم یا اہل بیت الرسالۃ و تکلمت
الملائکۃ و مہبط الوحی و خزان العلم و منشی الحکم و معدن الزمۃ و اصول الکرم و قوادۃ الامم و عنان الارباب
و دعایم الانبیاء و البواب الایمان و مناد الرمن و سلالۃ خاتم النبیین و عترۃ صفوة المرسلین و حرۃ الصد
و برکاتہ السلام علی امینہ الہدی و مصابیح الدجی و اعلام التقی و ذی النجی و الہدی و حرۃ الصد و برکاتہ السلام
علی خال رحمۃ اللہ و مساکن برکتہ اللہ و معاون حکمتہ اللہ و حفظتہ سر اللہ و حملتہ کتاب اللہ و رتہ
رسول اللہ و رحمۃ اللہ و برکاتہ السلام علی الذعایۃ الی حکم اللہ و الاولاد و اولاد علی مرضاة اللہ و المظہرین للہ

و نہیہ و الخالصین فی توحید اللہ و رحمة اللہ و برکاتہ انہی مستشفع بکم و مقدمکم امام طلبہ و اراد تے وسیلئے و حاجتے اشہد اللہ انی مومن بکم و علانیہ بکم و انی ابرأ الی اللہ تعالیٰ من عدو محمد و آل محمد من الجن الانس صلی اللہ علی محمد و آلہ الطیبین الطاہرین و سلم سلیمان کثیرا کثیرا و فی تاریخ ابن خلیکان ان بعض اصحاب ابو تواس قال لما رايت افعی منک ما ترکت خمرک و لا طردک و لا معنی الا نلت فیہ شیئا و ہذا علی بن موسی انقرضانی عنک لم اقل فیہ شیئا فقال و اللہ ما ترکت ذلک الا اعطاک مالہ و لیس قدر شئ لی ان یقول فی مثلہ ثم انشد بعدہ ہذہ الابیات

قصیلے افوت احسن الناس طرا	فے فنون من المقال البلیہ
کک من جید العریض مدیح	بمردہ درنے بدی محبتیہ
نفعک ما ترکت مدح ابن موسی	و انحصال التی تمعن فیہ
قلت لا استلیع مع امام	کان جبریل خادما لا بیہ

وفیہ یقول ایضا

مطہرون انصبات جوہرہم	تجرى الصلوة علیہم انہما ذکر و ا
من لم یکن علویا حین تنسبہ	قالہ فی قديم الدہر متخبط
اللہ لا برا خلفا فاقننہم	صفاکم و الصلفاکم ایہا البشر
فانتم الملاء الاعلیٰ و عندکم	علم الکتاب و اجابت بہ السور

اما کراماتہ فی اخبار الدول للقرمانی روى الحاکم باسنادہ عن ابی حبیب قال رايت النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی المنام نے سجد و میں بریطین فیہ تمیحانے فوقف بین بدیہ تقيض یسے قبضتہ من التمر و ناولینہما فعد و نما فوجدتہما ثمانے عشرۃ ثمرة فتناولت الی اعیش عدتہا ثم بعد ايام جاء علی الرضا من المدینۃ فمضیت الیہ فاذا ہونی الموضع الذی رايت النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیہ جابا و الملق من التمر بین بدیہ فتناولنی قبضتہ عدتہا کقبضۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقلت زونی فقال یزادک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شیئا کثر ذاک و صواعق این عبارت است یعنی حاکم روایت کردہ از محمد بن عیسیٰ از ابی حبیب کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اور خواب دیدم و در منزلہ کرد و بلکہ

ماحتاج در اینجا نزول میکردند از نگاه باخفرت سلام کردم طبقه دیدم که از غل مدینه ساخته بودند پیش
 انخفرت نهاد و خرماسے صبحانی دار و انخفرت پشت خرازان بن داو من از تاویل کردم که
 بعد و این خرمای زنده خواهم بود چیست روز ازین حکایت گذشت ابو الحسن علی الرضا از مدینه آمد و
 همان منزل ترمول فرمود و مردم مسارعت نمودند به سلام دے آمدند من بخدست دی رفتم دیدم که
 در همان موضع که رسول الصلی الله علیه وسلم را بخواب ویده بود من نشسته و از طبق مذکور همان
 نوع از خرمای دار و نزد و سے نهاد و چون سلام کردم شسته ازان خرمای بن داد چون شما که هم همان مقدار
 بود که رسول الصلی الله علیه وسلم در خواب بن داد و بود و گفتم زیاد کن اما من رضا گفتم اگر رسول
 الصلی الله علیه وسلم زیاد کرده بود سے من نیز زیاد میکردم در شواهد النبوة ایتقصه را آورده
 باین طریق که یکی از اہالی بناج گفته است کہ رسول راضی الصلی الله علیه وسلم در خواب دیدم کہ بناج آمد
 ست و در سببیکہ حاجیان فردو سے آیند فردو آمده است اے انرد و در صوابی اورده عالم روت
 کردہ کہ با مردے گفت اے بندہ خدا سے تعالیٰ راضی شوبہ انچا را دہ خدا سے تعالیٰ است
 و مستعد پذیرے شو کہ ازان ناچار است و بعد از س روزانہ وفات یافت و فی اخبار الدول

للقمانے مرعلیہ جعفر بن عمر العلوی و ہورث الیئہ فضیح منہ بعض من حضرہ فقال رضی اللہ عنہ ترونہ
 عن قریب بخدم و چشم ظلم بعض شہر الا وقد و لے المدنیۃ محسنت حالہ یعنیہ بگذشت برو سے
 جعفر بن عمر علوی و بود و شکستہ حال پس خندید بروی بعض از حاضران پس گفت رضا رضی اللہ
 عنہ زو بہ بنیدہ اورا با خدم و چشم پس نگذشت ماسے مگر کہ و اے مدینہ شد پس احوال و خوب
 جائے در شواہد النبوة و قرمانے در اخبار الدول اورده کہ چون مامون ویرا و لے عمل خود ساخت
 ہر گاہ کہ قصد ملاقات مامون کرد و خدا مان و حاجیان استقبال و سے کرد و سے و پردہ را
 کہ بر در بار گاہ مامون او نیختہ بود و سے بالا داشتند سے ما و سے در آمدی و اخر الامر بنا بر تعال کہ
 میان اصحاب نفس و ہوا و ارباب صدق و صفایا شد ایشا را نفر تے از رضا رضی اللہ عنہ واقع
 شد با یکدیگر اتفاق کرد و کہ من بعد بقاعدہ مہو و متقبال می کنند و پردہ را بالا اند و چون گیر بار رضا رضی اللہ عنہ آمد و
 ایشا نشسته بود ندی اختیار جہتند و استقبال کردند و پردہ را بالا داشتند چون فی درون فت با یکدیگر گفتند
 اینچہ بود کہ ما کردیم دیگر با اتفاق کردند کہ کرت دیگران کنیم چون کرت دیگر آمد بر خاستند و سلام کردند

اما در برداشتن پرده توقف نمودند خدای تعالی بادی برانگیخت که ان پرده را برداشت پیش از آنکه ایشان
برسد اشتند چون و سه درآمد ان باد ساکن شد چون قصد بیرون آمدن کرد باز ان باد برخواست
وان پرده را بالاداشت انجماعت چون انرا دیدند گفتند هر که را خدا سے تعالی غریز گردانید یکس خواستند
و بعد از مدتی بنمود خود گردونی انشا اله که یکی از کوفیان گفته است که از کوفه بغیر بیت نراسان بیرون آدم
و ختر من حله بن واد که این را بفروش و برای من فیروزه بخر چون بگردیدم علامان رضارضی المدینه
از مدتی که یکی از خبیان و سه فوت شده است حاکم دار سے بامافروش تا کفن وی سانیگم گفتم
پس جهمندارم بنه و دیگر باز باز آمدند که مولای ماترا سلام میرساند و میگودیکه با تو حله هست که دختر تو
تو داده است که بفروشی و فیروزه خر سه انیک بها سے انرا آورده ایم حله را ایشان دادم و با خود گفتم
که از و سسکه چند سیم سیم که چه جواب میداد چند سسکه بجای نوشتم و با او در خانه وی ختم از انعام
مردمان بحال ان نشد که ویرا بنیم چه جاسے آنکه برسم تحیر استاده بودم ناگاه غلا سے بیرون آمد
نام من برد و نوشته بن داد که اے فلان این جواب مسائل تست چون نگاه کردم جواب مسائل
من بود و از انجمله انست که دیگر سے گفته است که ریان بن ابی الصلت با من گفت که میخوام رضارضی
المدینه دستوری خواهی که بروی و احم و امید میدارم که مرا جهم پوشانند از جهماسے خود و در پی سے
چند از انها که نام وی زود اند عطا فرمایند او سے گوید که چون پیش رضارضی المدینه و را دم منوین گفتم
بودم که فرمود که ریان بن ابی الصلت بخواب که در آید و امید میدارم که ویرا جهم پوشانم و از و راه سے
که نام من زود اند چیز سے بوسے و هم ویرا ویرا ریان در آمد ویرا و جهم و سه و هم عطا فرمود و
از انجمله انست که قطاع الطريق تاجری را و راه که مان و برت گرفتند و دبان ویرا پر برت کردند زبان
و سه ای کار رفت پنجا که با سانسے سخن نمیتوانست گفت چون بخراسان رسید شنید که رضارضی المدینه
عنه در نیشاپور است با خود گفت که و سه از اهل بیت نبوت است پیش و سه روم شاید که این
را علامه سے تواند کرد شب و خواب دید که پیش رضارضی المدینه آمد و طلب شفا کرد فرمود که بستان کوفی
و سعترا و لمع و انرا باب ترکن و دو سه بار در و من گیر که شفا یابے ان خواب و را مد و ان خواب
اعتبار سے نگرفت چون نیشاپور رسید رضارضی المدینه بیرون رفته بود و بعضی را با طهارت و
کرده ان تاجر بخدمت و سه رفت و قصه خود را باز گفت و در خواب نکر و رضارضی المدینه من بود که

دو که تو همان است که در خواب با تو گفته ام گفت یا ابن رسول الله بنحو آنکه دیگر بار شب نوم فرمود که بشماران
 کوته و سق و ملح و باب ترک و دو سه بار در دهان که که شفا یابے ان شخص بخوان کرد و شفا یافت
 و آنرا بخلا آنکه دیگر گفته است که روزی بار رضاعی الله عنه در حایطه بودم و باو سخن میگفتم نگاه
 عصفورے آمد و خود را پیش و سه بر زمین انداخت و بانگ میکرد و اضطراب مینمود و رضاعی الله عنه
 فرمود که میدانی که ابن عصفور چه میگویی گفتم الله و رسول الله و ابن رسول الله فرمود که در اینجا مارے و الله است
 و میخواند که فرزندان مرا بخور پس فرمود که بخور و پانچاند وای و ان مار را بکش بر قاسم بر پانچاند و الله فرمود
 که مارے بگو و پانچاند میگردد و بر بکشت و آنرا بخلا است که دیگر گفته است که خاتون سن حامله بود پیش
 رضاعی الله عنه و آدم و غنم دعا کن که غذای تعالے ویرا پسے گرداند فرمود که خاتون تو بد و فرزند طالح
 است چون بر گشتم و مضاطر من افتاد که یکے را عمید نام نهادم و یکے را علی مراد و آنرا که یکی را علی نام کن و یکی
 را ام عمرو چون آن فرزندان بر زمین آمدند یکی پس بود و دیگرے دختر علی نام کردم روزی از مادر
 خود پرسیدم که ام عمر چه نام بوده است مادر من گفت که نام مادر من ام عمر بوده است و آنرا بخلا است
 که دیگر گفته است که در خراسان از رضاعی الله عنه شنیدم که من فرمود که چون مراد از مدینه
 طبعید شد چه عیال خود را جمع کردم و ایشان را فرمودم که بر من بگریز تا شب نوم بعد از ان و دوازده هزار
 درهم قسمت کردم و گفتم که دیگر هرگز بسوے شما سودت نخواهم کرد و آنرا بخلا است که عمل بن علی فرمود
 رحمة الله علیه که از شعراے فصیح ان عصر بود و گوید که چون من ان قصیده را لغفتم که مدارس ایات خلعت
 من تلافة از پیش رضاعی الله عنه بروم در خراسان و انوقت که دے عهد با من بود چون انرا
 بخواندم استحسان کرد و فرمود که این را پیش من بچسب دیگر خوان اگر آنکه من گویم و غیر من بامان سید
 مرا طلب داشت و احوال من پرسید پس گفت که مدارس ایات را بخوان بن لعل کردم فرمود که خا
 راعی الله عنه حاضر گردید گفت یا ابوالحسن و عمل را از قصیده مدارس ایات پرسیدم خواند رضاعی
 الله عنه فرمود که ای و عمل از بخوان بخوانم استحسان نمود بخانه هر روز دینار و بروایت روضه الاحباب
 پنجاه هزار درهم و او رضاعی الله عنه بچین قدر عطا داد من گفتم با سید بنوخا هم که مراد از جامه های
 خود چیزے بختیست تا مکن من باشد مرا برین داو که پوشیده بود و منشفه و او بجایط لطیف و فرمود
 که اینها نگاه دار که بان انافات نگاه داشته خواهی شد بعد از ان قصد وصحت بواج کردم

و راه بعضی از گردان بیرون اند و قافله مرا غارت کردند چنانکه با من پیرهن کنه ماند و بس و بر من خنجر چنان
 تا مسافت نداشتم که بران پیرهن و منشفه و دوران سخن که رضای منی الصدعنه فرموده بود که این را نگاه دار
 که بان نگاه داشته خواهی شد منتظر می بودم ناگاه دیدم که یکی از گردان بر اسب من سوار و جامه
 بارانی من در برابر من زد و یک من بایستاده و منتظر آنکه صاحب و سعه جمع شوند و این بیت را خواندن
 گرفت که مدارس ابیات خلعت من تلاوة و گریه آغاز کرد با خود گفتیم عجب است این که در وی از گردان
 طریق محبت با بیت رسول صلی الله علیه و سلم می و زرد پس طبع کردم که شاید پیرهن رضای منی الصدعنه
 و منشفه و سعه بدست من آید ویرا گفتم با سید این قصیده را که گفته است گفت ترا باین حکایت گفتم
 مرا و این سری هست که خواهم گفت گفت صاحب این ازان مشهور است که گس ندانم گفتم کیست آنکس
 گفت و عیال بن علی شاعران محمد صلی الله علیه و سلم گفتم اے سید و الله که و عیال تمام دین قصیده
 را من گفتم استبعاد بسیار کرد و اهل قافله را طلب کرد و از ایشان استفسار نمود و همه گواهی دادند
 که این و عیال است هر چه از قافله گرفته بود همه را باز پس داد و هیچ نگاه داشت و ما را بدرقه شد و از محل
 خطر و گذر اندی پس من و قافله ببرکت اله پیرهن و منشفه ازان بلا برستم و ناگاه داشته شدیم شایسته
 و بعضی روایات از پنجاه بیت زیادت است و در اینجا ذکر قبور اهل بیت کرده است چنین روایت
 است که در میان قصیده چون باین بیت رسید -

	و قبر یحییٰ و انفس و کیمیت	تقننما الرحمن فی العزفات
رضای منی الصدعنه فرمود که ای و عیال برین موضع میقی دیگر احقاق کنم که قصیده تو بان تمام نشود گفت بلی با این رسول الله فرمود که -		
	و قبر بطوس یا لهاس مصیبه	احب علی الاعشاء بالفرقات
و عیال بر سید که این قبر کنه بود و با این رسول الله فرمود که قبر من زود بود که طوس محل آمد و شدن دوستان و حیان اهل بیت شود هر که از زیارت کند و برین غایت با من باشد در درجه من در روز قیامت امرزیده و چند بیت از قصیده و عیال نیست -		
	و کبریت نخل الربیع من عنفات	فا سکت و ملعین بالجوهرات و قل عی صبری و زادت صناتی رسوم دیار اقنرت و عات

و منزل و حی تقف العرصات
و بالبیوت و التعریف و البحرات
و حمزة و السجاد ذی النقبات
و لم تعف بالایام و السنوات
سلیل رسول السدی الدعوات
و للصوم و التملی و الحسنات
سبیل رشاد و اضع الطرقات
علی احمد الروحیات و العذوات
افاتین فی الافطار فخلقات
و هم خیر سادات و خیر حمایة
لقد شرفوا بالفضل و البرکات
بذکرهم لم یفیل الصلوات
و یوم من منم زلمة العشرات
و زو جهیم یارب فی حسرات
و داریا و اصبحت عرات
وال زیاد زینوا لجلالست
وال زیادا منوا السرابات
وال رسول السدی فی القلوات
علیکم السلام و ایم النفات
وانی لارجو الامن من عذوبات

مدار علی ایات خلعت من تلاوة
لال رسول السدی بالخیف بالنی
و یار علی و الحسین و جعفر
و یار عفا یا جور کل معاند
و یار بعد السدی و الفضل صنوة
منازل کانت للصلوات و للبقیة
منازل و حی السدی من علم
منازل و حی السدی من علم
تفاین الاولی شطت بهم غریبة النوی
هم ال میراث البنی اذا انتوا
مطاعیم فالاعراب فی کل مشد
اذا لم تنال السدی فی صلواتنا
ایته عدل یتکد بقعا لسم
تیارب زو قیلے ہدی و بصیرة
و یار رسول السدی اصبحن باقعا
وال رسول السدی خلعت تفابهم
وال رسول السدی یسج حریمهم
وال زیاد فی القصور مصونته
قیاد و رش علم البنی و ال
لقد انت نفس بک فی حیاتنا

در وقت الاحباب ابن خدیجیت زیادت است

خریج الامام المجاہدۃ خایج یمیز فینا کل حق و باطل	یقوم علی اسم السدی و البرکات تجرى علی النماء و النعمات
---	---

<p>و قبر بغداد و نفس ذکیت الی انحاء حتی یبعث المدائس و قبر بلوس یا لها من مصیبت</p>	<p>تغنمها الرحمن فی العوفات یفج عنا الهم و الکرباس الحب علی الاحشا بالزورات</p>
<p>اما نفس خانم وی امانالی السرفقلا مولانا عبد الرحمن جامی در منقبت او گفته -</p>	
<p>سلام علی ال طه و یاسین سلام علی روضه حل فیسا علی ابن موسی رضا کز رضائش شکای عوفان کل باغ احسان ز فضل و شرف بنی اور ابهای بی عطر و بند حوران بسته اگر خواهی ارے بکفت دامن بار چو جامی چشید لذت تیغ مهرش</p>	<p>سلام علی ال خیر النبیین امام یاسین به الملك والدين رضا شد لقب چون رضا بودین در دنج مکان مسیح تمکین اگر بودت تیر و چشم حسان بین نبار دیارش بگیوے مشکین برود امن از هر چه خواست چنین چشم زکے گر کشد خجسته کین</p>
<p>قدسی که از شعراے مشهور است در منقبت امام علی رضا قصاید و غزل بسیار گفته چنانکه نصف دیوان او بان مشحون است محمد بن علی بن موسی بن جعفر رضی الله تعالی عنهم در شواهد آورده که وی امام نهم است و کمینت و نام موافق باقر است و نه اند او را ابو جعفر ثانی گفته اند لقب او قتی و جو است و فی روضه الاحباب نیز منتخب نیز گفته اند و فی مطالب السؤل قال فی لقب او مادر کو اتفاق مورخین ام ولد بوده که شواهد نامی خیران و قبل سجاد و قبل کنت بن اهل بیت القبطیه و فی روضه الاحباب قبل سکینه و قبل مکینه و قبله و ولادت وی در مدینه بوده و زوجه ده روز از جب گذشتہ سنه خمس و تسعین و مائیه کذا فی الشواهد و فی روضه الاحباب ولادت و در همدوم رمضان سنه خمس و تسعین و مائیه و برنی برانند که در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه خمس و تسعین و مائیه و بیستم در دوم جب سنه مذکور گفته اند و فی تاریخ ابن خلکان کانت ولادته یوم الثلاثاء خامس شهر رمضان و قبل منصفه سنه خمس و تسعین و مائیه و وفات وی بقول صاحب شواهد و زکات الاحباب در شنبه شش روز و نوزدهم از کذا سنه سنه عشرین و در عهد خلافت معتصم و قبلات</p>	

مسموما و گشته است و فی تاریخ ابن خلکان توفی یوم الثلاثاء خمس خلون من دوی الحسنة عشرین بائین و
قیل قیل و عشرین بایتین بنجد او نذر و اتمم صبح انست که ولادت او در جمعه هفدهم یا نوزدهم رمضان
سنة خمس و تسعين و ایتیه و وفات دس روز شششنبه ششم دوی الحسنة عشرین و ایتین
و عمر نیش برین تقدیر بست و پنجسال و دو ماه و ششترده یا هجده روز باشد و اتفاق مؤخرین قبر
و س در بغداد است در قفا سجد او امام کاظم ع در مقابر قریش بعد از پدر هفده سال سده و دو
روز زندگی کرد شصت و هفت سال از زمان امامت او میگویند و ابن خلکان گوید چنان دی در گذشت
و اثن بن مقسم عباسی بر دی نماز گذارد و قیام کرد و پیش از نماز در گذشت و او در سن السبعین و ستم
عمر داشت مگر صاحب روضه الاحباب میگوید که بقول صبح هفت ساله بود این قول هرگز صحیح نباشد
نکته تو اندر آنکه وفات امام رضا در ستم رمضان ستمه شمس و ایتین و ولادت امام جواد در نوزدهم
رمضان سنة خمس و تسعين و ایتیه پس سال در میان باشد و الله اعلم حق سبحانه تعالی او را و فر
سن علم و ادب و عقل کرامت فرموده در شواهد النبوة آورده که از کمال علم و ادب و فضلی که داشت
با صغیرن مامون مشغوف وی شد و دختر خود اهل الفضل را بفرست بوی داد و همراه وی بیدینه روان
کرد و هر سال هزار هزار در هر یک میفرستاد و در شواهد و روضه الاحباب و اخبار الدول
للقرمانی آورده که بعد از فوت پدر خود رضا در سن یازده سالگی در بعضی کوچه ها سجد نمود و با جمعی از
کودکان ایستاده بود اتفاقاً مامون بقصد شکار بیرون میرفت گذری بر آنجا افتاد همه کودکان از
سرا راه بگریختند و جواد رضی الله عنه بر جا س ایستاده بود چون مامون نزدیک رسید ویرا دید و بگریختن
ویرا در دل با قبول غنیم داده بود و بارگی خود نگاه داشت و پرسید که ای کودک تو چرا با کودکان دیگر از
سرا راه نرفتی بر فر جواب داد که ای امیر المومنین راه تنگ نیست که برفتم خود از راه بر تو کشاده و اگر
و مرا جریمه نرود که از آن ترس بگزینم حسن ظن من تبار است که بی جریمه از آنجا بکس نرسانی مامون
را صورت و تکلم و بغایت خوش آمد پرسید که نام تو چیست فرمود که محمد پرسید که فرزند کیستی فرمود که فرزند
رضا رضی الله عنه بر پدر و سرحم و ترمیمی کرد و با آنجا نب که میرفت روان شد و با خود بازیهای شکار
و انشت چون فرمود اموات بیرون رفت بازی بر تروی انداخت ان باز غائب شد و غیبت وی
دوازده کشید بعد از آن از او فرود آمد و در مقاروی ماهی خو نیم نذر مامون از ان تعجب بسیار کرد و آنرا

بدست خود گرفته باز گشت چون بانوضع رسید که جو ارضی السعدی با کو دکان ایستاده بود و کو دکان بدست
 پیشتر از راه بکیسوش نذر جو ارضی السعدی بایستاد و چون خلیفه نزدیک رسید گفت ای محمد فرمود
 که لبیک یا امیر المومنین گفت اینچه چیز است و دوست من فرمود که ان السعدی تعالی خلق بمشیتنی بحر
 قدرته سما صغار التعمید بازه الملوک و الخلفاء یجینون بها سلاک اهل النبوة یعنی خدای تبارک تعالی
 در بحر قدرت خود ما میان کوچک و بزرگ را بازهای ملوک و خلفا از امید میگردانده باشند و اهل بیت نبوة
 را بان امتحان مینهد با باشند چون مامون این سخن شنید تعجب نمود و بسیار بر او کمر بست گفت
 انت ابن الرضا حقاً و منعم و احسانی که نسبت بوی داشت مضاعف ساخت و سواعی و اخبار و
 للقرمانی و رفته الاحباب از ارشاد شیخ مفید نقل کرده که امام محمد تقی هنوز در مصر سن بود که در علم و کمال
 به ترتیب ترقی نمود که در آن زمان با محمد یکس برابر سنیته و است کرد و لاجرم مامون شریفه آن گل نوش گشته
 گشته خاطر بر آن قرار داد که دختر خود ام الفضل را در جماله نکاح آن جناب در اردو نذر عباسیان این
 تقصیه بوضع پیوست تا نمره عقد و حسد در بواطن ایشان اشتغال یافت و ترسیدند که بساوا
 مامون ولایت خود را بچا و در نزد پدر و ملک از بنی عباس انتقال نماید بنابراین نزد مامون رفته مانی انصیر
 خویش با وی نهادند و گفتند وصلت تو با ال ابی طالب موجب زوال ملک و خلافت رای خلفاء
 صاحب فطنت است و تو میدانی که میان عباسیان و علویان عداوت و دشمنی در چه مرتبه است
 مامون جواب داد که اینچه میان ما و اولاد امیر المومنین علی رض از کورت و نزاع واقع شده از جهات
 شما بوده از انطرف و اگر انصاف در میان آرید الی طرفی بکفیل امر خلافت از ما نذر اولاد زائد و تمسید
 بسا عداوت که از خلفا سبب بدیشان وقوع یافته موجب قطع صلح رحم است و بنا به
 بخدای تعالی ازین کار و ابو جعفر محمد بن علی با وجود نزد ساس و علم و فطیلت بر هیچ فضلا س عالین
 است لاجرم در خاطر من آمده و قرار داده ام که دختر خود را با وی در سلک ازدواج کشم عباسیان
 که تو غلط کرده او کوو که است که هنوز از رفتن و معرفت چیزی نیاموخته اگر البته او را و ما نخواهی خست
 چند گاه به صبر کن تا تحصیل نماید آنگاه متفقاً س صواب دید خود علی فرمای مامون گفت من بحال
 این جوان و انا تر من ز شما بد رستم که او را اهل بیت است و اگر میخواهید که اینمنه بر شما ظاهر شود او را
 بجهنم شما امتحان نمایم عباسیان را این سخن مقول افتاده گفتند بحال ترتیب کن و یا یکی از فقهارا

بیاد و یم که از محمد بن علی مسئله از علم شریعت سوال نماید اگر بطریق صواب جواب گوید و دانش او ظاهر شود
 باد و صلوات نامی و ملازمین کار اقتضای فرمای و سخن برین قرار یافته انجاعت نزدیکی بن اکتتم
 که قاضی زمان دخیله دوران بود و نقد و او را بر معارضه جواد رضی الله عنه تحریفش نموده قبول کرد و نگذاشت
 خلاصه خاندان علم و کرم را طرم سازد از متاع و اموال آنچه خواهد بود و دهند و مامون مجلس عظیم ارادت
 امام محمد تقی را بر سر سینه پهلوی خود بنشانند و هر یک از علما و فضلا را در موضعی مناسب بصف جلوس
 از رانے داشت بعد از آن با شارت مامون و اجازت امام بیع مسکون ریخته بن اکتتم از آن
 امام مسئله چند پرسید جواب از جمیع مسائل داد و اخیر رسید که حصیت حکم حرے که قبضل قصیده
 اقدام نموده باشند فقال له ابو جعفر رضی الله عنه قل فی صل او نے حرم عالیاگان الحرم ام جاہلہا مسئلہ
 علما و اطفال و احراگان الحرم ام عبد المصنراگان او کبریا بتدبیر یا بقتل ام معیدا من ذوات الطیر
 کان الصيد او من غیر ما من صغار الصيد او من کبیر ما مصرا علی ما فعل او نا و اکیلا کان قتلہ الصيد
 او نہارا از شنیدن این کلمات غفلت التیام یکے بن اکتتم اکم شده از غایت حیرت ندانست
 کہ چه جواب گوید خلیفه ازین منہ بے خوشحال شدہ گفت احسنت یا اباجعفر اگر توفیر سوال
 از یکے کنی اگر چه یک مسئلہ باشد سی خوب خواهد بود یکے گفت پرسد اگر دانم جواب گویم و اگر ندانم از
 وے استفادہ کنم امام محمد رض گفت ای یکے چه میگوئی در حق مردے کہ نظر کند بشہوتہ و زنی نا حرم
 در اول روز بانابن زن در وقت ارتفاع آفتاب بروی حلال شود یا ز نظر و ظہر و رہان روز بروز
 حرام شود پس چون عصر شود حلال شود و چون غروب آفتاب نماید حرام شود بروی بعد از آن وقت
 عشا حلال شود و در نصف شب حرام شود و وقت طلوع فجر حلال شود و وقت ارتفاع آفتاب حرام شود پس چرا حلال شد
 و حرام شد گفت یکی بنیدانم پس گفت ابو جعفر از کبیرے بود تنھے را نظر کرد و بسوسے وی فردے اجنبی او دل
 روز بشہوتہ و بود و حرام بروے پس چون ارتفاع روز شد خرید کرد و او را از مولائے او پس حلال شد
 وقت ظہر زاد کرد و حرام شد باز وقت عصر نکاح کرد و حلال شد پس وقت مغرب ظہر کرد و پس حرام
 شد پس وقت عشا کفاره داد و حلال شد پس وقت نصف شب طلاق رجبے داد و حرام شد
 و وقت فجر رجبے کرد و حلال شد و وقت طلوع آفتاب طلاق باین داد و حرام گردید چنانکہ در اول بود یکی
 تیغ شد و غیر او باہل مجلس ظاہر گشتہ خلیفہ را تقریر وے بسیار خوش آمد و اعتمادش زیادہ شد و

وگفت که بعد از این که از این نعمت و التوفیق فی فی الای می شکرم خدا را بر این نعمت توفیق من در رسد انگاه بسوی تو رجوع
 میگردم گفتم نعم الان انکم تملکون یعنی تمام شد اکنون اینجا انکاران میگوید وجود رضی الله عنه گفتم خطب صلبت فدا
 یعنی خطبه کن ای میرالمومنین فدایت شوم فقال الامامون ضیت لک ان ازوجک افضل منی یعنی من
 رضی شدم بلکه تزویج کنم دختر خود ام الفضل را با تو و ابو جعفر رضی الله عنه بر زبان فصاحت بیان کند زانکه از محمد
 اقرار از ائمه السلام الا ان الله اصابا لودانیته صلی الله علیه و آله و سلم سید بر تبه و الا اصفا من غمرته اما بعد فقد کان افضل من
 علی الصاهران اعتبارهم بالکلیع عن الاحرام فقال سجان و انما الا یا می شکرم الا صامین من عبادکم و اما کن یکونوا
 اقرار از ائمه السلام من فضل الله و اسع علیهم ثم ان محمد بن علی بن موسی خطیب ام الفضل بنت عبد الله المامون و قد بذل لها
 من الصدقات هر چه در دهنه فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و سلم و محسن ما ته در هم جایا و اهل زوجت امیر المومنین لها علی هذا
 الصدقات المذكورین مامون گفت ای بدستی کین بزرگنی بود اوم ای ابو جعفر دختر خود ام الفضل ابر صدقات مذکور
 اهل قبلت لک انکم گفتند قبلت لک ضیت پس مامون خواص عوام را علی قدر تمیز محارم و صلوات گزشت
 و ثوارش فرمود مامون بعد از طعام انعام فرمود بگوید گفت که فدایت شوم اگر وصلتی دانی بیان کن قدر را بفضیل از
 وجود قبل محرم صید تا بداند از او سفید شوم از آن پس گفت ابو جعفر علیه السلام نعم ان الحرم او قبل صیدانی کلان
 الصید من ذوات الطیر و کان من کبار البلیة فان اصابتی بحرم فلیله یجزا رضا عفا فاذا قبل فرحانی اکل
 جبل فکرم لبس و اذا اقتدی بحرم فلیله یجزا فخر و کان حمار من فلیله یجزا فخر و کان حمار من فلیله یجزا فخر و کان حمار من فلیله یجزا فخر
 و کان حمار من فلیله یجزا فخر و کان حمار من فلیله یجزا فخر و کان حمار من فلیله یجزا فخر و کان حمار من فلیله یجزا فخر و کان حمار من فلیله یجزا فخر
 ما یجب علیه الدی فیه و کان حمار من فلیله یجزا فخر و کان حمار من فلیله یجزا فخر و کان حمار من فلیله یجزا فخر و کان حمار من فلیله یجزا فخر
 و فی العمول الماشح و هو موضوع عند فی الخطا و الکفارة علی الحرم فی نفسه علی السبب عبده و الصغیر لا کفارة علیه
 علی الکبیر اجبه و انما یسقط بنده عنه عقال الخ و المصیر عبال العاقب الاثرة فقال له المامون اجبت
 یا ابو جعفر حسن الله لیک سببت ابو جعفر رضی الله عنه و ام الحیات و مقام محبت رعایت بود و بعد از چند گاه و ازین
 مامون بخوابد ام الفضل خست توجه بجانب زنی داشت و امامان با ابلت و خدام مشغول داشت
 انشی شخصی نماز که کیفیت اب سوال امام جواب را بگوید و فرج او بام الفضل در کتابت فضل مذکور نیست شهادت بعضی
 فقط سوال نمیکنی مندرج ساخته و بعضی فقط سوال امام جواب فرمود ساخته علی هذا القیاس کیفیت فرج او نیز از کفری برام
 اختصار فقه اند که موعظان کتابهای ربط کلام از کتابهای مذکور یعنی وفاته الاجاب ترجمه صومعین محمدرضا

در آمد کہ لعن ان درخت سدر بود کہ ہنوز باز نہاد و روہ بود کوزہ اب طلبید و در بیخ انداخت و فرستاد
بعد از ان با مردم نماز شام گزار چون نماز شام گزار و بوقت بیرون آمدن پاسے اندرخت
رسید انداخت میوہ تازہ بار آورده بود میوہ شیرین بے دانہ مردم آنرا بہ تبرکے میگر فتند و
میخورد و تنے الشواہد للہ جائے بسند محبوب کہ یکی از سلف گفتہ است کہ در عراق بودم شنیدم
کہ در شام کسے دعویٰ پیغمبر سے کردہ است ویرا بندہ نہیں نہادہ اند و اور وہ در ظان جای نموش
است بانجانہ و در بانان را پیغمبر سے وادعویٰ و رنتم ویرا با عقل و فہم تمام یا فہم از دوشی سیدم
کہ قصہ تو چون بزدہ است گفت من مروے بودم از شام بعبادت مشغول دران مسجد کہ میگفتند
کہ سید مبارک امیر المؤمنین حسین راضی المدینہ انجا نصب کردہ بودند یکشب روی و تہنہ نشسته
بودم و بیکر خدا سے تعالے مشغول ناگاہ دیدم کہ شخصے از پیش روی من پیدا آمد و گفت بزیر خاتم
مرا اندکے راہ برو خود را در مسجد کو فو دیدم فرمود کہ سیدانے کہ این کجا است گفتم ملی مسجد کو فو است
در نماز ایستاد و من نیز در نماز ایستادم چون از نماز فارغ شد بیرون آمدن نیز بیرون آمدم و من
بر رفت من نیز پیغمبر خود را در مسجد رسول صلی اللہ علیہ وسلم یا فہم بر روفتہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم سلام
گفت و در نماز ایستاد من نیز در نماز ایستادم پس بیرون آمدن نیز باو سے بیرون آمدم اندکے بہت
خود را در مکہ یا فہم طواف کرد من نیز طواف کردم پس بیرون آمدن نیز بیرون آمدم از من غائب
و من خود را در موضع یا فہم از شام کہ بعبادت مشغول سے بودم از خیال و تعجب اندم و بیچ نہا ستم
کہ ان کہ بود چون سال آئندہ ہماں وقت رسید باز آن شخص پیدا شد و مرا ہمراہ برد ہر چہ در سال
گذشتہ کردہ بود بجائے اور چون وقت مفارقت رسید سو گند بروے وادم کہ بانجا ایکہ
تلا برانچہ مشاہدہ کردم قدرت دادہ است مرا بگوئی کہ تو کیستے فرمود کہ من محمد بن علی بن موسیٰ بن
جعفرم چون ببادا شد نہ انقصہ را بانان کہ من ترودے داشتند یا فہم خبر بوالے شام رسید
مرا تہم داشتند بانکہ دعویٰ نبوت میکنے مرا بند بر نہادند و ہمراہ خود با نیچا اور دزد چہین کہ می بینے
بان والے رتو نوشتہم و عرض حال و سے کردم بر پشت رتو نوشتہ کہ آنکس را کہ دیکشید ویرا
از شام بکو فو وار کونو بمدیوہ وار نہ یکہ وار کہ بشام ہر دیکو یکہ کہ ویرا از حبس خلاصے و ہا ان بسیار
بر من گران آمد منوم و مخزون شدم چون باہر آمدم کہ بجا نب حبس روان شدیم تا ویرا از حال آگاہ

کنم شکر یان و نگاه بنان ماد مضطرب تمام یا نعم پر سیدم کہ حال چیست گفتند این شخص کہ دعوی نبوت کرده بود ویرا جس کرده بودند و دش غائب شدہ است میند انم کہ ویرا زمین فرو بردہ است یا مرغان ہمانی بر بودہ اند و از آنجا نیست کہ چون مامون فوت شد فرمود کہ فوت مابعد زسی ماہ گذشتن او خواہد بود چون از فوت مامون سی ماہ گذشت ویرا وفات رسید و از آنجا نیست کہ شخصے گفتہ است کہ برچو ادرفنی الدعونہ در آمدیم و گفتیم فلان صالح و عار سائیدہ است و از جا ہماے شما جا طلبیدہ است کہ کفن و سے کنند فرمود کہ وے از ان مستغنی شدہ است من بیرون آمدم و بیچ ندانستم کہ منے ان سخن چہ بود ناگاہ خبر رسید کہ وی پیش ازین بسزودہ روز یا چہارودہ روز مردہ است و از آنجا نیست کہ دیگرے گفتہ است کہ یا کی از اصحاب قصد سفرے داشتیم برچو ادرفنی الدعونہ در آمدیم کہ دواع کینم فرمود کہ امر و بیرون عمروید و تا فردا صبر کنید چون بیرون آمدیم صاحب من گفت کہ من بیرون میروم کہ بار من بیرون رفتہ است من بایستادم و وے برفت شب و رانوادے کہ فرو آمدہ بود سیل آمد و در ان غرق شد و برد اما حلیہ انجذاب و راخبار الدول آورده کہ کان ابیض اللون و معتدل القامۃ یعنی سفید رنگ و میانہ قد و نفس خاتمہ نعم القادر و السد فحے غامد کہ انجذاب را علمای اہلسنت عالم مستقے و جمیع صفات حمیدہ موصوف اعتقاد میکنند مگر در کتب اسما و الرجال کہ وقت تالیف ان کتاب پیش نظر است اصلا ذکر انجذاب نکرده ازین سبب معلوم نشد کہ انجذاب روایت حدیث از کہ دارد و از انجذاب کہ ام کہ ام کس روایت کردہ اند ظہر کہ انجذاب از پدر و اعمام خود روایت دارد و از وے پسران و سے و دیگران روایت داشتہ باشند چون انجذاب در غنفوان شباب انتقال فرمود لا ہزم اشاعہ علم کانیفے از انجذاب برزو نشدہ و شہرت او در علم حدیث کثر لویدہ باشد اگرچہ انجذاب اعلم زمانہ خود بود و بسبب کم عمری عدم استہمار علیہ نباشد و السد اعلم بحقیقۃ الحال۔

علی بن محمد بن علی بن جعفر رضی اللہ تعالیٰ عنہم در شواہد النبوة آورده کہ ہی الامم است و قال ابن فلوکان ہوا احد الایمۃ الاثنے عشر عند الامامیۃ و فی شواہد کینت و سے ابو الحسن است لهذا ویرا ابو الحسن ثالث گفتہ می و نقب و سے بادے و بعسکرے مشہور است و سے روضۃ الاحباب انجذاب و اسسم و کینت باعلی مرتضیٰ و علی الرضا رحمہما و فی شواہد النبوة فی دہادی و علی

و ناصح و متوکل و قیاح و مرتضیٰ و قیہ ایضا فاعلان اعلام الوری کہ اعلم و فقیہ و امین و طبیب نیز از جملہ
 القاب او است و سنہ روضۃ القاف از کہ نیز لقب او است پس تمام و سہ علی کنیت او الحسن
 و لقب نفی ہادی و عسکری و ناصح و متوکل و قیاح و مرتضیٰ و فقیہ و امین و طبیب کی باشد مگر نفی عسکری ہر دو مشہور است
 و در مطالب السؤل گفتہ کہ اشہر القاب و متوکل است و ترجمہ و تفسیر و عسکری نیست کہ در ترجمہ صواعق آورده
 کہ او را از مدینہ نبویہ سمرن راے بر و ندبہ امر متوکل عباسی در انجا ساکن شد و ان شہر بعسکر معروف
 بود و در شواہد البیوۃ و روضۃ الاحیاب آورده کہ ماور و سہ ام ولد بودہ سامانہ نام و قیل ام الفضل بنت
 الماسون و ولادت و سہ در مدینہ بود سیزدہم رجب سنۃ اربع و عشرۃ و مائتین و در روضۃ الاحیاب
 اوسط رجب سنۃ مذکورہ را تصحیح نمودہ و وفات وی در زمان مستنصر بود در سمرن را می از لوا
 بغداد و روز و شب نہ از او خرامہ جادی الاخرے سنۃ اربع و خمسون مائتین و قبری وی ہم در سمر
 ویت کہ در سمرن راے داشت و فی تاریخ ابن خلکان تو نے یوم الاثنين یمن یقین من جمادی الاخر
 و قیل لا اربع یقین سنا و قیل نے راہبا و قیل فی ثالث رجب سنۃ اربع و خمسون و مائتین و فن
 نے دارہ انچہ اول نوشتہ شد صحیح است یعنی ولادت او سیزدہم رجب سنۃ اربع و عشرۃ و مائتین
 و وفات او آخر جمادی الاخری یعنی خمس عشرین من جمادی الاخرے سنۃ اربع و خمسون مائتین
 برین تقدیر عمر غریزش چہل سال و یازدہ ماہ و دوازدہ روز باشد و بعد از علم مدت اقامت انجانبہ
 و در سمرن راے بروایت روضۃ الاحیاب وہ سال و بروایت ابن خلکان بست سال و زمانہ
 و قبل انجانبہ با اتفاق مورخین در سمرن راے است چنانچہ بالا گذشت و نے الشواہد قیل ان
 سنہ علی البادی و یلقبہ و لیس الصحیح و انما الصحیح ان مشہد فاطمہ بنت موسی بن جعفر بن محمد رضی اللہ
 عنہم بملکہ قم۔

فی تاریخ اخبارہ در صواعق آورده کہ علی عسکرے از میان اولاد پدر خود وارث علم و سخاوت پدر شد
 و نے میزان الذہب نے ترجمہ عبد المدین محمد بن جعفر بن شاذان روی عنہ ابنہ الحسن العسکری شی
 خلعت و علی النقیہ و سہ عن ابیہ محمد بن علی الرضا و در روضۃ الصفا آورده کہ وے از اکابر اہل بیت
 است و در روضۃ الاحیاب گفتہ کہ سیر حمیدہ و شیم پسندیدہ و حاسن الطوار و مکارم انارکان
 امام عاے تقدیر بسیار است و شرف ذات و محامد صفات و علوم و مراتب و سہ مناقب

آن تیار وہ صغار و کبار زیادہ انہما انحصار انوار باطن نجستہ میان نشنبر محراب عبادت بود و آثار محاسن
 نقضائش مراتب اسباب سعادت بود و فی مروج الذهب للمسعودی حدث ابو عبد اللہ محمد بن عاتق النخعی
 قال حدثنا محمد بن نیر علی الجری قال قال المتوکل لابن الحسن علی بن محمد بن علی بن موسیٰ بن جعفر بن محمد بن علی
 بن الحسین بن علی بن ابی طالب منی المدینم بالبقول ولد ابیک فی العباس بن عبد المطلب قال
 و ما یقول ولد ابی یا امیر المومنین فی رجل اقرض السطاعة بنیة علی خلقه و انخیز من طاعة علی بنیہ
 فامرہ بالتبایع و دہم و انما راوا ابو الحسن طاعة المد علی بنیہ فی کتبہ یعنی گفت متوکل بمسکینہ سے کہ کہ یہ بیگویند
 اولاد پدر تو در حق جد من عباس بن عبد المطلب گفت اسے امیر المومنین چہ توانہ گفت اولاد پدر
 من در حق شخصے کہ خدا کی طاعت پیغمبر را بر ہمہ کس فرض ساخته و اطاعت اولاد پیغمبر فرض ساختہ
 پس فرمود کہ صد ہزار در ہم بمسکینہ سے کہ دہند و نہ ارادہ کرد امام رہم مگر طاعت خدا یا پیغمبر پس
 تعرض کرد انتہی مخفیہ نماز کہ ہمیں سوال و جواب از مامون عباسی یا امام علی رضا بعینہ واقع شد
 چنانچہ در ذکر امام علی رضا گذشت و سنہ مروج الذهب للمسعودی و تاریخ ابن خلکان
 کان قد سے بابے الحسن علی بن محمد اے المتوکل و قبلہ ان فی منزلہ سلاحا و کتبیا و غیرہا
 من شیعۃ و اوہم وہ انہ یطلب الامر لنفسہ فوجہ الیہ لیلان الاراک و غیرہم من عجم علیہ فی منزلہ
 علی غفلتہ من دارہ فوجدہ فی بیت وحدہ متعلق علیہ و علیہ درعتہ من شعر و لای طانی البیت
 الا الرل و الحصار علی راسہ لم یحتمل من الصوت متوجہا اے یہ تیر نم بابات من القرآن الوعد
 و الوعد فاخذ علی ما وجد علیہ و حمل اے المتوکل نے خوف اللیل قتل میں بدیدہ و المتوکل شہرب
 و سنہ یدہ کا س ظہارہ غمرہ و اجلس اے جنبہ و کم کمین نے منزلہ شی متاقبل فیہ و لا حالۃ یقل علیہ
 بہاننا و لا المتوکل الکاس الذہ نے یدہ فقال یا امیر المومنین یا خا مری دو سے فاشق منہ فیا فاہ
 و قال انشد فی شعرہ استخیرہ فقال انے لفیل الروایۃ للاشعار فقال لا بد ان تمسک فاشدہ

غلبہ جال فاشتم الفسل +
 قادد عوا حفر ابابیس مانزوا
 ابن الاستر و الیتجان واکلل +
 من دونہا قریب الاشتر واکلل

باتوا علی قتل الاجبال تحرسم
 و استنزلوا بعد عن معا قلمہ
 نادوا ہم صاخر من بعد ما قروا
 این الوجہ اسے کانت شمتہ

فانصحب القبر عنهم حين سلسم قد طال ما اكلوا دهرنا مشربوا وطال ما عمرنا وادرا تفنصم وطال ما كنزنا والايموال وادخرنا انخت مناز لم تقفرا معطلت	ملك الوجوه عليها الدود يقتل فانصحبوا بعد طول الاكل مشربوا تقارقوا الدور ولا يمين وانفتلوا فخلعوا على الاعداء وارتحلوا وساكنوا الى الاجداث قد رحلوا
--	--

قال فاستق من جعفر على علي وطفوا ان بادره بدر منه اليه قال والد لقد بك المتوكل بكاء
طويلا حتى بليت ونوعه لحيته وبكى من حفره ثم امر برفع الشراب ثم قال ابا ابانسن اعليكم دين
قال نعم ارجع الالف ونيار فامر برفعها اليه وردده الى منزله من ساعته مكررا يعني سعائيت نمودند نزد
متوكل خليفه كه در منزل امام علي نفه سلاح وكتاب وغيره از شيعة او بسيار است و در وهم
انداختند اورا كه امام رضى طالب خلافت است براى خود پس فرستاد بسوے او ترکان را
بشعب اكسا نيکه هجوم نمودند بر وے در منزلش بر غفلت او پس يافته شد در خانه تنها اورا كه ذرا سست
بود و بر وے لباس شميمه بود و نه بود لباس طر خان مگر بوريا و بر سر او كاخنه بود از پارچه كرايس
توجه بود بسوے رب خود ترخم ميكرد بايات قراتے در و عدد و بعد پس گرفته شد انچه يافته شد
بر وے و او رند او را بسوے متوكل در نيمه شب روبر وے او و متوكل انوقت يشرب خمر قدام
مينمود و در دست پيال بود پس چون ديده او اعظم نمود و نبشاند بهلوسے خود و نبود در منزل او
انچه گفته شده در ان و محالتي خيالن بود كه تحليل نمايد بر او پس رسانيد متوكل اورا پيال كه در دست
داشت پس گفت يا امير المؤمنين هرگز مخور نشد گوشت و خون من مراعات واپس حلق داشت
اورا و گفت براى من شوى بگوے تا نيكا استخوان كنم از ترا پس گفت كه من قليل الروايت و شوم
يعني شوم نيگاويم و شاعريست گفتم كه البته بايد گفت خيرے پس نفه البدويه گفت اشعار مذكوره
بالا پس بترسيدند كسانيك حاضر محفل بودند و بگريست متوكل گريسته سخت تا انكه ترش تر نشد
اناب چشم او و بگريستند حاضران مجلس پس او نمود به برداشتن شراب پس گفت ابي ابانسن يادين
وارے گفت ارے چهار هزار دينا پس بفرمود تا او را دند او را و باز گردانيد او را همون وقت بسوے
خان او اعظم و مكرم است و قريب ست باين انچه جايے در شواهد سيد جمال الدين در وقت الاحباب

آورده که متوکل بیمار شد و چراغته بیرون آورده که اطباء از علاج ان عاجز ماندند و مشرف بر موت مشهور
 مادر متوکل نذر کرد که اگر متوکل شفا یابد مال بسیار از خانه خود بپادوی رزم فرستد روزی پنج بن خاقان که
 بقریان متوکل بود گفت که گش پیش پادوسه رزم بپاد فرستاد شاید که وسه چیزه داند که این را
 نفع رساند که پیش وسه فرستادند پادوی رزم فرمود که نخلان پیروز را بپا نیسد که نفع خواهر ساینه باذن
 الله تعالی چون آنچرخ مجلس متوکل آوردند بنیضه از حاضران استند که کردند و بخندیدند و نفع بن خاقان
 گفت که تجربه کردن زبان نیندازد ان چیز را حاضر کرد بر جرح او نهادند متعجب شدند و آنچرخ در ان بود بیرون
 آمد و خبر شفا سے متوکل باورش بر نداده بنزار و نیار در صحر کرد و معجزه بان نهاد و بپادوی رضی الله
 عنه فرستاد و متوکل تمام شفا یافت چون ازین واقعه روزی چند برآمد کسی شکایت کرد و با
 متوکل گفت که در خانه پادوی مال بسیار و سلاح بیشمار است متوکل سعید صاحب را گفت من باید
 که نیم شب بخانه وسه داری و باچی از اموال و سلاح بانی بگردی بر ایام رسه سعید حاجب گفته است
 که مرد بانے با خود و همراه بروم و نیم شب پیام وسه بالا رفتم و بدیدم که پادوی فروید آدم تمام مار یک بود
 نداشتیم که کجا میباید رفت ناگاه از درون سرا او را وسه رضی الله عنه برآمد که ای سعید بچای خوش
 تا شعی بیاید زنده چندان بر نیامد که شمع او زنده فروید آدم پیش می ختم و بر ایانم جا نشین بر و کلام بنین بر سر سجاده
 از حفیر زیر پائی تنویر خدای نشسته فرمود که خانه امایش هست در ای بخانه دار آدم از آنچرخ گفته بود نه منی خاتم نیران
 صحر که مادر متوکل بوی فرستاده بود و همچنان سر بر بود بعد از ان پادوی رضی الله عنه فرمود که این مصلا پس نیست
 بهین انرا بالا داشتیم در زیر ان شمشیر بود و در غلات همه را گرفتیم پیش متوکل بروم چون متوکل ان
 صحر را بهر مادر خود دیدار کیفیت ان استفسار کرد و گفتند که انرا در وقت مرض تو مادر تو نذر دی کرده بود
 متوکل فرمود که صحر دیگر بان ختم کنند و کیسه و شمشیر را نیز بوسه باز فرستاد سعید حاجب گفت است
 انما امایش وی بروم شمر منده گفتیم یا سیکر برین بسیار دشوار بود که بے اذن اهل سره تو در آدم
 ولیکن ما مور بودم فرمود که سیعلم الذین ظلموا ای متقلب یتقلبون انتبی ورمیان هر دو قصه آنچرف
 ست برناظرین خفته نخواهد بود مولانا عبدالرحمن جاسی ابن مادر کرامت وسه شهادت نموده و الله اعلم
 در روضه الاحباب از ابو العباس فضل بن احمد اسرائیل کاتب نفل کرده که گفت فضل که در این پادوان
 که پدرم کاتب مستنصر عباسه بود روزی با وسه مجلس مستنصر در آدم دیدم که متوکل بر سر

وزبان به علامت مستنصر کشاده پس پدرم بایستاد من نیز در عقب او ایستادم مدت مدید و حال آنکه متوکل پدرم را در مجلس خود بجلوس امر میکرد و اما دادن روزی که غضب بر او استیلا یافته بود نگفته که بنشین و من میدیدم که ساعت بساعت رنگ او متغیر میشد و فتح بن خاقان را میگفت این ان کس است که میگویی در شان او انچه میگویی و فتح در تسکین کوششیده میگفت که این دروغ است که شما گفته اند عاقبت اشتغال نازده غضب متوکل سمت از او باد گرفته گفت والد میگشتم این طریقی نزدیک را و او آنکه است که دروغ دعوی امامت مینماید و در دولت من طعن میکند بعد از آن چهار کس را طلبید و تهریک را شمشیر داد و گفت هرگاه علی بن محمد این علی بر من در آید او را بکشید و گفت والد که او را خواهم سوخت بعد از قتل و چون ابو الحسن بان مجلس در آمد لیهاے مبارکش میبندید و آثار کرب و خزع و در بشره هایونش مری میکرد و دید متوکل از براسے امام از سر بر رخاسته با استقبال آمده بجهت تفصیل دست بر آورده و در میان دو چشمش بوس داده تغلم و تکریم بسیار نموده گفت با سید یا ابن رسول الله یا خلیف الله یا بن علی با مولاے یا ابو الحسن و دایمی نمی الله عنه گفت امید که با امیر المؤمنین بالله متوکل از انجناب پرسید که درین وقت چه اثری بعد از وفات جواب داده که قاصد تو را طلب کرد متوکل گفت دروغ گفته همین ساعت باز گردای سید من انگاه فتح بن خاقان و جمیع الله بن خاقان استیایقه با دے رضی الله عنه مامور نمود و بعد از آن حضرت امام رضی الله عنه ان چهار شخص را طلبیده پرسید که شما چرا اینجا آمده بودم قیامت نمودید جواب دادند که شدت هیبت ابو الحسن ما را از ان کار مانع آمد و در حوالے او بیشتر از صد شمشیر دیدیم مان گاه متوکل بتسليم شده فتح بن خاقان را گفت هذا صاحبک قل الحمد لله الذی میض و جبه و آثار عجمه استے بعینه همین کرامت از امام جعفر صادق رضی الله عنه نسبت بمنصور عباسے واقع شده چنانچه گذشت فقط فرق بین ست که همراه انجناب از دهای بود که منصور از ان ترسیده در وقت کشدگان از هیبت او ترسیدند و صد کس همراه امام دیند و الله اعلم بحقیقه الحال -

در آخبار الدول قرانی و شواهد النبوة و صواعق محرقه آورده که روزی بیکه از دیه های که در نومی سمر من رای بود رفته بود اعرابے و را طلب کرد و گفتند که بفلان ده رفته است و در عقب وے برقت چون بوسے رسید از نوا بے پرسید که بچه حاجت آمده گفت من از انام که بولاسے جد تو علی

حکم فرموده گفتند مرویست علوی که رفته اورا امام میندازند و بر زبان آوردند که ظاهراً متوکل اورا بقتل
خواهد رسانید من با خود گفتم که از اینجا هیچ طرفی ستره و مپاییم کاین شخص چگونه مرویست نگاه جناب
امامت پناه بر اوست سوار پیدا شد و خلاقی دین و بسیار در طریق ایستاده و دوسه می نگریستند
و چون چشم من بروی افتاد خجستهش را در دل جا داده و نفس خود و عاگردم کاین شخص عجب بزرگ
است این دو عالمی شهر متوکل را از او مندرج سازد و با دوسه رفی السعدی پس از آنکه نزدیک رسید

بجانب من نگذرد و اقبال فرموده گفت استعجاب السعدی عالم و طول عمر و کثرت مالک و ولدک
و بعد از ظهور این سخن از عالم لرزه بر من افتاد چنانچه بعضی از حضار تغییر حال من و توقوف یافته پرسیدند
که ترا چه شده است گفتم چیزی است چون با عفتان باز گشتم دایم بے منت ابواب رزق
بر من گشاد و کثرت مال من بر تبه رسید که آنچه در خانه دارم قیمت هزار هزار روز هم است سیواسه
اسباب و املاک که در فاجح سیرک من است و خداست و خداست و فرزند دینداران و داشته

و حالا بنقاد و چند سال از عمر من گذشته است و اما قول امامت ذوالنور علم مانع قیله و تنجیب
السعدی و عاوه در شواهد النبوة و روضه الاحباب آورده که شریعت بیوسه که در زمان متوکل
عباسی دایم برینه عبد السعد بن محمد بر سیاسه بسبب عدو اس که میان اصحاب سعادت ارباب
شقافات میباشد قاصداً ای امام ابو الحسن علی نقی شریعت آغاز سعادت کرده و عیضه
مشتمل بر غیبت و تسکایت انصروا بل باریت به بعد از فرستادن ابراهان متوکل یحیی بن خزیمه بن ابراهان

را بعد از ارسال داشت تا امام عالمی مقام البصرین را رساند و ابو الحسن جنی السعدی مصحوب
یحیی البصرین را رفته ان جناب را در رخان الصفا لیک که موضعی ناخوش بود فرود آورد و صاع بن
سید که سعادت محبت اهل بیت مستحق بود و در رخان الصفا لیک بر امام علی نقی در آمده گفت
باین رسول السعدی علت فداک این جماعت در پناه موافقا و عذر و اطفاس نور تو نیخواهند لاجرم

ترا درین منزل مویش فرود آورده اند امام فرمود که اسے ابن سید تو هنوز درین مقامی پس بخت
مبارک خویش است که در ده باغهای خرم و جویهای اب روان و تصور فیما خیرات حسان
و ولدان کائنات اللو و لو المکتون ظاهر گشت صالح گوید که از مشاهد این حال حیرت بر من غلبه کرد
امام فرمود اسے ابن سید هر جا که هستم این منزل با ما است و ما در رخان الصفا لیک نیستیم

در صواعق آورد که زنی نزد متوکل عباسی دعوای کرد که من سیده ام متوکل گفت کسی بخوارم که تحقیق این معنی از دسے کرم انگاه اور اولاد لست کردن بر امام علی علیہ السلام چون دیر اور مجلس خلیفہ حاضر کردن خلیفہ اور بر تخت نشاندن پہلو سے خود دالتاس نمود که از ان زن سوال فرماید امام گفت که خدا سے بتارک و تعالے حرام ساخته است گوشت اولاد حسنین را بر سباع اگر راست میگوید باید که ملاقات سبع کند چون این معنی بران زن عرض کردند که احوال بکذب خود اعتراف نمود بعد از آن بچند روز بخلیفہ گفتند که تجر باین امر باید نمود خلیفہ امر کرد تا سبب سبوح آورده و محسن تعذر دیکه را کردند و کسی بطلب امام علی علیہ السلام فرستاد چون امام تشریف آورده در آن قصر داخل شده در وانه قصر را بستند و قبل از آمدن امام سباع از نوره و فریاد که میزدند گوش مردم را گرفتند و سبوح آمدند نزدیک دسے رفتند و خود را در دسے میمالیدند و از ان نوره و فریاد ساکت شدند و امام با سنین خود ایشان را مسح نمود و بالا رفته ساعتی نزد متوکل خلیفہ نشست و صحبتی داشت و چون پاسبان آمد بهمان طریق اول بان سباع علی بنموده بر دین رفت و متوکل جایزه بپادشاهیت دسے فرستاد انگاه بعضی از حضار با متوکل گفتند همچنانکه این عمر تو سبب باین سباع بفعل او زدیدی که تو نیز بفعل او دسے متوکل بران امر حجابت نمود گفت مگر بنوا هید مرا القبل ارید و امر کرد که این را باکس نگویند صاحب صواعق میگوید که بعضی از حفاط حدیث این قصه را با امام علی علیہ السلام نسبت میکنند لیکن مستور گفته که صاحب این قصه بنیره علی علیہ السلام بود که علی علیہ السلام با شد و علما قول اور اصول دانسته اند چرا که امام علی علیہ السلام خلافت مامون فوت شده و زمان متوکل در نیافت و علامه شیخ شهاب الدین قلیوبی این قصه را بحسن عسکر سے منسوب ساخته مگر راجع علی علیہ السلام نیست مولف این اوراق میگوید که صدور این کرامت از امام علی علیہ السلام باشد یا امام علی علیہ السلام عجیب نیست مگر صدور این کلام که الله تعالی گوشت اولاد حسنین را بر سباع حرام ساخته مقام پس بحسب استضعف و کما کتبی که درین قول بوده است برناظرین پوشیده نیست بر تقدیر تصدیق انقول شایسته مقید بر وقت با مشروط بشرطی خواهد بود و الا درین وقت اگر صد مرتبه فاطمه را پیش سباع اندازند یکے رازنده نگذارند پس تکذیب قول امام لازم آمد پس باید تا وایل نماید یا انکار نماید از آنکه این قول امام است یا مقید یا مشروط نماید یا بکمالی از صحت نیست و الله اعلم

فرمود و کہ چون متولد شود و مرا بخدا نام کن چون متولد شد پس پر بود و مرا خد نام کردم و از آنجمله است و بگری گفت است
کہ مرا فرزندے در راه بود و می التماس ان کردم کہ دعا کند تا پسرا باشد فرمود کہ بسیار دختر کہ از پسرا
بتر باشد چون متولد شد و دختر بود و از آنجمله است کہ شخصے از قاضی کو نمیش و سے شکایت کرد
کہ مرا ایندے بسیار میرساند فرمود کہ دو ماہ دیگر میرکن چون انان دو ماہ برآمد قاضی را عزل کردند و
از آنجمله است کہ توحل را خانه بود و دو سے مرغان بسیار کہ ہر کس کہ یا بجا درآمدے از اختلاف فاعز
ہاے ایشان نہ سخن کہے توانستے شنید و نہ کہے سخن و سے ہر وقت کہ ہادی رضی اللہ عنہ بانخانہ
در آمدے ہمہ مرغان خاموش گشتند و چون بیرون آمدے آغاز اواز ہا کردند و از آنجمله است
کہ مشعبہ از ہند پیش متوکل آمدہ بود و شعبہ ہاے غریب سے نمود روز سے متوکل ویرا گفت کہ اگر
شعبہ ہ پیش ارے کہ علی بن محمد را قبل سازے ترا ہزار دینار بدہم مشعبہ گفت تا نے چند تنک
سبک برآمدہ شنید و مرا بہر پہلو سے و سے بنشایند چنان کردند ہا و سے رضی اللہ عنہ دست دراز و مانا
برداروان مشعبہ علی کرد کہ ان نان انپیش دست و سے پر پریرت باز نیل کرد مجلسیان بخندیدند و
در مجلس مسورہ بود و بران صورت شیر سے کشندہ ہا و سے رضی اللہ عنہ اشارت بانصورت کرد کہ بگر
این را انصورت شیر سے شد و بر حسب مشعبہ را فرود برو و باز مسورہ آمد ہر چند متوکل درخواست کرد
کہ مشعبہ را باز گرداند قبول نکرد و فرمود کہ و اللہ بعد ازین ہرگز ویرا نہ بنید و عثمان خدا برابر و ستان
و سے مسلط میگردد و ندیس از مجلس بیرون آمد و ان مشعبہ را بعد ازین پنجکس ندید و از آنجمله است کہ
روز سے در ولیمہ بعضے اولاد خلیفہ بود و جمعے کثیر بتعظیم و توقیری نشستہ بودند و در ان مجلس جوانی بود کہ
کہ حق تعظیم وی بجائی آورد سخن بسیار میگفت بخندید کہ و رضی اللہ عنہ کہ بوی کرد و گفت ہا ہا ہا ہا و یکف تزلزل
ذکر اللہ وانت بعد ملت من اہل القبور انجان از ان بی ادلے ہا ہا ہا مینا و اما چون طعام خوردند و بیرون
آمدند روز دیگر بیمار شد و در ذیہوم وفات یافت و از آنجمله است کہ روز سے دیگر در ولیمہ یکے از
اہل سمامہ ابو دود شخصے بے ادب در مجلس سخنان بیہودہ میگفت و حق تعظیم و سے رعایت نمیکرد
فرمود کہ این شخص ازین طعام خواہد خورد و از خانہ و سے خبر سے خواہد آمد کہ زندگانی را بروی تلخ گرداند
چون طعام حاضر آوردند و ان شخص دست بشت دست و خواست کہ انان طعام تناول کند غلام وی

گرمیان چاک و فریاد کنان از در و در اندک مآثر تو از نام افتاده است و پر شرف موت است زود
تر خود را بخارسان باشد که ویران زنده دریابے آن شخص طعام ناخورده بر خاست و بر رفت
اما حلیہ انجباب و راجبار الدول للقرانی آورده کان اسمر و نقش خاتمہ السدر بے و عصمت من خلقة
و نے روضۃ الاحباب نقش خاتمہ دے المعکف یا سد بوده است -

حسن بن محمد رضی اللہ تعالیٰ عنہم در شواہد النبوة آورده کہ وے امام یازدہم است دلی تاریخ ابن
خلکان احد الایمۃ الاثنی عشر علیہما السلام ہو والد المنظر صاحب السرداب بعثت بالعسکری
وابوہ علیہ الموت ایضا بہذہ النسبۃ والعسکری یفتح العین المملتہ و سکون السین المملتہ و یفتح الکا
بعد بار آورده النسبۃ اے سرین را می و لا تباہا المقسم و نقل الیہا بعسکرہ قبل لما العسکر و انما نسب
الحسن الذکور الیہما لان المتوکل آنحضرت علیہما و آقام بہا عشرین سنۃ و تسعۃ اشہر فغسب
ہو و ولده ہذا الیہما در شواہد آورده کہ کنیت وے ابو محمد است و لقب وے زکے است و خالص و
سبح و وی نیز چون پدر خود بعسکرے مشہور است و نے روضۃ الاحباب امام یازدہم و کنیت و نام
یا امام حسن بن علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہما موافق بود و قبش زکے و عسکرے و خالص و سراج نیز گفته اند
و فی روضۃ الصفا آورده کہ چون پدر خود بعسکرے مشہور است و ویرا حدیث نیز میگونی پس نام او
حسن است و کنیت او ابو محمد و لقب وے زکی و خالص و سراج و عسکرے و حدیث است
یا اتفاق موزین مآثر و ام ولد بوده سماء لبوس و قبل عفان و قبل ہر نہ در روضۃ الاحباب شواہد
آورده کہ ولادت او سنہ احدے و ثلثین و مائتین و قبل سنۃ اثنین و ثلثین و مائتین و فوات
وے در سنہ ستین و مائتین بوده و نے تاریخ ابن خلکان تو نے یوم الجمعۃ قبل الاربعاء الثانی
لیال خلون من شہر ربیع الاول و قبل جمادی الاول سنۃ ستین و مائتین بسرن را می در روضۃ
فراہیم علیہ السلام پس ولادت او بقول اربع سنۃ احدے و ثلثین و مائتین و فوات او در رجب
ہشتم شہر ربیع الاول سنۃ ستین و مائتین و عمر او بقول صاحب روضۃ الاحباب سی سال با
سبت و نہ سال اربع قول اخیر است در امام دولت معتمد علیہ السد فوات یافت و وقت وفات
پدرش سبت و دو سال بود و ذہب کثیر من اصحابنا اے ان علیہ السلام مضمون مسنونہ و کذلک ابوہ
وجہد و جمیع الایمۃ علیہم السلام و السد علم حقیقۃ الحال در صواعق آورده کہ امام علی نقی چہار پسر داشت

افضل واعلم واصل الشان من خلص بود و فی القلوب علی النقیض خلفت ایمن و انیتین احسنم و احسن
العسکر و صف بزرگ لانه سکنه فی مدینه نمرین رای و يقال لما مدینا العسکر دکان مذورث اباه علما
و موقفا و تجا و سنی میزان الذہبے فی ذکر عبد الصمد بن محمد بن جعفر بن شاذان کے احسن
العسکر کے عن ای علی عن محمد بن مهران الرازی دے روضۃ الاحباب صحیف الفیل و ہمارہ بر قوم
محاسن الطوار و مفاخر انان امام عاے تقدیر پرست و لطائف گفتار فضلاے بزرگوار از کرام افعال
و محاسن اعمال نیز بر ستودہ معفات خیر است باطن نجستہ اش محیطہ انوار شاعت علوم ربانے
بود و ظاہر فرخندہ ماثرش منظر انوار کرامت عجازا بابت میمود انہی شدت خوف و خشیت حتی تعالیٰ
از زمانہ نمرین و اوان طفولیت بروے غالب بودہ و حق تعالیٰ علم و حکمت از صغیر روزی او
نمودہ و اکابر علما از دے متغی و پند پر پر شدہ اند و چنانچہ در معوا حق او رہ کہ در سن طفولیت روزی
گریہ میکرد و بعضی دیگر از اطفال بازی میکردند و درین اثنا بہلول رسید و گماشتن این بود کہ حسن خلص رضی اللہ عنہ گریہ
جست چنانکہ دوست با از اطفال است می کنند یا و گفت گریہ ای شل این بری تو فریاد کم تا نماز لمعبہ خود ساز حسن رضی
اللہ عنہ گفت یا تلیل العقل الملعب خلصا ای کم عقل ما از انجبت باز گردن خلق نکردند بہلول گفت از چه
جست ما از فریدہ اند گفت للعلم و العبادۃ از جہت علم و عبادت از فریدہ اند بہلول گفت از کجا این
سخن میگوئی و دلیل قول تو چیست گفت قال المد تعالیٰ اعنیتہم انما خلقتکم عبدا و انکم الینا لا
ترجون ایامیند استیثنا از طرف غفلت کہ شمارا از فریدہ ایم باز سے یا از براسے عبادت و فریدہ
و مکافات شمارا مقرر کردہ ایم بہلول گفت مرا یدے دہ حسن رضی اللہ عنہ بتیہ چند مو عطلتہ میفرمواند
تا و تلیکہ از یاد افتاد و بیوشش شپنوخن بیوشش با ز آمد بہلول گفت تو در صغر سنی ہنوز گناہے از تو صادر شد
باعث این بیوشش چیست حسن گفت اے بہلول دست از من بردار کہ ماور خود را دیدم کہ آنش
سے از فرخت بہنرم بزرگ و از فرختہ نشد مگر بہنرم کو چیک و من سے رسم کہ از بہنرم کو چیک بہنرم ششم
در قلوبے و صواعق مقرر کردہ ان توکل جس الحسن محصل للناس فطفاستقوا لکائناتہ ایام
و لم استقوا فامرتوکل بخروج الیہ و الیہ و الیہ مع الناس فخرجوا و معہم راہ فرخ و ذلک الہا یہ
اے السماء فمطلت ثم فی الیوم الناس انے کہ لک نشک بعض العا بتیہ دین الاسلام و از بعضہم
و حصّل للناس بہیہ عظیم و شق و ذلک علی المتوکل و امر باحضار الحسن الخجوس و قال لہ لو کہ امجدک

رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل ان يسلکوا فقال مرحباً بالخروج فنادى ویرول الاشکال ان شاء الله
 ففکرم الناس الخليفة في اطلاقه من السجن فاطلقه وخرج مع الناس في الاستسقاء وعلما ربه الارباب يده
 مع النصاري حصل النعيم في السما واما حسن نقبض يد الارباب فقبضت فاذا انيما عظم ادمي فافخذه من
 يده ثم قال له ارفع يدك فرفعها فزال نعيم وطلعت الشمس فحبب الناس من ذلك ثم قال خليفه الحسن
 ما هذا يا ابا محمد فقال له هذا عظم بني من الانبياء وظهر بهذا الارباب وانه ما كسفت عظيم بني اسي السماء بالاطلاق
 بالخط فاحتواؤك فوجدوه كما قال فزالتمت المشبهه عن الناس وعاد من كان ارتد الى الاسلام
 يرجع احسن اسي داره فويزا لمكر او وسلا خليفه تنقي مات يعني جس كرم وشلو حسن را اتفاقاً ورم من
 راي قطعاً فنادى بس مرم سر وراستها خودند وباران بنبار يديس امر كرم وشلو كرم خليفه بود كرم
 بيرون وند بود و نصاست با مروان پس بيرون شد و بود و بايشان رايه كرم وند دست بجا
 اسمان برداشته باران فور رخت باز و در روز دوم هين عمل نمود و بارين شكه در دل بعضي بيله
 و عوام افتاد و بعضي از دين فرزند شدند و اين امر خليفه دشوار آمد و كس بطلب حسن خالص فرستاد
 و باعضاً و فرمان داد و گفت بعد حاضر آمدن او كه در ياب است جد خود را پيش از انكه براك شوند من
 گفت صباح بيرون خواييد رفت و انشاء الله تعالى انزاله اين شك از مردم خواهد شد و خليفه را
 مروان گفت كه ويرا از جس رها مي ده پس بهائي داد و ستمها علق حسن رضوي الله غده گفت كه انجا
 ويرا از جس بيرون او خليفه تمام ايشان را از جس ازاد كرد و از جنت استسقا بيرون رفت چون
 رايه بهمان طريق معمول دست بجانب اسمان برداشت ابر در اسمان پديد آمد و زين اسما حسن خالص
 رضوي الله عنه گفت تمام دست رايه را بگيرند تا پنج در دست وارد او و سسته بيازند چون انرا
 بيرون او رند و بديده كه استخوان او ميست انگاه رايه را گفت و عاكن چون دست برداشت
 ابر از اسمان بطرف شد و اقباب طلوع كرده مردم را زين حال تعجب تمام دست داد خليفه انحسن
 رضوي الله عنه پرسيد كه كيفيت اين تفصيل چيست حسن گفت اين استخوان يني ميراست كه بدست
 اين رايه افتاده و مقررست كه هر گاه كه استخوان يكی از پيبران در زير اسمان بدانند باران مي بارند
 چون امتحان اين شنه كند چنان شد كه گفته بود و سوسه مردم را بيل گشت و مرتدين بدين
 اسلام رجوع نمودند و حسن خالص رضوي الله عنه عزيز و مكرم و محترم بخانه خود رفت و از ان تيار نخل صلات

و عطا یاے خلیفہ در ہمہ وقتے بومی میر سیدنا زما نیکہ وفات یافت و در روضۃ الاحباب از ابو ہاشم
جنفری روایت کردہ کہ گفت ابو ہاشم کیکی از موالے حسن زکے رضی اللہ عنہ رقعہ بانجانب نشستہ
التاس نمود کہ دعائی براسے من تعلیم نماید امام ابن دعا قلمے فرمود۔

یا اسمع السامعین و یا ابر البصرین و یا اعز الناصرین و یا اسرع الخاسرین و یا ارحم الراحمین و یا اعلیٰ العلیین
صل علی محمد والہ و اوسع لے رزقی و دیر لے عمرے امین بر جنگ و چلنے من تنصیر بلد تنیک و لا
تسبدل نے عیسیٰ ابو ہاشم گوید چون این دعا را خواندم با خود گفتم اللهم السنۃ نے عبدک و دفنہ را مک
پس امام رضی اللہ عنہ بجانب من توجه فرمودہ گفت انت خبر البریۃ نے نغزہ زیرک تو بخیر ایمان داری
و رسول اور تصدیق مینامی و اولیاسے اور اینشاسے و متابعت سیکنے فابشرتم البشر و تشوہد
لسند مجبول و در روضۃ الاحباب از حسن بن ظریف نقل سیکند کہ گفت دو مسئلہ در خاطر من
فخایان میکرد و خواستم کہ دو مسئلہ با محمد رضی اللہ عنہ نویسم یکے انکہ ہر گاہ ال محمد منہ و نماید
بچہ چیز حکم خواہ کرد و چگونہ خواہ بود و طریقہ حکم و در میان مردم کدام است دیگر انکہ بنویم
از علان جمعی سینے تپ برع پس در محل کتابت از ذکر حاسے برع غافل شدم و رقعہ را بدو فرستادم
در جواب نوشت کہ سوال کردہ بودی از قایم بدانکہ ہر گاہ اظہور نماید حکم خواہد کرد و در میان مردم علم خود
کہ قصدا و اولادہ لایبال البیعتہ و بودے تو کہ خواستے سوال از تپ برع کنی و نیز خوش کردی از
نوشتن بایکہ بر تھ این ایت را کہ قلنا یا ناکو نے بردا و سلاما علی ابراہیم نویس دان رقعہ را برگردان
نجوم بیا و بزنا شفا یا بد من بموجب فرمودہ عمل نمودم ان بجای صحت یافت استے۔

بہشتین کرامات و خوارق عادات از وی بسیار ظاہر شدہ و در روضۃ الاحباب و تشوایہ النبوة آورده
کہ محمد بن علی بن ابراہیم بن موسے بن جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہم گفتہ است کہ معیشت برا
بنایت تنگ شد بدین گفت بآئینش اینم و یعنی ابو محمد زکے رضی اللہ عنہ رویم زیرا کہ در وجود
و ساحت وصف می کنند گفتم تو ویرایشناسی گفت من ویرایشناسم و ہرگز زیدہ ام پس بقصد و
در راہ ایستادم بدین در راہ گفت پس حاجت مندی کہ ما را پانصد درہم بدو و بست درہم را
جامہ سازیم و دو بست درہم را دو خریم و صد درہم را در سا بر اتر اجبات نفقہ کنیم و من یا خود نفقہ
ما شد کہ ما صد درہم بدو صد درہم را جامہ سازیم و صد درہم را نفقہ کنیم و صد درہم را دارا گوش

بخرم و بجانب کوہستان روم چون بدرخانہ سے رسیدیم بے آنکہ باکے سخن گویم غلام سے بیرون
آمد و گفت علی بن ابراہیم و پسر سے محمد و ن ایند چون در آمدیم و سلام گفتیم فرمود کہ اے علی ترا از
ماچہ بازداشت کرتا انیوقت پیش مانیا سے پدرم گفت اے سیدے شرم میداشتم کہ باخیال
پیش تو ایم چون از پیش سے بیرون آمدیم غلام سے و در عقب ما آمدید من مرہ داد و گفت درخجا
پانصد درہم است و دو بست و دیم از براے کسوت و دیت و ہم از براے ارد و صد درہم از
براے نفقہ و مرہ دیگر من داد و گفت این سیصد درہم است صد درہم از براے کسوت و صد درہم
از براے نفقہ و صد درہم بہاے دراز گوش اما میباد کہ کوہستان نزدی افلان جباے روی بانجا
کہ اشارت کرد و رقم و کد خدا شد و رہا نزد و نہار دینار من رسید و در شواہد النبوة آورد کہ دیگری
گفتہ است کہ پدر من بظار بود و چہا پایان رے رضی اللہ عنہ بظار سے میکرو مستعین را بغلہ بود کہ
بچکس از افلان ویرا رام نیتوانست ساخت و زین و لگام نتوانست کرد تا بسوار سے خود چہ سد
یکے از ما اورا گفت کہ چرانیکوی کہ حسن بن علی رضی اللہ عنہ حاضر کنند تا وے این بغلہ را سوار کنی
و رام گرداند یا ابن بغلہ ویرا کشند مستعین ویرا طلبید چون بسر اے ویرا مان بغلہ را در صحن سراے
داشتند پیش سے رفت و دست برگفل سے مالید و عرق از وے روان شد بعد از ان پیش
مستعین رفت مستعین ویرا تعظیم و توقیر جباے آورد و ویرا نزدیک خود نشانہ پس گفت یا ابو محمد این
استرا لگام کن ابو محمد رضی اللہ عنہ پدرم را گفت کہ اے فلان ان استرا لگام کن مستعین باو
گفت کہ خود لگام کن ابو محمد رضی اللہ عنہ طلبان نہا و ویرا فرست و ترا لگام کرد و باز آمد و جباے خود
نہشت باز مستعین گفت کہ ویرا زین کن ابو محمد پدرم اشارت کرد کہ افلان ان بغلہ را
زین کن مستعین گفت خود زین کن ویرا بار بر فرست و ان بغلہ را زین کرد و جباے خود باز گشت
مستعین گفت چہ باشد کہ سوار شوی سوار شد و صحن سراے ویرا را ہوار برانہ بے آنکہ بیچ
شہر کستے کند پس فرود آمد مستعین پر رسید کہ چون یافتے این بغلہ را فرمود کہ زین خود بر بغلہ ندیدہ
ام مستعین انرا پیش سے کشید زکے رضی اللہ عنہ پدرم را گفت کہ انرا بگیر و بر و پدرم انرا گرفت
بے آنکہ بیچ سے کستے کند ویرا باز ان بغلہ است کہ دیگرے گفتہ است کہ پیش زکے رضی اللہ عنہ شکایت
کردم تا زین بدست داشت زمین را بان لکاوید و سکر از نواری پانصد دینار بیرون آورد

وبن داد و آرا بجلا نست که دیگرے گفته است کہ در زندان بودہ از تنگے زندان و گرانے قید بزرگے
 رضی اللہ عنہ شکایتیے نوشتم و بنواستم کہ از تنگدستی خود نیز چیزے بنویسم اما شرم و شرم و شرم
 در جواب من نوشت کہ امر فرزندانشین را در خانہ خود خواہی گذارد و کار پیشین مرا از زندان بیرون
 اوروند و ناز و رخا نہ خود گذار و دم ناگاہ دیدم کہ قاصد دے آمد و براسے من صد و نیار آورد و ہمراہ
 ان کتابے و در انجا نوشتہ کہ ہر وقت ترا حاجتے باشد از اطلب کن و شہرم مار کہ انچہ طلب
 کنی بان خواہی رسید انشاء اللہ تعالیٰ و آرا بجلا نست کہ دیگرے گفته است کہ پیش و بیشتہ
 بودم جو اسے خوبہ وی در آمد بانو و گفتیم کہ این کیست زکے رضی اللہ عنہ فرمود کہ ابن پسر ام غانم
 است صاحب سنگ پارہ کہ ابای من ہمہ خاتم خود بران سنگ پارہ نہادہ اند و مہر بارہ است
 پیش من نیز آمدہ است تا من نیز بہر خود بران نم پس روی بان جوان کرد و گفت سنگ پارہ خود
 را بارہ سنگ پارہ را بیرون آورد و بوسے داد خاتم خود را بر موضع نہاد کہ سادہ بود نقش نہاشت
 مہر بر آورد گویا کہ حالانچہ انم ان نقش را و اللہ کہ الحسن بن علی بود بعد از ان چون ان جوان بیرون آمد
 از وسے پرسیدیم کہ تو بہر گویا دیدہ گفت نے واللہ و دیگر گاہ بود کہ از وسے دیدار وی دہستم
 وین ساعت جو اسے اندک ویرا ندیدہ بودم گفت بر نیز دوراے در آمدم و آرا بجلا نست کہ دیگرے
 گفته است کہ بوسے کتابے کردم و در انجا از منے مشکوۃ پرسیدیم و خاتون من حاملہ بود و نہواستم
 کہ ویرا دعاسے بخیر کند و فرزند ویرا نام نہد در جواب ان نوشت کہ مشکوۃ قلب محمد ست صلے اللہ علیہ
 وسلم و انحال خاتون و فرزند ہیچ نوشتہ و در ان کتاب این بود کہ اعظم العاجزک و اخلف علیک
 خاتون من فرزندے زاد و مردہ و بعد از ان حاملہ شد و پسے آوردنے اخبار الدول للقرمانے
 عن المیشیم بن عدسے قال لا امر متزجج بل بے محمد الحسن الے اللہ نہ قلب الیہ ما ہذا الخیر الایسے بلغنا
 فمما کلتب بقلک یا تکلم الفیج انشاء اللہ تعالیٰ نقتل معترنے ایوم الثالث یعنی روایت است
 از شہیم بن عدی گفت ہر گاہ امر کرد کہ بردہ شودا بے محمد حسن اسکو کوفہ نوشتہ شد بسوا و چہیست
 این خبر کہ رسید ما را و نمناک شدیم پس نوشت حسن عسکری رض بعد سہ روز خبر کشادگی بسیار
 شد و اللہ تعالیٰ پس کشتہ شد و بعد از روز سیوم و قبیہ الفیسا سالہ راجل ان یرجوا لیاقتے
 انقرضتہ فقال البشرات ابن نمک و خلف مایۃ الف درہم و عن ترمیب یا تیکم انقرضوا الخیر عن

قریب و المال مع کان کا ذکر نہیں ہے۔ استدعا نمود مردے از وی کہ براسے وی دعای خیر کند کہ رسیدہ
است مرا قمر پس گفت بشارت باد ترا کہ این عمر تو وفات یافت صد ہزار مر میراث گذشت و قریب
کہ میرسد بخور و فلاح و خبر کہ باو مال است بود چنانکہ گفت بود۔

اما حیلہ و فیہ ایضا کان من السمرۃ و البیان من انافش قائم وی فی ایضا بحان من لمقایل السموات والارض انتہی منی لہما
عند و حمد و تحفہ نماز کہ انجنا ب علم واقف اہل زمان خود بود و در جمیع علوم مقول و منقول و فروع و اصول
علوم دین یگانہ زمان و یکسای دوران بودہ خصوصاً در علم حدیث و تفسیر و فقہ ہر دانستہ و نصیبہ کامل
داشت تفسیرے ہوئے منسوب است مگر بسبب کم عمر و نجوسی او اشاعتہ علوم کا شیغہ از وی
شد ان توانست مجتہدین در زہد و عبادت و تقوی نیز بطولے داشت و بربادہ شہریت و عمل
بکتاب و سنت بنیاد ستقیم و راست بود و مانند ایسے کرام خود در علم و عبادت و تقوی و تواضع و خفا
و سایر صفات حمیدہ و سمات پسندیدہ موصوفہ معروف بود و مراد کی موجب اعتراض از جانب
شہریت باشد از انجنا ب متقبل شدہ است و جماعت ادراک کبار اولیاء و علمای صالح

یشارند قال اقرانے نے اجبا الدول و اما سنا قد رضی اللہ عنہ فلم یطل ایا مہ فی الدنیا لبطل للناس
ماثرہ و فرمایہ کتب اسما الرجال کہ وقت تالیف این کتاب پیش نظر است در ان کہ انجنا ب لا استقلال بدہ
نشد و انجنا ب اتفاق موخرین بغیر از اسے القاسم محمد اولادی نہ داشت سیخی ذکرہ انشاء اللہ تعالیٰ
تیسیر ہر آنکہ قصہ را ب کہ گفتہ شد منسوب است کہ در زمان معتقد گفتہ شود چہ کہ خط و در زمان متوکل
نشدہ دوم آنکہ در ان زمان امام علی نفی دریات بود باوصف بودن پیرا و اورا و در عرض مفید
داشتن و ازوے درون مفضلات استمداد نمودن بعید است البتہ تجا در زمان معتقد و رسد
ستین و ماتین واقع شدہ باید کہ انقصہ را منسوب بسو معتقد نمایند متوکل شاید از سو قلم
کاتب بجا ب معتقد متوکل برآمدہ و در قصہ نقل نیز ہمین شہد میشود چہ کہ در انوقت پیرا و امام علی نفی

بقید حیات بود و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال

محمد بن الحسن العسکری رضی اللہ تعالیٰ عنہما فی تاریخ ابن خلکان ہونانے عشرین الایات الاثنی عشر

علی اعتماد الامایۃ المعروف بالحمۃ و ہوالذی بزعم الشیعۃ انہ المظفر و القایم و المدس و ہو صاحب

السرداب عندہم و افاد یلہم فیہ کثیرہ و ہم منظر و ن ظہورہ فی آخر الزمان من السرداب میرسد ہادی

و کانت ولادت یوم الحبتہ منتصف شعبان سنہ خمس و تیسین و دامتین و لما توئے ابوہ و قد سبق ذکر کان عمر خمس سنین و اسمہ خط و قیل نرجس و اشیعتہ لبقولہ انہ دخل السرداب فی وارہیہ و امہ منظر الیہ فلم یخرج بعد الیہا و ذلک فی سنہ خمس و ستین و دامتین و عمرہ بو مید تسع سنین و ذکر ابن الازرق فی تاریخ میافارقین ان الحجۃ الذکور ولد تاسع شہر ربیع الاول سنہ ثمان و خمیسین و دامتین و قبل فی ثمان شعبان سنہ ست و خمیسین و ہوا الصبح و انہ لما دخل السرداب کان عمرہ اربع سنین و قبل خمس سنین و قبل چہ دخل السرداب سنہ خمس و سبعین و دامتین و عمرہ سچ عشر سنہ و امہ اعلم ای ذلک کان سلام اللہ و رحمۃ علیہ و فی شواہد النبوتہ وی امام دوازدم است و کنیت و سہ ابو القاسم است و لقبہ الامامیۃ بالحجۃ و القایم و الممدی و المنتظر و صاحب الزمان و ہو عند ہم قاتم الاثنی عشر اما و انہم یزعمون انہ دخل السرداب الذی بسر من رای و امہ منظر الیہ فلم یخرج الیہا و ذلک فی سنہ خمس و ستین و دامتین و قبل فی سنہ ست و ستین و دامتین و ہوا الصبح فانتفی الان علی رجبہم ماوردی ام ولد بودہ است صیقل نام و قبل سوئی قیل نرجس و قبل غیر ذلک و ولادت و سہ در سر من رای بودہ است فی الثالث و العشرین من رمضان سنہ ثمان و خمیسین و دامتین و قبل فی لیلة النصف من شعبان سنہ خمس و خمیسین و دامتین حکیمہ ابو محمد زکریا رضی اللہ عنہ گفتہ است کہ روزے پیش ابو محمد زکریا رضی اللہ عنہ در آمدہم فرمود کہ اے عمہ امشب در خانہ ما باش کہ خدا تیعا ما را خلفہ خواہد داد من گفتہم اے فرزند از کہ خواہد بود کہ در رجب بیج اثر محل نے نیم فرمود کہ ای عیسیٰ نرجس شل ام موسے است علیہ السلام کہ محل و سہ خبر وقت ولادت ظاہر نخواہد شد از شب انجا بودہم چون شب بنیمہ رسیدہم رخاستم و تہجد گزاردم و رجب نیز تہجد گزاردم و بعد از ان بای خود گفتم کہ وقت فجر نزدیک رسیدہ و انچہ ابو محمد گفت ظاہر نشد ابو محمد رضی اللہ عنہ از مقام خود اواز داد کہ تھلیل مکن اے عمہ بانخانہ کہ عمر جس انجا بود با گذشتہم مدد راہ پیش آمد لرزہ بروی افتادہ و براہ سینہ خود باز گرفتہم و قتل ہوا اللہ احد و اما از لرزہ و اتیہ الکر سے بروئے خواندم از شکم دے اواز آمد کہ برچہ من خواندم فرزند دے نیز بخاند و بعد از ان دیدم کہ خانہ روشن شد نظر کردم فرزندے بر زمین آمدہ بود و در سجودہ افتادہ و دیر نگرفتہم ابو محمد رضی اللہ عنہ انچہ خود اواز داد کہ ای عمہ فرزند مرا پیش من از پیش دے بروم دیرا کرتا خود نشانہ و زبان و ردہاں و سہ کرد فرمود کہ سخن گوی ای فرزند من باذن اللہ تعالیٰ

گفت بسم الله الرحمن الرحيم وزیدان بن علی الذین استغفوا فی الارض وجمہلہم ائمتہ وجمہام البوارشین
بعد از ان دیدم کہ مرغان سبز مارا فرود گرفتند ابو محمد رضی الله عنه یکے را از ان مرغان بخواند و گفت ^{حفظ} آئندہ قاضی
حق یا ذن السد فیہ فان السد بالغ امرہ از ابو محمد رضی الله عنه پرسیدم کہ آن مرغ کہ بود و این مرغان کیا نزد فرود
کہ ان جبرئیل بود و دیگر ملائک رحمت اند بعد از ان فرمود کہ یا مہدی را با دہوی بازگردان کہ تو صہبہا و ملائک
و تعلم ان وعدہ الصدق ولكن اکثر الناس لا یعلمون ویرایش ماروی بر دم و چون متولد شد زمان زودہ
بود و خشتہ کردہ و بز و راع امین وی مکتوب بود کہ جاوہری و رقیق الباطل ان الباطل کان نذر و قاضی نذر بگوشت
کہ نزول جبرئیل و بز و راع و مکتوب بودن جاوہری و رقیق الباطل بعید است و رکا گفت ان ظاہر و الصد علم دار
دیگرے روایت کردہ اند کہ گفتہ است چون متولد شد بد زانو در آمد و انگشت سبایہ بجانب سمان
برداشت پس خطسہ زد و گفت الحمد للہ رب العالمین و از دیگری از اند کہ گفتہ است بر ابو محمد زکے رضی الله
در آمد و گفتیم یا ابن رسول الصد خلیفہ و امام بعد از تو کہ خواہد بود بخاند و راہ پس بیرون آمد و کود کے برداش
گرفتہ کہ گویا ماہ شب چہارہ بود و در سن سہ سالگی پس فرمود کہ ایفلان اگر نہ تویش خدای تعالی گرامی
بودے اتیفر ز فرود را تو نمونی نام ابن نام رسول است صلی الله علیہ وسلم و کینت این کینت وی
ہو الذی یملأ الارض قسطا کما ملئت جورا و ظلما و از دیگرے از اند کہ او گفتہ است روزے بر ابو محمد رضی الله
عنه در آمد بر دست راست وی خانہ دیدم پرودہ بان فرود گذار شتہ گفتم یا سید صاحب این امر بعد
ازین کہ خواہد بود فرمود تا ان پرودہ را برداشتم کہ کود کے پیرون آمد و در کمال طہارت و پاکیزگی و بر زبیراہ
راست وی خالی و کیسوان گذار شتہ آمد و بر کنار ابو محمد روضہ نشست ابو محمد رضی الله عنه فرمود کہ ایست
صاحب شما بعد از ان از زانوی سے برخاست ابو محمد رضی الله عنه ویرا گفت یا بنی اذ خل الی اوقت العلوم
بان خانہ در آمد و من بوی نظرمے کہ در دم پس ابو محمد رضی الله عنه گفت برخیز و بین کہ در خانہ کیست
بخاندہ در آمد و ہم چپکس را ندیدم و از آنجا ایست کہ گفتہ است کہ مقدم را با دو کس دیگر طلبید و گفت حسن
بن علی در سہ بن را سے قوت شدہ است زود بر دید خانہ ویرا فرود گیرید و ہر کہ در خانہ و
نہشند سر ویرا بن آید بر قیم و سیرا دے در آمدیم سراے دیدیم و رعایت خوبی و پاکیزگی
کہ گویا حالے از عمارت ان خارج شدہ بودند در آنجا پرودہ دیدیم فرود گذار شتہ پرودہ را برداشتم
سر وایے دیدیم در آنجا دیدیم دریائی دیدیم وراقصاے ان حصیر بر رواب انداختہ و در و بر خوب

ترین صورتے بر بلای حصیر و نماز ایستاده بپایج التفات نکرد یکے از ان دو نفر که با من بودند یکی سبقت گرفت و خواست که پیش وی رود و باب فوق شد و اضطراب میکرد تا آن زمانیکه من دست وی گرفتم و خلاص گردانیدم بعد از آن نفر دیگر خواست که پیش رود و راینر همان حال پیش آمد و راینر خلاص کردم من حیران بماندم پس گفت ای صاحب خانه از خدای تعالی و از تو عذر میخواهم و الله که من ندانستم که حال چیست و بکجا می ایتم از آنجا که مردم بخداست تعالی باز گشتم هر چند گفتم بمن هیچ التفات نکرد باز گشتم و پیش مخدوم رفتم و قصه را باز گفتم گفت این سر را پوشیده دارید و الا بفراهم که شما را گردن زدن چون بعضی احوال و ایراداتی بر آنکه شنیده ام امیسه مراد را در غیبت اثبات میکنند یک غیبت قهری یعنی کوتاهی تر و ان از خان ولد است و من ان انقطاع سفارت است و دیگر غیبت طوبی یعنی دراز تر و ان از زمان انقطاع سفارت تا زمانیکه خداست تعالی ظهور و یا مقرر ساخته است و در وقت قهری و یا سفیران اثبات میکنند یکے بعد از دیگر که واسطه بوده اند میان و سبب خلائق که حاجات و سوالات ایشان را بوسیله میگرداند و جواب ان می آید و در زمان سفارت بر شخصی علم بن محمد نام ختم شده است و وفات و دے در سنه ست و عشره بن و ثمانیا و تریست و از وے از اند که پیش از وفات خود بخشش روز تو قیعه بیرون آورد که محمد بن الحسن العسکری رضی الله عنهما نوشته است که نسخه اش اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد انظر لک جبر الان و انک فیک فانک میت ما بنیک و بین ستمه ایام فاجع او ک و لا توص الی احد یقوم مقامک و بعد و فانک فتنه وقعت الغیبه التامه فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی و ذلک بعد طول الال و قسوة القلوب استلاء الارض و سیاقه من شیعه من یدعی الشاهده الا فمن ادعی المشاهده قبل خروج السفیانی و انکنته فیکذاب منقر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم چون روز ششم رسید فوت شد و هیچکس دست سفارت نکرد و بعد از ان وقت غیبت طوبی و آمد اے ما شاء الله تعالی و این طائفه را در مدینه غیبت قهری از وے حکایات بسیار است فقط باید دانست که درباره محمد بن حسن عسکری رضی الله عنهما بین ششم و ستم اختلاف بسیار واقع است امیسه انچه اعتقاد دارند بالا گذارش یافت در میان المست نیز اختلاف است بعضی میگویند که حسن عسکری اولاد داشت و محمد بن حسن بوجود نیامد و بعضی میگویند که حسن عسکری الپیر است محمد نام متولد شده مگر زمان پسر من و گذشت و بعضی میگویند که چند روز

غائب بوده در سن کسوف در گذشت باجملا هسنت اتفاق دارند که محمد بن حسن وفات یافته غایب و زنده نیست و بعد که در اخبار و آنرا خبر او آمده نویسنده مدعی آخر الزمان و از وقت متولد خواهد شد دلیل عقلی آن اینست که اولاً ایستاده زنده ماندن خارق عادت است و از ثلثات عادی است اگر انجمنین میشد البته رسول صلی الله علیه و سلم خورشید و دیگر علامات مبدء که بیان نموده این را که این علامت است ضرور بیان میکرد و دیگر اینکه از غنچه داشتن او چه فائده سیوم ننگ گوشت عار با و لاحق میشود که امام زمان نقیض جهان و بزدل است که با وجود استیلا سینه و سینه در حالک هرگز او را مطمئن نمیتواند و بر وزن بنیاید علامه برین جعفر برادر حسن عسکری پیرانش چگونگی گرفت این میراث گرفتن و دلیل است زیرا که محمد بن حسن با وجود نیاید یا فوت شده انقل نقی شود و البته تعلق من جامع لا موصول فی اثمر طر الساعه و علامه اما

عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لظول الله

الیوم حتی یبعث الله فی ربلا منی و من اهل بیتی یو اطلی اسمی و اسم امی اسم ابی بلاء و الا انی تسع و عدلا

کما ملئت ظمأ و جوعاً و فیه ایضاً من اسمی الحاق قال علی بنی الله علیه و سلم انی لست فی الله من رضی الله عنه

وقال ان ابی بنی هذی کما سماه رسول الله صلی الله علیه و سلم و یخبر من صلبه جل سیه باسم محمد صلی الله علیه و سلم

بشبهه فی الخلق و الا یبشبه فی الخلق از جمله بود و دو دلم نذر القصد و فی الفتوحات یبشبهه فی الخلق

بالفتح و الا یبشبه فی الخلق بالضم ازین دو حدیث صاف ظاهر است که محمدی آخر الزمان محمد بن حسن عسکری نیست چرا که باید که محمدی از اولاد امام حسن باشد و محمد عسکری از اولاد امام حسین است و دوم آنکه باید که نام پدر محمد بن اسمیر بر رسول صلی الله علیه و سلم باشد و این چنین نیست نام پدر رسول ص بعد الله است

و نام پدر محمد عسکری حسن عسکری است و در صوابی آورده که قول علی بنی الله علیه و سلم که مولد الله علیه و سلم

ابن قول محمد بن زکریا میگوید چرا که مولد محمد عسکری است و در سمرقانی که بود با جمله زوال هسنت و عجات

محمدی باید که فاطمی و سنی و مدنی باشد و نام پدرش بعد الله باشد و این هر صفت و در محمد عسکری

جمع نمیشود و سوا بی فاطمه بودن و محمد نام بودن دیگر هر صفت نفی دوست چه محمد عسکری این حسن عسکری

است و حسینه است و در سمرقانی که بود شده پس محمدی موعود نباشد اما احوال و از هسنت

چیز است باید که بمقتضا معلوم شود که آیا در وجود نیامده یا در صفر من گذشته باشد پس رشد و بلوغ رسیدن

بزرگوار احوال او محض مختلف است تحقیق و خبر هم یقین را و آن نیست اما با اعتقاد مولف انجمن

در سن رشد و بلوغ رسیدہ بسبب تعلیم که خودش میدانست منقود شد و روزی چند در آن اختفا بسر
برده بوقت طلوع از بن عالم در گذشت چنانچه بن خلکان گفته کہ برداشتی وقت دخول سرداب عرش
ہفتہ سالہ بود و نے روضۃ الاحباب اگرچہ ہلست بدان قابل نیستند کہ محمد بن حسن عسکری رضی اللہ تعالیٰ
عنه صاحب زمانست اما بظن شان و سمو مکان ان مقتدا سے طوایف انسان اعتراف دارند و او را
انجملہ کبار اولیا می شمارند و نے شواہد البتہ و روضۃ الاحباب قال الشیخ علاء الدین ولاحمد بن محمد السمائی قدس
سرہ فی ذکر الانبیا و اقطاب ہم وقد وصل الی الرتبۃ القطبیۃ محمد بن الحسن العسکری رضی اللہ تعالیٰ عنه و عن
ابائہ الکرام ایتہ اہل بیت الطہارۃ و ہوا ذاتی و فضل نے دائرۃ الابدال و ترقی مستدرجاً بطلیقہ تعلق الی ان
صار رسید الا وادو کان القطب علی بن الحسین البغدادی فلما جاد بنفسہ و دفن فی شونیزہ صلی علیہ
بن الحسن العسکری رضی اللہ تعالیٰ عنہما و جلس خلیفہ و یقی فی الرتبۃ القطبیۃ تسع عشر سنۃ ثم توفاه
اللہ تعالیٰ بروج و ریحان و قام قائم عثمان بن یعقوب الجعفی نے انہ اسانے وصلہ ہو و جمع اصحاب علیہ و
دفنہ نے مدینۃ الرسول صلی اللہ علیہ وسلم لے قول و قبور ہم لاصقتہ بالارض فی مشرقہ و لا بنیۃ لایع
غیر ہم و ہم زیور و نہا کل ستائمی و ہر ظاہرست کہ در صورت منقود شدن در صفر سن این ہمہ صورت
نہ بند و علاوہ ان اگر طفلہ صغیر و اب یا سرداب بفتد و مادرش بہ بنید کہ تحمل ارد کہ تماش کند پس
بقیاس چنان معلوم میشود کہ در سن ہفتہ سالگی منقود شد بعد از ان پس از تکمیل و نزک نفس کہ بدیدہ
رفیعہ قطبیست رسید نو روزہ سالہ بگی کردہ بوقت طبع و فی ثبات شیخ علاء الدولہ از متحققین علما و کبار اولیا و الہست
و در حفظ سنت کمال تشدد داشت احوال او در نفحات الانس و غیرہ کتب تواریخ مشر و حاتم
است سلام اللہ علی محمد العسکری انہی ملک کان و چند کرامات او از شیعیہ در شواہد و غیرہ نقل کردہ چون
مولف را اعتماد سے نشد لہذا ترک ان نمود و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال -

باب سیوم

محمد بن علی بن ابی طالب المعروف بابن الخنفیہ رضی اللہ عنہ و کے از مشاہیر و اولاد امیر المومنین
علی است و از میان انوان خود بعد از حسین اعلم و اجمد و انج بود و احوال او اختلاف بسیار
واقع شدہ کیسانہیہ او را ہمہ موعود اعتقاد میکنند و بعضیہ میگویند بعد از حسین امامت حق
سنت

و بعض میگوند بعد از امیر المومنین علی بن ابی طالب امامت حق اوست و امامیه و اهل سنت برین اتفاق
 ندارند و ایضا کیسانه میگویند که او زمره و جمعی رضوی تفسیر است علی بن ابی طالب در حال او و مختلف
 شده اند اکنون ترک آنها قایل نموده اند و آنچه نزد اهل سنت ثبوت رسیده نقل کنیم و با استدلال و توفیق
 فی تفسیر انوار و محمد بن علی بن ابی طالب المعروف بابن الحنفیه و اسم امه خوله من سببه نبی
 حنفیه و بی خوله بنت جعفر بن قیس بن مسلم بن ثعلبیه بن ربیع بن ثعلبیه بن الدول بن حنفیه بن زید
 بن ابوالقاسم یقال ابو عبد الله و ولد استین یقیناً من خلافت عمر و قال ابن ابی عمیر یقال یقال
 یقین و هم من کبار التابعین و دخل علی عمر بن الخطاب و سمع عثمان و اباه یعنی الله نعم روی عنه بنوه
 الحسن و عبد الله و ابراهیم و عون و جماعات من التابعین روایه عنه عن ابیه قال قلت یا رسول
 الله ان ولدے مولود بعدک اسمیه باسمک و کینه لک ینتسبک قال نعم قال احمد بن عبد الله العقيلي الامام
 الحافظ ثلثه یسمون محمداً خیر من کینه اسم محمد بن ابی بکر و محمد بن علی و محمد بن طلحه بن عبد الله
 و قال ابراهیم بن عبد الله بن حنفیه الحافظ لا أعلم احداً اسند عن علی عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم اکثر
 و لا صح ما اسند محمد بن الحنفیه قال عمر بن علی و ابو نعیم نے روایات عن مات محمد بن الحنفیه سنه
 اربع و عشرين و ما یقال البخاری قال ابو نعیم مات سنه ثلث و ثمانین و قال یحیی بن کثیر
 احدے و ثمانین و قال المدائنی سنه ثلث و ثمانین و فی طبقات الفقهاء الشیخ ابی اسحاق
 عن النعمان بن عدی سنه ثلث و اثنین و سبعین و فی تاریخ البخاری عن ابی حمزہ الباقی
 قال قضینا نسکنا حسین قتل ابن الزبیر ثم جئنا الی المدینه مع محمد بن الحنفیه ثلثه ایام ثم نونی
 و هذا توفیق قول النعمان فان ابن الزبیر قتل سنه ثلث و سبعین و قبل سنه اثنین یقال
 لمحمد بن ابن الحنفیه و یقال محمد بن علی و یقال محمد بن علی ابن الحنفیه منسوب الی ابیه و امر جمیعاً
 علی هذا لیسر طاران یون علی و یکتب ابن الحنفیه بالالف و یكون اعراباً عربیاً محمد لانه و صف
 لمحمد لا علی و لهذا الظاهر انتمی و فی تفسیر العسقلانی محمد بن علی بن ابی طالب
 الماشی ابو القاسم من الحنفیه الله نے ثقہ عالم من لسانیات و لغات و فی الخلاصه لایضا فی الدین محمد بن علی
 بن ابی طالب الماشی ابو محمد الامام المعروف بابن الحنفیه امه خوله بنت جعفر الحنفیه نسب الیها و کانت
 من سببه الیها امه الذین سبها هم ابو بکر و قبل کانت امه لینه حنفیه و لم تکن من انفسهم عن ابیه عثمان

[illegible]

نزع سرادیلہ در سے بہا الی الطبع قلبہا قبلت شد و نہ فاطمہ مقلوبہ باقیل ان تمیسا لاموہ فی ذلک
وقیل لہ لم تبدلت ہذا لتبدل بحجرۃ المعاولیۃ و ہذا وجبت الیہ غیر ہا فعال

اروت لکما یعلم الناس انہا	سراویل قیس والوفود شہود
وان لا یقولوا غاب قیس و ہذہ	سراویل عادی شمنہ نمود
واسے من القوم الیمانین سید	وما الناس الا سید و مسود
وید جمیع الخلق اصلہ و منصبہ	و جسم بہا علو الرجال مریدہ

ثم وجر معاوتہ الی محمد بن الحنفیۃ فمخض فخر بادعی لہ فقال قولوا لہ ان شاء ولی مجلس و لیطہر یرہ حتی اقمیہ او
یقعد فی وان شاء فلیکن جو اقامتہ و اما اتقا عندنا خیار الرومی الجاوس فاقامہ محمد و عجز الرومی عن
اقامہ ثم اختار ان یكون محمد اتقا عندنا فخر بہ محمد فاقعدہ و عجز الرومی عن اقامتہ فانصر فامخو من کان لہ
ایسہ لم الجبل یدہ و یحکی انہ توقفت اول یوم فی حملہا لکونہ قتال المسلمین و لم یکن قبل ذلک شہد مثلہ فقال
لہ علی علیہ السلام ہل عندک شک فی حیث مقدمہ بربک فحملہا و قیل لہ کفایت کان ابوک لعمک المہمالک یو
المصافق دون انحریک الحسن و الحسن فقال لانہما کانا عینیہ و کنت یدہ فکان یقی عینیہ بیدہ من
کلامہ لیس حکیم من لم یعارض بالمعروف من لا یجبر من معاشرۃ بداحتی یجعل البدر لہ فرجا و لمداد عابن
الزہرا فی نفسہ و بابیہ اہل الحجاز باحلافہ و ما عبد البدر بن عباس و محمد بن الحنفیۃ الی البقیۃ فاباؤا
وقال لا لابا یعلک حتی یجتمع لک البلاد و یفقی الناس فاسا جوارہا و حصرہا و اذاہا و قال لہما لکن تابعا
اخر قلمہا بالنار و الشرح فی ذلک طویل و کانت ولادۃ لسنین تقبلا من خلاۃ عمر و توفی رحمہ اللہ فی او
الحرم سنۃ احدى وثمانین للہجرۃ و قبل سنۃ ثلاث وثمانین و قبل سنۃ اثنین او ثلاث و سبعین
بالمدیۃ و صلی علیہ ابان بن عثمان بن عفان و کان والی المدینۃ یومئذ و دفن بالبقیع و قیل انہ خرج
الی الطائف باربأس ابن الزہر فمات ہناک و قیل انہ مات ببلا دایۃ و الفرقة الکلیانیۃ تقعد لاسنۃ
و انہ یمقیم بحبل رضوی والے ہذا اشار کثیر غرہ بقولہ من جملہ آیاتہ و کان کسبانۃ الاعتقاد

الا ان الایۃ من قریش	ولادۃ الحق اربعہ سوار
وسبط لایذوق الموت حتی	یقود و انخیل یقعد ہما اللو
تغیب فلا یرے فیہم زمانا	برضوے عندہ عمل دمار

۴ علی و ثلاثه من نبیہ فبط سبط ایمان و بر	ہم الاسباط لیس بہم خفا وسبط غیبتہ کر بلا و ۵
<p>وکان المختار بن ابی سعید الثقفی مدعو الناس الی امامتہ محمد بن الحنفیہ ویزعم انہ المہدی و قال الحنفیہ فی کتاب الصحاح کیسان لقب المختار المذكور و قال غیرہ کیسان علی علی السلام و الکیسانیتہ زعمون انہم برضوے نے سبع منہ و لم میت و فل الیہ و معہ اربعون من اصحابہ و لم یوقف لہم علی غیرہم احیاء یرزقون و یقولون انہ یقیم فی ہذا محل من اسد و غر و عنہ عینان فضاخان تجربان علا و ما و و انہ یرج اے الدینا فیلو باعد لا و کان محمد بن حنیفہ بایحنا و الکتم و کان یقیم فی الہیاء الخبار مشہورہ رضی اللہ و انتقلت امامتہ الی ولده ابی ہاشم عبد السد و منہ الی محمد بن علی و الد اسفاج و النصور و منوے النج الرا و بعد ہما مناد تجوت و بعد الواد الف قال ابن جریر الطبری نے تاریخ البکیر فیہ و قال سبقتہ الربع و الغیث و یامینہ رضوہا جبل چھینچہ یعمل قتیق و قال غیرہ مینما مسیرۃ یوم واحد و ہون الدنیۃ علی سبع مراحل میاقتہ طریق الدنیۃ و میاقتہ طریق البر لکن کان مصعدا اے کذبہ و علیہ علیتین من البحر و السد اعلم و من رضوی تحمل حجارة السن الی سائر الامصار قالہ ابن حوقل نے کتاب المسالك و الممالک و ذکر ابو یقظان نے کتاب النسب ان ابن الحنفیہ لابن اسمعہ الشیم و کان مرفدا عن مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا قیہ ان ہذا و الا قیہ فی اللہ اللہ لاسیر لافذہ یقیم المیزہ قتیۃ کا نسخہ کان کان مسحور استیہ کلام ابن خلکان و نے طبقات اشعرا نے کان رضی اللہ عنہ یقول من کرمت علیہ لم یمکن اللہ ان یاعذہ قدر و لما کتب ملک الروم الی عبد الملک بن مردان یہ ہدیہ و ہدیہ وعدہ و کما یت یخلفن الیہ امیۃ الف نے البر و امیۃ الف نے البحر و یوی الیہ بنزیر کتب عبد الملک الی الحجاج ان یکتب الی محمد بن الحنفیہ متہدہ و متوعدہ ثم علینے ہایر و علیک فکتب الیہ فاسل ابن الحنفیہ کتاب الی الحجاج یقول ان السد غر و جل ثلثامیہ و سبعین نظرة الی خلقہ و اما ارجوان بنظر السد الی نظرة یعنی بہا منک فبعث الحجاج بذک الکتاب الی عبد الملک فکتب مثل ذلک الی ملک الروم فقال ملک الروم ما خرج ہذا منک لا کتبست انت بہ و لانہ الامن بیت النبوة رضی اللہ عنہ و یسبح مخار بہ یعنی محل و مضین و نہر و ان ہمراہ پدر بزرگوار خود بودہ باعداے او مقاتلہ نمودہ اما و حمل لول توقف نمودہ ہذا قال کہ و مکر و مضین و تصد جل اندک احتلا نے نمودہ اند قال ابن خلکان و کانت</p>	

را تہا بیدہ ویکے انہ توقف اول ایوم نے علماء کوفہ قتال سلیمین و لم یکن قبل ذلک تشبہ
فقال لعلی علیہ السلام بل عندک شک نے حبش مقدسہ لو کہ کامروے تاریخ الکامل لابن
الجزیر و حضرت القوم اسے تولی تھی زحم علی نفس قفا ابنہ محمد و کانت الرایتہ معہ و قال لا یصل مقدسہ
تحتہ لم یبق مقتدہ الا علی سنان رخ فاخذ علی الرایتہ من یدہ و قال یا نبی بن یدی دینی مروج الذہب
للسعودی بعث اسے ولدہ عمر بن الحنفیہ و کان صاحب رایتہ اہل علی القوم فانیلہ محمد علیہ کان
بازایہ قوم من الرایتہ نیز نفاذ سہما مم فاناہ علی فقال ہلاکلت فقال لا اجد مقتدہ الا علی سہم
ادستان دانستہ نفاذ سہما مم و اہل فقال اہل من الاستہ فان الموت علیک جنتہ
فحل محمد منک من الراح والنشاب توقف فاناہ علی فخرہ بقائم سیفہ و قال اور کک عرق من
اکب واخذ الرایتہ منہ و فی روضۃ الاحباب جناب امیر المومنین ہوا سے نفیر سیما سے خود را بدست
قرۃ العین خویش محمد بن خنیفہ کہ مردم جو بیار حدت و شجاعت و کل بنجار شوکت و نہایت بود و
و باد سے فرمود و تقدم پس نامہ را بموجب فرمودہ پر بزرگوار ہوا را گرفت و خط پیش پر انکاء و نہایت
راہ اتفاقا تابیہ و تا بل و تاخیر تعلیل نمود و روایتی انکہ گفت ہذہ والہم الفتنۃ الطلحۃ العسکری
نہیں امیر المومنین بانگہ برہ سے زد کہ اقدم لام کہ اکون فتنہ ابیک قایمہ

ایقما طبعین ابیک محمد	لاخیر نے الحرب اذا لم توتہد
-----------------------	-----------------------------

پس محمد بن خنیفہ ہوا بر دست گرفتہ حلقہ بجانب دشمن برو و طبعین نیزہ و غنچوار و مارا زدن کار اہل شمار
براورد و چنانکہ دوست و دشمن مراد و تحسین و افرین گفتند و جناب ولایت ماب ہا سیت و نساب
در روسے او نگاہ میکرد و بر ناصیہ بتش اتار جلال و ولایت میدید و مضمون اشعار
الاس در محیایے انورش مشاہدہ کردہ بشگفت سے امداد سے گوید ساعیہ محمد بن خنیفہ طبعین
سنان و نیزہ جان ستان جولان نمود و انگاہ تیغ از غلاف برکشید و در میدان محاربت و مبارزت
داوم دے و دلاور سے بداد و بسیار سے از مبارزان اصحاب جل و بالقرب بران سراندر و حاکم
خون اشام بھمر اسے عدم فرستاد و بعد از ان بمقتضی خویش باز گشت و اما شجاعت و انجذاب و محض
ہم در روضۃ الاحباب مذکور است کہ گریب نام شخصہ کہ از شجاعان مشہور بشام بود و جبہ ان قوت
داشت کہ نقش درم بلا ہایدن زایل گردانید و سید ابن امدہ چند تن از شجاعان عراق را بہ شہادت

رسانید و امیر المومنین علی رضی الله عنه متوجه او شده ادلا و انصیحت و از سخط و عذاب جبار
 حقیقتی تخلف نمود آن شقی گفت که باین شمیرے کہ بدست دارم مانند تو بسیارے را از باطنی آورد
 و بر امیر المومنین حمله آورد و اسجناب حمله او را رد نموده بیک زخم و الفقا و را بجهنم فرستاد و از زخم و الفقا
 بچنان بر سر او زد کہ تا قریب زین رسید و از تحسین و آفرین ازدوست دشمن برخاست و
 هر دو سپاه متعجب شدند انقضه بعد از کشته شدن او امیر المومنین علی رضی الله عنه بجای خود معاد
 نموده با محمد حنیفه فرمود کہ بخطه در محرم قرار گیرید کہ طالب خون کریب خواهد آمد و آن ولد رشید باشاره
 والد حمید خویش ثبات قدمی نموده یکی از ابناءے اعمام کریب متوجه محمد بن حنیفه شده چون نزدیک
 باور رسید بر سید که سوارے که بر سر مر اقبل رسانید کجارت شانه زده گفت اینک من بر نیابت
 او ایستاده ام خصم و غضب رفته بروی حمله کرد و باجم بر آویختند محمد حنیفه ادرا از پشت زین بر روی
 زین انداخت کہ بند بند او هم شکست و گجے آمد باو ملحق شد بچنین هشت کس کہ بنه اعمام کریب
 بودند راه جهنم پیوند تفصیل آن در کتاب مذکور است و فی روضه الاحیاب نقلست کہ حضرت
 مقدس نبوے صلی الله علیه و سلم روزے با امیر المومنین علی کرم الله وجهه گفت کہ حق عز و علا ترا
 از جاریه بنی حنیفه فرزندے خواهد داد اسم و کنیت خود را با و بخشیدم و چون محمد ابن حنیفه متولد شد
 امیر المومنین علی بموجب فرموده علی نموده بارے سبحانہ تعالی علم و شجاعت را کہ اکثر صفات
 ست بر محمد بن حنیفه ازانی داشت گویند کہ ابو اشتر کہ بر سر محمد حنیفه بود علم اصول ازوے اخذ کرده
 و اصل بن علما کہ اس و رئیس معتزله است این علم از وی آموخت و بعد از آن از طریق مستقیم من
 شده معتزلی شد و فی روضه الصفا کہ در سن ست و شتین هجری کہ هم مختار در کوفه تمشیت
 پذیرفته عبد الله بن الزبیر محمد حنیفه را تکلیف کرد کہ با و بیعت کند و بر چند عبد الله رسید انست کہ محمد بطا
 و عبادت مشغول است و داعیه حکومت دریاست ندارد و انا غرض آن بود کہ چون مختار بشنود
 کہ امام و معتزلی او عبد الله بیعت کرده ناچار در مقام متابعت و بیایعت آید و محمد حنیفه اتلع
 نمود ابن زبیر گفت اگر بیعت نیکنی دل از جان بر گیر و چون محمد مفسط گشت از عبد الله مہلت بیعت
 طلبید ابن زبیر گفت محال است کہ ترا یک ساعت مہلت دهم محمد حنیفه گفت سبحان الله مصطفی صلی الله
 علیه و سلم صفوان مشرک را چهار ماه زمان داد و تو مرا یک ساعت زمان نمیدی و بعد از گفتگوے

بسیار متحرک بران شد که قضیه بیعت و داده موقوف باشد و محمد حنیفه تا انقضای آن مدت در محله محفوظ بود و این زیر آن حضرت را در خانه که بر سر چاه زمزم ساخته بودند مجوس کرد و چهل کس را بجز است او متعین گردانید و محمد بااران و اهل بیت خویش که شریک و سهیم او بودند مشورت نمود و قرار بر آن گرفت که دین و اقصای ایل از مختار استاده نمایند و لا جرم محمد حنیفه نامه مختار فرستاده و در آن آنصورت آگاهی داد مختار با تلفات آنجناب مقتدر و سپاه گشت و با استحضار غلظت فرمانداد و چون مردم مجتمع گشتند مختار نامه امام را برایشان خوانده گفت ابن زیر مدسه را بجای من باز داشته و اکنون بدین احتیاج دارد بخدا سوگند که من بنوعی بجا و نیت و مظاهرش و سه قیام نایم که عالمیان از شاهده آن حیران مانند بعد از آن تهرتیب و تخریب لشکر قیام نموده طبعیان بن عماره و شخصی دیگر از اعیان اشرف را چهار هزار درهم داد و با پانصد کس مقدمه لشکر گردانید و ابوالمعیر بن قیس و عمر بن ابی طارق و یونس بن عمران را با طبقات ششم در عقب هم روان گردانید و درین اثنا متابعان ابن زیر بفرمان دی بر سر چاه زمزم هیزم جمع میکردند که اگر مختار بیعت نتخلف نمایند بسوزانند و چون پنجاه و هشت روز از مهلت گذشته و طبعیان بن عماره با پانصد کس در حریم حرم ظاهر گشت و مردم عبدالمد بن زیر بقدر آنکه لشکر مختار همان قدر پیش نیست خواستند که دست مختار بایشان دراز کنند و چون سر ملکان مختار واحد بعد واحد هر یک با نوحه کمل پدید آمدند سپاه ابن زیر تخریب شده و از غیر خائف شده و امرای مختار محمد حنیفه را از مجلس بیرون آوردند و قصد کردند که با مخالفان محاربه نمایند محمد حنیفه ایشان را از آن اندیشه مانع آمده و فرمود که در حرم قتال جائز نیست و مالی را که مختار با آنجناب فرستاده بود بر لشکریان قسمت نمود و میان محمد حنیفه و ابن زیر صورت صلحی ردی نموده محمد سپاه مختار را رخصت داد که با وطن خود مراجعت نمایند و چون مختار گشته شد و ابن زیر برادر خود عروه را پیش محمد فرستاده پیغام داد که اگر با من بیعت نخواهی کرد آماده قتال باشم آنجناب در برابر سخنان خشنونت آمیز گفته شیعه خود را گفت که پراگنده شوید که من از حرم بیرون نخواهم رفت تا حاکم علی الاطلاق میان من و عبدالمد حکم فرماید و ایشان از مفارقت او استعجاب نموده و مختار این حال عبد الملک بن مروان مسرعان بکه فرستاده محمد را طلب داشت و محمد با جمعی کثیر از جمیع و موالی خویش عزیمت دمشق نموده و چون به مدین رسید شنید که عبد الملک با عمر بن سعد

بنی الامیہ رضی اللہ عنہم کہ در گذشتہ است از این صورت خالیغ شده در بعضی از حدود شام
ساکن گشت و درین اثنا چون عبد الملک مروان شنید کہ مردم بزرگ خیر محمد ضیفه و فضل و زبان
سیکستانید از طلب دے پشیمان گشته رتعمه بخندش ارسال نمود منضمون انکہ ہر کہ متقلد قلام و ہجیت
گمشتہ باید کہ در قلم و سن نباشد و انجناب بکہ رفتہ در شعب ابیطالب نزول کرد و ابن زبیر نزد
او غیر فرستاد کہ بر نیز و ازین دبار بیرون ببارین بے ادبے شیخہ از دے رخصت طلبید بکہ
با ابن زبیر قتال کہد محمد رخصت ندادہ و در شان اودعا کرد کہ خدا یا لباس تولی و خوف و رکوع و نشان
و پروسے ااتباع دے شخصہ بگماہ کہ بشدت باس و مساوت قاب متصف باشد و بعد از ان
از شعب بیرون آمد بطاعت رقت و در زمانیکہ حجاج بجاہرہ عبد المہدی بن زبیر اشتغال داشت
مراجعت نمودہ بار دیگر شعب ابے طالب را بنور جمال و حضور خود منور گردانید و حجاج از آمدن او خبر
پانہ قاہ دے فرستادہ پیغام داد کہ مطلوب و متوقع از تو انکہ از بیعت عبد الملک ایاد و متناع
نمائنی محمد ضیفه جو ابداد کہ ہر گاہ او را بخائستہ نامزد من با دے بیعت کنم و چون عبد المہدی میر شماوت یافت
محمد ضیفه مکتوب انعام فرستاد و از عبد الملک براسے خود و متابعان خود امان ظلیہ عبد الملک نامہ
بکجا حجاج فرستادہ او را بتعطیم و توقیر انجناب و وصیت کرد و محمد ابدالان متوجہ و شوق گردیدہ با عبد الملک
بیعت نمودہ از انجا مساوت نمودہ با دے دیگر بطاعت رفت بقولے در ان سر زمین بجاہرست
رب العالمین پیوست در صواعق آوردہ کہ چون علی رضی اللہ عنہما را فہم رسیدہ فرزند ان خود حسن و
حسین و غیر ہما را طلب نمودہ و مقتولے و طاعت خدا سے تعالے و ترک دنیا و غیر اخلاق حمیدہ
کہ تفصیل ان دوران کتاب مذکور است و بیعت فرمودہ بجاہر محمد ضیفه القنات نمودہ فرمود کہ وصیتہ کہ
برادران تو کردم حفظ نمودی گفت بے باز فرمود کہ ترا نیز وصیت میکنم بشان پنجہ برادران ترا و بیعت
کردم و با انکہ عطیم و توقیر برادران خود نمائی بواسطہ حقوق خیمہ کہ بر تو و از دے با انکہ اعتماد و کفایت بر امرے
غیر ایشان باز بجاہر حسن و حسین رضی اللہ عنہما القنات فرمودہ گفت وصیت میکنم شما ابو سے
زیرا کہ او برادر و پسر بر شماست و میداند کہ پدر شما او را دوست میداشت انہی از پنجہ نامیت شد
کہ جناب امیر المومنین را بعد از حسین نفسہ عثمانیہ کہ بجال او بود بجال دیگر فرزندان بنو ہر کہ جناب
مرغوبے ما دے حسین و محمد ضیفه فرزندان دیگر نیز داشت نسبت بکجا حجاج خیرے نفرمودہ و در

حدیث بنزدید و شد که بغیر از من و حسین و محمد حنفیه و دیگر کسی از اولاد انا و نجباب روایت ندارد و محمد بن حنفیه فقط همین چهار پر سر را رواه از انجباب نوشته اند و المدا علم و در صواعق آورده که محمد بن حنفیه چون خبر توج حسین رضی الله عنه بجان کوفه شنید چندان گریه کرد که ششش که جفت و صومناختن پیش روی نهاده بود از آب چشم پر ساخت این غایب مبالغه است یعنی شدت گریه نمود که در حقایق المصیبت آورده که چون حضرت سید الشهدا حسین ۴ از مدینه طبعه اراده سفر تقسیم داد همه اصحاب و خدا صراحت نمودند که محمد حنفیه و سببش ان بود که در چند سبیل ازین وقایع از قبایع از ره بجهت سید الشهدا ۴ یا در زمان انرحیات و لایزال گوازش هدیه آورده بودند که بجهت انحضرت فاضل دانست محمد بن حنفیه فاضل از ابدست خود جمع نمود و بیک قوت پاره کرد این حرکت عظیم صدمه بدست لطیفش ساینده که پس از ان قادر بر قتل حنفیه شمشیر و نیزه و مانند انما بدست نبود و علاوه ان دوران هنگام مرض شده بود و استی در حقایق و در وقت الاحباب آورده که در زمان غزیمت امام حسین ع از مدینه محمد بن حنفیه بخود او سوارت نموده و اطمار شفقت و دل سو زس و آنچه لوازم اخوت باشد بجا آورده گفت مل نصیحتی بخاطر میکنم و اگر رخصت فرمای مروض دارم امام حسین ع فرمود که انکدام است گفت بصلحت انست که تو خود را از نیزه و بلا دس که یا از نزدیک باشد و دلند از س و مردم را به بیعت خویش دعوت نمائی و اگر بسایمت نمایند بسنت جد خود محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و سیرت خدای راشد بن میان ایشان زندگانی کنی و اگر نترس و طغیان در زند و گنج خانه نشینی و با یکجاس اختلاط نفرمای و من از ان اندیشه ناکم که تو بشهر روی که بعضی از خلق با تو موافقت نمایند و بر سینه خفاقت و رزند و میان شهر طایفه نزاع و جدال واقع شود و تو دوران میان ضلایم گردی امیر المومنین حسین گفت که نیکو گفته و خبر مناسحت بجا و دس اکنون چه صلاح می بیند که بجا روم محمد بن حنفیه گفت که حالا بکه تشریف فرمای اگر اهل حرم با تو بیعت کنند نموا المطلوب والا غریت بمن نای که خلق ان دیار انصار و عقب معتقد خبر و پدر و مادر و اقواند اگر تم توان جات شمشیت پذیر فیما والا بطرف کوه پایا و شباب خیال یل کن و هر فرد بمنزله بسر زده و منظر فرج باش امیر المومنین حسین گفت اے برادر بخدا سوگند که اگر در دنیا هیچ طبعی و مقرر بنایم یا نیزه بیعت کنم و در تحت آورد نمی او در نیایم که رسول صلی الله علیه و سلم در باب ادابن دعا کرده است اللهم لاتبارک ثنی یزید بعد ازین سخنان هر دو بگریستند و امام حسین گفت

الحسن بن محمد بن الحنفیہ نے تہذیب النہایہ سے ابو جعفر محمد بن الحسن بن محمد بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم المعروف الماشی المدنی القاسمی سے سلمہ بن الاکوع و جابر بن عبد اللہ الصہبانی سے اباء وغیرہ من القاسمین روئے عنہ عمر بن دینار و الزہری داخرون و الفقہاء علی توثیقہ رومی الخ بخاری و مسلم تو نے سنتہ مابہ اذ وقع و تسعین و نے تقریب العسطلانی الحسن بن محمد بن علی بن ابی طالب الماشی ابو محمد المدنی و ابوہ ابن الحنفیہ ثقتہ نقیہ یقال انہ اول من تکلم فی الاصل من الثمانیۃ مائتہ مابہ اذ قبلہا بسنتہ رحمہ اللہ تعالیٰ و نے الخلاصۃ ہو الفقیہ ہونق عن ابیہ و ابن عباس و سلمہ بن الاکوع و عن عمر بن دینار و الزہری قال مصعب الزہری و غیرہ بن مقسم ہوا اول من تکلم فی الارجاء و قال ابن جبار کان یقول من خلغ ابابکر و عمر فقد خلغ السنۃ ابو عبیدہ مات سنتہ خمس و تسعین

الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب الماشی معروف بحسن شہد دس از شہادہ الہیہ است فر روضۃ الشہداء و زیہ کہ کثرت او ابو محمد است و بغایت جلیل بود و او را وادعید ان شد کہ یکے از دختران عمر خود حسین بن علی رضی اللہ عنہ و عتد خود را در حسین رضی اللہ عنہ این مرقوم نمود و دختر خود فاطمہ و سکینہ را بر او عرض کرد و گفت اے پسر برادر من ہر کدام ازین ہر دو دختر را کہ خواہی اختیار کن تا بعد تو دارم حسن شہد ششم داشت کہ یکے را اختیار کند سر مبارک و پیش از وفات و خاموشی تا یاد حسین رضی اللہ عنہ نگفت ابن جبار بن ازبکی تو فاطمہ را اختیار کردم کہ بسیار بدارم فاطمہ زہرا مشاہبت دارد پس دختر خود فاطمہ را حسن داد و خداے تعالیٰ حسن را از دختر حسین سے پسر داد و عبد اللہ بن علی و ابراہیم و حسن مثلث و ایشان دختر نمودند بر سادات دیگر کہ جدا کرد ما حسین است و جد پر سے حسن است انتہی انجباء از کبار تابعین است بعلم و درج مشہور بود و نے تقریب التہذیب الحسن بن الحسن بن علی صدوق من الرازیۃ مات سنتہ سبع و تسعین و لم یضع فہمسون سندانتہ و نے الخلاصۃ للمحقق صفی الدین روی عن ابیہ و عبد اللہ بن جعفر و عن ابیہ الحسن و عبد اللہ و ابراہیم و نے حدیث علی و کان وصی ابیہ تو نے سنتہ سبع و تسعین قال البخاری و نے الصحیح اے نے انجاء منہ لامات الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب ثم یفت فہموا صاغیا الاہل و جد و ما فہد و افاجا بر اخیل میو افافعلیو السعدیث و احدی کلمات الفرج

بنفس زکیہ کنبت، ابوالقاسم ابو عبد اللہ ست کے مہمان اللہ ہے محمد بن عبد اللہ حسن
 بن حسن العباسی العلوی کے الذي خرج علی النصور بالمدينة فی سنة خمس واربعمین وایة نقل فیہا
 فی المضاف یرد عن ابی الزناد حدث عنہ الدہم وروى غیرہ وثقه النسائی وقال النجاشی
 لا تابع علی حدیثہ قلت لا احادیث منها اذا سجد فلیضع یدہ علی ركبتيه احديث قال النجاشی لا تابع
 علیہ ولا ادری سمع من ابی الزناد ام لا و فی الخلاصة للحافظ صفی الدین محمد بن عبد اللہ بن حسن بن
 علی بن ابی طالب العلوی ابو عبد اللہ المدنی عن نافع وابی الزناد وعنہ الدرر اوردی وخبہ العبد
 بن نافع الصلی عن وثقه النسائی قال الزہری قتل سنة خمس واربعمین نایہ وہو ابن من واربعمین اعندہم
 حدیث واحد تقریب المستطانی محمد بن عبد اللہ بن الحسن بن الحسن بن علی العباسی المدنی بلقب
 بنفس الزکیہ ثقہ من السابقہ قتل سنة خمس واربعمین واثنت و خمسون وكان خرج علی النصور
 وغلب علی المدینہ وسمی بالخلافہ قتل و فی ابن الکثیر طبع و فی سنة خمس واربعمین
 کان خروج الاخوان محمد وبراہیم ابی عبد اللہ بن حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب تنظر سہا المنصور
 قتلہا وجامعہ کثیرة من الالبیت فخانہما النایہ راہجون وادی المنصور فلقا من العلماء ممن بیع مہما
 او امر بالخروج قتلا وضرابا وغیر ذلک منهم ابو حنیفہ و عبد الحمید بن جعفر و ابن عجلان و محمد بن اسی بن جواز الخوارج
 مع محمد علی النصور مالک بن انس یح وقیل لہ ان فی اعتنا فتابیۃ المنصور فقال انما بانتم مکررین
 لیس علی المکرہ مین ودر روضۃ الشہداء اور دہ امام صاحب نفس زکیہ کہ اور ابوالقاسم مکیفہ
 و اکابر زمان اور امامد کے لقب وادند چہ نام او محمد کنتش ابوالقاسم ونام پدرش عبد اللہ ودر
 حدیث مشہور امده کہ ہمدے از فرزندان من باشد نام او نام من ونام پدر او نام پدر من ودر
 دیگر ہست کہ کنیت او کنیت من و عطا ہے بنی ہاشم ہمدے کے مستطیر ہمدے کے و ذلانی نسب
 از جد خود نقل کردہ است کہ او چہار سال در شکم مادر بود و چون متولد شد در میان دو کتف او
 خائے سیام بود برابر برفیدہ او خروج کرد در مدینہ و امام مالک یح فتوی میدا و مردانہ کہ با دے
 خروج کیند و باری و دو گارے و ہوا داکہ و فرو گذا رید ابو جعفر و دانقے لشکر سیر او فرستاد و او را لشکر
 خود با ستقبال بیرون امده غار بہ واقع شد و او را چہار ازیت قتل رسید و چون در حدیث
 واقع شدہ بود کہ از فرزندان من نفس زکیہ با چہار ازیت کشتہ خواہد شد اورا نفس زکیہ لقب

اما بر اہم قتل یا حیرت نیست او ابو الحسن بود و قوت او تا حدی نقل کرده اند کہ دم شتر بر مندر گرفته
 و بر جاس بداشتنے دیو دے نیز کہ شتر بر نیتے دوم او در دست ابراہیم باندے و او اکبار علما بودہ
 و در شب دو شنبہ غرہ رمضان سنۃ خمس و اربعین و مایۃ مہرہ خرنج کرد و پیسے از اکابر بیت
 کردہ بودند چون امام شمس و عباد بن منصور و نصیر ربیعہ کہ امام اعظم ابو حنیفہ کوفے رحمہ العزیز
 در بیعت او بودہ و بخروج باو سے و معاونت و اندریت دے فتوے میداد و پیسہ و طلا و یا چہار ہزار
 و رم نذر دے و سہ فرستاد و نامہ نوشت و در انجا یاد کرد کہ اگر حفظ امانات و دوا و عیج مردم کز نزدیک
 منست مراد امن بیلک و والا بولاق شدہ تقویت تو میکردم دین نامہ بدست دوا نفقہ نمود
 و بر ابو حنیفہ رحمہ اللہ شیر شدہ و اورا ایزاے کرد کہ سبب وفات وی گشت و آورده اند کہ غورہ بنز و امام اعظم
 حج آہ و گفت تو فتوے دادے پس مرا بخروج با ابراہیم داورنت و کشتہ شدہ امام فرمود کہ کاشکے
 سن بجاسے پستو بودی القندہ و دانقے لشکر بہر دے فرستاد و ابراہیم نیز از بہرہ بیرون ابدی لشکر
 و دانقے حمار یہ نمود و بعد از انہم شکر و دانقے تیرے بر پیشانی ابراہیم اند شہید شد و در یہ
 یا حمیری و او قریب است قریب بکوفہ و این ہر دو برادر ہم را سے بنو دند و بیعت انبرای محمد بود
 دے تاریخ الکامل لابن اثیر الحمیری نے ذکر صفۃ محمد و الاخبار قبلہ کان محمد اسر شدہ اسرۃ کان النصور
 یسمی محمدا و کان سیمیا غیا ما لیسر الصدوم و الصلوة شدید القوۃ کان خطیب علی الزہر فاعترض فی
 حلقہ بلغم فتخفق مذہب ثم عاود فتخفق مذہب ثم عاود فتخفق مذہب ثم عاود فتخفق مذہب ثم عاود فتخفق مذہب
 اسید فالعقبانیہ و سئل جعفر الصادق عن امرئ فقال قتلت اقبل فیما محمد و اخوہ لابیہ و امہ باعراق و افر
 فرسہ فی ما فلما قتل محمد قبضت علیہ اموال نبی الحسن کلما و اموال جعفر فلق جعفر المنصور فقال رد علی
 طبیعتہ من اسب زبا و قال اباسے نکم ہذا و المد لازمہن نفسک قال فلا یجمل علی قد لقت تلکشا
 و ستین سنہ دینامات ابی وجد و علی ابن ابی طالب و علی کذا و کذا ان ریکب بشی وان
 بقیت مہرک ان ربہ الذکے یقوم بیک فرق لا المنصور ولم یر علیہ طبیعتہ فردا المد سے علی ولدہ
 و قال محمد بعد المد من عام الاسلے نقشنا سحابة فان امطرنا طفرنا وان تجاوزتنا الیم فانظر الی دئی
 عند اجار الزیت قال فوالمد لقد املکنا سحابة فلم یطرنا و تجاوزتنا الی عیسے و اصحابہ فلم یطرنا و اولکوا
 ہر است و مد عند اجار الزیت و کان قبلہ یوم الاثنين لاربع عشرۃ خلعت من رمضان سنۃ

خس و اربعین و مایه و کان یلقب بالمهدی و النفس الزکیة قصه خروج نمودن محمد و ابراهیم طوسه و در مدینه
اراده اطلاع انداز و پایدار و در مروج الذهب للمسعودی تاریخ الکامل لابن اثیر الجزیری که در شرح و اسباط تامل
مسطور یافته مطالعه نماید چون آن قصه خارج از موضع انبیا است لهذا ترک نموده شد منصور عباسی
هم کم از یزد نیست بلکه بالاتر است رحمت الله بر نباش اول در عهد اهل بیت که تاریخ مدینه منوره
است للشیخ عبدالحق دهلوی و آورده که نزد مشهد مالک بن سنان که از شهدا است و در حدیث
معروف بنفس زکیه و هو السید الشریف الملقب بالمهدی محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن
علی المرتضی سلام الله و حقه و بر کاتر علیم جمیع که در زمان ائمه جعفر منصور مقتول گشته و ابن شد
خارج مدینه منوره است و در شهر تیره جبل سلج و بر وی بناسه عالیست و مسجد کبیر و در قبل مسجد
منشأ است از عین زرقا که از جانب شرق و مغرب از درجات بسته اند و مشیر را در بیان ان
چاره ساخته آورده اند که چون نفس زکیه یعنی محمد بن عبد الله بن الحسن المنشی بن منصور عباسی خروج
کرد و بسیار از مردم باو میبایست که روز منصور بمکه بن موسی را بسیار هزار کس بر سر
فرستاد یعنی بن موسی بر جبل سلج آمد و توقف نموده محمد بن عبد الله گفته فرستاد که ترا امان دادیم
بیا ما خلیفه بعیت کن وی گفته و الله مردان و عزت بهتر است از زندگانی کردن بخوابی پس وی
و اصحاب وی که مقدار سیصد و چند تن بایست ماند و بودند بمکه غسل کامل بر آورده مطیّب شدند
و بر عیسه و اصحاب او خطا آوردند سه بار او را از هزارم دادند و در آخر بسبب کثرت اعدا تاب نیاورده
مخلوب شد بن سبط ابن جوزی در باب من الاقام می آید که عیسه بن موسی سر مبارک او را پیش
منصور فرستاد بر آن را خواهر او زینب و دختر او فاطمه بطریق خفیضه و بقیع دفن کردند لیکن خبر صحیح که
مستفیض و مشهور است و مطر و اتباع او ذکر کرده اند آنست که دفن او بمدین موضع است
و قتل او نزد حجار الزیت بود که فریب مشهد سنان بن مالک است و حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم در آنجا برای استسقا دعا کرده گویند که ذوالفقار علی مرتضی سلام الله علیه باو
بود عیسه بن موسی از وی کشیده بعد از قتل نزد منصور فرستاد و او بر مشهد رسید ائمه
گویند که من از او دیدم شروه نفره داشت و نفره و رفت استخوان پشت را گویند و این ذوالفقار
بحضرت امیر المومنین از سرور انبیا رسیده بود چنانچه در کتب سیر و احادیث مسطور است و در خبر است

کہ در روز قتل با عبد المد بن عامر السملی کہ ان صاحب او بود گفتہ کہ بچہ بر سر ماسایہ خواہد کرد اگر بارید
فتح جانب است و اگر از باگدشت در سر دشمن رسید با آنک خون سن بر ارجار الزبت افتادہ است
عبد المد بن عامر گوید والدہ آنچنان شد کہ وی گفتہ بود ابر سے بر سر پیداشد و از باگدشت بر سر عیسی سیکرد
انرا امر ایشان نظر یافتند و محمد را کشتند و خون او بر ارجار الزبت ریختند آوردہ اند کہ بجمت وی سلام المد
علیہ عیسی بن موسی امام ملک حاضر سبے بلنج کرد کہ در معاندست و موافقت وی دم نہ نقل
ذلک الامام الفخری انتہی رحمۃ اللہ تعالی علیہ۔

حسن بن الحسن بن علی المرتضی رضی اللہ تعالی عنہ الملقب بحسن الثالث کینت ادا ابو علی است
در وقتہ الشہداء آوردہ کہ ابو علی حسن ثالث از اکابر و خود بودہ ابو الحسن علی عابد از اولاد او است
و از اولاد علی عابد حسین بن علی شہید صاحب فخر است احوال او در ذرا وے اید فی تقریب المستطانی
الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب مقبول من السادۃ مات سنۃ خمس و اربعین ہجری
ابن ثمان سنۃ و ستین رحمۃ اللہ تعالی و فی الخلاصۃ روی عن امیہ و امہ و فاطمہ بنت الحسن بن علی
و عن فضیل بن مرزوق مات سنۃ خمس و اربعین و امیہ۔

موسی بن عبد المد بن الحسن بن علی المرتضی رضی اللہ تعالی عنہ الملقب باحون در وقتہ الشہداء آوردہ کہ
کنیش ابو الحسن است و چون ہون مبارکش اند کہ سیاست مائل بود مادرش اورا چون لقب داد
و نحو الحق از سوسوے نقل کرد کہ زبیر کے کہ از اولاد زبیر بود سعایت او زود ہارون الرشید کرد
و سخن میان ایشان بطول انجا رسید بعد از ان موسی ویرا قسم داد کہ یکو بریت من حول المد و قوتہ و الہی
اے جوے قوتے فضل کذا و کذا و قال کذا و کذا بعد از ان موسی گفت المد کہ خبر داد مرا پدر من از
جدم داد و پدر خود داد و پدر خود علی مرتضی رحم کہ پیغمبر علی المد علیہ و والدہ سلم فرمود کہ ایچاس یا دینکندہ
ابن منید یعنی از قول و قوتہ خدا سے تعالی بری شود و در حول و قوتہ خود و آید و در ان قسم کا ذب باشد
مگر انکہ خدای تعالی و حقوبت وی تعجب فرماید بیشتر از سر روز و المد کہ من دروغ نیکویم و دروغ
با من گفتہ اند و این نقل اے امیر المومنین کسے را بر من موکل گردان اگر سر روز بگذرد و حادثہ پیش
نہر سے نیاید خون من بر تو حلال است انکا ہارون الرشید کسے را بر دے گاشت و ہنوز عین
روز گذشتہ بود کہ زبیر سے مرض جزا کہ گرفتار شد و اعصابے او درم کرد و شل شد کہ بر بازو کرد و ہا

و در اندک وقتی فوت شد چون او را در قبر نهادند قبر او فرو رفت و از کعبه مقدساتی از آن بیرون آمد
 انگاه چند خبر و انصاف و خفاشاک او را و در قبر نهادند و در مرتبه ثانیه فرو رفت چون خبر سبار و انصاف
 رسید تعجب زیاده کرد و هزار وینا شل جهت موس فرستاد و از مرغان سوگند پرسید موس بن عبد الله
 حدیثی از خود و علی رضی الله عنه ازین خبر صلوات الله علیه و آله و سلم نقل کرد که فرمود ما من احد کما کانت یسیر
 مجرای الله فیما الاکس من عقوبته و ما من احد کما کانت یسیر من الله فیما حوله و قوته الا ان الله عقوبته
 فیل ثلاث منی نیست یکس که سوگند یاد کند و در آن سوگند تجمید و تقییم خدای تعالی نماید مگر آنکه خدای تعالی
 شرم دارد که ویرا عقوبت فرماید و یکس نیست که سوگند دروغ بخورد و نزاع کند و در آن سوگند قبول
 و قوه خدا سے تعالی نماید مگر آنکه بزودی خدا تعالی عقاب فرماید قبل از آنکه سه روز بگذرد میگوید مولف که
 مثل این قصه است اندک تفرود و ذکر کرامت امام جعفر صادق رضی الله عنه در حضور منصور عباسی گذشت و فی
 میزان الذبیه موسی بن عبد الله بن حسن بن حسن العلوی عن ابی و عنه عبد الغزیز المدائنی و هو بن
 اوزان و مردان بن محمد الطاهر و ابراهیم بن عبد الله الهردی و جماعة ثروه یحیی بن یحیی و انصف بعد
 قول محمد و ابراهیم در تم غفر الله له منصور و غفر له قال یخطب یوم عن ابی شیبہ کثیر قال ابن یحیی
 نقته و قال النجاشی فی نظر و له حدیث فی تحمید الدبر
 حسین بن علی عابد بن الحسن بن الحسن بن علی المرتضی نقیله شیعیه صاحب فتح است از اول
 حسن شملت انا کابر زمان خود بود اکثر علویان او را لایق خلافت دانستند با و سباست نمودند در
 رفته اشهد او را که در زمان هادی خروج کرد و جماعت سادات طلوی با و سه بودند با و کسی
 فرستاد تا همراهشید که در اندازا امام محمد تقی رضی الله عنه است که بعد از تقیید کر بلا بیج و اتمایلیست با و
 تر از او قهرخ نموده انا الله را چون تفصیل این قصه نیست در رفته انصاف او را که با و ام
 دولت هادی که از خلفای عباسی است میان عمر بن عبد الغزیز بن عبد الله بن عمر بن الخطاب میان
 حسین ابن علی الحسنی سببه از اسباب نزاع واقع شد و حسین مردم را به جمعیت خود خوانده مخالفت
 با و سه اظهار کرد و عمر بن محمد که از قبل هادی و اسل مدینه بود از نیکی خبر یافت و شش و اولاد عباسی را جمع
 نموده با حسین از وقت صلح تا وقت استوار شد که در عاقبت منفرم شده اصحاب حسین دست بغارت
 بیت المال برداروند و هتا و هزاره دنیا که در ان موضع بود در میان خود قسمت فرمودند و اهل مدینه و بی

بموت خود بسته روز دیگر میان ال ابی طالب و شایعان انبای عباس حربی صعب اتفاق افتاد و
 عباس سید منعم گشتند و حسین بعد از طفرایزده روز در مدینه اقامت نموده انگاه بیکه رفت و چون
 بحرکم مجبور رسید فرمود تا نذر او را داند که هر بنده که بچند دست امیر حسین کمر بندد او را باشد باین سبب مجموع
 عبید و مالیک و زخل را بت او مجتمع گشتند و چون این خبر به هادی رسید محمد بن سلیمان عباسی
 را با جسی اکثر از پیشان خود که غریب است حج داشتند بدفع حسین نامزد فرمود و محمد از قطع مراحل منازل
 بزمی طوی فرود آمد و آن موضع را لشکری گاه ساخت و در روز ترویہ میان هر دو فریق محاربه روی نموده از
 طلوع آفتاب تا هنگام زوال ششش و کوشش برداشت و در آن ناس نزاع و جدال غباری قوی طالع
 شد و شیعیان ابی طالب فرار برقرار اختیار کردند چون گرد تسکین یافت شخصی از مردم خراسان
 حسین را وید که کشته وید مر او را و پیش محمد بن سلیمان او را و محمدان سرافرد هادی فرستاد ان شخص
 که سر حسین را پیش او آورد گفت این طائی است از طغیان که در حساب نبود هادی گفت از او رو
 سر حسین طلع نباید داشت و او را حج نداد و ستمی مریح الذہب لیسکو و طمرنی ایام المادی الحسین
 بن علی بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب یعنی الصغر نعم و هو المقتول لعل و ذلک طے است
 ایامی من کما یوم الترویہ و کان علی البیض الذی حارب جماعته بن نبی ہاشم منم سلیمان بن ابی جعفر
 و محمد بن سلیمان بن علی و موسی بن علی و العباس بن محمد بن علی نے اربعہ آلات فارس فصل الحسین
 و اکثر من کان معہ و اقاموا ملائمة ایام لم یواروا حتی اکلتم السباع و الطیر و کان معہ سلیمان بن عبدالمہدی
 بن الحسن بن الحسن بن علی فاسر نے ہذا یوم و ضربت رقبتہ بکاتہ کعبہ او فصل معہ عبدالمہدی بن الحاکم بن ہشیم
 بن الحسن بن الحسن بن علی و اکثر من بن محمد بن عبدالمہدی بن الحسن بن الحسن بن علی و ضرب عنقه معہ و اخذ
 بید المہدی بن الحسن بن علی و الحسین بن علی الا ان فبسا عند جعفر بن یحیی بن خالد بن برک و قتل بعد
 ذلک فسخط المہادی طے موسی بن عیسیٰ نقل الحسین بن علی بن الحسن بن الحسن بن الحسن بن الحسن بن الحسن
 بحکم فیہ ہایرے و قبض اموال موسی و انظر الذین اتوا بالراس الاستبشار فیکی المادی ذر جبر عمر و قال
 آیتہم فی راس رجل من الزک والدینم ان راس رجل من قمرہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم الا ان
 اقل خبر و کم عندی الا انکم شیعنا و فی الحسین بن علی صاحبہم فی قول بعض شعرا و ذلک العصر
 من ابیات -

عمر و اسد و عقب و از پیشتر شریعہ و ساج است و بس رحمہ اللہ تعالیٰ۔

زید بن علی بن الحسن بن علی المرتضیٰ الملقب بید شیعہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم کنیت او ابو الحسین است و ولادت او سنہ ثمانین من الجرت و شہادتہ فی سنہ اثنین و عشرين و مائتہ بالکوفہ و او تابع مشہور است

و امام جلیل القدر است از ائمہ البیت از طبقہ اربعہ فی تقریب اعتقالاتی زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیہ السلام ششم ابو الحسین المدنی ثقتہ من الراعیۃ و ہوالذی فیہ سب الیہ الزیدیہ خرج فی

خلافت ہشام بن عبد الملک قتل بالکوفہ سنہ اثنین و عشرين و کان مولدہ سنہ ثمانین و نونہ الخلاء زید احد ائمہ اہل البیت و ابو محمد و عبد اللہ و عمر علی بن علی حسین من ابیہ و ابان بن

عثمان و عمہ الزہری و ذکر بیان ابی نایہ قال ابن جریر نے الثقات راہی جماعة من الصحابة قتل فی اوایل صفر سنہ اثنین و عشرين و مائتہ قال الیث و الیثیم بن عدس و الزبیر بن بکار و قال خلیفہ

سنہ احدس و بقیہ مصلوبان سنہ ست و لم تر لہ عتہ ستر من المدینہ و فی روضۃ الشہداء مناقب و فضایل او در حد حساب بگنجد او بسنہ یکصد و بست و یک و کوفہ خروج

کرد و یوسف ثقفی بفرمان ہشام بن عبد الملک باوی بخاریہ نمود و راستہ کہ مملوک یوسف بود و ترے بر میان دوا بروکس زو و بدان نعم شہید شد و او را بر منہ بردار کرد و بفرمان الہی ان شب

عناک بروی تنیدند چنانچہ عورت او را بہار مردم پوشیدہ گشت و فی تاریخ الدول للذہبی فی ذکر حوادث سنہ احدس و عشرين و مائتہ و فیہ قتل زید بن علی بن الحسین بن علی الماسی بالکوفہ فی

و کان قد خرج و با یو خلق فخر بہ نائب العراق یوسف ابن عمر بن یوسف و بقیہ مصلوبان بن دینہ مروج الذہب للسکوت و فی ایام الشام استشهد زید بن علی بن الحسین بن علی کرم اللہ وجہہ

فی سنہ احدی و عشرين و مائتہ و قیل فی سنہ اثنین و عشرين و مائتہ و قد کان زید بن علی شاد و اخاہ ابو جعفر بن علی بن الحسین بن علی فاشار علیہ بان لا یکن الی اہل الکوفہ و کانوا اہل

عذر و مکر و قال لہ بہا قتل جدک علی و بہا ملن عمک الحسن و بہا قتل ابوک الحسین و فیہا و فی اعمالہا شتمنا اہل البیت انجرہ باکان عنہ من العلم فی مدقہ ملک بنی مروان و مائتہ مقبض من الدولہ

العباسیۃ فابے الامام عزم علیہ من المطالبۃ بالحق فقال لہ انی اخاف علیک یا اخي ان یموت عذرا المصلوب بکنا سنہ الکوفہ و عمر ابو جعفر و علم انہا لیتقیان و قد کان زید و علی ہشام

بالرصافہ ظہار شہن بن یزید سلم یہ موضع کہ مجلس فیہ مجلس حیث انشی بہ مجلسہ وقال یا امیر المؤمنین لیس احدکم
عن نقوی المد ولا یغزو دون نقوی المد فقال ہشام اسکت لایم لک انت الذی تنازعک فکک
نہ الخلفاء ذوات ابن امیہ قال یا امیر المؤمنین ان لک جوابا ان یجبت اجبتک بہ وان اجبت
اسکت عنہ فقال ان اجب فانی ان الامات لا یقعن بالرجال عن الغیبات وقد کانت ام سائل
امہ لایم ساق صلی اللہ علیہ وسلم فلم یمنع ذلک ان یبشہ المدنیہ وجملہ العرب ابافانج من مصلیہ فیہ البشر
محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقول لے ہذا وانا ابن فاطمہ ابن علی وقام وہو یقول -

سترہ الخوف واررے بہ	کذاک من کبرہ حراۃ محبہ و
منخرق الکفین بشکوا بوجے	تکثہ اطراف مروحداد
تدکان نے الموت لراحتہ	والموت حتم نے رقاب العباد
ان یحدث المدل دولہ	یتک انار بعد اکالرا د

لفض علیہا اسے الکوفہ خرج عنہا ومع القراء والاشراف فحاربہ یوسف بن عمر النخعی فلما قامت
الحرب انزاعہ اصحاب زید وبقی نے جماعۃ لیسرۃ فقالہم اشد قتال وہو یقول تمثل

راذل الحیاة وغزالمات	وکلا اراد طعانا و بیلا
فان کان لا بد من واحد	فیبرے الی الموت سیم جمیلا

وحال المسابین الفریقین فرارح زید یتمنا بالبحر اوقدا صابہ سم نے جہتہ قطبوا من مخرج النصل
فالتی بجہام من بعض القرے فاستکمرہ امر و فاستخرج النصل فالتی لمن ساعۃ قد فوہ نے
ساقیتہ ملو وجلاو علی قبرہ الزب الحشیش وابرے الماء علی ذلک وحضر الحکام موارۃ غرت الموضع
فلما صبح مضی الے یوسف متضمنا فدل علی موضع قبرہ فاستخرجہ یوسف وبعث براسہ الی ہشام
فکتب الیہ ہشام ان یصلیہ عابا فیصلیہ یوسف کذاک ففی ذلک یقول بعض شعراء بنی امیہ تجالب
الابی طالب وشیتہم من ابیات -

صلبنا لکم زید علی فوج کلمہ	ولم اسہد با علی ابیجہ یصلب
----------------------------	----------------------------

و بنی تحت خشیتہ عمو واکشم کتب ہشام اے یوسف با تراقہ و ذرہ فی الریاح فی روفۃ یغنا
 ورسنہ احدی و عشرین وایہ زید بن علی رضی اللہ عنہم را بہ بیعت خویش دعوت کردہ مخالفت
 ہشام اظہار کرد و دور بعضی از روایات چنین گفته اند کہ سبب مخالفت زید ان بود کہ او دواؤ دین علی
 بن عبد اللہ بن عباس و محمد بن عمر بن علی المرتضیٰ بیدن خالد بن عبد اللہ القسری رقتہ و اوشیارا
 جو انکرا مندر و صلوات و لپسند داد و چون خالد از امارت عراق عزل شد یوسف بن عمر بجای او
 نشست و ہشام نوشت کہ خالد از زید ضیاعی خریدہ ہزار و ہجہم ذرہ تسلیم نمودہ ضیاع زید را و گذا
 است و ہشام زید را داد و محمد ہشام طلبیدہ ازین صورت استفسار نمود و زید و فقیہاش سوگند
 یاد کردند کہ بغیر از جایزہ کہ از خالد گرفتہ اند هیچ صورت دیگر واقع نشدہ و ہشام ایشان را دین سوگند تصدیق
 نمودہ اما گفت بعراق پیش یوسف باید رفت و بحضور یوسف و خالد دین قضیہ بن باید گفت و ایشان
 بکہایت بجانب عراق رقتہ چہرے بر زید ثابت نشد و چون رخصت انہرا ت یافت بقاوسیہ سیند
 مراسلات کو میان زید رسید کہ بکوفہ سادوست نماید از نام خلافت و رقبہ کفایت او تہند و یازم
 کوفہ شد ہر چند یاران نصیحت کردند میفہم یافتہ و رواستہ اند کہ چون یوسف بن عمر خالد بن عبد اللہ
 بن عباس و پسرش زید را گرفتہ مطالبہ بنیو دیز بن خالد دعوی کرد کہ پیش زید بن علی دواؤ دین علی
 بن عبد اللہ بن عباس و غیرہ از قریش و بعضی چند دارم ہشام نیغہ دانستہ ایشانرا طلبید و از بنیو
 اسکنشاف نمودہ انجماعت منکر شد ہشام ایشانرا گفت پیش یوسف باید رفت تا بتحقیق قضیہ
 پرواز و انظار لغت کند کہ یوسف بر ما ظلم خواہد کرد ہشام بوسعت پیام داد کہ فلان و فلانرا پیش
 تو فرستادم باید کہ ایشانرا با زید بن خالد مواجدہ کنی اگر اقرار کنند مقرر از ان زون فرست و اگر انکار
 نمایند از زید محبت و بنیہ خواہ و بر تقدیر یکہ زید از اقامت بنیہ عاجز آید ایشانرا سوگند و و چون انہم
 یاد کنند دست از ایشان باز و را انجماعت بالفور بعراق پیش یوسف رقتہ و یوسف زید
 بن خالد را از زندان بیرون آوردہ با ایشان مواجدہ کرد و زید در مجلس گفت کہ میان من و ابیاطلیقہ
 پنج سالہ نیست و ناہر بدافہ و شکنجہ و تغذیب این نوع بخنان لقمہ و یوسف و خشم رفتہ گفت
 بر من و امیر ہشام استنہا میکنی و فرمود تا زید را بر زندان بردہ چند ان عفو بت کرد کہ ہاگ شد
 و دوبارہ انہرا ت عرب نیکوے و احسان کردہ و ران امر زید بن علی را بر ہم ترجیح و تفصیل نمود و

زید و داود و محمد بن عمر بن علی المرتضی در کوفه متوقف شده باقی اصحاب بمدینه رفتند و کوفیان از آغاز
تغیث کردند و زید بن علی با آنکه میراثست که با او جدا او و چه نوع معامله در میان آمد بقول اهل غدیر
مگر فرقی گشته بمید بساط دعوت قیام نموده و کوفیان بخدمت او آمدند و خدا را زکرت گفتند و گفتند
بارت و استحقاق تو میرسد تو وقت را بجال نیاید و او که ماهم در مقام اطاعتیم و زید بدعوت مشول
شده بقول اکثر مومنین چهل هزار کس باو بیعت کردند و این قضیه بسبع یوسف که دایه کوفه بود
رسیده و پیغام داد که تو را زین شهر میاید رفت و زید در وقت تنگسک بمیان چند تنده یوسف
در باب رفتن او اصرار نمود و زید بقاوسیه رفته طایفه از معارف کوفه از عقبش رفتند و باو ملحق شدند
گفتند که ما چهل هزار نفریم که در رکاب تو جان باختیم و ما را از آنکه مردم شام که درین
ولایت اند میترسند که با ما بیعت نکنند

کسی که بهر توجان با خشن بود	چون زخم زخمه داند زیش از عس و دارو
-----------------------------	------------------------------------

اکنون بمس آنکه بدایه قوی دایمی معراجت نمائی تا از ایشان انتقام کشیم و هر چند زید میگفت
که من میترسم که بعد خویش دفن نکنند و مرا بعد اسپاریه ایشان پیمان خود را بایمان مغلفه سوگند ساخته
و او بن علی بن عباس بن عبد بن عباس باز میگفت که یا ابن عم کفایت اهل کوفه ضرر و مشورت بر عهد ایشان
مناسک ایجادت از او و از مردم آنکه بعلی مرتضی میوفایم اگر دند و بعد از بیعت رو از دوش
حسن و تیغ بر روی حسین کشیدند و کوفیان گفتند که داود بر تو صد میبرد و گمان دارد که اهل بیت
او بخلافت اصرار دارد و اهل آنکه این کلمات بسیار گفتند تا زید همراه ایشان بکوفه بازگشت و
داود بمدینه رفت و چون زید بشهر درآمد مسلم بن کعبیل باو گفت که تو را بجد سوگند میدهم که چند کس
با تو بیعت کرده اند گفت چهل هزار کس گفت با چه تو چند هزار کس بیعت کرده بودی گفت هشتاد هزار
کس مسلم گفت که چند کس از ایشان عهد بپایان برودند زید گفت که سیصد کس مسلم گفت مستفسر بود
که جد تو فاضله بود از تو بانی فرمود که او افضل بود از من مسلم گفت انقرن بهتر بود یا ابن قرن
انقرن مسلم گفت بعد از آنکه مردم انقرن با جد تو دفن کردند تو ازینها چطو داری انقرن و انقرن
فرماید تا زین دیار بیرون روم را سبب تو را نه بنیم زید او را رخصت داده او بپارم رفت
و درین اثنا عبداللہ بن حسن شهنیزه مکونیه بنی هاشم امیر زید فرستاد چون اراده از سیبیشاوت

او متعلق شده بود پنج فایده بران مرتب نگشت و زید و کوفه دعوت مردم مشغول میبود و هر چند
گاه بپایان قبیل میرفت تا باطل مردم سنه ثانی و عشرین و مایه زوے نمود و درین سال زید مردم
نمود و گفت که با استعداد خروج اشتغال نمانید و بعد خویش فدا کنید و درین اثنا سلیمان بن عمرو
بابلی از کوفه پیش یوسف بن عمر که در ولایت جزیره رفته بود رفته و از حال زید و اتفاق ابا بے
کوفه آگاهی داد و یوسف زست بر وضع او مقصود داشته بکوفه آمد و جمعی از سر بندگان را فرمود تا در
در جستجوی دے مشغول بودند و در خلل این احوال طایفه از معارف کوفه که بازید جمعیت کرده بودند
پیش انجناب رفته گفتند شما که در میان ابوبکر و عمر میگوی فرمود که من در باره اند و کس خبر
نیکوئی چیز نمیگویم و بعضی از قوم ما پیش ازین گفتند که ما نزد او تر بودیم بخلافت از ایشان
و اند و خلیفه چون مقصد سے این امر شد که کتاب خدا و سنت رسول او صلی الله علیه و آله و سلم
عمل نموده بر یکس ظلم نکردند و گفتند که بنی امیه میگویند که با کتاب خدا و سنت رسول علی
میکنم و بر این تقدیر ایشان نیز بر شما ظلم نکرده باشند زید گفت بنی امیه نیستند ابوبکر و عمر نازند چه
ایقوم هم بر او هم بر شما هم بنفس خود ظلم میکنند و ما شما را بقرآن حمید و سنت رسول ذی عرش حمید
دعوت ینمایم که سنن او را احیا نموده بدستار را بر اندازیم اگر اجابت نمانید از اهل سعادت باشند
والا فلست علیکم بکلی و انجماعت بعیت زید را شکست گفتند که امام ما جعفر صادق است نه تو
زید را ایشان خطاب کرد که با قوم مقتضی بنابرین سخن از اسم انصاری بر شد و اطلاق یافت و زید
با اصحاب معترف بود که در شب اول صفر سنه ثانی و عشرین و مایه خروج کنید و این سخن سمیع بن
بن عمر گشته حکم بن الصلت را که شتمه شهر بود فرمود که مردم را بسجده اعظم آورده محافظت نماید تا بایزید
ملحق نشوند و حکم موجب فرموده علم نموده دیگران زید را طلب نمودند و زید و در شب مذکور از سر
احویر بن اسحاق بن زید بن حارثه الانصاری با جمعی بیرون آمده اقامه فرمودند و بشمار خویش
زبان کشودند که با منصور است و بسیار سے از بقیان در مسجد مجوس بودند و چون روز شد بقوله
یا نقد کس و بروایتی دو سبت و شپرده کس حاضر بودند زید از نیغے ملول گشته گفت سبحان الله
من ویر و چندین هزار کس شمر دم با تھے مردم کجا رفته گفتند یا این رسول الله یوسف ایشان را
بسجده برده طریق اندو شد را مسدود کرده است فرمود لا حول و لا قوة الا بالله پیدا است که

از ان جمیع کثیره مقدار مردم در سجد باشند و یوسف و نظائر کو فبر سر تلستایسته فوج فوج سپاه را از عقیدت کید گیر
 میفرستاد تا بازیه قتل کنند و هر دو لشکر با هم او نخته زمانه محنته کارزار کردند و صاحب راست یوسف بر
 زید حمله کرده خواست که شمشیر بر او زند اما نصر بن خزیمه پیشدستی کرده بیک ضربت او را از پای
 و آورد و زید بدشت صیادان آمده انجا لشکرے تمام سلاح دید و حمل بر ایشان برده و جمعه را بقتل رسانید
 و دیگران منفرم شدند و از دشت صیادان بکناسه رفته گروته بناموه و انمو وضع یافت بر سارک
 خود برهنه کرد و بیک حمله سنگ تفرقه و میان انجاعت انداخت و یوسف همچنان بر سر تلستایسته بود
 و کیلیک سر بنگار از بحر زید میفرستاد و زید ایشانرا بنیعت کرده نعره میزد که اے مردم کو فنه بو عدله
 کنید که وقت مدد است و بعضی از ان بیوفایان او را را شنیده از جاسے خود حرکت نکردند
 و یوسف وعده کرد که هر که سری نزد من آورد هزار درهم بوسے بخشم و شامیان بقتل خزیمه تر گشته
 اصحاب زید را گشته و اسیر کرده پیش یوسف میبردند و یاران زید کمتر شده بنصر بن خزیمه گفت که مردم کو فنه
 با من همان معامله پیش آوردند که با جدم علی بن ابی طالب پیش برده بودند نصر گفت جعلت فداک یا
 ابن رسول الله من باری تاجان دارم شمشیر نیز نم اکنون جدم یار که تو با در سجد جاح رسیم و یاران خود را
 بنصرت خویش خوانم چه پیشانی که از اصحاب بیعت که در ان موضع اند بجا و نت مایه رون آیند و زید نفس
 نفیس حمله کرده بر سر سجد آمد و جمعه از شامیان را که در ان محل ایستاده بودند رانده او را و او کمانی اهل
 کو فنه از دل بغر و از درویشی تو بگرے و از سیرای بطریق صواب گرامید جمعه از ان گروه قصد کردند که در
 مسجد را شکست بیرون آیند و مر و از مخالفان بر بام سجد و دیده لبنگ و تیر ایشانرا مانع آمد و بر در
 مسجد هم بصوبت و شدت انجا میداد و سوار یاران زید نصر بن خزیمه و مومنین اسحاق بن حارثه
 و زیاد بن عبد الرحمن با شصت و هفت تن دیگر گشته شدند و سر اسے ایشانرا از بدن جدا کرد پیش
 یوسف بردند و سائر اصحاب او خسته و مجروح گشته و زید پای ثبات افشرد و همچنان جنگ میکرد
 انرا لامر مخالفان تیر باران کرده از ان سهام سبه به پیشانی همایونش رسید و هزار سپ
 بیفتاد و او را از سر که برداشته بخانه یکے از شیعه بردند چرا سے او رونده که تیر از پیشانی سبار کش
 بیرون کشیده معالجه نماید اما و کیلان قضا کار خود کرده بودند علاج مفید نمیفاد و در عمر اسے قبری کند جسد
 همایونش را دفن کردند و یوسف هر چند جسد که زندن ان نشان یابد میسر نشد تا ما قبت یکے طالب که

اور ایک ششمن تہدید کرد و انعام آنوقت جان بوضع و فن اور ایشان داد و یوسف جیش اش را از گور بیرون
اور دو سر اورا ز بدن جدا نمود و پیش ہشام فرستاد و جسدش را در کناسہ بر واکر و دانتی مولف نکلتا
در بعضی تواریخ ویدہ دین وقت نام کتاب بخاطر نیاد کہ زید شہید وقتے با پدر خود مشورت نمودہ کہ
خروج کنم یا نہ انجناب فرمود کہ تیرہم کہ کشتہ شوے انتہی در صواعق محرقہ اور وہ کہ خلاصہ ان ایست کہ
زید بن علی بن حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہم امامی جلیل بود از طبقہ سیوم از تابعین از ائمہ اہلبیت نبوی
امامت کرد و چہر کس از اہل کوفہ باو بیعت نمودند و ہوا خواہان او را ہر چند نفیحت نمودند و مفید نہیاد
و شیعہ بسبب بدشتی اوبا ابو بکر و عمر خانیچہ بالا گذشت گفتند کہ امام ماجہ فرصادق است نہ تو توان از
ابو بکر و عمر تہر انکنتے تر از نصرت نہ ہم زید گفت اویسوا فاقتم الرافضہ و از ان ذرا ایشان را نفی خوانند و بعد از ان
جمعے دیگر کہ باو بیعت کردہ بودند ایشان تیر از خدمت تقاعد نمودند و باو بغیر از و دوست و بیست کس
بچکس نامہ یوسف بن عمر بالشکرے در مقابل او آمد بعد از ان بطوریکہ مذکور شد انجناب شہادت
یافت و در زمین نہروان ویرا دفن کرد و وہ اب بران قبر جاری ساختند کہ علامت قبر نایل شود ان گاہ
یوسف ازین غمے خبر یافتہ اربعہ را ویرا آوردہ و ششام فرستاد و جسدش را در سنہ احدی او
اشنین و عشرين و مائتہ بردارند و بخچین مدتے مدید او بخیتہ بود تا زانیکہ ہشام بن عبد الملک بمرد و مدید
بن زید بن عبد الملک بجایے او نشستہ جیش اش و فن کرد و بعضے گفتند کہ ویدہ بعالم خود نوشت
کہ اعمد اسے عمل اہل العراق فخر قہم انصفی الیم نسا قصد کن و بر و بجانب کوفہ سال اہل کوفہ و بسوزان انرا
ویرا گذر سازد و را در ویرا پراگندہ ساختنی ان گاہ آن عامل مہین عمل کرد و نقل ست کہ در زمانے کہ زید را
رضی اللہ عنہ او بخیتہ بودند رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مادر خواب ویدہ بودند کہ بران ساق نخلے
کہ ویرا او بخیتہ اند کہ زیدہ بود و یام دم میگفت کہذا یفعلون بولدی یعنی انہیں میکنند بفرزند من و جی از
روایت روایت کردہ اند کہ زید را بر ہنہ ساختہ او بخیتہ بودند و در ہمان روز غلبوت بر عورت دی پردہ نمیداد
تا نظر مردم بہ ان نیفتد و در تہر تہر تاریخ طبرے آمدہ کہ موسے بن حبیب چنین گوید کہ زید نے از خیابان حدیث
کرد کہ ان شب بخواب دیدم کہ ششمن زید بن علی بس روز کہ گروہے از اسان فرود آمدند بالہا سا
نیکو دگر دگر زید ایستادند و دستا بر روی میزدند و میگفتند ویکے زن از ایشان جامہ سبز
پوشیدہ بود و گفت اسے زید ترا بکشتند و ترا بردار کردند و لاجرم شفاعت حدیث صلی اللہ علیہ وسلم

نیانند و این زن کہ گفت شفاعت جدت نیازند ازیکے پرسیدم کہ ان زن کیست کہ جامہ سبز پوشیدہ
 است گفت فاطمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا بنت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و فیہ ایضا چون خبر شستن زید بن
 علیہ جعفر بن محمد صادق رضی اللہ عنہما رسید بگر گشت و گفت قال اللہ تعالیٰ جلال صدقہ اما عابد و اللہ
 علیہ نسیم من تفضی بنجد و نسیم من تظنر و ما بدوا بجمہ لا از مردمان گروہی اندک و فاکندہ با پنجہ با خدای عزوجل
 پیمان کتبد بنیہ صاحب صواعق تھہ سوختن نعش زید را تضعیف نمودہ و حال انکہ ابن ثیرہ جز سے
 و تباہ کمال و مسعودی در موج الذہب آوردہ و البہارت للبخاری فی کتب
 اسے یوسف بن عمر خذ جمیل بل العزاق فائز لمن جذبہ یعنی زیہ او اترقہ بالما ثم اسفہ بالیم نسفا
 فامر یوسف بفاحرق ثم رصہ و حملہ سفینۃ ثم ذراہ فی الفرات انتہی و نے الکمال للبخاری طایفۃ انتہ
 جعفر بن محمد الصادق قبل جرح زید فاخرہو بیستہ زید فقال یا یحیوہ نوو اللہ انقلنا و سید تا پوشیدہ
 نماز کہ قصہ زید شہید رضی اللہ عنہ پنجہ و کمال ابن ایفر نوشتہ گویا ترجمہ ان در روضۃ الصفا آوردہ
 چنانچہ بالا گذشت بخوف تطویل لا طایل ترک عبارت الکمال نمودہ شد و نے کشف القمۃ فی معرفۃ
 الایر عیسیٰ علیہ السلام کان زید بن علی بن الحسین عین اخوتہ بعد ابے جعفر علیہ السلام و افضلہم و کان عابد و
 قیما سخیا تجانا فظہر بالسیف یا مہ المعروف و نبی عن المنکر و یطلب شہادت الحسین ع و عن ابے
 الہار و یابون المنذر قال قدمت الدنیرہ فجلعت کلما سالت عن زید بن علی قبل لے ذاک حلیف القرآن
 و روی ہشام قال سالت خالد بن صفوان عن زید بن علی و کان یجد ثمانۃ فقلت این لقیۃ فقال
 بالرضا فقلت ای رجل کان فقال کان ما علمت یکے من خشیتہ اللہ حتی تخلط و موعہ بخالطہ و معتقدہ
 کثیر من الشیعۃ فیہ الاماتہ و کان سبب اعتقادہم ذلک فیہ خروجہ بالسیف یدعو اسے الرضا من
 ال محمد فظنہ زید بزرگ نفسہ و لم یکن یرید بایہ نعرۃ باستحقاق انیہ الاماتہ من قبلہ و وصیتہ عند
 وفاتہ اسے ابے عبد اللہ و فیہ ایضا و ما قبل زید بلغ ذلک اسے ابے عبد اللہ الصادق کل مبلغ و
 حزن لہ حزنا عظیما حتی بان علیہ و فرق من مالفی عیال من اصیب مومن الصحابہ الع و دینار و روی
 ذلک ابو خالد الاسطی قال سلم لے ابو عبد اللہ علیہ السلام الع و دینار و امر نے ان تقسمانی عیال من سبب
 مع زید فاصاب عیال عبد اللہ بن الزبیر فی تفصیل الزمان منہا ربعۃ و ثانیہ و کان مقبل یوم الاثنين
 لیلۃین قلنا من صفر سنۃ عشرین و داتیہ و کان سنۃ یوم قبل ثنین و ربعین سنۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین بن الامیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم درے بود عالم و عاقل و
 باو سع و تقویٰ و شجاعت و شہادت و صفات حمیدہ موصوف و سمات پسندیدہ معروف بحدیث و کتب
 ویرا اطاعت نمودہ بخداقت قبول نمودند بالاخر در رجبہ فیو شہادت کہ میراث ابای کرام او بود رسید
 مادرش ربطہ بنت ابیہ ہاشم عبدالمہد بن محمد بن الحنفیہ شہادت او سنہ خمس و عشرين او سنہ ست
 و عشرين و دایمہ الاول ارج نے مرج الذہب المسکوکہ طہری ایام الولید بن یزید یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین
 بن علی بن ابی طالب علیہم السلام بالجوزجان من بلاد خراسان منکرا للظلم و اعظم الناس من الجور فمیر الولید
 نصر بن سیار و سلم بن خزاعہ المازنی قتل یحییٰ فی المورکہ بقریۃ یقال لہا ارعونہ و دفن ہناک و قبرہ مشہور
 مرور ابیہ ہذہ الغایۃ لہی و قایع کثیرۃ و قتل فی المورکہ بسبب اصابتہ فی صدقہ فو فی الصحابہ غنہ یومئذ و اجرتہ
 اسے قتل اے الولید و صلب سبہہ بالجوزجان فلم یزل مصلوباً لے ان تخرج ابو مسلم صاحب العترة
 الدولة العباسیہ قتل ابو مسلم سلم بن خزاعہ و انزل جثتہ یحییٰ فی مصلی علیہا و دفنت ہناک و انظر اہل
 خراسان النیاحۃ علی یحییٰ بن زید سبعتہ ایام فی سائر اعمالہا فی حال تنہم علی انفسہم من سلطان نبی ابیہ
 یولد فی ملک السنہ ہجر اسان مولود الادب یحییٰ ادبید و لما دخل اہل خراسان البخر و الحزن علیہ
 و کان ظہور یحییٰ فی اخر سنہ خمس و عشرين و قیل اول سنہ ست و عشرين و دایمہ و قد ایتنا سطل
 اخبارہ و ما کان من حرویہ فی کتاب الاوسط و فی غیرہ ما سلف من کتبنا فانہ عن عادۃ و کان
 یحییٰ یوم قتل کثیر من التمش بشعر الخنثا۔

نہین النفوس و ہول النفو	سن یوم الکربیتہ اوفی لہا
-------------------------	--------------------------

و فی الکامل لابن اثیر الخیر نے وقایع سنہ خمس و عشرين و دایمہ ہذہ السنہ قتل
 یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بخراسان و سبب قتلہ سار بعد قتل امیالی خراسان
 کا سبق ذکرہ فانتے لای فاقام بہا عند الخیرش بن عمر بن داود حتی ملک ہشام دولی الولید بن یزید فکتب
 یوسف بن عمر اے نصر سبیر یحییٰ بن زید و بمنزل عند الخیرش و قال لاخذہ اشد الاخذ فاخذ نصر الخیرش
 فطالبہ یحییٰ فقال لا طم لے بہ فامر بجلد ستمائتہ سوط فقال الخیرش والدہ لو ان تحت قدمی ما زعمتا عنہ فلما
 اسے ذکب الخیرش بن الخیرش قال لا تقتل ابیہ انا اولک علی یحییٰ قتل علیہ فاخذہ نصر و کتب لہ الولید
 بخبرہ فکتب الولید یا مردہ ان یومئذ و یحییٰ سبیلہ و سبیل الصحابہ فاطلقہ نصر و امرہ ان یلحق بالولید و امرہ

بالفی در ہم فسارے نمرس فاقام بہا فکتب نمرسے عبدالمد بن نمیس بن عبادیا مروان سیر و عنہما
 فسارحتی انتی اے سہتی و خافت ان یقالہ یوسف بن نمر فاعاد اے یشاپور و بہا عمر بن زید و کان
 مع یحییٰ سبعون رجلا فراسے کی تجار افافخہ ہو و اصحابہ و دہم و قالوا علینا اتما نہم فکتب عمر بن زید اے
 نصیر بن خیرہ فکتب نصیر ہمارہ بجا رہہ فقتلہ عمرو ہونی عشرۃ الاف و یحییٰ بن سبعین بجا فترہم یحییٰ و قتل عمر و اصحابہ
 و دہب کثیرہ و سارحتی مرہرا فلم یعرض لمن بہا و سار عنہما و سیر نصیر بن سیار سالم بن اعز نے طلب کیے
 فخلعہ بالجوزجان فقتلہ قتالا شدیداً ففری یحییٰ بسم فاصاب جبہ راہ من عنقریب یقالہ لیسیہ فقتل اصحاب
 یحییٰ عن اخرہم و اخذ و اس یحییٰ و سلبوہ فیہ و صلب بالجوزجان فلم یزل مصلوباً حتی ظہر ابو مسلم ہجر سا
 و استولے علی خراسان فائز لہ و صلے علیہ و وفیہ و امر بالینا قتہ علیہ نے خراسان و اخذ ابو مسلم
 دیوان بنی امیہ و عنہ منہ اسما و من حضرت یحییٰ بن کان جبا فقتلہ و من کان میتا فخلعہ فیہ بالہ و بکونت
 و یحییٰ ریلہ بنت ابی ہاشم عبدالمد بن محمد بن الحنفیہ و در ترجمہ تاریخ طبری اور وہ کہ یحییٰ بن زید ان کو زنگینت
 باگروہے ارشید و بعدین رفت و انروز کاردار سے بود از دست یوسف بن عمر کہ نامش بنجر سے
 بود و نامہ یوسف بن عمر بنجر ہی آمد کہ یحییٰ را طلب کن و نزدیک کن فرست کہ او بدین است و بنجر ہی
 او را طلب کرد و بیان قتلش و دہ ہزار و رم و ادش و امر را گفت از بنجا برو و بجاسے دیگر شوہر جا کہ خواہی
 یوسف بن عمر فرمودہ است کہ ترا طلب کنیم پس یحییٰ از مدین بر رفت و از بنجا نفوٹش شد و نزدیک
 مردے فرود آمد کہ نامش زبا و بن القشیر سے بود پس از بنجا بر رفت و بنجر شد و از بنجا برو شد
 و نصیر بن سیار انروز از بنجا بود و در سرے ابو نصر فرود آمد و سے چند از بنجا بود و نامہ یوسف بن عمر رسید کہ یحییٰ
 بنجر اسان آمد او را طلب کن نصیر بن سیار اورانی جست و بنجر ہی رسید و ان خویش را گفت بنجر ہی
 و ہر گز نہیں اگر رفتن ہمہ پر گزند و نصیر بن سیار را گفت کہ یحییٰ سرے ابو حفص است نصیر مردے بنجر ہی
 از باران خویش کہ نامش عصیمہ بن عبدالاسد بود و اورا بفرمودہ بر و بنجا ابو حفص و یحییٰ را طلب کن عصیمہ
 بر نشست با سوار سے چند بیامد و گرداگرد اسے ابو حفص را بگفتند و بسیار کس اند بان مرای
 بودند بفرمودہ تا لیک ایرون سے اور نہ و رہے ایشان را اسے مگر بیتہ تا یحییٰ بن زید رضی اللہ
 عنہما را دیدند و بشاقتند لباس نشینہ پوشیدہ و کلاہے بر سر نہادہ و بالاسنہ بردوش گرفتہ عصیمہ
 تا زیانہ بران بالان زد و گفت اسے خداوند بالان انون شہر بیرون شو پیش از انکہ بکیر نہت کیے

ہم گاہ شد و بیرون رفت و روی بگرگان نهاد چون خواست که بشهر اندر شود مردے از گرگان گفت
 نہ تو بجی ابن زید سے گفت اسے بجی بن زید گفت کہ مرا جگونہ دانستے گفت اکنون نامہ در سید بصفت
 و نصت تو بجی باز گشت و پہنچ شد و نزدیک مردے ارشامیان کہ ناش یوسف بن مسلمہ بود و او پہنچ از روز
 مردے بود کہ ناش عقیل بن مفضل اللہیے بود خبر یافت کہ بجی بشهر است و مردمان را گرداوردہ بکشت خانہ
 ہاراجین گرفتند و مردم را تباریانہ میزدند و طلب سخت میکردند و زمانائی بیامد و پدر خود را دید کہ تباریانہ
 ہی زدند عقیل گفت اسے امیر پدر مرا کش کہ تزار ہنوعے کھنڈر مرا کے کہ یوسف بن مسلمہ است
 عقیل کس فرستاد و بجی را بیاورد و زد و بند کردند و او را بزند ان کردند و نامہ فرستاد و یوسف بن عمرو
 او را گاہ کرد و یوسف نامہ ہشام فرستاد و ہشام بخان میرک بود چون روز سے چند برین برآمد ہشام پڑ
 چون خلافت پولید رسید بفرین سیار نوشت کہ دست از بجی بن زید بردار و او را بنواز و خلعت
 دہ پس فرین سیاری بجی بن زید رضی اللہ عنہما را خلعت نیکو داد و دودہ ہزار درم صلت داد و ش و گفت امیر
 فرمودہ کہ بعراق روے و در اینجا بنشینے تا ان گاہ کہ فرمان آید بجے گفت سپاہدارم و از مرد و برقت نیشاب
 رسید بر یک فرسنگے شہر فرود آمد و اکاہے بحرین زدارہ رسید بایران را گفت بجی از زندان گرختہ و
 معلوم نیست کہ کارش بچہ رسید یا نہ تا بحرب او رویم بادہ ہزار مرد و روے بوی نہاد و بجی رضی اللہ
 چون ان بید بر جست دزرہ در پوشید و بایران را گفت مردانہ باشید و خود در پیش با استاد و گفت
 بحرب آمدہ آید و اللہ من نہ بحرب شما آمدہ ام و مرا را دہیزد نابردم و ہج عن با و گفتند و ترے
 بیند اختند بایران بجے گفتند تو حال خود را بایشان بگوی تا ترا معذور دارند بجے سوگند بایشان
 داد و گفت از خدا سے غوہل تبرسید و باز گردید کہ بدستور فرین سیار بیرون آمدہ ایم بفرمان ولید
 بن زید دست از من بازداشت و اگر با و زندارید نامہ نویسد بفر سیار و از او پرسید و من بخا
 با شما باشم تا جواب شما باز آید ایشان این حدیث را شنیدند و ببارانش حلد بردند و حرب درین
 ساعتے حرب کردند و ابو الفضل برادرش حلد برد و بحرین زدارہ و او را بیک ضربت بکشد و ہنوعے
 بر لشکر افتاد و بشہر اندر دند و بجے روی بایران خویش کرد و گفت ما غم داریم کہ بعراق شویم
 اگر میریم اگر نریم و لختے ہایاران باز گشت و این خبر بفر سیار رسید سخت تافتہ شد و گفت این
 گناہ ولید است و من دانستم کہ بجے چکند و من خواستم کہ او را از زندان بیرون نکنم پس فرین

سیاراهنگامی کرد و بر مقدمه مسلم بن الاخضر المازنی لباسه هزار مرد دروان کرد و خود از پس بر رفت بآفت
 هزار مرد و یکی را یافتند بگورگان و منقصه مرد با و گرد آمده بودند و هر دو با یکدیگر فرار رسیدند و حرب باند
 پیوست و یحیی بن زید رضی الله عنهما میگفت انان بن علی دفاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و رضی الله عنهما و حرب میکرد تا نماز پیشین در رسید و گفت ما نماز میکنیم و شما نیز نماز کنید اگر اهل نمازید مسلم
 بن الاخضر گفت راست میگویی یا نمیدانم؟ نماز کنیم پس یحیی بن زید با برادران بجایگشته شدند و وضو خواندند
 و نماز بگذاردند پس بیرون آمدند و وصف برکشیدند و یحیی حمله برد و یاران و خلقه بسیار یکبشتند و تیر اندازان
 روسه بدو نهادند و او بسیار جراحت رسید و کشته شدند و پنجاه تن با یحیی بماند یحیی روی ایشان
 کرد و گفت اے یاران شما را بخل کردم از بیت هر که خواهد با من بایستد و هر که خواهد با بگرد و دوزخ بنیاد
 مردمان شود که من اینجا را شکار کنم اینان گفتند ملائین رسول الله ما توبه افشویم تا انگاه که یک
 از ما زنده ماند یحیی گفت چرا که الله خیر ابر پس حمله کردند و یارانش همه کشته شدند و او تنها ماند و زیر اندازان
 از هر سو می آمدند تا از اسب اندر افتاد و مسلم بن الاخضر بیاد و بر سر یحیی بایستاد تا ان سگان
 میری رضی الله عنه بر دیدند و بنهر سیار فرستادند و بنهر نزدیک ولید فرستاد و قن یحیی و ابو الفضل
 برادرش را بگورگان بردار کردند و همچنان می بود تا ابو مسلم صاحب زمان بیرون آمد و ایشان را از
 دار فرود آورد و کفن کرد و بجاک سپرد و ولید نامه نوشت که ایشان را از دار فرود گیر و بنقطه اندر گیر و انش
 بزین انما الله و انما الیه راجعون و بروفته الشهدا و دره که از یحیی عقب نمانده احوال اولاد سبطین مصطفی
 تا اینجا موقوف داشته باحوال دیگر فرزندان امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنهما بر دوزخم بعد از آنکه از ان
 عنان قلب را با من محوب منعطف خواهد شد انشاء الله تعالی چرا که دیگر علویان نسبت نبی فاطمه کتر اند پس
 مناسب چنان نموده که احوال ایشان اول بیان نموده شود و الله اعلم بالصواب

فضل ابن امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهما باید دانست که فضل نامی دیگر دارد که
 معلوم نشد چرا که کتب نوایح انچه انوقت پیش نظر است و تفصیل اسامی اولاد امیر المومنین نام فضل
 یافته نمیشود مگر در قصه مقتل امام حسین علیه السلام در ضمن نام با س برادران مقتولش یافته میشود
 پس معلوم شد که او نامی دیگر دارد و اینجا تصریح بدان نکرده اند همانا نام او جعید الله باشد چرا که کشف الخمد
 می آید و جعید الله ابن علی مرتضی در کربلا شهید شد مگر در قصه که بلا نام او یافته نمیشود بلکه فضل ابن علی

مذکور است پس معلوم میشود کہ شاید عید المد لقب بفضل باشد برین تقدیر مادرش لیلی بنت مسعود الدارمیه باشد و المد علم باجمله اول کسی کہ در کربلا از پسران امیر المومنین علی مرتضیٰ شہید شد و ابو و کذا نے روضۃ الاحباب در وقتہ الشہدا -

محمد اصغر ابن امیر المومنین علی مرتضیٰ کنیت او ابو بکر است مادرش لیلی بنت مسعود الدارمیه است بعلم و تقوات و شجاعت موصوف و معروف بود ہمراہ با در بزرگوار خود حسین علیہ السلام بکربلا رفت و شہید شد و در کربلا چون اندر او خود او اجازت حرب درخواست انجذاب اولاد او را مانع ادا بویک گفت لے برادر مدتی است کہ بنحو استم تحفہ لایق خدمت تو پیش آرم مگر نیت استم کہ چہ تحفہ لایق تو باشد امروز سے بنیم کہ ہج تحفہ لایق تراز جان نیست بخواہم کہ نثار خدمت سازم پس با اجازت انجذاب بخار بعدا شد و محاربت عظیم نموده و بسیار سے از مخالفان از پای در آورده و بہت ویکرخم خوردہ بود و عاقبت شہید نیزہ قدم موصلے یازہمین بر رخنے یا ترخم تیر عید المد بن عقبہ عنوی از پنجان رخت بر بہت کذا نے روضۃ الاحباب -

عمر بن امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم مادرش ام حبیبہ بنت ربیعہ بودہ و مذکور بود عالم باورع و تقوات اخلاص است و انکہ در کربلا شہید شد یا نہ صاحب روضۃ الاحباب سیکو کہ صحیح است کہ در کربلا شہید شد ہمراہ برادر خود و فی الخلاصہ لاجنہ صفی الدین عمر بن علی بن ابی طالب اکبر

عن ابیہ و عنہ نبوہ محمد و عبد المد و علی و ثقہ الجملہ قتل بالعراق مع مصعب سنۃ سبع و ستین یا ثمانیہ عبد المد بن محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی التقرب مقبول بن السکری

مات فی خلافتہ المنصور فی اخلاصہ بقبرہ و افن عن ابیہ و خالہ ابی جعفر الباق و عنہ المبارک و ابو ہاشمہ

حامد و ثقہ ابن جناب قال ابن سعد و فی خلافتہ المنصور رحمہ اللہ تعالیٰ و فی میزان الزہد عبد المد

بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب ابو عیسیٰ العلوی المدنی عن ابیہ و عنہ ابو السامہ و ابن ابی ذکیہ

قال ابن المدینیہ ہو وسط و قال غیرہ صالح الحدیث قال سعد بلقب و افن -

عبید المد بن محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ عنہم فی التقرب مقبول من اخلاصہ

و فی خلاصہ رومی عن ابیہ و خالہ محمد بن علی بن حسین و عنہ ابن خالد حسین بن علی و ابن المبارک

رحمہ اللہ تعالیٰ -

محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی التقریب صدوق بن الصادق
روایت عن جده ورسالات بعد التلاش فی الخلاصہ روسے عن ابیہ وعلہ ابن جریج والنوری واثق
ابن حسان -

عثمان ابن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما در شام النین بنت خزام بن خالد بن
دارم بود وبعناات حیدرہ معروف و معروف بود و ہمراہ برادر بزرگوار خود بکر بلا حاضر شدہ شہریت
خوشگوار شہادت نوش فرمود و در وقت محاربتہ رجبہ گفت کہ ترجمہ اش اینست +

اور وہ بقتل شہادت برادر حسین	امیر عثمان بجنگ تیغ و نادر گین
نشر دیدہ شہا خاریان تیر ذین	من ز برادر و یک خادم و چا کر دیم
نیست دوش ز گد و یکہ انصافین	شناسے بی دین چہا تہ کشد حسین
مست شوم و مبدم از قوج جوین	صبح سعادت مید و قت نہ چونی

بعد از حرب بکران بزخم گران نیزہ را بطبی شمع حیات ان چراغ دومان با د اہل شطفہ شد و ان گنج زوہر
معانی نیزہ خاک فزات خفیف گشت کذا سنہ روضۃ الاحباب

عوان ابن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما در شام النین بنت خزام بن خالد بن
دارم بود و بہا سیرت صافے نیت و پایزہ طوہیت حاضر شدہ برادر بزرگوار خود بکر بلا و بعناات
غایز آمد وراثتہ مقامہ رنجہ شدہ پیش سین علیہ السلام آمد انتخاب اورا فرمود کہ مخرج شدہ
بخر روزنہای خود را بہ بند گفت اسے برادر بروح جدت کہ مرا از محاربتہ مجاز بازدار کہ از تشنگی بہلاکت
نزدیکم و سے بنیم کہ ساقی کوثر جاسے پر از شراب بہشت در دست وارد بین اشارہ میکند و من زدو
میخواہم کہ خود را از تشنگی بہراخم و بعد و رفیق طریق شہادت کہ قافلہ سالار کاروان سعادت است
بگر تشنہ خود را باب زلال فردوس رسانم با جازت امام حسین روسے بگو کہ نہاد و بعد از محاربتہ
غظیم یعن نیزہ خالد بن طلحہ ابن عالم و گذشت کذا سنہ روضۃ الاحباب -

جعفر ابن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما در شام النین بنت خزام بن خالد
بن دارم بودہ حاضر شدہ و بکر بلا در روضۃ الاحباب اور وہ کہ بعد از شہادت عون ابن علی الزہری بادران
سلاسمہ و پریشان کشتہ با جازت امام حسین ۴ روی بکر قتال آوردہ و داد مرا لگی و جرأت بلاد

بعد از محاربت بسیار و راندن زمانے همان شربت کہ برادران غریزش نوشیدہ بودند بر جگر چشید و بیک چشم زدن در مقعد صدق بر میان رسید۔

عبدالمدین امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما وی برادر حقیقہ جعفر بن علی مرتضیٰ بود حاضر شد و در کربلا کذا نے کشف النور بعد از شهادت برادرش جعفر پیش شاہزادہ و دو جهان آمد لقمہ احسن من قاتل۔

اے غمت تھم شاد ما نبھا	وصل تو اصل کا مرنے ہا
میر و م کوہ ہاے غم بردل	مے برم از درت گر اینہا

گفت اے برادر طاہم از فراق برادران طاق شدہ و تم از میدان ہجران پایال فراق گشتہ اجانم از زالی فرما شاہزادہ اورا دستور سے داد عبدالمدری بمبھات گاہ نہاد و صد و ہشتاد تن را از لشکر مخالف و مملکت نوات افگندہ بود و آخر الامر ہر غم ہا نے ابن شریب حضرت از مرکب در افتاد و توجہ بدرجات جنت نمودند کذا فی روضۃ الاحباب۔

عباس بن امیر المومنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما دسے برادر حقیقہ جعفر و عبدالمدری نشان بودہ و باجم و تقوات آراستہ و بصفت طلانت لسان پیراستہ و در شجاعت بعد از حسین علیہ السلام داشت حقیقہ پدر بزرگوار خود بودہ و از شاہیر فرزندان حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ علیہ السلام بودہ حضرت امام حسین علیہ السلام با کمال محبت و خلوص داشت در موکہ اعطاء تو سے برا و میکرد چنانچہ علم انحضرت در کربلا بدست او بودہ و آخر کسے است از برادران حسین علیہ السلام کہ پیش او جان فدا نمود و قصہ مبارک او در کربلا طوے دارد و در روضۃ الاحباب بالتفصیل مذکور است بالکل چون براے گرفتن اب بکنار فرات رسید طاغیان شام بمانعت پیش آمدند محاربہ عظیم نمود و ہشتاد تن را از ان اشقیاء بکشت و جمعہ را متفرق ساخت و ہر چند ایشانرا نصحت کرد سودمند نیفا و جمعہ کثیر محاربہ پیش آمدند برایشان غالب آمدہ مشک پر آب نمودہ سے آمد کہ باز اغلا عین برو سے تجوم اور دندہ این انسان نفل بن ازرق بخیر خود را بوسے رسانندہ دست راست ویرا پیگندہ و انجناب مشک بہت چپ گرفت و برایشان حملہ کرد و این رجز بگفت

والد تو مطمئن مینے ہ	رضیت صابر اعین دینے
----------------------	---------------------

اگر کاست و شمن منی ست راست ز تم تیغ نندیشم از مرگ پیچ اگر اب یا بجم و گر نہ کنون پڑ	زین زعفریم چیزے نکاست کہ بے اب برگشتن من خطا است مہر اندر سراب کردن رواست
---	---

پس دست چپ او نیز بیکند مذمشک را بزدان گرفت و دشمنان را بر کاب از پہلو دو سیکر و
 دین اثاثہ بر شک رسیده - در آن شد و اب بقیاد و عباس نیز بقیاد و گفت با اخاء
 ادک انک اسے برادر و باب برادر خود را و او را و گوش حضرت امام مظلوم رسید و راست
 کہ عباس شہید شد ہے ازل مظلوم برآمد و گفت الان انکسر ظہرے و قلت جیلے یعنی اکنون
 پشت من شکست و چارہ من اندک شد امانہ و نا الیہ را چون پس بہین ہشت پسران
 امیر المؤمنین علی مرتضیٰ کہ عبارت از فضل و ابو بکر و عمر و عثمان و عون و جعفر و عبداللہ و عباس
 باشند کہ در کربلا برادر بزرگوار خود امام حسین علیہ السلام شہرت خوشگوار شہادت نوشیدند
 قطوبی دنیا الہم
 فصل در ذکر علویانیکہ در کتب اسما و الرجال مذکور اند و این فصل عام ست مرتبے فاطمہ و غیر
 بنے فاطمہ را بر بنے از ان مذکور شدند و بعضے مذکور میشوند -
 اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی ابن الحسین بن علی المرتضیٰ الماشی الجعفری کنیت او ابو
 موسے است و مولد او مدینہ نے تقریب المستقلانے صدوق من الناحیۃ و نے الخلاصۃ اسحاق
 روی عن عبد اللہ بن جعفر الخمری و عن ابراہیم بن المنذر قال ابن معین ما راہ الاصد و قانے
 کشف الغمہ نے معرفۃ الایمہ کان اسحاق بن جعفر من اہل الفضل و الصلاح و الورع و الاجتہاد و روی
 عنہ الناس الحدیث و الاثر و کان ابن کاسب اذا حدث عنہ یقول حدثنی الثقتہ الرضا اسحاق
 بن جعفر و کان اسحاق رضی اللہ عنہ یقول با ماتہ اخبہ موسے ع و روی عن ابیہ النفس بالا ماتہ علی
 اخبہ موسے ع و در وقتہ الشہداء آوردہ کہ او برادر اعیانے امام موسے کاظم بود و در صورت و ہیات
 با حضرت رسالت م شاہ بہت تامہ داشتہ و شہ حدیث سیکر و چون سفیان بن عیینہ انہ
 و نقل حدیث کردے بدینوجہ ادا فرمودے کہ حدثنی الثقتہ الرضا اسحاق بن جعفر -
 اسماعیل ابن جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہما کنیت او ابو محمد نقشب اربع کذا فی روضۃ الشہداء

و فی الخاتمة اسماعیل بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب النبی المصطفی الامام مات وهو
 صغیر لم یستل در فاتیمة نے الکتب و نے کشف النور کان اسماعیل اکبر اخوتہ کان ابوہ علیہ السلام شدید
 المحبۃ لہ والبرۃ والاشراف علیہ و کان قوم من الشیعۃ یظنون انہ القایم بعد ابیہ و اخیلفہ لہ من بعدہ و ان کان
 اکبر اخوتہ سنا و لیل ابیہ الیہ و اکرامہ لہ مات فی حیاة ابیہ ع بالعرض و حل علی رقاب الرجال الی ابیہ
 بالمدنیۃ حتی و فن بالقیق و روی ان ابابعد المد علیہ السلام خج علیہ خرا شہیداً و حزین علیہ خرا علیہا
 و تقدم سریرتہ بغیر خدا و دلار و دامر بوضع سریرہ علی الارض قبل وفاتہ مراراً کثیرۃ و کان یکشف
 عن وجہہ و یظهر الیہ یرید بذاک تحقیق امر وفاتہ عند النطین خلافتہ لہ من بعدہ و اذ القۃ الشبۃ منہم فی
 حیاة و الامات اسماعیل رح الفرح عن القول باماتہ بعد ابیہ من کان یظن ذلک فیتقده من اصحاب
 ابیہ علیہ السلام و اتقام علی حیوۃ شریفة لم یکن من خاتمة ابیہ و لا من الرواة عنہ و کانوا من الابعاد و الاثر
 فامات الصادق علیہ السلام اتقل فریق منہم فی القول باماتہ موسی علیہ السلام بعد ابیہ و انزل الباقی
 فرنین فریق منہم جو امن حیوۃ اسماعیل و قالوا باماتہ انہ محمد بن اسماعیل یظن ان الاماتہ کانت فی
 ابیہ و ان الابن الحق بمقام الاماتہ من الاغ و فریق بقول علی حیات اسماعیل و ہم الیوم شہادۃ الیوم
 منہم احد یوما الیہ و ہذان الفریقان یسمیان الاسماعیلیۃ والمعروف منہم الان من یقول یقولون ان الاماتہ
 فی اسماعیل و من بعدہ فی ولدہ و ولد ولدہ اسے اخر الزمان و ردوۃ الشہادۃ و ردہ عقب
 اسماعیل از دہ سہر و سہ محمد و علی است و عقب محمد از اسماعیل ثانی و جعفر شاعر است و بنو البغض
 از اولاد و بنو شاعر اند و عقب جعفر و بنو یوسف و وہ اند و اید معرکہ مستوی شہزاد و حکومت کردند از نسل
 جعفر بن محمد بن اسماعیل اند و بنو البرز از و طرا و اولاد مستوی اند و حسن و حوچہ از نسل اسماعیل ثانی است
 و بنو التمام نیز در سوا نسل و نید اما علی بن اسماعیل اولاد او در دمشق و عراق و عرب بسیار اند تنہ
 انچہ صاحب خلاصہ گفتہ کہ اسماعیل صغیر مرد است نے آید چرا کہ اگر صغیر مردے نسل او بدین کثرت
 چگونہ جاری بودے و انچہ گفتہ از دے روایتہ در کتب موجود نیست شاید مراد از کتب کتب الہیست
 باشد کہ پیش نظر ادب وہ والا اسماعیل از دے روایت وارند و معلوم نیست کہ در کتب الہیست
 روایت از وی اندہ یا نہ چرا کہ ظاہر است کہ بر تاسے کتب الہیست کتر کسے عبور نمودہ و احد اعلم
 بحقیقۃ الحال۔

حسين بن علي بن الحسين المدني الاصفهاني امير المؤمنين علي المرتضى رضي الله عنه
صدوق من السالفة مات سنة ستين ثمان مائة واربعة واربعة واربعة واربعة واربعة
عنه بنوه محمد وعبد الله وابراهيم وثقة النسائي في الكنايين فرو حدیث و في كشف النعم كان الحسين

بن علي بن الحسين ورعا فاضلا وروى حديثا كثيرا عن ابيه علي بن الحسين وروى عنه فاطمة بنت الحسين وبخبره
ابن جعفر وروى احمد بن عيسى قال حدثنا ابي قال كنت اري الحسين بن علي بن الحسين يدنو فكانت تقول
لا يضيع يد حتى يستجاب لفي الخلق جميعا وروى حرب الطحان قال حدثني سعيد بن صاحب بن صالح قال لم
ار احدا ان خوف من الحسن بن صالح لله تعالى حتى قدمت المدينة فزارت الحسين بن علي بن الحسين عليها
السلام فلم ار احدا لا شدة خوفا منه كانا داخل النار ثم خرج منها شدة خوفا من علي بن الحسين قال
كان ابراهيم بن هشام الخزرجي واليا على المدينة وكان يبعثنا يوم الجمعة فربما من المنيتم ثم يفتح في امير المؤمنين
عليه السلام فثبته قال فحضرت يوما وقد استلوا ذلك المكان فلتصقت بالميز فاعقبت فزارت
وقد انفرج وخرج منه رجل عليه ثياب بيضاء فقال لي يا ابا عبد الله لا يخرجك ما يقول هذا قلت بلى والله
قال افتح عينيك فانظر المصنع المدي فاذا هو قد ذكر عليا عليه السلام فزمت من فوق المنيتم فارتعنت له
جاسم رشوا هذا بن قصه الراعي قصه ابراهيم مخدوم رادكرامات امير المؤمنين علي عليه السلام
آوردته -

زيد بن الحسن المدني بن امير المؤمنين علي المرتضى رضي الله عنه في التقریب ثقة جليل من الاربعة مائات سنة عشرين و
في الخلاصة لقبه بكنى شريفنا جوادا وثقاين حبان روى عنه عمر بن عبد العزيز صدقات رسول الله صلى الله عليه وسلم
عن جابر وابي الحسن وعنه ابن الحسن وعبد الله بن عمرو بن خراش وفي كشف المظالم زبير بن الحسن كان يلى صدقات آل الله
صلى الله عليه وسلم واسن كان جليل القدر كريم الطبع لطيف النفس كثير البر وافر شعرا وقصده الناس من الافاق لطلبه
وذكر صاحب السيرة انه لا اولي سليمان بن عبد الملك كتب الي عالمه بالديانة بعد اذ اوفدت كتابي هذا فاخول زيدا عن صدقات
رسول الله صلى الله عليه وسلم وادفعها الي فلان بل من تودعته على استعانتك عليه السلام فلما اتخلف عمر بن عبد العزيز
رحمته تعالى كتب الي عالمه بالديانة زيدا بن الحسن بن علي بن باشم ووزنه فاذ اوفدت كتابي هذا فارود اليه صدقات رسول الله
صلى الله عليه وسلم واعنه على استعانتك عليه السلام شعرا ورح او قصايد او اشعارا فكتبه لي بعض ائمة ان كشف الغطاء ذكره است -
سلم بن قيس العلوي رحمه الله تعالى في التقریب ضعيف من الاربعة مائات سنة عشرين و
عن انس وعنه جابر بن جازم وهام بن يحيى ضعيف ابن معين وقال شعبة ذاك الذي يري الملل قبل الناس
بالميلين له عندهم حديثان وسنة ميزان الذهبية وثقه ابن معين وقال النجاشي روى عن انس في كل
فيه شعبة وقال شعبة يارواه عبد الله بن اويس ليس عنه سلم ذاك الذي يري الملل قبل الناس

المیلین وقال ہارون بن موسیٰ الاموی سلم العلوی قال قال لے الحسن البصری عن رجل من الناس عن
 ہارون بن ہارون عن محمد بن حماد بن زید بن ابی بنی سلم العلوی عن انس بن النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یحب الفرج
 قال ابن عدی سلم مقلد لہ نحو اثنی عشر وبهذا القدر لا یعتبر ان صدوق او ضعیف لایسا ما اذالم لیکن فیما
 یروہ عنک قال النسائی لم یلقہ فی القوی تنبیہ از ابن معین در حق او و قول آمد بقول صاحب خلاصہ تضعیف او
 نمود و بقول ذہبی توثیق نمود شاید اول تضعیف نمودہ چون بر غلط خود متنبہ شد از ان قول بر جہ نمودہ توثیق
 او نمود یا بالعکس اعتبار قول اخیر است شاید کہ دو ابن معین باشند یکے تضعیف و دیگر توثیق نمودہ لہذا علی بن محمد
 عبد اللہ بن علی بن الحسن بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم از تابعین کبری
 با علم و تقویٰ بود و لقب او باہر بود فی الخلافۃ - و عن ابن ابی عمیر عن عمار بن غزیہ و موسیٰ بن عقبہ
 موثق و عن کشف الغمہ کان عبد اللہ بن علی بن حسین انما سب جعفر علیہ السلام علی صدقات رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و صدقات امیر المومنین علی علیہ السلام و کان فاضلاً فقیہاً و ردى عن ابی عن
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما کثیرة و حدث عنه و حملوا عنه الا ان من ذلک ما ہو مرفوع اسے عمارہ
 بن غزیہ عن عبد اللہ بن علی بن الحسن انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الخیل کل الخیل الذی ذکرک عنہ
 و لم یصل علی صلۃ اللہ علیہ و سلم و عن عبد اللہ بن سہمان قال لیت عبد اللہ بن علی بن الحسن فخر بنی
 امیہ عن جدہ عن امیر المومنین ع انہ کان یقطع بد السارق الیمینی فی اول مرقۃ فان سرق ثانیۃ قطع رجلہ
 الیمسرۃ فان سرق ثالثۃ قطعہ فخلدہ السجن و در وقتہ الشہداء اور وہ کہ وجہ تلیقہ او باہر است از غایت
 غلبانیت نورانیت بر خسار مبارک او بدین لقب ملقب گشت و او با محمد باقر برادر اعیانے بود
 و عقب او از پسرش محمد ارقط است -

علی بن جعفر الصادق رضی اللہ تعالیٰ عنہما فی التقرب ہو ابو موسیٰ مقبول من کبار ائمتہ
 مات سنۃ عشر و مائتین و فی الخلافۃ و عن ابن ابی عمیر عن عمار بن غزیہ عن عبد اللہ بن علی بن الحسن
 مات سنۃ عشر و مائتین و فی میزان الذی علی بن جعفر بن محمد الصادق عن ابیہ و انہ موسیٰ و السوری
 و عن عبد الغزیز الاویسی و نصر بن علی الجعفی و احمد البزری و جماعة ما ہو من سنۃ و کتابیہ لاغنی ما
 رایت احد ائینہ نعم و لا من وقتہ لکن حدیثہ منکر جدا صحیح الترمذی و لاحتہ و رواہ عن نصر بن علی
 عن ابن ابی عمیر عن ابیہ عن اجدادہ اخیر نے ابن قدامۃ اجازۃ انما عن محمد ان ابن ملک و ابو بکر القاسمی

قالا ابوالطیب الطبرسی اما ابو احمد انظر لی فی حدیثنا عبد الرحمن بن المغيرة فانقر بن علی انا علی بن
 جعفر بن محمد حدیثی انی سمعی عن ابی جعفر عن ابی محمد عن ابیہ علی عن جده علی رضی اللہ عنہ ان النبی صلی
 اللہ علیہ وسلم اخذ بيد الحسن والحسين فقال من احبہن و احب ہدین و ابویہا کان امی فی وجبتی یوم القیامت
 قال الترمذی لا تعرفہ الا من یلا وجہہ فی کشف الغمکان علی بن جعفر رضی اللہ عنہ نے روایت
 الحدیث سدید الطریق شدید الودع کثیر الفضل و لازم اخاہ موسی بن جعفر علیہ السلام و رکوعہ عنہ شیخا
 کثیر در روضۃ الشہداء اور وہ لقب ابو یوسف و کثرت ابوالحسن ست عالم بزرگ بودہ و رکوعہ کے
 از پدر باز ماندہ و از برادر خود موسی کاظم علم اموختہ و نسبت بعریفی است و ان قریہ است جہاں
 میل اندہ مدنیہ و اولاد و بسیار اند و ایشانرا عیسیون خوانند جہد اللہ تعالیٰ۔

عمر بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم نے انخلا صدہ ہوا کہ
 الاصفہر عن ابیہ و عنہ ابناہ علی و محمد و ثناء ابن جہان و فی کشف الغمکان عمر بن علی بن الحسین قاضی
 جلیلا و ولی صدقات النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و صدقات امیر المومنین علی و کان در عاشورا روی
 الحسین بن زید قال رايت علی بن علی بن الحسین یشتہ علی من اتباع صدقات علی علی ان تلکم
 فی الخالی کذا و کذا تلمیذ و لا یمنع من دخلہ ان یاکل منہ و عن عبید اللہ بن جریر القحطانی قال سمعت عمر
 بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب یقول المفراط فی صینا کالمفراط فی نقیضنا للاحق بقرابتنا
 من بنیابی علی اللہ علیہ و آلہ و سلم حق جعلہ اللہ لنا من ترکہ ترک غلیظا از نو با المنزل الذی انزلنا اللہ
 و لا نقولہ انہما مالیس فینا ان یعذبنا اللہ فذہبوا و ان یرتنا فیرحمہ و فضلہ رحمہ اللہ۔

علی بن عمر بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم نے تقریب
 ابن جریر مقبول من الثمانۃ و ستۃ انخلا صدہ روئے عن ابیہ و عنہ ابن ابیہ فدیک و ثناء ابن جہان و
 فی روضۃ الشہداء عقب عمر الاثر من انہما و علی اصفہر حدیث است و او از عم زادہ خود و جعفر صادق
 روایت کنند۔

عمر بن محمد بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم نے انخلا صدہ روی عن
 ابیہ و عنہ و عباس بن عثمان الشافعی۔
 محمد بن علی بن حمزہ بن الحسن العلوی البغدادی رح فی التقریب صدوق من الثانیۃ

روى عن روجيه بن عدي بن عبيد الله بن الحسن انها قالت ما حج من عندنا محمد بن ابي جعفر قطب

حتی مکسودہ وکان یزیح فی کل یوم کبشا الاغیافۃ وفتح علی المامون فی سنة تسع ولسعین واما یتہ
 بکاتہ و تبعہ الزمریۃ الجار و دینہ فخرج تقال علی الجلودی ففرق جمعہ واخذہ فانقذہ اے المامون فلما وصل
 الیہ لکرا المامون دادے مجلسہ منہ ووصلہ و احسن جائزۃ وکان قیما و نجر اسانہ کرب الیہ فی موکبہ بنہ
 عمہ وکان المامون قتل منہ مالا یحکمہ السلطان من رعیتہ وروی ان المامون انکر کویا الیہ نے جماعتہ
 من الطالبین الذین خرجوا علی المامون نے سنة المائتین فاشہم فخرج التوقيع الیہم لایکویا مع محمد
 بن جعفر اکر کویا مع عبید اللہ بن الحسین فابوا ان یہ کویا و لزموا منازلہم فخرج التوقيع ان اکر کویا مع
 من اجہم فلما لایکویا مع محمد بن جعفر اکر کرب اے المامون و یفرقون بانصرافہ و ذکر من موسے
 بن سلیمان قال اتے اے محمد بن جعفر فقیل لہ ان فلان ذی الریاستین قد ضربوا غلاما کما علی حطب
 اشترکہ فخرج تمرأ بر دین و معہ ہرادیہ و بویہ تجر ذیقول ع الموت خبر کما من عیش و ذل و
 تبعہ الناس تھے ضرب غلامان ذی الریاستین و اخذ الحطب منہم فخرج الخمر اے المامون فبعث اے
 ذی الریاستین فقال لہ ایت محمد بن جعفر و اعتز الیہ و حکمہ نے غلاما کما علی حطب ذوال الریاستین
 اے محمد بن جعفر قال ہوی بن سلیمان کنکنت عند محمد بن جعفر جاسا حین اتے فقیل لہ ہذا ذوال الریاستین
 فقال لایجلس الاعلی الارض و تناول بساطا کما کان علی الارض فزنی بہ ہو و من معہا حینہ و لم یبق
 فی البیت الا و سادۃ جلس علیہا محمد بن جعفر فلما دخل علیہ ذوال الریاستین و سع لہ علی التوسادۃ قال
 ان کبکس علیہ مجلس علی الارض فاعتذر علیہ و حکمہ نے غلامانہ و توسع محمد بن جعفر بن اسان مع المامون
 فکرب المامون لیشدہ فلیقمہ و قد خرجوا بہ فلما نظر اے السریرہ جیل و شہی حتی دخل من العمودین و لم ی
 یبرینہما حتی وضع فقدم فصلہ علیہم حملہ حتی بلغ بہ اے القبر ثم دخل قبرہ فلم یزل فیہ حتی بنی علیہم
 نرج فقام علی القبر حتی دفن فقال ببی اللہ بن الحسین و دعا لہ الیہ لیسین انک قد بعثت
 فلما رکیبت فقال لہ المامون ان ہذہ رحم قد قطعت من باقیی سنة و و سے عن اسماعیل بن
 محمد بن جعفر انہ قال قلت لانی و ہوا اے حبیبہ و المامون قائم علی القبر لو کنا ہا نے دین الشیخ فلا
 نجد اقرب منہ نے وقتہ ہذا فتبرانا المامون فقال کم ترک ابو جعفر من الدین فقلت نمسہ و عمر بن
 العت وینار فقال قد قضی اللہ عنہ وینا اے من اوصی فلما اے بن لہ بقال لیکی بالمدنیہ فقال
 لیس ہوا بالمدنیہ ہو بصرہ و قد علمنا کونہ فیما و لکن کرہنا ان یعلمہ خبر و من المدنیہ لیکما سیوہ ذلک لعالمہم

بکرا ہوتا بخود ہم غار رحمۃ اللہ تبارک

محمد بن الحسین بن الشیبہ العلوی عن عبد الغزیز بن اسحاق البقال وعنه علی بن الحسن ورسودہ
نود ابن نام ہا یا تم مگر بنید انکم کہ از کا نقل کردہ ام اصلا یا دنیا مد و در کتب اسما الرجال کہ این وقت
بیش نظر است ذکر او بالا استقلال یافته نشد معلوم میشود کہ در میزان ذہبیہ در ضمن ذکر دیگر می بود
باشد و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال

محمد بن علی بن الحسین الحسینی السمری الزیدی رح فی میزان الذہبیہ بل رقی اسماعیل
الصغار وشمسہ بن سلیمان قال الا دریسے کان یجازت فی الروایۃ فی انما یا مرامات سنۃ
تس و تسعین و ثمانیۃ

قاسم بن جعفر بن محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی فی میزان الذہبیہ روس
عن ابی الحسن اکثر ہا سنہ کیر قال الخلیف روی منہ الجہانے وغیرہ

باب چہارم

و ذکر اکابر علو بانیکہ و زمرہ فقہا و علما و صوفیہ مرو و اند

احمد بن محمد بن اسماعیل بن ابراہیم طباطبائی الشریع الری المعمری من سنۃ کینت
او ابو القاسم است و لقب او طباطبائی و سکون او معمر است و لقب این جماعت طباطبائی ان
باشد کہ جدا و ابراہیم طباطبائی پیشوای قوم خود بودہ و سبب تلقیب او طباطبائی ان بودہ کہ در محل
طفولیت او پدرش خواستہ کہ براس او جامہ برود و او را مخیر ساختہ میان جبہ و قبا و ہنوز بانث
بر کلام فصیح جارے بنودہ فرمودہ کہ طباطبائی و بعضی گفتہ کہ او را اہل سواد بن لقب خوانند و سنۃ
طباطبائی بلفظ بختی سید رسادات باشد اما وجہ نسبت او بر سے نسبت کہ حدش قاسم بحبل الرس
ترول فرمودہ او را رسے گفتند بخمین است در وقت الشہادۃ مخفی نامزد در کینت او و نام جدا و
اختلاف است بقول ابن خلکان کینت او ابو القاسم نام حدش اسماعیل بن ابراہیم طباطبائی

و بقول حسین کاشف که صاحب روضه الشهدا است کینست او ابو عبد الله و نام جدش قاسم بن ابراهیم
 بدانست را قمر حروف قول کاشف مرجع است چرا که او تحقیق نسب اینجا معتبر دانسته و تاریخ ابن خلکان
 نیز غالباً از نظر او گذشته و میگویند که هر دو کینست یعنی ابو القاسم و ابو عبد الله و ثابت باشد و
 همچنین جدش اسماعیل و قاسم هر دو نام داشته باشد و الله اعلم بالجله و ریاض سادات حسن
 خانوادہ دست مشهور معروف و سن تاریخ ابن خلکان کان من اکابر و سائما و شیوخ فی الزمر
 و الغزل و غیر ذلک ذکره ابو منصور الثعالبی فی کتاب الیتمه و ذکر له مقایع و من جمله ما آورده له

طیفی لے للشریا الحاسد	وانے علی ریب الزمان لواجد
ایمقی جمیعاً شملها و ہی سته	وانقص من اصبته و هو واحد

و ذکر الامیر الثمار المعروف بانسی فی تاریخ مهر و قال قمر فی سنه خمس و اربعین و ثلثمائیه حرر الله تعالی
 و زو غیره لیلة الثمانیة الحسن بن شعبان و وفی فی مقبره خلف المصلی الجدید بمصر و مرابع و ستون
 و طباطبایع الطائین الملتئین و البائین الموحدين و هو لقب جده ابراهیم و انما قبل له طباطبایه لانه کان
 یمنی بجل الطاق طاء و طلب یو یا یتباه فقال له غلامه اجی بدراة فقال له طباطبایه یعنی قبا قبا فقی علیه
 لقبها و استتم به و الی رستم الفیج الراو و السین المشددة قال ابن السمعانی بذه النسبة الی بطن من السداد
 العلویة و الله اعلم

عبد الله بن احمد طباطبایه حرر الله کینست او ابو محمد است حجازی الاصل است و مصری الدار و انساب
 است و سن تاریخ ابن خلکان کان طایراً فیاضاً صاحب ربا و ضیاع و نعمه ظاهراً و عبید و حفا
 الشیر النعم کان بدلمیزه رجل کیسر القوز من اول الثمار الی اخره برسم الخلو الی نیکم بالاهل مصر من الاستاذ
 کافور الاخشیدی الی من دونه و یطلق الرضی المذکور و یارین فی کل شهر و کان یسل الی الکافور
 فی کل یوم جا ین حلو و غینما فی سدریل مخموم محمد بعض الاعیان و قال لکافور الخلو حسن فالله اعلم
 فانه لا یجین ان یقال ملک به فارسل الیه کافور یخبر فی الشریف فی الخلو علی العادة و بعضی من الرغیف
 فرب الشریف الیه و علم انهم قد حسده علی ذلک و قصدوا ابطاله فلما اجمع به قال ایدک الله انا
 ما نفع الرغیف نفا و لا اوتفا و انا و اناهی صبیته حنیة یخبر به و یخبر فخر سل علی سبیل التبرک فاذا
 کرهت فلعنناه فقال کافور لا و الله لا تقطعه و لا یکون قوتی سواه فنادا لے ما کان علیه من ارسال الخلو

والرغيف وكان الشرفين المذكورين المعاملتين في ما بينهما من الانفصال غنى من تعجبه لما ظفاهم بركب
اليهم والى ساير اصدقاياه وقبضى حقوقهم ويطيل ارباب عندهم فاشتهى جماعته وكان حسن العديب وكانت
ولادته سنة ست وثمانين واثنتين وتونس في الرابع من رجب سنة ثمان واثنتين وثلثمائة
بمصر وصلى عليه في صلي العيد وحضر جنازته من خلق لا يحصى عدوهم الا العدا لى ودفن بقرية
مصر السفلى وقبره معروف ومشهور باجاءه الدعاوى ان لا ياتي دفناته زيارة النبي صلى الله عليه
وسلم فمضت صدره لذلك فراه في يومه صلى الله عليه واله وسلم فقال له اذا فاسك الزيادة فترقب
عبد الدين احمد بن طهالبا وكان صاحب الروايات من اهل مصر وكفى بعض من له عليه احسان انه دفن
على قبره وانشد -

خلفت الهموم على اناس	وقد كانوا بوشك في كفات
----------------------	------------------------

فراه في يومه وقال قبر سمعت ما قلت ونبيل بنى وبين الجواب والمكافات ولكن سرلى مسجد
وصل كعتين وان عجب لك رحمه الله تعالى -

عيسى بن محمد الهكاري قدس سره كمنت اذ ابو خراسان وقب وسه ضياء الدين شريف

است ابتداء لا ذيرين سبط الرسول حسن المجتبه ست رضى الله تعالى عنها انتماسه زمان واعيان

دوران بوده في تاريخ ابن خلکان كان احد الامراء بالدولة العلية كبر القدر وافر الحرمة مولاه

سنة الامراء والمشورات وكان في بهار امرة شغل باله بالدرسة الزجائية بمدينة حلب فاقبل بالامر

اسد الدين شيركوه عم السلطان صلاح الدين وصار امامه ليعمل بالفرائض الخمس ولما توجه الامير ساد الدين

الى الديار المصرية وتولى الوزارة بساكان في محبته ولما توفى اسد الدين اتفق الفقهاء على ان يكونوا

بها والدين قرائوش فلما توفى صلاح الدين راي له ذلك واعتمد عليه ولم يكن يخرج عن رايه وكان كثير الاول

عليه بخا طيه بالايقدر عليه غيره من الكلام وكان واسطة خير للناس نفع لجا به خلقا كثيرا ولم ينزل على

مكانته وتوقير حرته الى ان توفى يوم الثلاثاء عند طلوع الشمس التاسع من ذي القعدة سنة خمس

وثمانين ونفسيه باليختم منبرته الخروية ثم نقل الى القدس ودفن بظاهر بارحة الله تعالى وكان يليس

نزي الاجناد وقيمهم بتمام الفقهاء نفع من اللباسين -
محمد بن عبد المدين توهرث المنوت بالمدسة الهنري قدس سره كينت اوا ابو عبد المديست

از اولاد حسن شش بنی الله تعالی عنه ولادت اولوم عاشوراسنه شمس و ثمانین و اربعه و اول ظهور
دعوه اوسته اربع عشره و خمسایه و وفات اوسته اربع و عشرين و خمسایه و مدفن او جبل است
مشهور و فراراند ابارم از سه و نه سال بود مردے بود عالم خدش نیکه و شجاع از اصحاب امام ابو حامد
نوائے و طوطی سے دیگر نایا خد علم نموده و امر بالمعروف و نہی عن المنکر شعار آو بوده و ترک اسباب
دنیا و انزاع و مع و عباد لازمہ عادت شریف او بوده و شہیدانکار زنیو دیکسیکے مخالفت شریعت
مینمود و ذکر او در تاریخ ابن خلکان دراز است اما مختصار نمودیم حمد الله تعالی ۔

بہتہ السد بن علی بن محمد بن حمزہ الحنفی المعروف بابن اشجرہ البغدادی قدس سرہ کنیت او
ابو السعادات است ولادت او شہر رمضان سنہ تسعین و اربعمائه قونی یوم الخميس السادس والعشرون

من شہر رمضان سنہ اثنین و اربعین و خمسمائه و دفن من الغدے دارہ بالکلیف من بغداد

و اشجرہ بنج اشین المعجم و الجرم بعد از او ہذا النسبہ الی شجرہ وہی قریہ من اعمال المدینہ

علی کہنا انصل الصلوٰۃ والسلام و شجرہ الیضا اسم بل و قد سمیت بالعرب من بعد ہا و قد انساب

الیہ خلاق کثیر من العلماء و غیر ہم ولادہ ادری الے من یتسبب الشریعین المذکور منہا بل نسبتہ الے

قریہ ام الے احد اجدادہ کان اسم شجرہ و المد علم بالجملہ مردے بود با علم و تقوی سے ارستہ امام است

در نحو و لغتہ و اشعار عرب صاحب تصانیف کثیرہ مثلاً کتاب الے و کتاب الاقتصاد و شرح اللع

و شرح التعریف و غیر ہم و روایت حدیث از مشایخ متاخرین مثل ابی الحسن مبارک و علی بن محمد و غیر

ہما سیدار و حافظ ابو سعید و کتاب الذیل ذکر او نموده و در تاریخ ابن خلکان ذکر او دراز است انقدر

از اینجا گرفته شد حمد الله تعالی ۔

سید محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی الله تعالی عنہ کنیت او ابو محمد است علوی بود حسن

الحسینے از جانب پدر حسن و از جانب مادر حسینی است بنیرہ ابو عبدہ المد الصومی است از جانب

مادر و مادر سے فاطمہ ام الخیرۃ الجبارینت ابو عبدہ المد الصومی است اما نسب شریف او از جانب

پدر بنو جہ است کہ عبد القادر بن ابی صالح موسی بن ثعلبی دوست بن ابی عبدہ المد بن یحیی بن محمد بن و

بن موسی الثانی الملقب بالشایر بن عبدہ المد بن صالح بن موسی بن الجون بن عبدہ المد بن

بن الحسن المثنی بن امیر المؤمنین حسن المجتبی بن امیر المؤمنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنہم انتہی

ولادت دسنتہ احدی و سببین و اربعماتہ و رو و او و بعد دسنتہ ثمان و ثمانین و اربعماتہ و اعانہ
مجلس و خطا دسنتہ احدی و عشرین و خمسائتہ و وفات دسنتہ احدی و ستین و خمسائتہ کنزانی النفا
و تاریخ ولادت و وفات مدت عمر و صاحب مرادہ النجبال چہ خوش گفتمہ است۔

سننیش کامل و عاشق تواد

و فائش گشت معشوق سلیم

مناقب و محامد انجناب خابج از حد و حطرست و ہر کہ دیر فیضیت و بزرگو ار سے او معترف و معتقد
اگر دوزمرہ اولیامی بنیم اولامرس دیکس سے باجم و اگر دوزفرقہ علمائے کرم ہم انجناب را نقد و او باجم باجم
سبحان اللہ کجہ عجب ذرات بابرکات است کہ علمائے شریعت حلقہ کبوش او بند و منیل طریقت
قدم مبارکش بردوش دارند و اولاد و سلاطین نامدار بردش پویان و نو بابت و تراز وجود ذکرش شاگردان
مرفعیان از وسعت سے بایند بیلایان بلا انصافیت و براہ نجات می بویند اگر چہ راست طبع و اگر کس نیست
او و اگر ملائیک است از دایت جو چنانچہ سفلیان از دوزخ و علویان نیز از پادشاه مرز ہم در میانان را امام
است ہم باقد سبحان ہم کلام اکثر ہر قسم حاجتمندان از کوکاسب محروم از عنایت و
فیض او کوکایاب از احوال و مناقب او علمائے کبار و مؤرخان عالی تبار کتب ای خود فیض
و زینت بخشیدہ اند خصوصاً آقا سید امام عبداللہ یثیم بدان فرین و شحون است و کتب ہای مناقب
او نیز بسیار است چنانچہ روض الرابصن نے حکایات الصالحین و خزانۃ المفخرین مناقب الشیخ عبد القادر
و سببہ الاسرار وغیرہ لاجرم عادیہ ان قبیل تحصیل حاصل دانستہ عنان قلم از ان منعطف گردانیدہ بتنا
و تبرکات فخر اندر کے از بسیار و مانند شستہ نمود از خروار قدمے از احوال شریف و این کتاب نمونہ
شد تا این کتاب نیز از نام نامی او سر فراز باشد و از برکت ان عالی نباشد و بالمد التوفیق۔

نہ النفا تلمذ لانا عبد الرحمن المجامی و سے دسنتہ ثمان و ثمانین و اربعماتہ بعد رسید و بحدہ تمام
تجھیل علوم مشغول شد اول بقراءت قرآن و بعد از ان تفسیر و حدیث و علوم ادیم پیش بزرگانیکہ در ان
زمان متعین بودند باندک روزگار سے براقران خود و فایق شد و از اہل زمان خود متمیز گشت و رسد
احدی و عشرین و خمسائتہ مجلس و خطا و بزرگرمات ظاہر و احوال و مقامات عالی بودہ است و
نے اخبار الاخبار للشیخ عبد الحق الدہلوی سے دسنتہ ثمان و ثمانین کہ سال عمر آنحضرت ہر دو بود و بعد از
قدم سعادت از دم از نمانے داشت و قصد اشیاخ و ائمہ و اعلام امت و علمای سنت و اعیان

دین نموده اول قرآن عظیم را بار وایت و درایت و سر علمین جمیع ایقان تجوید فرمود و از اعلام محدثین و اعظم
مستنیرین و علمائے متعینین استماع حدیث نموده تحصیل علوم و تکمیل آن فرموده و در جمیع علوم اصول و فروع
و ذریعاً و مفلاً از جمیع اعلام بغداد بلکه کائنات علمای بلاد و گزشت حتی فاق الکل فی الکل و ماصرج الخبیج
بعد از آن حق عز و علا و بار خلاق ظاهر گردانید و قبول عظیم و عظمت تمام و قلوب خواص و عوام نهاد و بر مرتبه
تعلیمت کبریه و ولایت عظمیٰ خفیه فرمود و این در جمیع طوایف از فقهاء و علماء و طلبه و فقره از اقطار ارض عالم
توجع بجناب عرش ماب او داد و نیایع حکمت از محیط قلب او بر سائل انسان جاری ساخت اما علم شریف
نقل است که روزی قاری ایی از قرآن در مجلس او بر خواند و آنحضرت و جمعی و تفسیر آن بیان فرمود و وجوه
دیگر و دیگران از دنیا اینجا علم حاضران مجلس همراه او بود اجدان در بیان وجوه دیگر شروع نمود و با تمام بعین
و جود افاده فرموده و هر وجه را سندی با اتصال رسانید و هر وجه را دلیل و هر دلیل را تفصیل داد و که موجب تعجب
حاضران گردید نفیست که جناب آنحضرت مرجع علمای عراق بلکه خط رجال طالبان افاق بود از جمیع اقطار عالم
قنای و پیش آنحضرت آمدی و بے سبق و طاعه و تقاضا بپای صاحب ثبوت فرموده و بیچکس از خدا ق
عالم و بجا عظمت مجال خلافت و تکمیل در آن تصور بود و کما استقفاً من اجانب بلاد کچک صورت او این بود و چه
بیگویند سادات علماء و مردمی که سوگند خور و بیطلاق بر آن کتی قنای را عبادت کنند که در وقت
اشتغال او بان عبادت هیچ یک از افراد انسانی در هیچ مکانی او را در آن عبادت شریک نباشد که ارم با او
او نماید که از عمد و حسن این حلف بیرون آید بعد از آنکه علمای عراقین و جواب این سوال تجرد و بجز
از دریافت آن معترف گشته بودند پیش آنحضرت او را در آنست که بجز و نظر در آن فرمود و کجلی له المطاف و لیلوف
است و عا و حده و کلیم یعنی خالص ساخته شود برای انشخص جاس طواف خانه کعبه تا طواف کند تنها و
از عمد و پیشینه که خورده است بجز و نماز طواف عبادت است بیچکس از در میان در آن زمان با و هر نسبت
دست بمقامات الخبا بآلحافظ این رجب قدم بغداد شایع بها الحدیث من ابی غالب الباطلانی
و جعفر التمار و ابن بیان و ابی طالب و ابن الرسی و تفقه علی القاضی ابی سعید الخرمی و ابی الخطاب
الکوفانی و قیل انه قراء فیضا علی ابن عقیل و القاضی ابی الحسین و برع فی المذهب و الخلاف و الاصول
و غیر ذلک و قراء الادب علی ابی زکریا و ابی الفناکم الرسته التبریزی و صاحب الشیخ حماد الدباس
الزاهد و درس بمرست شیخ الخرمی و اقام بهالی ان مات و دفن بها قلیل ابن الجوزی کلنت

هذه المدرسة لطيفة فمومت لی عبد القادر مکمل علی الناس لمساءة الوعظ وظهر له صیت بالزهد کان
 سمت وصمت وضافت المدرسة بالناس وکان مجلس عند سور بغداد مستند الی الزباط ویتویج
 عنده فی المجلس خلق کثیر فمرت المدرسة ووسعت وخصیبت ذلک العوام واقام فی بدیته
 مدرس الی ان توفی و ذکره ابن السمعانی فقال امام الخليل و شیخهم فی عصره فقیه صالح دین کثیر النعمان
 واکمل الفکر مریع الذکر کتب عنه کثیر او کان یسکن بباب الانج فی المدرسة التي بنیت له وکتبه
 است شیخ شرف الدین ابن قدامه که داخل شدیم در بغداد سنه احدى و خمسين و جمسائة پس فتم
 شیخ عبد القادر اگر اکتفا شده بود نیز یا ست علم و عمل و حال و استقامت بود و کفایت
 میکرد و طالب علم را از قصد دیگران از کثرت آنچه که جمیع شده بود در علوم و صبر بر مشغولین
 وسعت صدر و سیر چشمی و جمع کرده بود الله تعالی در او اوصاف جمیله و احوال عزیزه
 را و نزدیک بعد از مثل او دنی بجهت الاسرار علی الشطنون فی الشافعی که شیخ
 عبد القادر الجیلانی اخذ فقه نمود از علی بن عقیل و ابی الخطاب کلوزانی و ابوالحسن
 نسرا و ابوسعید مخزومی رحمهم الله و خلافا و متروعا و اصولا و سماع حدیث نمود از جماعتی
 ابو غالب با قلا فی و ابوسعید محمد و ابوالغنائم سی و ابوبکر تمار و ابومحمد جعفر و ابوالقاسم کرمی
 و ابوعثمان صفهانی و ابوطالب ابن علم و ابوطاهر و ابوالبرکات سقطی و ابوالعزیز بنی و ابوالنضر
 محمد و ابوغالب احمد و عبد الله یحیی پس ان ابو علی بنیاد ابوالحسن حیرت و ابومنصور متراز
 و طلحه عاتق و غیرهم و علم ادب خواند بر ابی زکریا بتر نیز و صحبت داشت با
 شیخ عارف حماد و باس و اخذ طریقت نمود از و و خرد گرفت از قاضی ابوسعید مخزومی
 و گسائی که از آنحضرت اخذ علم نموده اند امام ابو عمر قرطبی و شیخ ابوبدین مغربیه و قاضی ابویسطل
 و فقیه ابوالفتح و امام ابو محمد بن عثمان و امام ابو حفص عمر فارسی و غیرهم جماعت کثیره
 اما طریق آنحضرت در سلوک بحسب شدت و لزوم نظیر نداشت و یحسب را از مشایخ عصر طاعت ان بنو که با
 ساهمت جوید و شدت ریاضت و قوت مجاهدت و طریق او تفویض بود و مواظقت و تبری از حول و
 و قوت و ذبول و تحت تجاری اقدار مواظقت قلب درج و نفس و اتحاد ظاهر و باطن و انسجام صفات
 نفس با غیبت از رویت نفع و ضرر و قرب بعد و فریق قلب روح و نفس و اتحاد ظاهر و باطن و خلوص سیر و تجارب مشکوک متنازع

انغیار و تشویش بگایا و بقایے تفرقہ و اتحاد قول و فعل و معانقہ اخلاص و تسلیم و تحکیم کتاب
و سنت و زمرہ خطہ و لحظہ و وار و دو حال و ثبوت مع المدیٰ فی کل الاحوال و تجسید توحید و توحید
تفسیر با حضور و موقع عبودیت کہ شہداء است از لحاظ کمال ربوبیت و حفظ احکام شریعت
با مشاہدہ اسرار حقیقت نقل است از شیخ ضیاء الدین ابو نصر موسیٰ کہ گفت شنیدم از والد
خود شیخ محمد الدین عبدالقادر رضی اللہ عنہ کہ در بعضی سیاحت بدشتہ افتادم
کہ در آنجا سب بنو چند روز آنجا بودم و اب یافتم تشنگی غلبہ کرد حق سبحانہ و تعالیٰ
ابر سے گماشت کہ بر من سایہ کر و فطرات چند از او سے چکید کہ بران تسکین یافتم پس نور سے
سایع شد کہ تمام افق را در گرفت و عمور تے عجیب از انبیان ظاہر شد و ندا و داد کیا
عبدالقادر زخم پروردگار تو حلال کروم بر تو ہر چہ حرام ساختم بغیر تو گبر انچہ طلبے و بکن ہر چہ
خواہے گفتم اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم و در شوا سے ملعون این چہ سخن است ناگاہ
ان روشنائے تباریکہ بیدل شد و ان صورت دو و گشت و گفت یا عبدالقادر
نجات یافتی تو ازین بواسطہ علم تو با حکام پروردگار و نفقہ تو باحوال منازل خود و من
بش این واقعہ مفاد تن را از اہل انیطرق اندر اہل بردم کہ یکے از انہا بجاسے خود نایستاد
این چہ علم و ہدایت است کہ حق تعالیٰ ترا عطا فرمودہ گفتم اللہ افضل و اللہ منہ اللہ ایتہ فی
البدایۃ و النہایۃ اما و غطا انحضرت فہمہ مود کہ در اول حال رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
و حضرت مرتضیٰ را علیہ رضوان اللہ و اب دیدم کہ امر فرمودند مرا بتکلم و انداختند
در دہن من لعاب دہن و بکشد بر من ابواب سخن و فرمود در ابتدا سے کار در نقطہ و نام
نامور و منی میشدم و غلبہ میکرد بر من کلام ہی سے کہ بے اختیار میشدم و قدرت سکوت نہ آتم
و حاضر میشدم و مجلس من دوسہ افراد ناس کہ از من سخن سے شنیدند ما قبت اجتماع و از دوہا
مردم بجاسے رسید کہ در مجلس جاسے نشست نماند و مسلای شہر میر فخر و سخن میگفتم انجا بگاہ
نیز بر مردم تنگ شد کہ سے بیرون شہر پرورد و خلایق بے شمار از پیادہ و سواری آمدند
و ما در اسے مجلس را گرد گرفتہ سے ایستادند تا آنکہ عدد نزدیک ہفتاد ہزار میر سجد نکست
کہ در مجلس و غطا انحضرت چار صد نفر دوات قلم گرفتہ سے نشستند و انچہ از وی سے شنیدند

املا میگردند و کلام آنحضرت نوے از سرعت و جبر بود که سامع را رعب و هیبت و دل می افروزد و
 جله خواری کلام او آن بود که در شنیدن آن قریب و بعید یکسان بودند و بحسب قریب و بعد
 مکان مجلس تفاوتی ظاهر نمیشد و در وقت تکلم او یکس را جز سکوت و انصات تجایش
 نداشت و نزو امر کردن بخیر و نبر مبارزت با مثال صورت نمی بست و وقتیکه آنحضرت
 بکمر می برید از انواع علوم تکلم میکرد و حاضران همه از مشاهدۀ هیبت و عظمت ساکت
 و صامت می بودند نقیضت که مجلس آنحضرت هرگز از جماعت یهود و نصاری و اشغال ایشان که
 بردست او بیعت اسلام آوردند و از طوایف عصاة از قطاع طریق و ارباب بدعت
 و فساد و مذہب و اعتقاد که تائب میشدند ظالی بودند از یهود و نصاری که بیشتر از پانصد هزار
 طوایف دیگر پیش از صد هزار بردست او تائب شدند و از سوره سریرت باز آمدند و از
 اقسام دیگر خلایق خود چه توان گفت و خضر علیه السلام اکثر اوقات از حاضران مجلس شریف
 او می بود و از مشایخ عصر هرگز ملاقات نمیکرد و نیست می نمود بجلالت مجلس شریف
 او و میفرمود من اراد الفلاح فلیعلیٰ بلازمته هذا المجلس انتهى کلام اخبار الاخبار و در اشعۃ المعانی
 شرح الشکات للشیخ عبدالحق الدهلوی در ذکر مناقب امام احمد صبیحی آورده که از آنجاست
 حج و اسنای بر این علوم و مقام و رفعت مکان و قوت مذہب و اجتماع این امام اہل و اکرم
 آن است که شیخ الشیخ قدوة الاولیاء قطب الاقطاب و در احباب خوث اعظم شیخ محی الدین
 عبد القادر رضی اللہ عنہ و از صدہا حامل مذہب و تابع اقوال او است و در بہجت الاسرار
 نوشته است در مناقب و سکان یعنی علی مذہب الشافعی و احمد بن حنبل و ازینجا
 ظاہر می شود که آنحضرت را اجتماع و موافقت داشت بیک ازین دو مذہب و
 مشہور و معتبر است کہ ایشان جنبل مذہب اند و ذکر ایشان در ضابطہ واقع و ثابت است انتہی
 سلسلہ نسبت ارادت و بیس خرقہ او بدینو جاست فی التقیات الشیخ ابو محمد عبد القادر بن ابی صالح علیہ السلام
 الجبلی فی بیس الخرقۃ من ید الشیخ ابی سید المبارک بن علی الخرقوی و ہو لبسہا من ید الشیخ ابی الحسن علی بن
 محمد بن یوسف القرطبی الکامری و ہو لبسہا من ید الشیخ ابی الفخ الطرسوسی و ہو من ید الشیخ
 ابی الفضل عبد الواحد بن عبد الغزیز التیمی و ہو من ید الشیخ ابی بکر الشبلہ قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم

و صاحب اعلام الانصار بعد ازین بن نسبت را بدین وجه بیان میکند ابے بکر بن الشبلہ و ہومن جبید بغداد
 و ہومن کے سقطے من معروف الکفری من داود الطائی من حبیب العجی من الحسن البصری من علی بن ابی
 طالب و صاحب رنجات و صاحب قول الجبل و صاحب توتہ القلوب میگوید کہ معروف کرنی را دوست
 حاصل ست یکے انکہ بیان نموده شد دیگر انکہ معروف عن الامام علی بن موسیٰ الرضا عن ابیہ الامام
 موسیٰ کاظم عن ابیہ الامام جعفر الصادق عن ابیہ الامام محمد باقر عن ابیہ الامام زین العابدین عن
 ابیہ الامام حسین سبط الرسول صلی اللہ علیہ وسلم عن ابیہ امیر المؤمنین علی المرتضیٰ عن ابیہ صلی اللہ علیہ و
 سلم و الامام جعفر الصادق ایضا انتساب اے جبرہ ابے امہ القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق عن
 سلیمان الفارسی عن ابی بکر الصدیق عن ابیہ صلی اللہ علیہ وسلم انتہی مصنفان کتب اسناد الرجال اگر
 نام نامی انجناب را نیز کتب خود نموده باشند ازین منقصت انجناب لازم نئے آید بلکہ کتاب
 شان ناقص و نام نامی است کہ ازین نام نامی او خالی باشد۔

نعم ہر نظم و نشر را الحق | باشد ازین نام شان و حق

کتاب غیثۃ الطالبین و فتوح الغیب و دیوان غوثیہ تصنیف اوست و ملفوظات قادری مکتوبات
 قادری اگرچہ دیگرے تالیف نموده مگر کلام او ست و سلسلہ عالیہ قادریہ کہ منسوب باوست دین
 سلسلہ بسیارے از کبرارہ و موصول الی اللہ یافتہ بمقصود خود رسیدہ اند۔

قادیانی گزندین طایفہ را طعن قصور | حاشا مگر کہ بر ایم زبانین گلہ را
 ہمیشہ شیران جہان بستہ این سلسلہ اند | رو بہ از جلد چہ سان بایسلا دین سلسلہ را

انجناب عمر گرانمایہ را از اول تا آخر بر استقامت شریعت و اتباع کتاب سنت صرف نموده و ہرگز از غلبہ
 و ہوا ملازمت انہما نہ نموده بلکہ سلاطین و اعرام محتاج فیض او بودہ اند و اخبار انانیا را آوردہ کہ سلطان
 سنجرا از انجناب التماس نمود کہ اگر بارے دین و دار شریف از ندم ملک بستان کہ از انیم روز گویند
 در نصارت خاقانہ شہادارم انجناب استدعاے او را قبول نمود و این قطعہ نوشتہ بدو فرستاد۔

چون تہہ بخیزی رخ بختم سیاہ باد | خبر فقر اگر بود ہوس ملک بخرم
 زانکہ کہ با ختم خبر از ملک بخرم شب | صد ملک نیم روز بکچھ بخرم

اما خداق شریعی و اخلاق انحضرت نخبہ بود از انک علی خلق عظیم و جود از انک علی بدی مستقیم

بان جلالت قدر و علو منزلت و سقہ علم و رخصت محل که داشت با ضحفا مجاست کرده و با فقر تواضع
 نمودی و توقیر کبر و ترم بر صغیر و ابتداء اسلام فرمودی و بر مجاست اضیاف و طلبه صبر کردی و از
 مساوی و زلات ایشان در گذشتی و هر که پیش آنحضرت سوگند خوردی هر چند دروغ گفته قبول
 کردی و علم و کشف خود را بپوشید و با همان و پنهان چندان خوش خلق و کشاد و در دود و کرب و محاسن
 بنودی و هر که عصاه و جبار را اختیار قیام نکردی و هر که بر در امیر و وزیر رفتی و پیچیکه را از شایخ مصر
 در حسن خلق و وسعت صدر و کرم نفس و علوفت قلب و حفظ و رور و دیانت عهدت است و مشکات
 نداشتی نفیست که یکبار از آنحضرت بعد از شهر تنج برآمده بود چون بجای که موضعی است قریب بغداد
 رسید فرمود که در اینجا بنید که فقیر تو بکس تو گم نام ترا زوی نباشد تا اینجا فرود ایم هر چند اکابر و روسای
 انوضع منازل و بیوت عالیه میاساختند و التماس شرف نزول نمودند قبول نینقاد بعد از انقص خانه یافتند
 که پیری و عجز و صبیبه و روی بود آنحضرت بعد از طلب اذن از ان پیر شب اینجا نزول فرمود بدایا و نذر
 از نفوذ و اجناس و حیوانات بسیار آمد فرمود من از حق خود که دین اسباب دارم بر آدم و برای این بر
 دادم حاضران نیز موافقت آنحضرت از حق خود را نذر و تمام ان اموال و اسباب را تسلیم ان پیر کردند
 حق تعالی ان پیر را بر برکت قدوم او عنای و مکنی از رانی داشت که بچکس از ان موضع بود نفیست
 که روزی آنحضرت فقیر را دید که بخاطر شکسته در گوشت نشست است پرسید که چه حال داری
 و در چه خیال نشسته عرض کرد که بجانب شطرنج رفتم بودم و چیزی نداشتم که بملاح و هم تا بکنتم نشستم و از آب
 بگذرم هنوز کلام آن فقیر تمام نشده بود که شخصی مره بخدمت او در و در کاسه و نیار بود مره را فقیر داد و
 ان را بر و بملاح و ده بختی از شایخ عمر او را و صاف آنحضرت نوشته اندکان الشیخ محی الدین عبدالقادر
 رضی الله عنه ظاهر الوضوح و ایم البشر کثیر البها شدید الیما و رب الخنا ب سهل القیاد کریم الاخلاق
 طیب الاعراق عطا فاروق شوقا کریم الخلیس و بیضا ازاره مومگا و مالیت امین مساکنا و لانهم لفظا
 منه و بختی دیگر نوشته کان سید الشیخ محی الدین عبدالقادر رضی الله عنه سیر المع شایخ شیه
 کثیر المیت عجیب الدعوة کریم الاخلاق طیب الاعراق ابعد الناس عن الفحش اقرب الناس الی
 الحق شدید الباس اذانتک محرم الله تعالی لا یغضب لنفسه ولا یغیر غیره لایرد سائلا و یأخذ ثوبا
 کان التوفیق رایده و التائید معاضده و العلم من ذی القرب مودبه و الخطاب مشیره و الخذل سفیره و الانس

ندیمہ والبسطہ شیعہ والصدق رائتہ والفتح بضاعتہ والحلم ناعته والذکر وزیرہ والفکر سرہ والکاشفۃ خداوہ
والمشاہدۃ شفاوہ واداب الشریعۃ ظاہرہ وادامات الحقیقہ سرہ رضی المدعۃ -

اما کرامات خوارق عادات از انجانب از زمان ولادت تا این زمان چندان سرزد شدہ کہ بحساب
و تخمینال استقصای آن نمواند نمود فی النکات نقلا عن تاریخ الامام الیہ اسے -

واما کرامات یعنی الشیخ عبد القادر غار جتہ عن المحرر وقد اخبر فی من اورکتہ من اعلام الایمۃ ان کرامات تواتر
او قربت من التواتر بمعلوم بالاطاق انہ لم یطرطروا کرامات بغيره من شیوخ الافاق -

و از شیخ عبد الرحمن طغیونی نقل نمودہ کہ الشیخ عبد القادر سلطان الوقت وصاحب التصرف فیہ واز

شیخ ابو عمر یسینہ نقل نمودہ کہ خضر علیہ السلام اورا گفت با ابا عمر عبد القادر سید العارفین وقبایہ الوافین
من ہذا الوقت فلیک بملازمہ خدمتہ و غیظہم حرمتہ و از شیخ ابو سعید قبلوے اوردہ کہ گفت الشیخ عبد القادر

سہ برسہ الاکمہ والابرص یجی الموتی باذن المد تعالیٰ و در اخبار الانبیاء از شیخ علی بن یثیری اوردہ کہ گفت

ندیمہ پنج یکے از اہل زمان خود اکثر الکرامات از شیخ عبد القادر ہر وقت ہر کہ از ناخواہ کہ از بوی کرانتے

مشاہدہ کنند میکنند خوارق ظاہر میگردد و گاہی از وسے و گاہی بوی و نقاست

از شیخ ابو سعید و احمد بن ابی بکر خزیمی و شیخ ابو عمرو عثمان مرینی کہ گفتہ کرامات شیخ عبد القادر مثل عقد

منفرد و ندیمہ کہ ہر کہ در پیے یکہ در رشتہ کشیدہ شدہ اند ہر کہ از ناخواہ کہ بشمار و کرامات اورا ہر روز

ہزار ہا بشمار و چیز ہاے بسیار از وی و شیخ بزرگ شہاب الدین عمر وسروردے فرمودہ است کہ

الشیخ عبد القادر سلطان الطرق المتصرف فی الوجود علی تحقیق و کانت لہ الید المبسوطة من المد تعالیٰ

والفعل الخارق الدائم و از آنحضرت از ہر جنس کرامات نقل کردہ اند از تصرف در ظواہر خلق و دیوانہ

ایشان و اجراء حکم بر اہل وجان و اطلاع ضایر و اظہار سرایر و اعطای مواہب غیبیہ و اندر اعطای

لاریمید و تعریف و تعلیم حوادث و دواہی و تعریف کوان بحج و اثبات الہی و اتصاف بصفات الہی

واجبا و تحقق بخت افنا و انشا و ابراسہ اکہ و ابرص و تصحیح مرضی و تشفیہ عللا و طی زمان و مکان و

تھا و احراز زمین و اسکان و میر براب و طیر در ہوا و تعریف ارادات مردم و تعلیم طبایع اشیا و

احضار اشیا از غیب و اخبار از ماضی و آتی بلا شک و ریب و سایر انواع کرامات و خوارق

عادات بر سبیل اتصال و دوام بین الخاص و العام بر سبیل قصد و ارادہ مطلق بلکہ بر طریق انہار

دعوی برحق و در هر یک از این امور حکایات و روایات آمده است که قلم از تحریر و زبان از تقریر برائش
است و کتب مشایخ خصوصاً تصانیف امام عبداللہ یا شیعہ بدان فرین و شجون است و آنچه از شایخ
واقعا بوقت اولی که از بعضی مشایخ متقدمین کہ بزبان وی رضی اللہ عنہ بطریق کشف و اعلام الہی
از وجود شریفش خبر داده اند و در تعظیم و تکریم و رفع مکان و اعتراف شان انحضرت و انقیاد و اطاعت
احکام و اودام و خصوصاً در قول او قدس ہندہ علی رقبۃ کل ولی اللہ و صدق او دین قول و ہون
او و امور من عند اللہ صادر شدہ است بیشتر از آنست کہ تصور توان نمود و ہل از ان در ذوق الانسا کہ تخب
بجہ الاسرار است اورہ ایم رجاء للقبول و وسیلہ لا یموت الا یموت کیوذا تخیروا دن مشایخ بانکہ جناب بگوید
قدس ہندہ علی رقبۃ کل ولی اللہ و ہما اولیایہ وقت وضع کتاب نمایند تسلیہ کنند بسیار است و
تغیاب الناس در و من الریاضین شہ حکایات السامین للامام الیائشہ بالتفصیل مسطور است
حاجت با عا و نہار و مگر متاخرین اختلاف نمودہ اند کہ لفظ کل ولی اللہ عام است و اولیای دقت را
و غیر ان را پس چرا و باشد بعضی غلات گویند کہ مراد اولیای متقدمین و متاخرین میباشد و تحقیق
میگویند کہ اولیایہ وقت مراد است این قول سالم است و ماویل ضرورت نیست و اشکالی
لازم نمی آید و در صورت شق اول لازم می آید کہ صحابہ و ائمہ البیت و ممدی اخر الزمان و عیسے
علیہ السلام و خضر علیہ السلام در تحت قدم دے در آیند و ان بے ادبے است و اللہ اعلم بحقیقہ
الحال بالجملہ ان جناب افضل البشر در وقت خود بودہ و درین ہیج شک و اختلاف نیست و با اعتقاد مولف
بعد از صحابہ و تابعین و تابع تابعین و ائمہ البیت و ممدی اخر الزمان و عیسے و خضر علیہما السلام جناب
افضل البشر است اے یوم القیامہ و شانہ فی الاولیاء و کسان النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی الانبیاء
و ابن عبد البر کہ از مشاہیر علمائے حدیث است میگوید کہ مردان اخر الزمان ممکن است کہ از صحابہ بزر
افضل باشند بدین دعوی حدیثیہ ایراد نمودہ گواینقول او مقبول نیست اگر اینقول او بر سواب
باشد بیشک حضرت غوث از سیراے عام صحابی در مرتبہ قرب و ولایت افضل شدن می تواند
اگر چہ ان صحابہ بفضیلت صحابیت مخصوص باشند و اللہ اعلم بحقیقہ الحال چون کرامات انجناب بزرمان
جارس است ابے یومنا ہر مردان از ان فیض یاب میشوند پس کرامات سابقہ کہ ائمہ سلف و کتب
بہ خود ایراد نمودہ از انرا باز اعادہ نمودن بے فائدہ دانستہ ترک آن کردیم و آنچه خود از کرامت و شاہدہ

نموده ام بے کم و کاست ایراد میکنم و بالسد التوفیق مولف ان کتاب را معامله روی موشیج ان
طول ست مختصر انیکه با تمام غیا باخود شده در عتاب سلطانے و را دم اندالت نسبت بمن حکم
تید بدت ده سال با محنت شاقه مجبور دیای شور و ده هزار روپیہ جربانه صادر شد و نسبت
نبایب من همچون حکم الا انکه جربانه و سه پانصد روپیہ صادر شد زندگے وبال شر و بخود در مانیم و
از زمانے بود که استغاثه ان بعدالت عالیہ ہائے کورست کم سے شنیدند بالجلد توکل برخدا نمودہ استغاثہ
بدانجا بروم و زار ادا پھل ہزار روپیہ در ان امر صرت من گردیدند روی رہائی و نہ پاسے گریز تو سل بھرت
غوث رضی اللہ عنہ بروم تا انکہ شبے پنجاب دیدم کہ مکانے وسیع است و در ان تختے نہادہ و بر ان
تحت فرش ملکوت زلفیت انداختہ و تکیہ زردوزی نہادہ بالای تخت شخے خوش رو و خوش خوبر
و تکیہ زوہ من زیر تخت نزد پایہ ان نشستم حیرانم کہ این شخص باجلالت کیست ناگاہ معلوم شد کہ
حضرت محبوب سبحانے و قطب ربانی و غوث صمدانی سید بعدالفاو جیلانے اندیس پنجاب انکمال
نوش خلقے و خندہ روی بمن نگاہے کرد و پرسید احوال و کہ ام روز است گفتم روز پنجشنبہ گفت فضیلت
این روز چہ باشد گفتم این یوم است پس فضیلت او بر سایر ایام چون فضیلت این است
بر سایر ایام باز پرسید کہ فضیلت روز جمعہ چہ باشد گفتم روز جمعہ یوم السد است پس فضیلت او بر سایر ایام
مانند فضیلت خدای تعالیٰ بر مخلوقات باز پرسید فضیلت روز دوشنبہ چہ باشد گفتم دوشنبہ
یوم النبی است پس فضیلت او بر سایر ایام چون فضیلت رسول صلی اللہ علیہ وسلم بر سایر اناس
ازین جواب بسیار شادمان شد و تبسمی نمودہ گفت تو مگر غنیہ اپو سستہ مطاعونگی گفتم ارے
بعد از ان فرمود کہ چون دوشنبہ یوم النبی است پس انروز بہتر است و این سخن را سہ بار تکرار فرمود
چون انجواب در ادم فرستے و سروری بن روی آورد مگر بہ تعبیر ان پے نبردم کہ چہ معنی باشد بعد از
تفکر بسیار اندک امید دار شدم کہ شاید خدای تعالیٰ بر وز دوشنبہ بر من فضل کند
افرمین در میان زندان بہین بیچ و تاب بودم کہ معامله نزد حکام ہائی کور شد پیش شد
بعد از رو کہ بسیار دای مشرک کینپ بران قرار گرفت کہ برای تجویز ثانی مقدمہ و الیس رو دو را سے
مشرک و بران قرار گرفت کہ حکم عدالت ماتحت بحال و بر قرار باشد چون دو حکام با ہم مختلف شدند
معاملہ باجلال کمال تفویض نمودہ شد چون خبر بمن رسید نہایت ملول شدم و از ان خواب کہ

که مذکور آمد و ابو بکر با کل یابوس شدیم چه حکام اجلاس کامل اگر یک ازین دورای مودت نماند کارم تمام است اگر بالفرض رای تجویز ثانی نمی شود روی پای ندادم در کمال بی باغی بسر بردم چون شب درآمد بخواب رفتم بعد نصف شب بجنبای منم که در اجلاس کامل حکم عدالت ماتحت بحال گردیده و موافق فرستادن بعور در باسے شور از مجلس بردوان برآورده و مجلس علی پور برده اند و از انجا بقید بان بخبر پیغمبر و جهار نیز طیار رسست بعد دو سه روز روانه خبر برده بشوم و ان مجلس بغایت مستحکم است و دیوارها س و اینقدر بلند است که اگر مردم و ان نظر کند دستار از سر بفتند و دیوار از سنگ خاره است و دروازه بغایت مستحکم و آهسته است و مقدم و بیشتر نیست که از انجا بدراید من حیران و متفکر ایستاده با خود میگویم که از زندگان خدا کس باشد که درین زندان مارا بدر و خدا یا اگر چه یکسے نقد رت نداده که مرا از دست این ظالمان بے ایمان نجات دهد مگر تو قادری که مر اجات بخشے از تو این عجیب و غریب نباشد درین فکر بودم که دو کس سپاهی انیسرون متوجه دروازه زندان شدند و از کمال غضب دست در حلقه زندان زده زور کردند تا ان دروازه را پنج بر کنده شد از باب و را فکندند و یکراست بسوی من آمدند و دست من از دو جانب گرفتند و مرا کشان کشان بیرون میبردند من حیرانم که آیا ایشان کیستند آخر رسیدم که شما چه میسازید و مرا کجا میبردند گفتند ما سپاهیان سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ هستیم و این تو با ستغاثت بحضرت غوث رفته بودی حکم پای نسبت جو صادر شده و ما استعین فرمودند که از دست انگریزان تو را رهای و بهم میگویند که مرا بدر و روند و گفتند برو هر جا که خواهی اکنون بچکس را بر تو دستی نباشد و گفتند اکنون شما میر وید باز انگریز سہ پاسبان که اینجا بنید مرا می گیرند ایشان را زجر نموده گفتند چو ایستاد برو هر جا که خواهی که کسی را بجز نظر کردن در تو قدرتی نباشد این گفتند و رفتند و من ساعته در انجا متفکر ایستادم که شاید کسی مرا باز گیرد بعد از ان دیدم که سپاهیان و حکام نمی توانند که پیش من آیند هسته هسته خزان خزان بدر رفتم و بجانه خود رسیده فقر را داد و در دیش نمودم و از خواب برستم روز سیوم ان بود که از اجلاس کامل حکم شد که حکم عدالت اسفل منسوخ و مستر و گردید و فقیر باماب خود رهایی یافت و ان روز دو شب بود که بعد از ظهر علی ذلک و تاریخ صدور این حکم تاریخ ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰

که ازین دیار سفر کنند من پیش انجناب رفته میگردم و بگویم که پشت پناه من جناب شما. دید چون از اینجا
بروید دیگر حال من چه باشد دست مبارک بر سر من فرود آورد و گفت که دل شاد و اگر سال هم قرض
تو او خواهد شد و برادران تو نیز بسبب تو نجات خواهند یافت و دیگر هم براسه امری خایف مباش
که هیچ کم و بیش تو نرسد بیدار شد و غم غمیزم که از بشارت ادای دین یا نعمت مبارک بگذرد که دیگر هم براسه
خایف مباش که کم و بیش تو نرسد اندیشیدم که شاید باسه دیگر بمن متوجه است مگر مال کاخیر است
بهر حال بفضل الهی ان دین همدان سال بسبب تمام ادا شد و دین انعام بعد از نام شخصی ساکن
پیشا و ناگاه بیکرم جانگاه چوینستیس های کورث کلکتہ مسرنا من صاحب راقش نمود و بان سبب
با شتابه آنکه شاید او مرسته دارم و این بسیارش من بوقوع آمده حاکم بردوان شکاف نام را بوجه
ماند و کرد و اوقات دانستم که بخواهم من چه بود مگر الحمد لله بکاف بلا جرحی های یا نعم و دانستم از ان
تحت پاک برآمد و حق دیگر را شکست پیش آمد که برای دفع این هیچ چاره نماند از هر طرف مایوس بودم
و وسیله محضرت غوث بر دم شیشه خواب دیدم که انجناب بر تختی وسیع نشسته و نزاد و سز طفت است
و یک از ان شربت ایمان و در دیگر شربت علم و در دیگر شربت پیر است که یادم نیست مگر
انجناب چو ستم از نظر فیکه شربت ایمان ست مینوشد یکبار تو شیده ظرف بر تخت نهادن دست
فرز کردم و انرا گرفتم و قدری از ان نوشیدم بعد از ان با انجناب گفتم که این بود فضل شما که نوشیدم انجناب
بسیار بشادمان شدند و خندیدند بعد از ان از خواب بیدار شدم و تعبیر نمودم که حق تعالی مرا من برادر بعد
از ان ببرکت دیدار هاجون اوانکار شکل سبیل ترین صورته اسان گردید و مدعا بر حسب خواهش شد
علاوه برین بار بار براسه امورات مشکل انجناب مابدرگاه باری و وسیله نموده ام و حضرت قاضی الحاجات
حاجتم را روا ساخته باز ویم ساییده لعل و المنة ایک هم میداد فضل و کرم فضل خود و کمال میباشتم
و حضرت غوث را وسیله ساخته ام و متصرف نشسته ام دیده باید از پر و غیب چه ظهور یابد و در و فل
آورده که صد کس از علما و اذکبا حاق باهم متفق شده و هر یک سوائی مشکل از هر قسم اماده ساخته
براسه مناظره با حضرت شیخ ذر اند چون پیش و رسیدند هیچ نتوانستند گفت انجناب هر یک را
جدا گانه فرمود که سوال تو اینست و جواب ان این و هر یک تعجب و تعجب و متعجب بر گشتند و تفصیل ان قصه
در کتاب مذکور است رحمة الله علیه شایخ و علما و شعرا و مناقب انجناب تصاویر و غزلیات و رباعیات و

وقلعات انشانودہ اند بعضی ازان در میان سے ارم۔

خواجہ بہاء الدین نقشبند بخارے گفتے

مویع حسب سحالی مقدس قطب با قدا و سرور دغانی لیش یا قوت رہا بجئے پیکر کمالی بصورت یوسف ثمانے علا بخش جمالی خطا بخش مریدانے مریدش شیخ لسانی بلک عقل خاقانی بود بر گزشت زانی بہا والدین بر یانی	علی سیرت حسن ثانی محی الدین جیلانی حدیث فیض حقانی محی الدین جیلانی بہمت شاہ مردہ محی الدین جیلانی شفاعت بخش مریدان محی الدین جیلانی چہ خاقان عرش الوانی محی الدین جیلانی بقدر دین حقانی محی الدین جیلانی
---	---

قدسی

بدہ دست یقین الی لہ دست شاہ جیلانی ایک دست گیری خوش الاقطار قطب رہا نشان شان بچونی بیان سر کھونے کہ یگو تیرا در حسن بخوبی یوسف ثمانے نیا ناز جہا پاک اواز قدسی ان مانے	کہ دست او بود اند حقیقت ست یزدانی جید سید عالم زہی محبوب سبحانے بصورت مثل پیغمبر بیت مغنی ثانی کہ او محبوب یعقوب ست محبوب سبحانے بود یعقوبش گرا بشاد نجا ماہ کنعانی
--	---

ولہ ایضا

سرور کوان و مکان منظور انوار خدا سید و الانسب محبوب رب العالمین ہادی دوران نشان بادگار لمبیت عالم علم شریعت واقف سر خفے یوسف مہر صداقت عیسیٰ دین بنی پادشاہ دین و دنیا مجمع فضل و کرم عالم دنیا منور شد ز نور تقدست	منظر انوار یزدان نوح چشم مصطفیٰ قرۃ العین علی عالی ہم مشکل کشا والے جیلان سراج خانہ خیر النساء ساکن راہ حقیقت پیشوا علی تنہا موسیٰ طوحداقت ہم مقام ایندا نبیع جو دو سخاوت برج شاہ و گدا مرزا یا غوث الاقطار مرزا صد مرجا
---	--

سید شرف الدین عیسیٰ بن قطب الاقطاب سید محی الدین عبدالقادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہما

ولم يزل على ملك الحال الى ان توفي والرفاعي كبير الزاد وفتح الفاء وبعد الالف عین مملئة هذه النسبة الى جبل من العرب يقال له رفاعه كذا نقلت من خط بعض اهل بيته وادم عبيده بفتح العين المملئة وكسر الاء الموحدة وسكون اليا والفتاه من تحتها ثم بلا مملئة وهي عدة قري مجتمعة في وسط الماء بين واسط وابصرة ولما شتهر بالعراق والحد اعلم وفي النفحات للجاني سيد احمد بن ابى الحسن الرفاعي قدس سره

ذوالمقامات العلیه والاحوال السیئه خرق السیاحه علی یدیه العواید وقلب لالاعبان واطهر العواید
 ولكن اصحاب قبسهم الجید والرودی دخل بعضهم الزیران ویلعب بالخیات وبذا ما عرفوا شیخ ولا علی وادما بنحو
 بالمد من الشیطان وحی از اولاد بزرگوار امام موسی کاظم است رضی اللہ تعالیٰ عنہ ونسبت خرفه
 وے برنج واسطه بشیخ میرسد ساکن امام عبیده یوده از بطیاح ابو الحسن علی که خواهرزاده وی است
 گفته است که یکروز بر در خلوت وے نشسته بودم وپیش وی اواز کسی شنیدم چون نظر کردم پیش
 وے کسے نشسته دیدم که هرگز نش ندیده بودم سخته ورا زیا هم سخن گفتند پس ان شخص از وے
 که در دیوار خلوت شیخ بود بیرون آمد و چون برق خافت و رهو ابگذاشت پس پیش شیخ در آمد و پرسید
 که این مرد که بوده گفت تو ویرا دیدی گفتم اسے گفت او کسے است که اللہ تعالیٰ بر محیط را بوی مخافت
 میکند ویکے از رجال ارجو است سر روز است که وی مجور شده است امانید اند گفتم یا سید سبب
 مجبوری وی پیست گفت وے در یکی از خبرای بر محیط میتم است انجا سه شبان روز متصل با ان
 باریه بخاطر وے گذاشت که کاش این بابان در عمارات بود و بعد از ان تسفوار کرد و سبب این
 اعتراض مجور شده است پس من گفتم یا سید ویرا بمجوری وی اعجاز کرد وے گفت نه شرم داشتم
 گفتم اگر فرمانی من ویرا اعلام کنم گفت میکنے گفتم اسے گفت مرد گر بیان خود در کش و کشیدم و انرا
 بگو شتم سید که یا علی سبب بر سر برادر دم خود را در یکی از خبرای بر محیط دیدم در کار خود حیران شدم
 بر خاستم و اندکے بر ختم ان مرد را دیدم بروے سلام کردم و ان قصه را بوی بگفتم سوگند بر من داد که هر
 ترا بگویم خیال کن گفتم خیال کنم گفت خرفه مرا در گردن کن و مرا بروی دندین میکش و منادی
 میکن که این مرز اسے است که بر خدای تعالی اعتراض کند خرفه را در گردن وی کردم و خواستم
 که ویرا بکشم تا قتی اواز داد که اسے علی ویرا بگذارد که ملایکه آسمان بروی نزارے در آمدند و گریان شدند
 و خداوند تعالی از وی خوشنود شد چون ان اواز شنیدم بخود شدم چون بخود باز آمدم خود را پیش
 خال خود دیدم و اللہ که ندا شتم که چون رفتم و چون آدم و چون و قتی کسے از سیدے احمد تعویذی طلبید
 و کاغذ بیاوردے که بنویسد اگر سیاهی نبود سے کاغذ را بگرفتنے و بے سیاهی نوشتے و قتی بر اسے
 شخصے بے سیاهی بنوشت و مدتے مدید غائب شد و بعد از ان ان کاغذ را باز آورد و بر سیل انجا
 و گفت اسے شیخ بر اسے من دعاے بنویس چون در ان کاغذ نگریست گفت ای فرزندان کاغذ

نوشته است و بوسے داد و روزی و دقت از اصحاب وی بصره افتند و با ہم نشسته مستند و حکایت میکردند
یکی از ان دیگرے را پرسید کہ ترا درین مدت از ملازمت سید احمد چه حاصل نموده گفت تو ہر تائیکہ
میخواہی بکن گفت اسے سید میخواستیم کہ نامہ ازادے ما از و نوح ہمین ساعت از آسمان فرود آید
ان دیگرے گفت کرم خدای تعالی بسیار است و فضل وی بیست درین حال کہ ایشان درین
مقال بودند ناگاہ ورتے سفید از آسمان فرود افتاد و از برابر گرفتند در ان میچ نوشتہ نمیدید پیش سید
آمدند (یعنی سید احمد) و از حال خویش ناگفتہ ورق را بوی داد و چون سید (یعنی سید احمد) در ان وقت
نگریست خدا تعالی را سجود کرد و چون سر از سجده برداشت گفت الحمد للہ الذی انی عتیق اصحابی من النار
نے الدنیا قیل الاخرۃ گفتند ای سید امین ورق سفید است گفت بد قدرت بسیار ہی سنے نویسد
نور نوشتہ شدہ است گفتہ اند ویرا با کمال اشتغال بعبادات اشعار لطیف بودہ است نسبتا شعرا
المذکور و بعضے گفتہ اند کہ این ابیات را از قوال شنیدہ است و بران رفتہ از دنیا دو گیا و بعضی از اصحاب
ذکور است کہ بحجت سید عبد القادر جیلانی ہم رسیدہ و در ترقیۃ الصغیا اورده کردہ و از تہجد است
حضرت غوث الاعظم حاضر شدہ فایرہ ہای عظیم برداشت و از غائب محبت والدہ اش راحضرت
غوث الثقلین ہمیشہ نو خواندے ویرا ہمیشہ زادہ خود گفتے و بار بار بارہ وی فرمودہ شعر

کذا بن الرفا ع کان سنہ | لیسک لے طریقے و اشتغالی

ابو عبد اللہ الصومی قدس سرہ علوے بودہ حینے جدادری حضرت سید عبد القادر جیلانی
ست رضی اللہ تعالی عنہ و نجات اورده کہ وی از بزرگان مشائخ گیلان و روسای زہاد ایشان
بود و در احوال عالی و کرامات ظاہر بود و ہماختے از بزرگان مشائخ عمر را در یافتہ بود و مستجاب الدعوتہ
بود و متھے کہ در غضب شدہ حق سبحانہ تعالی از براسے وی زود انتقام کشید و ہر چه خواستے خدا تعالی
چنان کردے و ہر چیزیکہ پیش از وقوع ان خبر کردے چنانکہ خبر کردہ بودے واقع شدہ جانتے از
اصحاب وی بقصد تجارت بسر قنڈ رفتہ بودند نزدیک بسر قنڈ جانتے سواران لغارت ایشان بیرون
آمدند جامعہ تاجران شیخ ابو عبد اللہ را و ازادہ نزدیک در میان ایشان ایستادہ است و میگوید
سبوح قدوس ربنا اللہ و در شویای سواران از میان ما ہر سواران متفرق شدند و ہر کس
مواستے کہ سب خود را نگاہ اردو بعضے کوہ با افتادند و بعضے ہوا و دقتن از ایشان بیکدیگر

جمع توانستند شد از شمر ایشان برستند بعد از آن شیخ را و در میان خود و طلبیه زدند باینکه چون گمیلان بازگشتند و قصد باز برگشتن اصحاب شیخ نگرفتند شیخ هرگز از میان ما غایب نشد رحمه الله تعالی -

ایمراہیم بن سعد العلوی الحسینی قدس سرہ کثرت دی البواحق است جامع بود در میان سیرت
و طریقت و علم و دوح و نفحات مذکور است کہ وی شریفین است حسینے از قدیمان مشایخ است از اہل
بنداد و انجا بشام رفت و انجا متوطن شد و صاحب کرامات ظاہر بود و نظیر ابراہیم و ہم شیخ الاسلام گفت
کہ ہزار و دویست و اند شیخ شناسم از بن طاہفہ و علوی بودہ انکی ابراہیم بن سعد دیگر ہمزہ علوی
صاحب کرامات تنبیہ این قول مقصود آن میشود کہ در میان علویان بغیر این دو کس کسے وے
صاحب کرامت نہ باشد و حال آنکہ چنین نیست این قول او اگر بظاہر بگیریم چنان مستفاد میشود کہ
از میان مشایخ کہ با ایشان معرفت میدارم دو کس علوی بودہ اند و این پنج اشکالے نیست کہ میتواند
کہ مشایخ علوی بغیر این دو کس یاد آشنا بودند و اگر این مراد باشد کہ از بیضاہفہ فقط ہمین دو کس تا
زمان او وے بودہ اند این قول خطای فاحش است فخر برانہی و ہم در نفحات آورده کہ ابراہیم سعد
او ستاد ابو الخارث الاولی است ابو الخارث الاولی سے در ابتدا سے ارادت پنا خود خاکید نہ خورده
بود بے باران پیش ابراہیم سعد رفت و وی در راہ بود پایے برابر نہاد و ابو الخارث را گفت دست
بیار دست بوی داد پای دی در اب فرو شد ابراہیم گفت پایے تو در خاکیندہ او بخت است باین
سخن و ایراد مطالبہ و عتاب کرد بان کاریس گفت تو نہ جویندہ این کار سے برو و از خلق غارت گیر
فرغت دل جوئی و گرد گرد و ہم ابو الخارث گوید کہ ابتدا سے دیدن من ابراہیم سعد را ان بود
کہ دیگر ابراہیم و ہم از اولاس بغیر بیت کہ بیرون ادم در راہ بستان باز خوردم گفت کہ من ہم با شما ہمہ
دو تن از ایشان جدا شد ندن من نامزد و یک تن وان ابراہیم سعد علوی بود و شریفین بود حسینے گفت
تو کجا میرے گفت ہم بشام رفت من کہوہ نگام میروم بعد از ان جدا شدیم اما ہمیشہ کتابت وی سچ اند
و ہم کہ گفتہ کہ روز سے با ابراہیم سعد علوی انکہوہ نگام می ادم مشکری در ان گوش زسنے را گرفتہ بود ان
زن کا استغاثہ کرد و ابراہیم بان لشکر سے سخن گفت قبول نکرد و عاگردان اشکرے وزن ہر دو بغیانہ
بعد از ان زن برضا ست و شکری برو من گفتہ دیگر باتو مصاحبیت نکنم کہ تو مستجاب الدعوتے
میرے سم کہ از من بے ادبی ظاہر شود و بر من دعا کنے گفت ایمین نیستے گفت منے پس وصیت کرد

گفت تا بتوانے بکسر چہ سے از دنیا قناعت کن تو ہم وی گفتہ کہ روزے در اول اس نشستی بودیم
بجست بیرون رفتن در حرکت آمد بیرون ادم ویدم کہ شخصے در میان درختان نماز میگزارد و توبت
او فرود گرفت چون نیک نظر کردیم برایم سعد بود نماز را تو ماہ کرد و سلام داد و بکنار بحر آمد و لب بجنایند
ما بیان بسیار صفت کشیدہ روی بوی نہاد و نجای طر من گذشت کہ صیغہ زان کجا اندر ہم متفرق شدند
پس گفت اسے ابو الحارث تو مرد این کار نہ میر تو باو کہ دین یگما از خلق پنهان باشی و بقیلے از
دنیا بسازستی تا اہل توبہ رسد و غائب شد دیگر ندیدم و در انتہی قصہ ملاقات ابو الحارث با برایم
در راہ شام و بعد از ان جدا شدن و من بعد از کوہ لکام با ہم فرو دامن تطبیق شے باید شاید کہ چون ہم
بر کوہ لکام رفت ابو الحارث بسوے شام رفت بعد از ان ابو الحارث بکوہ لکام آمدہ و بجست وی
رسیدہ دستے تعلیم یافتن بعد چون از اینجا فرو دے آمد دیدن حالات و سے از تو بر رسیدہ جدا
شد و رفتند وی و قصہ خاکیند و غیرہ راست نمی آید و الد عالم حقیقۃ الحال -

حمزہ بن عبد اللہ العلوی الحنفی قدس سرہ کینت او ابو القاسم ست فی النقیات مسافر
شہ الباقیۃ علی التوکل سنین اقبال لم یقع جینہ علی الارض سنین فی الحمد و کان الیوم مونس
اسفارہ رکوعہ ولای الفتر نے الذکر حمزہ علوی شاگرد ابو الحارث تینے است وی تسک اگر سنہ در بادیدہ وی
گفتے شک سیر از معلوم ست وی گفتہ صوفی را در بادیدہ ان لکام باید داشت کہ در جہر کہ صوفی در سفر
در حضر است رحمہ اللہ تعالیٰ -

امیر سید علی بن شہاب بن محمد الحمدا فی الملقب بعلمہ الثانی قدس اللہ تعالیٰ سرہ
فی النقیات جامع بودہ است میان علوم ظاہری و باطنی ویرا و علوم اہل باطن مصنفات مشہور
است چون کتاب اسرار النقطہ شیخ اسما و اللہ و شیخ فیصل الحکم و شیخ قصبہ و زین العابدین و غیرہ الملک
و غیر ان و سے مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبد اللہ المزدغانی بود اما کسب طریقت پیش صاحب
الربین الاقطاب نقی الدین علی دوستے کرد چون شیخ نقی الدین علی از بنا رفت باز رجوع بشیخ
شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان چیست وی توجہ کرد و گفت فرمان انست کہ در اتقای بلاد عالم
بگردے سہ نوبت پنج مسکن را سیر کرد و صحبت ہزار و چہار صد و سے را دریافت و چہار صد را
در یک مجلس دریافت و در ساوس ذی الحج سنہ ست و ثمانین و سبعمائتہ نزدیک بولایت بکسر

فوت شد و از آنجا بختلانش نقل کرد در مرتبه السد تعالیٰ فی علام الانبیا المکفوی لسان المعصیہ بقوت
 التسلیح عن البیاض الناسوتیہ والمتوسل الی السجات الدیوبیہ الشیخ العارف الربانی والعالم المصداق
 امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی قدس السد تعالیٰ سرہ کان جامعاً بین المعلوم والمجهول
 والباطنی والظہری مضفات کثیرہ فی علم التصوف مثل کتاب اسرار النقطہ وشرح اسماء الہدایہ وشرح
 قصص الحکم وشرح تفسیر حمزہ فارسیہ وغیرہ و من خلفاء الشیخ العارف الربانی خواجا سحاق الحفصی
 والشیخ السید الامیر عبد المذین بززش ابادی جد السید الامیر المحرم نعیم الملکۃ العثمانیۃ کان القیاس فی
 دولۃ السلطان سلیم خان استاذ السد بروہ سندہ و تابع و تلامیذہ و کان السید علی الہمدانی
 جمع الادراہ و اختار با من اورا و الشیخ الذین کانوا فی عصرہ و شرح فیہ و با من ایدینہم السد الشیخ
 و تفسیر من النواریم القدسیۃ و تنجیم من جوامع کلماتہم الانبیۃ و سما بالادراہ و الفحیمۃ و ہی یوم
 اورا و الانواران الکبریٰ و الشیخ الجلیل السید علی الہمدانی اخذ بطریقہ عن نفی الدین علی دوسے و الشیخ
 محمود المزدغانی و تاجا عن غلام الدود السدانی و عن نور الدین عبد الرحمن الاسفراہینی و عن شیخ جمال الدین
 احمد بن قحانی عن نفی الدین علی اللاعن الشیخ الکبیر ابی الجناح نجم الدین الکبیر عن الشیخ اسماعیل الفیہر
 عن الشیخ ابی النجیب سنیا و الدین عبد القادر السد و دوسے عن ابی الفتوح عن الشیخ احمد الغزالی
 عن ابی بکر النسیج عن ابی القاسم الکراکائی عن ابی عثمان المغربی عن ابی علی الکاتب عن ابی علی
 الرودبار عن السید الطائیفہ ابی القاسم حبیب البغدادی عن سری السقطی عن معروف الکرمی
 عن داؤد و الطائی عن حبیب النجفی عن حسن البہری عن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم انہی میگوید
 فقیر مولف ان کتاب کہ معروف کرمی را در نسبت حاصل است یلی کہ بیان شد تعجب است از
 کفوی کہ نسبت قوی از ترک نمودہ و ان اینکہ معروف الکرمی عن الامام علی بن موسی الرضا عن ابیہ الامام
 موسی الکاظم عن ابیہ الامام جعفر الصادق عن ابیہ الامام محمد الباقر عن ابیہ الامام زین العابدین عن
 ابیہ الامام حسین سبط الرسول صلی اللہ علیہ وسلم عن ابیہ امیر المومنین علی المرتضیٰ عن ابیہ علی بن ابی طالب
 و سلم الامام جعفر الصادق ایضا انتساب الیہ بنده علیہ السلام القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق
 عن سلمان الفارسی عن ابی بکر الصدیق عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہی ثم قال الکفوی سمعت
 شیخنا و سیدنا المولی العارف الربانی الشیخ محمد بن یوسف الکرمی السمرقندی یکلم عن شیخنا و سیدنا

عبد اللطیف الجانی عن شیخ النعمانی الاظم حاجی محمد الجوشانی عن شیخ شیخ شاد بیدازری عن شیخ خیر
الملقب بالرشید عن شیخ السید الامیر عبد الله البرزنجی ابادی عن شیخ المرشد الکامل والشیخ المکمل اسحاق
الخلعانی عن شیخ قدوة العارفین دایم السالکین منبع المعارف الربانی معدن اللطف السجانی السید
علی الهدانی الجامع اولوالفقیه وفتیها من جوامع کلماتهم القدسیه علی حسب مالکاتهم الانسیه ای
فی نامه ان المملایکه فیه و نهائیه شعبه جبارکاه ویطوفون حول العرش و فی ایدیه طمق من نور ملک
من الامه و الجواهر شریون ثم قال الشیخ قد السمرقند و لهذا مشایخنا کما ان القیرون فی شعبه جبارکاه
ومن تصانیف ذریه الملوک و به کتاب لطیف و انشاء و سریه متسل علی اوزم قوامه السلطنه القصور
و المعنوی و بنی علی ذکر احکام حکومته و الولايات و تکمیل السعاده الدنیوی و الاثروی و مرتب علی عشره
ابواب الی اخره ذکر سیرت سید محمد بنی که خلیفه وی بود در محل خود خوابد آمد.

سید برهان الدین محقق الترمذی قدس الله تعالی سره وی جامع بود در میان شریعت و طریقت
و علم و عمل و دانشمندی بزرگ بود فی النکاحات وی سید هست حسین از ترنما است از مریدان و تربیت
یا قنکان مولانا سباء الدین ولد و سبب اشرف وی و خواطر در خراسان و ترنم سید مرادان شهر
بود هانروز که مولانا سباء الدین ولد فوت شد وی در ترنم یا تبعی نشسته بود گفت دریا که حضرت انشاء
و شیخ ازین عالم حلت فرمود و بعد از چند روز بخت تربیت مولانا جمال الدین بقونیه متوجه شد
و خدمت مولانا مدت نه سال در خدمت و ملازمت وی نیازمندی و ترقیبها یافت گفته اند که چون
خدمت شیخ شهاب الدین سهروردی کرد برده بریدان سید برهان الدین سید بر فاکستر
نشد به بود از جای بچینید شیخ از دین عظیم کرد و نبشست و سخن واقع نشد مریدان پرسیدند که جواب
سکوت چه بود شیخ فرمود که پیش اهل حال زبان حال نماید زبان قال پرسیدند که ویرا چگونه یافتی
گفت که در یابوست موج پرازور ر معانی حقایق نمدی بغایت اسکار و بغایت غایت پنهان و
خدمت شیخ صلاح الدین رحم الله از جمله مریدان سید بوده و سید میفرموده که عالم را شیخ صلاح الدین بنحیث
و عالم را مولانا و قرابت که سید و الفتح فی صریح است سلام الله و تحیات علیه علی جمیع عباد الله الصالحین.

سید عبد الله البرزنجی ابادی قدس سره علوی بود حسین شافعی المذهب اشعری العقیدات
و اعلام الانبیاء و اجدادنا و او دره باخض ان بنیست الشیخ العارف الربانی والمرشد الکامل

انصافاً فی مجمع الفنون الجاهدة فی معجمون المشاهدة ففتح كنوز الحقائق مصباح رموز الدقائق شریعت العزیز
 السيد عبد السلام البرز ش ابادی كان فخر زمانه ومقدم اوانساباً وحسباً وكان نقيب السادات الاشراف
 بمملكة خراسان وكان نقيب المملكة السيد المحترم المكنون فیصل سبه الیه وهو جد ایچك ان الشيخ
 اعارف بالله عبد الطیفت الحجامی الخدیو من لما قدم هذه الیار طلبه السلطان الغازی سلیمان خان
 فدخل علیه یقال ان السلطان المذكور اخذ منه التلقین وكان مریداً له في انشاء الصلوة
 عن سبب سجد الشيخ الى مصلیة ففعل جناباً الى هذه البلدة الوهابية لزیارة
 فخر ونا السيد محترم فانه نخل الشيخ الاعظم السيد عبد السلام البرز ش ابادی وهو رجل عظیم القدر شریعت
 النسب اخذ التلقین وادب الطريقة عن خواجة اسحاق النعمانی عن الایر السيد علی الهادي عن الشيخ
 محمود المزدقانی عن عبد الرحمن الاکبر عن جمال الدین احمد الجوزقانی عن نعمی الدین علی الاکبر عن مجد الدین
 البقعة دای عن نجم الدین الکبری عن اسماعیل القیسری عن شباب الدین السهروردی عن احمد الغزالی عن
 ابی بکر السلاج عن ابی القاسم الجرجانی عن ابی عثمان المغربي عن ابی علی الکاتب عن ابی علی الرودبار
 عن حمید البغدادی عن سري السقطی عن سعید الکرمی الی انرا النسبة كما مر فحفظنا هذا ذکر سيد علی هادي
 این نسبت با منظور نوشته شد که اسماعیل قیسری از ابوالنجیب سهروردی ووی از ابوالفتح ووی از احمد
 غزالی ودرینجا بجای اسم ابوالنجیب شباب الدین نوشته ونام ابوالفتح ترک نموده مگر صحیح است که در ذکر
 علی هادی گذشت واما علم وشیخ رشید خرقه از سید عبد الله پاشیده بعد از ان گفت شیخ عبد الطیفت
 که بدان ای سلطان که سید عبد الله صحیح النسب وکثیر الحساب وودله مقامات عالیة وکرامات سامیه
 مع ذلک بود نقيب الاشراف در دیار خراسان وبود کسی درینجا نقيب محترم که یاده کند تعظیم و تفریح ورا
 نزد سلطان و ارکان السلطنة تا اینکه بلند شد امر او و کار او بالا گرفت تا اینکه نزاع نمودند و در بالا نشین
 و را عیاد و شیخ الاسلام مفتی الانام مولی العظم استاذ العالم ابو السعد و العماوی و بود که اول ملازمت
 میکرد و در وازه و بلکه در وازه خویشی او و بود من که در بعض از روزها شب با حاضر میشد و مجلس
 عالی او پس نشیند با هم که در میگو زبان خود را بروی و بیشتر طعن میکرد و او را و میگفت ای اعیان
 چه میگوید شیخ الاسلام و مفتی الانام و زکوة و حج بیت الله الحرام و بود و شیخ الاسلام صاحب شریعت
 عظیم طلب کرد اجازت برای حج از سلطان پس نزد دست داد و توفی السید احمدی و تا بنش تسامیه

رحمة الله تعالى -

خواجه ابو احمد ابدال حشمتی قدس سره علوی بود چنانچه از علمای آتقیای طایفه صوفیه ذوالمقامات العالیه
 والمالات السنیة صاحب سماع وجد وصال بود و نیز از لایحه الاصفیا نسب او بدینگونه ذکر نموده که ابو احمد بن
 سلطان فرسان بن ابراهیم بن یحیی بن حسن بن مجد العالی الشیخ و بعد العالی بن ناصر الدین بن عبد الله
 بن الحسن بن الحسن بن امیر المؤمنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم مخفی نمائند که بعد از آن شخص پسری ناصر الدین نام
 نداشت تا اینکه در پنج نام چندین دیگر فرو گذاشت شده باشد و صاحب خرنیه در بیان سلسله نسب
 غلطی نموده مگر اینکه معلوم است درین شک نیست چرا که دیگر مقتضایین برین قیایل اند فی النکاحات
 وی پس سلطان فرسان است که از شرفهای حسنا است و امیر نو لایست بوده و برخواهری بوده لیاقت
 صالح شیخ ابو اسحاق شامی بنان دی امدی و طعام وی خوروی روزی ویرانگشت که برادر ترافرنزی عواید
 بود که دیر نشانی عظیم باشد می باید که بمافطت حرم برادر خود گیتی تا در ایام حل چیزه که در آن حرسنه
 و شبیه باشد بخوردان ضعیفه صالحی بوجوب فرموده شیخ ابو اسحاق بدست خود میسبان نیسته و مبارار
 فرستادی و بفرختی و بمحتاج حرم برادر خود میا داشته تا در زمان خلافت مقصم بالله خلیفه متولد شد
 و همان صالح او را در خانه خودش از جد حلال پرورش میداد و گاه گاه که شیخ ابو اسحاق بنان دی است
 و در او ان محبت که خواجه ابو احمد بر میدی گفته که ازین کودک بوی ان می آید که از وی خاندانی بزرگ
 ظاهر گردد و او حال عجمیه و نا مرغیمه مشاهده افتد و تنه که خواجه ابو احمد بن سبست سالگی رسیده
 بود همراه پدر خود سلطان فرسان و بقصد سکار بجانب کوه رفت و در انشای تسکنا را پدر و اتباع جدا
 افتاد و بمیان کوهی رسید دید که چهل تن از رجال الله بر سنگ ایستاده اند و شیخ ابو اسحاق شامی بمیان
 ایشان است حال بروی بکشت از اسپ فرود آمد و در پای شیخ افتاد و اسپ و سلاح هر چه داشت
 گذاشت و پیشینه در پوشید و با ایشان روان شد هر چند پدر و اتباع وی او را طلب کردند تا
 بعد از چند روز خبر آمد که وی با شیخ ابو اسحاق در نملان موضع از ان کوه با بوده است پدرش حتی را بفرستاد
 تا او را در وند هر چند نبود و اند و بند نهادند ویران آنچه در ان بود با نیزه افستند و او را گویند پدرش را فغان بود
 روزی فرصت یافت با نجا و او را مرد در ان محکم سبست و فغان را شکستن گرفت پدرش را نگاه کرد و ندید بام
 برآمد و ان غایت غضب سنگ بزرگ برداشت که از دوزخ بالای بام بروی زندان روزنه فرستاد و

سنگ را بگرفت باز سنگ و بهو اسعلق بایستاد و بر اینچ نوعی نقتی رسید چون پدرش انحال مشا به کرد بر
 دست وی توید کرد و وز وی امثال این کرامات و خوارق عادات نه چندان ظاهر شده است که
 تبصیل ادا می توان کرد و ولادت او در سنه سیستین و یاتین و وفات وی در سنه خمس و
 خمسین و ثلثمائیه و عمر شریفش نو و پنج سال بوده در خزینہ روز ولادت راشتشم رمضان سنه مذکورہ روز
 وفات غره جمادی الثانی سنه مذکور گزیده در خزینہ آورده که خلاصه اش اینست وی چون بهفت سالگی رسید
 اکثر در مجلس سماع خواجہ ابواسحاق شامی حاضر شدی و تعلیم علم ظاہری حمیزا وی یافت و بعد شازندہ سالگی
 از تحصیل علوم ظاہری فراغت یافت و مرید خواجہ شد از خلق خلوت گزید و مجاہدہ مشاقت پیش گرفت
 چنانچہ بعد ہفت روز طعام خورد و وضو کردی و زیادہ از سہ فقرہ بخوردی و بعد از چہل روز بقبضای
 حاجت انسانی در بیت انظار رفتی پس بہشت سال ریاضت شاکت کشید و تا سہ سال پشت بر بستر
 خواب نہ نهاد تا آخرت خلافت یافت چون کرامت او مشہور شد علمای عمد بر او قصد بردند و در باب ششین
 سماع زبان طعن بر خواجہ بکشادند و مخفے درین باب نوشتہ پیش امیر نکر کہ حاکم عادل و خال حقیقہ خواجہ
 بود بر دند و در خواست بحث نمودند چنانچہ مجلس عالی ترتیب یافت پس از اکابر و علمای عمد و راہنما
 جمع آمدند و خواجہ را ہم طلب کردند و ارادہ نمودند کہ چون خواجہ بیاید ویرا تعظیم کنند بعد از آن چون وی بیاید
 بے اختیار تعظیم و استقبال بجا آوردند و بر بالاسہ صف نشاندند و بخت مسئلہ سماع اعجاز نمودند و خواجہ
 محض اندہ نام خافے داشت امی محض بود و باو مخاطب شدہ فرمود کہ جواب بده او خود را در آن وقت
 چنان یافت کہ محدث نرو فقیہ ترازوی در آن زمان ہیکس نبود و وجہ اب شانی داد کہ علما خاموش
 شدند و خجل و سرنگون گشتند خواجہ برہر کہ نظر انداختہ صاحب کرامت شدہ و اگر عرض بودہ
 شفا یافتہ و صین سماع چنان نوری روشن از جبین مبارکش طالع شد کہ بعد ان تا با سامان رسید
 و حال بکہ این احوال حضرت شیخ زار و وقت مخصوص و غلبہ حالت بودند انکہ ما ہم بود و اللہ ہم بتیقہ الحال
 خواجہ سید محمد بن ابی احمد شیتہ قدس اللہ تعالی سرہ ولادت او بقول صاحب خزینہ یلیست
 عاشر الحرم سنہ احدی و ثلثین و ثلثمائیه و وفات وی بقول مولانا جامی سنہ احدی عشر دہ جائزہ
 روز وفات بقول صاحب سیر الاتطاب چہار دہم ربیع الاول و بقول صاحب نہضتہ غرہ رجب
 بالجلد عمر شریفش ہشتاد سال کہ پیش و مولدہ و نمش چشت است فی انفحات دی بعد از وفات

پدرتقای مقام دی بود و بوجوب فرموده پدر بزرگداشت و چهار سال پیش بنود تحصیل علوم دینی و معارف فقهی کرده بود و روز پدر و سر تمام داشت از دنیا داهل ان بغایت محنت بود همواره بزرگوار کنیا ترخص بنیو گشت چون اول و آخر بزرگ دنیا خواهر بود و خود از غرور و فریب وی نگاه می باید داشت و فتنه نمود و جنگلیکن بغزو و سومات رفته بود و خواهر را و واقعه نمودند که بید و گاری وی می باید رفت در سن هفتاد سالگی با درویشی چند متوجه شد چون انجار رسید بنفس مبارک خود با مشرکان و عبده اصنام هماد کرد و در و زسه مشرکان غلبه کردند و لشکر اسلام پناه به پیشه آوردند و نزدیک بود که شکست برایشان آید خواهر را در چشت مرید است بود اسیان نمود که کونام خواهر او از دوا که کور یاب در فانی کاکو را دیدند که اضطراب سیک و چهار بنید و تاشکر اسلام نصرت یافتند و کافران هزیمت کردند و در همان وقت حیدر کاکو در چشت دیده بود که لکلا سیار آتش شده بود و دیوار ستانی زواری سبب پر سیده بودند همین قصه را گفته بود استاد مردان رتبه المده علیه از قصبه بخان خواف از مردان خواجاست و سالها کلوخ استخوان و آب و نفوی و برامه میا داشت روزی که او را بر اجبت بوطن امر کردند بگریست و گفت که من طاقت مفارقت شما نگذارم خواهر کرم نمود و گفت هر وقت که ترا از وی دیدار نماید باشد چرا سبای حیا سانه و مسافت های مکانی مرتفع گردد و ما را از بهنجاییش و بهنجان بود و دایما آستاد میگفتی که من از بخان چشت را می بینم رحم الله تعالی -

سید یوسف بن محمد بن سماعان چشته قدس الله تعالی سره دی بقول صاحب خزینه حسن الحسینه است و سلسله نسب او بدینجه بیان نموده که یوسف بن محمد بن سماعان بن سید ابراهیم بن محمد بن حسین بن عبد الله الملقب بعلی اکبر بن الامام حسن العسكري بن علی النقی بن محمد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن ائمه المؤمنین علی الرضا بن علی النقی بن محمد بن جعفر بن حسین بن صاحب خزینه در بیان این نسب خطای فاحش نموده چرا که عبد الله را پدر حسن عسکری شمرده و حال آنکه حسن عسکری بغیر از محمد که او را محمدی گویند اولاد دیگر نداشته و با اتفاق مؤرخین ثابت است که ائمه ائمه حسن عسکری باقی نمانده مگر محمد که بر عظم شیعہ مفقود و زودا هستند و فوات یافته و از وی نسل نمانده پس زودا هستند نسل او منقطع است و زودا شیعہ مفقود است شاید سلسله نسب او بزرگوار باشد که عبد الله را پدر امام موسی کاظم است الی انتر النبی بالجملة علوی بود و عالم و متوق و در اکا بر صوفیه بود

است و صاحب سماع و وجد و خال بود و فات وی ثالث رجب سی و تسع و خمسين و اربعه مائتین فی النسخات
وی خواهر زاده خواجہ محمد بن ابی احمد است و مرید تربیت یافته وی خواجہ محمد تاشقست و نجبال تہاہل
نشده بود ہمیشہ داشت کہ خدمت وی کردی و خوردن و پوشیدن از دست رشتہ وی بود
و سن وی پچاس رسیدہ بود و بسبب خدمت برادر داشتہ قال بطاعت خداے تعالیٰ میل نرؤج
نذاشت شبہ خواجہ محمد پیر بزرگوار خود ابو احمد را در خواب دید کہ گفت در ولایت شاقلاان مردی است
محمد بن سمان نام تحصیل علوم کرده و روزگار بصلاح گذرانده خواہر خود را با وی عقد کن خواجہ و برا
طلب داشت و ہمیشہ را با وی عقد کرد و وی ہم در حقیقت متوطن شد خواجہ یوسف از ایشان
متولد شد خواجہ محمد بعد از شصت و پنج سالگی تہاہل شدہ بود اما ویرا پنج پسر سے بزرگی نرسیدہ بود خواجہ
یوسف را بنزلہ فرزند میداشت و تربیت میکرد تحصیل علوم و سلوک راہ خداے تعالیٰ ولایت
ینمود بعد از وفات وی قایم مقام وی شد خواجہ یوسف را بعد از چار سالگی میل انزوا و انقطاع
شدہ خواست کہ نزدیک بزر خواجہ حاجی مکی کہ بسیار بزرگ بودہ و شیخ ابوالحاق شامی زیارت
ایشان را بسیار میکرد و چاہے نماز و زمین بکند با شارت بالقت غیبی ان موانع را کہ حال چاہے خانہ وی است
اختیار کرد و چون میل وکلانہ آوردند زمین بقیات حکم بود چنانکہ پنج کس از اہل انوار است کنند خواجہ بکندہ برخواست
و بدست مبارک خود انچاشتگاہ نامناز پیشین انرا با نامہ رسانید و مدت دوازده سال در انجا بسر
برد و چند ان سکر و و ہشت و ولد و حیرت بروی نمایاں شدہ بود کہ گاہ بودی کہ چون خادم اب و وضو برد
وی ریختہ و نامناست و وضو از خود غایب گشتہ و یک ساعت کا پیش در ان غیبت ماندہ و باز حاضر
شدہ و وضو را با نامہ رسانیدی در انوقت کہ شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبد اللہ الانصار سے
المر وی تقدس سرہ اللہ تعالیٰ بزار حقیقت رسیدہ بود بادی ملاقات کردہ است و بعد از عاودت
بہارت در بناس و مخاض استخوان وی میگرد و عمر خواجہ یوسف بہشتاد و چہار سال رسیدہ و در وقت
وفات خود پسر زمین خود خواجہ قطب الدین مودود را تحصیل علوم و صیبت کرد و قایم مقام خود گردانید
رحمہ اللہ تعالیٰ۔

مودود بن یوسف پیشہ قدس اللہ تعالیٰ سرہ در خزینہ آورده کہ در عمر ہفت سالگی قرآن حفظ کرد
و در عمر شانزده سالگی کمال تحصیل علم رسید و کتاب منہاج العارفین و خلاصۃ الشریعت تصنیف

کرد حق تعالی او را قبولی عظیم داده بود چنانچه از بیت المقدس تا نواحی حقیقت و بلخ و بخارا و غیره میسر نمود و هزار
خلیفه داشت و مردانش را صدی و نه میانیته بود و فرار وی محل اجابت دعا است و اولاد او نیز شتر
بوده اند چنانچه خطه حقیقت از اولاد وی معمور است ولادت وی سنه ثلثین و اربعه هجری و وفات وی
سنه حجب سنه سبع و عشرين و ثمانیته و وقتیکه پدرش وفات کرد عمر او وقت نسبت و نه سال بود
در نفقات گفته که عمر او وقت بست و شش سال بود و هذا هو الراجح برین تقدیر ولادت او سنه
ثلاث و ثمانین و اربعه هجری باشد و مدت عمرش بقول اجماع نو و چهار سال است و السلام علیکم فی النفاث
وی در سن هفت سالگی قرآن را با وضوح آن حفظ کرده بود و تحصیل علوم اشتغال سیدانست چون
و انچه بزرگوار وی خواجده یوسف از دنیا برقت و وزیر بجای خود بنشاند وی بخیال حمیده موصوف بود و
با فعال پسندیده معروف و مردم از ولایت همد و مقام عقاد و محبت و انقیاد ارادت وی بودند و
توفیق شرف صحبت و دولت تربیت شیخ الاسلام احمد الناصبی الجامی قدس الله تعالی سره نیز یافتند
در انوقت که حضرت شیخ الاسلام احمد از ولایت جام سمره تشریف آورده بود خواص و عوام مشاهده
کرامات و خوارق عادات که از ایشان ظاهر میشد نمودند و همه مرید و معتقد وی شدند و این قصد در
اطراف و اکناف از ولایت انتشار یافت و از نواحی هرات توجه فرماز متبرک حقیقت شد خبر آمد که خواجده
مردود چشمه مردیان بسیار جمع کرده است سیه آید ما شیخ الاسلام را از ولایت بردن کند انتخاب
شیخ الاسلام از او پوشیده میداشتند و وی خود از همه بهتر میدانست چون روزی با برادر سفره خوردند
گفت که سائته صبر کنید که جماعتی رسولان در راه اند چون سائته برادر خادم در آمد که انجاعت رسیدند
ایشان را در آورند و سلام گفتند و جواب شنیدند و طعام خوردند و سفره برداشتند شیخ الاسلام گفت
که شما سیکوئید یا با بگویم که شما بچای کار آمده اید ایشان گفتند حضرت شیخ بفرمایند فرموده که خواهی از اید سود
تعداد فرستاده است که احمد را بگوئید که تو بولایت بایچه کار آمده ای سلامت باز گرد که چنانکه باز باید گردانی
ترا باز گردانیم رسولان تصدیق کردند پس فرمود اگر مراد از ولایت این دیهاست این ملک مردانست
نه از ان اوست نه از ان سن و اگر مراد از ولایت این مرگمانند انبیا خود را عایا سسجند
پس شیخ انشیق سنج باشد و اگر مراد از ولایت انست که من میدانم و اولیا خدا است
عز وجل میداند و با ایشان نایم که کار ولایت چیست و چونست چون این سخن گفت ابری

عظیم برآمد و شبانه روزی بسیار در هیچ منقطع نشد روز دیگر آمد و شیخ الاسلام گفت که ستوان ساخته
 کنید تا برویم صحاب گفتند که امکان ندارد که درین دوسه روز بعد از آنکه دیگر بنا را روچیح ما می توان
 گذشت شیخ فرمود که سسل باشد که امر را مصلحتی کنیم پس روان شدند چون به بحر ابرون آمدند شیخ الاسلام
 نگاه کرد و بدید که جمیع انبوه سلاها بسته همراه ایشانند رسید که ایشان گمانند گفتند مردان و مجبان شما
 اند شنیده اند که چنانچه بعد از او ت شما می آیند فرمود که اینها را باز گردانید که تیغ و تبر کار سبزه است
 و سلاح این گروه سلاح دیگر است شیخ الاسلام بآتنه چند روی راه نهادند چون بکنار آب رسیدند
 آب بسیار بود شیخ الاسلام فرمود که امر و زقرار است که ما لاسه کنیم سخی از معارف انما کردند
 چندان ذوق بدینا رسید که هر دو را و حیران شدند پس فرمود که چه چشمها را بر هم نیند و گویم
 بسم الله الرحمن الرحیم باسد باز نگردد و هر کس که چشم زد و باز کرد و پاسه افزا زد کرد و هر کس که
 خود را بران طرف آب بآفت پس پای افزا ایشان خشک بود چون رسولان آنرا مشاهده کردند
 تعجب پیش می نمود و در رفتند و این حال را باز گفتند کس باور نداشت خواجه مودود یاد و هزار
 مرید سلاح بسته متوجه شدند و در راه شیخ رسیدند چون نظر شیخ بروی افتاد از اسپه پیاده
 شد و بوسه برپاسه شیخ داد شیخ دست برنیش دی میزد و میگفت کار ولایت چون می بینی
 ندانسته که ولایت مردان چشم و سلاح نباشد بر و سوار شو که کودک و نیندانه که چه میکنند چون
 بره در آمدند شیخ الاسلام باصحاب خود در محله فرود آمدند و خواجه مودود با مردان در محله دیگر روز
 دیگر مردان خواهم مودود گفتند که ما آمده بودیم تا شیخ احمد از ولایت بیرون کنیم امر در
 با ما و یک دیدیم بهشت در نیمنه بهتر ازین اندیشه باید کرد و خواجه مودود گفت مرا صواب چنان
 می نماید که با ما و بر خیم و خیمت دی رویم و اجازت خواهیم و باز گردیم که کاروی نه نقوت باز
 با است مردان گفتند که ما هم مشورت کرده ایم صواب است که جاسوسه بر کار کنیم چون وقت
 قیام و خلوت شیخ شود پیش دی کس نباشد تخته چند در خدمت تو برویم و ساعی بنیاد کنیم و
 حالتی بر ایم و دران میان چنین می روی نینم خواجه مودود گفت که این صواب نیست که صاحب
 ولایت و کرامت است اما فائده نداشت چون وقت قیلوله شد اصحاب شیخ متفرق شدند
 خادم خواست که جامه خواب بگستر و تا شیخ قیلوله کند فرمود که یک ساعت توقف کن که کاری در پیش

ناگاه کسے دیکھتے تھے کہ چون در کبشا و خواجہ مود و راوید کہ باہمی انبوه و ملائند و سلام گفتند و آغاز
 سامعی نہادند و نعرہ زدن گرفتند شیخ الاسلام سر بر آورد و گفت ہی ہی سلا کجائی و این سلام کہ
 بود و سر نہشت از عقلا سے مجاہدین و صاحب کرامات او پیوستہ و خدمت شیخ الاسلام بودی ہم و لفظ
 حاضر شد و مانگ برایشان زد و ایشان گفتش و دستار سیگذاشتند و دیگر نچند ہین خواجہ مود و ملائند
 غجلہ ریائی خاصست و باستغفار سر بر نہ کر دو گفت بر شمار و شن است کہ این نوبت بن باین منہ
 نہا شتم شیخ الاسلام گفت ما ست یگونی اما چرا بایشان در آمدن موافقت کردی خواجہ مود و گفت
 بکرادم عفو فرمایند شیخ الاسلام گفت عفو کردم بر دین قوم۔ باز گردان و دو خدمتکار نگاہ داکم
 روز تو قیامت کن خیال کرد پس پیش شیخ الاسلام آمد و گفت چنانکہ لغتہ بودی کردم دیگر چه میفرمایند تا
 چنان کہ ہم شیخ الاسلام فرمود کہ اول مصلیٰ بر طاق زد و بر علم آموز کہ زاہر ہے علم سحر و شیطان باشد گفت
 قبول کردم دیگر چه میفرمایند فرمود کہ چون از تحصیل فایز شوی ایضا سے خاندان خود کن کہ ابا و اجداد تو
 بزرگ بوده اند و صاحب کرامت خواجہ مود و گفت چون مرا با جبابی خاندان میفرمایند ہم شمار و دیگر
 زمین مرا اجلاس فرمایند شیخ الاسلام گفت کہ پیشتر از پیشتر آمد و دست دی گرفت و بر کنار چار بابیش
 خود بنشانند و سہ بار گفت کہ بشرط علم پس سہ روز در خدمت شیخ الاسلام بود و خواہم بسیار گرفت
 و نور شہایانیت و بارگشت و بعد از ان باندک فرصتہ بحجۃ تحصیل علوم و کسب جرات بجانب بلخ و بخارا و کشت
 برود مدت چہار سال بقدر وسع و اسکان در ان باب اجتماع نمود و در ان ویاہر ہر جائزوی آیات نبویہ
 و کرامات عجیبہ تفصیل ان بہ تطویل فی انجاذ ظاہر شد بعد از ان بحجۃ مراجعت کرد و تبرکست مردان
 و مستفیدہ ان مشغول شد و از اطراف طالبان روی ارادت و محبت و خدمت وی آوردند انتہی منہ
 خزینہ قضاہات خواجہ مود و با احمد جامی از ملفوظات مود و دی بنوع دیگر نقل نمود کہ بسیار سخنان عجایب
 ایست چنان کہ در آئم مروت قول صاحب نجات مرجع است لاجرم ترک ان نمود و پنجم مرجع دانست
 نقل نمود و اما علم بحقیقۃ الحال۔

احمد بن مود و دین یوسف الجیشی قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی در علوم ظاہر علیٰ اعلیٰ عالم در
 ارشاد و ہدایت مقتدای وقت بود و بحجۃ شہاب الدین سہروردی رسیدہ حضرت شیخ
 ویرا بنحکم ذکریم نمود و فرمود و چشت است و فی النقاہت و سہ بسیار بزرگ بودہ و بعد از پدر مقام

وی نشسته و مقبول همه طوایف بوده و بر کافه انام شفقت عام و مروتی تمام داشته است گویند
 که شبی حضرت رسالت اصلی البد علییه و اله و سلم در واقع دید که فرمود ای احمد اگر تو مشتاق مانیتے ما
 مشتاق تو ایام چون باداد شد سه یار موافق اختیار کرد و مجبول وار چنانکه کسی ویرانشا سب زبانت
 حرمین الشریفین زادها الله شرفا و ذکرنا متوجه شد چون اقامت ارکان و شرائع ج کرد بجزم مجرم
 مدینه و در مذهب مصلوف علی البد علییه و سلم علی زوار با تحت التما یا توجه نمود و مدت شش ماه مجاورت
 کرد و گویند که مدامت و مواظبت وی بجای آورد و حریم خلوات را گران ادنوا مستند کرد و برابر بنحاشه
 از روضه شریفه اوزار و چنانچه همه حاضران شنیدند که ویرام غایب کرد از جمله مشتاقان ما است و بعد از فرا
 از مدینه بغداد رسید و در خانقاه شیخ شباب الدین سهروردی قدس البد تعالی سر فرود آمد شیخ ویرا
 تعظیم و احترام بسیار کرد و خلیفه بغداد بنابر خواهی که دیده بود ویرا طلب کرد و دو خالیت اکرام و احترام بجای
 او و خلیفه انصاری جایگزین و مواظبت پذیر گرفت و همه در محل قبول افتاد و بنوعی او را در بند محبت تمام ظاهر
 خلیفه محترم برداشت چون بیرون آمد بر فقر قسمت کرد و بجز اسان توجه نمود و اذیت وی در سینه
 سبع و خمساته بوده و وفات وی در سینه سبع و سبعین و خمساته رحمة البد تعالی -

سید محمد بن علی الهمدانی قدس سره و کرد و الد بزرگوارش غمگین گشت و داشت مال اباد داشت
 حال جمع نموده داشت تحقیق پدر بزرگوار خود گذشته جامع بود در میان شریعت و طریقت نسب عالی و حسب
 و اخرو داشت موصوف بود کمال زهد و علم و ورع وفات وی در سینه تسع و ثمانیه بعد از پدر بست
 و چهار سال زندگی کرد در خزینه الامفیا و در ده که وی خلیفه اعظم پدر خود است و پدر بست و دوسال بعد
 وفات پدر عالیقدر در کشمیر آمد و تا دوازده سال بهدایت خلق و ترویج اسلام معروف ماند و سلطان
 قطب الدین و سلطان سکندر بت شکن حلقه اطاعت وی بگوش و پوش خود انداختند و سیده عالمه
 سببه تلج خاتون بنت سید حسن بهادر البقر نکاح وی در دادند و ان عقیقه تا پنج سال تحت انحضرت
 مانده بر حمت حق موسیت و دختر ملک سبیه وزیر سلطان که بعد شریعت برمی انحضرت قامت اسلام
 پوشیده بخطاب ملک سیف الدین مخاطب شده بود بمقتد نکاح وی در آمد و حضرت سید رساله
 در علم تحفه برای سلطان نوشت و کتاب شرح منطق در مدت یکشب بنام سلطان سکندر تصنیف
 فرمود و بدین غایت رواج احکام شریعت و کشمیر مروج شد که ساء و غرا میر یکب قلم از ان خط موقوف کردند

و دهل سوای دروازۀ سلطانی هیچ جای نواختند و سلطان سکندر با سناطر انجناب خانقاسے
بر سر چشمه یون بنا کرد که آغاز نهارت در سال مقصد و نود و هشت و اتمام در مقصد و نود و نه بود و
حضرت سید کیدان جوهر صل بدخشنه که همراه داشت تبرکاً سلطان سکندر عطا فرمود و در سال شصت
سید محمد انکشمیر روانه بیت الله گردید و وقت خلعت سلطان برای ترویج اسلام اکید فرمود چنانچه
سلطان حسب انکار انجناب بدین غایت معروف بانیکار خیر شد که هزار باغخانه را مساکر و خلق پیشکش
را داخل اسلام نمود و هیچ تواریخ عظمی است که سلطان سکندر بت شکن سه خردار رسته بای زمار
اگر دان کفار برادر و سه باب دخت و چون سید محمد مهدی بعد از وی حج کعبه و خطه کشید بر مقام کولاب
جای که حضرت امیر کبیر بر تخت حق پیوسته بود رسید دخت اقامت ازین دایره برافشید بر بست و
در جوار فرار پر بزرگوار و فن گردید و رحمة الله تعالی -

سید ابوالحسن المغربي الشافعی قدس سره در نفحات الانس آورده که نام وی علی بن محمد است
شمره است حسین ساکن اسکندریه بوده است و جمیع کثیر النجا بصحبت وی پیوسته اند از کبار اولیا
الله و عظامه مشایخ است توفی سنه اربع و تحسین و ستمایه سلسله عالیه شافویه بوی منسوب
است ذکر وی در نفحات طول است رحمہ الله تعالی -

سید شمره لعل علامه تبرجانی قدس سره کنیت ابوالحسن است و علوی بود صحیح النسب در جمیع
علوم عقلی و نقلی یکانه روزگار و فرزانه اعصار کتای زمان ولی فیروزان و حید عصر و فرید و هر بود
و جامع بود در علم و دوع و صاحب نصایف عالیه کثیره بود در تیسر و نحو میر و شیخ فارسی بر کافیه و مضوی
و کبرے و میر و سیاهنوی و میر بر قطب و غیره فی شرح سراجیه و فرایض و شرح موافق و حاشیه کلمات
و حاشیه اسرار الشریف و غیره از تصانیف او است ولادت وی سنه اربعین و سبعمائت
وفات وی سنه ثمان عشر و ثمانیته اخذ علم از مولانا قطب الدین رازی که صاحب قطبی است
نموده و بصحبت اسی علمای کبار و مشایخ نامدار از کوفیه رسید و داخل طریقه انخواجه علاء الدین
عطار نموده و وی از خواجہ بسا الدین نقشبند بخاری الی انرا نسب و بصحبت مولانا نظام الدین خاوش
و شیخ زین الدین علی کلال از کوفیه رسید و بیست و نوبه داشته در ذکر خواجہ
علاء الدین عطار مصنف کتاب میگوید که این فقیر از سبب غریزان شنیده است که قدوة العلماء

حسن چشتی پور غیاث الدین حسن از سادات حسینی و حسن است در سال پانصد و ست
و هفت و در قصبہ سنجہ از دہستان بڑا دود پانزدہ سالگی پدر اور ہی انجمنانی شد و بزرگم فخریزی
را کہ از الہی زبوں دکان بود و بر نظر افتاد و برق و اسونگی در خرمن و البتیکہ از دود و جستوی بنہون
شد و ہارون کہ وہی است از نیشاپور بصحبت خواجہ عثمان چشتی رسید و در ریاضت گری بہشت
و خرقہ خلافت یافت سپس در فکا و دہ پلے برآمد و از شیخ عبد القادر جیلے و بسیار سے بزرگان
فیض اندوخت و در سالی کہ مزال دین اسلام دلی برگرفت بدانجا رسید و بگانش عزت گزینی
بہاجر شد و فراوان چراغ برافروخت و از دم گہرائی او گروہا گروہ بہرہ برگرفتند روز شنبہ ششم ماہ چہ
سال ششصد و سی و سہ بملک تقدس خراش فرمود و دوامنہ کہ ساران خواجگاہ شد و از زیارت
خورد و بزرگ است سلسلہ طریقتہ و بہنوچہ بہت کہ معین الدین بن عثمان ہارونی عن حاجی شریف زنی
عن مود و چشتی عن امید یوسف النجشتی عن خالہ محمد بن ابی احمد عن امیہ ابی احمد ابال چشتی عن ابی
احق الشامی عن محمد والد یوسف عن ہیرۃ البصر عن حدیقۃ المرعش عن ابراہیم الاولی عن
فیض بن عیاض عن حبیب العجمی عن حسن البصر عن امیر المؤمنین علی المرتضیٰ عن النبی صلی اللہ علیہ
و سلم کہ انے شجرۃ مشایخ النجشت و دتایخ فرشتہ آوردہ کہ وی بعد از منظر نظر شد ان ابراہیم قدس
کہ بخند و بلے بود مرتے در محرقہ و بخار ب حفظ قرآن و کسب علوم ظاہری مشغول بودہ بعد از تکمیل ان تہذیب
عراق شد و در قصبہ ہارون بصحبت خواجہ عثمان ہارونے رسیدہ فیض یاب گشت بعد از ان
بصحبت شیخ او و الحد الدن کرمانی سہروردی و شیخ یوسف ہمدانی و شیخ ابو سعید تبریزی و غیر ہم رسیدہ
در ریاضات شاقہ کشیدہ و بسے از کفار بہدایت او دین اسلام قبول نمودند کفار اجمیر از برکت
او بشرف ایمان مشرف شدند و جویم سال نجدت عثمان ہارونی بسہروردی ذکر او و ان کتاب طول
است اتمی و انبار الاخبار او رود کہ وی سر حلقہ مشایخ کبار و اقدم سلسلہ چشتیہ اندیزہ است
و اہل عصر او از خلفا و مریدان و غیر ہم تعلیم پذیرفتہ بیست سال در خدمت خواجہ عثمان ہارونی
قدس المدرسہ بود و در سفر و حضر جامعہ خواب او نگاہ داشتہ آنگاہ بخت خلافت مشرف
گردید و در زمان تیمور اسے ہندوستان باجمیر آمد و بمبادت موسے مشغول شد و تیمور
نیز در ان زمان باجمیر بود و روزے تیمور اسلامانے راز پیوستگان خواجہ قدس سرہ بسببے از اسباب

بالکل تولد اوسنہ سبع و ثلاثین و خمسایستہ و در دواد و در مجمر سنہ احدى و ستین و ستیایستہ عمر او انوقت
 کما بیش بشت و چهار سال و وفات او و رشید ششم چہشتہ ثلث و ثلاثین و ستیایستہ عمر او تو دو و نہشت
 سال بود و سید عبد القادر الجیلانی و شیخ عثمان مارونی و نجم الدین گبرائی و طبرین کرمانی و یوسف
 ہمدانی و ابو سعید تبریزی و ناصر الدین استرآبادی از مشایخ او بنید و با عبد الواحد لاجور ملاقات و صحبت
 داشتہ و محمود و صفی و شیخ اشرف شہاب الدین سرور و سہ و خواجہ قطب الدین بختیار کاکی
 و مولانا ضیاء الدین حکیم و یادگار محمد حاکم سیر و از خانقاہ و پیرو سید جلال الدین تبریزی گنج روان گنج
 بحسن قدس سرور نیز صحبت وی رسیدہ از وی فیض باب گشتہ و خانقاہ وی معد و گشتہ چنانکہ
 در ذکر شیخ جلال الدین بیاہنتی۔

خواجہ قطب الدین بختیار کاکی کے الاوشی قدس سرور اوش قطب کا ست از ولایت او اور اننداد
 علوی ست و حسینے صاحب خزینہ نسب او بدینوجہ بیان نمود کہ قطب الدین بن کمال الدین بن
 موسیٰ بن احمد بن کمال الدین بن محمد بن احمد بن اسحاق بن حسن بن معروف بن احمد بن رضی الدین
 بن حسام الدین بن رشید الدین بن امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ و بیان این نسب از
 صاحب خزینہ غلطی واقع شدہ چرا کہ امام جعفر صادق پیسرے رشید الدین نام نہ داشت اساتے
 اولاد ذکر ائمہ او در رؤفۃ الاحباب و کشف الغمضے معرفۃ الایمہ و غیرہ مسطور است و بر ظلمات نسب مخفی
 نیست ہماناکہ بامین رشید الدین و امام جعفر صادق چند واسطہ دیگر بودہ باشند انتہی اخذ از طریقہ
 عن سید معین الدین حسن السجری عن عثمان الدارونی اسے آخر التبتہ نامہ در امین الیوم کردہ
 کہ وی از اوش فرمادہ است از پدر خود مانده و نظر از خضر برگرفت و جو بای ہمنون کالیوہ داشت کہ
 خواجہ معین الدین باوش گذارہ کرد و در شہرہ ساگی از وارہت یافت خلافت برگرفت و سفر
 گزید و بغداد و جزان از بسیاریے اولیا فیض اندوخت باز وی دیدار پیہر بندہ امیکیندی بشیخ
 بہاؤ الدین نگر یا پیوست و در زمان فرمان روائی شمس الدین افشش پہلی امیر خواجہ بدین آو بدینجا
 رسید پس از چندے اور گذارہ شدہ باز گردید او فراوان فیض لبالیان رسانید باریا و حجاب
 شنبہ چہارم ربیع الاول سال شصت و سہ و سہ رفت چہتے بر لبست خواجہ نگاہ و دہلی
 است ز بارنگاہ کہ در و در تاج فرستہ آوردہ و تمبک پدرش وفات یافت او یک سال و شش ماہ

عمر داشت و مادرش که در کمال غفلت و غصمت بود او را می پرورید و در کتاب فی الجلاس شیخ نصیر الدین
او و همه مسطور است که چون آنحضرت فرستاد که رسیده مسایح جامعی داشت و والده اش
او را طلبیده قدری خرد از طبقه نماده پسر را همراه او کرده التماس نمود که بچشمه بسیار دناگاه و دانشی
راء پیروی و پذیرد روشن ضمیر و چار شده احوال ان طفل پر سید مسایح گفت که از خاندان اهل
صلاح است اما پدرش در گذشته و مادرش ازین درخواست نموده که او را بکفایت برده بچشمه بسیار
پیر گفت و اینکار را بر این و انذار تاسن او را بچشمه برم که بکث انفاشش این پسر خداداد نکمال
کرد و همسایر بطبع و رغبت راضی شد از غرض در تعصب او ش متلی بود و بوجخص نام پس نزد او برده
با اتفاق همسایر بدو سپرد و گفت ابن طفل از جلد اولیا خواهد شد نظر شفقت و تربیت از و بدین
مدار و بعد از آنکه ان پیر بریت ابو جخص از بختیار پر سید که ان پیر که ترابا بخا و رد که بود گفت
نمیدانم گر ان پیر دشمنی را حاضر داشته بدست صحبت شما شرف گردانید ابو جخص گفت ان پیر خضر علیه السلام بود
انان نخواهد رفت کلام میامخت و اداب شریعت یاد گرفت و در تہذیب اخلاق ظاہری باطنی
مکوشیده از علم طریقت بهره تمام یافت انتہ در زمان سلطان علی بن التمش ہر ملی آمد بادشاہ و
دیگر اراکین و اکابر ہر مقام اعتقاد او در اندند داشت و ہم مردم روز بروز بیشتر میشد و کار بار خجست
او رونق و رونقی تمام یافت چنانچہ شیخ الاسلام شیخ نجم الدین صفری را بر و حد پدید آمد با جلد
بسیار کسان از ہدایت شدہ فیض یاب گشتند و بار ہندوستان اندک و کراہست و ہر
شاہنوزی و بابر خرم کلاچیک و دودوویت و چاہ رکعت نماز میگزارد و سہ ہزار بار و در خواہ علم
صلی اللہ علیہ وسلم میفرستاد و حسب الامر با و ر خود عقیقہ را نکاح کردہ بود و مقتضای شریعت
با و سہ شب ہمسرہ کرد و در روز فوت شد ہمدان ابام رئیس احمد نام شخص خواہیہ و دیگران
معصوم رضی اللہ عنہ از جانب سید کائنات با و میگویہ کہ سلام انسر و لقب اب الدین برسان
و بگو کہ ہر شب تحفہ کہ صفر ستا و سہ سہ شب است کہ با انسر و رسیدہ چون این پیغام با و رسید
زن را طلاق داد و بشغل خود رجوع نمود و کذا فی تاریخ خورشیدہ و اخبار الامامیہ او ردہ کہ دی فلیفہ
بزرگ خواہر معین الدین چشتی است ہذا کابر اولیاس و اجابہ اصفا است قبول عظیم داشت
و بقایات ترک و تجرد و فقر و خاف و موصون بود و در نہایت مستغرق داشت در یاد و سوسے

چون کسی بزیارت او آمدے زمانے بایستہ ناجو باز آمدے انگاہ بایندہ مشغول شک اگر از حال
نمود با حال آیندہ چہرے بگفتند کہ گفتے مرا معذرت دروید و باز بجی مشغول شک اگر کیے از اولاد
او بروے او از ان غیر شک اگر بعد زمانی نفیست کردی و راول عمدہ بوجہ خواب قدری بختے و در
آخر مران ہمہ یہ اری بدل شد و شیخ جبرئیل بخش و سلسلہ الذہب فکر او چنین کردہ است بختیار اللہ

کمان من الاولیاء الساکین المراضین المجاہدین بالخلوة والغزوة و قلة الطعام و قلة المنام و قلة الکلام
والذکر بالہ و اہم من الاربعیات ولہ فی احوال الباطن نشان کبیر من المکاشفین ذکر تاریخ فرشتہ
آوردہ کہ در خط قرآن نمودہ و آخر عمر متاہل شدہ و او فرزند ان بود و بغایت فانی بود و در ہرگز از دنیا
غیرہ نیکو دینچہ یافت ہمارو زمرن میگرد و صاحب کشف و خارق عادت بود و در کار بصلاح
و تقوی گذرانیدہ و نہجت معین الدین چشتی رسیدہ اخذ طریقت از وی نمود و بعد از ان نہجت
شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی و شیخ اوجہ الدین کرمانی و سید جلال الدین تبریزی کے گنج روان
گنج بخش و بہاء الدین زکریا ملتانی و قطب الدین علی ہجستانی رسیدہ و ما خضر علیہ السلام در حال الغیب
ماتے شدہ و سلطان دہلی شمس الدین الشمس و شیخ الاسلام دہلی جلال الدین بسطامی و قاضی حمید الدین
ماکوری و شیخ بدر الدین غزنوی و شیخ فرید الدین شکر گنج و خواجہ محمود مومینہ و زوق الدین منور و غیر ہم
از جہرہ روان و معتقدان اویندہ و شیخ فرید الدین خلیفہ و نیست و دو تہ سیدہ او بکا کانت کہ کاک نان تنگ
گویند بزرگو گفتہ بود کہ دیگر قرض کنی ہر وقت ضرورت از خان طاق بسم اللہ کہوی و کاک بکیر ہجنان
شد کہ ضرور بود و روزی قواسے این میت بخواند کہ شکان خیر تسلیم را ہر زمان از غیب جانی دیگر است
سہ روز برین میت تواجد داشت بہمان وجہ بزرگو کہ وے در تاریخ فرشتہ و غیرہ طویل است
رحمہ اللہ تعالی -

سید جلال الدین تبریزی کے گنج روان گنج بخش قدس سرہ کہ او را شیخ جلال الدین نیر
میگویند انجناب علوی بود بانہ و کرتب تواریخ کہ ایک پیش نظر ست تعریج دیدہ نشدہ چون انجناب
اماک فرادان در نیلک بنگالہ وقف نمودہ و فقیر اباعن جہر تو لے ان اوقات کہ مسے ہر گنہ بٹیں
ہزارے یعنی بہت و دوا ہزارے متعلقہ ضلع مالہ و دنیا چہرہ است یہاں شدہ در سندہای
شلبے کہ بجا اعلاے من حرمت شدہ سید نوشتہ و در وفات نیز سید مینویند و سیاہ

او مشهور و معروف است لاجرم بدانست موافقت انجناب علوی است انجناب جامع بود و ربانی شرف
و طایفه و در میان علم ظاهری و باطنی و در هر دو مع و ترک و تجرد سخاوت بی نظیر و در شجاعت
و شایسته دین اسلام و در هیچ شیعه عظیم المنزل بود اوقات شرفیت خود را بر جاده شریعت مستقیم
داشتند پیوسته عبادت و بهر امت خلاق معروف داشته و باوصف دولت و رباباس فقر
زندگی کردی چون فی المطلقه بزرگوار دینی حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه بود و لایزال کج او با انجناب صورت نسبت
زال دنیا را چنان زد پشت پا تا نیاید در تکلح ادا لیس

کرمین گری آورده که دینی مریش بخ بوسیله تبریزی سست پس سز گردین آدو مستخرج شهاب الدین سهروردی افاد و تارکون
پرستاری بخلاف رسید و خواجہ قطب الدین شیخ بهاء الدین زکریا فردان دو سسته داشت شیخ نجم الدین
صفری که شیخ الاسلام دلی بود لیکن او بر خفاست و از ناتوان بنی ناپارسا زنی را بران داشت
که شیخ را دامن الوتومت گرداند و از دم گری لای شیخ بهاء الدین زکریا با دوسسته گفتار پیدائے
گرفت از انجا به بنگالہ شتافت خواجگاه او بنده و مغل است امنی مخفی نمائند که دایو مغل علاء الدین است
و در تاج فرشته آورده که چون شیخ جلال الدین تبریزی بار دوم از خراسان بعباد
آمد خواجہ قطب الدین بختیار کاکی را دیده محبت بسیار بهم رسانید و خبر خواجہ معین الدین چشته
را با داد که از خراسان بسندوستان تشریف برده اکنون در بلده دلی است پس بعیت خواجہ
قطب الدین تاملتان آمد و بصحبت بهاء الدین زکریا رسید بعد از ان قطب الدین بسبت
دلی و شیخ جلال الدین بسبت غزنین رفت آنتی در تاج ریاض السلاطین که تاریخ بنگالہ است
آورده که وقیکه سلطان علی مبارک الملقب بسلطان علاء الدین از قریب مشهور بنگالہ
فرزد در دور شد محبت بنگالہ روان گردید و در اثنا سے راه بعالم رویا با حضرت مخدوم شاه جلال
تبریزی قدس سره در خورد و بخور و مفتها نموده حضرت مخدوم را خوش ساخت تا حضرت مخدوم
فرمودند که ما را هو به بنگ دادیم اما بر اے با هم مکانی راست خواهی کرد علی مبارک انگشت بول
بدیده نهاد و پرسید که در کدام جا خیار سا فغن مکان میشود فرمودند که در بلده پندوه جاسیک
سر خشت بالاے هم بیابے و یک گل صدر برگ ناز و تر زیران خشت باغیچه ها بخناید ساخت
چون علاء الدین تفصیلیکه در ان کتاب مندرج است بر تخت بنگالہ نشست بعیش و عشرت

مشفول شد فرمان حضرت مخدوم را فراموش کرد تا شبے باز حضرت مخدوم را بخواب دید کہ میفرماید
ای علما الدین سلطنت بنگال یافته و حکم مارا فراموش ساخته علما الدین روز دیگر تفحص نشان
مشتت ہا نمود چون مطابق فرمودہ حضرت مخدوم براسے العین مشاہدہ کرد ہا بنجا بکاسنے کہ ایوم
انماران موجود است راست کرد انتہی در اخبار الاخیار اور دہ کہ دوسے از کمل مشایخ است مناتب
او از انجہ در کتب مشایخ چہشت شتر اند معلوم توان کرد در خواہد الفوائد نقل از سلطان المشایخ
سیکند کہ شیخ جلال الدین تبریزے مرید شیخ ابو سعید تبریزے بود بعد از وفات پیر در خدمت شیخ
شہاب الدین سہروردے افتاد خدمت ہای کر کردہ پیچ بندہ و مرید ریاسہ نشود گویند کہ شیخ شہاب الدین
ہر سال بسفر حج رفتے پیر شدہ بود و ضعیف توش کہ براسے او میداشتند چندان بیرونہ او
موافق نبودہ است شیخ جلال تبریزے نوے کردہ بود کہ دیگرانے و دیگی بر سر کردہ می بردوشے
در ان کرد و چنانچہ سرا و سنوز تا چون شیخ طعام طلبیدے طعام گرم پیش بردے دوی بانوہ
قطب الدین و شیخ بہاء الدین مودت داشت و کردار در کتب مشایخ چہشت بسیار است و
ہمدارن مان خواہد ہلی تشریف آوردہ ہو و شیخ نجم الدین صفرے شیخ الاسلام دہلی کہ قبر او بر قبر مولانا
برہان الدین بلخی است ہا و نقاری پیدا کرد و اورا باحسے شیخ شہر ساخت و چنان انکجنت
کہ اورا جانب بنگالہ روان کرد و چون در بنگالہ رسید کیر و زبر آتے نشستہ بود بر فاسق و تجدید
و منوکر و حافران را گفت بیا نیتا بر جنازہ شیخ الاسلام دہلی نماز کنیم کہ او این ساعت نقل
کرد و ہمچنان بود کہ بر زبان اورفتہ بود بعد از ان کہ نماز کرد و دوسے سوے حافران کرد و گفت اگر
شیخ الاسلام دہلی مارا از شہر بیرون کرد و شیخ ما و از حجاب بیرون کرد سیکوید مولف کہ از بنجا
معلوم مے شود کہ انجناپ شافعی الذہب بود و در نماز بر جنازہ غائبہ گنزار دے و ہم در خواہد
الفوائد نقل از سلطان المشایخ سیکند کہ فرمودہ شیخ جلال الدین تبریزے قدس سرہ چون دہلی
آمد و بعد از چند گاہ روان شد میگفت کہ چون من درین شہر اہم زمرت بودم این ساعت
نقرہ ام تا پیشتر میخواستہ بودم در انجا نقل سیکند کہ اندر انجہ شیخ جلال الدین تبریزے در ان
رسید روزے در دہلی نماز نشستہ بود و دوسے جزات فرشتے کونہ جزات بر سر کردہ پیش
ان در بگزشت و این جزات فرشتے از جامعہ قضاہ طریق بود کہ در مواشے ہمدان میباشند چون

نظر ابرو سے مبارک شیخ جلال الدین اقدام ہم در اول لقیہ دروندہ او بگشت چون شیخ در تیر بدید
گفت در دین محمد صلی اللہ علیہ وسلم انجمن مردان ہم بیاسند بنو ایمان اور شیخ او اعلیٰ نام
کرد چون او مسلمان شد در خانہ رفت و یک کب جلیل خدمتہ اور شیخ قبول کرد و فرمود کہ
این سیم را ہم تو نگاہ دلا نجا کہ خواہم گفت مہرمت رسانے نے انجما این سیم بہر سنی بخشد یکے
را صد دم صفر نمود و یکے را پنجاہ دم و یکے را کم و یکے را بیش و ہر کرا ناک فرمود ہے پنج جلیل فرمود
افضل تصدیق شیخ پنج جلیل بود سے تا چند گاہ بر آمد اندہ سیم پنج شد یکدم ماند سنے میگوید کہ
در دل من گذشت کہ بر من یکدم پیش نمازدہ است داخل بخشش شیخ پنج دم است اگر کسی را
چیز سے خواہند فرمود من چہ خواہم کرد ہمدین اندیشہ بودم کہ سایہ بیا مد و سوال کرد شیخ فر گفت
یکدم را و را بدہ ہم در سے نقل میکنند کہ شیخ شہاب الدین سہرورد سے وقتے از سفر ج باز آمدہ
بو د اہل اجداد و مجدد مت ادا مند ہر یکے خدمتے اور از نقد جنس بسیار درین میان ز اسے
بیاد گرہے از جادو کہند خود بکشا و یکدم پیش اور شیخ شہاب الدین ان یکدم بستہ د بالاک
ان تحف و ہدایا نهاد ان گاہ از حاضران ہر کہ بود فرمود کہ شمار اہر چہ سے باید از تحف و خدمتے برگیرید
ہر یکے برینا ستند نقد سے و مر و کالائی بر میگرفتند شیخ جلال الدین تبریز سے طیب السرا
ثرا حاضر بود اور اشارت کرد کہ تو ہم چیز سے برگیر شیخ جلال الدین برخواست ان یکدم رم
کہ ان زال اور وہ بود برگرفت شیخ شہاب الدین چون ان بدید گفت انیمہ تو برو سے چنین گویند
کہ شیخ جلال الدین تبریز سے و شیخ بہاء الدین زکریا با ہم سیاحت بسیار کردہ اند تا وقتیکہ بشیر
شیخ فرید الدین عطار در انجا بود رسیدند شیخ بہاء الدین را روش چنان بود کہ چون بمنزل میرسید
بعبادت مشغول میشد و شیخ جلال الدین سیر شہر سے بر آمد شیخ فرید عطار را دید کہ گشت سہ است
محو انوار کلمات او شد چون بخواب گاہ باز آمد شیخ بہاء الدین گفت کہ امروز شاہ باز سے ز دیدم
کہ از خود رقم شیخ بہاء الدین فرمود کہ ہال بالکمال سیر یاد کرد سے گفت کہ با وجود او از هیچ چیز یاد نہیاد
از ان نایخ باز در میان شیخ جلال الدین و شیخ بہاء الدین مفارقت افتاد و در فریاد انوار افضل
میکند کہ شیخ جلال الدین تبریز سے مکتوبے بکاتب شیخ بہاء الدین زکریا رحمۃ اللہ علیہ فرستادہ
است و را نجا فرستہ من احب انما النساء لم یفعل ابرا و نو شستہ است کہ ہر کہ دل درین

صنعت بندوگولی صابر عبدالدینا و جماع الکلم کہ از مافوقات سید محمد گیسو دراز است بنویسد کہ شیخ
 فرید الدین قدس سرہ (مراد ازین شیخ فرید الدین گیلانی است) در کودکی بیشتر مشغول بہ تفوق
 بودے تا آنکہ دمدم اور آقاخانن کے دیوانہ میگفتند بارے شیخ جلال الدین در ان منزل رسیدہ بہ
 در بخار و دیشے ہست گفتند کہ کودکی است دیوانہ شیکلے کہ در مسجد جامع افنادہ میباشند شیخ
 جلال الدین بدین اوامروانا سے بدست او داد او صایم بود و آخر خلقت قسمت کرد کہ یک اند افنادہ
 ماند وقت افطار ہم بران داند روزہ بکشد و از روز فزید و ترے بالاتر بابت بانو و گفت کہ اگر ان
 تمام انار بخور دم جو فزید یا میبود چون شیخ الاسلام قطب الدین پیوست انجکایت کرد شیخ فرمود
 یا بابا فزید ہرچہ بود در ان یکرا نہ بود براسے تو داشتہ بودند و سرالایا بنویسد کہ داشتہ
 آنکہ میان شیخ فرید الدین و شیخ جلال الدین یکا لمیزفت شیخ فرید الدین بنجایت ہامہ پارہ داشت
 ہر بار باد میزد شیخ بدامن پیران محل ازار پارہ سے پوشیدہ شیخ جلال الدین دریافت فرمود کہ
 درویشے در بخار اتیعلیم مشغول بود و ہفت سال از در تن داشتہ فوط داشتہ خا طبع دور
 تانہ شود سلطان المشائخ امیر مود کیہ شیخ جلال الدین ازین درویش مراد نفس خود داشت قبر
 شیخ جلال الدین تبریزے در نکالہ است میرا و میرک بہ قدس اللہ تعالیٰ سرہ استغفر
 خرمینۃ الاصفیا اورہ کہ کوے از علما سے مشائخ چشت است تعبیت خواجہ معین الدین حسن
 سجرے و بختیار کا کے رسیدہ فیض صحبت اندوخت بحد کہ از خلفا سے طریقہ عالیہ چشت
 نامور شد و کشف و کرامت بے نظیر و در ترک و تجربہ بے مثال بود و ہفت سال بخدمت
 شیخ شہاب الدین سرہ وردے بودہ کمالات رسید و انشیخ او حد الدین کرمانے منقوست
 کہ دتے در سفر کعبۃ السد ہجرہ شیخ جلال الدین تبریزے بودم چون در صحرا سے بنجالام رسیدم
 راہی از بس مسعب بود و از پیادہ رفیق عاجز ادیکم درین میان بخاران گلہ شتران برای فوٹن
 او روند و ہر شتر برابست اشرفے قیمت کردند از اہل قافلہ و دایک مالدار بودند اشتر خرید کرد و باقی
 دل بر ہلاک نہادہ پا پیادہ روانہ شدند شیخ جلال الدین چون این چنین بدید دریافت حال
 شتران کرد معلوم شد کہ پا نقد اشتر و دیگر زو ہجاران باتے است پس از پنج و یک خالے کہ در ان
 طعام بچند طلب کرد یک اشتر فے دران و یک بنداخت و وہان و یک بچادر پوشید و ہر بارہ

اسم بالیطیف بخاند دوست در دیگ میگرد و بست اشرفی بیرون سے اور در بچان قیمت با نصرت
 کرده باهل قافلہ عطا فرمود تا ہمہ اہل قافلہ بر اثر سوار شدہ و خود پیادہ روان گردیدہ نقلست کہ چون
 شیخ جلال الدین تبریز سے پہلی تشریف اور در سلطان شمس الدین التمش استقبال او برآمد و در
 ایام شیخ الاسلام دہلی شیخ نجم الدین مصر سے بود او نیز ہمراہ سلطان بود سلطان چون شیخ
 را بدیدہ از اسب فرو دادہ و پیادہ پیش و دید چون داخل شہر شد سلطان نجم الدین صفری فرمودہ کہ
 حضرت شیخ را بمقامے فرو درید کہ نزدیک تر از مقام من باشد از استماع انیمنی نجم الدین را کہ حسد
 بجنید در پہلوی قصر شاہی خانہ بود کہ فضیان و انجاساکن بودند و دام مقفل بود و بہ بیت الحنبل
 داشت پس نجم الدین بخدمت سلطان عرض کرد کہ اگر اجازت باشد شیخ جلال الدین را بہ بیت الحنبل
 فرو دریم چرا کہ اگر دے است از اسے نخواہد یافت و اگر مدعی دروغ است بجز اسے خود نخواہد
 رسید ہنوز سلطان بجواب پیرواختہ بود کہ شیخ جلال الدین بنور باطن ازین حال واقف شدہ و فرمود
 کہ کلید بیت الحنبل زود بیا ری چون کلید حاضر شد حوالہ دادے نمود و گفت کہ در بیت الحنبل برودہ و از وہ
 کہ اسے سکنا سے ہذا بلیت حالا شیخ جلال الدین تبریز سے در نجاسے آید شمار آنہو پیش گیرید و خود
 و انجاسا تشریف برودہ نزول و جلال کرد چون قدر و منزلت شیخ روز بروز پیش سلطان در ترترے بود
 نجم الدین بچان و دانش حسد و بغض میسوخت و در صد دان بود کہ از اسے بہ نسبت شیخ جلال الدین
 بستہ اور انیغاہ و تہریر اندازد تا کہ روزے شیخ جلال الدین در بیت الحنبل بعد نماز ابداد و سک
 مبارک پوشیدہ بر چارپایے دراز بود و غلامے تر کئے خوب روپایے مبارک میمالیدہ و انوقت
 شیخ نجم الدین ویراز بالا سے قصر سلطانے بدیدہ و دست سلطان بنجو کشیدہ گفت کہ سلطان جنین
 کس اعتقاد دارد کہ درینوقت کہ شرعاً ممنوع است خواب میکند و غلامے ماہ روپایش میمالد پس قتل
 کئے بچو ادہ کہ خائے از شہوت باشد شیخ ازین حال بنور کمال خود آگاہ شد چادر از روی مبارک
 برانداخت و باواز بلند گفت کہ نجم الدین اگر پیشتر میدیدے این غلام را در بغل من بستمے نجم الدین
 از وقوع انحال بسیار منفعل شد لیکن از انرا مدھی شیخ باز نیامد و ارادہ ان کرد کہ تنھے عظیم را بکند
 تا شیخ از دہلی بہ بدترین احوال برود و خاطر سلطان بیکلے از طرف شیخ پریشان گرد و پس استنعت
 براگنجت کہ در شہر دہلی مطر بزنے بود و جیلہ و فاحشہ کہ امر او ملوک را بدان سیلے تمام بود و گوہرے

تمام داشت نجم الدین اور از خود طلبید و گفت که اگر تو بزنا و فسق شیخ جلال الدین معترف شوی پیش
 بادشاه آفر کنی که شیخ جلال الدین با من زنا کرده است پانصد دینار ز سرخ جو خواهم داد و نیز این
 نصف پیشگی ادا نموده نصف باقی برود و کان احمد نامی بقال امانت برداشت که بعد انجام کار بزرگوار
 چون کار این بهمان بخوبی آسج کام یافت نجم الدین ان فاحشه را نزد سلطان برد و اقرار زنا به نسبت
 شیخ زبانه آن زن بسبب سلطان رسانید سلطان گفت این زن اقرار زنا از زبان خود میکند این
 تغوی است و هنوز اثبات جرم زنا به نسبت شیخ ثبوت نرسیده و تو که خود مدعی شده احوال خاکس
 دیگر می باید که درین باب حکم کند و تجویز شد که براسه تحقیقات این امر حضرت عالی از مشایخ عظام
 جمع گردد و بعد نفی حال به نسبت هر کس که جرم عاید گردد و لایق تغیر است چون منی ما بین شیخ زبانه
 زکر یا ملتانی و شیخ جلال الدین ریشته بوقوع آمده بود (چنانچه بالا گذشت) نجم الدین صغری شیخ بهاء الدین
 زکر بار از طرف خود درین مقدمه حاکم ساخت و امید داشت که این شیخ بهاء الدین بسبب بخش خاطر
 خود حکم بخلاف شیخ جلال الدین درین باب نافذ خواهد یافت چون شیخ بهاء الدین از مملکت داخل
 دهلی شد بعد ادای نماز ظهر جمعه مشایخ عظام در مسجد جامع اندک شیخ نجم الدین انظر به را حاضر آورد و
 خداوند طلب شیخ جلال الدین فرستاد چون شیخ تشریف آورد بدروازه مسجد پا پوش از پاکشید
 بهنگه مشایخ استقبال وی شتافتند و شیخ بهاء الدین زکر یا گفتش شیخ جلال الدین بدست مبارک
 خود برداشته و بغل خود گرفت از وقوع این حال همه متعجب و حیران ماندند شیخ بهاء الدین فرمود
 که مرا واجب است که خاک کفش شیخ جلال الدین را سر زخم خود کنم که شیخ جلال الدین تا بهفت
 سال در سفر و حضر با شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی و پیر روشن ضمیر من محبت داشت پس
 ان مطربه را برد و دے خود طلب کرد و گفت که حاجت من الباطل الباطل کان له و قاتلانا نام حوال
 راست راست بگو ورنه جان برخواه شد مطربه باو از بلند گفت که حتی سجد تعالی حاضر و ناظر
 است که این چه محض بگفته شیخ نجم الدین و طبع پانصد دینار که نصفی از آن گرفته ام نصف باقی نزد
 احمد بقال امانت است به نسبت شیخ جلال الدین دروغ و افترا و شتم ناحق بستی و چنانچه
 احمد بقال را هم در آن محضر حاضر آوردند او هم قبول نمود که دو صد و پنجاه دینار نجم الدین که براسه و ادون
 مطربه نزد من امانت داشته بود نزد من موجود است و از وقت از غایت انفعال شیخ نجم الدین

بنمود گشت و سلطان همانوقت او را زعمده شیخ الاسلامی معزول نموده بجایش شیخ بهاء الدین زکریا
 مقرر گشت نقلست که نمایین قاضی کمال الدین جعفری و شیخ جلال الدین محیی بود روزی شیخ
 در خانه قاضی کمال الدین تشریف برد قاضی در نماز بود از خدا و ان حال قاضی پرسید گفتند در نماز
 فرمود که قاضی شما نماز خواندن میداند این گفت و بمنزل خود مراجعت نمود در دیگر قاضی خدمت
 شیخ آمد و از سخن ویر و زکریا شیخ در باب نماز قاضی گفت بود سکایت آغاز نمود فرمود که بان نماز قرا
 انست که تا کعبه را بچشم ظاهر بینند کعبه او را میگویند و این نماز درجه اول ایشان است چون بجز
 عظیم میر سید بر عرش عظیم نماز کنند اگر شمارا هم این حال سیر است نماز کردن سیدان نیز و الا قاضی
 چون بن سخن بشنید در دل خود پیچید و هیچ نگفت پس همدان شب قاضی بخواب دید که شیخ جلال الدین
 بر عرش معلی نماز میکنند علی الصبح بخدمت حاضر آمده عذر با خواست و سبقت الدین میر خود را
 به بیعت شیخ مشرف ساخت نقلست که چون شیخ جلال الدین آمد اذن غریب سمت بنگال
 کرد علی موسی که بین عنایت شیخ قاضی اسلام پوشیده داخل در به ایشان شده بود در پس
 انحضرت میدوید و گریه میکرد و شیخ فرمود که ای علی بگرد گفت بیخوابه در مقام ماندن منظور دارم
 فرمود که برو من این مقام را خودم و ترا غلب این شهر گردانیدم و من هر وقت پیش روی تو حاضر خواهم ماند
 من تو را بجای خود میخوانم ای ابو نعیم که علی قطب وقت شد و هر وقت که خواستی صورت شیخ را پیش خود حاضر بیا
 و شیخ چون دنگال رسید تمام مخلوق اندر بار رجوع بوی آوردند و شیخ و را بجا خالقا سه تعمیر ساخت و
 تعمیر شد و چند باغ و زمین زر خرید نموده لنگر عام براسه خادم خاص و عام و قهت کرد هزارها مسافر و
 مقیم از خوان نعمت انکریم نام میخواندند و در انجا بت خانه قدیم بود شیخ بکرامت خود ان بت هارم شکست
 و در انجا مسجد بنیاد نهاد و بت بر ستانها چارست گردانید و چنانچه فرار بر انوار و کعبه بجای همان
 بت خانه واقعست و وفات و ستمه شریفین بعضی ستا میزدند و در انحال او در جلال الدین عقد از سادات صبح
 تیر زیست و از افاضل شعرا ای تجاست پدرش در زمان کنت سلطان محمد بن مظفر مقدم سادات ولایت خود بود
 روزی که در نظر بکتب اب جلال الدین آید که باروی چون با و دو گویوی سیاه خط منوشت سلم رسید که این جوان کس است
 گفت پسر سید عقد تیر زیست و جلال الدین نام دارد درین سن بسی فضایل کسب کرده و انواع شورش را بنایت نیکو
 میزند و منافات خط را خوب بنویسد محمد بن مظفر گفت بیتی بر بر سر گویی نویسی من و خط را ملاحظه کنم جلال الدین

فی القوالین قطعاً بغفت و نوشته بدتش داد سلطان از لطف شو و حسن خطا و تیر شد و نظر تربیت برو گماشت و بپایه تقرب سفر از زی داد و وی نه -

چهار چیز است که در سنگ اگر جمع شود	لعل و یاقوت شود سنگشان خالنی
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد	تربیت کردن هنر فلک میناسی
دین این صفت است کنون بیا پر	تربیت از نو که در شید جهان آرا نی

باید دانست که شیخ جلال الدین تبریزی که در آن کج بخش همین جمال الدین ابن محمد است بانه مقام سرود
چرا که یکس از مومنین نام والد ماجد انتخاب تصدیق نموده و در مقام و احتمال دارد و می تواند که در شخص علوی
باشند و احتمال دارد که شخصی واحد باشد اگر شخصی واحد باشند پس سیادت انتخاب نیز از نوشته مراد
بوضوح پیوست و نیز معلوم شد که انتخاب یا وصف اشتغال با مدیریت خلق و عبادت خالق گاه گاه
از مشرب شاعری نیز براتی بود و الله اعلم و آنچه صاحب اخبار الانیا گفته که قمری و درنگال است غلط است البته چنان
او در مقام نپوه متعلق و متصل ماله بود و است ماله بفاصله کرده واقع است سیل رفتن ماله نیست که بمقام نخل
که تحت گاه و چوبی بود و هنوز آثار آن باقیست از زریل فردا نپوه از آن پدا که در با نیست و سیح و مشهور بود و نماند از آنجا ماله
کرده است شاعر مستقیم است و این اقرب با سهل طرق است و در دیگر نیز هست که بمقام دنیا چو زریل
فردا نپوه از آنجا ماله راهی که رفعت است پند و در آنسای راه واقع است جای مشهور و معروف است
از دنیا چو زریل پند و بهفت کرده است پس در زیر سر و زنیای راه از پند و دنیا چو زریل و دنیا چو
محمد و سید جلال الدین تبریزی واقع است کی که دیوانه نام دارد و دیگر موضع مثنوی بالجلد مولف است کتاب
مثنوی تمامه اوقاف انتخاب که در بنگاله است و با شد خوب واقف است که در انتخاب بنگاله نیست هر جا که
استاد هست چله خانه است مگر چله خانه تیر کشی است که در شیدا و در موضع چله خانه است و هر جا که است میفیس
جلالیت بنود و اهل اسلام اند یا بهر بهر عقده و خیف یا بل ندقه نشتر لیا و در آن انتخاب در ولایت بنگاله حاصل نمودن
موقوفه گنبد باین نزاری طای ارا از انقباض کنین حاکم مثنوی بود و بزبان سنسکرت تعینت خسته اند این را به با حضرت محمد
کمال اعتقاد داشت و پیوسته ملازمت میکرد و اگر خدا خواهد کتابی بفارسی ترجمه نموده خواهد شد و مخفی نماند
که مثنوی از نام همین راجع لکن سین استمار یافته که مثنوی در اصل لکن سین نام داشت یعنی ساخته
لکن سین بعد از آن که بیشتر استعمال ترکان بلکنه مثنوی استمار یافت و لکن مثنوی که از آن نیز گویند و تحت گاه سلاطین

به حاله بود و از پنجه ده نه کرد و فاصله دارد با جمله و اطراف و کائنات پند و اسلام بسبب حضرت سید جلال الدین
تبریزی شیخ یافته و انجناب را در بعضی مقامات باهندوان اتفاق جمعا و نیز افتاد چنانچه در یوتلاو
ماورا و غیره چون از توجه انجناب اسلام در اندیشه شیوع یافت بر گشته بایس هزار می بدست او و انحال
را در وقت مدینه و متوکی برانگاشته باز و کسوت فقراء سفر پیش گرفت و اتفاق مراجعت نیفتاد و انجناب
مثابه نشد و شش و چنانست که از انجناب عقب مانده و اندر عالم بحقیقه الحال اما کرامات و خوارق عادات
از انجناب الی یومنا هزار بسیار جاریست بخدا ان شیر که و اطراف بیابان پند و بکثرت بود و حالاهم بسبب
اما دانی اندک کم شده است گاهی در احاطه انجناب کسی انگشته دیگر که اکثر حاجتمندان باستانه چاه خانه
میر و مدبر من حاجت مینمایند حق سبحانه تعالی و عای اکثره را حاجت میفرماید و کثرت این اوراق وقتی بنام
مجرس شده و چنانچه برهنه از احوال حسی و زوکر کرامات سید عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه گذارش
نموده ام در آن وقت سه بار انجناب بخواب دیدم اول روز یک حکم بنام من صادر خواهد شد بنام سید انجناب
دیدم که بنظر غضب من می بیند روز دیگر حکم قید است ده سال و ده هزار و پیر چاه صادر شد و در روز بعد نماز
نظم غصه بودم که بخواب میخوابم انجناب بگویی سیه خفته اند من رفته پای او را گرفتم انجناب پای خود را و دستم شد باز
گرفتم باز کشیدم بار سوم بنظر غصه گرفتم و دقت هر چه میگردم من شمارا نگذازم پای شما دوست من این بار هر چند خواب
که باز دستم کشیدند چنان گرفته بودم که نتوانستم از انجناب نیز راضی شدم و دراز کشیدم و پای انجناب بر دست
بود که از خواب بیدار شدم و امیدوار غایت یزدی شدم بار سوم خواب دیدم که انجناب بر پشته آلا بیکه متصل مکان
فقیر است زیر دختی ایستاده اند نهایت خوب روی خوش خلق و ذی مروت و حکم سخن معلوم میشود و در اندیشه خود
طلب کرد و چون نزدیک شدم زیر لب چیزی گفتند که نفهمیدم گفتم چه ارشاد میشود بعد از آن دست مبارک
بر او روی مبارک و کشت یکبار از انگشت بن بن بود و دیگر چیزی نفرمود چون بیدار شدم بانو گفتم این خواب بس مبارک
ست مگر بغیرش چه باشد ایام معنی دارد بعد و دوسه سال ربای یایم یاد میان دوسه ماه و دوسه
هفته یاد دوسه روز ربای یایم یاد دوسه کس ربای یایم از یمن شد که کس ربای یایم که کس یمن
جماعت بودیم از ربای کور ربانیم الحمد لله علی ذلک تخمین چند بار در امورات و دیگر نیز اتفاق افتاده
که شرح هر یک از آن طوبی دارد و بعد دیگر نیست که هر روز و راسه انجناب چنانچه افزوده میشود
ان چراغ بعد پاسی از شب بسبب روغن خاموش میگردد و مگر و فیکه که اسمی حادثه بخانه متولی رومی هم

نموده اند و اکثر آنها بحسب صورت انسان است از روی حقیقت کشف حقایق در بیان معارف را
 بهمانه است تاریخ تمام سکنه زمانه که آخرین کتاب بای بوی ست مندا شنیتن نویسن و جمساتبه
 بوده ست و عمر و س در آنوقت از شخصت گذشته در مرآت الخیال آورده که بیان فضایل و کمالات
 او که تادور قیامت بزبانها جاریست و درین اوراق گنجای ندارد گویند که شیخ در آخر عمر منزوی گردیده
 بود بامزم اختلاط کم نمید و خیال نچ در آن باب میگوید.

گل رسانا درون غمخسزین	نچون گشته اعیان نشین
-----------------------	----------------------

آتابک تفرل ارسلان را از روی صحبت شیخ پیرا شد خواست که بحضرت طلب نماید ارکان دولت
 گفتند وی نمردیست بسلاطین و حکام صحبت ندارد آتابک بطریق امتحان قصد دیدن شیخ کرد
 شیخ بنور ولایت بر او روی مطلع گردیده از عالم غیب شمه بر دیده اش جلوه گر ساخت آتابک
 و بد که تخنجه مکلن بجا هر نهاده اند و شیخ نسل پادشاهان بروی نشسته و هزاران چاکر باکر با س
 سرین و حاجان و ندیان بر پائے ایستاده چون نظر آتابک بران عظمت و شوکت افتاد محوش
 خواست که از روی تواضع قدم او را بوسد و درین حال شیخ از عالم غیب شبهات ادا تا بک دید
 پیری ضعیف بر پاره نمده بر روی رخسار نشسته و محقق و قلم و روانی و مصلحا و عصای پیش نهاده
 آتابک دست شیخ را بوسه داد و اعتقاد تمام بهم رسانید شیخ منتها بدو احوال کرد و از آن باز پرسید و برین
 شیخ میرفت و صحبت میداشت گویند که چون شیخ قصد خسرو و شیرین بالناس تفرل ارسلان نظم
 کرد و صلا ان چهارده قریه دروغ نذر خدا مان شیخ نمود انتی مگر انچه در آخر کتاب شیرین خسرو نوشته معلوم
 میشود که فقط قریه حمد و نیان که جاسه آبادان چندان نبود با و زانی داشت چنانچه میگویی و حمد و نیان را
 خاص من کرده الی قول تا بشد طول و عرضش نیم فرسنگ و این نیز معلوم میشود که شیخ هم ملاقات
 تفرل ارسلان رفته بود چنانچه میگوید

چنان چشم که سوی کعبه جاج	چنان باز آمد که حمزه معراج
--------------------------	----------------------------

انتی در جاسی احوال علم فضل خود میگوید

که دیدست بر سج رنگین گل	از من عالمی اوازه تر بلبل
پذیرفته از هر نفس روشنی	جدا گانه در هر نفس یکفنی

دور جا سے دیگر اسے عبادت خود میگوید۔

بروز جوانی و نوزاد گے کنون کے بغم شادمانی کنم چلچلون چیل کشت و خلوت ہزار	زدم لاف پیری و افتاد گے بہ پیرانہ سرچون جوانی کنم بہ بزم آمدن دور باشد ز کار
--	--

دور جا سے دیگر بخاطری حضرت رب العزت میگوید۔

جواد لب شب اینک خواب اورم چو در نیم شب سر بر ارم خواب اگر روز و شب ہست و گر باداد	بہ نسج ماست شتاب اورم ترا خواہم در بزم از دیدہ آب تو بر ایوی از ہر چہ دارم بیاو
---	---

و صاحب معارج النبوة و لا قدرة الشکلیین گفتہ دوی رحمہ اللہ تعالیٰ خود گفتہ۔

چو بہر ہست تو سن سست راے	بہی حجت آئینہم و لکشاے
--------------------------	------------------------

ازین بیت معلوم میشود کہ کتابے باتیات وحدانیت اوقالی تصنیف نمودہ و تصدیق قول صاحب معارج میشود و اللہ اعلم۔

امیر سید قاسم تبریزی قدس سرہ معذرت در میان صوفیہ کرام و بصحبت شیخ صدر الدین علیٰ ینے و شیخ بہاء الدین نقشبند بخارے رسیدہ و خواجہ عبید اللہ احرار بصحبت وی رسیدہ اند و تحصیل علم در تبریز نمودہ بودند و مولانا ظہیر الدین خلوتے نیز با محبت میداشت ذکر او و نفعات طویل ست کونے سنہ سبع و ثلثین و ثمانماتہ و قمر دے در خجرو جام است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید امیر کمال بن حمزہ قدس سرہ در تہذیبہ الاصفیا درودہ کردی و علم شجر بصیت و طریقت و حقیقت و معرفت از اولیائے عہد گوے سیف بردہ و تاریخ وفات وی از رشحات نقل نمودہ کہ روز پنجشنبہ وقت نماز بارہ ششم جمادی الاول سنہ ثلثین و سبعین و سبعمائتہ انتہے اگر رشحات در ذکر امیر کمال و فرزندان و کے اصلا کرامی تاریخ وفات وی مذکور نیست شاید در مقام دیگر در ضمن ذکر دیگرے مذکور باشد و اللہ اعلم و فی النعمات وی خلیفہ خواجہ محمد بابای مذکور است (سنینے باباے ساسے) و خدمت خواجہ بہاء الدین را نسبت صحبت و تعلم ادب سلوک طریقت و یقین ذکر از ایشان است و فی الرشحات ایشان اکمل و افضل بہر خلفاء و صحابہ خواجہ محمد

ہاں ہوئے اندو شرف سیادت داشتہ اند و مولد و دفن ایشان سو غارست و ان قریبست از قری
 بنجا را بر دو فرسنگے شہر و ایشان بدانش گری اشتغال میداشتہ اند و بزبان بنجا را دانش گر کلال اگر گویند
 و در مقامات ایشان مذکور است کہ والدہ شہر نشینان فرمودہ اند کہ تا میر کلال در پوست شتم بگاہ کہ القوش بندہ فادے
 مراد و شکم غمگین چو ان نمئی مکرشہ دانستم کہ سبب وجود این طفل است دیگر در فقر احتیاط کردم و بوسے
 امیدوار شدم و نہ اعلام الاخبار بشیخ العارف الہربانی و المرشد الکمال الصدیقی السید امیر کلال
 قدس سرہ کان بن اعزہ اصحاب خواجہ محمد بابا سلماسی و اکمل خلفا بہر دوکان مشرفا بشرف سیادت
 اخذ السلقین عن خواجہ محمد بن علی الرازی عن جمہ بنجر الغفوس عن عارف الہرگوڑی عن عبد الحاق
 بنجر دانی عن یوسف الہمدانی عن ابی علی الغارمدی عن ابی القاسم الجبانی عن ابی الحسن الخرقانی
 عن ابی یزید البسطامی عن الامام جعفر بن الصادق الی آخر النسبہ و اخذ عن الذکر و ادب الطریقۃ
 و النسبۃ سلطان الطریقۃ القشندنی خواجہ بہاء الدین القشندنی سیکو بہر موافقہ کہ مخفی نہ اند کہ
 ولادت ابو الحسن خرقانے بعد از وفات بابزیر بسطامے بدست و ہمچنین ولادت ابو یزید بسطامی
 بعد از وفات امام جعفر صادق بدست واقع شد بظاہر ملاقات اتفاق بینقادہ حضرات صوفیہ سیکو
 کہ تربیت ایشان بحسب روحانیت بودہ و ایشان او پس بودہ اند و الہد علم بحقیقۃ الخصال -

امیر برہان الدین بن سید امیر کلال قدس سرہ در شجاعت اورده کہ وی فرزند ششمین
 حضرت امیر سید کلال بودہ اند و بارہا میر فرمودہ اند کہ این فرزند برہان من است و امیر برہان از حلقہ اصحاب
 خواجہ بہاء الدین اند و حضرت امیر تربیت ایشان را حوالہ بحضرت خواجہ کردہ بودہ اند امیر برہان صاحب
 سکر و جذبہ قوس بودہ است و طریق وی از زود و انقطاع از خلق سے بودہ و ہرگز با کسے انس و ارام
 نیکو نہ و چپکس را بر اطوار و احوال وی اطلاع نبودہ و در قوت باطن بمرتبہ بودہ کہ احوال باطنی بعضی
 از اصحاب حضرت خواجہ غارت میکردہ و ویرا اعلان سے ساختہ

امیر حمزہ بن امیر سید کلال قدس سرہ فرزند دوم امیر کلال است و امیر و سے با بنام والد خود
 سید حمزہ نام کردہ اند و ہرگز و بر انہام نئے خواندہ اند ہمیشہ پرمیگفتہ اند و از وسے کرامات
 و خوارق عادت بسیار ظاہر میشدہ است کہ بعضی از ان مقامات امیر کلال کہ بنیہ امیر حمزہ تالیف کردہ اند مذکور است
 و فرقا میر حمزہ صیادی میبودہ و از ان حمزہ معاش حاصل میکردہ خدمت امیر حمزہ بعد از وفات حضرت امیر کلال قائم مقام

ایشان بوده و سالها خلق را بطریق رشتا و رشتا دفروموده و وفات دی در غره شوال سنه ثمان ثمانین و ثمانائیه و مولانا سام الدین شاشے نجاری که از کبار علمای بخارا بوده و مولانا کمال الدین میدانی اومیر خور و اومیر بزرگ و بابا شیخ مبارک نجاری از خلفائے اویند رحمهم الله تعالی -

امیر شاہ بن سید امیر کمال بن سید حمزہ قدس سرہ در شجاعت اورده کہ دسے فرزند سیوم امیر کمال بوده است و طریق دی در کسب معاش ان بوده کہ از محراب نمک سے اورده و میفرود ختمه و از ان فر معاش میگذازیدہ و از دنیا بقدر کفایت معرفت میکردہ میفرمودہ کہ ہر گرفتار را جواب گفتن در عقب است و ہمیشہ بخدمت بندگان خدا مشغول بوده و بقدر امکان در کفایت نجات مردم سعی و اہتمام داشتہ و از تعہد خاطر باو نگاہ داشت و لما واقعہ فرود میگذاشتہ و امیر کمال تربیت ویرا حوالہ شیخ یادگار کردہ بودہ اند کہ یکے از خلفائے امیر است -

امیر عمر بن سید امیر کمال بن سید حمزہ قدس سرہ در شجاعت اورده کہ دی فرزند چهارم خدمت امیر است و صاحب کرامات و خوارق عادات بود اکثر اوقات بشغل احتساب قیام مینمودہ و امر عزت و نہی مشکوٰۃ مکررہ و بغایت غیور بودہ میفرمود کہ اکابر گفتہ اند چون گاؤ را وقت سر برین آید بر خرمن این طایفہ گذارند چون نزد بان وقت سوختن رسد بر دیوار این طایفہ نیند و ہر کراخواہند کہ بر اندازند بان طایفہ در اندازند خدمت امیر کمال تربیت ویرا حوالہ شیخ جمال الدین دہقانے کردہ بودند کہ از خلفائے خدمت امیر است و وفات امیر در شہر سنہ ثمان ثمانین بودہ است -

سید احمد سیوی معروف بسید اتا قدس سرہ در شجاعت اورده کہ دی خلیفہ دوم زنگی اتا است و اہل حال در یکے از مدرس بخارا تحصیل علم مشغول بود کہ ناگاہ ویرا داعیہ سلوک این راہ و ارادت طریق از خاطر سر برزیدہ علی الصباح خانہ باران با براج دادہ از مدرس روی بھو رانادہ جانب ترکستان رفتہ و بخت زنگی اتا افتادہ و چون زنگی اتا گفتہ کہ شما در طلب پیہر سرگردان ہستید بغیر از من در ہر جہان امر در کسے نیست کہ شمار از تربیت کند و بر نعل سید اتا بخارا گذارید کہ من سید و عالم باشم کہ تابع این سیاہ گاہ جز ان میشوم بعد از ان تبصرہ زنگی اتا و حلقہ اطاعت او را مدہ بصحبت دی پیوست چون در امر خود باو ریاضت شاقہ پیچ کشود می ندید نزد وجہ او جز اتا رفتہ و خواست شفاعت نمود غیر انا قبول نمود و بر طبق وعدہ چون سپارش نمود کہ سید احمد مر دے فقیر و سید و عالم است بر در جہم کیند زنگی اتا بسم نمودہ گفت

کہ سیادت و علم و دین سدرہ دوی مشدہ روز اول کہ مرویہ من اولیٰ نحو نشان دادم بدل گفت کہ من سید
و عالم ہاشم کے تابع این سیاہ گاہ چران ہاشم اما با سنا طو از سر جرم او و گردن ششم بعد از ان مشول
نوا طعت رنگی ہاشم گشتہ اپنے مقصود دوی بود بروی شگفت گشتہ و ابواب ہوا بہ مفتوح شدہ و بانڈک
فرستے برجہ ارشاد و کمال رسیدہ و بسے اقصان را بدرجہ کمال رسانیدہ و با حضرت غزنیہ بن ہاشم بود
و با وی مفاد و مات واقع شدہ و صاحب کرامت بود تفصیل احوال دوی در شجاعت مذکورست و الحمد للہ
و اما در زبان ترک بزرگ را گویند

سید نور الدین بن سید مبارک غزوے قدس سرہ و اخبار الاخیار اور دہ کہ دوی خلیفہ شیخ
شہاب الدین سہروردی است مقداد و شیخ الاسلام دہلی بود در زمان سلطان خمس الدین اورا
میر دہلی یکفشتہ و فات دوی سنہ ۷۸۱ و ثمنین و ستمائیت در زمان طفلی منظور نظر شیخ
محمد اجل شیراز سے کہ از اولیا سے وقت بودہ گشتہ و نعمت و فواید یافتہ صاحب کشف و کرامت بود
گذاشتے کتاب المذكور رحمۃ اللہ تعالیٰ -

سید جلال الدین بخاری قدس سرہ در خزینہ آور دہ کہ دے از سادات صحیح النسب بخارا
بود و بہندوستان تھمتی کہ از سادات بخارا است سلسلہ ابائے کرام دے بے می پویند و تا بنیخ
ولاوت و اقبول صحیح سنہ خمس و تسعمین و خمسائیت و فات دوی سنہ تسعمین و ستمائیت و از
منظر جلالی نقل میکنہ کہ چون دوی بہ مدینہ منورہ رفت سادات مدینہ انکار سیادت او نمودہ و از دے
سید صحیح طلبیدہ و آخر قہار بران یافت کہ از روضہ سید کانیات استفادہ نمایند چون سید جلال الدین
رو بروی قبر شریف رسید گفت السلام علیک یا والدہ از قبر شریف او از آمد کہ علیک السلام با و کہ
و قرۃ عینہ و سراج کل امتی انت منی و من اہل بیتہ باستماع این صدا با کلمہ مدینہ محرق سیادت
او گشتہ تبخیریم و توقیر او پروانہ اندازنا بکہ معطر آمدہ با دے شاکس حج قیام نمود و بعد از ان بہر
ربع سکون پرداخت بسے خلائیق را ہریت نمود انتی در تابیخ فرشتہ آور دہ کہ سید صحیح النسب است
نسبت او با امام علی النادی چنین میرس کہ سید جلال الدین بخاری بن سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد
بن محمود بن عبد المہدی بن علی اصغر بن جعفر بن امام علی النادی گویند از بخارا بکلتان آمدہ بخا تقاہ شریف
فرید الدین گنج شکر فرو آمدہ از سہاء الدین زکریا خرقہ خلافت یافتہ بمکونت بلدہ اچہ ماوشند و قہروی

در انجاست اتمی در اخبار الاخبار آورده که او را سید جلال بن یزید گویند میرد شیخ الاسلام سید ابوالدین است
 وی سید جلال که لقب بنجد و مہجانیان است از نجار ابی بکر تشریف آورد و دوران شهرت آقامت
 کرد و سید ابوالدین بکر سے کہ از کارا بر و اعیان انجا بود و ملت کرد گویند کہ در خواب از جانب حضرت
 رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بشر شدہ بتزیج صغیرہ سید ابوالدین و سید ابوالدین نیز باین دولت
 بشارت یافت جگر گوشہ خود را بوی عقد تزویج است و از انجا بچہ محمد و نزاع اخوان بجانب
 اچہ تشریف آوردند و سید جلال الدین را اولاد موسوی و مغوی بکم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی
 او منفتح شد قبر او ہم در اچہ است رحمہ اللہ تعالیٰ تعقی نمازد کہ صاحب خزینہ جلال سے اور کہ جعفر
 بن امام علی نقی سے است این امام محمد تقی گفتہ علی علیہ السلام فرمودہ چرا کہ امام محمد تقی را پس سے جعفر نام نپودہ و انچه
 در تاریخ فرستہ بود میج دانستہ نقل نمودہ شد و انچه او گفتہ کہ در ہندوستان ہر کس کہ از سادات
 نجار است از نسل وی است خداوند کہ این حصر اور از انجا معلوم شد بالجلہ سید جلال الدین نجاری
 صاحب علم و قوس و کشف و کرامت بودا ہائے دیار ہندوستان کمال اعتماد بوسے و از نہ و اہرکاہ
 موجب اعتراف از جانب شریعت باشد صدوران از وی منقول شدہ و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال۔

سید جلال الدین حسین بن سید اکبر بن سید جلال الدین نجاری قدس سرہ الملقب بنجد و مہجانیان
 در اربعین اکبر سے نام پروردگار سید نمود و نوشتہ و در تاریخ فرستہ سید احمد کبیر گفتہ شاید ہر
 نام داشتہ باشد و اللہ اعلم و اربعین اکبر سے اور وہ کہ وی مرید پروردگار است و این شیخ کن الدین
 ابو الفتح سروردی خلافت یافت گویند جہان نور سے پیش گرفت امام یافعی و بسیار سے را ربافت
 و در دہلی شیخ نصیر الدین چراغ و پلے را وید و در خانوادہ چشت خلیفہ او کشت در اخبار الاخبار آورده
 کہ دسے جامع ست میان علم و ولایت و سیادت او میرد شیخ الاسلام کن الدین ابو الفتح است
 و خلیفہ شیخ نصیر الدین محمود با امام عبداللہ یافعی رحمہ اللہ علیہ در کونظر صحبت داشتہ و ترغاب جلال سے
 کہ از ملفوظات او است از دسے بسیار نقل میکند و تاریخ محمد سے بنویس کہ وی اول خرقہ اعظم خود
 شیخ صدر الدین نجار سے پوشیدہ و کلاہ ارادت و ترقہ تبرک از شیخ الاسلام سند الحیثین شیخ
 عقیق الدین عبداللہ الطرس در حرم شریف بنوسے علیہ السلام و انجیتہ پوشیدہ و مدت دو سال
 در صحبت او ملازم بود و کتاب عوارف و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد و تلقین

ذکر یافت و مخدوم جهانیان را قدس سره با حضرت علیہ السلام قادر بہ کمال محبت است و دخترانه جلالی میگوید
 کہ شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی میفرماید طوبی لمن رانی و لمن رای منی و لمن رای منی و لمن رای منی رانی
 و وی تعجب است و صادق است درین قول مرا میداری بسیار است کہ بموجبین کلام حق تعالی
 ملاحظت کند بعد از ان سلسلہ را کہ بیک واسطہ شیخ شہاب الدین سرور دوسے میر سید غیاث سلسلہ
 شیخ بہاء الدین ذکر پاؤں میکنہ و میگویہ من غلام را دیدہ ام و دوسے شیخ شہاب الدین سرور دیر
 و شیخ شہاب الدین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را انتہی الی ہذا من اخبار الاخبار مختصرہ و تاریخ
 فرستہ اور دوسے سید احمد کہ کہ بہار بنشین بر خود بود و از دود و فرزند سعادت مند بود و از اندکے
 مخدوم جهانیان سید جلال الدین بخارے دوسے سید الدین را بہ قول است سید احمد کہ سید جلال الدین
 حسین بخار برادر ہفت سالگی نزد شیخ جمال نجد سے کہ از مردان شیخ بہاء الدین ذکر کیا بود بر دہست
 بوس او مشرف ساخت پس شیخ جمال نجدی طبق خراما حاضر ساخت و باہل مجلس قسمت نمود سید
 جلال الدین حسین بخاری خراما را باخستہ نور و شیخ جمال نجد سے متفق گشتہ پر سید کہ ترا چہ را
 خوردی گفت ترا یک از دست شمار سندہ ان نتوان انداخت شیخ گفت توان پس سے کہ خاندان
 خود تا قیامت نمودار سے سید جلال الدین حسین بخاری عالمی متہو بود و در علوم عقلی و نقلی مشقت
 بسیار کشیدہ بود و مقید بان بود کہ مریدیکہ کس بجاسے دیگر رجوع ننماید و میگفت کہ جمیع فضلاء و شیخ
 را باید دید و از ہر کجایم نصیبی و منفی باید بود و از پدر خویش شیخ احمد خرقہ خلافت یافت دیگر از شیخ
 رکن الدین ابوالفتح و نقل است کہ سالہا و را خدمت کردہ بجا نب کردہ مدینہ و مشام و بیت المقدس
 در دم و عرا تین و خراسان و بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین حج کرد و از اہل شش حج البر نمود و در
 مدینہ رسول اللہ سلطان العلماء استاذ المحدثین عقیق الدین بن سعد الدین علی الشافعی المینی
 را ملاقات کردہ مدت دو سال در ان مکان شریف بلازمست انجساب بودہ نوحہ عوارف و غیویش
 او گنہ را بندہ عقیق الدین خرقہ از شیخ رشید الدین محمد ابوالقاسم صوفی پوشیدہ و وی از شیخ
 الشیخ شہاب الدین سرور دوسے یافتہ و یحییٰ و انما سے سفر بہ محبت شیخ حمید الدین بن
 محمود الحسینی سمرقند سے رسیدہ از و نیز خرقہ فیض ربود و سید حمید الدین از شیخ محمد بن ابراہیم نساجی
 و دوسے از شیخ نظام الدین ابوالعطار بخاری و گویند سید جلال الدین حسین بخارے و انما سے

سیر وسلوک سیصد و پنجاه کمال را دریافتہ از ہم فیض کلی نصیبت گشت و مخدوم جهانیان سید
جلال الدین حسین بخارے کسی را بر میدی نیگرفت و میگفت کہ انیکار میباید از انیا نکرد و انی بلے
هر گاه کسی بقصد ارادت بخندمت او آدمی سید گفتی من از انہا نیستم کہ شخصے را بر میدم اما عقد اخوت
میکنم بقصد اے حدیث نبوی بہ برادرے میگیم دور اخبار را اختیار اوردہ کہ او در عہد سلطان محمد
بمنصب شیخ الاسلامے و سند خانقاہے محمدے در سیستان باضافات مخصوص گشت
و بعد از چند گاہ ترک ہر کردہ سفر کعبہ مبارک اختیار کرد و در عہد سلطان فیروز کرات از محروسہ اچ
در حضرت دہلی آمد و سلطان فیروز مراد اسم اعتقاد و اخلاص انچہ باید بجاسے اور دانتی ذکر او را اخبار لا یشیا
و تاریخ فرشتہ و خزنیۃ الاصفیاطول و طول ست ما اختصار را کار فرمودیم باجمہ انتخاب عالم و متقی
و صاحب کشف ذکر است بودہ بسیارے از کرات او و تاریخ فرشتہ مذکور است و انجباب را
مخدوم جهانیان جہان گشت میگویند و رنگا رنگ نیز جابجا میگویند کہ استانہ مخدوم جہانیان است
در انجا بجز خشت چند دیگر علامت عمارت چیزے یافتہ نمیشود چنانچہ در بنیو وضع بوہار کہ مسکن مولف
انیکتاب است جانب غربے مکان نقیر محلہ بخاران است در انجا نیز سیگونداستانہ مخدوم است
و در چوگرہ کہ قریب است بقاصلا سہیل از بوہار نیز استانہ است معروف باستانہ مخدوم صاحب
ولادت او شب برات سنہ سبع و سبعمائتہ و وفات او روز عید قربان سنہ خمس و ثمانین و سبعمائتہ
و مدت عمر او ہفتاد و ہشت سال و قبرا و در اچہ ولایت ملتان است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید ناصر الدین بن سید مخدوم جہانیان جلال الدین بخاری قدس سرہ جامع بود و میان شریعت
و طریقت و خوارق و کرامت و ولایت مدتیہ عالی داشت چون اولاد کثیر داشت لاجرم بسید ناصر الدین
مشترکہ کو بند اولاد و سے از ذکر و انات یکصد بودند و از انیان انا کہ عمر دراز یافتند بہت و یک
پسر و دو دختر بودند و خلق کثیر کا کما ارادت او در آمدند و اخذ نسبت از پدر خود نمودہ و خلیفہ وی بودہ وفات
او در سنہ ہشتصد و چہل و ہفت ست رحمہ اللہ تعالیٰ خرنیہ از معارج الولایت۔

سید عثمان ابن محمود البخاری الاسچے قدس سرہ از اولاد مخدوم جہانیان ست نسب با نیکو
بر و میرسد کہ عثمان بن محمود بن بہار الدین بن حامد بن محمد بن کریم الدین ابو الفتح بن احمد بن ناصر الدین
محمد بن جلال الدین بخارے مخدوم جہانیان قدس سرہ و سے از اچ بلا ہوار مد خلق کثیر مقتدا و شنند

و قبولی عظیم یافت و علمای عمده نیز اطاعت او نمودند و وضع و تشریف کوه مقدس و مریدان گشتند و او بابای
او طریقه سمر در دیه میداشتند و وفات وی تاریخ پنجدهم ربیع الاول سال نصد و دوازده در زمان حکومت
سلطان سکندر بودی و قبر وی اندرون قلعه لاهور در تخته ست محمد الله تعالی خزینہ -

سید صدر الدین بن سید احمد کبیر بن سید جلال الدین بخاری قدس سره ملقب بوجو قتال بخاری
برادر حقیقی مخدوم جهانیان است و از یمن اکبرے آورده که وی مرید و خلیفہ پدر خود است و از برادر
خود مخدوم جهانیان و شیخ کن الدین ابوالفتح نیز خلافت یافت سلطان فیروز اورا فرادان بزرگ داشته
و در اخبار الانخبار آورده که بعد از برادر خود مخدوم جهانیان بر جاده خلافت نشست مخدوم جهانیان بابا
برزبان مبارک میر اندک حق سبحان تعالی ما را بخلق مشغول داشت و شیخ را جو را بخود پیوسته در عالم استغوا
بودی و باخلق اینساط و اختلاط کردی و بیشتر پیوید مردم بسلسلہ ارات مخدوم بواسطه او است و بعضی بواسطه
ولد او شیخ ناصر الدین محمود نیز میر سبزرگ بود صاحب تفرق انتی در تاریخ فرشته آورده که ابو جعفر عظیم
و باطنی شهرت تمام داشته و صفت جلالت او غالب بود هر چه بر زبان او روی چنان شد انتی انجی
در تاریخ فرشته آورده و از آن معلوم شود که چون فیض غضب بسوی کس نمیگزیست فی الحال بروی بہا تاک
لقب قتال بر او از آن سبب افتاد که راست و خوارق عادات بسیار از وی نقل نموده تاریخ وفات
او و از یمن اکبرے سند است و ثمانیہ گفته و در خزینہ شانزدهم جمادی الآخر سنہ سبع و عشرين ثمانیہ
شب سہ شنبہ گفته الاول بود الاچ و قبر او در اچ است -

سید برہان الدین بن محمد بن سید جلال مخدوم جهانیان قدس سره بقول صاحب خزینہ نام پدر
ناصر الدین محمد است انتی نام وی قطب عالم و کتب او ابو محمد و لقب برہان الدین است و از یمن اکبرے
آورده که در ہفتصد و نو دوازده وفات و فی اہتصد و پنجاہ و ہفت و قبر وی در قبوہ احمد بابا و احمت مرید
خلیفہ پدر بزرگوار خود و شیخ احمد کمتی نیز خلافت دارد در زمان سلطان محمد کہ بدو اسط پور سلطان مظفر
است بمغزوہ پدر بزرگوار است و در بزرگی صورت و معنی یافت او را باز در ہیر بود -

سید کبیر الدین اسماعیل سمرودی قدس سره وی نیز و خلیفہ حضرت مخدوم جهانیان است و بعد
وفات آنجناب بجزرت سید صدر الدین برادر مخدوم جهانیان و اقر شہرہ کا خود تکمیل رسانید و در ولایت
مقام عالی و بکرامت و خوارق اشتہار گرفت در اوایل عادت او ان بود کہ نیم شب بنیز خود مخدوم

جهانیان میرفت و نماز تجمعه و تحم کلام الهی میکرد و مکرر وقت شد اقبال فضل فرار با انگشت شهادت خود مفتوح مسدود میکرد تا آنکه شبی بجای خود باین ماجرا دیده بخیرست سید صدرالدین ظاهر ساخت و کبیر الدین با شرافت خاطر خود این بجزاوریافته از برای درس طافرت حضرت سید و از نزد خود طلبید و اغوا و اکرام او نمود شیخ سماء الدین خلیفه وی است وفات او در سنه هشتصد و سبست و پنج رحمه الله تعالی خزینه -

سید عبدالشکور و سید عبدالغفور ابنی سید کبیر الدین اسماعیل قدس الله امرهم هر دو جات جمال ظاهر و باطن بودند در علوم شریعت و طریقت عالم و عامل و کامل و کمال و در ادوات نجیست و اله بزرگوار خود داشتند و تربیت صوری و فزوی از پدر گرفته در روز وفات پدرش هر دو از نزد خود طلب داشتند خرقه خاص خود عطا فرمود و گفت هرگاه شما مشکلی پیش آید به نزد قبر من آمده ظاهر کرده باشید که جواب صواب خواهم یافت چنانچه بعد وفات او همچنان بمحل می دروند و جواب یافته رحمت الله تعالی خزینه -

سید محمد بن قطب عالم قدس سره لقب او شاه عالم است ولادت او ببله التامس و العشرین من ذی القعدة سنه سیع عشر و ثمانمائه و وفات او عشرين من ذی القعدة سنه ثمانمائه و ثمانمائه و وفات او رسول آباد و ابد و تسعین اکبری او در ده که از پدر خود ولادت یافت و خلافت برگرفت بوالا پایه ولایت برادر و شکر خارق عادت و بزرگوارند -

سید محمد بن سید یوسف الحسنی الدیلمی قدس سره لقب بسید گیسو و از ولایت اکبری او در ده که وی حیره و خلیفه شیخ نصیر الدین چرخ دلی است مسموم و مشکوکی انداخت بفرموده پیر از دلی بدکن اید و که و من پذیرفتند قبری در کلبه گشتی ریخ و ولادت او صاحب خزینه از معارج الولايت نقل نموده که سنه عشرين و سبعمائه وفات وی سنه خمس و عشرين و ثمانمائه و فزوی یکصد و پنجسال و قبر و بشهر کلبه گشتی در آجبار الانخیرا و رده که وی جامع است میان سیادت و علم ولایت شانی رفیع و تقی فیه و کفانی عالی دارد و او در میان مثیل خجست مشرب خاص و در بیان اسرار حقیقت طریق مخصوص است در او اهل عالم هم دلی شریعت داشت و بعد از حلت شیخ بدیار کمن رفت و قوسه عظیم یافت اهل این دیار همه متطاول و میط و گشتند و هم در آن دیار زوینا انتقال فرموده و را سید گیسو و را زوینا و در شهرت او باین لقب برانچه شنیده شده است آنست که روزی او با چندی دیگر از مریدان بالکشی شیخ نصیر الدین محمود و برادر داشته بودند در وقت برداشتن گیسو سید بسبب داری که داشت در پایه پاکی بند شد

و او بسبب حمایت ادب و استعراق عشق و محبت، بر آوردن گیسو بقید نشد و هم بران وضعی که واقع شد رسانفت بعبه قطع کرد و بعد از آنکه شیخ را برین معنی اطلاع افتاد خوشحال شد و بر صدق عقیدت حسن صیفت او افتخار کرد و هم در حال این بیت فرمود که -

هر که مرید رسید گیسو دراز شد | و الله حلال نیست که او عشق باز شد

خدمت سیر ملفوظات است مستمنجوا مع الکلم که بعضی از مریدان او که او نیز محمد نام دارد جمع نموده در نجای می آمد که خواج محمود بقا زبیران مولانا برهان الدین غریب بود و او دانشسته رساله قشیری مقابل میگردید و در آن ایام تحت کدوک بودم خواج را جابر تلقی رسید آمد و نشست سخن انجا رسیده بود که قول عالم مهم است ناسرک نخشنه بجای نرسی مرگ سفید مرگ سنج و مرگ سیاه مرگ سفید گرسنگی مرگ سنج تحمل مرگ سیاه فقر خواج را جابر ازین بطریق امتحان پرسید که بچه سبب مرگ سفید و سنج و سیاه شد گفتم جوع نسبت بعد از آنکه پس مرگ سفید باشد و تحمل خون خوردن است زیرا که غضب عبارت از غلیان و ماست از بهر انتقام و حلم فرو خوردن غضب پس مرگ سنج باشد و فقر نیز غیام میریزد علیه السلام فقر سواد و اوجی الدارین البته فقر میان خلق شمرنده و تحمل و سنگیر باشد و فقر و مرگ سیاه باشد و فقر و سفر اگر شست باطن ندارد مبارک باشد و لا سرا به صفویان خبر فرغ دل و جمع هم نیست اگر یک ساعت لطیف دل با خدای خویش حاضر شود آن بهشت است بلکه هزار بهشت خدا آن ساعت باید کرد و هنوز ایگان بدست آمده باشد -

بفرغ دل زمانی نظر بخبر و س | به زانکه پیر شای بر میزهای و هو

فرمود چون در مسائل کلامیه سخن در تفصل صحابه افتد من هیچ مباحثه شروع نکنم ببار اتهام اما بر خلفمان اصحاب وقتیه اگر بحث کرده ام بعد از تاکید سوگند عقیده من بدل راست است که افضل صحابه با یو بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی اما بحث لفظی برانچه اند گفته میشود و با خلق بگذازد انقدر هم نگزیده ام فرمود علما اختلاف اگر کرده اند که مسلمان را موت بهتر یا حیات بعضی حیات گفتند بعضی حیات اما با من نیست که که نورایام حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حیات بهتر بود و بعد از وی حیات فرمود شخصی علی را از اصحاب علی پرسید صفت کنا صحابیک فقال عن تسالون فقالوا علما فقال مومن علی ایما شاشه قالوا و سلمان قال عنه علم الا لاین و الاخرین قالوا اخذ فیقال صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علم النافقین قالوا و انست با علی قال و ابای تریدون قالوا نعم قال و اذا سالت عبطیت و اذا سکت اتبدلت بهر چه خواهم بایم و اگر خوش باش

شوم و ایمن سخن گوید تا خواهد که چیز پیش نواهم و توفه القلوب مینویسد و هذا مقام محبوب المراد سخن در مخالفت قیسمان با صوفیان بود فرمودند خلاص صوفیان ازین طایفه خبر بدین طریق نیست که خود را یکی از ایشان گردانند و میان ایشان همچو ایشان باشند پس بدین که چه معنی است که گفته اند العلم حجاب اللمکیر فرمود کل ماسوے الله تعالی حجاب اما حجاب باسے دیگر تفتیح و تفتیح اند و علم حجابی لطیف است شستن از آن نیک و شوا باشد و از این علم خود معرف و حدیث و نقد و تفسیر نیست و از علم با اندرست و آن علم ذات باری و صفات باری بربل و برهان بلکه مشاهده و عیان فرمود که این دو چیز خاصه بدین است سوال اصلی علم یکی صورت قلندر و دوم آنکه لا اله الا الله محمد رسول الله گویند و اما از آنجا که عزیز تر بود از ایشان را بکشند و چه کالپر کال سلانند و زنان و فرزندان ایشان را سیر سازند و رسوا کنند و نسب سازند و ایمانی باقی باشد زهی ایمان زهے دین و یکی از مصنفات سید محمد گیسو در کتاب سما است صاحب اخبار الاخیار از آن کتاب قدری نقل نموده معلوم میشود که او تصانیف دیگر نیز دارد و الله اعلم -

سید محمد بن پوری قدس سره در آخرین کبری آورده اند فردان روحانیة فیض برگرفته و بر سر و بر سر علم هر دست از شوریدگی دعوی نمود و تکرار و بیساکر دم برادر دیند مباهل خلق از بزرگانند و سر شپه ممد و تیه او از جویند گجرات شتر و سلطان محمود کلان بنیایش بر خاست و از رنگ ششپه نامه بنده نبایست بود و نوش ایران نمود و در تیره و رنگ شست و هاجما اسود -

سید علی قوام قدس سره در آخرین کبری آورده که زاده و بوم او سوانه بر توفیق شیخ بهاء الدین جویندی شطاری است و برخی گویند شیخ قاضا شطاری فیض برگرفت و چند سب بر اند که او را با همه خانواده با درست نسبت است و در سال نهصد و پنج از کشتاکش خشیجان دارست خوا بگاه جوینور -

حاجی سید عبدالوهاب بخاری قدس سره در آخرین کبری آورده که وی مرید و شاگرد سید صدر الدین بخاری است انظار و باطن آگاه در آیین و اخبار انخیا را در ده که وی از اولاد سید جلال الدین بخاری بزرگ است که سید جلال الدین خدوم جانیان است او را و و پس بود سید احمد بزرگ و دیگر سید محمود خدوم جانیان پس سید محمود است و حاجی عبدالوهاب بخاری که از اولاد سید احمد بزرگ بود و مؤلف بهاء علی حال و محبت و در اوایل حال که هنوز در لسان توطن داشت روزی در ملازمست پیر و مستاد و منزه و در سید صدر الدین بخاری نشست بود از وی شنید که گفت و تو نعمت در عالم با فضل موجود است که فوق

جیع نمیتا است ولیکن مردم قدان و دولت رانی شناسند و بدان پے نمی برند و از تحصیل انعامات
یکے آنکہ وجود مبارک محمد صلی اللہ علیہ وسلم بصفت حیات در مدنیہ موجود است و مردم این سعادت را
در نمی یابند و دیگر تران مجید کہ کلام پروردگار است و وی سبحانہ تعالیٰ بواسطہ بدان تکلم و خلق از ان طالعہ
وی بحر و شنیدن این کلام از پیش پریر جاست و قصص زیارت مدینہ درخواست و براہ شکے زیارت
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شرافت و این سعادت را در یافتہ باز بوطن اصلی عود نمود و بعد از ان بمقرب
بعضے سوانح روزگار انتقال نمودہ در عمد دولت سلطان سکندر لودھی بدہلی اند سلطان سکندر
پوی اعتقاد عظیم پیدا شد و انچہ شرط تحصیل تعظیم بود رعایت نمود و ارباب شاہ عبدالعزیز نسبت محبت و نیاز و طلب
و استرشاد چندان بود کہ انچہ میگویند کہ فانی الشیخ میباشد چنین خواہر بود نسبت صحبت و باوی بطریق
مناسب حکایت مولانا مردم است با شمش تبریز قدس اللہ سرہ رحمہ دبار دیگر از دہلی قصد زیارت حرمین
کرد و مکرراً باین سعادت عظمی رسید و بشاہ تہا از جناب حضرت خاتم الرسل صلی اللہ علیہ وسلم اشارت
یافتہ باز بدین حدود عود فرمود و وفات شیخ در سنہ ثانی و ثلثین و ثمانین و قسمائیکہ عدد عبارت شیخ حاجی موفقی
انست و مقبرہ ایشان در جوار مقبرہ شاہ عبدالعزیز است و حاجی عبدالوہاب تفسیر سبت کہ اکثر قرآن بلکہ عام
انرا ارجاع بہت پیغمبر و ذکر او کردہ صلی اللہ علیہ وسلم و بسیار از وقایع عشق و اسرار محبت در انجا درج کردہ
است غالباً وقوع ان در غلبہ حال و استغراق وقت بودہ است و بدانجت در بعضی مواضع جانب ظاہر
لفظ و عبارت نامرعی مانده است رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید جمال الدین سہروردی قدس سرہ برادر سید عبدالوہاب بخاری مذکور است و بی شیخ
غلام و سادات ذوی الاکرام بخارا است مرید و خلیفہ برادر خود عبدالوہاب است جامع است در ولایت
و سیادت و در عبادت و ریاضت مقامات بلند و مدارج ارجمند داشت و شیخ حمزہ کشمیری از وی اخذ طریقت
نمود وی از خرمہ سلطنت سلاطین کشمیر و انجا آمدہ عالمے را مستفیض گردانید بعد از ان بدہلی آمدہ و در شالہ نصہ
و چیل و پشت وفات یافت رحمہ اللہ تعالیٰ خزنہ

سید ابوالہیثم بن معین الدین بن سید عبدالقادر الحسنی القادر سے الابریجے قدس سرہ در ایمین
اور وہ کہ از ادب ارج مرید شیخ بہاؤ الدین قادری شطاری از ہر دانش فراوان بہرہ داشت و در گزیدہ
کاری کم ہتا (یعنی بے شل) جہان نوریدہ در زمان سلطان سکندر لودھی بدہلی اند شیخ عبداللہ دہلوی

و میان لادون و مولانا عبدالقادر صابون گرد و دیگر کاراگهان نامور بزرگی او گزیده در نصد و پنجاه و سه با
هشت جان پنجمی باز پسرخدا بنگاه دلی و راجا رالاخیا را آورده که وی بزرگی بود و متبرک و دانشمند کامل و سایر
علوم عقلی و نقلی و درسی و تحقیقی بخود نموده کتب بسیار از هر علم مطالعه کرده و تصحیح فرموده و مشکلات از راجا
حل کرده که هر کار او در آن مناسبت باشد نظر در کتاب او کافی است و تصحیح استاد نیست الحقی در دلی در زبان
او یکجکس میانش او بنویسد آن کتب و اکثر پنجاه و او کتابخانه او برآمده که از حد حصر و ضبط خارج است انصاف نیست
که هر که معاصر او بود از وی استقاده نموده و قایل نشد بعلیه او بی انصاف است او هم بعلمت جمل و بی انصاف
و ناحق شناسه اهل روزگار باشد و روز او بخود مطالعه و تصحیح کتب مشغول بودی و درس کم گفته و مردم
را از افاده محروم داشته و کتابش را یکس کمتر ادبی نگار که کسی را مخلص یافته خدا و اندک ویرا در پنجاه و نظر
بود شیخ عبدالغفر حسن و صوفیان و دیگر پیش او از علوم قوم ملذذ کردندی و از شیخ و علما مردم بزرگ بجز نیست
شناختندی و او پنجاه از فنون علوم امتراز نموده بود و از بركات صحبت درویشان و ربط بسلاسل مشایخ و
خانواده های ایشان او را و او اشغال و او کار و دعوات و طرق تربیت و ارشاد نیز جمع کرده بود و نسبت
او بسلسله علویه قادریه بر همه غالب است و میر شیخ نبیاء الدین قادری شطاری است در سال که شیخ
بهاء الدین در طریقه شطاریه تصنیف کرده گویند که برای وی کرده است و گویند که وی میواسط از شیخ نظام الدین
در مالم ترقی یافته است و در مجلس سماع حاضر نشد و فرمود او در دلی و او را آخر سلطنت سلطان سکندر بود
در حدود سنه ۷۰۰ و تسعین و دوفات و در همه دولت اسلام شاه سنه ثلث و تسعین و تسعین و تسعین و تسعین
او در بقرة سلطان المشایخ و خاقانهای که بابیان روضه امیر خسروست علیه الرحمت و الغفران -

سید محمد بن سید محمود کرمانی قدس سره و در خزانه آورده که وی از علمای اصحاب و اهل احباب
حضرت گنج شکر است و در راجا رالاخیا را آورده که او از کرمان تجارت در لاهور آمدی چون بازگشته در
اجودین شد و سعادت ملاقات شیخ فرید الدین حاصل کردی و بکلیت از رفتی و در ملتان عمار بود و نام او سید احمد
کرمانی و درین امد و شد و او را با خدمت شیخ فرید الدین بنی پیدا شد و اسباب موال کرمان بکلیت ترکان داد و در ملتان
پیش عمر خود و از راجا لقبه را و شیخ غمیت اجودین نمود و او را گفت که شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا هم
غریز است سید محمود کرمانی گفت محبت ازینها میشود و با اجودین امد و مرید شد و با ضمه کشید و بعد از شیخ
فرید الدین صحبت شیخ نظام الدین امد و داخل باران علی شد و در شب جمعه سنه ۷۰۰ هجری عشر و سیصد و

رحلت نمود در پایان چتره مدخون شجره رحمة العالیه -

سید محمد بن سید مبارک بن سید محمد الکرمانی الحنفی طریقه قدس سره در اخبار الاخبار آورده که وی جامع کتاب سیر الاولیاء است و اکمل البی است جامع احوال شایع خجسته و در زمان صفویه بیعت شیخ نظام الدین مشرف شده و بعضی مجلسها را دیده و بعد از او در خدمت خلفای او بود و از شیخ نصیر الدین محمود تربیت یافته بارها در خواب بجمال شیخ مشرف شده و تجدید بیعت کرده و در انجام و اجداد او از نزدیکیان شیخ بوده اند و اکثر از آنچه در آن کتاب نقل کرده بواسطه ایام کرام خود کرده و حقه المد علیہ منتهی و وفات و بقول صاحب خزینه سنه سبعین و سبعمائیه -

سید محمد بن جعفر الملکی الحنفی قدس سره و سبب جامع است میان شریعت و طریقت و صاحب علم و تقوی و وجه و حال بود در اخبار الاخبار آورده که وی از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود است و در توحید و تفرید مقام عالی دارد و از افراد اولیاء است و آنچه از احوال ظاهر و باطن خود نوشته است عقل حیران است اگر اینها همه بے شایسته تاویل و صرف ظاهر و دست پس از کمالان وقت خود است قدس سره و او تصنیف است مسی به بحر المعانی در وی بسیاری از حقایق توحید و علوم قوم و اسرار معرفت بیان کرده و سخن راستانه میگوید و در کتاب دیگر یکی حقایق المعانی و دیگر حقایق المعانی نیز موده و میکند خداوند آنها نیز تصنیف یافته اند و این است و او را تصانیف دیگر نیز هست رساله دارد در بیان روح در سال است مسی به پنج نکات و بحر الانساب که در اینجا بیان نسب اهل بیت رسالت کرده است و نسبت ابا و اجداد خود را ثبت نموده وی کثیر الدعوی است و از آنچه از احوال خود بیان کرده است تحقق میشود که دعوی اوست عمر دراز یافته بود در زمان سلطان محمد تغلق تار زمان سلطان بملول در حیات بود سن شرفش از صد تجاوز بود و بای کرامت شرفای که اند بعد از آن در دلی امره و در سر نه اقامت کرده الحال مقام و (یعنی فراد) در آن شهر و در بحر المعانی میگوید که مدت شصت سال در علم ظاهر بودم و در کسب کالات میگویشیم و در کتاب اخبار الاخبار بطول است و وفات وی بقول صاحب خزینه سنه صدی و تسعین و ثمانیه و هم در اخبار الاخبار آورده و سبب ذکر ابدال و اقامه و اقطاب و افراد و سایر رجال السرب و بیان اعداد و اسامی و مراتب اعمال و احوال و اقسام ایشان از نبی تفصیل داده و تشخیص نموده است که فوق این متصور نیست و گفته که هر ملاقات

کرده ام و از هر یکی نیت میافتم و تمامات همه را شایده کرده ام و گفته سید محمد پنجاه و هفت سال دیگر از دنیا رفت
و کرد بر سر چشمه غلج ملاقات کرده است ایشان در کوه ساکنین خود را در خزانست بلج میابان تمام المده تعالی -
سید تاج الدین شیر سوار قدس سره در قبا بالا حیار و در کوه تبر و در زمان تولد ست و دی مرید
شیخ قطب الدین بن منور بانسوی است در کوهستان نارتول را با شایسته کشیده کا خود بجای بده بجای سائید که ام
و دو دوش و طوبی و اونس گرفته چنین بگویند که چون و میخواست که زیارت پیروز بجای بانسی و شیر را
از پیش میگرفت و بر کوه سوار میشد و ماری بردست میکرد و متوجه مقام پر میشد و بر ماری بر دست چون
نزدیک مقام پر میرسید و مار را با میگرفت و پیاده در شهر می درآمد و وفات دی بقول مختصر غریبه شایسته سماع
سید شیخ ابدال بن سید تاج الدین شیر سوار قدس سره در اخبار الاخبار آورده که وی تارک
و نیابود و اند دنیا بر قدر ضرورت اقتضای کرده و ایام ملاقات بخدا مشغول بود و در خانه ایشان سنگی افتاد
بود که بهوزان سنگ بیرون و بلبل خانه ایشان موجود است بالای سنگ کاسه چوبین نهاده بود که هر روز
بقدر رایحتاج در آن کاسه میروم و نمیده در دهن و چیزی نمی نرا خند که قوت بومی اوی بود و زیاده از آن نمی برد
لکه اگر آن بودی نتایج بیشتر که ادبی و اگر از آن بود که کمتر حمد المده علیه -

سید یوسف بن سید جمال الحسینی المشدک الممانی قدس سره اباسه کریم
او از مشدکلبان آمده متوطن مشدند و او در زمان سلطان فیروز نادر المدهربان زلسان
در لباس سپاهیان بولایت دلی قدم او در چون بزرگی و دانشند و او را مشاهد نمود و
در سکه که سلطان مذکور بر بالا سکه حوض خاص علای بنامش موده و مقبره خود نیز در آنجا
ساخته است مدرس ساخت سالاداران مقام بر سجد درس و اخلاص نشست نقلست
که او سهر شب جمعه حضرت رسول صلی المده علیه وسلم را در خواب میدید و بر لب الالباب نه
علم الاعراب که معنی هست منسوب نقاشی ناصر الدین میفاد و در دیار مشهرت و در شرقی
دار و طویل و بسیط که مشهور بیهو سخته است قابل تفتیح و ایجاز و اختصار و بر منار نیز مشرعه
و در دمسے تجوید الکلام او شاگرد مولانا جلال الدین روسی است که از تلامذه مولانا
قطب الدین رازی شایخ شیشه و مطاع است قبر سید یوسف هم بر سر حوض خاص است و
وفات او در حدود سنه تسعمین و تسعمایه بوده کذا فی اخبار الاخبار -

سید اشرف بن سلطان ابراہیم سمنائے قدس سرہ کہ اور اسید اشرف بن
 سید صاحب کتاب مکتوب اشرف جہانگیریت و ملفوظات جہانگیرے یکے از مریدان
 اوتالیف نمودہ صاحب علم و دین و تقویٰ بودہ و یکے از مشاہیر مشایخ ہندوستان است
 در اخبار الاخبار آورده کہ وی از کمالان ست و صاحب کرامات و تصرفات و ریاست بالمریدان
 ہمدانی قدس سرہ رفیق بودہ عاقبت بجانب ہندوستان آمدہ و حلقہ ارادت شیخ علاء الرحمن
 در آمد و اورا پیش از ارادت مقامات عالیم از کشف و کرامت حاصل بود و در حقایق توحید
 سخنان عالی دار و اورا مکتوبات ست مشتمل بر تحقیقات غریبہ یا تاضی شہاب الدین
 دولت آبادی کہ صاحب تفسیر بحر نوح ست معاصر بودہ غالب قاضی از دسے تحقیق و بحث
 ایمان فرعون کہ در خصوص اشارتے بدان واقع شدہ است کردہ بود و اورین باب مکتوب
 نوشت قبر او در یکے از قسریات جوپور است کہ اورا کچھ گویہ بسی مقام بفضیل
 در میان حوض واقع شدہ نام سید دران دیار و دفع جن لغایت موثرست و اورا ملفوظات
 است کہ یکے از مریدان او جمع کردہ رحمہ اللہ تعالیٰ و زخنیہ انچہ آورده خلاصہ اش انیت کہ وی
 پدرش بادشاہ سمنان بودند و او ترک سلطنت نمودہ فقر اختیار نمود و عمر بہت سالگی قرآن مجید
 را باہفت قسرات حفظ نمودہ و در چارہ سالگی از تحصیل علوم عقلی و نقلی شہادت نمودہ و
 بصحبت بسے از اکابر مشایخ رسیدہ مثلاً سید علی ہمدانی و شیخ زکریا الدین علاء الدین سمنان
 و سید جلال الدین بخاری ملقب بمزدوم جہانیاں جہان گشت و شیخ ذبیح الدین
 و خواجہ بہاء الدین نقشبند بخاری و غیرہم مستفید گشت و از خلفای شیخ علاء الدین بنگالی ست
 شیخ کہ برپہ خاں و غیرہم مستفید شدند و بسا کرامت و خوارق عادت از دسے بطور آمدہ و وفات و
 بتاریخ نسبت و ہفتم عمر سہ شمان و ثمانیاتیہ بودہ و قبر او در روح آباد و عمر او یکصد و بہت سال
 است و اورا انصاف بسیارست چون بشارتہ المریدین و امانت اشرفی و مکتوبات و کتاب
 خلفائے راشدین و غیرہم رحمہ اللہ تعالیٰ

سیدید القدس سرہ در اخبار الاخبار آورده کہ وی نیز سید محمد گیسو دراز است و خلیفہ اوست
 مشرب عشق و محبت بردی غالب بود و نقل ست کہ وی خورد بود و دزے سید طاہر خود را از

برای مسج را آورده نهاده بود که سید عالم آمد و چنانچه عادت اطفال باشد طاقیه را بر داشت
بر سر خود نهاد سید فرمود تا این خلعت مبارک باشد الحمد لله انست باهل خود رسید بعد از آن هرگز
بر میخی قول کردی انابت بسید عالم فرمودی و تربیت و تلقین ذکر خود نمودی گویند که سید عالم
بازنی ابتلائی مجتبی واقع شده بود مدتی محبت او در لباس کتم و عفاف مستور بود آخر آن زن را در
جای عقد خود در آورد وقت سحر حسب تعارفی که درین دیار است عروس را جلوه میدادند و میگویند
آنکه نظر سید عالم بر جمال او افتاد یکی ذوقی و حالتی او را دست داد آهی بر کشید جهان سخن بشنید که
عروس در محض نشست و او را در کنار گرفت تا وقت وصول بمنزل او نیز تمام شده بود هر دو را
پهلوی یکدیگر در قبر کردند رحمة الله علیهما

سید شمس الدین طاهر قدس سره در اخبار الاخیار آورده که وی مرید شیخ نو قطب
عالم است سید بزرگ بود در ولایت رشت و هو وطن داشت و کبیر سن بود عمر او بعد و پنجاه سال
رسیده بود بجناب خواجہ حسین الدین چشتی اعتقاد و محبت داشت بدین درازی عمر و چو کاه در
کوههای اجمیر ابنی اب دهن نمیداخت چه چاک بول و غایط در شهر بی طهارت نه در آمدی و در
در و از ده شهر سکونت کردی و اگر در شهر در آمدی طهارت کامل کردی و چون وضو گران شدی زرد
بدر رفتی تا بساد انقض و وضو شود رحمة الله علیه و وفات وی بقول صاحب خزینة سنة احدى
و ثمانین و ثمانین

راجے حامد شہ مانپکوری قدس سره در اخبار الاخیار
آورده که وی بزرگ بود و صاحب نسبت و دست و حال صحیح و صفای باطن نقل است که در زمان
سلطان شمس الدین التمش در برادرزادگان گردید بر بلقی قوم آورده بودند یکی سید شمس الدین
او در زمین میوات سکونت کرد و بقیه از اولاد او در اینجا ماندند و دیگر سید شهاب الدین که از اجداد
اوست یعنی جد راجی حامد شہ چنانچه در خزینة تصریح بانست بزرگان ایشان مغرور و کرم بوده اند
و در زبان مردم آمد یارب ایشان اسم راجی غالب آمده و او نیز در ازل حال در لباس پیر
بود و از خیر صحبت شیخ حسام الدین رسید و ریاضت شاد و کثیفه صفای باطن و مغرور وقت نصیب
او گردید وی از علم ظاهر بقدر ما بحتاج کفایت کرده بود ولیکن دانشمندان اسیر حلقه ارادت او

بودند گویند که وی اگر خواستی که از معاصرت و کشف ضمائر چربی ظاهر کند حکایت از سر گذشت احوال خود
بیان میکرد و در ضمن آن مقصود طالب محصول اینجا سید قبر او در مانگیست و وفات بقول صاحب
سنة احدی و تسامیه رحمه الله تعالی

راجی سید نور بن راجی حامد شمس قدس سره در اخبار الانبیا آورده که او نیز مثل
بزرگ و صاحب کرامت بود و لباس سپاگری را عشا و حال مشغولی باطن ساخته قبر او نیز
در مانگیست و رحمه الله تعالی

سید محمد اچمی بن سید شاه اسمیر بن علی بن مسعود بن احمد بن صفی الدین بن عبد الوهاب
بن الامام الشریع و الطریق عبد القادر جیلانی قدس سره او را محمد غوث نیز گویند در اخبار الانبیا
آورده که وی صاحب عظمت و کرامت و اہبت و جلالت بود و سوطی ظاهر و عظمی باہر داشت
جامع علوم معقول و منقول و شمول نعم ظاهر و باطن و جامع فضائل حسی و حسی از ولایت روم
بخراسان شریف آورده و از انجالبان شرف قدم ارزانی داشته ببلدہ اچو تون فرمود و یکبار
سید اکثر معمره عالم بر قدم تجرید و غمت بی تعلقی نموده بار دوم باخیل و ششم بسیار توابع و لواحقیش
درین دیار شرف قاضی و تون ارزانی فرمود و بادشاہ وقت در حلقہ ارادت او در آمدہ غایت مرتبہ
بندگی و اخلاص را نسبت بملازمان او مرعی داشت و در یابلان دران او ان قحط رجال افاضل
و علما و اکابر بودند و شش متقی غرت ذاتی و علوفطرتی از بہ نصیب اسبق در ربوبہ بر منہ امتیاز و
انفرد او داشت و از ابوالم شریف سیل بود اکثر مناقب حضرت غوث الثقلین رضی اللہ عنہ نظم فرمود
است و دیوان غزل نیز ترتیب داده قادری تخلص میکند و ترجیبات دارد و زبان ذوق و تہذیب و
در اہم است و تاریخ وفات او صاحب خزینۃ الشجرۃ الانوار نقل نموده کہ سنہ ثلث و عشرين فی تسع مائتہ
وہم صاحب خزینۃ یگوید کہ مولانا عبد الرحمن جامی قدس سرہ اشعار یجابا و میفرستادہ و بعد از آن
احوال فرزند آن عالمی بتاراندہ گویند

سید عبد الدین سید محمد الجیلانی الراجی قدس سره در اخبار الانبیا در ضمن فرمود
بزرگوار می آورده که وی در فضیلت و لطافت طبع و سلامت قریح در زمان خود نظیرند داشت گویند
کہ حضرت مولانا عبد الرحمن جامی باستماع خبر فضائل او بجانب او اشعار میفرستاد و تاریخ وفات او

بقول صاحب خزینة الثمان و سبعین و تسعمائیه

سید مبارک بن سید محمد الجبلانی اللاحی قدس سره در اخبار الاخبار آورده که دس
سید عالمیقام بود و از ایشان خلعتی مانده که نام ایشان میر سیران گویند بنام سید حسن و متبرک در
الاهور سکونت دارند استی در خزینة نام آنجناب میران سید مبارک گفته بعد از آن میگوید که دس
صاحب زهر و تقوی و عبادت ریاضت و ترک و تجرید و جامع سیادت و نجابت و عشق و محبت و
ذوق و شوق بود و در قرة خلافت و اجازت از پدر بعلی قدر خود داشت چون جذب استغراق بفرام
آنجناب غالب آمد در حالت سکر از اچهر برآمد و رنگهی منکلی مجذبه نشست بیکه احدی را از نبی آدم
نزد خود داده ادبی و از صحبت خلق بغایت خمر زبوی تنها و مجرد و خالق مشغول مامدی و خند سال
در انحال گذرانید و در انحال اگر نظر او کسی افتادی بدوش و مجذوب میگشت و یکپس را تاب
نظر او نبود و شیخ معروف چینی که از اولاد شیخ فرید الدین شکر گنج است بعد از زیارات و مجاهدت
در انحال بخدمت سید رسیده و یک نظر گمبیا افتاد که بروی افتاد و درجه کمال رسید و از خرقه و
رحمت نمود و بشارت داد که از تو خانواده ایست که او ابد شد چنانچه خانواده نوشاهی از و پیدا گردد
و قبر او در اچهرست و دفات از دس سست و تسعمائیه

سید عبد القادر بن سید محمد الجبلانی اللاحی قدس سره ملقب بعد القادریانی در اخبار
الاخبار آورده که وی صاحب کرامات ظاهره و احوال باهره و مقامات عالیه و مناقب جللیه و صفات
بود که کمالات ظاهره و باطن بر بانی ساطع داشت و نور سی لایع و حالی با کمال و کمالاتی فوق انهم
و انجیال بسیار از عصاه و کفایت بنده جمال سعایه کمالاتش بسعادت توپ نفوح میر سید و بنشینت
ایمان مشرف میشدند و در ولایت داشت حقیقی حضرت غوث الثقلین است و در کمالات تابع حضرت
و لکنه او را عبد القادر و مخدوم ثانی گویند هر چند که آنحضرت ثانی ندارد و کدام درجه عالی تر از آن باشد
که کسی ملقب باین لقب باشد و عنفوان شباب بغایت تنوم و تر نه نمودی و با سباب میش مطرب بسیار
الصفات فرمودی و چون بر سجاده شینت و مقام تربیت نشست بکلی از آن مجتنب و مخمر گردید و در مرتبه
و طالبان از استماع نغمی و خود بر کوب و منغ میفرمود و در می والد امجد او را برای امری از راه تربیت
عقاب فرموده و در آن شب حضرت غوث الثقلین را رضی الله عنه خواب دید که میفرماید که بعد از

فرزندست تربیت او من میگویم ترا فرزندان دیگر هستند تو ایشانرا تربیت کن ترا با عبد القادر کار نیست
ازین واقعه حالت جذبه و نسبت توبه او موکد و مقرر شد دست از جمیع سواد کثرت عیش باز داشت و نسبت
بر انقطاع کلی برگماشت فرایه و آلات نفعتی بشکست و جانوران شکاری و در کرد و محبوق شد و بسکوی
طریق حق اشتغال فرمود و چون بندگی مخدوم (یعنی والده امجدش سید محمد) سخت اقامت ازین سر
فانی بهالم باقی پرور و منصب سبها و گی و مقام خلافت از میان برادران بسبب کبریا او بجهت او
متعین بود و لیکن بسبب آنکه ترک ملازمت با دوشاه نموده بود برادران هنوز در سلک ملازمان و
انتظام داشتند ازین بگذر غبار سه بر چهره اخلاص با دوشاه نسبت بخدش نشسته بود و ایشان
جمیع فرامین و اسامیه موجب و وظائف را پیش او فرستادند و فرمودند که ما را بنیای حاجتی نماده هست
بسر که بخواند بسیار سالها بهین حال میگردد و نیند و بهر چه از دست اغیار از شد اندر روزگار بسبب
صبر و غیره و نقل است که یکبار با دوشاه عمده ایشان پیش خود طلب داشت و نوشته فرستاد که اگر ایشان
مجلس ما را بمحضیر فایض النور شرف سازند من سعادت و محض کرم خواهد بود و با وجود ایشان که
باشد که دعوی مشیخت و بزرگی نماید هر چه از تقصیرات و تاخیرات در خدمت رفته باشد عفو فرمود و
این حد و شوندا آنحضرت در جواب این قطعه نوشت

پیچ باب ازین باب روی گشتن نیست	هر آنچه بر سر ما میسر و مبارک باد
کسی که خلعت سلطان عشق پوشیدست	بسکاهای بهشتی کجا شود دل شاد

و این واقعه مشابه اشیا است که سلطان سخر ماضی سبحان حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه
نوشته بود که اگر عنان توج باین صوب منقطع گردد و لایست بیستان که ملک نیم در دست تعیین
نگار خانقاه حضرت ایشان کرده آمد و آنحضرت در جواب نوشت

چون چرخ سحر به رخ بخشم سیاه باد	جز فقره اگر بود بوس ملک سبخرم
ز آنکه که با خشم خبر از ملک نیم شب	صد ملک نیم روز بیک جو نیم خرم

نقل است که ایشان را در ابتدا سه حال باوراد و اعمال و عبادت ظاهره اشتغال بسیار بود
تا بعد که نام روز فرصت محکم ندانستند و در آخر خندان استخراق محبت و مشغولی باطن غلبه کرد که بعد
اواسه فرائض و سنن و رواتب بزمراقه کار دیگر نبود بعد از ادای نماز و اشراق و بزمراقه مستغرق

می بوند بعد از ادای اشراق ناچاشت و همچنین مابین جمیع اوقات صلوات و اندک قبله که میکرد
 بر همان بوی را می که در مسجد افتاده بود واقع شد می در وقت ما بود می گوشت نفس خود از آن افاست
 میفرمود و امامت میکرد و یکبار در بستان علت طاعون حادث شد مردم آنجا از گرسنگی که در
 موضع و نسیمی ایشان سسته بودند شغاف می یافتند و یکبار در اچه و عثمان در دستخوان بهلول عجبت پیدا
 شد که یکچو حدوث در مردم ملک میگشت و اصلا تفاوت نمی نمود غیاث الدین نام شخصی شیشه و شوره
 شیشه سید کائنات را اصلی الدین علیه و سلم بخواب دید که مقدار یک سله پاره بوی عطر افروزد گفت
 این را بفروزم بعد از تقادیده و زبانت ده مراد را که هر جا که این فی را برساند ده بار قیل و جواله
 احد بخواند حق تعالی فی الحال شفاد دهد و اینجانب سید خیر جواب دید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 میفرمایند که امانتت نزد غیاث الدین سپردم ترا بگیر و بکار در آور و چندان آثار ازین فی بیاورد
 که از خیر تقریر و تحریر بر دست و این حکایت در دیار بستان مشهور است و والده شریفه او سید و بود
 بنیت شیخ ابوالفتح که از اولاد سید صغیر الدین خواهر زاد و شیخ ابوالحاق گازرونی است عمر شریفش
 هفتاد و هشت سال است و وفات او شرب دوم ربیع الاول سنه اربع و تسعمایه در مقبره شریفه بود
 در مقام اچه مشهور است نیز از تبرک به و او را در پسر بود که مذکور میشود و تاریخ و المادت او بقول صاحب
 سنه اثنین و ستین و ثمانمائه و عمر او هفتاد و هشت سال و تاریخ وفات سنه اربعین و تسعمایه
 و صاحب شجره الانوار هم تاریخ وفات همین اخیر را نوشته و الله اعلم

سید عبدالرزاق بن سید عبدالقادر بن سید محمد الجبلالی الاحمدی قدس سره

خلعت اکبر بدین دست و صاحب فضائل و مناقب و مفاخر همیشه عالی شت و شالی عظیم می در وقت
 رحلت حضرت مخدوم حاضر بود بسبب بعضی از بواعث بجانب ناگوار تر شریف برده بود و در آن روز که
 نشسته بود فرمود که امر و زبندگی مخدوم مرا از داده اند و پیش خود طلبیده و ما واقع چه باشد چون
 اندک تاخیری در توجه بدان حد و در ا یافت در وقت رحلت نتوانستند سید عبدالعزیز در زخم
 آورند و بکلم و صیت والده ماجد لباس خرقه و احازت خلافت و نعمت شیخت شدن شدند و وفات
 او در جمجم جادی الاخر سنه اثنین و اربعین و تسعمایه کندی اخبار الاخبار

سید زین العابدین بن سید عبدالقادر بن سید محمد الجبلالی الاحمدی قدس سره

پسر دوم سید عبد القادر ثانی است در اخبار الاخبار آورده که در حین حیات مخدوم از عالم فتنه و
دالده ایشان از مصاحبات و وفاتات بود و از ایشان خلفه نامد سسی بسید محمد و در خزینة آورده
که در راه ناگوار از دست قطاع الطرق شهید شد.

سید محمد بن بن العابدین بن سید عبد القادر ثانی قدس سره که او را محمد غوث
نیز گویند و بالابیر لقب است، اخذ طریقت و علم از جد خود نمود و در اخبار الاخبار آورده که وی بنظر نظر
عبادت و مشمول شفقت و مرحمت بندگی مخدوم بودند در خزینة آورده که وی از سادات عظام
و مشایخ ذوی الاکرام بوده و در عبادت و ریاضت و کرامت معروف و بصفات اولیای مومنان
بود و تعلیم علوم ظاهری و باطنی از جد بزرگوار خود عبد القادر ثانی یافت بسبب بخش خانگی باین
عمم خود مسرعه از او جدا شده و مقام شگوه که تشبیه مشهور در پنجاب است سکونت و زبید و بدست
خلق مشغول گشت و بهمانجا تاریخ پنجم شوال سنه تسع و تحسین و تسعین در عهد سلطنت اسلام شاه
بن شیر شاه وفات یافت و مزار او در مسکنه است.

شاه اله بخش و پسر او ران ایشان که در لاهور ساکنند فرزند ان ایشانند شاه الکبش
بسبب باخلاق حمیده و صفات برگزیده و موصوف بود و در سنه اربع و تسعین و تسعین در ولایت
بگال بریاض رضوان خرامید رحمه الله کدانی اخبار الاخبار و این تاریخ وفات شیخ الکبش
است که نوشته شد.

سید حامد بن عبد الرزاق بن عبد القادر ثانی قدس سره مشهور
بجایگاه بخش که او را مخدوم شیخ حامد نیز گویند اخذ طریقت و علم از جد و پدر بزرگوار خود نمود و از روی
شیخ شیر علی و شیخ سید داود کرانی و غیره باین طریق راه یافت نمود و در اخبار الاخبار آورده که
او صاحب سجاده برق و خلیفه مطلق حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه بود و بزرگ
و عالیشان و رفیع المکان منظر که یاد جلال و صاحب تصرف و کرامت و عظمت و اہمیت و
جلالت بود و بختی بس عالی داشت و مقامی بس بلند از متاع دنیا و دین و هر قسم که تصور کنند قسط
وافر او را حاصل بود لیکن هرگز مالک نصاب است که شرط و وجوب رکوة یا خد فتنه و
مردید خود و سید شیخ عبد القادر ثانی است قبول عظیم داشت و در زمان خود کوس بزرگ و شفقت

و خلافت ابن سلسله علیه میر و دهر که با دینی مخالفت زد کاری از پیش نبرد غیر از پنهانی حاصل وقت خویش ندید و وفات او مابین هشتاد و پنج و تسعمایه و سبعین و تسعمایه و قهر او در او چه در خنجر آورده که غلطی کینه حلقه ارادت او در آمده بودند و سلاطین زمان نیز مقصدی گشتند و تمام عمر بیا و خدا و کار خدا صرف نمود و بهدایت خلق مصروف ماند رحمه الله تعالی

سید موسی بن سید حامد الجیلانی الاحی قدس سره لقب احوال الدین کنیت ابو الحسن است و از اخبار الاخبار آورده که سید حامد و حالت جبات خود از خلافت و سجاد و شینی را بولد شریف خود سپرد و اعنی به سید و سندی و شیخی ششکاه مصباح الاحمدیه مرآة جمال الحقیقه المحمدیه الزکی

الازهر الاطهر و السر الاقدس الاطهر صاحب المجد و الفخر کامل الباطن و الظاهر المتعلی بحکیمه المصطفی خلق با خلاق المرصی الشیخ الوصی الرضی البی جمال الدین ابو الحسن شیخ موسی سلمه الله تعالی و باقی و جمیع بوازم و توابع ابن امیر شریف را از اشغال باطن و اوضاع ظاهر بوی نفوذ فیض فرمود و از جهت محبت و رضای حضرت محمد و مرا که بوی بود و قابلیت و استحقاقی که در وجودش فیض معاینه فرمود و از جهت صحیح اذن یا دلالت آن که از حضرت علیه قادی درین باب یافت و بعد از تقویض و تلقین در اندک مدت حلت فرمود و وی سلمه الله تعالی و خلق و خلق وارث حضرت نبوی است صلی الله

علیه و سلم و در زمان خود صاحب سجاده و راستین سلسله علیه قادی است او را بدرگاه حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در ای نسبت طینی نسبی دیگر هست که اهل خصوص را باشد بار بار شریف رویت آنحضرت و حضرت عالم نیا صلی الله علیه و سلم شرف شده و بحضرت قدوم شیخ عبد القادر ثانی بطریق کشف قبور ملاقات نموده و بشرف بیعت او شرف گشته است و در ششاعت بیعت او و علم و علم وارث حضرت مرقصویه رضیه است و در حسن صورت و سیرت نقاد و ایمه اثنی عشر صورتی دارد که حدیث کانت فی عینی موسی ملاحت من راه احب را مصداق است و سبقتی که است انگ

علی خلق عظیم را مصدوق نور الله العالم نبور جماله ما دام یتقال اللهم صلی علی محمد آله اجمعین **سید اسماعیل بن عبد العبدین محمد الجیلانی الاحی قدس سره** در خزینه آورده که در عالم عامل پیش کامل و صاحب علم و حکم و در هر دو ریاضت و از عالم مشیخ و کبرای اولیا عهده بود و ارادت بخدایت پدر بزرگوار خود داشت چون آواز که امت و خوارق عادات او در

اتصای عالم اقتدا کرد باو شاه مشتاق ملاقات او شده او را در لاهور طلب داشت یکم از بگه زمین نرسید
در علاقه و زین پوزند گدازید و حضرت سید در لاهور به مقام لکھی محل اقامت نمودند و قبل تمام یافتند و خلق
انجا جلقه را دوت او در آمدند و اگر چه امروا پادشاه بوی میسر داشتند و بجای میسر داشت و دل را از غیر حق حاکم
میداشت و وفات او در سنه ثمان و سبعین و تسلیت که سال وفات پیر بزرگوارش بود بوده و
تبر و به مقام لکھی خلا لاهور است و اولاد او نیز بزرگ بودند و ذکر ایشان نیز می آید رحمه الله تعالی -

سید بهاء الدین شاه مشهور به اول شمس قدس سره از اولاد امجد سید اسماعیل است و از کمال ترین
بزرگان او چه است قبر او نیز پشت گورستان میانه غروب رویه موضع مرکب کون بعد از شاه واقع است
کذا فی الخرنیه و نسب او بدینگونه بیان میکنند که سید بهاء الدین بن محی الدین بن شمس الدین بن حاجی بهاء الدین
بن اسماعیل رحمهم الله تعالی -

سید میر میران بن سید مبارک بن سید محمد الجیلانی الایچی قدس سره در خرنیه آورده که وی مردی بزرگ
صاحب علم و علم و شرافت و نجابت و عطا و سخاوت بود که راست و خوارق و ولایت موروثی داشت
خرق خلافت و ارادت و اجازت از پیر بزرگوار خود پوشیده از هر مقام او چه در لاهور مدقبوسه عظیم یافت
و سرشته تعلیم و تلمیذین جاری کرده خاق خدا را کمالات ظاهری و باطنی رسانید و در سنه ست و نین
و تسلیت و وفات یافته در خرق گورستان میانه مدفون شد رحمه الله تعالی -

سید صوفی علی بن بدر الدین بن اسماعیل الجیلانی الایچی قدس سره در خرنیه آورده که وی صاحب
همت و قوت و نجاعت و توکل بود قدیمی راسخ و غریب متکلم داشت معروف به کمالات ظاهری و باطنی
و موصوف بود به اجابت شریعت طریقت و توحید و صفا کمال بان خدا بخدا رسیدند و در لاهور بهنگام
شریعت گرم داشت و وفات وی سنه ثمان و الف رحمه الله تعالی -

سید عبدالقادر بن سید محمد بن زین العابدین بن عبدالقادر ثانی بن محمد الجیلانی الایچی قدس سره
الملقب بعبد القادر الثالث او را سید چون نیز میگوند در خرنیه آورده که وی در سادات عظام و اولیا
ذوی الکرام الجیلانی بنی نیکر و لاثانی است شیخی بزرگ و متقه و زاهد و عابد و عالم بود چون کرامت و شرافت
و شجاعت و سخاوت را بر اجداد داشت سید عبدالقادر ثالث مشهور گشت تربیت و تکمیل ظاهری
و باطنی از والد و مجد خویش سید محمد غوث بالا پیر صاحب ستم که (که ذکر او بالا گذشت) یافت و بعد

وفات پرنیزه گوارا بقیع مقدس هندوستان قشربل برود و نواید صحبت از اکثر مشایخ عظام و اولیای کرام یافت
من بعد در لاهور آمد و بیرون شهر لاهور بقام گذرنگر خان توطن فرمود و محل نو اباد با سم رسول پور اباد کرد
و اینجا در سنه ثانی ولف وفات یافت و قبر او در لاهور بقایمک حالابر و ضیعه حضرت شاه چراغ ابن
عبدالوهاب نمیره وی مشهورست بوده است و او را دو پسر عبدالوهاب و محمد نام و دو دختر فاطمه ثانی
مشهور بکلات بے بے زوجه میران خورشاه بیج دریا بخاری و بے بے دولت زوجه سید نظام الدین
بن سید میر میران بن سید مبارک بوده -

سید عبدالرزاق بن عبدالوهاب بن عبدالقادر ثالث قدس سره مشهورست بشاه چراغ لاهور
در تریزه آورده که وی از کبرای اولیا و عالم مشایخ قادیان است و جامع بود در بیان علوم ظاهری و باطنی
و شجاعت و سخاوت و خرقه را دوست و خلافت از پرنیزه گوارا خود داشت چون متولد شد جدا جدا و در حیات
بود فرمود که در خانه با چغانی پیدا شده است که خانه ما از منور گرد و پس از آن روز بختاب چراغ شاه خطاب
گشت و آنحضرت سیاحت بسیار کرده و زیارت حرمین مشرف شده و از مشایخ اینجا نواید برگرفته شاه جهان
باو شاه که مقتدا و بود هر چند دوست که دختر خود را با لیسرا و از و اج کند قبول نیفتاد و وفات او ثانی و آخرین
من ذی القعدة سنه ثمان و ستین ولف و قبر او متصل بقبر جد پدر او بود شاه جهان بر او مزارت عالی خست
رحمه الله تعالی -

سید مصطفی بن عبدالرزاق قدس سره در تریزه آورده که وی در میان برادران خود که هفت کس
بودند بسیار بزرگ و صاحب کرامت و خارق بود و وفات او ثالث عشر شعبان سنه اربع و ثمانین ولف
بوده رحمه الله تعالی -

سید داود بن فتح الدین مبارک الکرمانی قدس سره صاحب خزینه الکتاب شجره الانوار نقلموده که
او را از اولاد امام موسی کاظم است رضی الله تعالی عنه و در اخبار الانبیا آورده که وی برید و خلیفه سید
العیلیانی است صاحب حال صحیح و کشف صحیح بود و حین سلوک ریاضات شاقه و مجاهدات فوق الحد
آشیده ابتدا سالی حالت ادا نمود که در اخلاص تحصیل علوم قاید توفیق الهی بجانب دیگر بود و بطریق ریاضت
و مجاهده دلالت کرد چندان کار بر نفس تنگ گرفت و بر خلاف مراد او رفت که از حد تقریر و تحریر خارج
باشد تا خاطر خیرش از جمیع و سادس و تعلقات اسوده شد و تفرقه و تشویش از باطنش رخت بست

النگاه از برای اقامت سنت انابت و بیعت که طریقه سلوک و طریقت است متوجه جناب قدس متوجه شد
و اشارت پنجم بخد مت سید حامد توجه اورو و بیعت نموده بخجافت مشرف شد وفات او سنه
اثنین و ثمانین و تسعمایه که عبارت مشتاق منان متضمن حصول انست و قبر او در شیرکوه ولایت نجاب
است که محل سکونت او بود و مرزا و مطاف عامه خلق اندک گشته رحمه الله تعالی ذکر او را اخبار الانجیل
طویل بود مختصر نمودم -

سید محمد با شهم بن سید صفوی علی اچی قدس سره در خزینه آورده که دی یکصد و بیست سال عمر
داشت و دوازده سال و سیر ملک عرب و عجم و شام و عراق گذرانید و صحبت بسیار از مشایخ عظام
مستفید و متفیض گشت و بلاهوراد و قیوسه عظیم یافت و خلق کثیره کجایه ارادت او را اندو وفات
او بر وزجه سابع محرم الحرام وقت الفجره سنه سبع و ثمانین و الف و فیر او در لاهورست رحمه الله تعالی -

سید جعفر بن محمد با شهم بن صفوی علی قدس سره در خزینه آورده که دی جامع ست میان سیادت
و کرامت در وقت خود نگانه زمانه بوده و خرد از پدر خود میداشت ولادت او بر وز پنجشنبه نوزدهم جمادی الثانی
سنه احر سه و اربعین و الف و وفات او بر وز شنبه نهم جب سنه سبع دمایه و الف بوده رحمه الله تعالی

سید اسماعیل بن سید ابدال قدس سره در خزینه نسبت بنیکونه بیان نموده که سید اسماعیل بن سید
ابدال بن نصر بن محمد بن موسی بن عبد الجبار بن ابی صالح نصر بن عبد الرزاق بن غوث الثقلین سید
محمی الدین عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه و سید اسماعیل اهل کمال و عالم صاحب قائل شیخ محاسب
حال بود انتی در اخبار الاخبار آورده که سلسله ایشان منتهی میشود بحضرت شیخ عبد الرزاق بن غوث الثقلین
شیخ محمی الدین عبد القادر الحسنة الجیلانی رضی الله عنه درین دیار سلسله سجادگی انحضرت راضی الله عنه
ایشان بر پا داشتند شیخ محمد حسن و شیخ ایمان و دیگر درویشان غایت بندگی و نیاز نسبت بملازمان سید
اسماعیل رعایت میکرد وفات او سنه تسعین و تسعمایه و قبر او در تیره پور است رحمه الله تعالی -

شیخ قتیص بن سید ابی الحیوة قدس سره نسب او صاحب خزینه از شجره الانوار بنیکونه نقل نموده
که قتیص بن ابی الحیات بن تلح الدین محمود بن سباز الدین محمد بن جلال الدین احمد بن داود بن جمال الدین
علی بن ابی صالح نصر بن عبد الرزاق بن غوث الاعظم محمی الدین عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه و اخبار الانجیل
آورده که ایشان نیز سلسله نسب خود را بحضرت سید عبد الرزاق میرسانند از ولایت بنگاله در لباس

فقرو تجرید دین دیا و قدم آورده و قصبہ سالورہ خضر آباد رخت اقامت نہاد و سرتے ہم موضع فقر و تنگدستی
 یگانہ زانید سید نصر الدین مردی بود عالم و عامل و صاحب حال و متبع سنت و مستقیم جگر گوشہ خود و دار و عقد
 نکاح او در آورد و بعد از وقوع این تعالیٰ اورا توطن و سکونت ہما بخا اختیار وقت انشا و قبو کے تمام و
 شہر تے نام نصیب او شد و خلق کثیر از نو اجماع اندیاد و حلقہ ارادت و عقیدت او در آمدند و جمعی از بزرگان
 اہل نیرنجی پیش آستاب نمودند و از انجملہ شیخ عبدالرزاق المشہود شیخ بھلول مرید و خلیفہ او سید جامع آ
 میان علم شریعت و طریقت از اول فطرت بر نشاۃ عبادت و تقویٰ و صلاح برآمد و بر مہمت و راستی
 نشو و نما یافت و بعد تحصیل علوم دینی تہذیب اخلاق و تبدیل صفات موفق شد و الحق درین زمان
 در مرہ و درویشان و سالکان انجمن مردم در ساوکل انیطریق و رسوخ قدم و اتباع سنت حضرت سید المرسلین
 صلی اللہ علیہ وسلم نامور و عزیز الوجود و داند و وفات شاہ فیض در ولایت بنگالہ واقع شد و بقریب آنکہ
 سلطان عبدالیشا زاد را بخا فرستاد و بود از انجملہ ثالث ذوی القعدہ سہ ماہین و معین و نسہا بزم علم
 مہساوہ آورده مدنون ساختند رحمۃ اللہ علیہ۔

سید شاہ محمد فیروز بابومی و اخبار الاخیار آورده کہ او از مدعیان این نسب عالمی است و او را
 درین دیار قصبہ غریب و حکایت عجیب است کہ مشہور است و محل کیفیت احوال او نسبت کہ او مردی
 بود و در زمان سلطان ابراہیم بن سکندر بودی از جانب و بار کن بدلی آمد و مردی نسبت حضرت غوث
 الشعلین یعنی اللہ عنہ نمود و بلا خطا این نسبت عالی با صمیمہ غریب اوضاع و اطوار او از عظمت صورت
 و استغناء و بہت و جہت و استغفال طریقہ دعوت و ادرا و با ظہار رعایت نہایت لطافت و لطافت
 و اظہار دعویٰ بلند و نسبت معنوی بجناب آنحضرت رحمہ علیہ اندیاد و اختیار و عقد و شدت و سلطان
 ابراہیم نیم نیر با و برای اسرار جمع نمود و فایدہ بران مترتب شد و بعد ظهور سلطنت ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ ہم
 درینجا در عمارت ہا سے قلعہ فیروز آباد ساکن بود و در عہد سلطنت ہمایون بادشاہ نیز قدر سے بہت شہرت
 و نہایت علو دقت و شوکت مشیخت او در زمان اسلام شاہین شیر شاہ بود و او غایت محقق گوشت
 بعضی اہم اسے وقت نیز بہت جہت بادشاہ کلقہ اعتقاد او در آمدند و بعضی درویشان نیز توجہ ارادت و
 خلافت سے او درند بالحد بکار و بار شہت و بزرگی او در غایت رواج و رونق بود و درین آشنا و سید کئی
 سید شمس الدین محمد و دیگر سے سید ابو طالب عراقی کہ ہر دو بصفت حمیدہ موصوف بودند و پیران

برآمد سید محمد ایشاز انجانه خود و همان برود کمال خلوص و محبت پیش آمد و پیغام نکاح و خستہ ان خود
بایشان نمود و ایشان انکار نمودند و مہینہ اثنا شبہ این ہر دو سید را انجاندہ کشتند و غوغا در میان خلایق
بے انمازہ افتاد و مصیبت روز کر بلا از سر تازہ شد زن و مرد جامہ چاک خاک بر سر نمودہ نوہ
نمودند و لطمہ باقیل۔

بازای فلک بہر خدا این چہ با جہراست باز اینچہ کو فانیچہ فرات ست اینچہ وقت ابن زہر باز با حسن محبتہ کہ د ا د باز اینچہ و در اینچہ الم اینچہ محنت است باز اینچہ غصہ و جگر انس و جان شست باز این باہلیت نبوت کہ ظلم کرد ابن ریش کند را در گراز سر کمانہ کرد اسکے واسکے بر غیبت دینا و کارا و	باز این چہ ظلم دایچہ حسین اینچہ کر بلاست عاشورا نیست ورنہ قضیہ بیعدناست ابن تیغ باز بر سر شیر خدا کراست باز اینچہ بچہ فرق اینچہ اتلا است باز اینچہ فتنہ در سر کوان و مکان بجاست باز این بچہ اندان ہمہ ستم کہ خواست دین داغ خشک و گراز بر کہ پوست کست ز نمار دل بند برین کار و بار ا و
---	--

و این ہر دو را در جرم روضہ قدم رسول دفن نمودند و الا ان قبر اندو بزرگ فرار و مطاف خلایق است
کان فلک نے سنتہ خمس و حسین و سمانہ بعد وقوع اینوا تو اکثر مردم بلکہ ہر نسبت این قتل شاہد
کردند و جمیع خلایق از وسے برگشتند و مقتدان منکر شدند و دوستان دشمن و نزدیکان دور و خبان
نفوذ کلام تقیض احوال حاضر آمدند و منکر افتاد کہ این از من نشدہ است و برضائے من بلکہ ہر قوت
من حد در نیافتہ و زودان و رخا در آمدند و انیکار کردند غیر با سلام شاہ رسیدہ و اشارت بلکہ کہ در سلا
شرعی و ریباب چہ باشد بران گل نمایند جمیع علمائے لاہور و دہلی و جوہور حکم سلطان وقت اجتماع
نمودند و محضر ساختند و خود منکر مطلق افتادہ بود چون در مجلس حاضرئے آوردند میگفت کہ بکنید ہر کھنید
من مظلوم و بگنایہ و از تصویر این مصیبت معز و متبرہ غلطی و بے غرتے و بچہ ترئے اہلیت امرے
تقدیم است و بطریق وراثت ہا رسیدہ است ہر چہ بر سرئے آید بدان صاحب حکم علمائے وقت و نہوا
قتل و مختلف افتادند و ہر چند تردید و نہ ثبوت شرعے کہ شبہ را در ان مدخل نباشد نہ سیدنا
مدت مدید بر سر این قضیہ غوغا بود و را مقید و سجون نگاہ میداشتند و از اہانت و خواری ہر چہ

نصیب او بود چیزے فرونگه اشتند نقلست که شیخ امان پانے پتے را درین محضر هر چند تکلیف کردند
و طلبیدند حاضر نشد و میفرمود قدم امان در دوزخ چراترود که در معرکه ابلهیت پیغمبر را اورده خوار و گرفتار
و پزیش ایتاده کنند و من در ان مجلس مغرور و مکرر شسته باشم و میفرمود نوشته شدن حضرات امان جعین
است و خوار کردن ایشان نیز حیفے دیگر از ان نیز خوان در جگریم و ازین نیز در خوف و خطریم و میفرمود
چنان آنچنین کار با بسیار میکنند عافا و الله که ان ایشان آنچنین معصیتے سر برزند بالجمله بعد از چند نگاه در زندان
برود و مردم بعد از مردن پاسے اورا بسته در بازار کشاکش کرده در یک گوشه انداختند اخر در زیر قلع و دلی
نزدیک تر کو شکسک بروز و من یافت انا الله وانا الیه راجعون نقاست که جلید همانان میشا و بودند
و طعام تناول میکردند یکے از ایشان میل خوات اطمینان کرد و سے طرف خوات بسته بیرون اور و پیش
همانان نهاد در همین اثنای فکری که کنان انا که یکے غلام پی سبایه سر و تن برهنه و یک خوات مرا
کشیده در حرم سرا سے حضرت اورده چیزے بان زن دایند و باز گردانید میگفتند که اینها بسبب پیغمبر
جن بوده است که او داشت و او را مردان و خلفا بسیار بودند بعد ازین و اتحد کتر کسے بر محبت و اعتقاد
اورا اسخ مانده باشد شیخ محمد عاشق که در سنبل پور بود و دوسے بغایت نیک درویشے صاحب
ذوق و حالت و همت و مجاہد بود و شیخ حسن سرمست که در شهر کانا بود و مردی بود و رحمہ الله تعالیے -

مولانا سید سماء الدین الایچی الدہلوی قدس سرہ نیزہ خدمت جہانیاں سید جلال الدین البخاری
است مرید شیخ کبیر ست و گویند کہ تلمیذ مولانا سماء الدین که از تلامذہ میر سید شریف جرجانے ست بود
از ملتان بسبب بعضے و قایع که در ان دیار واقع شده برآمد و تما و ترمینور و سیانہ و غیر ان گذارینده
بعد از ان بر ملی آمد و وطن کرد سن کبیر داشت و اخر عمر حاسے بفرش رفته بود و حق سجاد تعالی بوی اسطر
علاج بصارت را بوسے در کرده و سے بر لغات شیخ فخر الدین عراقی حاشید نوشته کمر کل معانی
ان و افے و کافی است در سال دیگر دار و سے بفتح الاسرار اکثر ان بعضیہ منقول از رسائل شیخ
غزنی سقے است و دوسے جامع بود میان علوم ربی و حقیقے و تقوے و ورع از دنیا زیادت بر قدر
یاحتاج اختیار نکرده وفات او بعد از جمادی الاول سنۃ احد سے و تسما تیه و مقبره او بالاحوص
سمے است در انجا صوف صوف از اولاد او خفہ اندر جبرہ الله تعالی که کافی اخبار الاخبار -

سید عبدالعزیز الدین مولانا سماء الدین الدہلوی البیانے قدس سرہ در اخبار الاخبار اورده که

و سے از رها وقت بوده بغایت تجرید داشت در ابتدا سے حال تزیج کرده بود چون آزمانه حضرت وقت
 و فراغ عبادت دید با اختیار از دے مفارقت کرد بادشاه عمدتے را ایسر کرده بود در ان میان عتقا
 از سادات نیز ایسر شده بودند و سے رفت و بیا و شاه گفت که سادات را بکنز بادشاه گفته قبول
 نکرد و سے گفت حرام باد سکونت و شهرے که تو با و شاه ان شهر باشد بعد از ان بمنز و رفت و بادشاه
 انجار دید و چیزے بادشاه پیشکس کرد قبول نکرد و گفت مرا باینجا کار سے نیست بجا کما فلان ده فرمان
 ده که در فلان بنایان و اوجا بد و تشویش نذر و ظلم نکندهم در بعضے قریات مند و مقام کرده الان قبرا هم
 در انجا است و تاریخ وفات او بقول صاحب خزینہ سندے است و ثلثین و تسعمایه بوده۔

سید کبیر الدین جن انجاری قدس سرہ در زینہ آورده که دے از سادات عظام انجار است
 و فیض و انرا از خاندان حضرت مخدوم جهانیان یافت و بکالات رسید و در اخبار الانخیا آورده که دے
 سیاحت بسیار کرده بود بعد از ان در اچه سکونت کرد گویند که دے بعد و هشتاد سال عمر داشت و بعد
 اسلام گویند که از دے خوارق عادات بوجودی ادا عظم و اشهر خوارق او انجاء کفار بود از کفر بک اسلام
 و بیج کافر را بعد از عرض کردن او اسایم را بر دے طاعت مانده دے قبول اسلام بے اختیار شد
 جماعه جامع کفار پیش او می آمدند و مسلمان میشدند و گویند که این نسبت در بعضے اولاد او نیز موجود بود و وفات
 او در هشتصد و نود و شش و قبر او در اچه است رحمه الله تعالی۔

سید عبدالحی معروف بسید شاه محمد میر که قدس سرہ در زینہ آورده که وی سید بزرگ عالمی
 نسب و از اولاد میر سید شریف جهان شست در علوم شریعت و طریقت کامل و اکمل و عالم و عال بود
 و در اخبار الانخیا آورده که دے در جزئیات فنون و نواد را مور بے نظیر است و سید عالمی نسب از اولاد
 میر سید شریف جهان شست است و تاریخ وفات وی گفته است انیقلو۔

نادر العصر شیخ عبدالحی	که بر صفت مرزا بان نبود
وقت در عیش بسر رسیدم من	گفتم ای چو تو در زمان نبود
سال تاریخ خویش خود فرما	که جز او در در زمان نبود
گفت تاریخ من بود نامم	بنده و حقی که در میان نبود

یعنی چون عید و بعد از شیخ عبدالحی اسقاط کنند و حاصل ان مقصد و پنجاه و نه باشد یعنی وفات پنجاه

تسع و تسعین و تسعایه -

سید سلطان بٹراچی قدس سرہ صاحب بنابر الاخبار ازہ اندوختل سیکند کہوی میگفت کہ سید سلطان درویشی اہل دل تو خاکسار و صاحب ہمت مردی شیخ علاء الدین ابو ذہبی بود اما تلمیذین و از شا از شرب شطاریہ داشت از لباس الکفایت عورت داشت و در اکثر اوقات سر پہنمی بود گاہی با جماعت فقرای بود و گاہی تنہا و بجا ہم ہم تقید بود و اکثر بسیار میکردی و در خیرہ تیاج وفات وی سنہ تسع و اربعین و تسعایہ گفتہ رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید علاء الدین قدس سرہ در اخبار الاخبار ازہ اندوختل سید علی نسب است و منبرک بود و صفا ووقی و حالت و جلالت و در فن ہوشیہ ہند و توفی تمام داشت شعر ہم میفرمودند این غزل ازہ اندوختل وقت ادست -

ندوغم اکل خندان چو رنگ و بو از	کہ مرغ بر چمن گفتگو سے او دارد
بحسب وجہ کے نیاید کہتہ مراد سے	کستہ سر او یابد کہ صحبت و جو دارد
نشا باؤ پرستان ہمیشہ تبار سید	ہنوز سائے ماباد و در سبب دارد
حدیث عشق تو تنہا نہ سن گفتگو ہم	کہ ہر کہ ہمت ازین گو گفتگو دارد
شاعری کہت و بر سبب بخر تو خدا	کہ این مناع کرانایہ را نیکو دارد

سید حسن الدین مکی قدس سرہ و اخبار الاخبار ازہ اندوختل صاحب تفسیر مفتی است و اہل ہا بخادر مرید رسول صلی اللہ علیہ وسلم بودہ و ہنوز از اولاد وی در مکہ منظر ساکن اند و این تفسیر فی تفسیر است موجز و متع و مفید و سبیل دیگر در تفسیر حدیث و تحقیقات غریبہ نیز از وی شیخ صفی الدین عبد الرحمن کہ نسبت ہو سے سلسلہ ایشان از سادات صفویہ کو نیز از اجداد او است از مشایخ حدیث قدوہ المحققین مولانا جلال الدین دہلوی است و ایشان از سادات سلامیہ نیز گویند غالباً یکی از اجداد ایشان از روضہ قدس حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم از جواب سلام شنیدہ بود اتنی ذکر او و ذکر سید رفیع الدین کہ از اولاد او است مذکور است و ذکر رفیع الدین مذکور میشود -

سید رفیع الدین صفوی قدس سرہ در اخبار الاخبار ازہ اندوختل فیہ است کہ وی طبع بود میان فضائل حسبیہ و نسبہ و اباسے کرام ایشان ہم علما و صلحا و اقیما بودہ اند و سید رفیع الدین

مذکور و سید صفی الدین عبد الرحمن انرا جدا و اوست در مقولات شاکر دولانا جلال الدین و هندی است
و در حدیث شاکر شیخ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن النخاوس الحافظ المصطفیٰ است که از
تحقیقین ارباب حدیث و قدوة متاخرین ایشانست و بالمشافه حدیث را از وی شنیده و مدت بآلذ
نموده و دانشمند و محترم بود و بغایت چود و سخاوت و خلق و لطف داشت و در زمان سلطان سکندر
بدلی آمد و سلطان سکندر را زرتی او اعتقاد عظیم پیدا شد و حسب اشاره سلطان با گره سکونت
نموده مگر سلسله او منقطع شده و کسی نمانده و وفات او سنه اربع و تسعين و تسعماية و قبر او هم در اینجا
است که خانه او بود و رحمه الله تعالی -

سید عبد الوهاب بن سید عبد الحمید سالوری قدس سره در اخبار الاخبار آورده که وی
مردی بزرگ و متبرک و مومن بود و بتدریس علم اشتغال داشت بعد از ان بسببیکه در ان کتاب مذکور
است حالتی در باطن او پیدا شد که بی اختیار از همه برآمد و بطاعت و عبادت مشغول شد و از بحث
و مطالعه دست باز داشت تا آنکه رحمه الله سنه شمس و تسعين و تسعماية و قبر او هم در سالور است
سید عبد الاول بن علام الدین نجی الدلوی قدس سره در اخبار الاخبار آورده که وی مرید بعضی اولاد
سید محمد گیسو دراز است که در کن اندو آشنند و بوجام جمیع علوم عقلی و نقلی درستی و حقیقت و در اکثر علوم
تفصیلات دارد و بر صیح البخاری شریعت نوشته مسی بعضی الباری در ساله فرائض سراجی را نظم
کرده و بر ان شمرنے تعلیق نموده در ساله دیگر در فارسی در تحقیق نفس و معرفت ان و اینچ متعلق است
بدان بغایت تحقیقانه نوشته است و مختصری در سیر نرینه نوشته منتخب از کتاب سفر السعادت و
بر اکثر کتب عوالم و شروح و تعلیقات دارد بغایت مسم و معر بود و در آخر عمر نسبت انکسار
و عزیمت و مشرب بر حال او غالب آمد و از ان علوم بکسی نماند و بجهت دهنوی دست داده بود و از هر قسم
کتب بسیار داشت ابای سید از زیاده بود و اندک قصیده ایست از مضامین جوینور بعد از ان بولایت
و کن رفته و تولد او همدرا انجا شد و با انجا تحصیل علوم نمود و مکرر و مسجل شد و در آخر حال بگجرات آمد و از
انجا بحرین شریفین رفت باز با احمد با و عود نمود و در آخر عمر با ستمدعاے خانخانان محمد بیخان شهید
که در شفقت بر خلق خدا و محبت و درویشان و تربیت علما و فضلا بان علو شان و رفعت مکان که بی
داشت بنظر عالم بود متوجه ولایت دهنی شد پیش از انکه ملاقات واقع شود مدت دو سال

کامیش در شهر دہلی در صدر حیات بود و آخر در سنہ ثمان و ستین و تسمانہ بر حمت حق پیوست قبر او در ون قلعہ دہلی است نزدیک بکوٹشک در میان گورنوبیان افتاده ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمد بن احمد العلوی العباسی السمرقندی قدس سرہ دی از اولاد عباس بن امیر المومنین علی مرتضیٰ است و کنیت او ابو شجاع است نسب او بدینکینہ صاحب اعلام الاخیار آورده کہ محمد بن احمد بن حمزہ بن الحسین بن علی بن عبد السمہ بن الحسین بن العباس بن امیر المومنین علی المرتضیٰ السید الامام شیخ الاسلام ابو شجاع احوال او فتوے در کتاب مذکور بطول آورده مختصر اینست کہ وی یکی از ائمہ فقہائے حنفیہ است و سمرقند با علی بن الحسن السعدی و امام القاضی الحسن الماتریدی سے معاصر بود و بود مبتدر زمان شان کہ این ہر سہ دفتویٰ مجتمع میشدند و اتفاق ایشان حجتہ قاطعہ بود و در انوقت و نیندیدند سہ کیسکہ مخالفت ایشان نبود و ریاست اصحاب حنفیہ بر ایشان منتہی شدہ بود و در انوقت و سبب از رفتن برفقوے حضرت سید اعتمد نمودہ اند و جامع و مبسوط ہر دو کتاب از تصنیفات او است و سیر دستہ بہ الوضاح محمد کہ ذکرش سے آید و امام ظہیر الدین مرغینا نے صاحب قضا و اسے ظہیر مبراہون و فروع شاگرد او بنید رحمہ اللہ تعالیٰ۔

محمد بن محمد بن احمد السمرقندی العلوی العباسی قدس سرہ کنیت او ابو الوضاح است احوال پدر بزرگوارش غفریب گذشت او نیز مانند پدر بزرگوار خود حنفی و فقیہ بود و حسب وصیت پدر از رفتن بیع بالوفاء اعتبار مینمود و اعلام الاخیار آورده کہ وی اخذ علم از پدر نمود و روایت از قاضی جمال ریغذی نمونے نمود و وے از ابو زید و پوسے و وے از ابو جعفر است و شننے و وے از ابی کریم محمد بن الفضل دارود و وے پسرش سید اشرف و دیگران اخذ علم نمود و بعد از حج سمرقند باز گشت و بعد رسے سمرقند مدرس شدہ و نشر علم نمود و بعد از ان بسبب حجاز و بغداد رفت و باز سمرقند آمدہ و نشر علم مینمود تا آنکہ در سنہ احدی و تسعین و اربعایہ در ماہ شوال وفات یافت و ہوا بن اربع و خمیس سنہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید اشرف بن محمد بن محمد بن احمد السمرقندی العلوی العباسی قدس سرہ نے اعلام الانبیاء وے یکے از ائمہ مشہورین است در فروع و اصول و یکے از متبحرین ست در معقول و منقول و بود پدر او سید ابو الوضاح و جد او سید ابو شجاع از کیا رفتہای حنفیہ کہ ذکر شان بالا گذشت غدی

بالعلم ونشاء فی حجر الفضل وقل علی الکفایت الایمان فضل رب الوہ ورباہ وعلیہ الادب مباحثہ تم تفقہ علیہ واہتمہ
 واشتغل تم بلوغ رتبۃ الفضل ورجع فی العلوم وکس وخطبہ مسوطاً تجلیدہ سید الامام ابی نجاشی رحمہ اللہ
 صار استاد المجاہدہ و مقدمۃ الطالیف و سید العصر و وفردیالہ و من تفقوا علیہ الامام العالم النقیۃ قاضی
 بلاد الروم عبد الجبیر بن اسماعیل اقلت و علاء الدین السمرقندی و کان فاضلاً متبحراً صالحاً عالماً بالمدنیہ و الحکام
 شذیذا حسن الطریقۃ کبیر الشان و ذکر فی الفضول العادیۃ فی الفصل الثانی والعشرون فی الخلق فتواہ
 سید ناصر الدین بن یوسف الحنفی السمرقندی قدس سرہ و سید شہید ست و کینت ابو القاسم
 و معروف ست باب التظن و اعلام الاخبار و ردہ کہ و سید امام کبیر و عظیم القدر جلیل الخلق جلیل العمل است
 و نام و مشہور و ثناءست و مذکور است در بطون اوراق و ظہور اتفاق و یکتایہ وقت خود است در علم
 و ادب و مجتہد زمان خود است و در طریق خلائق مذہب و صاحب تصنیفات کثیرہ ست و کتاب المنافع
 و غنۃ المبارک و رتقہ و کتاب المہتظہ و رتقا و سہ و مشہور و جامع و خلاص الفقہ و کتاب الاحقاق و صاحب
 السبل و وجہیہ و غیر ذلک از تصانیف او ست و ذکر او در کتاب مذکور بطویل ست رحمہ اللہ تعالیٰ -
 سید محمد الدین احمد بن یوسف الحنفی شہید ست قدس سرہ کینت ابو العباس است و شیخ خفیفہ
 است سندہ و اعلام الاخبار و تفقہ علی احمد بن محمد بن محمد و اخر نوے و کان شیخ الخفیفہ فی عصرہ و فرج من
 طلب العلم منہ و من وصل بہ من بلاد الروم سنتہ ازہمین و ستائر اے حلب و مات فی ہذہ النبتہ
 و کان ولدہ سنتہ نہت و ستین و ستائینہ -

سید مہم الدین بن علی بن حجاج الحنفی المتوفی قدس سرہ و اعلام الاخبار آوردہ کہ خلاصہ
 تجربہ اش اینست کہ ہو و سہ فقہ جہدے کہ سہ احمد بن محمد از بغدادی و غیرہ و در فقہ شاگرد امام
 حافظ الدین بن نجاشی و امام خراسانی باہر فی است و از وی اخذ فقہ نمودند امام قوام الدین محمد کاکی
 و شیخ اکمل الدین و امام سید جمال الدین نورانی کرمانی و دنیا پیشہ ہدایہ و شیخ شہید کچہ و کافی
 شرح اصول فقہ بزودے و شیخ مفصل از مصنفات او است و داخل شد در بغداد و درس
 داد بمشہد ابی حنیفہ بعد از ان متوجہ دمشق شد حاجا فہد فلما فی سنہ عشر و ست و بیایہ و باقانی
 انفضا ناصر الدین محمد و حلب ملاقات نمود لے اخرہ مایطول ذکر نہتی بالجملة شخصے ہو و عالم و متفقہ
 عہدیم المشہور در زمان خود کمالا بخیرہ رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید علی بنی قدس سره کفوسه در القاب وی چنین نوشته که العالم الفاضل والفرح الکمال
واقف الحقایق کاشف الدقایق المولای سید علی العجمی و در اعلام الاخبار ذکر وی بطویل است که خلاصه
ترجمه ان اینست که دهمین مرتبه بر علمای عصر خود تلمذ نمود و بر افران خود فایز شد و ما هر شد و علوم
و گفته میشود که قرأت نمود بر سید شریف علامه و اخذ علم نمود از وی و از شیخ اکمل الدین و گفته میشود
که قرأت نمود بر عارف زبانی مولانا عبد الرحمن الجاسی قبل ازین حاضر شد بدرس موسی بن جلیل کوهی
و شنید از وی شرح منقح و شرح مطول قبل ازین مولانا عبد الرحمن جاسی بجهت علامه موسی بن جلیل
مشهور است بقاضی زاده رومی رسیده و چون شنید سید علی بنی رغبت سلاطین عثمانیه را در علم و حد
ایشان و انتظام ایشان و در دیار عجم میرا انقلاب بود و رفت بسوسه روم پس امر بشهر تسلط نمود
پس اگر ارام کرد و او را و اے انکار که اسماعیل بیگ بود غایب که ارام بعد از ان رفت و شهر ورنه پس داد او را
سلطان مراد خان در سه جلد خود سلطان بلدرم بازید خان بشهر برد و سازندگی کرد تا زمان سلطان
محمد و جمع شد نزدیک او با علمای زمان خود و بحث کرد با ایشان و ظاهر شد تفصیلت او در بیان
انها و حاشیهای حاشیه شرح شمسیه و حاشیه شرح مطالع سید شریف و حاشیه شرح توافف
سید شریف از تصانیف او است و خط نیز یک مینوشت و وفات او سنه ستمین و هفتاد و هشت
رحمه الله تعالی -

سید یحیی بن السید بهاء الدین الشیرازی قدس سره کفوسه در اعلام الاخبار در القاب او
چنین نوشته که الشیخ العارف بالله و المتوجه بالکلیه الی المدة و الطالفة المخلوطة اسوة الشیوخ
الکسوتیه فی القرة المحسینیه بحر الموقفة الیقینیه بعد از ان انچه میگویی خلاصه ترجمه ان اینست که پدرش از
اهل شمرهان بود متولد شد شش سالگی که شهرت از ولایت شمرهان و نشو و نما یافت و انچه بود و خوب
روے و خوش نوے صاحب غنچه و دلال و بازی میگردید بچگان پس دید شبیه در خواب چیزے که
تغییرش بدان احوال او پس دزید بر وی نیم توفیق دلجا گرفت بصحبت شیخ صدر الدین خلوتے که
از اعیان شایخ بود و لازم گرفت خدمت او و او پدرش کرده داشت انرا منع کرد پس راز محبت
او پس منع نشد از ان بعد از ان پدرش نیز معتقد شد و بود سید یحیی که تربیت میافت از شیخ
مذکور تا آنکه رسید برجه کمال در تبه ارشاد و کرامات و ظاهر شد از وی حالات و دقایق نیز زاده

کہ از اصحاب شیخ مذکور بوجہ بچالہ نکاح در اورہ پس از وفات شیخ صدر الدین نقازی مابین خسرو و اماو واقع شد چہ اگر خسروش از مدت قدیم بصحبت شیخ صدر الدین بود و عند ارجوعات مردم بسوسید زیادہ بود پس خدمت سید از شیخ بشہر باکو کہ از ولایت شہر دان بودہ نہضت نمود و توطن اختیار نمود و انجانیز اورا قبولے تمام دست داد و مقدار وہ ہزار کس معتقد او شدند و منتشر شد خلفاے او باطرائف داد میگفت ائللہ خلفا جنت تعلیم اداب طریقت جایز است مگر مرشد کہ بعد از او قائمقام او باید شد زیادہ از یک جائز نیست مولانا شیخ علاء الدین خلوتے و شیخ عمر ایوبی و شیخ حبیب قرمانے و شیخ محمد جمال حلبی از کبار خلفاے شے بودہ اند و وفات او ستہ خان او تسع و ستین فنجانا تہ در باکو بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید شمس الدین محمد بن علی الحسینی النجاشی الشہر بامیر سلطان قدس سرہ در اعلام الانبیاء القیام و احوال او چنین نوشتہ کہ قطب العارفین و دعوت السالکین القایم بحقوق اللہ علی الاستقصاء و المراقب بذکر اللہ فی السر و العلن و العالم النافع و العمل الرافع سلطان رجال الزمان عنوان صحیفۃ العرفان و ترجمہ احوال او نیست کہ بود وے عارت بالہ و عالم کتاب و ستہ و زائد متورع و بود و را جذبہ توبہ وے و حالت ستہ و قدم لاسخ و تصوف و اقوال طریقت و بود و جامع میان دو علم شریعت و حقیقت متولد شد بشہر بخارا و پدرش تربیت او مینمود و ظاہر شد کہ امانت او در حالت طفولیت و بر قاست زائد متورع متفقہ ظاہر الذیل و اجم الذکر مصیب الفکار و انقباء اللہ تعالیٰ نے در کاتہ و سکنا تہ و مقبول السیرت و محفوظہ خصلت و ملاقات نمود با کبارے مشائخ و صحبت داشت با ایشان و فائدہ گرفت از ایشان و رسید بسبب ان بمقامیک رسید از وصول و فروع و قال و حال و اورا احوال فاخرہ و کرامات ظاہرہ بود و بعد از ان رحلت نمود بسکوکوم و سکونت نمود بر سر کہ شہرہ لیست در ولایت بروم و وفات نمود بر مولانا شمس الدین فنارے و دیدم بخط او کتاب مفتاح الغیب را کہ از مصنفات صدر الدین توفیق نویست کہ قرات نمود بر مولانا فنارے و نوشت بروے اجازت بخط شریعت وے بعد از ان ابائے بروسا بمشائیرہ کرامات او عظیم و شہرت یافت و بودند کہ استخوان مینمودند و نہایت او در مشکلات خود و استغاثہ مینمودند و نہایت او در تنگی خود پس بود سید وقت خود و سر الدما بین خلق او و مشہر شد نزد ایشان بامیر سلطان و از بزرگان و

وخر سلطان با بزرگوار سلطان غازی مراد خان بود تا اینکه کتاج کرد و او را حاصل شد از اولاد
و او را حکایات عجیب و غریب بود و دست که مسطور است در مناقب او بعد از آن سلطان شمانی چون
مشاهده کرامات او نمودند از صاحب او و دوستان او و تعظیم و تکریم او می نمودند و معتقد گشتند
بجد کی چون قصد سفر میداشتند برکت می جستند بدعا می نمودند از وی و شمشیر را و از غایب
حکایت دانست که چون امیر تیمور بر و سارفت و فساد کرد و در انجا ابا علی اندیار بوی استقامت نمودند
و عرض احوال خود نموده دفع آن از وی التماس نمودند پس فرمود که بروید بکشور او و انجا شخصی غلبند
باین شکل و نشان خواهد یافت او را سلام من رسانید و بگوید که از تو انحال سوال میکنم پس چون
ابن پیغام با در ساینده گفت سعاداً و افتخاراً الله تعالی پس روز دیگر امیر تیمور با لشکر خود از انجا
برفت بطوریکه با از سر شناخت و وفات او بشهر برو سادرسنه شملت و ثمانینه واقع شد
مذنون شد و انجا قبر او و انجا مشهور و مطاف فرزانها است برکت میگردد و محل اجماعت و نزول برکت است و همه
ابلی و وحی سال شیری می نیرد و طواف زیارت میکنند و نزدیک قبر و جلع و عمارت در سه بوده است رحمه الله تعالی.

سید احمد بن عبد الله القرمی الحنفی قدس سره صاحب اعلام الاخیار و مناقب و احوال او
چنین گفته که المولای العالم الفاضل و الجلیل الفایق الکامل جامع الفروع و الاصول فارسی میدان
المعقول و المنقول شمع الملتی شمس الایمان فی الخواص شرف الایمان و محقق تر جوا و احوال او دانست
که لمذنب نمودند و مولانا شرف الدین بن کمال قرمی که از تلامذه ابن بزاره است و بود سید احمد که در بانه
بود ابن بزاری را و قرات نموده دست بروی بشهر قریم و بود در انجا چند سال و نشر علم نمود در انجا و درس
گفت بعد از آن رفت بسوی ما و ملا و انهر در سنه ست و ثمانینه و اخذ نمود کل علوم از شرف الدین
در سینه نزد او و بدرجه کمال و گرفت فروع از وی و سلسله لمذنب و بدینگونه است اخذ از فرعی عن شرف الدین
عن البرزازی عن ابیه محمد الکرور عن السید جلال الدین الکلوانی عن صاحب النهایه سید جمال الدین
عن حافظ الدین الکبیر انجاری عن شمس الامینه الکرور عن صاحب الهدایه ابو برهان الدین
الرفیعی عن نجم الدین النصفی عن ابی الیسر الزردی عن ابی یعقوب السیاری عن ابی اسحاق التوحیدی
عن ابی جعفر المنددانی عن ابی القاسم الصفار عن نصر بن یحیی عن محمد بن سماعه عن ابی یوسف
عن الامام الاعظم عجلت فیه رحمة الله تعالی و هذا احدی الطریق بعد از آن اید مبلک دم در عهد دولت

سلطان مراد خان پسر واد سلطان مدرسہ مرزلیغون و بودوی رحمہ اللہ عالم و عامل و فاضل و کامل
محدث مفسر فقیہ مناظرے نیکو نوی ذی اخلاق و ایم الذکر مصیب الفکر نحوی اصولی خلائی جدے و
حاشیہ تیاج و حاشیہ شرح عقاید نسف و حاشیہ شرح لب سید عبد اللہ از تعلیفات او است و
وفات مہرت سید در اوایل دولت سلطان محمد بشیر قسطنطنیہ واقع شدہ ہما بخاندون گشتہ
قبر او فرار و متبرک است و مثل اجابت دعا است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید افضل الدین الحسینی قدس سرہ در اعلام الانبیا اور دو کہ دی مردی بود عالم عامل
صالح و عابد و زاہد با درج و قانع و صابر پیرش سید حمید الدین از وی اولاد اخذ علم نمود و احوال پیرش
ذکر فرمود و مدرس بود در مدرسہ بر و ساوندان سلطان مراد خان رحمہ اللہ تعالیٰ۔

مولانا سید حمید الدین ابن افضل الدین الحسینی قدس سرہ ذکر والد مجد و بالاکہ نشت در اعلام
الانبیا القاب او چنین نوشتہ کہ المولے البائع الفاضل و العالم العامل الکامل منجج الاخلاق السنیہ
و مخزن الادب الزکیہ شرف العترۃ الحسینیہ شریف النسب لطیف المحب صاحب الید الطولے فی العلم
و الادب اتمت الید ریاستہ التقوی و المدب شیخ الاسلام و المسلمین المولے حمید الدین و احوال
او انچہ نوشتہ خلاصہ ترجمان انست کہ بود رحمہ اللہ عالم عامل فاضل و کامل خوش نوی و پاکیزہ طبع
و صابر برادیت خلق و جامع علوم دینی اصول و فروع و ماہر فنون عقلی و اثر افضل سلیم العقل و ایم الذکر
مصیب الفکر چون حاضر میشد در مجلس بودی مشارالہ و چون واقع شد مشکلی بودی جمع وی آمد
فتاویٰ سے از اقطار عالم سبوی دی کرمی اندپے در پیے و بود از نیکان زمان خود در علم و تقوی کم تر
دیدہ چشم ہاشم اشراف اور درج و تقوی اخذ علم نمود از پدر خود سید افضل الدین اولاد میا نے علوم لامحدود از ان
مکتبہ نمود و نزد علما سے عطر خود و بجز و جہد مشغول شد و حاصل نمود فنون را و سید بخیر است او مولے
ایککان و اخذ علم نمود از وی پسر شد مدرسہ مدرسہ سلطان مراد خان غازی در شہر بردسا و غل نمود
شد از ان در اوایل دولت سلطان محمد خان و رفت نزد سلطان پسر شناخت او را و گفت
نوی بیسر سید افضل الدین گفت بی گفت بدہم اور مدرسہ پدر خود سلطان مراد خان بشہر بردسا
مقرر شد برای وی پنجاہ درہم ہر روز و طعام از مبلغ کہ کفایت کند اورا بعد از چندے بقضای قسطنطنیہ
امور شدالی ان توفی سنہ ثمان و سعمایہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید احمد الحسینی النجاری قدس سره در اعلام الاخبار القاب او چنین نوشته که الغوث الاعلی و
 وارث خیر البشر بحر الشریعہ شمس الحقیقہ و برهان الطریقۃ الشیخ العارف بالمد والتمجہ بالکلیۃ الی المذبح
 او انچه نوشته مختصر ترجمہ ان اینست کہ نشو و نما یافت بشہر نجارا در سید بنی مدت قطب العارفین خواہ
 عبید المد تمسکہ و اقامت نمود و زود از ایدارشش سال و بود شیخ کہ تعظیم او مینمود غایت تعظیم و تین
 نمود و را برای امامت نماز و میگذازد نماز فجر را بوضوے عشاء چون دفات یافت خواہ عبید المد بجای
 از بنشست تربیت طالبان و ارشاد مریدان نمود و مردمان اصحاب مناصب صحبت و پیران لازم
 گرفتند و بود طریقہ و عمل بالغزنیہ و ترک بدعت و اتباع سنت و مداومت بر ذکر خفہ و عزلت افشون
 و قلت طعام و کلام و احبای لیاے و صوم ایام و آداب مجلس او این بود کہ نمی نشست با ہیبت و وقار
 و مردمان گرد گرد حلقہ روضہ می نشستند با ادب تمام کان علی روسم الطیر و بود شرف بر خواطر
 و نیگہ داشت در مجلس او کلام دہنا اصلا مات رحمہ اللہ سنہ ثمانین و عشرين و تسمانیہ و مدفون شد
 نزد یک مسجد خود و قبر او در انجامزار و متبرک است رحمہ اللہ تعالیٰ -

مولانا سید ابراہیم عجمی الرومی قدس سره در اعلام الاخبار القاب او چنین نوشته کہ المولی الفضل
 و العادل الکامل الجامع بین علی الشریعہ و الحقیقہ سلطان الطریقۃ و برهان اہل الشریعۃ ذو النسب الطاہر
 و النسب الطاہر و آجوال او انچه نوشته مجلس ان اینست کہ پیران و از سادات عجمی بودہ بعد از ان انتقال
 نمود بسوی ولایت روم و وطن نمود و توفیہ از واسعہ امام سید کہ گفته میشود از اقربہ یکچو گفت صاحب شایق
 کہ بود پیران و از سادات عجمی از اولیاء المد و صاحب کرامات سنہ نقل نموده میشود از وی خوارق عادات
 کثیرہ و ما از اطناب اندیشیدہ متعرض ان نشدم و بخدا ان اینکہ نابینا شدہ بود وی رحمہ اللہ و ما خبر و پیشتر
 سید ابراہیم سرخو در ہند نموده بود و گفت ای ابراہیم سر بر ہند سار کہ ترا ہنر میکنند چو اسے بار دیس گفت
 پیشتر کہ چگونہ دیدے مرا و حال آنکہ باین حال ہستی گفت از خدا سے تعالی در خواستم کہ روی ترا بنماید
 مرا پس المد تعالی بصارت من بمن باز داد اکنون باز گزمت دیند شد چشم من چنانکہ بود و سید ابراہیم
 و جبرید خود با عفت و صلاح تربیت می یافت بعد از ان انتقال نمود از نجارا برای طلب علم بسوی شہر بسوا
 تلمذ نمود نزد شیخ سنمان الدین کہ بعد مصنف اعلام الاخبار است بعد از ان اشتغال تحصیل علوم نمود و آنکہ
 رسید بخدمت مولانا حسن السیاسی و منہ و تعیین نمود او را برای تدریس پس قبول نکرد تدریس و غایت

سیرت و بطریقہ سلف سلوک نیمو و نوا بود و نزد سلاطین مغزو و محترم بود تا آنکہ وفات یافت در سنہ ثلث و سستین و تسعمایہ و مدفنون شد نزدیک دارالقرآن حلب و انموضع مشہور است و المد علیہ السلام

سید محمد بن سید محی الدین بن سید عبدالقادر الجلی العاوی الفلانی قدس سرہ ذکر پر بندگوارش بالکذشت در اعلام الاخبار القاب او چنین نوشتہ کہ صدر الموائے و الاشراف سالک مسالک الہدیہ و طریقۃ الاسلاف جامع العاوم و المبرز فی المتعول و المقصوم سارف الانساب و ائمتہ الاحساب الفاضل المحیب و الکامل الشیب السید محمد علیہ النقیب نے الممالک الثماینہ اتنی بالجہلم دسے بود و جامع در میان سیادت نسب و دو فوج حسب و علم و دین و اخذ علم نمود و از پر بزرگوار خیر محمد المد تعالیٰ

سید ابو الفضل بن سید عبدالقادر الجیلانی قدس سرہ و تخریہ آورده کہ وی فرزند حضرت غوث الاعظم است و علوم ظاہرہ و باطنیہ از والد ماجد خود کسب نموده و در بغداد در سنہ تسایہ و وفات یافت و قبر او در نجاست رحمہ المد تعالیٰ -

سید محی بن سید عبدالقادر الجیلانی قدس سرہ کنیت او ابو زکریا است و تخریہ آورده کہ وی فرزند حضرت غوث الاعظم است و الکتاب علوم نقد و حدیث از والد بزرگوار خود نموده فاضل و کامل عالم و مقتدا سے زمانہ گشت ولادت او ششم ربیع الاول سنہ تسعین و خمسایہ و وفات او در شب برات کہ پانزدہم شعبان باشد سنہ تسایہ و قبر او در بغداد متصل قبر برادرش سید عبد الوہاب بودہ است رحمہ المد تعالیٰ -

سید سیف الدین بن سید عبدالقادر الجیلانی قدس سرہ لقب دی عبد الوہاب است دی بزرگترین فرزند حضرت غوث الاعظم است و بسیار کرامت و الہام و از وی حدیث و تخریہ آورده کہ دی بر سجاده حضرت غوث نشسته بہدایت خلق مشغول شد و در مدرسہ معلی و عطا میفرمود و از وی منقول است کہ میفرمود کہ تھے در بلاد عجم مسافر بودم و بعد حصول علوم بنجد ایدم و از والد ماجد خود اذن خواستم کہ در حضور ایشان و عطا گویم خصصت دادند بالاسے منبر بر ایدم و انواع علوم و مدو عطا بیان کردم بحکیم زاد دل اثر کرد و اب از دیدہ برینا اہل مجلس انحضرت والدہ خواست کہ زندک و عطا فرمایند من فرود ایدم و حضرت ایشان بر منبر بر آمدہ فرمود کہ صبر کجا است ! است کہ از بندہ در ولایت تزلزل بلا بوقوع آید از اسماعیل انیکلہ از اہل مجلس فریاد و فغان بر فاست چون مجلس موقوف شد

الانظار یعنی پرسیدم فرمود که تو هنوز تکلم هستی بخود و من تکلم بخیر ولادت او در ماه شعبان سنه اثنی عشر و خمسائیه وفات او بست و پنجم شوال سنه ثلث و ستائیه و او را دو پسر بود ابو منصور عبد السلام و ابو الفتح سلیمان نام که در وقت خود عالم و عامل فریج کامل بود و هم المدفعه ای و تاریخ وفات و اختلاف است در اعراض از بیعت الاسراء نقل نموده که وفات او بست و پنجم شوال سنه ثلث و تسعین و خمس مائیه بوده و در بغداد و بقره حلیه مدفون شد و وی از پدر خود و شیخ احمد بن حسین البنادیر ایشان عالم فقه است و سوخت رحمه الله تعالی.

سید فیاض الدین بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره کینت او ابو نصر و لقب او موسی است وی از فرزندان حضرت غوث الاعظم است و در خزینه او رده که وی تحصیل علوم بخیر است و الدخود نمود و عالم عامل و عارف و کامل و فقیه و محدث شد و از بغداد به مشرق رفته متوطن شد با پنج وفات یافت ولادت او سلح بریح الاول سنه تسع و ثلثین و خمسائیه و وفات او بیست و غره جمادی الثانی سنه ثمان عشر و ستائیه رحمه الله تعالی.

سید ابراهیم بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره کینت او ابو اسحاق است وی نیز از فرزندان حضرت غوث الاعظم است و در خزینه او رده که وی قدوه اولیا و اکمل اقیاب بود و کسب علوم ظاهر و باطن از پدر بزرگ خود نمود و خلق کثیر از فیض صحبت او بکمال حال و قال رسید تفکر و سکوت بر مزاج وی غالب بود و بدو درع به مرتبه کمال داشت از فرط حیا و شرم بر درگاه تاسی سال سر بالا نکرد و ولادت او سنه سیج و عشرین و خمسائیه و وفات او ششم شوال سنه ثلث و عشرین و ستائیه و قبور و توفیر و الداجد است رحمه الله تعالی.

سید عبد الرزاق بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره کینت او ابو بکر است وی نیز از فرزندان حضرت غوث الاعظم است و سلسله رزاق شاهای بوی منسوب است وی از اعظم اولیا است از اولاد او بسے اکابر دین هستند که مقام تعجب است که احوال شریف او در کتب تواریخ که انیک پیش نظر مولف دیده نشد که شهرت او از دیگر فرزندان حضرت غوث زیاده است و وی از مشاهیر فرزندان حضرت غوث است در اعتبار و الاخیار آرد و ده که روزی حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه و غله میفرمود و در آنکس کلام فرمود که کلام من بر مردان غیب است که حاضر میشوند از پس پرده که وفات قدما سے ایشان در هوست و دلما ی ایشان در آتش از شدت شوق و لهب استیاق که

بہر پر و کار خود دار نہ راوی گوید کہ درین مجلس کہ این سخن میفرمود و ولد او سید عبد الرزاق در باب آخر و نیز در قم
اوش تہ بود سہ بالا کرد و ساعتی حیران بود پس بیوش افتاد و جامہ و دستار او سوختن گرفت و انہما
از کرسے فرو آمد و اطفا سے ان ناکر کہ وہ فرمود کہ تو نیکی عبد الرزاق انانیشا نے و بعد از قیام مجلس گفت
انحال را از شیخ عبد الرزاق پرسید او فرمود چون نظر بالا کردم دیدم کہ در ہوا مردان غیب ابستاد و لہجہ کثرت
و تمام افق با ایشان پرست و در لباس ایشان آتش در گرفتہ است یعنی از ایشان میجو و یعنی در
تواجد و بیجہ بجائے خود و بیجہ ہر زین می افتند در اعراض از ہجۃ الاسنہ از نقل میکنند کہ ولادت
او در ذی القعدہ سنہ ثمان و ہشتین و ہمسایہ و وفات او سادس اشوال یا خاس رمضان سنہ
ثلث و ہمسایہ و عل شلخ قادیان ہر خاس رمضان است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

نصیر بن عبد الرزاق بن نوح الاظم عبد القادر الجیلانی قدس اللہ سرہ از اہل شام
قادریہ است و راعی اس از ہجۃ الاسر نقل نمودہ کہ ولادت او رابع و ہشتین من ریح الاخر سنہ اربع و
ستین و ہمسایہ و وفات او سادس عشر شوال سنہ ثلث و ہشتین و ہمسایہ بودہ و قبر او باب
حرب ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عبد الخالق بن سید عبد الواسع بن عبد الملک سہاکیری قدس سرہ و نیز فیروزہ کردہ کہ وے
مرید و داماد سید حضور ہے است صاحب خوارق و کرامت بودہ و سہ تائبہ فقیر و لا ہو کندیدہ و سید
سہرہ سوم نمودہ و حال ہر بیماری را کہ در انجا غسل میدہند اکثر شفا یابند و بوقت رفتن قدری غلہ
جرت بریان کردہ ہمراہ میبرد و بعد غسل فقیران قسیم بنانند و وفات او سنہ سبع و ہشتاد و ہجۃ الاسر تعالیٰ۔
سید شاہ فیروز جیلانی قدس سرہ و نیز فیروزہ کردہ کہ دی جامع ست در علم و علم و سیادت
و نجابت و ریاضت و از سادات عظام کہ ملان بود و در لاہر سکونت داشت اول جد بزرگوار دی بطریق
سیر از بغداد و در لاہور تشریف آورد و از بنیاد دہلی و غیرہ رفتہ زیارت مقابر اولیائے عظام و مشایخ کرام
پر داخت بوقت معاودت باز بلاہور آمد و ہمین جا سکونت و زید چون بر حمت حق میوست شاہ فیروز
بر سندہ ارشاد و تدریس جلوس فرمود و تمام روز تعلیم علم طالب علان و تدریس پرداخت و بطلم فہ
و حدیث و تفسیر درس وادی و از آغاز شام تا نصف شب توجہ و تلقین ارباب معنی شغول
انزب و بروز بعد نماز جماعت عصر بوعظ و فہام معروف بودہ و خلق کثیر بوسیلا جمیلہ و کمال

ظاہر دباطن رسیدند و سلسلہ طریقہ اودینو بدست که سید فیروز کن جدہ شاہ عالم عن نور الدین عن
 الشیخ احمد عن الشیخ حامد عن الشیخ عبدالرزاق عن عبدالعزیز الحلیانی عن احمد عن سید میر عن سید محمود
 عن السید علی عن السید مونی عن ابیہ سید عبدالوہاب عن ابیہ غوث الطغیانی سید عبدالقادر الحلیانی
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم دو فات دے در سنہ ثلث و ثمانین و تسعمائے و قبری در لاہور است تیکہ
 دژہ سے گران رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شمس الدین غوری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دی مشہورست شمس العافین غوری
 موسوی و از اولاد امام موسی کاظم است رضی اللہ عنہ در علوم ظاہر و باطن عارف نامی و اسناد
 گرامی است و سید محمود غوری قدس سرہ پسر اوست کہ مذکور میشود رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمود بن سید شمس الدین غوری حضور قدس سرہ ذکر و التمجید و بالالکذشت و خزینہ
 آورده کہ سلسلہ اخذ طریقہ او ایست کہ سید محمود اخذ الطریقہ عن ابیہ سید شمس الدین عن سید محمود
 عن عبدالقادر عن السید علی عن السید مسعود عن السید احمد عن السید اصغر عن ابی الفتح عن السید
 عبد الوہاب عن ابیہ امام الشریعہ و الطریقہ سید عبدالقادر الحلیانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم دے
 بعد از وفات پدر بزرگوار خود از ولایت غور بطریق سیر وارد ملک ہند شد و بلاہور آمدہ و محل حاجے
 سوا سے بیرونی شہر کہ حالاً از دست سکمان جاہلی رہو بولانی آورده سکونت ورزید و چون وزہ
 شیخت و کرامت وی در اقصائے عالم افتاد خلعت کثیر دست بدامن ادا دت وی از مذہب
 لقب اوی بخوری انست کہ طالب بروز اول بیعت بدیدار سید کائنات مشرف میشد لہذا اورا
 حضور سے یک گفتند (این دیدار بخواہ بود زیداری) و اذ قبولے تمام یافت و قبش در دلما سے
 خلق جا سے پذیرا بدو فات دے بقول صحیح سنہ ثمانین و اربعین و تسعمائے و قبری در لاہور در
 مقبرہ سید جان محمد حضور سے است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید جان محمد بن سید نور بن سید محمود غوری حضور سے قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دے
 از علماء مثل شیخ طریقہ عالیہ قادریہ است نسب او امام موسی کاظم رضی اللہ عنہ پسر جد چنانچہ
 بالالکذشت دے تربیت ظاہر سے و باطنی از پدر بزرگوار خود بافتہ و پسر سیکہ مریدان گشتے روز
 اول در خواب بزیارت رسول صلی اللہ علیہ وسلم مشرف گشتے و وفات او در سنہ اربع و خمس و ستین الف بودہ

سید سرور الدین بن جان محمد حضوری قدس سرہ در تخریہ آورده کہ دی متعہ و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجند بود و مریدان خود است و وفات او در وزجواہدی و عشرین من شوال سنہ ۸۱۲ و الف بود و تہ اورا در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ

سید عبد الوہاب بن سرور الدین حضوری قدس سرہ در تخریہ آورده کہ دی در تہ و تقویٰ شانے بلند و مقامے ارجند داشت و در لاہور بہدایت خلق اشتغال نمید و خلق کثیر از وی بہدایت یافتند وفات او در وزجواہدی و عشرین من شوال سنہ اہدی و ثلثین دہائیہ و الف بود و تہ رحمہ اللہ تعالیٰ

سید عبد القادر بن سید جلال الدین الجیلانی اللہاہور سے قدس سرہ در تخریہ آورده کہ دی فقیرے و شغیرے صاحب نفرت ظاہرے و باطنی بود ارادت بخدمت پدر بزرگوار خود داشت و در بغداد و متوطن بود بعد از ان بطریق سیاحت بہند و ستان آمد و غلامہ انکہ در لاہور قیام پذیر گریہ و بہدایت خلق مشغول گشت و خوارق و کرامات بسیار از وی بوقوع می آمد و اورا سبب سر بود سید حاجی و سلطان اکبر و غیاث الدین شہور بہ دولت شاہ پنجاہ ان غیاث الدین لاولد شدند و وفات سید عبد القادر نامن عشر ربیع الاول سنہ اثنین و اربعین و تسعائتہ و قبر وی متصل محلہ قدسیکے بہر عزیز رنگ واقع است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عبد الرزاق بن سید عبد الخالق بہاگیرے قدس سرہ در تخریہ آورده کہ از اعاظم سادات و کبارے متشیخ طریقہ قادریہ است صاحب مقامات بلند و مباح ارجند بود و ارادت و طاعت از پدر بزرگوار خود داشت و تا دم حیات عظیم علوم و تدیس فقہ و حدیث مشغول ماند و وفات او سنہ ثلث و اربعین و تسعائتہ و قبر وی در لاہور قریب روضہ سید جان محمد حضوری است رحمہ اللہ تعالیٰ

سید عبد الوہاب بن سید عبد الرزاق بہاگیرے قدس سرہ در تخریہ آورده کہ دی جامع بود میان علوم ظاہر و باطنی و کمالات صوری و معنوی در سلسلہ مالکیہ قادریہ بیعت بہ پدر بزرگوار خود داشت و بعد پدر تمام عمر بہدایت خلق مصروف ماند و وفات او در سنہ ثمان و تسعین و تسعائتہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عبد القادر بن سید عبد الوہاب بہاگیرے قدس سرہ از سادات عظام و اولیائے ذوی الکرام است جامع علوم ظاہر و باطن و واقف اسرار شریعت و طریقت بود و وفات او

بقول صحیح سنہ شمس واربعمین و الف بود رحمہ اللہ تعالیٰ کذا فی الخرنیتہ۔

سید عبد الدین سید عبد الوہاب سباگری قدس سرہ درخزنیہ آورده کہ دی بقیع بزرگ منشی
و عالم مستجاب الدعوتہ بود ہم مبارک او برای شفا سمرقنی اکسیر اعظم بود و لاہور علم شیخت افروخت
و طالبان حق را بچن رسانید و فوات اوقاس رمضان سنہ تسعین و الف بود رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید رحیم الدین سید عبد اللہ سباگری قدس سرہ درخزنیہ آورده کہ وی مرید پدر خود است
و در سلسلہ قادریہ پیشہ صاحب ہدایت و ارشاد بود چون مرثیہ نزد وی امری از دعای دی شفا
یافتہ و چون لاہوری تیناے اولاد نزد وی امری بدعاے وی صاحب اولاد گشتہ مستجاب الدعوتہ
بود و فوات وی سابع عشر محرم سنہ اربعمین و الف بود رحمہ اللہ تعالیٰ و قباور لاہور است۔

سید نعمت اللہ معروف بسید مبارک لاہوری قدس سرہ درخزنیہ آورده کہ دی از عالم
مشایخ قادریہ بود و نعمت فقرا سید عبد القادر ثانی اوسچہ حاصل کرد (و ذکر عبد القادر ثانی بالا گذر)
و خرقہ خلافت یافت و خلق کثیر را بارادت خود مشرف ساخت و بپاسے تجرید و تفرید سیرای مسکون
نمودہ باز در پنجاب تشریف آورد و لاہور تشریف ازانی داشتہ علم شیخت افروخت دعای دی
و حق طالبان دینا و عقبہ مستجاب بود ہر کلمہ کہ بر زبان حق تر جان وی جاری گشتہ ہان طور بوجہ
امرے خلفاے دے در قائم بود و نور از قند و طالبان حق۔ انجی رہنا گشتہ و فوات دے
باقوال صحیح در سنہ اثنین و ستین و تسما تیرہ بودہ و راندرون حصار لاہور مدفون شد کہ اکنون
ان قبر داخل مکان خوشحال سنگ گشتہ و اللہ اعلم۔

سید بہاء الدین گیلانی آخر مشہور بہاؤ شیر قدس سرہ درخزنیہ آورده کہ وی از سادات
عظام و مشایخ ذوی الاکرام قادریہ است و نسب او بحضرت غوث الاعظم شی الدین عبد القادر جیلانی
رضی اللہ عنہ بانطریق میر سہر کہ بہاء الدین بن محمود بن علاء الدین المشہور بزین العابدین بن سراج
بن صدر الدین بن ظہیر الدین بن شمس الدین بن موسیٰ بن مشتاق بن علی بن صلح بن عبد الرزاق
بن سید عبد القادر الجیلانی قدس اللہ سرہ ہم دوسے شخے بود جاح کالات ظاہری باطنی
و زہد و عبادت و عزم و زانیانہ کہ زیادہ از دو صد و پنجاہ و کم از دو صد و پینجا سال بود مولود او
بعقاد است ہمراہ پدر در اوان صغر بہند و ستان آمد و در بداون توطن گرفت و ارادت و خرف

خلافت از پدر داشت و وفات دس با قوال معجزه که از خرنیه الاسر و شجره الانوار نقل نموده ثامن عشره
شوال سنه ثلث و سبعین و تسعمایه و قبری بقام حجره زبانه نگاه خلق است رحمه الله تعالی فکر
او در خرنیه الاصفیا طویل است ما اختصار نمودیم -

سید محمد نور بن سید سباز الدین مذکور قدس سره فرزند کلان و صاحب سجاده پدر بزرگوار است
در علوم ظاهری و باطنی از دیگر فرزندان پدر گوئی سبقت ربوده مادرش دختر حضرت شاه کمال
نجاری است که در قصبه چوبه سکونت داشت و به پیر جهانیان مشهور است وفات سید محمد نور
سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه است که ازانی خرنیه الاصفیا -

سید محمد تقی بن ابوالمعانی بن محمد نور بن سباز الدین گیلانی قدس سره لقب او حکم الدین است
در خرنیه آردوه که دی ازا عالم خلفا میر حیات جمال الدین فادی است و جامع بود در بیان علوم
ظاهری و باطنی و کمالات صوری و معنوی و سیادت و نجابت و قنوت و شجاعت در عهد خود شیخ زمانه
و تشنه ای نگار بود بعد از تحصیل علوم حسب اشاره روح چیده و سید سباز الدین بنجد است سید جمال الدین که از
اولاد حضرت غوث الثقلین است رسیده از زمین توجه او که تفصیل ان در خرنیه است بدرجه کمال رسیده
و صاحب کرامت و خوارق شمرده در سنه خمس و خمسين وفات یافت و عمر او چهل و دو سال
و قبرا و درجده است رحمه الله تعالی -

سید عبد الوهاب بن ولی البدیع الحسینی القادری الشاذلی المدنی قدس سره دس
اهل علم و تقوی و زهد و عبادت بود شیخ عبدالحق محدث دهلوی قدس سره به صحبت دی رسیده که کمال
اعتقاد بذات او میداشت و میراد بوده و سید عبد الوهاب سفر بسیار کرده و به صحبت بسیاری از علما
و صلحا و شیخ کبار رسیده و چهل و چهار گزاشته و مدت مدید در که ساکن بود و اهل حرمین و شیخان
بمن و مصر و شام معتقد دلاست و علوشان او بوده و طایفه او در باب کتب حقائق و توحید مثل نفوس
و اشغال ان توقفت و تسلیم است انیارا و بس نیگفت و بدان اشتغال نمیکرد و انکار هم نمیکرد و بدینکشت
خواجه عادت فقها است بطین و تشنیه پیش نمی آمد و میفرمود که اول باید که اعتقاد خود را ظاهر و باطناً
با اعتقاد اهل سنت و جماعت راست سازند و راسخ گردانند بعد از سرخ این عقیده از هر چه ایشان
گفته اند و نوشته اند و مکرر کتب ایشان را که در حقایق و اسرار نوشته اند نیز مطالعه بکنند و اینچنین

شکل شود از ان بگذرند و در مانند و ظمان را بخود راه ندهند انکه اعتقاد را ابتدا ازین کتب است
کنند و از هر کس هر چه بشنوند تلخ شوند و مسرور باید که هر چه بشنوند اگر چه سخن باطل باشد زود بکار
و تعصب پیش نیانید اول خود بشنوند که چه میگوید یعنی سخن نیک در روند که قابل ان چه مقصود دارد و بعد
از ان اگر توانستند از موافق حق سازند و گرنه نکنند اگر این را نتوانند از سران بگذرند و خلل در عقیده
خود نیندازند و ذکر احوال او در اخبار الاخبار و خزینة الاصغیا طویل است ما مختصر از اخبار الاخبار نقل نمودم و
تاریخ وفات او بقول صاحب ترتیبه احمدی و الف بود و در رد المد تعالی -

سید شاه کامل لاهوری قدس سره در خزینة الاصغیا آورده که وی از سادات عظام بخارا
است و اسم با سس و سس کامل و شیخ کامل بود اول در طریقه عالیہ قادریہ بیعت کرد و تکمیل سید
بعد از ان بخیرت شیخ الداد داری حاضر شد و از وی خرقه خلافت و فقر یافت و ویرا خلق
سید و بان کامل میگفتند و بعد محمد طلال الدین اکبر پادشاه از بخارا دار و لاهور شد و در میان
نیستان متصل موضع بابو ساپور طرح اقامت انداخت و خلقی کثیر و حلقه ارادت وی در آمد چون فوت
شد هاجا بخش دفن کردند و بعد از حرم نام شخصی از ملازم شایسته خواست که بر فراز وی گنبد بلند
تعمیر نماید حضرت سید و خواب او را من و فرمود که مرا همین قبرگی بسند است وفات وی بیستم صفر
سنه خمس و الف رحمه الله تعالی -

سید پیر الدین معروف بشاه در گیلان قدس سره در خزینة الاصغیا از فتوح الانوار و
و تشریف الشرفا نقل نمود که وی از اولیای کاملین پنجاب است جامع سیادت و شرافت و
کرامت و خوارق است در سلسله عالیہ قادریہ پیر طریقت بود ولایت و نسبت موروثی داشت
نسب و سس بجزرت غوث الاعظم سید عبدالقادر الجیلانی قدس سره میر سید باین طریق که پدر الدین
بن شرف الدین بن یحیی بن علاء الدین بن شمس الدین محمد بن شهاب الدین احمد بن علی ثانی بن قاسم
بن یحیی بن احمد بن ابی صالح بن ابی نصر بن عبدالرزاق بن غوث الفطین سید عبدالقادر الجیلانی
قدس السلام را هم و انحضرت بعد اکبر پادشاه در لاهور تشریف آورد و بسیار از ساکنان پنجاب
و لاهور بحلقه ارادت وی در آمد و خوارق و کرامات بسیار از وی ظهور آمد و تاریخ وفات او انشعبه
یعنی مردان ان خاندان یافته شد که دوازدهم ربیع الاول سنه ثمان و عشر و الف بوده در

زمان جهانگیر بادشاه وفات یافت و قبر او در موضع مسانان علاقہ تیار زیارت گاہ خلق است -

سید خیر الدین بن رحمت الدین فتح الدین اکرامی قدس سرہ نسبت دی ابو المعالی است از سادات شیخ النسب کرمان ست خلیفہ و برادر زادہ شیخ داؤد ست کتاب تحفہ القادہ و مناقب سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ و کتاب حلیہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم از تصنیف اوست و در شرح ہم مذاق و مشتمہ دیوان شعر او بوده است صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند و زبد و معوقہ و ریاضت بود و مرید و خلیفہ خود بوده و ولادت او با قوال صحیحہ برز و در شنبہ ذہیم ماہ ذی الحجہ سنہ ستین و تسمایہ و وفات او شانز دہم ربیع الاول سنہ اربع و عشرين و الف و در عند جهانگیری واقع شدہ و تجریدی در لاہور است دارا شکوہ و رسفیتہ الاولیا از ملا شاہ نظم نو کہ روز سہ ہجری او نزد خود ملائمت الدین کہ عالم و عامل بود زیارت شیخ ابو المعالی بنتم شیخہ سیبہ بنی شیش شیخ ہدیہ اور و شیخ انزاقبول کرد و ملا محاطہ گذشت کہ اگر شیخ اشرف ظاہر دار و با یکہ این سیبہ بن و بد چون از وی مرض شدم و بجاستم مرا پیش خود خواند و سیبہ بن داؤد گفت اگر توانی ہر روز صد بار در و برین تسبیح بخوانی تا مرا و ترا و انکہ این تسبیح اور و اور انواب خلیفہ حاصل کردہ کہ از تسبیح غزنیہ الاصفیاء الدین علم -

سید عبد الدین بن عمر بیتی اچیلانی قدس سرہ از اعظم سادات کیلان ست نسب دی سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ بانظرین میرسد کہ عبد الدین عمر بن حسن بن عثمان بن مبارک حسن بن عبد الباسط بن شہاب الدین احمد بن مبارک بن حسن بن علا الدین علی بن حسن الدین بن یحیی شیدین احمد بن نصر بن عبد الرزاق بن غوث الاعظم سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ اباسہ وی خرقہ ولادت از دست پدران خود او پیشیند و قدم بر قدم جد بزرگوار خود داشتند و وی بجز یازدہ سالگی بطلب حق از بغداد برآمدہ بہندوستان آمد و اکثر شیلخ این دیار را در یافت و در علوم ظاہر و باطن کمال رسید و موضع بہت کہ از تواجہ دہلی است طرح اقامت انداخت و ہمیشہ در بحر مراقبہ مستغرق سہ بود و خلقی کثیر بکلفہ اسادت وی درآمد و کرامت و خوارق بسیار از وی بظہور و چنانچہ صاحب رسفیتہ الاولیا سیکوید کہ چون در وی بارہ زسنہ ارادہ آمدن موضع بہت میکرد و ایامیرون در حرمہ پانیا میاقتد و احدیر قدرت نبود کہ براہا لے انوضع دست تھاول و

ظلم درگذشت و وفات ادرستہ سیخ و ثلثین و الف بودہ و عمر او یکصد سال و قبر او در موضع بہت بزرگوار در بابے جون است رحمہ اللہ تعالیٰ کذا فی خزینۃ الاصفیاء۔

سید غلام غوث البخاری الاوچی قدس سرہ و مرتبہ اور دہ کہ وی از اولاد سید الدین بودہ و از اجل اولیای علم جہاگیر و شاہ جہان بود و قبوے عظیم یافتہ خلائق از دور و نزدیک بہت آدمی اند و در مدینہ گشتند و مستجاب الدعوتہ بود و وفات دسے درستہ شمس و اربعین و الف بودہ و قبر دسے قریب لاہور بموضع علی پورست کراست ہنوز از موضع قبر او جاریست رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شاہ بلاول بن عثمان بن عیسیٰ القادری لاہوری قدس سرہ و مرتبہ اور دہ کہ وی اکبر اسے مشایخ متاخرین و علمائے اولیای دین بود بغایت شفیق و متشع و صایم و قائم و عابد و از ہر متناہی وقت بود و خرقہ ارادت و خلافت ادرستہ شمس الدین خادری لاہوری یافت کہ خلیفہ شیخ ابوالحاق لاہوری بود و از محبوب ابوالصلین کہ کتابے است فقط در مناقب سید بلاول نقل میکند کہ بزرگان شاہ بلاول ہمراہ ہمایون بادشاہ از ہرات بہند آمدند و در موضع شچورہ کہ دیہی بقاصلہ دہ کردہ اندلاہور است از بادشاہ جہاگیر یافتہ ہما نجا سوطن شدند و تولد شاہ بلاول نیز در انجا بود وی ولی مادر او بود چون بمکہ ہفت سالگی رسید روزی فضل جہم عمر ہمایوی وفات یافت و حضرت بر بالین وی آمد و فرمود ای یار حق بے وقت چہ مئے دارد و بر خیز تا با ہم بازی کنیم طفل تنوے فی الحال خشم باز کرد و بر خاست و ہمراہ او روان شد با شماع ابن حال جد بزرگوار وی سید عیسیٰ ویرا برای تحصیل علم در لاہور فرستاد و از حسن تربیت شیخ فتح محمد کہ اعلم علمائے لاہور بود راند کہ ایام کمالات علوم ظاہر سے موصوف شد بعد از ان بطوریکہ در ان کتاب مذکورست بصحبت شیخ شمس الدین رسید و در برگشت و کمسب طریقت مشغول شد و بعد از ان حسب حکم او بچہ شاہ ابوالحاق چند سال خلوت نشین شد و با دای صلوۃ و صوم و دوام و تلاوت قرآن مشغول ماند و انجا کہ انعم سرود شد کہ تفصیل بعضی از ان در خزینۃ الانوار نقل نمودہ و تاریخ و وفات او از مخبر ابوالصلین و سفیۃ الاولیاء نقل نمودہ کہ کان ذلک وقت العشاء لیلۃ الاثنین ثمان و عشرين من شعبان سنۃ ۹۶۰ ست و اربعین و الف عمر سبعین سنہ و قبر او بیرون در وازدہ دہلی ست و چون در سنہ یکہزار و پونہ

اب دریا نزدیک بقبر سید بخون تلف قبر صدوق تعش او برآورده بجاسے دیگر نزدیک تر از ان دفن نمودند و الله اعلم

سید عبد القادر القادری البخاری الاکبر بادی قدس سره در خزینہ آورده که وی از غلامیے شیخ خاندان افادریه غبطه ست در اکبر آباد سکونت داشت شیخی بود صاحب کمال و علم و عمل و زهد و تقویٰ و ریاضت و نیابت اوقات خود تقسیم نموده که در تمام روز در تریس و نصف شب در تلقین و توجیه مریدان و نصف در عبادت (او را دو تلاوت و امثال ان) گذرانیدے و سوامی قیل و نصف النهار خواب آگوست و از روز بلوغ تا وفات در روز طعام نخوردی تا پنج وفات او از مجرا الواصلین نقل نموده که به سنه ثمانین و الف واقع شد و قبر وی در اکبر آباد است رحمہ اللہ تعالیٰ

سید محمد امیر جیلانی قدس سره وے از سادات صحیح النسب جیلان است جامع بود در بیان شریعت و طریقت و معتدای وقت خود بود و از اولاد سید بہاول شیر قندار است و صاحب کشف و کرامت و خارق عادت بود و در زمان محمد ازنگ زیب عالمگیر بادشاہ عالم شیخت برافراخت و تہوے تمام یافت وفات او اسابع و العشرین من جمادی الثانی سنہ ثنین و مایہ و الف و خزینہ ذکر او طویل است از اینجا مختصر نمودیم

سید نور محمد بن محمد امیر الجیلانی قدس سره در خزینہ آورده که وی ولی مادر زاد است و سره و فرزاد و جامع کمالات ظاہری و باطنی و در سخاوت و شجاعت نظیرے نداشت بعد وفات پدر بر سجاده مشیخت حضرات جرح و نشست و رہنمائے خلق گشت از کتاب سلج الا و ایما نقل نموده که خود میگفت که در ایام طفلی بختین بارہ قرآن معنی قرآن بروی مکشوف بوده و وفات او تباریح نو ذیحہ ذی الحجہ سنہ ست و عشرين و مایہ و الف و عمرا و ہفتاد و سہ سال بوده رحمہ اللہ تعالیٰ

سید عبد الحکیم بن یازید جیلانی قدس سره در خزینہ آورده که وی جامع ست در میان شریعت و طریقت و نسب شریف وی باین طریق بحضرت غوث الاعظم سره کہ عبد الحکیم بن یازید بن نظام الدین بن محمد بن مبارک بن نجم الدین بن نور الدین بن بہاء الدین بن یعقوب بن یحیی بن قاسم بن منصور بن شرف الدین بن عبد الرحمن بن سید الملک بن صالح بن نصر بن عبد الرزاق بن سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ وی بعد از تحصیل علوم ظاہری و باطنی خلافت

از عبد القدوسی یافت و هو عن شاه فیروز عن شاه عالم عن نور الدین عن احمد عن حامد الجیلانی عن شاه
امیر عن احمد عن السید صوفی عن عبد الوهاب عن امیر غوث الاعظم سید عبدالقادر الجیلانی رضی اللہ عنہ
سید عبد الحکیم بنات محل و پرده پوشه شہار خود سید ششت و تته یکے از مردان دمی اور دعوت
نمود اتفاقاً در شیر پنج بجایے قند نمک سو آفتاد چون پیش او اور داد و از نا بخور و پنج بر روی نیار و
چون پس خورد و تبرک اگر قند دانستند که نمکین است صاحب خانہ بعد از پیش آمد سید گفت کہ من
شیرین خوردہ ام نہ نمکین و من خبر ہم نمیدارم ولادت او در سنہ ششیشین و الف در عہد جہانگیر بادشاہ و
وفات او سنہ ثمان و ماہ و الف و عمر او ہفتاد سال بودہ و قبر او در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمد فاضل المتوکل بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزانیہ آورده کہ وی در توکل ریاضت
و عبادت یگانہ زمانہ و مقتدای خلق بود و ترک و تجرید شہوہ آفاق با دنیا و اہل ان کاری نہ داشت
و تا نزدگے از خانہ بیرون نیامد و از اہد و عابد و متوکل و دایم الصوم و دایم القیام و عالم و عامل بود
و بادشاہ عالمگیر معتقد او بود نقد و جنس و جاگیر داد قبول میفاد و وفات او دوم ذی الحجہ سنہ نہین
و عشر و ماہ و الف و قبر او در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عمر بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزانیہ آورده کہ وی شیخ باوقار و اعلم روزگار و مجتہد
وقت خود بودہ و در سالک نسبت قادریہ رسالہ دارد کہ اگر طالب بران عمل کند مطلوب رسد و عقاید
اہل سنت نیز کتابے تصنیف کردہ کہ یکچکس را بران اعتراض نیست ولادت او در سنہ احدے
و ثلثین و الف و وفات او بروز یکشنبہ سادس عشر شعبان سنہ خمس عشر و ماہ و الف بودہ
و قبر او در لاہور است۔

سید عبدالقادر بن عمر بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزانیہ آورده کہ خلاصہ اش اینست
کہ وی جامع بود در میان شریعت و طریقت و عالم و عامل بود مدت عمر نیزہ در ریاضت بسر برد و بشکا
میله تمام داشت و نہایت قوی و زوردار بودہ و جدے کہ پنج شیر را گرفتہ بود شیر حرکت کردن نہوانست
چون او را در افکندہ برد و بند دست شیر از ہم جدا شد اکثر شرب با پتہاے گذراندی بسواصل در پاتہا
عبادت مشغول ماندہ و خرقہ خلافت و در طریقہ قادریہ از پدر خود داشت و صحبت سید عبداللہ کے
و سید عبدالرحمن و سید محمد بن علاء الدین حسینی رسیدہ مستفیذ گشت و از سید محمد سند کتاب جوہر

و بیاض السالکین و علم جفر و غیره گرفت کسب علم طب از شاه عبدالرسول زنجانی لاهوری نمود و سند حدیث و تفسیر و فتوح از خال خود سید اسماعیل بن قاسم بن صوفی علی بن علیا گرفت کتاب شفاء الارواح و غیره کشف المراد بکیر در سال اسرار البکتهانی در علم حقایق از تصانیف اداست و سید محمد یار و حافظ بلاتی و محمد خان از اصحاب او بودند ولادت او بر روز جمعه دوم شهر ذی الحج بوقت یکپاس روز سال یکم از دشت و سه و وفات او شب شنبه سال یکم از یکصد و پنجاه و چهار است او را چهار پسر بودند سید یوسف شیبید و محمد غوث و اصغر علی مولف کتاب شجرۃ الانوار و ابوصالح جهم السمرقانی -

سید حسن بن عبدالعزیز الجیلانی البیشادری قدس سره در خزینہ آورده که وی شرفی و کرامت ولایت موروثی داشت و وی بزرگی بود صاحب قدرت و زهد و دوع و تقوی بود و سیاحت سیاحت بسیار نموده بصحبت بسیار سے از اولیا السید رسید فیض باب گشته و زوجه وی نیز از اولاد سید علی علی است که در طاعت و بندگی را بوجه خود بوده و نسب او بحضرت غوث الاعظم باین طریق میرسد که سید حسن بن عبدالعزیز بن محمود بن عبدالقادر بن عبداللہ بن بن برالدین بن شهاب الدین بن علاء الدین بن احمد بن شمس الدین بن احمد بن صالح بن ابی نصر بن عبدالرزاق بن سید عبدالقادر الجیلانی رضی اللہ عنہ وفات او سنہ خمس عشر و مائت و الف بوده و قبور او در پیشادری است -

سید محمد غوث بن سید حسن بن عبدالعزیز الجیلانی البیشادری قدس سره وی جامع بود در بیان علوم ظاہر سے و باطنی کا شفاء رموز طریقت و حقیقت بود و در طریقت قادریہ خلافت از پدر خود سید شمس سیرہندوستان نموده و بصحبت بسیاری از شیخان رسید و مستفید گشته و اجازت تلقین و در چشتیہ و نقشبندیہ ہم سید داشت خوارق و کرامت بے اعتبار از وی سر نیز وفات او بقول صحیح سنہ اثنین و خمین و مائت و الف بوده و قبور او در لاهور است کذا فی الخزینہ -

سید محمد صالح قادری توشاہی قدس سره در خزینہ آورده که وی از سادات عظام و شرفا کرام و کبار اصحاب حضرت حاجی محمد نوحہ است و عنایت حضرت حاجی در حق او زیادہ از حد بود و چنانچہ اکثر میفرمود که مرت و کس بطلب خلافت هادی نزد ما مدندانیمان یکے محمد صالح است ایشان سبرہ و آخر نصیب کامل از ما یافتند وفات او بقول صاحب تذکرہ توشاہی در سنہ ثمان عشر مائت و الف بوده و قبور او در چک سادہ که از کجوات خور و پنجاب بقاصد و ذکرده واقع است -

دیوانہ شہنا سباب واپس آوے دند و مانند سکان عجمی میگردند چون قدر سے اب از آفتاب گرفت و بر روی ایشان زود بر بوش آمدند و تاب گشتند و وفات او بتایخ نسبت و یکم جمادی الثانی سن۶۱۴ کینزار و دو و دو قرا و در حجره ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمد عبدالرزاق بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ و زخنیہ آورده کہ دی برادر سید حسین صاحب حجرہ است مگر مقام قیام است کہ حسین صاحب حجرہ پسر سید نور محمد است و عبدالرزاق را پسر محمد ہاشم میگویی پس چگونہ این ہر دو برادر باشند ہا تا کہ در بیان این نسب چنانکہ در اکثر جایا عادت اوست غلطی نمودہ بالجملہ در تجزیہ و تفریہ فرید الدہر در زہد و تقویٰ و جد العصر بدینا و اہل ان رغبت نہ داشت وفات او در سال کینزار و ہشتاد و چہار است و عمر او ہفتاد و چہار سال بود او و چہار پسر بودند سید الدین ملقب بشیر خدا و سید الدین ثابت قدم و سید الدین شید کہ در سن۶۱۴ کینزار و یکصد و شصت و شش شہادت یافت و طالب الدین رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمد عظیم قادری قدس سرہ و زخنیہ آورده کہ دی از اولاد شاہ سید مقیم حکم الدین ہشتاد و چہار است و منظر کراست و ذوارقی و جامع کلاکات ظاہری و باطنی بودہ طالبان حق را بجای بر سرانید و بمقام کوت بیکم سکونت داشت نقل است کہ چون حادثہ تاراج افغانان کا ملی بر لاہور رسیدند و انرا ان نوای مجذبت وی آمدہ معروض داشتند کہ سکناسے لاہور از خوف افغانان با مال و متعلقان خود و بفرار نہادہ اند و در باب ماچکم میشود و فرمود ہر کہ در کوت بیکم بیاید در امان است مردم فوج فوج در کوت بیکم درآمدند افغانان متوجہ انجا نشدند مردمان از مال و کتا موس در امان ماندند و تقویٰ رحمہ اللہ نے سن۶۱۴ احدی و ثمانین و اربعہ واقع۔

سید صدر الدین بن محمد عبدالرزاق قدس سرہ و زخنیہ آورده کہ دی سخی و شجاع بود و بیکار سپاہگر سے میلے تمام داشت و بغیر و بیکار کفار کمر بستہ ماندے و در کشت و کرامت اشتہار داشت و تمام عمر در ہدایت و ارشاد طالبان خدا گذرانید و ہر کہ بجزمت دے حاضر شد محروم رفتے و لاوت او در سال کینزار و یکصد و شصت و ہشت و دو وفات او در سال کینزار و یکصد و نو و دو عمر او شصت و دو و دو سال بودہ۔

سید سعد الدین بن عبدالرزاق صاحب حجرہ قدس سرہ و زخنیہ آورده کہ دی او عنقریب گذشت

در خزنیت آورده کردی صاحب صدق و عفا و معدن جود و سخا و مخزن خلق و جابود تمام عمر در جهاد و ظاہری و باطنی و اکبر و اصغر گذرانیند حتی الامکان در فروغ دین سین کوشید و خلق کثیر را ہدایت رسانید و در سیرہ یکہزار و یکصد و نود و پنج از دنیا برفت۔

سید عادل بن فاضل بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ مشہور سید تموز کربابی اوبالا گذشت در خزنیت آورده کردی عالم و عامل و عارف کامل بود در زہد و تقوی و عبادت و ریاضت بے نظیر وقت خود بوده ولادت او در سال یکہزار و یکصد و دہ و ثانیات او در سال یکہزار و دصد و سبت و دہم و یکصد و سی و دو سید بدرالدین بن علی بن اسحاق بخاری قدس سرہ از اعظم خلفائے شیخ فرید الدین گنج است و از متشیخ کالمین بعد خود بود در خزنیت از سیر الاقطاب و معارج الاولیات تعلمیہ کردہ کہ ثبوت پیوستہ کردی مہر سے بود قبول و منظور و در علمائے دہر ثانی نہ داشت اول در بخارا قیام پزیر بود آخر برای بحث علمی محل مشکلات چند از بخارا بدلی اند چون در بخانین در باب مسائل تسلسلہ خاطرش نشد ناچار باز بس از راه لسان روانہ بخارا گشت و چون بمقام آجودین رسید ہر اہم ہاتش ارادہ فرمود خدمت حضرت گنج شکر کرد و از او منکر و نشان بود قبول نکرد و آخر باصرار ہر اہم بیان بخد مت شیخ اند چون حضرت شیخ بنور باطن از حالش آگاہ شد اول جواب سہیل او داد کہ خاطر نشین او شد بعد از ان میرا چون لائق کاریافت بجزب باطنی بخود کشید و فرمود کہ شما چرا برای دیدن ما نمی آید اگر چه صحبت علمائے اکبر اعظم است اما با مسکینان و درویشان نیز محبت کردن از شر الطیر مومی است بدرالدین چون این سخن بشنید سر بر قدم او دو بار اود باطنی مرید شد و غم رفتن بخارا موقوف ساخت و خدمت خطا تھا آنحضرت اختیار کرد کہ ہر روز بھجارت رفت و بچستارہ ہینرم بر پشت خود برداشتہ بیاوردی تا آنکہ کارش تکمیل رسید و ترقی خلافت یافت و بعزت و فرزندی مغر گشت و وفات او ستہ تسعین و ستامیتہ و کتاب اسرار الاولیا تصنیف او است انتہی بالجلہ دی عالم وقتی بود و از اقران نظام الدین اولیا است رحمہ اللہ تعالی۔

دانیال بن بدرالدین العلوی العباسی قدس سرہ ملقب بولانا عود بود در خزنیت آورده کردہ از اولاد عباس بن امیر المومنین علی رضی عنہ است رضا چون ابامی وی عمر در ازیا فتند چنانچہ پدرش سید بدرالدین صد و چہل و دو سال عمر یافت لہذا پنج واسطہ بحضرت امیر المومنین علی رضی عنہ میرسد

باین طریق که دینال بن بدرالدین بن فضل بن حسن بن عبدالسدر بن عباس بن امیرالمومنین علی المرتضیٰ رضی الله تعالی عنه دوی از اعظم خلفای شیخ نصیرالدین محمود چراغ دہلی است اولاً بصحبت قاضی عبداللہ رسید و تحصیل علوم پر دانت چون قاضی ویرا شایسته یافت بفرزند بی قبول نمود و باو تخری خود ازواج نمود و بعد از ان بچذب جاذب حقیقی بصحبت شیخ نصیرالدین محمود چراغ دہلی رسید و بکمالات ظاہری و باطنی ممتاز شد و شیخ خرقہ خلافت داد و اورا نصحت وطن داد و بمقام سیانہ کہ مکان قاضی بود رسید مع اہل و عیال خود متوجہ وطن شد و قریب یوٹن خود رسیدہ بود کہ رہ زنان بروی غارت اوروند اورا شنیدہ سا خند و خواستند کہ اہل و عیال اورا نیز بکشند کہ ناگاہ او از بی مہبت از جسم بے سرو و پا ہر گشت نے الحال راہ زنان نابینا گشتند و راہ گریہ ہم ندیدند بہرست حکام ماخوذ گشتند و قبضاص رسیدند و نقش اورا خادمان او بمقام سترگ گمولدا و بودا دہہ مدفون ساختند و این حادثہ در سنہ ثمان و اربعین و سبعمائیت بودہ سبب تجرید کردیم درین پیر آباد بالائی نمی کہ در افتاد در افتاد سید کمال الدین الحسنی العلما قدس سرہ در خرنیتہ آوردہ کہ وی از اولاد امیرالمومنین حسن مجتبیٰ است و از کبرائے اولیا و اعظم خلفائے شیخ نصیرالدین محمود چراغ دہلی است و خواہند و حقیقت وی است چون در علم حدیث و تفسیر و فقہ و اصول طاق و لیگانہ افاق بود لہذا بخطاب علامہ غائب گشت و تاریخ وفات وی از شجرہ بنیہ و شجرہ الانوار طہانودہ کہ در سنہ ہفتصد و پنجاہ و شش بودہ و قبر وی در دہلی است رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید نصیرالدین محمود بن محمد بن عبد اللطیف الحسنی الادہی الحشمتی قدس سرہ مرحوم چراغ دہلی و دخاطب خطاب گنج شرف و تاریخ فرشتہ آوردہ کہ امام عبداللہ باغی گفتہ کہ مشایخ دہلی ہم بجا رحمت حق پیوستند اکنون شیخ نصیرالدین محمود اوہی کہ چراغ دہلی است مانہ بنابر ان بخطاب چراغ دہلی ملقب شد و سید جلال الدین بخاری ملقب بجدوم جہانیاں بصحبت وی رسیدہ فیض آن گشت و عمر شیخ نصیرالدین ہشتاد و دو سال بود و سید محمد کیو دراز کہ از مریدان دیست حسب وصیت او اورا بنفیل و تکفین و تدفین نمود و بروی نماز گزار دوی جامع علوم ظاہری و باطنی بودہ باخلاق حسنہ انصاف داشت و از کثرت فضل و دانش او اورا گنج معانی میگفتند و او بغایت سخن و صابر بود و سجادہ نشین نظام الدین اولیا بود و صاحب کشف و کرامت بود و در خرنیتہ آوردہ کہ وی

از سادات حسنی است و مادرش نیز علویہ و عابدہ بود و بصحبت مولانا عبد الکرم شردانی و مولانا فتح الدین گیلانی رسیدہ بہرہ وافر از علوم ظاہری گرفت و بعد از ان بصحبت سلطان التبیان شیخ نظام الدین اولیاء رسیدہ مدتی ملازم بودہ لقب چراغ دہلی و گنج شرف یافت از عمر طفولیت شمار ترک و مجاہدین از خلاص و مجاہدہ نفس از ماصیہ حال او عیان بود و نماز با جماعت گاہی از وی فوت نشدہ و دائم صائم بودہ و اکثر اوقات بہرگز سنبہا کو کہ گیاہے مشہور در ہندست افطار نمودہ و بوجہ چہل سالگی بصحبت شیخ نظام الدین اولیاء رسیدہ و سید محمد کیو دراز و سید محمد بن عیوف الملکی (کہ ذکر ہر دو بالا گذشت) و سید علاء الدین برادر زودہ و مخدوم جہانیاں و مولانا معین الدین و سید علاء الدین کشوری قاضی محمد سادری و سید جلال الدین بخاری ملقب بمخدوم جہانیاں و شیخ انصاری شیخ حسام الدین و سید کمال الدین علامہ وغیرہم از اصحاب و خلفائے وی اندو در اخبار الاخیار آورده کہ وی اشہر و اعظم خلفائے شیخ نظام الدین اولیاء است و صاحب سر و وارث احوال او و ولایت دہلی بعد از شیخ نظام الدین بوی انتقال یافت و بغایت اتباع شیخ داشت و طریقہ و فقر و صبر و رضا و تسلیم بودہ وفات او ثامن عشر رمضان سنۃ سیح و حسین و سبعمائتہ بودہ ذکر احوال او در خزینۃ و اخبار الاخیار و تاریخ فرشتہ طویل است از ان جا انتخاب نمودیم۔

سید سراج الدین بن کمال الدین علامہ چشتی قدس سرہ ذکر ہر دو بزرگوارہ وی عنقریب بالا گذشت و در خزینۃ آورده کہ وی اعظم خلیفہ پدر خود است بغایت بزرگ و صاحب کشف و کرامت بودہ و در اخبار کرامت و خوارق خود کو شیکہ وفات او اول جمادی الاولی سنۃ اثنین و ستین و سبعمائتہ بودہ

و قبرا و دیریران بین احمد آباد است۔

سید فخر بن عبد الوہاب چشتی قدس سرہ در خزینۃ آورده کہ وی از اکابر سادات ہندست چون سید منزل و میر جہانی بخد مت پیر خود رسیدہ ریاضات و مجاہدات شغول شدہ و فیض تام حاصل نمود صاحب خوارق عادات عجیبہ و کشف و کرامت غیبیہ شد تاریخ وفات وی از شجرہ چشتیہ نقل نمودہ کہ در سنۃ خمس و عشر و الف بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمد کالپوی قدس سرہ در خزینۃ آورده کہ وی اول بخد مت میرزا بالا علی نقشبندی است آورده کہ کسب طریقہ نقشبندیہ نمود بعد از ان چون بہندوستان امداد از روح پر فریق خواجہ معین الدین

چشمه فیض یاب گشت در سماع غلو تمام داشتی و پیوسته به بند ریس مشغول بودی از صحبت افغانیا
محرز بودی و بتواضع فخر برخاستی و سلاطین را تعظیم نکردی و رساله رویح در تفسیر سوره فاتحه تالیف
اوست و وفات وی در سال یک هزار و سی و یک است رحمه الله تعالی

سید علی خواص ترمذی قدس سره در تفرقه آورده که وی از کمال اولیای عصر و مشایخ عظام است
مرید و فلیقه شیخ نظام الدین ترائی است بعد کبیل شیخ احمد را بمکمل بوسعت زری از خدمت نمود
او در آن ملک رفته بسیار سے ملاقاتان را هدایت نمود و قبوسے تمام یافت و مولانا در ونه و پسر
شیخ عبد الکریم مریدان وی اندر کتاب قرن الاسلام قمریعت و سے بسیار نوشته و گفته که حضرت
سید در زمان خود ثانی ثلوث الاعظم بوده اند یعنی در هر قطبیت و غوثیت رسیده اند و سماع بلا از میر شهنشاه
و چون خواص دریای معانی بود و لاجرم از نزد شیخ خود باین خطاب مخاطب گشت و وفات او در سنه
یک هزار و چهل بوده رحمه الله تعالی -

سید احمد گیسو و از ارباب سید محمد مهدی کاپلوی قدس سره در تفرقه آورده که وی مرید پر خود است
جامع علوم ظاهر و باطن و مسکرو و جذبه و حقایق و معارف و صاحب سماع و وجد بود و اشعار هندی فارسی
گفته و با سکران و مدعیان نداننده مناظره کرده و مسایل توحید و مقدمات شیخ محی الدین عربی
را علانیه تکرار کرده و بعد ادای نماز فرایض را با کمال توحید با دلبند گفته و چون نقشبنده یا ادب سلسله
توحید مناظره کردند و از ایشان متفرق بود و او را با خواجگان چشت خصوصیت خاص بود و متابعت
ایشان نمود و سید محمد گیسو در آن بسیار دوست داشت و متابعت وی لقب خود گیسو در آن نهاده
و بواسطه الکلم شرح اسمائے حسنہ و مشاهدات و حقایق و معارف هر دو تصنیف اوست و وفات وی
در سال یک هزار و پنجاه و هشت بوده رحمه الله تعالی -

خواجہ سید حسن قدس سره از اعظم اصحاب خواجہ عبید الله احرار است و مادرش بعد وفات پدرش
او را بیچ سالگی بخدمت خواجہ عبید الله آورد و بر اے تربیت تعلیم نمود و شیخ او را قبول نمود و بخدمت
نمود تا آنکه کامل و مکمل شد وفات وی در سنه نهصد و نه بوده است رحمه الله تعالی کذا فی الخرنیه -
خواجہ علاء الدین عطار محمد بن محمد البخاری قدس سره در تفرقه الاصفیاء و از خواجہ غلام سیکو
که خواجہ علاء الدین عطار از سادات عظام خوارزم است و نسب وی از یک جانب بسید اتا و از دیگر

جانب شیخ فرید الدین عطار میرسد (ذکر سید آبا بالا گذشت) مگر در مقام ذکر علاء الدین عطار اصلا بیان
نسب او نیکند که علوی بود و یانه و حال آنکه در اکثر مقام طریق او انست که بیان نسب سادات ین نماید و
در نفحات و شجاعت اصلا اشاره بسیار است و زلفه و السد اعلم بالجملة و شیخ نقشبند به شیخی معروف و مشهور است
و اهل علم و تقوی بوده و حال می آنچه در خزینة است خلاصه اش اینست که وی از کبار اصحاب خواجه بهاء الدین
نقشبند بخارے است و حضرت خواجه در ایام حیات خود در تربیت بسیار از طالبان بایشان میکرد
اند و دختر خود را بوی تزویج نموده خلیفه خود ساخته بود و علاء الدین اول تحصیل علوم ظاهر بی کو شید و بعد
از ان به صحبت خواجه بزرگ رسیده و او جامع کمال ظاهر و باطن است و در نفحات گفته که چون خواجه
نقشبند در تربیت بسیار از طالبان بایشان میکرد اند که میفرمودند علاء الدین خیلی بار بر بن سبک کرده
ست لاجرم انوار ولایت و آثار ان علی الوجه الاتمم للکمال بایشان ظهور پیوسته است و بمن صحبت
دی بس از طالبان در مرتبه نقص بعقب و کمال رسیدند و سید شریف جرجانی که عالمی مشهور است به صحبت
و رسیده فیض یاب گشته (چنانکه در ذکر سید شریف گذشت) و خواجه محمد یار ساکلمات و مراجع نموده
بعضی از ان مذکور میگردد که میفرمود سابقه عنایت از سرامی باید دید و از امید واری بان عنایت
بے علت و طلب ان عنایت لحظ غافل نبی باید بود و از استغنا خود را نگاه می باید داشت و اندک
حق را سبحانه بزرگ می باید شمرد و ترسان و لرزان باید بود و میفرمود از عزرات مشیخ کبار زیارت
کننده بهمان مقدار فیض سے تواند گرفتن که صفت ان بزرگ را شناخته است و بهمان صفت توجه
نموده و در ان صنعت در اندک وجه قرب صهری را و زیارت مشاهده مقدمه بعد صوری مانع نیست در
حدیث نبوی صلی السد علیه و سلم که صلوا علی حنیفا کثر بیان و بر بان این سخن است و مشاهده صور شایله
اهل قبور کم اعتبار دارد و در جنب شناختن صنعت ایشان و ان توجه و در ان زیارت و باین همه
خواجه بزرگ قدس السد سره میفرمودند مجاور حق سبحانه تعالی بودن احق و اولی است از مجاورت خلق
حق عزوجل و این بیت بر زبان مبارک ایشان بسیار گزشت که

تو تکی گور مردان را پرستی بگرد کار مردان گردی درستی

مقصود از زیارت مشاهده اکابر ان دین می باید که توجه حق بود و سبحانه روح ان برگزیده حق را وسیله کمال
توجه حق گردانیدن چنانکه در حال تواضع با خلق باید که هر چند تواضع ظاهر با خلق بود و تحقیق با حق سبحانه

باشد زیرا که تواضع با خلقی آنگاه پسندیده اند که خاص مرخصی را باشد و زو جل باشد که ایشان را مظاهر آثار قدرت و حکمت بنید و الا ان صفت بود نه تواضع و وفات علاء الدین عطار بعد از نماز خفتن شب چهارشنبه بیستم چپ سینه شین و شمانه بوده و در خزیمه آورده که وقتی علمای بخارا در باب رویت حق سبحانه تعالی با هم اختلاف نموده بخواجه علاء الدین رجوع نمودند که چه میگوید انجتاب از سنگران مملت سه روزه گرفته بنکران رویت فرمود که شما سه روز متواتر بعد وضوی جدید بوقت حلقه طایبان طریقت نزد ما بنشینید انیسمله حل خواهد شد ایشان بدان عمل نمودند و در سیوم انجنان حالت بر ایشان طاری گشت که خود بخود فریاد برآوردند که رویت حق است بعد از آن دست ارادت طایبان انحضرت زوده محبت او اختیار نمودند و بمذایح عالی رسیدند رحمه الله تعالی و او را از دختر خواهر پهلوان الدین نقشبند چهارمیر بود حسن عطار و شهاب الدین و خواجه مبارک و علاء الدین نام داشتند.

سید محمود بن سید شریعت خوارزمی البخاری الکشمیری قدس سره و دست بخواجه فاضل حضرت ایشان در خزیمه آورده که وی از اولاد خواجه علاء الدین عطار است (ذکر ابوالکلا شست) نسب او با بنی طایب مبطار میرسد که محمود بن شریعت بن ضیاء بن محمد بن تاج الدین حسین بن علاء الدین عطار قدس سره و صاحب خزیمه بر حسب عادت خود در بیان این نسب هم غلط نموده چرا که در ذکر علاء الدین عطار نام پسران وی مذکور شد در آن ذکر تاج الدین نبود پس درین مقام اقرب بصواب آن نماید که گویند تاج الدین بن علاء الدین بن علاء الدین عطار و اگر گویند که حضرت عطار بغیر از دختر خواجه نقشبند وجه دیگر داشت که از بطن او تاج الدین متولد شده درین هم قیاحت است چرا که کتب تواریخ پنج پیش نظر است و بطن ذکر و تزویج دیگر میزد و دختر خواجه بهاء الدین مذکور نیست و الله اعلم بالجمالی جامع کمال ظاهری و باطنی و ظاهر جمال صورت و مغنوبه بوده و در طریق نقشبندیه رتبه عالی داشت و مرید خواجه اسحاق نقشبندی بود علاء و این نسبت وی نیز داشت باین طریق که محمود بن روح خواجه بهاء الدین نقشبند عن عبدالحق النخبر و ان عن یوسف الهمدانی عن ابی علی الفارمدی عن ابی القاسم الکرکائی عن ابی عثمان الغزالی عن ابی علی الکاتب عن ابی علی الروادباری عن جفید بن البغدادی عن اسکندر السقطی عن معروف الکرخ عن داود الطامی عن جیب النجفی عن حسن البصری عن امیر المؤمنین علی بن ابی حمزه عن محمد بن ابی صاحب کشف و کرامت و خوارق عادت بود و تفصیل بعضی از آن در کتاب

موجود است و وی در زمان جاپون بادشاہ در کشمیر مدخلی کثیر بکلیت اعتقاد و در آمدند و قبول تمام یافت و نواب افتخار خان مرید و بودہ بر پا نژدہ روز قبل از موت خود اطلاع دادہ بود کہ در فلان تاریخ خواہم مرد و چون روز شاتر دم رسید بعد نماز مغرب این بیت مولانا عبد الرحمن جامی را -

اسے بخش امید بخشے گلے از روضہ جاوید بنائے

نکرار نمود و قبل از عشا سید سجدہ نہادہ جان عزیز بجان افرین تسلیم نمود و کان ذلک ثانی عشر سن شعبان سنہ اشین و عسین و الف و بعد وفات او چون نعش او را برای غسل بر تخت نہادند عقدہ نبیست شد و قریب بود کہ بکشاہ دی ہر دو دست فراہم آورد و عقدہ انکار گرفت تا کہ نعش عویت نشد و چون نعش ویرا در قبر نہادند دیدند کہ لب مبارک او بچہنگو یا پیرے بچخانہ و حسب زمان شاہ جہان بادشاہ میران سید جلال الدین کہ صدر الصدور بود با تمجید و تکفین وی قیام نمودہ و اکبر دہانگیر و شاہ جہان بادشاہان عقدا و بودند و او نزاد ایشان جوئے تمام یافتہ رحمہ اللہ تھا سکے -

سید معین الدین ابن خاندن محمود خوارزمی البخاری الکتبیر قدس سرہ وی از غلامے شیخ و کبراے علمائے کشمیر بودہ و دزدہ و درع و تقویٰ و اتبلع شریعت و نردج سنت و تریع بدعت افسانہ بود و تقریر و تحریرش مقبول علما و صلیح وقت او بودہ و شیخ عظام و علمای کرام راجع نام پوسے بودہ و علمائے عمد شل ملا محمد طاہر ابن علامہ حیدر و ملا ابو الفتح و ملا یوسف مدرس و مفتی محمد طاہر و مولانا عبد الغنی و مولانا منتی شیخ احمد و غیر ہم معقدا و بودند و ازوے استقامت نمودند حسب استدعائے علمای عمد کتاب فتاویٰ نقشبندیہ و کنز السعادت در شریعت و طریقت تصنیف فرمود و رسالہ رضوانی در مناقب پدر خود نوشتہ و در ان کتاب نسب آبائے خود تا خواجہ علاء الدین عطار بلوچیکہ در ذکر پدرش مذکور شدہ رسانیدہ و سلسلہ پیران خود بطریق میرساند کہ معین الدین احمد علم طاہر و باطن اندیدہ خود سید محمود نمود و ہون محمد اسحاق سفید کے عن احمد انکا شاتے عن مولانا لطیف السد عن احمد بن المقاضی مولانا محمد عن عبید اللہ الاحرار قدس سرہ ہم و چون پدرش حسب فرمان شاہ جہان بادشاہ در لاہور سکونت در یزید اوحسب حکم بدر خواجہ کشمیر سجاولہ نشین شدہ و در تعلیم و ہدایت خلق سے موفور نمود و خلفائے وی با تقالیم و دور و دراز

رفته هایت نمودند و وفات او بقول تاریخ اعظمی در محرم سنه یک هزار و هشتاد و پنج است و قبر وی در کثیر
مزار است رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ -

سید ادم بنوری الحنفی قدس سرہ از خلفای شیخ احمد سرحدی است و از مشاہیر شیخ
مجددیه است در خزینہ آورده کہ اول از حاجی خضر تعلیم طریقہ گرفت بعد از ان بخدمت خواجہ احمد سید بدیع
کمال پیوست در اوایل حال از علوم ظاہرہ بہرہ داشت روزی در واقعہ دید کہ ہاقت غیبی باد
میگوید کہ ای ادم قرآن چرا بخواندے عرض کرد کہ الہی تو خدا دے حال اہم تعلیم فرمای فی الحال درست
نورانی بدید آمد و بر سینہ بے کینہ وی مس نمود قرآن حفظ نمود و علوم ظاہرہ تعلیم گرفت و مولانا بزرگ
مہنف کتاب الحفرت میگوید کہ ادم بنوری باوصات اتباع سنت و دفع بدعت موصوف و
کمال استقامت شدعت و طریقت معروف بود ہزاران طالبان حق توجہ وی بکمال رسیدند
در خانقاہ دس ہزار طلبہ بودند طعام با ایشان میداد و او انجانب پذیرینے بود و وجد مادی او کچھ
بظاہر بافغان شہرت داشت گراہم سید صحیح النسب بود و اولاد نام موسے کامل چنانچہ خود ادم
بنوری در کتاب خود تفصیل این نسب نموده و بسیار کسان متقدد او شدند و قبوے تمام یافت
چنانچہ شاہجہان بادشاہ از کثرت اجتماع مریدان او متوجہ شدہ بمشورت وزیر خود سعد الدفغان
اقامت او در لاہور تجویز فرمود و گفت شما بطن خود در بداد استع این حکم فی الحال متوجہ وطن
خود گشت و از انجا بسفر خجاز رفت و بعد اوی حج بزیارت مدینہ منورہ رفت و انجا بر حجت حق پیوست
و قبر او در جنت البقیع ست نزد قبر امیر المومنین عثمان ابن عفان رضی اللہ عنہ و صاحب کشت و کرامت
و خوارق عادت بود یعنی از انشا و خزینہ مذکور ست و در ان کتاب ذکر او طویل است اینقدر از انجا
لمحض نمودم و کتاب الحفرت و تذکرہ او بہ و مناقب الاولیا و مناقب الحفرت و تذکرہ الاولیاء و
سنوۃ الاتقیا و روضۃ الاسلام از مناقب او پراست و وفات او سیزدہم شوال سنہ یک ہزار و پانچا
دس بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ -

سید عثمان مجددی قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی از اعظم خلفائے شیخ احمد است شایستہ
بزرگ و جامع بود در میان سیادت و شرف و زہد و ورع و علم و حلم و دیانت و در طریقت و شریعت
قدیمی حکام پائی ماسخ داشت و بسیاری از دسے ہدایت شدند و بدرجہ کمال رسیدند و صاحب کرامت

و غارت عادت بود و وفات او بتاریخ بیستم صفر سنه یک هزار و شصت و دو و بحر احوال صلیب بجا و
هشت نیز گفته رحمه الله تعالی -

سید عظیم الله قدس سره دی از عالم خلقت سید اوم نبوی است و از کرامی اولیا و سید
حسین و نهایت تنقی و کامل و عالم و عامل بود و در اتباع سنت لسانی بلا عبد الحکیم سببا کو ش
میگوید که در حق حضرت سید و از کبر پیر عنایت نمود و از او کسیه خود انداختم تا چند سال از او پیرد کسیه
من باند بیکت ان گاهی کسیه من از او پیرد خای نبودی هر قدر که پنج میگردم از غیب پیدا میشوند
او در سال یک هزار و هشتاد و یک بوده رحمه الله تعالی خزانیه -

سید نور محمد مدونی قدس سره دس عالم بود و علوم هر فن و نحو و منطق و معانی و حدیث
و تفسیر و جامع بود و در شریعت و طریقت خرقه اهلانت از شیخ سیف الدین داشت و اتباع سنت
جدی داشت که وقت اول پاسه راست و بیت الخلاء و ازین سبب تا سه روز متعین خاطر
ماند و از دنیا و اهل ان بجا بختب و در حق نبودی و بنان خشک گفتا نمود و صاحب تصرف
نوی استجاب الدعوت بود و در حق زنی پیر و شیخ آمد و اظهار نمود که دختر بکره داشتم از چند روز منقو
گشت شیخ بعد مرگ فرمود که دختر تو ملان وقت خواهد آمد انشاء الله تعالی چون اندر خرمون وقت
رسید گفت و ملان بخوابید چنان بودم که امر و بزرگی رسید و دست مرا گرفت و اینجا رسانید
زنی فاحشه یک از مدینه ان شیخ را به نام خود در آورده چون وقت کار رسید صورت شیخ در میان
مرد و زن اهل گشت زن بگریخت دان در قیاب شد و وفات او بقول شیخ منظر جان جانان
بتاریخ هادی عشر ذی القعد و سه شمس و دلتین و مایه و الف بوده رحمه الله تعالی خزانیه -

سید شاه ابوالقاسم قدس سره جامع بود و در علوم ظاهر و باطنی و موصوف باوصان صوری
و معنوسه از شیخ عبد الوهاب مجوسه فیض یاب گشت و از کمالان وقت گردید و زیارت
حزین انشر لیلین فایز گشت و در سه یک هزار و یکصد و سه و شمس بر حمت حق پیوست و قیاد
در کتیه است رحمه الله تعالی خزانیه -

شمس الدین معروف بمرزا جانان این مرزا جان قدس سره علوی بود و از اولاد محمد صنف
ابن امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله ابدا و ادا امرای نامدار یادش ای بود و وفات بجانان

سلاطین مجبور یہ سید اشتند پنچاچہ امیر عبدالرحمان کہ جدوی بودنیرہ و نترسے اکبر بادشاہ بود و دیدہ وی
 و خراسان و وزیر است و جدہ وی از اولیاسے وقت بود و سیج ہجرات گوش وی میر سید و پدرش
 مرزا جان ترک دولت و منصب شہری نمودہ در خانان عالیہ قادریہ مرید شاہ عبدالرحمن قادری شد
 و بزہد و تقویٰ عمر گذرانید و چون مرزا جان جانان متولد شد بہ تربیت او مشغول گشت تا آنکہ از جمیع فنون
 و علوم ظاہر سے بہرہ کامل حاصل نمود چون بزرگوار ہوہ سالگی رسید پدرش بر حمت حق پیوست
 و مرزا جان جانان اول بسلسلہ نقشبندیہ مجددیہ و ہر انداد اولی بصحبت سید نور محمد و بعد از ان حاجی
 محمد افضل و حافظ سعد الدین محمد عابد پیوست و بکمال ولایت رسید او صاحب کشف و کرامت
 و خوارق عادت و مستجاب الدعوتہ بود پنچاچہ روز سے از راہ بیابان میرفت تا گاہ بارانے شدید
 نازل شد و ہوا سرد گردید حضرت شیخ دست برداشت و گفت الہی پنچاچہم کہ باران برابران بن
 نیاز و من بار تقاضا شک بمنزل خود رسم حق تعالیٰ دعای دی استجاب نمود و ہچنان شد کہ خواستہ
 بود باران بشدت می بارید و یک قطرہ برا و دہر باران او نصیب او ولادت اور و جمعہ و نسیخہ فاضل
 رمضان سنہ احد عشر و ایۃ الف و وفات لیلة التاسع محرم سنہ تسعین و ایۃ الف بودہ تاریخ ولادت او تولد
 صاحب شریح و تاریخ و کتاب اوعاش حمید اومات شہیدانوشنہ اند پیوستہ دعا میگوید کہ آئینی آرزویم براوردی بدرجہ رفیعہ شام
 برسان ہچنان شد کہ شبے شغفہ منحل بہرہے دو کس دیگر نزد شیخ آمد و شیخ توضیح پیش ان بکثرت
 پیش آمدنشی گفت مرزا جان جانان توی گفت ارے اور از غم گو کہ لطیف زود بعد سر و زہمان زخم
 شربت شہادت نوش فرمود رحمہ اللہ تعالیٰ عزیزیہ -

سید عثمان بن کبیر الدین حسن سیوہانی قدس سرہ مودن بلبل شاہ بازقاند روے از
 سادات عظام حسینیہ ست و نسب او با بنی ہاشم بن ابی طالب بن محمد بن ابی طالب بن کبیر الدین حسن
 بن شمس الدین بن صلاح الدین بن سید شاہ بن خالد بن محب بن مشتاق بن نور الدین بن اسماعیل
 بن امام جعفر صادق بن محمد بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم و
 طریقت او این ست کہ سید عثمان مرید سید ابوالہیثم ست و دوسے مرید شیخ عاقل شہید از سکین
 شہید از زمینی سجانے از امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ میگوید موافق کہ سلسلہ طریقت اینچہ
 بیان نمودہ شدہ نہایت ضعیف و بغایت بعید است چہ در نسب او با امام جعفر بہرہ واسطہ رسید

از وی تا امام جعفر صادق یا زده طبقه است و بسلسله طریقت از وی تا امام جعفر صادق شش طبقه است
 بنا بر بیان احدی از طریقین چیزی غلطی واقع شده و الله اعلم بحقیقه الحال انتی و وی صاحب کتابات
 ظاهری و باطنی و تصرفات عمومی و منوی بوده و خوارق و کرامات از وی بے اختیار بطوری استوار
 خلیفه شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا ملتجی به بود چون جذب و مستی بقاییت داشت پانده احکام ثمینت
 بنود وفات وی در سال هفتصد و هشت و چهار است و قبر وی در سندست که اشهر مرزات اندبار
 است و قبوئے نام داشت از غراری نیز اکثر اوقات خوارق ظاهر میشود و انتی خزینه ذکر و خارج از
 وضع این کتاب است لیکن چون شهرت وی در زمره اولیا در دیار هندوستان بر وجه نام است لاجرم
 در این کتاب ذکر نمودم و الله اعلم بحقیقه الحال

سید میر ماه بن سید نظام الدین السمرودی البغدادی البلیجی قدس سره وی از کمالین
 روزگار و بزرگان صاحب اسرار است پیرا و سید نظام الدین در حادثه بلا کوخان از بغداد به بار
 هندوستان افتاد بقصبه بهراج متوطن گشت و پسرش میر ماه بعد تحصیل علوم ظاهری بخدمت
 سید علاء الدین جاورس که از خلفای شیخ الشیوخ شهاب الدین سمرودی است و با سلطان الشیوخ
 نظام الدین بلوخی همعصر بود حاضر شد و کمالات و مقامات بلند رسید و نیز از سید اشرف جهانگیر
 سنائی حشمت فیض کامل حاصل کرد و وفات او در سال هفتصد و هفتاد است و قبر وی در بهراج
 قرار است و وی عمر نهایت در زیاده چنانچه از زمان سید نصیر الدین محمود چلغ و بلی تا زمان اشرف
 جهانگیر در حیات بود و نیز انتی سیکوید مولف که تعجب است از صاحب خرنیه که سیکوید میر ماه عمر در زیاده
 از زمان سید نصیر الدین تا زمان اشرف جهانگیر زنده بود و حال آنکه از تاریخ وفات سید نصیر الدین تا
 تاریخ وفات سید اشرف پنجاه و یکسال در میان است چه وفات نصیر الدین در سنه هفتصد و پنجاه
 و هفت و وفات سید اشرف در سنه هشتصد و هشت میباشد پس مراد از زمان چه داشته اگر
 او را هم سید نصیر الدین گوید آنرا که بر عمل سیکوید و الا اگر در زمان وفات سید نصیر الدین میر ماه
 طفل صغیر باشد نیز بطولت عمر موصوف نگردد چه از تاریخ وفات نصیر الدین تا تاریخ وفات میر ماه پنجاه
 و یکسال در میان است کما لا یخفی -

سید علیم الدین پلانی قدس سره از بزرگان روزگار است و اصل وی از نزدست

و اولیاس اغینا کسب سلوک میکرد و انکبار محاب و خاقای مخدوم جهانیان جلال الدین بخاری است
و بصحبت مخدوم اسخه را جاکیر کے کیشے مشہورست رسیده و او نوکر سلطان ابراہیم بود و پتہ پلاوون جاکیر
یا فتنہ با شتر کہ مخدوم اسخه جیشہ رسکوت نمود لیکن بسبب غلبہ ہنود جمیعت دست نمیداد لاجرم
از مخدوم جیشہ استمداد نمود و در قلعہ پلاوون آمدہ قلعہ را استحکم ساخت و دعا کرد کہ سادات پلاوون تا
قیام قیامت در اینجا باشند و سال وفات سید اشرف و عظیم الدین یک است کہ در سندہ ہند
و ہشت ہر دو وفات یافتند و باہم نہایت محبت دار بناط و خط و کتابت میداد شندر رحلہ لکھنؤ
سید محمد بن عثمان بخاری الاوچی قدس سرہ معون بجلو شاہ ذکر سید عثمان ابن محمود در
محل خود گذشتہ وی از اولاد سید جلال الدین مخدوم جهانیان است وی بعد وفات پدر خود از مقام
ایچ روانہ پنجاب شد و بمقام جک سرور کہ از مضافات کلاںوراست رسیده بخدام فرمود کہ اسیان
و مواشے را اب و ہند ایشان حسب فرمود و اب را گزرتہ بر چاہ مسے سازنگ کہ زمیندارانند و بوفتند
زمیندار اجازت نداد باستماع ابن خضر حضرت سید بر اشفت و تیزہ دستے خود بر زمین زدنی الحال
چندر اب نمود اگر گشت و چاہ سازنگ خشک گشت و بمجانیان کرامت پیش حضرت سید آمد و اسلام
اورد و بروست او بیعت ارادت نمود وفات انجناب احدی عشر ربیع الثانی سندہ احدی عشر
والف بود و رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید بہاء الدین ابن محمد ابن عثمان ابن محمود البخاری الاوچی قدس سرہ و ذکرید بزرگوارش
عنقریب بالا گذشت و نسب او بخدوم جهانیان سیر سبطوریکہ در ذکر سید عثمان بن محمود گذشت
وی در زمان طفولیت منظر کرامت و خوارق عادت بود و دلسے مادر زاد است در ادان صغریت
خاطرا و با سپ بسیار بود ہر کسی کہ اسب گلی پیش او رسے دعا کردے ما حاجت او روا گشتے این خبر
خاش گردید و جو حق مردمان پیش او رسے اندند و بمقا صدوقا نیز میگشتند پدرش ازین سبب
بخیرد گفت اسے ابن پیکر کہ باعث کشف اسم را لے است اندوینا بردار دعا لے پدر در حق
او مقبول افتاد و بمرہ سالے بر حمت حق پیوست حاوے عشر ربیع الاول سندہ ثلث دالف
رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید میران محمد المشہور بموجب دریا ابن صفیہ الدین البخارے الاول۔ چے قدس سرہ وی از سادات

عظام و مشاہیر مشایخ سروردی است نسب او بنجد و مہجانیان بنہ واسطہ باین طریق میرسد کہ بیان
محمد بن صفی الدین بن نظام الدین بن علم الدین ثانی بن جلال الدین بن علم الدین اول بن ناصر الدین
بن جلال الدین مخدوم مہجانیان وی اور زمان خوشیچ احمد و مقتدا می زمانہ بود و ولایت قدر بلند و نیز
ارجند داشت و او حسب الطلب جلال الدین الکبریا و شاہ بمقام چوگر گدھ آمد و در باب فتح قلعہ چوگر گدھ
امداد و دفاع نمود چون قلعہ فتح شد قبولے عظیم یافت و بادشاہ معتقد وی گشت و جاگیر کثیر بعبادت پنجاب
بعبلاقہ پرگنہ پٹیالہ عطا کرد کہ تا حال فرامین عطاسے جاگیر بن بواہر شاہ ہے نزد اولادش موجود است
چون بعضے دیہات اور لاہور بود ان پنجاب خود در لاہور سکونت نمود و سہ جائگہ خانہ یکے بلاہور و موم
موضع خان قاسیوم بمقام سپیان و الہ جاری نمود و بساکیں و مستحقین نان از مبلغ او میرسید روزی
شخصے در محفل او زبان پنجابے گفت کہ سید سنے نباشد و ویک چوبین نباشد و نیز از سابق
مشہور است کہ سید در نقش نے سوزا وین چنین سید محج النسب و اہل کجا است باستماع این سخن
حضرت سید در جلال آمد و دیگی از جوہ طلب فرمود و ہر دو پارا ویکو ان ساخت و انش افروخت
و برنج پختہ پیش او نہاد و گفت کہ مین کہ سید بنے ہم میباشد و ویک ہم چوبین میشود و انش ہم سید
را سنے سوزا و در اسے پسر بود صفی الدین و بہاء الدین و شہاب الدین نام داشتند و کشتاب الدین
سنے آید ولادت سید میران محمد در سال ہجرت دہم و چہل و وفات سنہ یکہزار و سیزدہ و ہجرت
ہفتاد و سہ سال رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید سلطان جلال الدین حمید بن صفی الدین بخارے الاوی قدس سرہ برادر حقیقے
میران محمد است جامع علوم ظاہرے و باطنی و کالات صغیر و معنوی عابد و زاہد و تارک الدنیا بود و باو دنیا
و اہل دنیا کارے نہ داشت و در تجربہ و افتخار و یگانہ روزگار بود ہر چند کہ برادرش بنجد خواندے چون دے
بدنیا ہم اشتغال داشت لہذا بوی کم رغبت فرمودے و شب و روز ویرانہ بعبادت حق میرسد
وفات وی در سال یکہزار و شانزدہ و قمر بنی در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید عماد الملک بن سید محمد بن عثمان البخارے الاوی قدس سرہ از مشایخ عظام و ساوٹ
ذوی الاکرام ست و بخارے و کرامت مشہور شخصے بارہ سنگ پارس کہ خاصیت ان سنگ ابن
است کہ اگر چون باہن و مس رسانند ز زغالص میکرد (از راہ امتحان باو داد و گفت انرا زیر مصلای

من نہ او بنا و برفت چون بعد از مرگش باز آمد و طلب سنگ نمود و گفت از بجائی که نهادہ بود در چون
مصلار ابرداشت دید کہ صدمہ سنگ پارس زیر مصلائی او موجود است گفت سنگ من کہ امست حضرت
سید سنگ او را بدست او داد انخص بجای نہ این کہ امست از انکار توبہ نمود و مرگشت وفات وی
باقوال معتبر سنہ یکہزار و سی و نہ قمری در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ فرخینہ۔

سید شہاب الدین نہران میران محمد موج دریا بخاری الادبی الالامہری قدس سرہ سیادت
دولایت و کرامت موروثی داشت یگانہ وقت خود بود و قطب زمانہ خود است تمام عمر در ذوق و
شوق و ہدایت خلق گذرانید و خوارق بسیار از وی بظہور آید نقلست کہ شیر شاہ حاکم پنجاب خود را
میجج التبت است و دیگر کس از سادات ہندوستان را بخیاں نہ آورد و از راہ فرط غرور و اتحان
سادات شیر سے را دقتس کرد و تیری از چوب و بنجر از این مہیا ساخت و تنوری از این راست
کرد و سادات پنجاب را نزد خود طلبیدہ تکلیف میداد و میگفت کہ اگر شما سید نجیب و اہل پیش
شیر برید و در تنور گرم در آید و بہ تیر چوبین از بنجر آہنی را بشکافید بہر کس از سادات کہ این کار نمیکردند
محبوس می ساخت چنانچہ بسیار کس از حضرات سادات نردوی محبوس گشتن چون این تیر حضرت شہاب الدین
رسید خود بایک غلام رفیع نام متوجہ مقام شیر شاہ گردید و نزد نفس شیر رسیدہ نفس را بکشاد و گوش
وے گرفتہ بیرون کشید و گفت حیث است کہ چون تو شیر سے در نفس با شد ہر جا خاطر تو اہر بود
شیر راہ بیابان پیش گرفت و بعد از ان بنجر آہنی را بہ تیر چوبین شکافت شیر شاہ باستماع این خبر حاضر
شد و گفت از وقوع این دو کرامت معلوم شد کہ شما از سادات کہ امید یک نشانہ دیگر کہ عبارت
از داخل شدن نور است باقیست فرمود مضا یقہ فیہ پس ہا نوشت نہر گرم شد و حضرت
سید رومال خود بچرخ رفیع عطا فرمود و اشارہ کرد کہ در تنور برود و بگو یا مار کو سہ بر داد و سلاما علی ایہا الزیم
محمد رفیع حسب فرمودہ بعمل آورد و از تنور گرم سلامت بیرون آمد بادشاہ بجای نہ این کہ امست معتقد
و مرگشت و از ہمہ مال اہل ملک خود برخاست و سادات محبوس را راہ دادہ اموال خود ایشان بخشید
و بھجت حضرت سید چوست تا آنکہ وفات یافت و وجہ خطاب نہر انست کہ سنہ نھرا
شیر است روزیکہ نفس شیر شکست از شیر شاہ این خطاب یافت و بھبتہ سیکو بند سبب آنکہ بجای نہ
خوبصورت و با جمال و با غیب بود و چیکس و بروی او در علم ظاہری و باطنی طاقت گفتگو نہ داشت پیش

دیرا بختاب نہر خا طرب ساخت ولادت او با قول صحیح در سنہ نہصد و شصت و پنج وفات او در سال یکہزار و چہل و یک و بعضی ہفت گفتم اندو قرعے در بہو گے دال فرا غلطی است و تمہیر بخت برکنند او نمودن ممنوع است و کسیکہ عمارت بخت نمود بیلہ مبتلا گشت رحمہ اللہ تعالیٰ خرمینہ۔

سید عبد الرزاق مکی قدس سرہ از مردان و اصحاب سید میران محمد است و او بزرگی تارک الزنا و زاہد و شیعہ جامع کمالات ظاہری و باطنی بود و از سادات عظام سہروردی است اول از غوثی و ریشا ور و بعد از ان بدلی رسیدہ و در مہر سپاہیان باو شاہ منسلک گشت بعد از ان بجدب جاذب حقیقہ بزمست سید میران محمد رسیدہ تارک دنیا گشت و ویر از دنیا و اہل ان بغایت نفرت ہو قوع آمد تمام شب بصحبت میر خود گذرانیدے و تمام روز در حجہ و عبادت حق مشغول ماندے وفات وی در سال یکہزار و چہل و ہشت و قمری در لاہور است کہ گنبد نیلگون اشتہار دارد و رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شاہ جمال قادری سہروردی لاہوری قدس سرہ شیخ بود جامع کمالات ظاہری و باطنی سلسلہ او باین طریق یعنی شہاب الدین سہروردی میر سہ کہ شاہ جمال اخذ طریقت ارگراہیگ و وی از شاہ معروف از مہر الدین از فیہ الدین از شیخ جمال از صدر الدین از پدرش سہاب الدین نگریا ملکا از شیخ ایشوخ شہاب الدین عمر سہروردی رحمہ اللہ تعالیٰ و وی از سادات حسینے است اولاد و سے در سیالکوٹ ساکنند و صاحب کشف و کرامت و مستجاب الدعوتہ بود چنانچہ دو دہل نام شخصے ہندو از قوم کترے بامید اولاد از وادے تاشیخ دعا کنند کہ حق تعالیٰ او را اولاد عطا نماید روزے چند فریوڑ او در شیخ انرا قبول نمود و از ان بیان دو خربوزہ ہوسے داد و نماز عصر مشغول گشت او پنداشت کہ شاید شیخ ابن دو خربوزہ ہر اسے کندین پوست بین داد غذا بعد نماز تناول فرماید لہذا مشغول کندین پوست گردید و یک خربوزہ را تراشید شیخ از نماز خارج شدہ گفت ہی چکروی ابن دو خربوزہ ہر اسے ان بتو دوام تا بازن خود بخورید و حق تعالیٰ دو پسر شہا عطا فرماید اکنون یکے را کہ تراشیدے خوب کر دے دو پسر توانان متولد شوند یکے مسلمان کہ مرید من خواہد گشت و دیگر ہندو کہ پرتو باشد بہیمان شد کہ شیخ فرمودہ بود کہ بعد از نہ ماہ دو پسر تو ام متولد شدند یکے از ان بیان مخقون بود و دہل پسر مخقون بحضرت سید رسا سید سید او را بغرض مذکے قبول نمود و فخر الدین نام نہاد و بدولت ظاہری و باطنی رسا سید ہنوز ہم اولاد فخر الدین بودہ اند کہ خود را منسوب بانجباب میسازند و فخر الدین

بجمل جوڑے ہو درلا ہو رسکومت داشت رحمہ اللہ تعالیٰ قصہ وفات او نیست کہ در اربعین نشسته بود
 و در فائزہ حجرہ را سجدہ نموده بود بعد سے روز دیوار پیش حجرہ بسبب بارش بقیاد خدام خواستہ کہ
 دروازہ را کشادہ حضرت سید را بیرون آمد کہ ناگاہ از اسے آمد کہ ہرچہ شدہ سنے پوشد قبر بابا کا
 این حجرہ تعمیر کنید و این را مدفن ما تصور سازید پس ازان روز نشان قبر بالاسے سقف ان حجرہ راست
 کردند فان حجرہ را بجال خود گذارستند و این حادثہ بتاریخ چہارم ربیع الاول سنہ یکزار و چہل و نہ
 در محمد دولت شاہ چمانے رودادہ و انحضرت بطویل یافته کہ زیادہ از صد سال بود رحمہ اللہ تعالیٰ خزنیہ
 سید محمود بن محمد بن عثمان النجاری الاچچی اللہ ہوری قدس سرہ کہ مشہور است بشاہ ہور
 برابر حقیقہ سید عماد الملک و پسر پنجم سید محمد بن عثمان است کہ ذکر او بالا گذشتہ در فقرہ و ترجمہ نشانی
 عامے و تہ بند داشت از دنیا و اہل ان تختنب و مستغنی و طالبان حق را بجی رسانیدے و
 بطالبان غیر حق رغبت نفرمودے و عامے دے و حق بیاران براسے شفا تاثیر تمام داشت
 و فرمودہ بود کہ ہر مرغیے کہ خاک قبر یا بخورد یا سنگ گزیدہ ان در گلو باویزد شائے مطلق او را شفا خواہد
 و او چنانچہ از رسم ہنوز جاری است وفات وی در سال یکزار و پنجاہ و سہ و قبر او در لاہور است
 رحمہ اللہ تعالیٰ خزنیہ۔

سید زندہ علی بن عبد الرحیم بن محسن الدین بن میران محمد بیج دریا بخارے الاچچی قدس
 سرہ ذکر میران محمد در محل خود گذشتہ دے عابد و زاہد و متقی بود سلسلہ ارادت بحدت
 اباسے کرام خود داشت بعد وفات پدربرسجادہ شہخت قیام نمود تغلست کہ در جاکے مقبرہ مذکور
 میران محمد اب چاہ ہاسے ان سرزمین تھا نیست شور قلمچ بود سکناے انجا بذریعہ خدام او اسدہ کا
 و عامے اب شیرین نمودند گفت کہ چاہا تو کنیز کشیرین خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ چون چاہ
 تو کنیز شد اب شیرین و سر بزرگواران تیردیج شورت اب از ان سرزمین دفع گشت ملاک
 او در سال یکزار و پنجاہ و وفات او در سنہ احدثے عشر و مائت و الف و قبر او بیرون مقبرہ بیج
 دریا بخارے کہ بخا نقاہ زندہ امام مشہور است رحمہ اللہ تعالیٰ خزنیہ۔

سید مسعود بن ساہو بن عطا اللہ بہراچی قدس سرہ علوے ست از اولاد محمد بن الحنفیہ
 و خواہر زادہ سلطان محمود سیکنین است نسبے مائے و حبسے داغداشت و القاب پیر سلیم و

سالار دیان غازی دبا لے میان و بالا پیر و اٹھلا و سلطان شید و سید الشہد است بمبار
مسعود غازی نیز اشتهار دار و در تقاوت و شجاعت ممتاز و وقت خود بود پدرش میر ساہو دلی
کاہر بود و بے او بے فتوحات نمایان و ان گشتہ کفار ہند شکستہ و خستہ گشتند و وقتیکہ سلطان
سبوشات رسیدہ بغزو کفار شغول شد سید مسعود با فوج کاہر بجزمت اور سید و سے
بلخ نمود و سلطان نخباب گشتہ تیان را زبت خانہ برا و تا لشکرت بہرستان ہند
بوزیر احسن مینکہ التماس نمودند کہ سلطان این بت ہا و ان شکستہ ہا واپس و در بوزن ہٹ
جواہرات پیش کش میدہم حسن راضی شد و سلطان معروض نمود کہ از شکستن این
بت ہا چہ فایدہ بت پرستہ دفع نخواہد شد بلکہ اگر اسستہ عاے ہند بدرجہ قبول رسد
نفقہ عظیم در بیت المال مسلمانان رو میدہد سید مسعود کہ حاضر مجلس بود گفت ای وزیر
میخواہے کہ از رابت تراش و سلطان را بت فروش گویند اکنون سلطان محمود بت شکن
است بعد ازین بت فروش شہور خواہد شد ازین سبب وزیر خجلی گشت ہا و شاہ
نیز از ان ارادہ باز آمد لیکن وزیر عداوت سید را در دل خود جاے داد و با انتظار فرصت
مے بود سلطان این امر را معلوم نمودہ اقامت او نزد خود مصالحت ندیدہ او را بکاہر نزد
مادر و پدرش رخصت نمود و بکاہر رسیدہ لشکرے فراہم آوردہ بردہلے تاخت نمود
بفضل اے دہلے مع توانی کہ در دست کفار ہند بود بردہ دست او فتح گشت شمس ماہ در
انجا بسر بردہ از انتظام ان نواسے فراغت نمودہ بہمت میہڑہ رفت و ان ناحیہ نیز مفتوح گشت
و اہلے انجا اطاعت اہل اسلام نمودند و بعد از ان متوجہ قنوج گشتہ با کفار انجا محاربہ نمودن
ناحیہ نیز مفتوح گشت و خود بتمام ستر کہ قیام نمودہ میسرین عرب را بطرف جنوب تھہ مند بہ واکاسی
باشکر گران فرستاد و سید حسن در انجا شہید شد بعد از ان سید اعظمین را بطرف گویامور
نواسے ان متعین فرمود و نیز بعد محاربہ عظیم در انجا شہید شد و چون خبر بلو اے کفار در بہراج
سموج حضرت سید گشت متوجہ انجا شد بعد رسیدن او در بہراج فتنہ انجا فروختست پس سید
مسعود در بہراج و پدرش میر ساہو در ستر کہ قیام نمودند بعد از دو ماہ پدرش بمالک نفاخر امید چون خبر فاش گشت کفار
باز کنکاش فتنہ نمودند و جنگ ہای عظیم نے مابین لشکر اہل اسلام کفار بوقوع آمد و ہر دو جنگ برین متوال بود تا آنکہ

تباریخ چهارم رجب سنه چهار صد و بیست و چهار تیری در گومی انجناب رسید و بدان سبب از اسب بقیق و جان بحق تسلیم نمود قبر وے در بهر ارج است مشهور و معروف مزار و مطاف خلق است و بے خوارق و کرامت از مرقد او جاری است در سائے بوقت عرس خلق کثیر زیارت او میروند و حاجات خود از خدا میخواهند و انجناب بکالات ظاہرے و باطنی رسیده و معاصر خواجہ محمد حشمتے و ابو یوسف حشمتے بود بعضے گویند کہ بانو اجد معین الدین حشمتے معاصر بود در حرمہ المد تعالی ذکر او در خزینہ طویل است اینقدر مختصر از انجا است -

سید احمد بن زین العابدین ملتانی قدس سرہ وی از بکر اسے شیخ و قدما علی و لیای خط ملتان است و نسب او بانیطریق بایر المومنین علی مرتضیٰ میرسد کہ احمد بن زین العابدین بن عمر بن عبد اللطیف بن بہاء الدین بن صلاح الدین بن زین العابدین بن علی بن صالح بن عبد الغنی بن جلیل بن خیر الدین بن ضیاء الدین بن داؤد بن عبد الجلیل رومی بن اسماعیل بن امام جعفر الصا لے آخر النسبۃ از طفلی آثار بزرگے در ناصیئہ او ہویدا بود از پدر خود او لادستفیض گشت بعد از ان بصحبت قطب الاقطاب سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ عنہ رسید و بدرجہ کمال رسید و بعد از ان زمانے بصحبت شیخ الشیخ شہاب الدین عمر سہروردی بسر برد و بعد از ان بصحبت بود و در پیوستہ خرقہ خلافت یافت و در علم ظاهر تلمیذ محمد اسحاق لاہورے است پیوستہ طالب قوت حلال بودے شہانے کردے گو سپندان چو ایندے و بکار کشکارے پردانمی و مفع سود ہو کہ دیسے ست متصل وزیر اباد رفتہ بکنارہ دریا رخت اقامت نہاد و بعد از مدت عی مشغول کشت و خلاقی بسیار و دہرہ دارین یافتند از انجا کہ حاجتمندان از وے محروم نہ رفتے لاجرم لقب انسخے و سر و کشت داد صاحب کشت و کرامت و خوارق عادت بود عمر بخش نام سخنے بیمار شد چون متعلقین از از محنت او و ایوس شدند بامید دعا بخد مت سید آمدند بے انکہ سخنے بگویند انجناب قدرے خاک برداشتند بر لیشان داد و گفت این را بخور ایندانشاء اللہ تعالی شفا خواہد یافت ، چنان گردند او شفا یافت روزے با یکے از روسائے سود ہرہ گفت کہ درد شما نزد ظلامتس مادبان سپے خوب است اگر فوشد بہ کہم چون بن سخن مالک اسب بنامہ مذکور کہ دو گفت من اسب نہ ام اسبے دو بجا نہان سلحت چون این خبر رسید رسید گفت اگر او اسب نہاد اسب خود بخود خواہد آمد چنان شد کہ اسب

خود بخود برادر حاضر گشت و انجناب بر او سوارے نمود اغلبیکہ بالک اسب را بعد از ان بنوعی از خود رانے ساخته روزی شخصی جو زنا نام کہ رئیس بود بخدمت سید التماس نمود کہ پسر م مقبوضہ انجنبر کشتہ دعا کنید کہ بیاید فرمود کہ امر فر خواہد آمد ہما نروز زیارت چہین کر امت او بسیار است و انجناب دختر سید عبد الزاق و دختر کتوفان حاکم تانازا بزے گرفته بود حاسدان ازین سبب قصد جان او کردند و او را مع برادرش و زوجه و پسرش سید سراج الدین بے سبب بدرجہ رفیعہ شہادت رسانیدند شہادت او در سنتہ سبع و سبعین و شصتا تہ بود و قبر او باز نگاہ خلق است دعای خلق در انجا مستجاب بشود رحمہ اللہ تعالیٰ فرمیدہ -

سید احمد بن علی الترمذی اللہ ہوری قدس سرہ ملقب بتوفتہ دے از شیخ عظام و سادات لاہور بود نسب وی باین طریق بامیر المومنین علی مرتضیٰ میرسد کہ احمد بن علی بن حسین تانے بن حسین محمد بنے بن نامر بن موسے بن علی بن علی اصغر بن علی ابن الحسین بن ابی المونیہ علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم دے از ترمذ ہندوستان آمد و در لاہور بجلہ چہل بے بے سکونت و زید و سبب تلیقب وی بتوفتہ آنست کہ شے شیخ دی ویرا از اندرون حجرہ ادا و داد و زود خود طلب نمود چون بر در حجرہ حاضر شد دروازہ حجرہ از اندرون بستہ بود وی از غائب ادب اطلاع حاضرے خود داد و تا صبح بر در حجرہ ایستادہ ماند شیخ وقت صبح چون حال براننوان دید بنایت فرشتہ و گشت و بتوفتہ ملقب ساخت و سنے توفتہ بزبان نرکے ایستادہ است وفات وے در سنتہ شش صد و دو قبر وے بجلہ چہل بے بے اندرون طویلہ غلام مے الدین قریبے است رحمہ اللہ تعالیٰ فرمیدہ

سید یعقوب بن علی صدر دیوان زنجانی اللہ ہورے قدس سرہ و سبے از اعظم مشایخ و کبراے اولیای لاہور است و جامع بود در بیان علوم ظاہری و باطنی از اولاد امام موسے کاظم است رضی اللہ تعالیٰ عنہ وے در سنتہ پانصد و سی و پنج از ترکستان در لاہور آمد و سکونت نمود و ہنگامہ شیخت گرم ساخت و کرامت و خوارق عادت بسیار از وی بطور مدہ علمای لاہور مسفر و متفرق شیخت وے گشتند و قبو لے تمام یافت و خلقے کثیر بکلفہ ارادت او در آمدند حضرت خواجہ معین الدین حسن السجری کہچھے رابادی بسیار محبت بود و فوق بر او بنمود وفات وی در حبس

سند شش صد و چہارست رحمہ اللہ تعالیٰ فرمائیہ۔

سید حسین خٹک سوار شہیدی قدس سرہ از سادات شہادت نسبت ارواٹ سلسلہ
ابا کے خود داشت و برای سفر حال در لباس اہل دنیا بودے و بصحبت اغنیاء بسر بہو و کمالات
معنوی ہم کسب کردی بہ نسبت شہادت ہمراہ سلطان معز الدین سام در ہندوستان آمد
و سلطان بعد فتح ہندوستان اورا بر فاقہ قطب الدین ایک در پہلے گزاشت
قطب الدین اورا بجا کومت اجیر کہ خٹک را سے تہور ابو دما مور ساخت چون دی در اجیر رسید
با خواجہ بزرگ سید معین الدین خستے قدس سرہ محبت و زید و زیار ان محرم انجناب گشت
و چون بسی اذ خلق کثیر نمود اندازند خواجہ بزرگ بجلوت اسلام مشرف شد ندلا جرم نہاد
عداوت و سلبا و پیدا شد تا بعد وفات قطب الدین بوقت فرصت وقت شب اورا بے
اصحاب و بقتل اور دزد و وقت صبح خواجہ معین الدین مع اصحاب خود مراد نماز گزارد و با جمیع سدا
بر بلندے کوہ مدفون ساخت و این واقعہ قبول صاحب ساجح الولايت در سال ششصد و
وہ بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ فرمائیہ۔

سید غزیر الدین مکی اللہ پوری قدس سرہ از سادات عظام و اعظم علماء کبر اہل دلیا
اہل شریعت و طریقت است بقول صاحب تحفہ الاولیاء اصل دلی از بغداد است و سلسلہ
طریقت وی سید الطائیف جینید بغدادی میر سدا دل از بغداد و مکہ معظمہ آمد و داد و از وہ سال در
انجا قیام نمود و بجا ورت بیت اللہ مختلف ماند و بجلاب پیر کے فحاطب کشت (ظاہر اہل علم اورا
باین لقب خواندے) بعد از ان عازم ہندوستان شد و در سند اربع و سبعمین و قسما تہ کہ
سلطان شہاب الدین غوری بجاصرہ لاہور قیام میداشت وار دلاہور گشت و حسنہ و ملک بن
ظہیر الدود کہ حاکم انولايت بود از محاصرہ یتنگ آمدہ استمداد و اعازہ دے نمود و انجناب فرود گشت
سال دیگر ترا مانست بعد از ان حکومت ایندیار بقیضہ ملک غوریہ دادہ اند پھر ان ست کہ حضرت
سید فرمودہ بود کہ انسال سلطان شہاب الدین بے نیل مقصود باز گشت و بعد شش سال
فتح نمود و حضرت سید دلاہور سے و شش سال بدیس علوم و ملتین طالبان معروف ماند
و خلق کثیر را بخت رسائیہ توفے رحمہ اللہ سنہ ثانی عشر و ستا یتہ تہ و سے دلاہور ست فرمائیہ۔

سید اسحاق کا زرونی لاہوری المشہور میران بادشاہ قدس سرہ جیسے است صاحب مقامات بلند و کرامات اجمینہ بود و شیخ الشیوخ وقت خود است نسبت ارادت از شیخ ابو عبد اللہ کرمانی داشت از کارزدون چون بلاہور آمد مدتی مدید بہدایت خلق مصروف ماند علماء و سادات لاہور در صلحہ اطاعت او درآمد و ہمہات ظاہری و باطنی بوی رجوع میداشتند در تحفہ الاولیاء مسلمین آوردہ کہ او در طویل یافتہ ہر کسی کہ نزد وے آمدے بدایت شکستہ شخصے نزد وی آمد شیخ بوی التفات نفرمود انشخص مفاہت آغاز کرد و شناسام داد و حدیث مجلس گفتند کہ باید کہ در حق او دعائی یکینہ کہ بجزی خود رسد حضرت شیخ دعا نمود انشخص بہوش بقیاد چون بہوش آمد تا بید شد و شیخ اعتقاد او رد فرمود در حق وی دعاے نیک کرد دم تاقی نعلے او را چشم عطا کرد کہ مرا بشاخت تایخ وفات وے سنتہ ست و ثمانین و سبعمائیم بودہ و بعضے لبعم الرحمن الرحیم را تایخ وفات وے گفتہ اند قطعہ

سید اسحاق دے کریم	گشت چوزین دہر بخت مقیم
سال و مالش عجب مدزول	بسم اللہ الرحمن الرحیم

سید محمد امین ابن حسن البیہقی الرشیدی الادبیہ الکشمیرے قدس سرہ مشہور است بہ بابا امیر خلیفہ پرنہ خود است و از بابا ہلال کشمیرے بفرینش گرفت چون از تحصیل علوم ظاہری و عشقوان شباب فراغت یافت سلطان زین العابدین دے کشمیر خواست کہ دختر خود بوسے دہوی با ستاع این خبر بدو رکودہ میر دے متوارے گشت و بہادت مشغول شد تا بکمال ظاہرے و باطنی سید وقتے سلطان زین العابدین جیسے عظیم نمودہ بود و حضرت سید نیر در انجامد و بود چون در ان جشن بعضے امور غیر مشروع بعمل آمدہ حضرت سید را غضب مستولے شد و خود را در آب دخت ہر چند خواصان حکم سلطانے ببلالاش او پرداختند تا فتنہ سلطان را عیش تنقص شد و بشہر نہاد چون برابر باغیکہ بر کنار جوی ست رسید دید کہ حضرت سید برباب بدو فتنہ مشغول است کہ دمہ بمیانہ این حالت از صدق سر خود بر پاس او نہادند و باطلج تمام او را بکشتہ او زدند و چون از کشتہ فزاد متصل محل ریختہ قیام نمود و سلطان خانقاہی عالے در انجا بنا فرمود و قہر شہاد او در توایم اعظمے آوردہ کہ چون سادات بہیق را در امور سلطنت کشمیر اختیار کلی حاصل گشت

جی ازامرار احمد اس گیر شد۔ مستعد قبل ایشان گشتند تا بوقت فرست درخانه بادشاه سید صمدین
وزیر بر این چهارده کس متعاقبش تفصیل اور دند و ہماوقت جبے از مفسدان بصومعہ محمد امین و راہ اندہ پنجاب
را شنید نمودند پنجاب و راوقت این اشعار نے البدیدہ بر زبان آورد رباعی

شمران زندہ جا نگر و سیجا نفسے	کہ من این ہر دو جہان را بشمارم بخشی
اگر از عشق تو ام سر برود گو برود	لیکن این سر نہمان تو نگویم کیسے

من فارغ از مصلحت اہل روزگار	سیدان یقین گشتن من بہت بگاہ
اکنون بیا و شعر بخوان بر فراز من	تاروی ظالمان سنگر شود سیاہ

و فرمود کہ برائے غسل من تختہ از عجب ظاہر شود مرا بران غسل و ہندو بجا کہ سپارند پس علی الصبح
دیدند کہ تختہ صندلین بر روی دریا مقابل خانقاہ براب موجود است برداشتند و بران غسل دادند
و در خانقاہ دفن کردند و کان ذلک نے سلج ذوی القعدہ سنہ تسع و ثمانین و ثمان مائتہ و شصید
کشتیر تاریخ و فوات اداست رحمہ اللہ تعالیٰ خرمند۔

سید محمد غوث نیشاپوری گوالیاری قدس سرہ از اعظم مشایخ و کبراے اولیاء سہ
شاخین ہندوستان است اخذ طریقت از حاجے حمید از شاہ قانوں از شیخ حمید الدین شطراے
نمود و تربیت باطنی از روح پر فتنہ غوث الاعظم سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ یافت
و جدا از سادات نیشاپور بود و وی سیاحت بسیار کردہ و از بسیارے از مشایخ نفیس یاب
گشتہ و وضع سیاحت او این بود کہ کوزہ آب مقدار سبب بر کتف و مصلیٰ و بغل و عصا و دست
بگردیدے و جسم او بغایت ضعیف بود و چون بخدمت شیخ خود حاجی حمید رفت روز اول شیخ او را
اکرام کرد و در کنار گرفت و نصیر الدین ہمایون بادشاہ مقتدا و بود و او را تصنیف بسیار است
چون جواہر خمسہ و اوراد غوثیہ و بحر الحیات و معراج نام لیکن بر معراج نام علما مقرر شدند و مخفی
ساختہ قصد ایدائے او نمودند چون از وی سوال نمودند گفت این و رو وقت بیہوشے نوشتہ
شدہ پس از قصد ایدائے او باز آمدند و فوات او در سال مہمد و ہمتاد و چہار است
رحمہ اللہ تعالیٰ خرمند۔

سید وحید الدین گجراتی قدس سرہ علوی ہو ازاں کجاوشیخ متاخرین است جامع علوم
ظاہرے و باطنیہ براکثر کتب درسے حاشے و تفسیر نوشتہ مرید سید محمد غوث گوالیاری ست
کو ذکر اوبالکذشت چون علما سے گجرات بسبب حجاج نامہ برسید محمد غوث معترض شدہ فتویٰ
قتل اود و دود و موامیر خود بران ثبت نموده از شیر شاہ اجازت قتل او خواستند پادشاہ متال
شدہ این امر را موقوف بر سید وحید الدین گذاشت و چون این فتوا بر اسے دستخط نرود سید
وحید الدین رسید سید وحید الدین فی الفور بدین سید محمد غوث رفت و بادل دیدار متقدما و
گشت کاغذ فتویٰ را پارہ نمود و بجلالے عمر گفت کہ این بحالت یہوشی نوشتہ شدہ این اعتباری
نیست وفات دی در سال نہصد و ہشتست رحمہ اللہ تعالیٰ خرمینہ۔

سید غیاث الدین دولت شاہ گیلانے لاہوری قدس سرہ دی مردی بزرگ و متقی بود
در ظرفیت خلیفہ پذیر خود است و از دیگر شیخان سلاسل بہرہ کامل و حصہ وافر نصیب او گشتہ و دو
احب اولاد پذیر خود بود و مادرش دختر سید کفایت خان بہاگیر کے کہ از امر اسے دولت ہما یونی
ست بودہ و نسب او باین طریق بحضرت غوث الاعظم میرسد کہ غیاث الدین بن عبد القادر
بن جمال الدین بن جلال الدین بن یوسف بن سلطان رشید بن اوہم بن محمود بن اسماعیل بن
داؤد بن یحییٰ بن نصر بن عبد الرزاق بن الغوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم
و پسرش سید کرام الدین خلیفہ او بودہ بعد وفات پسر پسر شہنشاہت و ارشاد شہنشاہت و وفات
او در سال نہصد و نو و سہ بودہ و قبور بیرون لاہور متصل بقبرہ پدر او بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ خرمینہ۔

سید محمد غوث بن فتح محمد بن ابو بکر بن عبد القادر ثانی گیلانے لاہوری قدس سرہ
از سادات کرام و مشایخ عظام لاہور است بعد فوت پدر بر سرند ارشاد شہنشاہت و خلق کثیر بحلقہ
ارادت و اعتقاد و در آمدن وفات او در سال یکہزار و چار بودہ و قبور متصل بقبر پدر خود است و نواب
محمد زمان خان کہ از اہل امرای اکبرے بود گنبد عالی بر قبر او بنا نمودہ رحمہ اللہ تعالیٰ خرمینہ۔

سید محمد بن احمد کھلمی کشمیری قدس سرہ از اعاظم خلفائے شیخ یعقوب معنی کشمیری
است بعد وفات شیخ بر سرند شہنشاہت و ارشاد شہنشاہت و پیر بد و تغریب لگانہ زمان
و در توکل مکن سے وقت خود بودہ بحدیکہ تمام سال گراما یک فیص بسر بردی باشند تا

والی کیلئے انکسیر، انجارت و توطن، زیزید وفات وی رابع محرم سنہ اصدی اوقس عشرہ الف بود

رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ

سید یوسف محمد یاتنی کشمیری قدس سرہ اول از تجاران کشمیر بود بعد از ان جاذب عشق حقیقی اور انکو کشید تا بکلی ناک شد و بخدمت شیخ یعقوب مونی رسید و حسب اجازت او بجزیرین رفت و از بسیارے مشایخ استفادہ نمود و بعد از ان بکشمیر سعادت نمود و در قصبہ بارہ مول توطن گشت و ما بخا در سنہ اصدی عشرہ الف بر حمت حق بپوست و تیاریخ وفات و کما بعد مشایخ بود گفتہ اند رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ

میر صالح المتخلص بکشفی قدس سرہ صاحب انوار بلیہ و مدارج عالیہ و جامع علوم دینی و دنیاوی و صاحب خوارق و کرامت مشہورہ بود و حلیفہ شاہ نعمت اللہ بسلسلہ عالیہ قادریہ بود و در دیگر سلسلہ ہم اجازت ملحقین داشت و در حالت ذوق اشعار نیکو گفتہ وفات دی در سال یکہزار و شصت است رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔ و دیوان کشفی کہ دیوانی است لطیف از تصنیف اوست۔

سید ابوتراب المعروف بشاہ گدا المسمی الموصوفی القادری الشطاری الشیرازی اللہا ہورے قدس سرہ اصل دی از شیراز است حسینہ بودہ از اولاد امام موسی کاظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ و از خلفائے سید وجیہ الدین گجراتی است و نسب او باین طریق بامام جعفر صادق رضی اللہ عنہ میرسد کہ ابوتراب بن نجم الدین بن شمس الدین بن اسد الدین بن زین الدین بن یونس بن عبد الوہاب بن عبد المادی بن ابو البرکات بن النور علی بن عبد المظیف بن محمد شریعت بن ابو الخضر

بن عبد الباقی بن ابو الحسن بن عبد الغفر شیرازی بن عبد اللہ بن محمد امین بن قدرت اللہ بن موسیٰ بن مسعود بن صادق بن احمد بن باقر بن حسن بن زید بن جعفر بن محمود بن ہارون بن امام موسیٰ کاظم بن امام جعفر صادق بن محمد بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم و نسبت سلسلہ او بطریق شطاریہ یا بنظر بن میرسد کہ ابو تراب از وجیہ الدین گجراتی از محمد غوث گواکبار

از شاہ حمید از شاہ قافان از شیخ عبد اللہ شطاری قدس اللہ سرہ ہم در سلسلہ قادریہ باین طریق است کہ ابوتراب از وجیہ الدین گجراتی از محمد غوث گواکبار سے از شیخ طغور حاجے از شیخ ابو الفتح ہدایت اللہ از شاہ قافان از عبد الوہاب از عبد اللہ بن از شیخ محمود از عبد المنعم از محمد از

عبد الرحیم از ابو بکر تلج الدین اندر بزرگوار خود حضرت غوث الاعظم سید عبدالقادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم و قاضی محمد لاہوری و شیخ فاضل دہلوی و شاہ جمال رہتاسی و سب کے و سب کے و احمد گدا و شبناز گدا کہ ہر سہ دہلا ہوا سودہ انداز خلفائے دی اند و وفات دی تباریخ چہارم شوال سنہ یکہزار و ہشتاد و یک است و قبری در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ نے خرمینہ۔

سید محمد علی بن عمر تبارک القادری الکشمیری قدس سرہ اور اسے برادر دیگر بودند اور ہمزبور بودند لیکن بظہمت و بزرگی خدا داد از ہمہ بود اول سلسلہ قادریہ از پدر خود بیعت نمود بعد از ان از مشایخ وقت در سلسلہ سہروردیہ و فیروزیش باب شدہ بخطاب پیر سلاسل غیاث گشت و از شیخ محمد معصوم ابن شیخ احمد سہ ہندی خلافت طریقہ نقشبندیہ و تجدید یافت اما کے کشمیر و ہندو کشمیر علی مردان خان ناظم کشمیر بود و دوستہ بودند ازین سبب ناظم کشمیر رضیہ بخدمت شاہ جہان بادشاہ فرستادہ بادشاہ جمیع علما و مشایخ کشمیر را طلب نمودہ خدمت سید ہمہ در ان بیان ماخوذ شدہ بالآخر بدعا کے و سہ ہر کس از ان بایہ نجات یافتند وفات دی در سال یکہزار و ہشتاد و دو بودہ قبر و سہ کشمیر است رحمہ اللہ تعالیٰ نے خرمینہ۔

سید حمید بن سید بن فتح محمد بن حاجی ابو بکر بن عبدالقادر الجیلانی اللہ ہادی قدس سرہ از سادات عظام و مشایخ کرام است جامع علوم ظاہر و شرف است است تمام علوم و ہدایت و ارشاد سہروردیہ وفات دی چہارم محرم سنہ یکہزار و نو و دو بودہ و بمقبرہ آبائے خود مدفون گشتہ رحمہ اللہ تعالیٰ نے خرمینہ۔

میر ہاشم منور آبادی قدس سرہ از خلفائے سید خود و نور کشمیری است تحصیل علوم ظاہری از علما و حیدر کشمیری نمودہ و حضرت علامہ ویرا متنبی ساخت و بغیر مذی بنواخت و بعد خود کا مقام خود نمود وفات فی سال یکہزار و نو و ہفت است رحمہ اللہ تعالیٰ نے خرمینہ۔

سید محمد بن عبد اللہ الجیلانی الکشمیری قدس سرہ نسب و سہ ب حضرت غوث الاعظم بانی طریق سہروردیہ کہ محمد بن عبد اللہ بن محمود بن عبد القادر بن حیدر الباطن بن حسین بن حسن بن احمد بن شرف الدین فاسم بن شرف الدین علی بن حسن ثنائے بن علی بن شمس الدین محمد بن یحییٰ بن شہاب الدین احمد بن عماد الدین بن ابو صالح نصر بن عبد الزاق بن غوث الاعظم سید عبدالقادر

الجبلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم وکے اول تجربہ سیکڑا بنند و سیل مناکحت و اختلاط بانسوان نہاشت آخر
 یایا سے غیبی نکاح کرو و وہاں بکھڑا و نو و از نامہ بکشیہ اید و قریب صد کس از عیال و خدام با وی بودند
 و وی مقتدا سے اہل توکل بود و بظاہر ہیچ دخلے نہاشت ایچہ از فتوحات یہ سر سید تحقیق میداد و برا
 فردا چہ نئے نگاہ بنداشت باین و بطرف زندگی میگرد و فیض سلسلہ قادریہ موروثی او بود و سوا سے
 ان از مشایخ سہروردیہ کردیہ بمقام کشتیر فیض یافت و فات وکے در سال یکہزار و یکصد و ہجده
 رحمہ اللہ تعالیٰ تفرینہ۔

سید طاہر بن الحسین بن عبد الرحمن الابدلی الزیدی قدس سرہ ہوا ولی الشیخ السید
 الشریف العلانی و ذوالولایت والا امامتہ الحافظ الضابط مسند الدینا مالک از مہ الشرف العالی محدث
 الدیار الیمانیہ و فیہما باجماع البریہ ولادت او در سنہ نہصد و چہار و وفات او در چہار شنبہ ہجری
 ربیع الاول سنہ نہصد و نو و ہشت (برین تقدیر او نو و چہار سال بود) و قبر او بشہر زبیدیہ باب
 ستام نزدیک مشہد شیخ ضیادست والبع و این زیاد و طبندادی و غیر ہم از شیلخ او نذر رحہ اللہ
 تعالیٰ اعواس از نور السافر۔

سید عبد الرحیم بن عبد الزراق بن نفوٹ الاعظم عبد القادر الجیلانی قدس سرہ کینت
 ابو القاسم است محدث و فقیہ بودہ و سماع حدیث و تلمذ بانی علم دین از ابوالفتح بن عبد الباقی بن احمد
 و غیرہ نمودہ وفات وکے سابع ربیع الاول سنہ ست و ستائینہ بودہ و قبر وی بہ باب حرب بغداد
 است رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس از ہجۃ الاسرار۔

سید عبد الدین علی بن محمد السدیدی قدس سرہ ہوا سید الکامل العالم الحال
 فخر اسادات العبد و سیدہ و نقطہ پرکار سادات علویہ نوے لیلیۃ الخمیس خامس عشر ربیع الاول سنہ
 خمس و ثلثین و مائتہ الف و قبر وکے در سورت است و تاریخ وفات او مولانا علی شاطرے
 و سید عارف عبد البر بن جعفر ہر از لفظ تنہم فی الجنات برار و ردہ اند و قصیدہ طویلہ سید مدہر در
 مدح او گفتہ و تلمیذ و مرید وکے سید علوی بن شیخ با عہود در قصیدہ طویلہ از لفظ فخر الاکابر استخراج
 نمودہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس۔

سید عمر بن عبد الرحیم الحسینی البصری الملکی الشافعی قدس سرہ ہوا سید المجلس فی الدجال

والله اعلم الاصل مما استأخفت عن خلق الاسلام المسلمين شمس المعارف والعلوم ترجمان المنطوق والمفهوم المتقني
على الماسة والجمع على دونه وجماله ذوات دوی وقت اذان ظهر ویکه منظره روز پنجشنبه بستان بهتر مرغ اسکا
سنة کینزار دسے ہفت است شمس الدین رمی و احمد بن القاسم عبادے و غیرہا مشایخ
اویند و شیخ عبد الدین سید بائش و شیخ علی بن جمال و غیرہا نمایند و نذر حمد اللہ تعالیٰ اعواس از عقد الجواہر
سید اسعد البلیغی المدنی قدس سرہ او و شیخ المعارف احمد الشاذلی و تحقیق و توفیق ہمسر و ہمنان
بود و ہر دوازہ سید بصیرۃ اللہ اخذ نمک نمود و دوازہ سید روح اللہ و سید اسعد را کتابے است
بر اخص محمد بن اسحاق القویونی کہ بروضع منہج نویم دی و اہانت یکسند و فائز روز شنبہ دوم
ربیع الثانی سنہ کینزار و چهل در مدینہ منورہ بوقوع امده رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس از عقد الجواہر
سید محمد بن باعلوی بن محمد بن ابی کبر بن باعلوی بن احمد بن ابی کبر بن عبد الرحمن السقاف

الکلی قدس سرہ ہو امام الرشیدین و استاد الاساتذین شیخ الاسلام و المسلمین المعارف بالمد
الغای الی رب العالمین غوث النداء و غیرت اللہ اور زمان خود بخون جیدہ در علم طریقت و مانتہ غالی
در شریعت و مثل ابن عربیہ در علم حقیقت بود و ولادت او بہندرششور سنہ کینزار و دود بود و دنیا
او بیک منظر بعد نماز جمعہ چہار و ہم ربیع الثانی سنہ کینزار و ہفتاد و یک بود (برین تقدیر و شصت و نہ
سال بود) اخذ علم نمود از سید ناصر الدین احمد فقیہ علی و چند دیگر از سادات تربیت و از سید عبد الدین
علی صاحب و ہرگز نیکوترین صورت او را تربیت نمود پستہ جاودت نمود بحرین شریفین و در ایجاد
رس کامل یافت و ضلایق بسیار بوی بجمع ادر و نذر دوی و دواجم مستعد بودے بر خیر و کجی از طاعت
یک ساعت ہم مشغول بغیر نبودے و دفن او روز شنبہ و نایمہ تیراہم المومنین خدیجہ الکبریٰ بودہ و
اشہد ان رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس از عقد الجواہر

سید احمد بن ابی کبر بن سالم بن احمد بن شیخان العلوی الکی قدس سرہ دی سید جلیل و
عارف باللہ و از اولیائے صالحین ست و اخذ علم از پدر خود و از علمائے عصر خود و در حرمین نوہ و دنیا
او روز جمعہ ہفتم ربیع الثانی سنہ کینزار و ہفتاد و یک در کربلا بودہ و قبر او مدعا بمقبرہ بنی علوی
است رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس از عقد الجواہر

سید عبد الرحمن بن احمد بن عبد الرحمن البیض باعلوی قدس سرہ ہو السید الامام الصوفی

تو نے سادس جمادی الاول سنہ احدى دالت بہ بندر شجرہ کبیرہ معروف بہ نیراد تہر کہ بہ رحمہ اللہ تعالیٰ
اعواس

سید صبغۃ الدین روح المدحیۃ المدنی قدس سرہ ہوا سید الجلیل قطب

مدار الراستخین فی العلم واصل النول وقلب اہل الاشارات والاسماء الاصول جیل عرفات العرفان
وجہل مستعصم رجال العطف وایمان خلق اہل سلوک از دی مستفید گشتند مولانا سید مرز وید
اسعد بلخی و شیخ احمد اشنادی بہرہ وافر از فیض ادب برداشتند کتاب باب الوحۃ در سالہ ارادۃ
الدقائق فی شرح مرآۃ الحقائق از مصنفات اوسست وفات ادا السالغ والمشریان من جمادی الاول
سنہ خمس عشر و الف در مدینہ منورہ بود و رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس از عقد الجواہر

سید احمد بن حسین بن عبد المدحیۃ المدنی قدس سرہ ہوا شیخ الکبیر عارف
بالمد والو لے الشہیر العلماۃ دی از سادات مشایخ طریقت است وفات یافت و بہ ختم جمادی الاول
سنہ ثمان و ستین و ستائینہ در تبریم رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس از نور السافر

سید عبد المدین محمد بن عبد الرحمن الاسقع الفقیہ باعلوی المکے قدس سرہ ہوا سید
الو لے عارف بالمد والو لے العارف الیہ الشریف دوسے از اولیا سے عارفین و مجتہدین صاحب
کرامت مناقبش خراج از حد جہر است و موہبتش در عالم متشہد عبد المدعید روس و حق دے
گفتہ اما عبد المدین محمد خاں نوبتہ قریب نے الساد و نوبتہ قریب نے الارض توفی ثامن عشر من
جمادی الاولی سنہ اربع و سبعین و ستائینہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس از نور السافر

سید عبد المدین باعلوی بن الفقیہ المقدم محمد بن علی باعلو لے التریکے قدس سرہ
ہوا سید الجلیل العالم العارف الو لے الکمال ولادت اوسنہ اربعین او ثمان و ستین
و ستائینہ وفات یوم الاربعاء رابع عشر جمادی الاول سنہ احدى و ستین و ستائینہ و کمر و
نود و پنج سال یا قریب بان بودہ قبری در تبریم رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس از کتاب النور
سید محمد بن عبد الغفرین بن غوث الاعظم سید عبد الغفار الجیلانی قدس سرہ الامراۃ العرفان
بجہاد و پانچ جمادی الثانی سنہ ثنین و ثلثین و ستائینہ رحمہ اللہ تعالیٰ الاعواس از سید الاسرار
سید شیخ بن عبد الرحمن السقا باعلوی قدس سرہ اسیہ عارف بالمدست

سید عبد السلام بن عبد الوہاب بن غوث الاعظم عبد القادر الجیلانی قدس سرہ ولادت
اولیٰ سنہ ثمان ذی الحجہ سنہ ثمان و اربعین و خمس مائہ و وفات وی ثالث رجب سنہ احدی عشر
و ستمانہ و ہمان روز در بغداد بمقبرہ علیہ مدفون شد کذا فی الاعراس نقل عن بختی الاسرار و کہ
رحمہ اللہ عالم متقی و متوہع بود از علم و طرافیت از پدر عالم بقدر خود نمود و فرودی اولاد وی و غیر ہم نمودند
و با بود بر جادہ شریعت مستقیم بود رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید علوی بن محمد الخدابا علوی والد عبد اللہ الحداد قدس سرہ توفی لیلة الاثنين
غره رجب سنہ اثین و سبعین و الف رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از غایۃ القصود المرافی مناقب
عبد اللہ الحداد

سید عبد اللہ بن شیخ بن عبد اللہ العیدروس الترمی قدس سرہ ہوا سید الجلیل العارف
بالہدای کبار اولیا اللہ بود ولادت او در سنہ ہشتصد و ہشتاد و ہفت و وفات ثلث شب چہار شنبہ
چہارم شعبان سنہ نہصد و چہل و چار تبریک بود و ہما بخاندن شد رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از التواریخ
سید احمد بن شیخ العیدروس الترمی قدس سرہ دی عارف کامل و صاحب احوال باہر و
کرامت نظام بود و از اجلاس اوست ولادت او در بلدہ تبریک روز شنبہ پنجمہ بادی الاخر سنہ
نہصد و چہل و نہ و وفات او در جمیع ہفتم شعبان سنہ یکہزار و سبت و چہار و در بند بروج واقع شد
و دفن او در ہما بخاندن خانہ گشتہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از نور الاسافر

سید عبد اللہ بن محمد با علوی المدنی القی المحضری قدس سرہ دی عالم عامل دولی و عارف
بودہ ولادت او در بلدہ قم کہ شہر سبت از شہر ہامی حضرت موت در سنہ یکہزار و پانزدہ و وفات وی
روز چہار شنبہ اول شعبان سنہ یکہزار و ہشتاد و پنج و در مدینہ بودہ و دی در بلدہ مسم بحمد بلوغ
رسیدہ قرآن و اندکے از فقہ درس گرفت و بعدہ بمکتب قوم (ظاہر امر او از قوم صوفیہ است)
شغول شد و در طاعات کوشش بلوغ نمودہ و از گروہی از علمائے شہر تبریک کہ گوش و ہر شل ایشان
نشدند و چشم فلک ہمتاے ایشان نذریدہ اخذ نمود و اکثر ملازمت صاحبین و مصاحبت عارفین
کردی بعدہ قصد حج بیت اللہ الحرام زیارت پنیامبر علیہ الصلوٰۃ والسلام کرد و بجا آورد مدتی در آنجا
نمود و باطن مشرہ را و اہمیرت خود قرار داد و در سطحہ از مردمان نذر دی شد و سیوای خواص از جمیع

خلایق ترک ملاقات گفت روزی در روضه خیر الانام علیه الصلوٰۃ و السلام قنبدلی که بالای قنبرین
اویزان بود در میان عاقله تجرود افتاد چون در مدینه دوران زمان ازو سے فاضل تری بنود لاجرم
باستصواب و اتفاق الہمدیہ و فرمان سلطان مخصوص شدہ قنبدلی را برابر رحمہ اللہ تعالیٰ
اعراس از عقد انجواہر

سید حسین بن المحقق سید محمد بن محمود الکربانی قدس سرہ دی جامع کمالات ظاہری و باطنی
بودہ و در لطایف و ظرائف بے نظیر بود و در خدمت سلطان المشایخ (نظام الدین) تربیت یافت
و از دوست ترین مریدان او بود و سلطان المشایخ چون قریب بگر رسید سید حسین را خلیفہ خود کرد و بر
او اجازت نوشتہ و علماء سلاطین بعد ملاقات سلطان المشایخ بسوی او رفتہ جلال پوشی و ارشاد
ینمودند و از فیوضات و اندادات دی استمدادی کردند و ذات وی بہت و یکم شعبان سنہ ہفتصد
و پنجاہ و دو بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از مرآت الاسرار

سید محمد بن علی بن علوی بن الفیض المقدم محمد بن علی با علوی الشیرینی الدوبلیہ قدس
سرہ دی عارف و فطرب است و ذات دسے روز دوشنبہ و ہم شعبان سنہ ہفتصد و نہشت
پہنچ بودہ اعراس از کتاب الغرر

سید مصطفیٰ بن عمر بن عبد اللہ بن عیدروس قدس سرہ دی سید ذات کرام و واسطہ عقد
کمال بیع انتظام ست و عالم و عامل و عارف و زاہد بودہ و ذات دسے شب شنبہ سنہ یکزار و یکصد
و پنجاہ و نہ ہند سورت اتفاق افتادہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس

سید احمد بن علوی بن المعلم محمد بن علی مجرب با علوی التریہ قدس سرہ دی سید طہیل
و شریع و دسے صالح و عابد و زاہد است و دی شدت و ریح و نقیض داشت و او را در زہد
و تقویٰ از دنیا حکایات است کہ شاید در اولیای کبار مثل ان یافتہ نخواہد شد و ایشانرا سو اسے
سبقت زمانے دیگر پنج نفیست بر دی بنود و از جلالہ کرامات او ست کہ چون پنج میرفت و زمان دیدند
کہ از اب در یاسے شور می نوشتہ چون بقیہ اب طرف او نوشیدند شیرین یافتند و قریب موت او
جذب حق چنان باو رسید کہ از خود رفت و عقل او مثل گشت مگر حسب عادت نماز گزار دی و بعد از ان
از غایت غلبہ عشق بمقتضای اینا تو انتم وجہ اللہ اکثر چنان بودی کہ بنیر سمت قبلہ نماز گزار دی

و چار روز باین حالت بوده روز شنبه سید محمد بن رمضان سنه نصد و هفتاد و سه در بلده تریم انحال
نمود و رحمه الله تعالی اعواس از نور اسافر

سید شیخ بن عبد السد بن شیخ بن عبد السد العیدروس الترمی الاحمد اباوی قدس سره دی
عالم و عارف و صاحب کرامت است و کتاب عقد البیوی فی مناقب بنی باعلوی از جلد تصانیف او است
حمید بن عبد السد السندی و مناقب او کتابی تالیف نموده و علامه محمد بن علی الیسکر علی و کتاب
نزهة الارواح البتونی کردی نموده و ولادت او در بلده تریم در سنه نصد و نوزده و فات وی پنجم رمضان
سنه نصد و نود و در احمد ابا بوده و در محسن خان خود مدفون گشته و بالایی برادر بقیه عظیم سمت رحمه الله تعالی
اعواس از نور اسافر السید عبد القادر که پسرش بوده

سید عبد الرحمن بن احمد شهاب الدین بن عبد الرحمن بن علی باعلوی الترمی قدس سره
دی عالم و فقیه و عارف و جلیل القدر است از جم غفیر اخذ فقه و تصوف نمود و ملازمت و الذود و بنود لازم
گرفت مردمان برای اخذ علم از جمیع اطراف ردیبوی دی و در مذ و قوی های شکل پیش دی می آوردند
و او با حسن وجه و حل بان می کرد و سوا این محاسن دی بسیار است و فات وی روز دوشنبه چهارم
رمضان سنه یکصد و چهارده بوده و در مقبره تریم مدفون گشته رحمه الله تعالی اعواس از عقد الحواجر
سید عبد السد العیدروس بن ابی بکر بن عبد الرحمن السقا باعلوی الترمی قدس سره دی
سید شریف دوی است عمرش پنجاه و پنج سال بود و ولادت او در عشره اول دی الیچ سنه صدی
عشر و ثمانی و فات او قبل زوال روز یکشنبه دوازدهم رمضان سنه خمس و ستین و ثمانی و است
و قبر او در نیم بارنگاه خلق است رحمه الله تعالی اعواس از کتاب الغر

عبد السد بن محمد بن احمد الشاطری باعلوی قدس سره و از کبر خفا و مردان خال خود
سید علی بن عبد السد العیدروس است در جمیع علوم ظاهری و باطنی از وی انتفاع عظیم گرفت و فات
دو و آخر در سه شنبه پنجم رمضان سنه یکصد و سی و شش چهارشنبه و شب قمر
خال خود مدفون شد رحمه الله تعالی اعواس

سید علی بن عبد السد بن احمد العیدروس السورتنی قدس سره دی عالم دوی است و دیرا
علامه میگنید و صاحب بند سورت است تاریخ ولادت او از لفظ شمس مشرق یعنی سنه یکصد و چهل و پنج

دومش از نطفه همام یعنی هشتاد و شش سال و وفات او از باقی بجز الفضایل با کتاب مولانا که سنه
یکهزار و یکصد و سه و یک باشد می برآید و وفات او شب دوشنبه بیستم شوال سنه مذکور بود
رحمه الله تعالی اعواس

سید ابوبکر بن عبد الله العیدروس الترمی العدنی قدس سره وی سید کبیر و علم شریف
از اکابر اولیاست بلکه لقب زمان خود بوده از شرق تا غرب جلا عارفین شایسته اند و ولادت او در سنه
هشتصد و پنجاه و یک در بلده ترمیم و وفات او شب بیست و چهارم شوال سنه نهصد و چهارده
در عدن بوده و قبرش در آنجا مشهور است مردمان از دور در زیارت او می آیند رحمه الله تعالی اعواس

از نور السافر

سید نور الدین علی بن عبد الله بن احمد بن ابوالحسن علی السبکی قدس سره کینت دی
ابوالحسن ست از اکابر علمای حدیث است شیخ عبد الحق محدث دهلوی در بے از مقامات از وی ستلال
نموده خصوصاً در جذب القلوب اسے و بار الجوب قدم بر قدم او رفته و در فقط سمود اختلاف ست
سمود یا سمود نون قبل نیم است در اعواس بهین دو قسم گفته شیخ عبد الحق در جذب القلوب سمود و
و سمود نون را بعد نیم بهین دو قسم گفته و الله اعلم در اعواس از نورالسافر نقل نموده که وی نزیل مینماید
و عالم ان بود و کتاب اجماع العقیدین فی فصل التفریق فی کتابها و الوفا فی اخبار دار المصطفی و کتاب النجلا صه فی اخبار دار
المصطفی و غیر ان از مصنفات او است و ولادت او در صفر سنه هشتصد و چهل و چهار و وفات او
روز پنجشنبه بیستم ذی القعدة سنه احدی عشر و تسمانه بوده برین تقدیر عمر عزیزش شصت و شصت سال
و ده ماه باشد اعواس میگردد بر این کتاب تقدیر فی مسائل تقلید تصنیف است و در ان کتاب نقل می شود بطلان سائحه رحمه الله تعالی
سید عبد الله بن شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله العیدروس الترمی قدس سره

کینت او ابو محمد ست بهو السید الجلیل کبر المعارف والا سدر و مطلع شمس الانوار و صاحب

الاشارات الدقیقه و المعاریات الرشیده شیخ الطریقین امام الفرقین ولادت او بنه
نهصد و چهل و پنج در ترمیم و وفات او هم در ترمیم در روز پنجشنبه چهارم ذی القعدة سنه یکهزار و نوزده
در مسجد نماز عصر بوده و نماز جنازه او بعد نماز جمعه خوانده شد و در مقبره ترمیم قریب مسجد او کونز نام دارد

بخون شد رحمه الله تعالی اعواس از عقد الجواهر والد

سید احمد المادای بن عبد الرحمن بن شهاب الدین باغدادی الترمذی قدس سرہ ہو بسید

بالجلیل امام المنقول والمعقول العام فی الفروع والاصول دے الہدایا رب ذوالعز والجلال المزمع فی نفسه التفسیر
بالطاعۃ اللہ عزوجل وانحطت لہ والاقطع ولادت اور تربیت ہو بدبحرین شریعتین رفتہ دریکہ متوطن
شد و تاداریجا مقیم ہو بدکلازمت سید عمر بن عبد الرحیم البصری شیخ احمد علان قیام نمود و وفات و مباح
روز شنبہ ہشتم ذی القعدہ سنہ یکہزار و چہل و ہفت ہجرت ہو تو عابد و در معلاہ بحوط سادات بنے
علوی مدون شہرحہ السدقہ لے اعاس از عقد الحجاب۔

سید سالم بن احمد بن شیخان با عمو و با علوی الملکی قدس سره و سید طلیل و عارف
بالمدیهست و فات و سچاشتگاه روز یکشنبه نهم ذی القعدة سنه یک هزار و چهل و شش بوده و
در محله نزدیک قبر پدر و جد خود مدفون شد (و سچ اخضر لغیت از شیخ احمد بن علی الشادوی که از کتب
مشایخ بود ننوده چنانچه در ذکر شیخ احمد بن کواکب است) افاض السید علیم الرحمة اعواس از عقد الجواهر
سید نعمت السید المندی الملکی قدس سره و سید طلیل و عارف بالمدیهست و سچ
در سنه یک هزار و چهارده از بهند بکر رسیده بجادرت بیت الحرام تمام ننوده و ساله چند در مسجد و
سلوک بسر برد بالاخر در شعب عام استقامت ننوده و مناکحت فرموده و آنجا ورا چند پسر متولد شد
و عوام الناس و طایفه اناث متعقد و سچ گشتند و چون از کسبه چیزه عیجااست و آنکس وی را ننید
میگفت برای تو پسر میفرسم پس آن شخص ناایب لاحتی میشد و فات و سچ شب یکشنبه سیزده ذی القعدة
سنه یک هزار و چهل و هفت در کمره بوده و بکل خود در شعب عام مدفون شد رحمه الله تعالی اعواس از عقد الجواهر

سید زین الدین بن عبد العزیز بن عبد الرحمن بن احمد با حسن با علو سے التریے قدس سرہ
جدوی مشہور است کجی اللیل و سے سید جلیل و عارف بالمدست دوسے در قرہ بدو از اعمال اہم
تمو لست و با جائے از اولیای صالحین بمجاہ ایشان جدا دوی خود سید عقیل بن محمد با حسن صحبت
داشت و سید محمد العید اوس صاحب سورت از جلا شیانج اواسست بعدہ حج کر دودر مدینہ منورہ
اقامت نمود ہمدان اوقات و بفتح رفون شد دوی بیک از مال دنیا پیش خود داشتے بلکہ بلانچ
بوسے رسید با نفور خج نمودی و بخشش ہای فراوان کردی و تمت بحیاب از عالم غیب ہوی میر سید و قاضی
دوی ششم دوی القعدہ سہ کیمر و پنجاہ و ہشت بودہ رحمہ اللہ تعالی اعراض از عقد الجواہر

سید محمد بن علی بن عبد العزیز بن محمد بلیقہ باعلوی اعمیر دسے الکی قدس سرہ وی سید
 جلیل و عارت باسداست بمکہ متولد شد و ہم در انجا بخدمت رسید و پدرش و برادر بیت نیکو نمود و این
 از وفایین و خزان پیش خود داشت بوسے عطا فرمود و دسے اکابر عصر محبت داشتے و بزرگان نیز بخدمت
 دسے آمدند و از دست برکت او استداد می خواستند و وی سرگروه صاحبان بود و وفات وی بمکہ
 بعد نماز بعد نماز جماعتی عشر ذی القعدہ سنہ یکمیزاد و شصت و ششش بوده رحمہ اللہ تعالیٰ عظمیٰ الجواہر
 سید عبد الرحمن بن احمد بن محمد بن عبد الرحمن بن احمد بن علی الادبیسے المغربی الملقب
 بالجوب قدس سرہ وی سید عادت و صاحب کرامات است دسے در سنہ یکمیزاد و چهل بقصد
 حج در کمال و مجاہدت انجا اختیار نمود و بعد بقصد ملاقات اولیا و زیارت قبور اصفیاء بمن رفت و انجا
 با سید عبد الرحمن بن عقیل باعلوی صاحب مخا و بسیار از اولیا و ائمہ ملاقات کردہ بکہ مراجعت نمود
 و سکونت انجا اختیار فرمود و ملا ذیل اندیاد و لطایع مسافرن ہر اقطار گردید و براسے ہر خاص عام
 طعام لذیذ میامی ساخت و اکثر از ملکات ہند و مغرب و شام نذر ہا برای وی سے آمد و وی آنرا بچ
 فقرا منیود و مردمان را بحال و مقال خود بسوی خود میخواند و خود در ہمہ اوان تابستان و زمستان بخریک
 پارچہ و نایج و پاجامہ و کفش دیگر هیچ نمی پوشیدہ الباسا سے فاخرہ و نقد بسیار بدیگران عطا می نمود
 ویرا کرامات بسیار است ولادت او در مغرب سنہ یکمیزاد و بست و سہ و تاریخ و روز داد و در کمر سنہ
 یکمیزاد و چهل دسہ کہ عمر او وقت بست سال بود و وفات او در و چہار شنبہ ہفتم ذی القعدہ
 سنہ یکمیزاد و ہشتاد و پنج کہ عمر او شصت و دو سال بود و کرامات اتفاق افتاد و قبر او در زاد و بوم سید
 سالم شینان کہ انرا از اولاد او خریدہ برای دفن خود در انجا وصیت نمودہ بودہ است رحمہ اللہ تعالیٰ
 اعاس از عقد الجواہر

سید محمد بن غوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانی قدس سرہ وی عالم و متقی است از اولاد
 المجتہد و شیخ ابے القاسم سید بن احمد البنا علم فقہ امونعت وفات او بسبت و پنجم ذی القعدہ سنہ
 ششصد و پنجا و بود ہما ز در بمقبرہ علیہ مدفون شد رحمہ اللہ تعالیٰ اعاس از پنجم الاسرار
 سید غیور الدین علوی بن الفقیہہ المقدم محمد بن علی باعلو سے قدس سرہ وی سید جلیل و
 عانت باسداست صاحب احوال و کرامات است وفات او در و زجہ دوم ذی القعدہ سنہ ششصد

سید شجاع الدین عمر الحنفی ابن عبد الرحمن السقاف علوی الترمیزی قدس سرہ دی سید
جلیل و عارف بالله است وفات او در سجدہ نماز ظهر روز دوشنبہ دوم ذی القعدہ سنہ ہشتصد و
ہشتاد و سہ و قبرش بحضرت بشارہ تبریک محمد مشہور است و کراماتش عظیم است رحمہ اللہ فوالے
اعراس از مشیخ و عزز

سید عبدالمہد بن القطیف النقیہ المقدم محمد بن علی باعلوی قدس سرہ دی سید طویل و عارف
بالمہ است وفات او شب دو و شنبہ و جمادی الثانی سنہ ہشتصد و شصت و دو بودہ رحمہ اللہ
تعالیٰ اعراض کتاب العزیز

سید عبد الله بن علوی بن محمد الحادو با علوی الترمی قدس سره دی سید طلیل و امام
و عارف با الله است و مناقب او بسیار است و ولادت او شب دوشنبه پنجم صفر سنه یک هزار و چهل و
چهار که از لفظ ولد تهریم امام کریم متغای میشود و زاده شد او دشت سال و نه ماه است که از لفظ
رسے جلے سبر اید و وفات او بعد از تهریم بعد از گذشتن ثلث اول شب شنبه پنجم ذی القعدة سنه
یک هزار و یکصد و سه و دو که از لفظ خمس الکرامات مستنبط میشود و زاده الله تعالی اعاس ان کتاب
نمازیه القعدة المرونی مناقب عبد الله الحادو

[illegible]

سید ابوبکر بن سالم بن عبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد القادر باعلوی الزری
قدس سره و سید کبیر و سید مشهور است و بر ولایت و ادغام و اتفاق گشته مردمان از
افاق بزیارت اومی آیند و وی از شیخ افراد بود و عالمی از بركات او متفق گردیده وفات او شب کیشنبه
بست دهم ذی الحجه سنه صد و نو و دو در قریه عنیات که بفاصله نیم مایل از ترم است بوده حمد الله

اعراس از نور اسافر

سید محمد بن علی الباعاوی الملقب بالبقیة المقدم الیه تدریس هجو اقطاب بوجود الکره اشائمه کل مجتبی
بحر المعارف و البحر و اویس زمانه و بایزید عصره و ادانه ذوالاحوال الفخره و الکرامات الباهره و الکمال الظاهره و
اشکبیه مسلح ذی البحر شمس قدس و نجاه و سر بوده قبر و مقبره تریم زیارتگاه عظیم است و حواجج مردمان را ترویج
محبست رحمہ اللہ تعالیٰ - اعراس از کتاب العزیز

سید محمد بن حسن المعلم بن علی بن محمد بن علی المقدم المشهور بالشبه و صاحب و نه قدس سره و سه
سید طویل و عارف باندا است و فوات او شب و دوشنبه هجری ۱۰۴۱ بمکه شمس قدس و حجل و پنج بوده
بمکه تریم مد فون شد رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از کتاب العزیز و در کتاب العزیز ذکر و دراز است -

سید عطاء الدین فضل الدین بن عبد الرحمن الشیرازی النیشابوری المعروف بجمال الدین الجمش
قدس سره وی از مشاهیر محدثین است سلفا و خلفا و آبا و ابناء و ازین محدث بوده اند روضه الاحباب
فی سیر النبی و الاال و الاصحاح سه طبعه نیم و اربعین فی مناقب ائمه المومنین و شرح صحیح مسلم و غیره و مصنفات
اوست تمامی اوقات غریز خود را بتدریس طلبه و تصنیف کتب مقبره و وعظ و نصیحت و عزالت انیشی و غلو تکرار
صرف نموده روضه الاحباب کتابیت جامع که مثل آن کتابی مسبو و در مصطفوی و مقصودی و اولاد کرام
ایشان از نظر اتم حروف نگذشته و خود در آنز جمله اول بنی طایفه سید کائنات صلی اللہ علیہ و سلم سے گوید

چه گویم یا رسول اللہ ازین بشیر	که من عاجز شدم زمین گفتہ افویش
تو میدانی که از اهل سیر کس	چنین جمعی نکرد الا من کس

غیاث الدین محمد در حبیب السیر آورده که امیر جمال الدین عطاء الدین سید و البقاء سده سینه اش ملاذ طوبی
اکابر و اشرف است و عقبه علیہ اش مجمع اعانم اولاد امجاد خیر الانام لوح خمیر منیر منیر تنویرش مطح شمس انوار
سر کتب آبی و صغیرہ خاطر عالی تاثرش بمطالع حقائق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینه سینه اش
یجو ابر و ابر علوم مشون و عقود در رکعات در مخزن باطن نجمه میانش مخزن نیر شمال نبوی از مشارق
جمال نجمه کاش طالع و شمس آثار فصائل مقصودی از طالع خصائص علم و کائناتش لامع رای عالم آفرین
کائنات اسرار عالم تزل و طبع مشککانش حلال معضلات موافق تاویل -

از بانش نظم اسرار تحقیق	صغیرش منظر انوار تدقیق
-------------------------	------------------------

<p>جمال دین مزین زاهماش ذو نوح بیا نش گشته روشن</p>	<p>علوم شرع حاصل از کلاش بر اهل علم هر شکل ز سر فن</p>
<p>و آنحضرت مانند عجم بزرگوارش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر اتفاق گشته و در سایر اقسام علوم دینی و انواع فنون یقینی از محدثان با تحقیق در گذشته چند سال و در رسد شریف سلطانی در گنبد که حالا مقبره حضرت خاقان منصور است و در تالاف اخلاصید بدین و افاده تنهال داشتند و در بهر بنه یک نوبت و مسجد جامع دار السلطنه بهر تعلیم دایر ازلی رقم نشاء نصیحت بر انواع خواطر اعظم اشرف و اکابر گنجانند اما الحال بنا بر حسب عزلت و گوشه نشینی با مثال این امور اتفاقات نمی نمایند و تمامی اوقات بخت ساعا را متفرق طاعات و عبادات ساخته با در خارج مشغولت اخروی مشغولی می فرمایند سلاطین انام و حکام اسلام با اقدام ارادت و اتقا و ملازمت آنحضرت را بر ذریه واجب می دانند و در ترقیه حال و فراغ بال خدام عالی مقامش طریقه اشفاق میزد و بی میل در بدایع می توانند از مولفات فصاحت صفات حضرت نقابت نقیبت و غنی الاجاب فی سیرة الهی و الال و الاحباب و اقطار اتفاق اشتها تمام دارد و بی شبهه عقل ادراک نظیر آن کتابا فادات مآثر و جنبه خیال محال می شمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد کو به که شاه شهسوار شده اند ایضا و تکمیل علوم و فنون سیم علم حدیث بیکانه زمانه اند و بموجب تعیین حضرت و اقتضای امارت بزرگوار و مقبره منوره مرقوم قایم مقام بدر بزرگوار خویش بوده و افاده قیام می نمایند و زمره از غلبه ملازمت آن درس نموده از نتایج طبع نقادان حضرت مستفید و بهره مند میگردد و ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوٰۃ گفته اند که کتاب مشکوٰۃ لمصلح الذی الله مو انما البحر العلامة والبحر الغدانه مظهر المتقانی موضع الدقائق الشیخ الفقیه الفقه ولی الدین محمد بن عبد الله الطیلب الشیرازی الی قوله لکن لکون هؤلاء الازکار غیره بخلاف الحیثیت الشریف و لم یکن فی ابرهیم صلح بقدر علیه العبد الضعیف و الشرح ما اعتدوا الالبیض بعض الکلمات و کانت ابیته عند هم من الواضحات ما لم یکن قلبی و لا انشر صدری الالبان محبت الشیخ الصحیح و المقروءة المسبوقة لمرقة الحق یصلح للاعتماد و تصح عند الاختلاف لا ستندا و منها نسخة بهیصل السید اشیر الدین و السید جمال الدین و بحمد السید میرک شاه المحدثین المشهورین ازین عبارت ظاهرت که سید جمال الدین محدث از محدثین مشهورین است و بفضل و ارجح و اوثق است نزد ملا علی قاری از جمعی از ائمه کورین مثل علامه</p>	<p>و آنحضرت مانند عجم بزرگوارش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر اتفاق گشته و در سایر اقسام علوم دینی و انواع فنون یقینی از محدثان با تحقیق در گذشته چند سال و در رسد شریف سلطانی در گنبد که حالا مقبره حضرت خاقان منصور است و در تالاف اخلاصید بدین و افاده تنهال داشتند و در بهر بنه یک نوبت و مسجد جامع دار السلطنه بهر تعلیم دایر ازلی رقم نشاء نصیحت بر انواع خواطر اعظم اشرف و اکابر گنجانند اما الحال بنا بر حسب عزلت و گوشه نشینی با مثال این امور اتفاقات نمی نمایند و تمامی اوقات بخت ساعا را متفرق طاعات و عبادات ساخته با در خارج مشغولت اخروی مشغولی می فرمایند سلاطین انام و حکام اسلام با اقدام ارادت و اتقا و ملازمت آنحضرت را بر ذریه واجب می دانند و در ترقیه حال و فراغ بال خدام عالی مقامش طریقه اشفاق میزد و بی میل در بدایع می توانند از مولفات فصاحت صفات حضرت نقابت نقیبت و غنی الاجاب فی سیرة الهی و الال و الاحباب و اقطار اتفاق اشتها تمام دارد و بی شبهه عقل ادراک نظیر آن کتابا فادات مآثر و جنبه خیال محال می شمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد کو به که شاه شهسوار شده اند ایضا و تکمیل علوم و فنون سیم علم حدیث بیکانه زمانه اند و بموجب تعیین حضرت و اقتضای امارت بزرگوار و مقبره منوره مرقوم قایم مقام بدر بزرگوار خویش بوده و افاده قیام می نمایند و زمره از غلبه ملازمت آن درس نموده از نتایج طبع نقادان حضرت مستفید و بهره مند میگردد و ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوٰۃ گفته اند که کتاب مشکوٰۃ لمصلح الذی الله مو انما البحر العلامة والبحر الغدانه مظهر المتقانی موضع الدقائق الشیخ الفقیه الفقه ولی الدین محمد بن عبد الله الطیلب الشیرازی الی قوله لکن لکون هؤلاء الازکار غیره بخلاف الحیثیت الشریف و لم یکن فی ابرهیم صلح بقدر علیه العبد الضعیف و الشرح ما اعتدوا الالبیض بعض الکلمات و کانت ابیته عند هم من الواضحات ما لم یکن قلبی و لا انشر صدری الالبان محبت الشیخ الصحیح و المقروءة المسبوقة لمرقة الحق یصلح للاعتماد و تصح عند الاختلاف لا ستندا و منها نسخة بهیصل السید اشیر الدین و السید جمال الدین و بحمد السید میرک شاه المحدثین المشهورین ازین عبارت ظاهرت که سید جمال الدین محدث از محدثین مشهورین است و بفضل و ارجح و اوثق است نزد ملا علی قاری از جمعی از ائمه کورین مثل علامه</p>

شیخ خطیب سلمی و سید زکریا شیخ علی متقی و بعد فاصله سیر از عبارت سابقه در اول مرقاة گفته شدم انی فرات ایضا بعد
احادیث اشکوة علی منبع بحر العرفان مولانا جلال الدین شیرازی الشهیر میر کلان و بهر قر علی زبدة المحققین و عمدة المدین
میر کشاه و بهر علی والده اسید السند مولانا جمال الدین المحدث صاحب وقتة الاحباب و بهر علی عملة السید صلیل الدین
التیریزی روی انا و ک من العلماء احد او ثمانین منهم مولانا الشیخ محمد بن محمد بن محمد الحزازی و شیخ محمد الدین فیروز آبادی
و العلما السید الشریف الجوابی و سمع منه مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی قدس الله سره و السامی الی آخره -
و نیز در مرقاة در شرح حدیث لا تدخلون الجنة حتی تؤمنوا و لا تؤمنوا حتی تجابوا گفته اند شیخ اشکوة اصححه العمدة المرقوة علی
المنشی اکابر کالجری و اسید صلیل الدین و جمال الدین المحدث و غیره با من الشیخ الحافظه و کلها بحذف النون -
و محمد بن علی بن منصور الشنوائی و در رسیده فیما علی الاسانید اشنوائیه و در کتاب شکوة میفرماید که بعضی آن نیست
که کلام الیهیم میگردد که شنیدم قدسی از شیخ خود دعوت بالله صفی الدین مدنی و حاجز و داود از شیخ خود ابوالموسب بنوی
انجین سید غنفر نروانی و عبد الرحمن الماسخی و سید غنفر از میر کلان از نسیم الدین میر کشاه از والد خود سید
جمال الدین محدث از عم خود سید صلیل الدین الی آخر الاسانید و شیخ ابوعلی محمد تقوی در رساله ملرج الاسانید گفته
شکوة المصالح الخلیف التبریزی از شیخ مذکور است بسند ان بسوی شیخ سالم بصری از شیخ ابراهیم کروی از احمد شاشی
از احمد شادی از عبد الرحمن باشی و سید غنفر نروانی و سید غنفر از میر کلان از نسیم الدین میر کشاه از پدر
سید جمال الدین محدث از عیش سید صلیل الدین الی آخر الاسانید و شیخ عبدالحق دهلوی در مدارج النبوة در
بسیاری از مقام از وقتة الاحباب تسنا نموده و در شرح سفر السعادة نیز در بعض مقام از او استناد کرده
بالجمله این خاندان عالیشان در علونب سبوح سبب نظیر است از حال این همه اسناد معلوم می شود که همگی
این خاندان و فرزند شریف حدیث اشتقاق شده اند این خاندان همه آفتاب است مرات آفتاب چه چمنی چه صیقل و چه
خاتم الکتاب و ذکر آگاهی مؤلف دیندی از احوال پراختلال و باید دانست که رسم چنان افتاده است که کتابی
تالیف یا تصنیف میشود مردمان اول طالب احوال مصنف و مؤلف میشود لهذا سطرهای چند در احوال خود و آباء و
بحریر در آوردم و الا تا بنیت آن نمره نسیم کردن کتاب مذکور نسیم کردن این غیر موضوع بود با رسم است
از قری برودان و برودان شهر است از شهرهای ولایت بیگلر که دارالارادت آن کلکته است و دوبار از هماری
فاصله میل واقع است جانب شمال آن و هماری پیشین ایستادنین سلطنت مابین برودان کلکته و اگر از راه دیار
خواهند که برودان بیاید باید که در کلکته از کشتی فرود آید و کلکته شهر است برکنار دریای گنگا که کلکته تا برودان شصت و یک

بود با رفاصله چهارده میل بجانب مغرب کلان در تنای بمون شرع و قسست و مکان فقیر نیز عین بر شتاب است
 از کلکته تا کانا هر روز بیست و شش فرسخی مجاز و خانی خداوند میکند و اگر خواهند که خطی بموضع نویسند و بدو بازگازد بوده است باید که
 این نشان نویسند که عوالمخانه بود و متعلقه ضلع بر دو ان برسد آنسب این کینه با نام موسی کاظم باین طریق رسید که
 سید صدرالدین احمد بن کریم الدین احمد بن فیصل الدین ابن صدر الدین ابن محمد صادق ابن محمد بن ابن محمد بن علی
 ابن محمد بن محمد یوسف ابن فتح الله ابن مولانا عبدالحکیم بن یزید ابن حمزه ابن سعادت ابن برهان الدین ابن
 سالم الحق مالکبندی ابن راجی نور ابن راجی حامد شاه ابن قاسم ابن سیار الحق ابن شهاب الدین ابن ابی العباس
 باقر ابن نظام الدین ابن ابوطالب ابن محمد طاهر بن حمزه بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسن
 بن امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم مخمبین در شجره خاندان خود یافتیم چون آن شجره غصص کنده و چون
 و کرم خورده بودند ما این جسام الدین و سید نور قدری کاغذ کرم خورده است معلوم نیست که فیما بین آن نامها
 چند بوده یا عبارت دیگر مرقوم بود و الله اعلم و زوجه امیر المومنین علی مرتضی فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 شهیده و نسای العالین است و زوجه سیده الشهدا ام حسین شهر بانو بنت یزید و زوجه امیر المومنین علی مرتضی و نسای کسری
 و زوجه امیر ابن العباس بن علی بن حسین فاطمه ام عبداللہ بنت الحسن بن علی و زوجه ام محمد باقر بن علی ام فروه بنت ابا
 بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه و زوجه ام جعفر صادق حمیده بربریه ام و زوجه ام موسی کاظم ام و
 بوده که از وی حمزه متولد شده سید جسام الحق مالکبندی با و خیر نصرت شاه با و زوجه و زوجه که خدا گردیده برگشته
 رشتگی که سالانه کلاه پیچیده منسل است و پیچیده یافته بجام تمام از که از ابو رفاصله و میل بجانب شرقی و است
 سکونت نمود و بعد از آن چون سلطنت بنگال بدست سلاطین تیموریان انتقال یافت آن برگشته نیز ضبط گردید و
 سید مذکور از آن بجای منسلت پراکنده و منتشر شدند بعضی از آن بکلهس رفتند از و پس سید محمد صادق با و متعلق خود
 شیخ محمد الله مسماه ای بی بی که خدا گردیده در بجای سکونت نمودند و از وی سید صدر الدین که بنام محمد اقم در وقت
 و سید سراج الدین متولد شدند این هر دو برادر نهایت ذمی اقبال و جامع صفات حمیده بودند و نزدی از احوال سید مذکور
 رفته و کلک بیان میگردد و باید دانست که بعد از سید جسام الحق چند طبقه که بدست نشان برگشته رشتی بوده کمال از بجای
 بسیر بودند چون آن جای از دست نشان بدرفت و عبرت و فکلی با پنجامت یافت تا زمان سید محمد صادق رسید ایشان
 پای سید و در این قناعت و راز نموده بمقری از اطاک موروثی که از جای دیگر بمسیر گردان و قناعت نمودند و بعد از آن
 با و متعلق خود مسماه ای بی بی بنسبت شیخ کرم الله روحم که خدا شده از اطاک شیخ کرم الله روحم نیز بدست آمدنم

قد قلیل بود ای بی بی نهایت عابد و صالح بود و کثیر الصوم بود و خفاچه نغزه و حبثه عید الفطر سه متوالی روزه داشت
بعد عید الفطر سه شوال نیز صایم بودی و در ماه محرم از نغزه تا عاشره و در روزه داشتی و در هر ماه ایام جمیع سه روز و هفت
پنجشنبه و جمعه و در صایم بودی و این روزها از زبان یونج تا دم مرگ و از وی فوت نشد الا آنکه در بعضی بودی یا ایام
سه روزه متفق زمان ازان امر خود را معاف داشتی و هر شب با خربش بر خاستی و اگر حاجت غسل بودی در گرا و ستر
غسل نمودی و نماز نیکه شوهر را بود وقت خواب تا آب غسل میتا نگریدی بر ستر شوی خود و زنتی تا اگر حاجت افتد
غسل نماید بعد ازان نماز تجمید گذاردی و بعد نماز تیلوات قرآن مشغول شدی تا صبح و میدی و بعد نماز فجر بکار و بار
خانهداری مشغول شدی این عادت او نیز مانند صوم او نیز ایام معذوری از وی فوت نشد و او ایستاد از وی فوت نشد
که تقطعی پسری ذی قبال و صلحی عطا کند که بسبب آن رفع عسرت او گردد و مناجات میکرد که خدا یا از کرم خود بمن در روز
سعیده ذی قبال عطا کن که رفع عسرت من نماید و بظن طلای طعام ده این فضل تو بعینیت پیوسته وقت نماز بعد از این عطا میکرد

که نمیکند از دعا و اتبسال	که در حاجت مستعان ذوالجلال
گر گران و گشتا بنده بود	عاقبت جوینده یا بنده بود
سایه حق بر سر بنده بود	ز آنکه جد جوینده یا بنده بود

تا آنکه سید شاه غلام علی دستگیر ساکن شاه بازار که از شاه میر شیخ انزلیان و از کمالین انوقت بود
اتفاقاً وارد و بهار گشت لب یار کسان دست ارادت بدامن او در آن روز دعا ایشان زنی شوسه
هر دو یعنی سید غلام صادق و ماهی بے سب نیز بمحلّه ارادت او در آمدند ماهی بے سب از شیشه است و ماهی
دعا برای فرزند خود نمود شیخ گفت امر خدا را محبت و سید فرمود آنچه مقتضای وقت باشد بعد نماز
صبح تعقیم رسانیده خواهد شد ایشان هر دو منتظر ماندند و از لای خود که پیوسته ملول می بودند طاعت
شان انشعب زیاده گردید و دیگر شیخ بایشان بشارت داد که اے مادر تو همیشه یک پسر
از خدای تعالی بخواستی حق اتا می دهد ای تو حاجت نمود و یک پسر دیگر از فضل خود تو را زانی دارد و پسر
بے هم فقر بپس حق تعالی تو را زانی دارد و خاطر جمع دارد منتظر لطف انروی باش اگر چه هر روز ذی قبال باشد
مگر یک از آن بدیدم انش کچشم باش او که مرده باشد بوجود بدین گفته شیخ بطریقیکه بخواست بدرفت
بعد ازان بانکه روزگار اے این هر دو برادر سید عبداللین و سراج الدین یکے بعد دیگر بوجود آمدند و بعد
از آن سید محمد صادق از بختمان نانی و در گذشت ماهی بی بی را فیضان طفل صبیح پیکش نبود و با صفت عسرت نم گوئی نیز

علاوه آن شد و کار خود حیران ماند انقضی بجز تکلیف بلیز و قات منبوت تا آنکه پسران او سه و چهار سال شدند
بناظر او گذشت که با سبک بخدمت شیخ خود بر دم و طفلان را نیز سعادت قدسوسی از او حاصل گشت تا آنکه بکلیت
و خرد راه حیا نموده و مرغ و پرند و غیره آنچه تقدیر او بود برای مرشد خود بر سبک بدید چرا که فقهی پانچ سوار
مع طفلان نزد شیخ رسید شیخ دیدن طفلان او نهایت خوش حال گشته گفت ای محمد که بشا بخدمت
شد بعد از آن دست دراز کرد طفل خود و سراج الدین را خواست که باغوش گیرد و سراج الدین تبر سید و بر سر شیخ
بعد از آن شیخ دست مبارک بطرف پسر بزرگ صدر الدین دراز کرد و بے تامل باغوش شیخ گرفت و از بازو
خود حضرت شیخ را چنان محض نظر کرد که بے اختیار از زبان شیخ برآمد که این پسر شیر خصلت است ای مادر این
پسر همان پسر موعود و مشکو است این شیر است مثل دوی و اقبال و جا که تیره دیده باشند بعد از آن تلک که با
تو نیز مینوشت بدست صدر الدین داد و گفت این قلم در بنگال و هندوستان بگرد و سه بار بر زبان
شیخ این الفاظ تکرار یافت انقضی مایه بے از نزد مرشد خود شادمان و خندان بیرون آمده بخانه
خود رسیده پس درش طفلان خود مشغول شد و متغیر لطف الهی میبود بعد از آن طفلان را بکاتب چو گمر
فرستاد چو گمر به قیام است متصل به سراج الدین با مفاصله و وسیل واقع است در آن قریه ملا صاحبان
رئیس انوقت بودند و اکنون نیز هستند پس این هر دو در یک کتب که طفلان ملا صاحبان نیز تعلیم میکردند
بجدا تمام تحصیل علم مشغول شدند روزی در شامه باز به یک از طفلان ملا صاحبان و صدر الدین
چنانچه رسم کودکان باشد گفتگو کردند و در قریه واقع شدند طفل ملا صاحب نزد پدر و شوکایت انشی
نمود ملا صاحب کسے بطلب صدر الدین فرستاد تا آنکه او بی نماید در آن زمان سید شاه مراد الله
قدس سمره صاحب تفسیر مراد که از خلفای شیخ نظر جان جاناان است و از مشایخ شیخ مجرب
است از اتفاقات وقت آنچند کس و آمد چو گمر به بود و بعد از آن خلق مشغول بود و مردم اندک بار بکلی
منتقد او بودند بچای ملا صاحب بیامد بعد از آن صدر الدین نیز حسب الطلب در مجلس رسید
حضرت سید غنیش بر خاست و داد بالا نشان مردمان از مشایخ که آن حال تخرید شد بعد از آن
حسب الا یا شیخ صدر الدین را رخصت الفرات داد و بعد رفتن او از شیخ پرسیدند که این چنین طفل
محقق را تعلیم نمودن چه سنی داشت گفت خدا او را عزت بخشیده است و عاصی سید شاه غلام علی بنای
و مادر او در حق او مستجاب شده و مقرب بپایه اربع عروج خواهند نمود اگر شاعر فرماید که ای انشا است

پیش می بردید بر وقت او متعاقبست با و دشوار بودی ز نهاد که او را تو بین بکنید و همما لکن بر عایت
خاطر او کوشیدم سید زاده تیم است شمارا ثواب آخرت نیز حاصل خواهد شد بعد از چندی سید موصوف
بطرفیکه خواست از چو گهر سفر نمود باز یکبار با اطفال ملاصاحبان و او همین طور معالیه در فتنای بازی
پیش آمد باز ملا صاحبان بصیحت شیخ را فراموش نموده خواستند که او را بیاورند باین اراده اطفال هم
نوکران خود بقصد اندازد و در مکانیکه سکونت داشت رفتند چون خواستند که در مکان داخل شوند
نوندگار غلام غوث خدس سره ساکن ترین پور که قریب است متصل چو گهر با از خلفا سیدیه مراد الله قدس
سره بود پیش آمد گفت ہی شما بی خیال دارید تا ما بصیحت حضرت شیخ را فراموش کرده اید ز نهاد پیران
این کار گردید ز ما خروج او قریب رسید است این گفته ایشانرا باز کرد ایند بعد از آن چون بخدا
پیاورده سالگی رسید روزی نزد مادر خود آمده طعام طلب کرد اتفاقا آنروز در خانه مادرش نبود مادرش
براشت و گفت از غذای تعاسی پیوسته میخواستم که پیری صاحب مال بمن عطا کند که مرا بظن طلای
طعام دهد آنکه بخیر است بر عکس آن مرا باید که طعام شما همیا کنم صدر الدین را ازین سخن نهایت غیرت و امن
حیث بگرفت گفت ای مادر راست گفته اکنون آنچه میسر آید مراد به بعد ازین انشاء الله طعام من ترا
همیا کردن خواهد شد پس مادرش آنچه میسر شد در وقت او را پیش آورد و او طعام خورده پاره چو مسئله
نمود بر هم بسته بجاو گفت که من از تو رخصت شدیم اگر غذای تعاسی مرا باز در نزد تو خواهم آمد و الا این
دیدار را پسین است مادرش گریان شد و گفت کجا میروی و بی خیال ای گفت اول تحصیل علم بنیایم بعد
از آن تلاش روزگار خواهیم نمود اگر کامیاب شویم بقدموسته تو باز ایم و الا نمی ایم مادرش گفت مگر خیال
نکرده داری که گفت ارے گفت اباسے تو پیوسته پای صبر در دامن قناعت پیچیده داشته اند
و با وصف قلت همیشه تیکس بزلت سوال یا تو کرے تن در داده اند گفت ای مادر سوال که برگز
نمیکنم و در باب چاکری اگر خدمت سلطنت باشد قبول کنم و الا نزد دیگرے ما بعد از این نخواهم کرد خاطر
جمع و این گفته مادر او دواع نمود و بے زار و امله و بے رفیق طریق مرشد بابا که در وقت و در الامارت
ولایت بنگال بود پیش گرفت و پرس پرسان بهزار تکلیف و انجا رسید اتفاقا با یکی از زو ساسے
اشهر و راه ملاقات گردید آن رئیس از و سے پرسید که تو کیستے و از کجای و بچه خیال انجا رسید گفت
من سید زاده نویم و از زاده و دهم و از او تحصیل علم میدارم مگر بیج سبیل ان ندارم درین شهر بیکس

آشنا نیستم نمیدانم که بجای کدام در کار خود میرانم رئیس نشینان این سختان بروی مهربان گشت و او را
 همراه خود گرفته بوناقی خود برد و با اطفال خود سپرد و گفت که این سیدزاده طالب العلم را نیکو داری ایشان
 در خانه او سکونت نموده بمدرسه نظامت تحصیل علم مشغول شد اتفاقاً مدرس نیز بملا خط جودت و
 دو کات و دی نهایت مهربان شد برین منوال تحصیل علم مشغول بود اتفاقاً راه او از زیر مکانیکه میگذشت
 زاده یعنی نواب دهانجا سکونت داشته واقع بود و مرشدزاده میسر محمد جعفر علی خان
 هر روز او را میدید و روز بروز بنسب محبت او در سینه خود میزد تا آنکه روزی او را
 طلب کرد و پرسید تو کیست و از کجائی و چه شغل میداری گفت سیدزاده غریبم و از علاقه بردوانم
 تحصیل علم مشغولم نزد من نیز تحصیل علم مشغولم اگر تو نزد باشی طعام با من خور و از پوشش خود بتو
 دهم در بر قافلت یکدیگر تحصیل علم نمایم او ساکت ماند پرسید که چرا هیچ جواب نیگویی گفت این
 امر که حضرت شافرمود در حق من نعمت غلطی و موهبت کبر است لیکن از دوام میر میسر اهل آنکه
 در صحبت دایم ملک باشم شاید از من بے ادبے سرزد شود و آنوقت بقضب سلطانے گرفتار شوم
 که طاقت تحمل آن ندارم دوم آنکه آنوقت من وقت تحصیل علم است نه وقت مصاحبت شایسته
 شما براس مصاحبت مرا اختیار کنند و از تحصیل باز مانم نوابزاده فرمود که هرگز ترا از تحصیل باز ندارم
 دبی ادبے با من تو نیز عفو سازم و اغماض نمایم سیدزاده چون این شنید کمال اطمینان بخیزست
 مرشدزاده رسید و اوقات بمیسر میسر و بعد از چند سعه ریاست نظامت
 مرشد اباد بر میسر محمد جعفر علی خان قرار یافت سید موصوف را بعد از شش گری سفر فرستاد
 او ابشاه به صدر و پیر مقرر نمود سید مذکور کار مفوضه خود بحسن خوبی تمام انجام میداد و روز بروز
 تخواه و مرته او و تبرت او و دانا آنکه بمیدر میر نشسته مقرر گشت و بعد از آن در اتمام پیشه نظامت تفر
 گردید و شش یکم نیز بروی بسیار مهربان شد و بملا خطامانت و دیانت او او را پسر خواندی و عهد
 دیوانے خود بداد مفوض ساخت چون سید موصوف را از همه جانب مرز الحالی بهم رسید و مال دولت
 و اقتدار روز افزون حاصل شد خواست که بلاقات ماورایا بدو از احوال برادر نیز خبر
 بگیرد و برین فکر از نواب ناظم بنگاله رخصت چند روزی گرفت
 و چون ارشده بیکم صاحب که با در بگفته مشهور بود استدعا رخصت نمود بیکم صاحب پرسید که بچه غریب

میردی گفت که دو ضرورت دارم اول مدتی است که از ملازمت مادر محروم مانده ام و حال آنکه مادر پیوسته این آرزو داشت که بظرف طلائی طعام خورد و آنوقت که خدای تعالی مراد سمع داد و ظرف طلائی پیش او برآمید و دیگر آنکه خدا نایب شده ام و نمی‌دانم که خدا شوم یا مجامع فرود که پس مبارک است مگر برای مادر خود و ظروف طلائی بهم رسانیده و برای عروس خود زیورات طیار ساخته مرا بجا گفت که تا حال چریک نمانده ام بولین زلفه طیار خواهم ساخت پس بگم صاحب از سر کار خود زیورات طلائی مرصع بترسانم عروس و ظروف نه با طلائی که یک کس طعام خوردن تواند و سامان نقره ای مانند سلیمان و اقبال بیاید و مرصع فرمودید مذکور نصحت انصاف یافته شادان و خندان بولین مالون رسید مادرش بقبیده جای بود بر ملا شده احوال و حصول دولت اقبال پس سجدهات شکر بجا آورد و رسید بر او خود را دید که او هم نه تحصیل علم نایب گشته هر دو برادر دیگر که برادر یافته بیست و شش سال خندان و هر دو برادر که خدا شسته و صدر الدین بتمام جهل که قریب است از قریب برودان با مساهله دولت مناسبه بے قیمت قباخی حافظ خالاب اندک کسین فقریه بود که خدا شسته و بیخ الدین بمقام ملائکه که قریب است از قریب به گنجی تحصیل سیستین با خندان بے بے قیمت سیب و نونگار بهادر حسین که از اولاد پسر شاه نظام الدین قدس سره بود و مذکور خدا که دیدید از ان قرار بران یافت که سلج الدین با مورخان داری معروف مانند محمد الدین بر سر روزگار خود رود و کار و بار بر زمین و تیر و بود اقبال و دولت هر روز و تیرت و شاد و مایه بے قیمت خود و فایز گشته بانکه زبانه شاهان و لشکر گذار حضرت رحمن بجوار رحمت از دستان پیوست و زلفه زیب فاتحان طعام مساکین و داود پیش بهمانه از به توقع او تا چهل و نه هر روز بوق جوق مساکین می آمدند و طعام بخوردند بعد از ان چون نوبت حکومت انگریزان درآمد و اول فوج داری و ذمه دولت انگلشیه شد لادکلا بیعت اول گورنر جنرلی هندوستان برای محمد نام با نظامت در مرشد اباد رفت صدر الدین انجانب نظامت برای انگلیزی این امر با موکر و دیگر مکرر بیعت گورنر مذکور انشان را بدام خود آوردن توانست هر چند که اطمینان و تخمین خود فایده بران مترتب نشد تا آنکه به نظامت گفته فرستاد که بای من بازی سیر موافق نیست و باید که ناظم تنگ دیگر را باین امر نام زد و فرماید ناظم بر طبق ان عمل نموده تنگ دیگر را باین امر مقرر فرمود تا صد خجانه انگریزان که در ان حج نظامت بود محمد نام نوشته شد و بی حضور سید و قضا با این توفیق آمد بانکه به نظامت مرشد آباد از محمد صوبی که محمد جعفر علیخان و نواب نجم الدوله و نواب سیف الدوله و نواب مبارک الدوله سید مبارک علیخان بهادر میر و جنگ میی از معتدین شد و بر حسن خدمت

از ارباب گاه اسان ماه حضرت نعل سبحانی سلامه ایست و در گاه آن سلطان ابوالمظفر جلال الدین شاهی عالم
 بادشاه غازی نورالدین مجنحه که آخر ملوک تیموریاست رسید نهایت مسرور شده سند تولیت برگشته بایک
 هزار ریغیست و دو هزار مالکات اوقات حضرت مخدوم سید شاه جلال الدین تبریزی گنج برهان
 گنج بخش قس امر کاد اجلاال خود نیز گویند و سندی برگشته بپشتی که سابق جده و سید سلیم اخی در عهد دولت
 نصرت شاه بادشاه بنگال من وجهه جیز یافته بودند عطا فرمود و نقل هر دو سند در انرا بن فصل داده
 خواهر شد و بعد از ان از نظامت متواتر عطیات از جانب نواب ناظم بنگاله یافتند چنانچه مکانات
 کلکته دایم چک سرکیشن لکر کسالان حاصل ان پنجاه روپیه انگریزی مجدداً خراج سالانه چهار صد
 و بیست و پنج روپیه میباشد و سند تولیت همون برگشته بایس هزار ری حرمت شد بعد از ان چون
 درین ملک دولت انگلشیه قائم شد و عمل دیوانی بدست انگریزان آمد مترابر بل صاحب بمده
 اجتنه مرشد آباد مامور شد سید موصوف را همراه خود گرفت و از حسن خدمت او نهایت مسرور شده
 نزد او دارن هشتک صاحب که گورنر جنرل هندوستان بود سفارش نمود و گورنر مذکور بکمال خوشی
 قبول نمود و بعبایه قابلیت او نهایت مخلوفا شد و حسب مشورت لیتین ابقیام کلکته مامور نمود و در زبورا
 سید موصوف نزد او و برقی نما و دو بر بند و بیست ساله هوسه جلات بنگاله بهار و ایشیریک نمود یکی از مشی ملکیت
 گردید برین اقتدار پایداری تا ازین جهان رحلت نمود و سند تولیت برگشته بایس هزار ری از دولت
 انگلشیه نیز حاصل کرد و کار خبر از سید موصوف بسیار جارس شد و بر بار مدرسه نیانهاد و بحر العلوم
 ملک علما مولانا عبدالحی مجراین مولانا نظام الدین احمد الکنوی الانصار س را بمشاه هر و یکمزار و
 مدرس اول مقرر نمود و مدت شانزده سال بحر العلوم درین مدرسه بسر بردند و مسلمانان بنگاله
 که پیشتر ازین تحصیل علوم عربیه از هندوستان می نمودند از ان مشقت باز رستند زبان عربی
 در بنگاله گویند از همین مدرسه جاری شد و هزاران کس ازین نفس متبرکه بحر العلوم تربیت یافتند چنانچه
 مولانا سید منظم حسین مفتی اضلاع هفت ضلع بر دوان و برادرش مولانا سید محمد سعید مدرس اول
 عالیه کلکته و قاضی سید محمد ساکن چوگره مفتی اضلاع مرشد آباد و راج شاهی برادرش قاضی سید
 حامد الدخان قاضی القضاء بنگاله مقام کلکته و برادر علایش قاضی سید عبدود و قاضی انضام
 مدراس و دیگر خلائق لاقعه و لائحه تلامذ بحر العلوم اند ازین مدرسه تحصیل علم نمودند و اولانند

کتابی بود بعد از ان در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و نه مدرسه پنجمه دو منزل تم تعمیر نمود تاریخ این سنه در کتاب پنجمه نوشته اینست

کرد چون تعمیر صدر الدین مبارک مدرسه	شد اساس علم فایم الدین مبارک مدرسه
خواستیم تاریخ سال از عالم بالا عزیز	علویان گفتند روشن ابن مبارک مدرسه

اندر سنه الکعبان شان و شوکت بنست بعد از الحضر که کتاب این زمان جاری است یعنی از حساب بطور خوش مزاج بن گفتند که انقبض یک در وقت جدید بزرگوار تو مدرسه جاری بود و این وقت چرا نیکنی گفتیم که

فیض روح القدس از باز مد فرماید	دیگران هم بکنند آنچه میجا میکرد
--------------------------------	---------------------------------

و سید موصوف در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و هفت بسجده متصل مدرسه بنا نمود کتاب مسجد نیست

سید سید سید صدر الدین	کرد مرتب چو جرم حسدا
گفت سر و شاپه تاریخ ان	وقت نماز است مسجد بیبا

و سید موصوف مقید بصوم و صلوات بودند و ادام الحیات کرد سنه سیه نکریده اند از غنوفان شیباب تا دم مرگ گاهی زمانه استعمال مسکرات نکرده اند نهایت متواضع و ذم خلق و جواد بودند و مسافر خانه بنا نموده اند و جزو جاری است و در که خدای نموده بودند چون از زوجه اهل که مساه دولت النسانی بے بنت حافظ طالب الله باشد اولاد نشد و مرشد ابا و با جگنا بے بے بنت سید و اجد علی مرحوم که یکی از اعیان ان شهر بود مواصلت نمود و از بطن جگنا بے بے یک پسر سید فیصل الدین که بعد راقم حروف است و یک دختر مساه بنت الفاطمه بوجود آمدند و از دولت النساب بے بے عقب نکرده پس سید موصوف همین پسر و دختر را وارث گذاشته و میراث افراد ان از هر قسم ترک نمود و بر بنیان پنج سالگی در چهاردهم رمضان سنه اصد و هشتاد و نهم و الف انتقال نمود چنانچه تاریخ وفات او اینست -

زجری الف و صد و باز ده	ز رمضان بوده شب چهارده
------------------------	------------------------

و قبر او در مکانیکه قدم رسول علم است بوده متصل مسجد بوبار و قبر زحمتین او در دو پهلوی وی است و مراد و فحاش سید بسیار است برین قدر گفته اند و دم بعد از وفات او سید فیصل الدین صغیر بود املاک او تا زمان بلوغ او بحفاظت گور نمونث رفت که انرا کورث آف دار و دس گویند

بعد از بلوغ او همه املاک و اعیان یافت نقد فلوان بدست او افتاد خیل جواد برادران خود و سخاوت
دو گذشته بدو بر جاسرات رسید و با نیک روزگار سه ششم نقد بر باد رفت و نوبت قرضه امیری رسید
احوال حضرت نقل میکنند و العده علی الراد سے کہ یک لک روپیہ بسر روز صرف نمود اذیل عمر اگرچہ
بلا ابائی گذشتہ مگر در آخر عمر دارک ان نموده از جمع معامی تائب شدہ نزد شاہ نور محمد پنج بندگی
کامل و مشہور ان زمان بود او را پنج بند از ان گویند کہ ہر روز پنج لیلیار ساختہ بچارانہ سیف و خنجر یک از
اسباب پنج بیزید و یک از بیفقر رسید او و یک از بخاوم خود میداد و یک از بخوارک خود صرف مینمود
بر زمین و تیرہ زندگ کرد و شامل نشدہ و اوقات عزیز خود بصلح و تقوی گذاریندہ بیعت نمود بعد از ان
سائے چند کہ بزیست صوم و صلوات و تلاوت قرآن و نماز تنہا زوی قوت نشدہ و اوقات غیر خود
را با وصف بودن املاک کثیرہ نقل کتاب معروف داشتہ و لباس خشن پوشیدہ و با خرقہ خود کار رسید
محمد ساکن چکا علاقہ ضلع بگلکی کہ از اولاد سید شاہ معین الدین کرمانی است و سجادہ نشین انجا بود
سجادہ زبیدہ بے بے وصلت نمودہ یک پسر سید کریم الدین احمد را کہ در اقامت حروف است داشت
گذاشتہ و در حدود سنہ ثمانت و اربعین و اربعین انتقال نمود و عمر او وقت قرب چهل
و سہ سال بود و در وجود او پانچین امکان قدم رسول است جانب شترتے زنیہ شامے
در یک محوطہ رسید کریم الدین وقت وفات پدر خود ہجرت سیزدہ سالگی رسیدہ مگر بسبب کمی پیش مناعل
و منظم بود در ہمان خور و سائے از انتظام خود ہمدیون پدر او نمود و در املاک ترقی نمود و بنوبست
محالات اوقات حضرت مخدوم شہادہ جلال الدین تبریز سے قدس سرہ مانند جد پدر خود پرداختہ
حسن انتظام تمام نمود و مدرسہ و مسافرخانہ بطور شالپتہ جاری داشت مدرسہ سابق کہ بکبر العلوم
در ان سکونت میداشتند شکستہ شدہ بازار انجا تجدید تعمیر ساخت اکنون ہمان مدرسہ او قائم است
و کتا بہ مدرسہ سابق برین مدرسہ نصبت بالجلہ و برین دیا بفضل و فراست ہر کسے اوراے سنود
و عقلای روزگار اورا ہر خود ترجیح مینامند و بشورت و محتاج بیو مندہ اعیان در و سائے اطرات
را با او کمال محبت و اتحاد واقع شدہ و نہایت خوش خلق و صفات عالمہ و مقید بصوم و صلوات
بودہ و با خیر النساء بے بے بنت مولوی محمد ساجد صدیقی کہ بعدہ متفقہ مامور بود کہ خدا اگر بد کردہ
بسر کہ را تم حروف و ہر دو برادرش سید سراج الدین و سید صفی الدین و یکدیگر خیر معصوم بے بے را

داشت گذشتہ تاریخ بہشت و بہشت مسنون سنہ یکہزار و صد و شصت و چہار ہجری گاہے مطابق سنہ
یکہزار و صد و ہشتاد و چہار ہجری سے از نیمکان فانی دور گذشت شعرا و علما تاریخ وفات ویرا بطور توفیق
از نیمکان دو تاریخ مذکور میگرد و مولوی سید رسول بخش حسین مرحوم مغفور ساکن پنڈوہ متعلقہ ضلع جہولگی
کہ مدرس اول مدرسہ جلالیہ در آنوقت بودند و این فقیر بھی ان تلمیذ اداست این قطعہ گفتہ

اگریم دین کفوش خلق بود لبس با سدا	در دن باغ جنان رقت گفتہ بسم اللہ
چون خواہم کہ شماریم سال دامنہ آتش	بلغفت بافت نیم و سیخ واد پلاہ

و مولوے حبیب الدین صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ کہ پیشہ قاضی عدالت بردوان بودند و کہون بجای
مولوی رسول بخش مرحوم مدرس اول مدرسہ جلالیہ از قصیدہ و تاریخ وفات و گتہ بودند کہ میت خزان این است

گشت تاریخش از میان حساب	دخل الجنة ہے الما دے
-------------------------	----------------------

و قبر او وزیر قدیم رسول متصل مسجد بوبار جانب غربی زینہ شالے کہ مدفن جمیع اقارب و ابا و اوست
بودہ است رحمہ اللہ قاضی امارت حمزہ جہاد اسن سنہ یکہزار و صد و چہل و نہ از سنین ہجری گاہے
مطابق سنہ یکہزار و صد و پنجاہ و نہ ہجری متولد شدہ چون بس تیز رسید برای تحصیل علم داخل مدرسہ
جلالیہ شدہ از مولوی سید رسول بخش مرحوم استفادہ نمود چون بزر پانزدہ سالگی رسید آنوقت خواہد کرد
یعنی شیخ مولانا عبد الرحمن جانی بر کانیہ بخواند کہ پدرم رخت اقامت بسرای جادوانی بر روی چپکس از
بزرگان چنان شفیق بود کہ کار و بار خانہ داریم بر سر گردم برای تحصیل علم فارغ کردار و لا جرم اوقات
خود بخش نمودہ بعضی زمان تحصیل علم صرف نمود و دیگر اوقات مشغل خانہ داری بسر بردم ازین طرف راہ
در ہم زمینداری نیز پیچ نیدہ انستیم بضرورت بشورت عمال پر کار ہا سر انجام میدادم و درو سال در ان امر
کینچہ کار داشدم و از تحصیل علم باہر بضرورت فارغ شدیم مگر چو سنہ اوقات خود مشغل کتاب بینی صرف
داشتیم ہج گاہہ خود را ازین مشغل معذور نہ داشتیم اشتیاق من بطلان کتب تواریخ و سیرت یادہ شد و در من ان
از کہ بطرف کتب حدیث نیز مشغل نمودم بعد از ان حسب گردش روزگار ناچار ہا بر مصایب گوناگون مبتلا شدیم
گاہی بمرض سخت مبتلا شدیم گاہی بمرگ ازوین خوب و مرغوب بل گشتیم و متواتر فرزندان و برادران را گاہی
و برادر خود راہ عدم میوند و قوی بسبب کج کنی حکام خوش نبردیم مگر اللہ تعالیٰ انان بلین حکام و داد و دیار چل
ہزار رو پیدان اعرص شد و حکم ماتحت منیع دستر گردید و ہمچنین بیان حوادث خود کنم ذکرش نا کردن اعلیٰ است

گو که الوهنة و حنة باطلحق سبحان تعالی بفضل عظیم خود بموجب نظری نموده از امراض محنت و عاقبت بخشیده و
 و بموجب زوجه بای سابق و طفلان کم عمر زوجه دیگر و فرزندان و برادران و نوه نعم الهدل روزیم گوانیده و بموجب محبت
 در عزت و توقیر هم بر نه رسانیده که هرگز تا قبل ان نیم تخم فرس نشا و نزل من تشا و نشان اداست اکنون در کنگر
 بر دو ان محلی نسبت که شکر بیان نیست در دو سوسا سکول کیمی مدنی مدبر بر بود چون اینها از جانب گوشت موت
 شد و شکست بود و لوکل بود و در دو سوسا سکول ششتر است و این هر سه همه از جانب گوشت من غرض شده
 و از برای بستریت نیز است و حکام ضلع و امرای مایین چه برادران از راه محنت توقیر میکنند و جناب علی القاب لغت است که
 بسا در بکار سابق و حال برین نظر محنت مبذول داشته و میداند و در لیبی جناب گوشت بر نزل بسا در نزل
 که نایب سلطنت اند حاضر میشود و در دعوت امکان عالیشان نیز مدعو میشود و نفعان صلاح مع همایکس و کرامت
 از راه محنت گوشت بری شده اند و نیز بکفر غرض ازین قناعت عاشا و کلا این مقدار است که ذکر محنت شکر گذاری است
 و دیگرگان بیان نمودند بقوله تعالی اما بنوعه ترکیب حدیث لا برقم تعیل و رانج هم و بیان شکر محنت های حق برین بنده علمنی چنان
 است که بیان آن توانم نمود لاجرم از آن تعذر نموده برین یک صرتم تخم میکنم شکر محنت های تو چندا که محنت باس تو
 اگر چه ان همه رتبه نزد مغزین بیان نمودن محکم بیش نباشد مگر در حق این چنین دلیل و خوارین و بر نه هر این
 فوزی عظیم منقح جسم از حضرت حق است ملا و دان از بر تقدیر صاحب که ربانی با نعم آنرا اگر بیان کنم و قری اینها
 شاید اکنون بسید و آرزو طاعت باری اگر این عرضای کرده را روزی چند که درین بقیه ناپایدار برادر دینی دولت
 قبلا گذرانده و دیون و بایکان از دنیا بر دارش نیک بگذارد و پسر عم عبداللث را که این کتاب محبت شکر
 گذاری و ولادت او تالیف شده و مرقبات و ایمان و سعادت از رانسته دارد و دوران جهان
 بصفت غفاری و ستار برین واد جاده کند یارب ذی عظیم و عفوک اعظم منه بیت

شهر منده از انیم که تا روز مکافات	در نور عفو تو نکردیم گنا سه
چرا فضلت ز پر دواز و بکارم	ز مجبور که معذرت بدارم

الحمد لله و الله که این نامه با تمام رسید تاریخ بست و هفتم صفر سنه یک هزار و صد و چهارم
 روز جمعه وقت نصف النهار بمقام بوبار ضلع بروان که مسکن این مور ضعیف است تخم الحمد لله
 بجا جویند و در تالیف این نسخ تمایخ سه ام شعبان سنه یک هزار و صد و دو و دو نموده شد
 پس در مدت یک سال و شش ماه با تمام رسید الحمد لله علی ذلک اما سلسله تلذذ را در حرف

انست که این فقیر از مولوی سید رسول بخش ساکن بوس محله منخلات پند و خلع موکلی که مدرس اول در مدرسه جلالت
 بوبار بود و مذکره بنحیر اعمین جدمتولی آن در مهت تلمذ نمود و وی از مولوی محمد و جیه بر آن مدرس عالمی کلکته و دوی
 مولوی سید محمد حسین ساکن جوگهر مدرس اول در مدرس عالمی کلکته دوی از بادر خود مولانا سید علم حسین مفتی عدل
 هفت منطلق برودان و دوی از بجز العلوم ملک علیا مولانا عبد العلی لکهنوی الانصاری مدرس اول در مدرس عالمی
 بوبار و زبان عبدالعلی را تم حروف بود و دوی از بجز خود مولانا نظام الدین صاحب شرح مسلم الثبوت و غیره و
 از بجز خود مولانا قطب الدین قدس الله سرهم و افان علیا فیو منم در کاتهم و آخر دعوانا ان الحمد لله
 رب العالمین فی الصلوة والسلام علی خیر خلقه شیخ محمد و آل و اصحابه اتباعه و شیاعه اجمعین الی یوم الدین

سند شاهی بابت درستی ائمه بوبار

شاه عالم بایده شاه غازی
 و تخطی الوفاة جلال الدین محمد



درین وقت هیئت اقتران فرمان والا شان واجب الذمان صادر شد که موضع بوبار درستی علم بر کنه نهی
 متعلقه چکله برودان سرکار ساکنام مضافت صوبه حبش المبلد بکنال که مبلغ دو صد و هشتاد و سه مهل نیست
 منجمله محال خاصه شریفه یازی صهارت علما و فضلا و مدرسه و ملازمه و خدمت بقرعه شریفه و در جلال نظام اعتبار سیادت
 میر صدر الدین بافرزندان بجانی تصدیق و یادداشت و توفیر و انجا حسن تردد و بر جمع آن بغیر از آنجا
 نشان بیع تکوینیل حسب الفمن مقرر باشد باید که فرزندان نامدار کاتگار و التابار و دوزرای ذوی الاقدار
 و امرای عالی مقدار و حکام کرام و عمال کفایت فرجام و متصدیان حمات و یوانی و تکفلان حمات
 سلطانی و جاگیر داران و کرویایان حال آتقیال بر او موباد و مستقر و استقرا این حکم مقدس و معنی کوشیده موضع
 مذکور را در سبب نسلا بعد نسل و بطنا بعد طین خالدا و مخلصا بقصرق او با فرزندان باز گذارند و از صوا و تم نیز تشریف
 معصون و محروس دانسته بعلت پیشکش صوبه داری و فوج داری و مال و جهات و سایر اجزایات مثل قلعه
 محصلانه و دار و خانه و شکار و بیکار و دینی مقدمی و صد و دوی قاتو تگویی فرازم و مترومن تشنه و اندک تکالیف
 و یوانی و مطالبات خاقانی محاف و مرفوع اعظم شمارند و این باب آکیده اکید و قدغن بلخ دانسته هر سال
 محمد و نظمین وادیریش را است تبلیغ و اتخلف و انحراف نوزد تبلیغ یا نوزدهم جماد الاول سال است یکم از طوایف الازیب تحریر

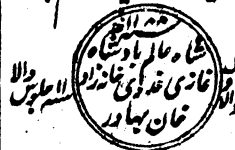
سعه شرح معنی موجب سیاه و فترین بدو قمر سیده حکم صادر شد که موضع بومار در سبت علمه بر گشته نشی
متعلق چکله برودان سرکار ساکنان مضاف صوبه جنت البلاء و بنگاله محال خالصه شریفه برای مصارف
و تفصلا و مدرسه و تلامذه و خدمه و بقیه شریفه و در وجه انعام التعماد سیادت پناه میر صدر الدین بافرزندان سلا
بعد نسل و بیضا بعد بطن بمعانی توفیر و تصدیق و یادداشت از نشان بریج شکونز نسل حرمت فرمودیم
واقعہ السجادی الاول سنه مبارک -

نقل خط انور

مقصود این سند کرده بر بند

شرح عرضی گذرانیده سیادت پناه میر صدر الدین آنکه دعا گوشت روز جمعی از دیاد عمر دولت بزرگوار
انمی استقامت نماید و جماعه کثیر همراه دارد و افضل خسر و اندامید و ارست که موضع بومار در سبت علمه بر گشته نشی
متعلقه چکله برودان سرکار ساکنان مضاف صوبه جنت البلاء و بنگاله برای مصارف علما و تفصلا و مدرسه و
تلامذه و خدمه صادر و در وجه انعام التعماد عاگویی بافرزندان بمعانی تصدیق و یادداشت و توفیر
حرمت شود و بنام مقصود این و فترین و تحت مزین شوند که فرزان والا نشان و غیره اشاد تیار کرده بر بند
شرح و تحت نایب وزیر الممالک جمیله المملک مدار المہام آنکه مطابق دستخط جعل نیارند -

بریکه شرف و نجابت و مرتبت امانت و ایالت منزلت فرزانده لای شوکت جنت طرازنده بسا و است و
اعتقاد خلافت و فرمانروائی اعما و سلطنت و کشور کشائی طفر سیرای مبارک جهانانی مجلس آرای محافل
کامرانی جوهر مراتب حقیقت و دنا فروغ شمع یکرنگی و صفای همدم و دلگشائی مجلس خاص محرم خلوت سیرای صادق
اخلاص کار فرمای صیفت و تقلم تدریس و ترموز امور عالم زبده قدر و یان خوانین بلند مکان عمده امرای عظیم نشان
وزیر صائب تدبیر مالک پادشاه و امیر و شهنشیر عالم بقدر لازم الاختصاص والا غواز واجب الاحترام والا امتیاز
رکن السلطنته بادشاه سلیمان اقتدار وزیر الممالک جمیله المملک مدار المہام اعتماد الدوله آصف جاب بان المملک
ابو المنصور خان مقصد رنگ شجاع الدوله یحیی خان آصف الدوله بهادر نهر جنگ یار و فادار سپه سالار ترم بند



لا اله الا الله

لا اله الا الله

لا اله الا الله

سند شاهی بابت تولیت پرگنه بایس نزاری

دستخط پادشاه



متصدیان محلات و استقبال و چو در این قانونگویان و رعایا و وزرا عیان و سائر سکنه و عموم متوطنه محالات
 اوقات پرگنه بایس نزاری اعلام آنکه حسب حکم جهان طلق آفتاب شعاع گردون ارتفاع تولیت روزنه مبارک
 تطلب لانتخاب حضرت محمد سید جلال تبریزی قدس الله سره مع محالات اوقات که از قدیم و تحت تصرف
 روضه مبارک مذکور است بسبب و نجابت پناه شرافت و رفعت و متنگاه است و عمل با کجاه سید صدر الدین
 مقفوض و حرمت گشت مشارالیه تسلیم عبدالرشید و بطنای بعدین تولیت روضه مبارک پنجاه مقرر بوده و تمام محلات
 اوقات مع بشیاد و دریا با متعلقه پرگنه مذکور و لواحق آن قابض و تصرف و دخیل باشد باید که و زراس
 ذوی الاقدار و امرای عالی مقدار و حکام کرام و عمال کفایت فرجام و متصدیان محلات دیوانی و متکفلان
 معاملات سلطانی و کردویان حال و استقبال بزرگ و موباد و در استقرار این حکم مقدس و محلی کوشیده و گزیده
 را خالده و فله و تبرک تولیت او با و فرزندان باز گذارند و از صلوات و تقییر و تبدیل مصون و محروس دانسته و بعلت پیش
 صوبداری و نویداری و مال و جهات و سائر احوال و شغل قلم و محصلان و دار و خانه و شکار و بیکار و دهنه بی نقد
 و صدودی قانونگویان و محرم و متعرض نشوند و از کل تکلیف بیانی و مطالبات خانقانی یکبارگی معاف و رفع العلم
 شمارند و دست بردار باشند و هر سال سند محمد و نه طلبند و دیگر برایشان یک سهم مشارالیه ندانند و موی الیه را الیق و
 متولی متصل روضه مبارک دانند و از سخن صلاح و صواب و بدی موی الیه که بر آینه مغفون و خیر و خسات باشد بیرون
 نزنند و بیمل متولی مذکور را اینکه حاصلات اوقات مذکور را بخرج اعاس روشنی و ترمیم و تعمیر روضه منقوه و
 تدریس طلیه حسب خیار خود در آورده بدعای دولت ابدت شاعلی و متعلق باشد و موی الیه میمنت که
 کسی را کوهی اشیا متعلقه پرگنه مذکور با تهری یا تهری الیکم می برده و زیارتا یکد و قدغن الخیج دانند و حسب المثل
 آید و از حکم قضی تم و الاختلاف و انحراف نوزند فی التاریخ عجم شهر محرم الحرام سنه جلوس والاظمی شد
 منن ذیل

هفته منن با سیم صدر الدین منصب تولیت روضه حضرت محمد شاه جلال تبریزی قدس سره مع محالات

اوقات واقعه پرگنه بامیس هزاری سرکاریست آباد مضافات صوبه حیدرآباد بنگالہ۔

تاریخ ہجرت شہر صفر المظفر سنہ جلوس والا نقل دفتر حصول کل رسید داخل شدہ

تاریخ ہجرت شہر صفر المظفر سنہ جلوس والا داخل سیاه حضور است داخل ہیئت نموده شد

تاریخ ہجرت شہر صفر المظفر سنہ جلوس والا نقل دفتر دیوان السلطنتہ العالیہ رسید موافق ہیئت است

سند نظامت مرشد آباد بابت مکان کلکتہ



مقرری زمین بابت سرکاری مومن الملک مبارک اللہ ولایت سید مبارک علی خان بابر فیروز جنگ قصبہ بابت قصبہ سید مبارک علی خان
سوازی چار سوہ زمین بابت واقع مقام کلکتہ تو جمع مالانہ چار سوہ پیمالانہ چیل و پشت روپہ پیمالانہ زمین مرقوم
باصولت مکانات و عمارات پٹر مقرری داده شد باید کہ نسلا بعد نسل باوای مالگداری و خیل و منصرف باشند
و هیچ مال جمع مرقوم مزایا طلبی و غیرہ لودم خالصہ ترقیہ محل نخواہد آمد و نیز تراشیشی نخواہد شد۔ تحریرانی التاریخ ہجرت شہر صفر المظفر سنہ جلوس والا داخل سیاه حضور است داخل ہیئت نموده شد

مقدار زمین چار سوہ

مقدار زمین چار سوہ

محمی لغامی حیدر زمین سرکاری زمین سرکاری کوپہ نازندہ

سند نظامت مرشد آباد بابت تولیت پرگنه بامیس هزاری

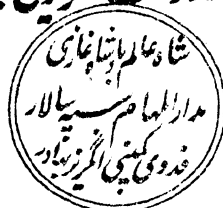


مصدیان مقامات عالیہ استقبال و چودہ لکھ و فنانو گویان و رعایا و فزارعانی سائر کنگہ و معلوم متروکہ محالات
اوقات پرگنه بامیس هزاری متعلقہ پڑوہ مضافات صوبه حیدرآباد بنگالہ بداند کہ قدرت تولیت رضیہ
منورہ قطب اللہ تعالیٰ حضرت شاہ جلال تبریز قدس سرہ مع محالات اوقات آن اتو فی میر میر احمد سیادت نجابت
سید صدر الدین حسب الضمن مغوض و مقرر گشتہ باید کہ مومی الیہ دستوری روضہ منورہ مذکور و محالات اوقات آن
بلاصودم تغیر و تبدیل نسلا بعد نسل و بطناً بعد بطن مستقل دانستہ و لازم و لواحق امور متعلقہ درجہ اولیٰ

متعلق شناسد و سبیل متولی مذکور اینکه عامه رعایا و کافه برایا محالات اوقات مذکور در آخرین دفعه روضه
منوره دستور را از حسن سلوک خود راضی داشته بقصدیم امور تولیت کما حقیه پردازد و حاصلات محالات وفات
مذکور را مطابق معمول بخرچ عرس و روضنی و تدفین طلبیه و ترسیم روضه منوره در آورده بدعای دولت مظلوم
باشد و درین باب تاکید داند بتایخ دوم شهر جمادی الثانی سلسله علمی شد
مقرر انجمن خدمت تولیت روضه منوره قطب لاقطاب حضرت شاه جلال تبریز قدس سره مع محالات
اوقات ان از تفسیر میرزا محمد بیات و نجابت پناه سید صدرالدین مقرر گشته

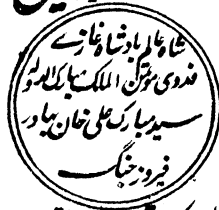
جلسه جلوس و التایخ ۴۴ در شهر جمادی الثانی
جلسه جلوس بتایخ دوم شهر جمادی الثانی و نقل
معائن حضور شده

سند گورنمنش انگریزی بابت تولیت پرگنه ایس هزاری



متصدیان مهمات مال و استقبال وجود در میان وقایع نوگویان و رعایا و مزارعان و سایر کسکه و عموم متوطنه
محالات اوقات پرگنه ایس هزاری متعلقه پندوده مضاف حضور بجهت البلا و بنگاله بدانند که تولیت روضه
مبارک قطب لاقطاب مخدوم شاه جلال الدین تبریز قدس سره مع محالات اوقات که از قدیم در وقت تقرن
روضه مبارک مذکور است از اسن ابتدای سلسله بنگاله از روی سندنظم بیات و نجابت پناه سید را کین
مفوض و جرئت گشته درینولاند مطابق آن بمر دیوانی مدار المہام کمپنی انگریزی مسیبا الصمن بموی الیغیایت
شد و شارا لیه نسلا بعد نسل و بطناً بعد بطن تولیت روضه مبارک مقرر یوده در تمامی محالات اوقات معمولی
قابل و متصرف باشد باید که آنرا موسمی الیه را الیق و متولی مستقل و روضه منوره بلا صودم تم تحیر و تبدل نیست
لوازم و لواحق امورات متعلقه آسانه مبارک و محالات اوقات مذکور را با متعلق شناسد و هر سال سند مجد و طلبیه
و دیگر ریکه شمر یک شتار الیه دانند و از من صلح و صوابه بد موسمی الیه که هر آینه مقرون بخیر و حسنات باشد بدین
زود و سبیل متولی مذکور اینکه حاصلات اوقات مذکور را بخرچ اعراس و روضنی و ترسیم و تفسیر روضه مبارک و
تدفین طلبیه در آورده بدعای دولت ابد مدت شافل و موقوف باشد درین باب تاکید داند

تاریخ چهارم ماه تمبر سه انگلیزی مطابق یک ماه آشنای بنگاله موفق بخت ششم شهزادی انسانی شهبازی قلمی شد
ضمن نویسنده مقرر امن تویت روضه مبارک قطب لاقطاب مع پرگنه بانیس هزاره غالات اوقات تعلقه
نیز ده مضامین صورت بخت البلاد بنگاله رسد ای ششم بنگاله بیارت و نجایت پناه سید صدر الدین سلاسل
بطنا العین مقرر و محنت گشته تاریخ چهارم ماه تمبر سه انگلیزی مطابق یک ماه آشنای بنگاله موفق بخت ششم شهزادی انسانی
شده زمین انعامی شیب تله اشتریت کلکته



سند انعام یک قطعہ زمین افتادہ بہ موتن الملک مبارک لدوار سید مبارک علی خان بہادر فیروز بنگالہ قلعہ تاریخ پڑوم
شہر جب انہ شرح انکہ دار و غدر و مشرف و علم و فعلہ مقام کلکته علاقہ سرکار بدانتہا یک قطعہ زمین افتادہ قابل
سکونت کہ زر خرید سرکار بودہ چون محب با اخلاص غریزہ القدر سید صدر الدین برای سکونت خود درخواست نمودہ
انظر محبت نشی موصوفت زمین مرقومہ را بطریق انعام انعامات و محنت نمودہ شد باید کہ انما از شاہ الزلیخہ
و محض نشو و نما بخاطر جمع مع فرزندمان قابض شرف انجا بودہ بر عای دولت بدانتہا غفل فرمظف می بودہ باشد
مقدار زمین باز دہ بسوہ و حدود و اربعہ

مدرغے حد ثمالے مدرغے حد ثمالے
کوچہ نافذہ کوچہ نافذہ زمین جوہر امپیا زمین جوہر امپیا

چشمی بابت سائیکل آف آرمی سندی سندھ

نمبر ۱۰۱) از جانب اندر سکرٹری لٹننٹ گورنر بہادر بنگالہ بکشنر برودان پولیٹیکل ڈپارٹمنٹ امنی بہرہ سلطنت
کلکته تاریخ چشم فروری شہ ۱۳۱۰

صاحب سن باور شدہ ام بانکہ خط انصاحب نمبر ۴۶ مورخہ ۳۱ فروری کہ بشمول خط مجسٹریٹ برودان کہ برآ
دادن سند بخت سید صدر الدین احمد عرف نواب جان نوشتہ شدہ جو ابان خط لٹننٹ گورنری فرماید کہ
بخط صاحب مجسٹریٹ برودان خوش اطواری درجہ اعلیٰ سید صدر الدین ثبوت یافتہ معری الیہ خوشنود و
شدہ اند کہ معری الیہ از دہ حسرت ظاہر میکنند کہ سید موصوف را دوا با گو گندہ زندی را وقت دادن اعوان

از جانب کلکتر بردوان بسوی پرایوت سکرٹری گورنر جنرل بہادر ہندوستان
منفق نام بردوان ۲۰ - نومبر ۱۸۵۷ عیسوی

ای عزیز برندہ خط ہذا سید صدر الدین احمد برای یافتن اجازت بہت حاضری بسوی گورنر جنرل بہادر
ترجمہ شدنی شدن دین ضلع بعدہ کارگزاری از جانب گورنرٹ زائد پنج سال مقرر ہستم من گفتن بتو علم
کہ آن شخص معزز مقام اغوا را قابعین شدہ اند و فی الواقع ایشان در میان ہمہ مسلمانان انجا از ہمہ کس
مقدم اند و برای رفاد عام عانت می نمایند و من اقمادیکہ کمرا ایشان با مثال نواب عبداللطیف دوست
اند برای آن ہر قدر کہ من میدا کم گفتن بتو انکم کہ خواہش سید صدر الدین احمد برای حاضری بسوی منظور ہندو شدہ
مقتدر تھا ڈیلیو آر لایسنی کلکٹر بردوان

سند المیہ بنام شیخ عبدالباقی کہ جداوری سید صدر الدین بودند

بسم اللہ الرحمن الرحیم

و تسخط با دشاہ محمد شجاع

بہادر

صاحبقران ثانی
شاہ جهان بادشاہ
عنازک

دین وقت نشان والا نشان سعادت عنوان شرف نفاذ یافت کہ چون بمرض انور رسید کہ بموجب
سند رغبت پناہ احمد بیگ موادی یک صد بیگزین مزبور و اقادہ از موضع چک بملکوتی پور و غیرہ من
اعمال برگزینہی سرکار ساکتام در وجہ مدد معاش شیخ عبدالباقی و غیرہ مقرر است بنا بران امر والا قدر
جلیل نشان شرف صدور یافت کہ موادی مذکور را محل سلو رسب العنن بدستور سابق بشیر و قبض و تصرف می
وقامہ در وجہ مدد معاش آتام حمت فرمودیم کہ حاصلات آزار من میشت خود مانودہ بدعای دوام دولت
ابہ پیوند اشتغال منمودہ باشند باید کہ حکام و عمال و باگیر داران و کردریان عال تقبال در تکرارہ تقرر کردہ شدہ
الاضی مزبورہ را تبصرہ آنا و گذشتہ املا و قطعاً تعمیر و تبدیل بقوا عدان راہ نہ بند و کلیت مال و جبات
سائر اخراجات و محترقہ و بیکار و فکار و کمر زراعت و باغات و مقدمی و فوجداری و مشقاری و زمینداری
و تلو نو نگونی و چودھرائی و سلامی و ٹیکیشی و کل تکالیف دیوانی و عوارضات سلطانی معاف دارند و
ہر سال سند مجبور طلب نہ دارند۔

فی تاریخ ۲۷ شوال ۱۲۷۳

خلاصه شیخ منمن اینکه بموجب یادداشت واقعه تاریخ پنجشنبه بیستم شهر رمضان سده جلوس مبارک ده سالون
سوازی یک صد و یکمین مرتبه واقعه موضع بعلگونی پوزن اعمال برگشته رشتی سرکار نظام دروم
مد معاش شیخ عبدالباقی وغیره حرمت فرمودیم باید که بدعای دوام دولت قاهره اقبال نمود و باشد که

خاتمه

روایح انوار کلام حمد و شکر ببار فریست که گلستان جهان را بگلشای گوناگون فرست پانته و پستان خنای
بنمایا بقلوبون قریب ساخته و کواخ انوار سخن صلوة و سلام بر سید انامی که از این گلشن سلالت دوست میباش
چون بدایت باوست محمد و آله اعظام و اصحاب اکرام الی یوم القیام اما بعد درین ایام نقارت انعام صدقه حضرت
ادلیاء و روضه سیرت اصفیا اعی کتانیایاب موسوم به بروایح المصطفیٰ من از بار الهی که شست و شوی
احوال برکات آسمان حضرت اهل بیت اطهار و عترت کبار جناب سید ابرار و اخبار خیارست و از تخلصندی
تخلصند گوار معانی و فصاحت و آشناری روش بندین بنیاد رسانی و بلاغت عنید گلشن نقبت الی اطهار
و نیز داستان چین در بست اصحاب کبار عالم طلیل چال نعل فرعی مصر حیدر و الا انقاب جناب مولوی سید
صمد رالدین احمد صاحب کمالی مدرسه جلایه بوبار رئیس اعظم و متوطن قعیده بوبار ضلع بردوان

او امة الله السیما بالفیضان و صانه عن طوارق الزمان من جاوید بارگوشن بنیاد حیدر

ایمیی مصنف محدود لیدر باری نظام کل کرا اخلاق حمیده و شجر شفاق پسندیده علی بنیاد

برادر معظم حاجی شیخ محمد یعقوب صاحب لکهنوی مالک مطبع محمدی و آشنای تمام

احق الامام عاجز محمد عبد الصمد غفاعة ربنا الامین و حاج میرزا محمد مصطفیٰ خان

سید مصطفیٰ بنظر ثانی و اصلاح کاپی و درون از حضرت مصنف مسطور

نقش لایل در حین مطبع محمدی و آشنای کاپی و درون

محمد اکرام کتیار و میرزا محمد علی صاحب

الوایح المصطفیٰ و آشنای کتیار و درون

و مطبوع و درون

شد

فہرست کتاب وائح المصطفیٰ من ہار المصطفیٰ

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۱۸۸	امام محمد تقیؑ	۸۲	مناقبہ	۲	دیباچہ
۱۹۳	من کلمات القدسیہ	۸۷	زہد و عبادت و سخاوت	۷	مقدمہ کتاب
۱۹۵	کراماتہ	۹۷	من اخبارہ	۱۰	باب اول احوال ائمہ علیہ السلام
۱۹۶	امام علی نقیؑ	۱۰۳	کرامات و خوارق عادتہ	۱۱	فصل ثانی آیات المعجزہ فی شأنہ
۲۰۱	کراماتہ	۱۰۷	امام محمد باقرؑ	۱۷	فصل ثالث الاعادیشہ لاداعہ فی نفسہ
۲۰۵	امام حسن عسکریؑ	۱۰۹	فی مناقبہ	۲۲	فصل فی علمہ
۲۱۱	امام محمد مہدیؑ	۱۱۵	کراماتہ	۲۷	فصل فی خلافتہ
حرف الالف		۱۲۱	حلیہ	۲۸	فصل فی شہادتہ
۳۷۳	آدم بنوری	۱۲۱	امام جعفر صادقؑ	۲۹	فصل فی کون نقباء الصلیٰ اکبر
۳۷۶	ابراہیم بن محمد حنیفہ	۱۲۲	امامناقبہ	۳۰	فصل فی کرامتہ
۳۲۸	ابراہیم بن محمد بن عبد اللہ بن محمد	۱۲۵	من اخبارہ و کلماتہ و وصیئہ	۳۵	خاتمہ التہذیب اریدہ نا اہلین
۳۳۹	ابراہیم بن محمد	۱۳۰	خوارق عادتہ	۳۷	امام حسن
۳۳۵	ابراہیم بن عمر	۱۳۶	امام موسیٰ کاظمؑ	۴۰	فصل در کرامات امام حسن
۳۳۲	ابراہیم بن ربیع	۱۳۷	مناقبہ	۴۱	سید الشہداء امام حسن
۳۷۹	ابراہیم بن سعد	۱۳۹	سخاوت و علمہ	۵۰	فصل فی علامات الشہادۃ
۳۵۲	ابراہیم بن عبد القادر جیلانی	۱۵۹	کرامات و خوارق عادتہ	۵۴	من کراماتہ
۳۵۹	احمد طباطبائی	۱۶۴	امام علی رضاؑ	۵۷	من اخبارہ و اخلاقہ
۳۷۶	احمد رفاہی	۱۶۶	امامناقبہ	۶۸	ذکر زہد و عبادتہ
۳۹۰	احمد بن محمد و شہیدی	۱۷۰	ولی عہدہ	۶۹	فصل بایہ دانست
۳۳۹	احمد بخاری	۱۷۸	اخبارہ	۷۷	امام زین العابدینؑ

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
احمد ترمذی	۳۸۴	امیر شاہ	۳۶۳	جان محمد غوری	۳۵۴
احمد بن حسین	۳۹۳	ابو البقار	۳۶۴	مرزا جان جانان	۳۶۴
احمد ترمذی	۳۹۶	ابوبکر ترمذی	۳۹۸	جعفر بن امیر المومنین علی نقی	۲۴۹
احمد بن عبدالرزاق	۳۹۴	ابوبکر بن سالم	۴۰۲	جعفر بن محمد باقر اویسی	۳۳۶
احمد عیدوسی	۳۹۵	ابو تراب شیرازی	۳۸۹	جلال الدین بخاری	۳۱۴
احمد شیخان	۳۹۴	ابو الحسن شافعی	۲۹۲	جلال الدین تبریزی	۲۹۸
احمد قرطبی	۳۴۶	ابو عبد اللہ شافعی	۲۶۸	جلال الدین اویسی	۳۷۸
احمد گیسو دراز	۳۹۹	ابو الفضل بن عبد القادر جیلانی	۳۵۱	جمال الدین اسود	۳۲۲
احمد دقانی	۳۸۳	حرف الباء		جمال الدین محدث	۴۰۲
احمد دودی	۳۹۹	برہ الدین بخاری	۳۶۶	جمال لاہوری	۳۸۰
احمد سیوی	۳۱۳	برہ الدین گیلانی	۳۵۸	مخدوم جہانگیر	۳۱۵
احمد بن ابی بکر	۳۹۲	برہ الدین لاہوری	۳۶۴	حرف الحاء	
اسحاق بن امام جعفر صادق	۲۵۱	جلال لاہوری	۳۶۰	حامد بن عبدالرزاق	۳۳۲
اسحاق کازرونی	۳۸۶	بہار الدین	۳۳۴	حامدہ مانچوری	۳۲۶
اسعد بنی	۲۹۲	بہار الدین بن بھاو	۳۵۶	حسام الدین ستانی	۳۳۴
اسماعیل بن جعفر صادق	۲۵۱	بہار الدین اویسی	۳۷۷	حسن بن محمد حنفیہ	۲۲۶
اسماعیل بن ابدال	۳۳۶	برہان الدین محقق	۲۸۲	حسن مثنی	۲۲۷
اسماعیل اویسی	۳۳۳	برہان الدین بن ابی کلال	۳۱۲	حسن ثلث	۲۳۴
اشرف بن محمد سرفندی	۳۴۳	برہان الدین بخاری	۳۱۸	حسن بن زید	۲۵۳
اشرف جانیگر	۳۲۶	حرف التاء		حسن شادی	۳۶۳
افضل الدین حسینی	۳۴۸	تاج الدین شیر سوار	۳۲۵	حسن	۳۶۹
الغیش	۳۳۲	حرف الجیم		حسین صاحب نغ	۳۳۳

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۹۴	شیخ بن باعلوس	۳۳۶	زید شهید بن امام زین العابدین	۲۵۳	حسین بن زید
۳۲۵	شیخ بن کمال الدین شیر سوار	۳۳۱	زین العابدین	۲۵۳	حسین بن امام زین العابدین
حرف الصاد		۳۹۹	زین الدین ترمی	۳۶۴	حسین بن نور
۳۸۹	صالح التفتی	۳۸۱	زنده علی اوجی	۳۸۵	حسین مشدی
۳۹۳	نبیغه الله	حرف الساین		۳۹۶	حسین کرانی
۳۱۸	صدر الدین قتال بخاری	۳۹۹	سالم کئی	۳۰۸	المیر حسینی
۳۶۵	صدر الدین بن عبدالرزاق	۳۸۶	سراج الدین بن کمال الدین عظامه	۲۸۰	حسره بن عبدالله
۳۳۴	سوفی علی اوجی	۳۵۵	سرور الدین حضوری	۳۱۲	حمزه بن امیر کلال
۴۰۴	سید الدین کفایت آبادانی	۳۶۵	سعد الدین صاحب مجره	۳۴۸	حمید الدین بن فضل الدین
حرف الضاد		۳۴۱	سلطان تبریزی	۳۹۰	حمید لاهوری
۳۵۲	عنیا الدین بن عبدالقادر	۳۳۹	سما الدین دهلوی	حرف الحاء	
حرف الطاء		۳۵۱	سیف الدین بن عبدالقادر	۳۵۹	خیر الدین کرانی
۳۹۱	طاهر زیدی	حرف الشین		حرف الدال	
حرف العین		۴۰۱	تجاع الدین ترمی	۳۶۶	دانیال علوی عباسی
۲۵۰	عباس بن امیر المومنین علی رضی	۲۶۵	شرق الدین بن عبدالقادر	۳۳۵	داود کرانی
۲۵۰	عبدالله بن امیر المومنین علی رضی	۲۹۲	شریف بزجانی	حرف الواو	
۲۴۹	عثمان بن امیر المومنین علی رضی	۳۲۷	شمس الدین طاهر	۳۵۶	رحیم الله بهلگری
۱۳۸	عمر بن امیر المومنین علی رضی	۳۴۶	شمس الدین بخاری	۳۴۱	رفیع الدین صفوی
۲۴۹	عون بن امیر المومنین علی رضی	۳۵۴	شمس الدین غوری	حرف الزاء	
۳۶۶	عادل بن فاضل	۳۷۹	شهاب الدین اوجی	۲۳۵	زید بن الحسن العلوی
۳۸۲	عبد الاول دهلوی	۳۹۳	شیخ بن عبدالرحمن باعلوس	۲۳۵	زید بن الحسن بن العلوی
۳۹۱	عبد الحکیم جلیانی	۳۹۴	شیخ بن عبدالله	۲۵۴	زید بن امام حسن
۳۴۰	عبدالحی				

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۰۲	عطاء الله	۳۸۲	عبدالله بزرش آبادی	۳۵۳	عبدالحق بباگری
۳۴۲	عبد الوهاب لوری	۳۳۹	عبدالله بن ساء الدین ادبی	۳۹۱	عبد الرحیم جیلانی
۳۵۵	عبد الوهاب غوری	۳۵۴	عبدالله بباگری	۳۹۲	عبد الرحمن بن احمد
۳۵۵	عبد الوهاب بباگری	۳۵۹	عبدالله بن جیلانی	۳۹۴	عبد الرحمن تربی
۳۵۴	عبد الوهاب قتی شانلی	۳۴۳	عبدالله ربانی	۴۰۰	عبد الرحمن محبوب
۴۲۸	عبدالله بن محمد	۳۹۱	عبدالله بن علی	۳۵۲	عبد الرزاق بن عبدالقادر
۳۴۱	علاء الدین	۳۹۳	عبدالله بن محمد کی	۳۵۵	عبد الرزاق بباگری
۳۹۹	علاء الدین عطار	۳۹۳	عبدالله بن باعلوی تربی	۳۴۱	عبد الرزاق ادبی
۲۵۵	علی بن امام جعفر صادق	۳۹۵	عبدالله خیر دوی	۳۳۵	عبد الرزاق ادبی آخر
۲۵۴	علی بن محمد	۳۹۵	عبدالله حفری	۳۸۰	عبد الرزاق کتے
۲۸۰	علی سیدانی	۳۹۴	عبدالله تربی	۲۹۲	عبد القادر جیلانی قدس سره
۳۲۱	علی قوام	۳۹۴	عبدالله خیر دوی	۳۲۹	عبد القادر ثانی
۳۲۵	علی غمسی	۳۹۴	عبدالله شاهر باعلوی	۳۳۸	عبد القادر ثالث
۳۶۹	علی غواص ترمذی	۳۲۰	عبدالله ادبی	۳۵۵	عبد القادر لاهوری
۳۹۴	علی سورتی	۳۹۴	عبدالله تربی آخر	۳۵۵	عبد القادر بباگری
۳۱۴	عثمان بن محمود بخاری	۴۰۱	عبدالله سلی آخر	۳۹۱	عبد القادر کبر آبادی
۳۴۵	عثمان سوحانی	۴۰۱	عبدالله باعلوی	۳۹۳	عبد القادر بن عمر
۳۴۳	علیم الله	۳۹۵	عبد السلام بن محمد القادر جیلانی	۲۲۶	عبدالله بن محمد بنیه
۳۴۶	علیم الدین پلانی	۳۱۹	عبد الشکور و عبد القادر بنی کبر الدین	۲۲۸	عبدالله محض بن سن شنه
۳۸۵	عزیز الدین کتے	۳۴۸	عبد الملک ادبی	۲۳۸	عبدالله بن محمد
۳۴۳	عماد الدین طبری	۳۲۱	عبد الوهاب بخاری	۲۵۵	عبدالله بن امام زین العابدین
۲۵۶	عمر بن امام فرید العابدین خواجه		عبد الوهاب بن عبد القادر جیلانی	۲۶۰	عبدالله بن احمد طابا

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۵۱	محمد بن محی الدین طبری	حرف الجیم		۳۵۶	محمد بن محمد بن ابی اسحاق علی بن محمد
۳۵۶	محمد بن ابی اسحاق شیبزی	۳۲۹	مبارک بن محمد اویسی	۳۱۳	عمر بن امیر کلال
۳۵۷	محمد بن تقی بن ابی العالی	۲۱۶	محمد بن حنیف	۳۵۲	عمر بن محمد باشم
۳۶۱	محمد امیر جیلانی	۲۴۸	محمد بن صفور بن ابی اسحاق علی بن محمد	۳۹۱	عمر بن عبد الرحیم لیسری
۳۵۹	محمد بن نعیم	۲۲۹	محمد بن عمران بن ابی اسحاق علی بن محمد	حرف الحین	
۳۶۲	محمد بن فضل جیلانی	۲۵۹	محمد بن امام بن ابی العابدین	۳۶۰	محمد بن قوث ادیبی
۳۶۳	محمد صالح نوشاهی	۲۵۷	محمد بن امام جعفر صادق	۳۸۸	غیرات الدین جیلانی
۳۶۳	محمد بن شهابی	۲۵۱	محمد بن علی بن حمزه	۳۰۰	غیر الدین باعلوی
۳۶۵	محمد بن عبد الرزاق جیلانی	۲۵۷	محمد بن عمر	حرف الهاء	
۳۶۵	محمد بن عظیم نادری	۲۶۱	محمد بن عبد الله لورس	۲۴۷	فضل بن ابی اسحاق علی بن محمد
۳۶۸	محمد کاظمی	۲۸۵	محمد بن ابی احمد خجندی	۲۵۳	غیر دین جیلانی
۳۷۷	محمد بن عثمان اویسی	۲۱۹	محمد بن قطب عالم	حرف القاف	
۳۸۶	محمد بن بنی	۲۱۹	محمد بن سوزار	۲۵۹	قاسم بن امام جعفر صادق
۳۸۷	محمد بن شهابی	۳۲۱	محمد بن پوری	۳۱۰	قاسم تبریزی
۳۸۸	محمد بن جیلانی	۳۲۳	محمد بن محمود کرانی	۲۹۴	قطب الدین فنیارکلی
۳۸۸	محمد بن محمد کشمیری	۳۲۲	محمد بن مبارک یانی	۳۳۴	قیس بن ابی الحیات
۳۹۰	محمد بن علی کشمیری	۳۲۲	محمد بن جعفری	حرف الکاف	
۳۹۰	محمد بن عبد الله کشمیری	۳۲۸	محمد بن شاه امیر اویسی	۳۵۰	کامل لاهوری
۳۹۲	محمد بن علوی کی	۳۲۶	محمد باشم اویسی	۳۴۸	کبیر الدین بنی
۳۹۳	محمد بن عبد الله بن عبد الله جیلانی	۳۳۸	محمد بن فیروز آبادی	۳۱۸	کبیر الدین سهروردی
۳۹۶	محمد بن علوی	۳۴۷	محمد بن احمد قندی	۳۱۱	امیر کلال
۴۰۰	محمد کی	۳۴۳	محمد بن محمد قندی	۳۹۰	کمال الدین علامه

صفحه	معنون	صفحه	معنون	صفحه	معنون
۳۵۶	نعمت الله لاهوری	۳۶۰	فرخ بن عبدالوهاب چشتی	۳۶۴	محمد اوجی
۳۵۹	نعمت الله هندی	۳۶۱	مسعود غازی بکری	۳۶۰	نعمت الله عبدالقادر جیلانی
۳۶۳	نعمان مجیدی	۳۶۴	سیراه بزرگچی	۳۶۲	محمد بن علی باعلوی
حرف الواو		۳۶۵	میران محمد اوجی	۳۶۲	محمد بن الحسن العلم
۳۸۸	وجیه الدین گجراتی	۳۶۴	میر میران اوجی	۲۱۹	محمد بن علی بهدانی
حرف الهاء		حرف النون		۲۵۴	محمد بن شمس الدین غوری
۳۹۰	باشم منور آبادی	۳۱۷	ناصر الدین بن محمد مومجیان	۳۶۱	محمد خوارزمی
۲۶۲	بسمیه الله شجری	۳۶۴	ناصر الدین سمرقندی	۳۸۱	محمد اوجی
حرف الیاء		۲۵۳	نصیر بن عبدالقادر بیک	۲۸۷	مودود چشتی
۲۶۴	یحیی بن زید شهید	۳۶۷	نصیر الدین چراغ دہلی	۲۳۲	موسیٰ الیون
۳۵۱	یحیی بن عبدالقادر جیلانی	۳۱۴	نور الدین غزنوی	۳۳۳	موسیٰ بن عمار اوجی
۳۲۵	یحیی شروانی	۳۶۱	نور محمد بن محمد امیر جیلانی	۳۳۵	مصطفیٰ بن عبدالرزاق اوجی
۳۲۶	ید الله	۳۶۴	نور محمد بدوانی	۳۹۶	مصطفیٰ حمید رومی
۲۸۶	یوسف بن محمد چشتی	۳۹۰	نور الدین سمنودی	۳۵۰	محمی الدین حلبی
۳۲۵	یوسف مشهدی	۳۶۸	راجی سپروز	۲۹۳	مبین الدین حسن بن شجری چشتی
۳۸۹	یوسف کشمیری	۳۰۹	نقاعی گنجوی	۲۴۱	مبین الدین قلی
				۳۷۲	مبین الدین خوارزمی

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

کتب
 جامعہ
 ۱۔ از کتب
 ۲۔ از کتب
 ۳۔ از کتب
 ۴۔ از کتب
 ۵۔ از کتب
 ۶۔ از کتب
 ۷۔ از کتب
 ۸۔ از کتب
 ۹۔ از کتب
 ۱۰۔ از کتب
 ۱۱۔ از کتب
 ۱۲۔ از کتب
 ۱۳۔ از کتب
 ۱۴۔ از کتب
 ۱۵۔ از کتب
 ۱۶۔ از کتب
 ۱۷۔ از کتب
 ۱۸۔ از کتب
 ۱۹۔ از کتب
 ۲۰۔ از کتب
 ۲۱۔ از کتب
 ۲۲۔ از کتب
 ۲۳۔ از کتب
 ۲۴۔ از کتب
 ۲۵۔ از کتب
 ۲۶۔ از کتب
 ۲۷۔ از کتب
 ۲۸۔ از کتب
 ۲۹۔ از کتب
 ۳۰۔ از کتب
 ۳۱۔ از کتب
 ۳۲۔ از کتب
 ۳۳۔ از کتب
 ۳۴۔ از کتب
 ۳۵۔ از کتب
 ۳۶۔ از کتب
 ۳۷۔ از کتب
 ۳۸۔ از کتب
 ۳۹۔ از کتب
 ۴۰۔ از کتب
 ۴۱۔ از کتب
 ۴۲۔ از کتب
 ۴۳۔ از کتب
 ۴۴۔ از کتب
 ۴۵۔ از کتب
 ۴۶۔ از کتب
 ۴۷۔ از کتب
 ۴۸۔ از کتب
 ۴۹۔ از کتب
 ۵۰۔ از کتب
 ۵۱۔ از کتب
 ۵۲۔ از کتب
 ۵۳۔ از کتب
 ۵۴۔ از کتب
 ۵۵۔ از کتب
 ۵۶۔ از کتب
 ۵۷۔ از کتب
 ۵۸۔ از کتب
 ۵۹۔ از کتب
 ۶۰۔ از کتب
 ۶۱۔ از کتب
 ۶۲۔ از کتب
 ۶۳۔ از کتب
 ۶۴۔ از کتب
 ۶۵۔ از کتب
 ۶۶۔ از کتب
 ۶۷۔ از کتب
 ۶۸۔ از کتب
 ۶۹۔ از کتب
 ۷۰۔ از کتب
 ۷۱۔ از کتب
 ۷۲۔ از کتب
 ۷۳۔ از کتب
 ۷۴۔ از کتب
 ۷۵۔ از کتب
 ۷۶۔ از کتب
 ۷۷۔ از کتب
 ۷۸۔ از کتب
 ۷۹۔ از کتب
 ۸۰۔ از کتب
 ۸۱۔ از کتب
 ۸۲۔ از کتب
 ۸۳۔ از کتب
 ۸۴۔ از کتب
 ۸۵۔ از کتب
 ۸۶۔ از کتب
 ۸۷۔ از کتب
 ۸۸۔ از کتب
 ۸۹۔ از کتب
 ۹۰۔ از کتب
 ۹۱۔ از کتب
 ۹۲۔ از کتب
 ۹۳۔ از کتب
 ۹۴۔ از کتب
 ۹۵۔ از کتب
 ۹۶۔ از کتب
 ۹۷۔ از کتب
 ۹۸۔ از کتب
 ۹۹۔ از کتب
 ۱۰۰۔ از کتب

